تاریخِ قطبی

(نیز مسمیٰ بہ تاریخ ایلچی نظام شاہ)

مقالہ پنجم

مصنّفہ

خورشاہ بن قباد الحسینی

المتوفی ۹۷۲ھ/۱۵۶۵ء

تاریخِ آلِ تیمور

(از تیمور تا اکبر)

مرتبہ

ڈاکٹر سیّد مجاہد حسین زیدی

جامعہ ملیہ اسلامیہ، نئی دہلی

طباعت بار اول

مئی سنہ ۱۹۶۵ء

ناشر: جامعہ ملیہ اسلامیہ نئی دہلی - ۲۵

طابع: بی - سی - رائے، آئی - ایم - ایچ پریس پرائیویٹ لمیٹڈ - دہلی-۶

مندرجات الکتاب

اشارات

مختلف نسخه های تاریخ قطبی

	اشاره در متن	مقاله پنجم بصفحه
۱ نسخه حاجی محمد نغوانی در تبریز موسوم به ناریخ قطبی :	ق	۵۲۶
۲ نسخه کتب خانه سالار جنگ در حیدرآباد موسوم به تاریخ قطب شاهی :	س	۴۰۳ ب
۳ نسخه برٹش میوزیم در لندن موسوم به تاریخ خورشاه بن قباد الحسینی :	خ	۳۱۲ ب
۴ نسخه برٹش میوزیم در لندن موسوم به تاریخ ایلچی نظام شاه :	الف	۲۶۴ الف

مقاله پنجم

(ق۵۲۶) در ذکر ظهور و خروج حضرت صاحبقران امیر تیمور گورگان انارالله برهانه و بیان سلطنت و حکومت اولاد و اسباط او بر ممالک ایران و توران و این مقالهٔ مشتمل است بر سه گفتار -

گفتار اول

در ذکر سلطنت و کامرانی حضرت صاحبقران امیر تیمور گورگان

چون نظم مناقب و نشر مآثر حضرت صاحبقران اعنی امیر تیمور گورگان از بداء حال تا زمان رحلت و انتقال از منطق فصیح و بیان بلیغ مؤلف ظفرنامه رحمت الله تعالیٰ بعبارات دلپذیر مرقوم کلک تحریر منظوم سلک تعبیر گشته بود - راقم این ارقام بحذف بعضی از آن که صفحات اوراق این مختصر را وسعت بساط آن نبود و باندک تغیری در اشعار در حیز بیان آورده بجملی از کلیات وقایع و محاربات اختصار نموده و التوفیق من‌الله الودود و بیده ازمهٔ المراد و المقصود - بعده بر ضمیر منیر طالبان اخبار سلف و جویندگان آثار خلف مستور نخواهد بود که بعد از فوت سلطان سعید ابوسعید بهادر خان بن سلطان محمد خدا بنده

خ : در بیان سلطنت و جهانگیری امیر تیمور گورگان انارالله برهانه، که بحضرت صاحبقران خطاب می‌شود و واردات و احوالات او از زمان ظهور امارت و بیان حالات اولاد امجاد آنحضرت و این مقاله مشتمل است بر سه گفتار - س : حسبه

۲ ق بداء : س بدو

انارالله برهانه در مملکت ایران و توران از اولاد و اسباط چنگیز خان بادشاه ذی شوکت نافذ فرمان که بکفایت مهام انام قیام تواند نمود و از عهدهٔ (س م . م) وظایف ارزاق خدم و حقوق مواهب سپاه و حشم بیرون آید نمانده بود ـ حکم ملوک طوایف داشت ـ هر کرا تیغ بیشتر بود مرغ حالش در آسمان دماغ بیضه سروری و گردن فرازی می نهاد و هر کرا قوت و مکنت زیاده تر شهباز آرزویش در هوای سودای سلطنت طیران می نمود ، شعر :

چو از گردش آسمان بلند ۞ نماند از سلاطین کسی ارجمند
که بر تخت جمهای خانی کند ۞ بآئین او حکم رانی کند
حشم بی سر و شهر بی سروری ۞ نه گردن کشی نه بلند اختری
ممالک سراسر بهم در شده ۞ بهر جا یکی مشغله سر شده

در اثنای آن حال کوکب دولت و اختر سلطنت حضرت صاحبقران کامران امیر تیمور گورکان از افق اقبال و مشرق اجلال طلوع نموده جناب خاقنش را منور گردانند و صدق خواب قاجولی بهادر که تومنای خان بن بایسنغر بتلقین ارباب الدوله ملهمون تعبیر کرده بود بظهور پیوست ـ وتفصیل این خواب در مقاله چهارم در واردات احوال سلاطین ترکستان سمت تحریر پذیرفته ـ و حضرت صاحبقران کامران پسر امیر طراغای نویان است که وی هفتم پسر قاجولی است و قاجولی برادر قبل خان است و نسب چنگیز خان بچهار بطن به قبل خان می رسد ـ غرضکه آبا و اجداد حضرت صاحبقران کامران بطناً من بطن تا ترک بن یافث بن نوح نبی علیه السلام همه

---

۴ ق تیغ : س تیغ ـ ۶ ق زیاده تر : س زیاده تر بود ـ ۷ ق شعر : س بیت ـ ۱۰ ق بلند اختری : س بلند افسری ـ ۱۱ ق مشغله : س سفله ـ ۱۸ ق قاجولی است : س قاجولی بهادر بود ـ ۱۹ ق می رسد : س منتهی می شود ـ

پادشاه و پادشاه نشان بوده اند ـ ولادت شریفش در عهد دوران سلطان خان از احفاد چغتای بن چنگیز خان در بیست و پنجم شهر شعبان سنه ست و ثلاثین و سبعمائه در ظاهر خطه دلکش کش واقع شد ـ و چون ایام رضاع بگذشت و سن شریفش بحد رشد و تمیز رسید از حرکات وسکنات بوی سلطنت و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم بهار می دمید و از مجاری گفتار و کردارش نور سرور و کامگاری چون بارقهٔ برق از ابر آزادی می درخشید ، شعر :

بهاری اگر نیزش آهنگ بود   حدیثش ز دیهیم و اورنگ بود

خاطر عاطرش همیشه بر کوب بادپای گیتی نورد و سواری و مباشرت آلات حرب و اسباب نبرد میلی تمام داشت و از ده سالگی تا عنفوان شباب روز در بمداومت شکار و رسوم و آئین رزم و پیکار می گذاشت ، شعر :

شب و روز در بزم بود و شکار   دل و جان در اندیشهٔ کارزار

در ایامی که ممالک ماوراء النهر بهم بر آمده بود و غبار فتنه از هر طرف متصاعد شده توغلقتمور خان بن ایمله خواجه که از نسل چغتائی خان است و بحسب و نسب او را سلطنت آن مملکت می رسید با حشری انبوه در تاریخ ربیع الثانی سنه احدی و ستین و سبعمائه از جانب جته برسم کشور کشائی روی آرزو بسوی ماوراء النهر نهاد ـ امیر حاجی برلاس که عم آنحضرت بود الوس و حشم خویش را فراهم آورد و چون تاب مقابله و مجادله بآن گروه نداشت عنان توجه را بصوب خراسان معطوف گردانید ـ حضرت صاحبقران (ف ۲ ع ۵) ، شعر :

---

۷ ق شعر : س بیت ـ ۹ ق بادپای : س بادپایان ـ ۹ ق سواری : س مباشرت سواری ـ ۱۱ ق رسوم و آئین : س مباشرت رسوم و آئین ۱۱ ق شعر : س بیت ـ ۱۳ ق ممالک : س مملکت ـ ۱۴ ق ایمله : س ایمل ـ ۱۵ ق است : س بود ۱۸ ق آنحضرت : س حضرت صاحبقران ـ ۲۰ ق شعر : س بیت ـ

جهاندار جم قدم دریا شکوه   قیامت نهیب و ستاره گروه
فلک قدر تیمور دریا نوال   که بادا برو رحمت ذوالجلال

چون دید که سپاه مخالف از اطراف و جوانب حمله آوردند و عم روی بفرار نهاده از جیحون بگذشت - و پدرش امیر طراغای در آن سال بجوار رحمت ایزد متعال پیوسته بود ، شعر:

پدر مرده و عم گریزان شده   ز بیگانه کسور پریشان شده
مخالف مسلط الوس در خطر   کشاده عقاب بلا بال و پر

بخاطر عاطر گذرانند که اگر درین وقت خویشتن داری را پیشه سازد وطن اصلی یکبار زیر و زبر می شود و مقام موروثی از دست می رود - باوجود آنکه سن مبارکش از حدود بیست و پنج سالگی تجاوز نکرده بود و آئینهٔ ضمیر منیرش از صیقل تجارب روزگار جلا پذیر نگشته و این مشکل کشایش که مطرح انوار تائیدات الهی و مهبط اسرار عنایات نا متناهی بود بر کشف آن واقعه هایله گماشته صلاح وقت در آن دید که خود را بملازمت توغلقتمور خان رساند و ایل و الوس خود را از شر آن فتنه برهاند - چون خدمتش بسعادت و اقبال روان شد و باردوی خان مذکور رسید بعد از ملاقات منظور نظر (س ۳۰۳ ب) عاطفت و احسان و مشمول شفقت و مکرمت فراوان گردید و بانواع تربیت و نوازش سرفراز گشت و ایالت و ولایت کش با توابع و لواحق برو مقرر شد -

و توغلقتمور خان در آن زمستان عزم رزم امیر حسین که بندهٔ امیر قرغن بود کرده - چون شرح احوال امیر قرغن در واردات افعال

۵ق شعر: س بیت - ۹ق یکبار: س بیکباره - ۱۰ق باوجود آنکه: س باآنکه - ۱۲ق و این: س رای - ۱۳ق رساند: س رسانید - ۲۰ق بندهٔ: س نبیرهٔ - ۲۱ق کرده: س کرد -

او در مقاله چهارم در ذکر حکام ماوراء النهر بر سبیل تفصیل مذکور شده بود درین مقام بجملی اختصار رفت ـ القصه امیر حسین که درآن زمان حاکم باستقلال ماوراء النهر بود توغلقتمور خان لشکر بر سر وی کشید ـ امیر حسین نیز سپاه خویش را فراهم آورده تا کنار آب وحشی بیامد و آن موضع را مخیم عساکر نصرت مآثر ساخت ـ بعد از التقاء فریقین امیر کیخسرو و ختلانی که معظم امرای امیر حسین بودند باتباع خویش رو گردان شده بتوغلقتمور خان پیوستند ـ امیر حسین را ازین سبب وهم و هراس بر باطن استیلا یافته روی بهزیمت نهاد ـ توغلقتمور خان مظفر و منصور از عقب او روان شد و تا کنار جیحون رفت و ایل و الوس آن حدود را غارت کرده باز گردید و بهار و تابستان را در آنحدود گذرانید و چون فصل پاییز در آمد عازم سمرقند شد و بعضی از امراء و نوئیان که داعیهٔ سرکشی داشتند تن ایشان را از بار سر سبک گردانید ـ بعضی دیگر بکام و ناکام در مقام اطاعت و انقیاد در آمدند ـ خان مذکور چون دیار ماوراء النهر را بی منازعی متصرف شد ـ پسر خود الیاس خواجه اغلن را بحکومت سمرقند آنحدود نصب فرمودند و عنان عزیمت را بصوب جته که مکان اصلی او بود معطوف داشت و حضرت صاحبقران را بصنوف تربیت و عواطف مخصوص دانسته نزد پسر خود گذاشت ـ مردم کوته نظر تصور نمودند که این رتبهٔ عظیم است که آنحضرت را روی نموده اما زمانه بهتر از زبان بادا میرسانید، شعر:

هنوزش صبح دولت در نقاب است   هنوزش دیدهٔ بینش بخواب است

٦ق امیر: س ندارد ـ ٦ق بودند: س بود ـ ٧ق پیوستند: س پیوست ـ ١٠ق درآنحدود: س درآن اطراف و نواحی ـ ١٢ف تن ایشان .... گردانید: س بدن ایشان را از بار سر سبک گردانید ـ ١٥ق فرمودند: س فرموده ـ ١٥ق عنان عزیمت را: س عنان یکران ـ ١٦ق صاحبقران: س صاحبقرانی ـ

هنوز اندر طلوع است آفتابش هنوز اندر بر افروزیست آتش
هنوز اقبالش اندر کامیابیست هنوزش نخل اندر سرفرازیست

الیاس خواجه آغلن چون از مجاری احوال و اوضاع آنحضرت آثار شهامت و صرامت تفرس می نمود ضبط امور آن ممالک را برای زرین و فکر دور بین او مفوض فرمود و خود در عین کامرانی مشغول بود - دران اثناء امیر بیکچک که از عظماء امراء امیر بوعلمسور خان بود و در مصاحبت پسرش در سمرقند بسر می برد مخالف حضرت صاحبقران گشت و دست ظلم و بیداد بر آورد - حضرت صاحبقرانی دید که یاسا و یوسون خان برقرار نماند و حال ملک بر اختلال خواهد انجامید - اقامت دران دیار مصلحت ندید و بطلب امیرحسین و تفحص حال او روی در بیابانها و چولها نهاده میگشت - بعد از تردد بسیار در برابر خیوق بسر چاه ساعج باد رسید و از آنجا باتفاق سوار گشته با شصت نفر روی توکل بطرف پایاب نهادند - تکل که حاکم خیوق بود چون از عبور امیر حسین و حضرت صاحبقران ازان حدود واقف گشت با هزار سوار از عقب ایشان ایلغار کرده - چون بدیشان رسید از اول روز جنگ در پیوست زبان تیغ کل من علیها فان بگوش و جان فرو میخواند و صوت پیغام کل نفس ذائقة الموت بنزدیک و دور میرسانید - از (ف ۵۲۸) اتباع حضرت صاحبقران امیر طغی بوغا و برلاس و امیر سیف الدین را بعد از کوشش بسیار اسپ از کارزار باز مانده هر فرد دران ریگستان پیاده بماند و ایلچی بهادر را نیز اسپ نماند -

---

۱ ق بر افروزیست: س افزود نیست - ۲ ق کامیابیست: س کار سازیست - ۸ ق صاحبقرانی دید: س صاحبقرانی چون دید - ۱۵ ق زبان تیغ: س زبان تیغ آیه - ۱۶ ق صوت: س صغیر تیر - ۱۷ ق صاحبقران: س صاحبقرانی - ۱۹ ق هر فرد: س هر دو - ۱۹ ق نماند: س نماندند -

اما همچنان مردانگی و دلاوری مینمودند و تیر درکمان نهاده پیاده سرفتند ـ حضرت صاحبقرانی که صلهٔ مبارکش بمحافظت و غمخواری زیر دستان مجبول بود کمان از دست او بستد و زه را پاره کرد تا دست از جنگ باز دارد و از آسیب غدر آن بی باکان تلف نگردد و دلاوران هر دو طرف را بجدی کوسیدند که هزار کس که با تکل بود پنجاه سوار بیش نماند و ازینجانب که سصت نفر بودند هفت سوار ماند ـ امیر حسین دست جلالت بر آورده بر سر تکل تاختن و سمشیر صاعقه کردار، شعر:

دو نیمش تکل را بند و نیم کرد دل رزم جویان پر از بیم کرد(س ۵۰۳)

چون سپاه تکل بر امیر حسین ریختند حضرت صاحبقران با تیغ ظفر پیکر نصرت اثر حمله کرد و مجموع را متفرق گردانید ـ امیرحسین را از میان ایشان بیرون آورد ـ چون روان شدند آن مدبران دیگر بار مجتمع گشته از عقب ایشان در آمدند و اسپ امیرحسن را بزخم تیر می انداختند و چون او پیاده ماند خاتونش دلشاد آغا پیاده شده اسپ خود را بدو داد و حضرت صاحبقران دست به تیر و کمان برده تیر نخست بر رزمهٔ آن سپاه زد و از پشت زین بر روی زمین افگند و دیگران را هم بسهم کمان جان ستان از مسافت سر بسر چون مور بر روی قبر بر جای باز داشت ـ و امیر حسین را سوار ساخته از آنجا روان شدند و بچول در آمدند ـ بعده اختر سیار هفت نفر بودند و ازان هفت نفر سه از نحس اکبر منحوس در و سیانه که نزول کردند سر لطف حقی که عطا را بصورت عنا فرانماید و حلاوت سفا را در دوای تلخ مذاق تعبیه فرماید مقتضی آن شد که بقیه اسباب صوری بکلی از میان بر خیزد تا دست توجه از

---

۱ ف میرفتند : س میرفت ـ ۲ ف صاحبقرانی : س صاحبقران ـ ۲ ف بمحافظت : س بر محافظت ـ ۱۱ ف از میان ایشان : س ندارد ـ ۱۷ ف را : س ندارد ـ ۱۸ ق هفت نفر : س هفت ـ

سر اخلاص بی غبار واسطه در دامن فضل و رحمت پروردگار آویزد ، شعر:

خدای عز و جل را بضمن هرچه کند   لطیفه ایست که کس را ازان خبر نبود

از همرهان سه نفر نوکر خراسانی بل سه غول بیابانی که در صورت انسانی بودند در چنان حالتی اسپان ایشانرا سوار شده بگریختند و خاک چنین بی تنکی بر فرق نام خود پختند ع کمست از سگی آنکه نشناخت حق - حضرت صاحبقران از وقوع آن حادثات اصلا دهشت و حیرت بخاطر عاطر راه نداد - با دلی قوی و خاطر کشاده رفقا را تسلی داده با حرم محترم خویش الجای ترکمان آغا که خواهر امیر حسین بود و با یک نوکر از امیر حسین جدا شده روی بوطن خویش کرد - چون از جول بیرون آمده بجوی رسید که یورت فوجی از ترکمانان آنجا بود اهل حشم بانگ بر یکدیگر زده گرد شده که سر راه بر صاحبقران گرفتند - آنحضرت از وفور غیرت و حمیت خسروانه حرم عفت پناه را در پناه حفظ الهی بجائی که غله در آن میریزند پنهان کرد و نهنگ دریای فتح و نصرت یعنی شمشیر آبدار آتش کردار، شعر:

ازبس که دل شکافت گرفتست نور دل
از بس که جان ربود گرفتست لطف جان

از میان برکشیده بی اندیشه رو بدیشان نهاد یکی از آن جماعت که حاجی محمد نام داشت صاحبقران را بشناخت و ترکمان را از جنگ منع فرمود و اسپی مناسب کشیده آنحضرت را سوار کرد و با اتفاق ترکمانان آنشب منزل خویش را از فر قدوم همایونش بیاراست و وظیفه

---

۱ ق : شعر: س بیت - ۱۱ ق شده : س شدند - ۱۲ ق آنحضرت : س حضرت صاحبقران - ۱۴ ق شعر : س بیت - ۱۶ ق ازبس: س وز بس - ۱۸ ق داشت: س ندارد - ۲۰ ق فرقدوم همایونش بیاراست : س فر وجود همایونش غیرت افزای بزم سپهر ساخت -

خدمتگاری بقدر وسع بجای آورد - روز دیگر حضرت صاحبقران دست همت بنوازش ایشان بکشاده یک قطعه لعل گران بها و دو نومغار یافته از لؤلؤ لالا که قیمت آن خراج مملکتی بود بایشان داد - و حاجی محمد مذکور سه سر اسپ و مایحتاج مهیا داشته عجرچی ملازم رکاب کرد - و حضرت صاحبقران باز پیش امیرحسین مراجعت کرد و او را سوار کرده بموضع محمودی رفتند و در آنجا چاهی که از ترشح آبش نهال حیات را تازه و توان داشت فرو بردند و قریب دوازده روز و شب دران منزل توقف فرمودند، شعر:

در رنج توان یافت بزرگی و بلندی
نرگس شرف تاج زر از رنج بجز یافت

ذکر گرفتار شدن حضرت صاحبقران و امیرحسین بدست علی بیگ جون غربانی

چون حضرت صاحبقران و امیرحسین درسه چاه مذکور چند روز توقف فرمودند علی بیگ جون غربانی که دران نواحی یورت داشت و ولد ارغون شاه بود از نزول صاحبقران و امیرحسین بموضع محمودی خبردار شد - سر نوشت بد او را بران داشت که شصت سوار مسلح را مرتب ساخته (ق ۵۲۹) و بتاخت برسر صاحبقران و امیرحسین فرستاد و بی خبر ایشان را گرفته بماخان بردند و در خانهٔ تاریک که از پشه و کیک هیچ کمی نبود بندکرده باز داشتند - چون این خبر محمد بیگ که برادر بزرگ (س ۵۰۳ ب) علی بیگ بود رسید یقین دانست که نتیجه

خ : ذکر غدر کردن علی بیگ خان غربانی با حضرت صاحبقران و امیرحسین و بیان آن - س: حسبه

۴ق ملازم رکاب: س ملازم - ۸ق شعر: س بیت - ۱۶ خبردار شد: س آگاهی یافت - ۱۷ق ساخته: س ساخت - ۱۹ق هیچ: س ندارد -

آن جسارت وخامت عاقبت و پریشانی روزگار تواند بود و شاخ آن گستاخی البته روزی ثمر ندامت بار آورد، شعر:

گر از کوه پرسی صدای جواب که شاخ خطا میوه ندهد صواب

از خبوشان طوس و کلات برای امیر حسن و حضرت صاحبقران تحف و هدایا ارسال داشته برادرش را بزبان پیغام باقدام آن حرکت ناپسند سرزنش و ملامت بسیار کرده مبالغه نمود که در زمان ایشان را رها کرده عذر خواهی نماید و بقدر وسع و امکان تدارک و خاطر جوئی بجای آرد - اما علی بیگ را پرده شقاوت دیدهٔ بصیرتش را چنان پوشیده بود که صواب را از خطا مشاهده نکرده از لوم طبیعت آن تحف و هدایا که
۱ برادرش فرستاده بود خود برگرفت و پس از دو ماه آن دو بزرگ را ازان منزل تاریک سیاه بیرون آورده بگذاشت و در خورد نایت همت خود اسپی لاغری و شتری عنکبوت بیکر بایشان عطا فرمود - و دران ولا مبارک شاه سنجری بارشاد دولت با حضرت صاحبقران طریقه اخلاص بجای آورده با فرزندان پیش آنحضرت آمد و تمهید معذرت نموده اسپان نیکو کشید
۱ و خدمات پسندیده بتقدیم رسانید - بعد پس دیر آن دانه نیکوکاری که برزمین سعادت پاشید ریاض دولتش به سبزهٔ پیروزی آراسته گشت و ازان ثمر بمناصب ارجمند و حکومت شهر های معمور فایز شد، شعر:

چون همان بد روی البته که خواهی کشتن

بر تو بادا که همه تخم نکوئی کاری

۲ علی بیگ برگشته روزگار که بآن حرکت نا سایست اقدام نمود باندک

---

۲ ق شعر : س بیت - ۳ق صاحبقران : س صاحبقرانی - ۹ق صواب : س چهره صواب - ۹ ق نکرده : س نتوانست نمود - ۱۲ ق پیکر : س پیکری - ۱۵ق آن : س ندارد - ۱۷ق شهر های : س شهرها - ۱۷ق شعر : س بیت -

فرصتی بانواع عقوبت و نکال گرفتار شده زن و فرزند و مال و منال او درعرصهٔ تلف گشته اتباع و اشیاعش آواره و سرگردان شدند ـ حضرت صاحبقرانی اسپانی که مبارکشاه سنجری پیشکش کرده بود تمامی را با میرحسین داده او را وداع کرده بصوب ولایت و الوس خویش توجه نمود ـ

ذکر جدا شدن حضرت صاحبقران از امیرحسین و توجه نمودن بجانب کس و وقوع بعضی حالات

حضرت صاحبقران چون مصلحت وقت درآن دید که امیرحسین بطرف گرمسیر هرمن روانه شود تا خود بجانب الوس رفته ملاحظه انتظام مهام ایشان نموده باز درگرمسیر هرمن بایکدیگر ملاقات نمایند برحسب اشارت فاذا عزمت فتوکل علی الله بامضای آن عزیمت نهضت نموده بصوب ولایت خود روان شد ـ بعد از قطع منازل چون بمقصد رسید تموکه قوچین از وصول آنحضرت آگاه شد با ده پانزده کس باحراز سعادت پای بوس شتافت و همچنین از اطراف و اکناف آن ولایت جمعی کثیر و جم غفیر بر حضرت صاحبقران صائب تدبیر جمع شدند ـ بعد از اجتماع جنود ظفر ورود بر حسب موعود بجانب گرمسیر روان شده با امیرحسین ملاقات کرد ـ قضیهٔ صاحبقران دریانوال با امیرحسین بر سبیل اجمال چنان است که مدت مدید میانه آن دو بزرگ مبانی مصادقت و موالات بر اساس قرابتی و مصافات ممهد و مشید بود و باتفاق لشکرها باطراف و انحاء دیار ترکستان کشیده با ملوک طوائف و امرای الوس بکرات و مرات مصافها دادند و در اکثر معارک بر اعدای دولت وافر شوکت مظفر و منصور گشته

خ : ذکر جدا شدن حضرت صاحبقران از امیرحسین و توجه فرمودن بجانب الکائی کس : س حسبه ـ

۴ ق گشته : س آمد ـ ۸ ق تا : س و ـ ۱۳ ف جم : س جمی ـ

۱۷ ق مبانی : س ندارد ـ

باندک مدتی رتبه و شان بکثرت رجال و وفور اموال و وسعت مکان از سائر الوسات ممتاز بودند و سمت تقدم داشتند در مقام اطاعت و انقیاد در آمدند - و امیرحسین باستیلا و استقلال در خطهٔ فردوس مانند سمرقند در امور سلطنت شروع نموده نسبت با حضرت صاحبقران در مقام مکر و تزویر در آمده طبل نفاق در زیر گلیم می زد - چون در دیوان قضا پرداز و قدر مقرر شده بود که چنانچه ظهور آفتاب بعد از اخفای کواکب می باشد(۶.هب) آفتاب سلطنت حضرت صاحبقران بعد از زوال و انعدام امیرحسین طلوع نماید - درین وقت اسباب ادبار نکبت امیرحسین روز بروز دست بهم میداد از آنجمله حرص و آز و حب دینار که اصلا لایق طور ملوک نیست در نهاد او غالب شد و همگی همت بجمع مال و اندوختن ذخائر را طالب آمد تا بحدی که بر امراء ملازمان حضرت صاحبقران چشم طمع سیاه کرده مبلغی از ایشان بگرفت و حضرت صاحبقران کریم الاخلاق نظر بر (ف.۵۳) حقوق صحبت و محبت قدیم انگنده هیچ نگفت و همت عالی نهمتش اقتضای آن کرد که ملازمان را مساعدی نماید - مبلغی عظیم از زر و سیم بوجه مطالبه ایشان مبذول داشت و از آنجمله پای گوشواره مهد اعلی الجای ترکمان آغا بود - چون امیرحسین آنرا بدید بشناخت که از آن خواهر او ست - اما طمع

۱ف مدتی: س زمانی - ۱ف باندک مدتی . . . . : س باندک زمانی بلاد ترکستان و ماوراء النهر در حوزهٔ تصرف ایشان در آمد و الوس چغتای که بحسب - ۵ف چون در دیوان . . . . . شده بود: س چون در دیوان قضا پروانچهٔ قدر مشیت و مقرر نه شده بود - ۷ف صاحبقران: س صاحبقرانی - ۹ق بهم میداد: س فراهم میداد - ۹ق حب دینار: س خست و نیاز - ۱۰ق ملوک نیست: س سروران کردن افراز نیست - ۱۵ق مساعدی نماید: س بمساعدتی مسرور سازد -

شومشی چنان غالب آمد که حق برادر و خواهری را فروگذاشت و دست ازان چیزها باز نداشت، شعر:

با چنین همت نیاید راست کار سروری
پست همت در جهان هرگز نیابد برتری

و بااین همه یرلیغ سه هزار دینار از آن وجهی که رقم کرده بود باقی ماند ـ حضرت صاحبقران دریانوال بادای آن اسپان خاصه خود را پیشکش کرده ـ امیر حسین چون دانست که اسپان خاصه آنحضرت است قبول نکرد ـ تمهید معذرت نموده گفت "من بسالی سرای میروم ـ اگر این وجه را نقد کرده از عقب من روانه گردانی شاید"ـ بعد از توجه امیرحسین حضرت صاحبقران صافی ضمیر مبلغ مذکور را نقد کرده از عقب او روان کرد ـ اما این عقده در خاطر خطیر صاحبقران صافی ضمیر جای گیر گشت ـ

ذکر مخالفت حضرت صاحبقران با امیر حسین

چون میانه حضرت صاحبقران و امیر حسین غبار نقار ظاهر شد شعبده باز روزگار طرح بازی از نو درانداخت و بمهره مکر در عرصه تزویر منصوبهٔ تازه ساخت ـ چه خاطر مردم بواسطه حرکت بیقانون از امیرحسین متنفر شده نهال کینه اش از ریاض سینها سر برزد و همه می دانستند که تا حضرت صاحبقران با او متفق است هیچکس قدم جسارت در راه مخالفت او نتواند نهاد ـ لاجرم افساد آغاز نهادند و امیر موسی و علی درویش پسر بایزید جلایر که برادر زن امیرحسین بود و فرهاد باتفاق سر صندوق مکر و حیل برکشادند و مکتوب بکلک بهتان نگاشته نزد بارده خاتون که در سلک ازدواج امیرحسین انتظام داشت فرستادند ـ

خ : ذکر مشوره نمودن امیرحسین با امراء در باب مخالفت

۲ ق شعر: س بیت ـ ۱۶ ق متنفر: س متنفر و مجتنب ـ

مضمون آن تزویر نامه که سمت اهوا یافته آن که فلان کس یعنی حضرت صاحبقران نسبت با امیر چنین اندیشه مخالفت و جدال دارد، بناخن نخوت سر سرکشی و استقلال می خارد و از گفتار و کردار امیرحسین بغایت آزرده خاطر است و عزم رزم جزم کرده است و بترتیب مقدمات آن مشغول است ـ چون امیرحسین بدان نوشتهٔ بی حقیقت واقف شد آن صورت وحشت انگیز را با امرا درمیان نهاد ـ در حینی که حضرت صاحبقران در بلاد ترکستان و ماوراء النهر مستولی شده بودند از برای نسق مملکت و اطاعت و انقیاد اولوسات یکی از اولاد چغتای خان بن چنگیز خان را که کابل شاه اغلن نام داشت بر سریر خانی و مسند جهانبانی در خطهٔ بی عدیل سمرقند نشانیده بودند ـ درینوقت بنابر فرمودهٔ امیرحسین یرلیغ خان بطلب صاحبقران صادر شد که در پایهٔ سریر سلطنت مصیر حاضر شود تا تحقیق مضمون مکتوب نماید ـ درآن ایام حضرت صاحبقران در کش که مستقر دولت روز افزون بود اقامت داشت و حضرت صاحبقران را چون ساحهٔ حالش از غبار آن افترا مبرا بود هیچ اندیشه ازآن ننموده بی توقف متوجه سمرقند شد ـ و امیر موسی و علی درویش و فرهاد چون از توجه آنحضرت خبر یافتند از بیم فضیحت و نکال و خوف خجالت و انفعال روی ازآن هنگامه بر تافته بجانب خجند روان شدند؛ شعر:

بهرجا که رو آورد راستی   فروغ دروغ آورد کاستی

اما چون آن سخن گوش زدهٔ امیرحسین (س ۳۰ ب) شده بود تحقیق ناکرده بماند ـ صاحبقران مؤبد دانشور برای امور که از تلقین الهام دولت بر دقائق امور و خفیات اسرار اطلاع داشت اندیشه کرد که بحکم

---

۱ ق سمت اهوا یافته: س سمت ماهذاالاافک مفتری داشت ـ ۴ ق کرده است و: س کرده ـ ۱۱ ف صاحبقران: س حضرت صاحبقران ـ ۱۱ ق مصیر: س مسیر ـ ۱۴ ف مبرا: س مبرا و معرا ـ ۱۷ ق شعر: س بیت ـ

من يسمع نتحل اختر هر خبر که از افق گوش برآمده پرتوش از روزن صماخ بکاخ دماغ تابد البته عکسش بر پیشگاه ضمیر افتد و دل ازآن اثر یابد و اگر نیز جای گیر نیابد وساوس شیطانی و هواجس نفسانی ترانهٔ اگر و مگر سراید - و امیرحسین را خود در اصل مزاج تلونی تمام هست و شاید که ازان معنی خرازه خاطر او مانده باشد - و بی شک ریش را اگرچه سر فراهم آید اما اثرش بماند - بعد از این بر جانب او اعتماد کردن بفتوی حزم که امتثال امرش بر ارباب دول واجبست حرام می نماید - بنا برین خاطر خطیرش درآن باب تأمل می نمود و بگام اندیشه فراز و نشیب آن قضیه را می پیمود - در اثنای این اوقات مهد علیا ترکان آغا که خواهر امیرحسین و حرم محترم صاحبقرانی بود بجوار رحمت حضرت حق سبحانه وتعالی واصل شد - رابطهٔ محبت و مودت حضرت صاحبقران و امیر حسین بالکلیه برطرف شد - امیرحسین بعد از استماع این خبر ملالت اثر بسی اندیشه‌مند شد و دانست که الفت و یگانگی که میانهٔ ایشان بود بوحشت و (ق ۱۵۳) بیگانگی مبدل خواهد شد - القصهٔ بر در زمان غبار کدورت و ملال از جانبین بالا گرفته اعتماد از میان برخاست - و امیرحسین هرچند وسایط انگیخته خواست که آن کدورت را رفع نماید میسر نشد - و حضرت صاحبقران از سمرقند مراجعت نموده بشهر کش رفت و بتهیهٔ اسباب حرب و آلات نبرد مشغول گشت - و امیرحسین چون دید که حضرت صاحبقران بساط مصارفت را

---

۱ ق هرخبر : س مرجز - ۸ ق برین : س برآن - ۱۰ صاحبقرانی : س حضرت صاحبقرانی - ۱۰ ق بجوار رحمت . . . . . شد : س بمرض موت بجوار رحمت حضرت یزدانی پیوست و رابطه محبت و مودت حضرت صاحبقران و امیر حسین بالکل بگسست ۱۴ ق ایشان : س او وخودش - ۱۸ ق نموده : س نمودند -

درهم نوردیده و عرصهٔ مخالفت ممهد ساخته است و داعیه استبداد و استقلال دارد با کابل شاه اغلن و امراء این حکایت را درمیان آورده گفت که جناب امیر تیمور اندیشهٔ مخالفت دارد و عصان پیش گرفته ـ و بزرگان گفته اند که، مصرع: علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد ـ قبل از آنکه آتش فتنه بالا گیرد بدفع او مشغول باید شد ـ آراء و اهوا بدان قرار یافت لشکر ماوراء النهر را فراهم آورده امیر موسی و امیر هندو شاه را با سپاه فراوان بجانب قرشی روان گردانید ـ چون امیر موسی با رفیقان بموجب فرمان روان شدند حضرت صاحبقران جلادت اثر بعد از استماع آن خبر با امرا و اعیان لشکر برسم مشوره گفت، شعر:

سر دفتر فتنه جویان حسین بما در مقام نزاعست و شین
بجز کین من نیستش پیشهٔ ندارد بجز قصدم اندیشهٔ
برانم که ترک مدارا کنم باو دشمنی آشکارا کنم

بعد از تقدیم مشوره رای برآن قرار یافت که از برای محافظت حریم حرمت که مدار ناموس و حمیت برآنست که کوچها ازینجا نقل کرده از آب آمویه عبور کنند و بماخان در جوار سجزیان که ایشان با حضرت صاحبقران سوابق هواخواهی و خدمتکاری داشتند جای دهند و از سرفراغ خاطر روی همت بتدبیر کار دشمنان آورند ـ شبهنگام همانروز هرکس بمحل و ماوای خود شتافته مهمات ضروری را کفایت نمودند و هم درآن شب باکوچ و متعلقان روان شدند ـ روز دیگر لشکر امیر حسین بقرشی رسیدند ـ حضرت صاحبقران چون از وصول لشکر

---

۲ ق را : س ندارد ـ ۲ ف آورده : س نهاده ـ ۳ ق امیر تیمور : س امیر تیمور گورگان ـ ۳ ق مخالفت .... گرفته : س مخالفت و عصیان در سر دارد ـ ٦ ق یافت : س یافت که ـ ۱۳ ق حریمٌ : س حرم ـ

امیرحسین آگاه شد بسرعت تمام از آب آمویه عبور نموده بطرف ماخان روب و بچول در آمد ـ و از آنجا رسولی بنزدیک حاکم هراة که ملک معزالدین‌حسین کرت بود روان کرده ایلچی دیگر بسوی محمد بیگ جون‌غربانی که والی طوس بود فرستاد تا بر احوال ایشان اطلاع یابد که درچه مقام اند ـ از رفتن ایلچیان و آمدن دو ماه و نیم سر چاه سور آب را مخیم نزول همایون ساخت و درآن مدت هر کاروان که از خراسان متوجه ماوراءالنهر بود ، آنجا برسید باز داشت ـ و چون ایلچیان مراجعت نمودند و اخبار حسنه رساندند از لطائف تدبیر که در خاطر خطیر نقش بست آن بود آوازهٔ درانداخت که ملک همراه ما را طلبیده است و کاروانیان را اجازت رفتن داد و درآن حالت سوار شده (س۷۰م) برابر ایشان روی بصوب هراة نهاد ـ بازرگانان چون بقرشی رسیدند خبر دادند که صاحبقران با لشکر و متعلقان بهراة رفتند ـ پس ملک حسین امیرموسی برآن خبر که جمعی مردم بی غرض دیده عرض کرده بودند اعتماد نموده از قلعه قرشی بیرون آمده لشکر را جمع کرده با هفت هزار سوار بموضع پران نزول کرد و عزم داشت که باوزکند رود و ملک بهادر نیز با جمعی امرای قوشون و پنج هزار سوار قروناس از پیش امیرحسین آمده بودند و از خراز گذشته در فرغاشون و گنبد لولی نشسته بودند ـ

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب قرشی

خ : ذکر توجه نمودن حضرت صاحبقران بجانب قرشی و فتح آن

س : ذکر حضرت صاحبقران بجانب قرشی

۲ ق حاکم : س نبرد ملک ـ ۸ ق خطیر : س خطیرش . ۹ ق طلبیده است : س طلب کرده است ـ ۱۰ ق و درآن : س و هم درآن ـ ۱۳ ق جمعی : س جماعتی ـ ۱۳ ق دیده : س از دیده ـ ۱۴ ق کرده : س آورده ـ ۱۵ ق پران : س ببمراغ ـ

حضرت صاحبقران کامگار بمنطوق من یتوکل علی الله فهو حسبه توکل بر کرم کردگار کرده رایت عزم بقوت بازوی افوض امری الی الله بر افراشت و بقصد انتقام دسمن کمر کوشش و اجتهاد برمیان مردمی بسته دست از تن پروری برداشت، شعر:

نشد کس بر اسپ توکل سوار   که او را نه شد صید دولت شکار

چون حضرت صاحبقران را معلوم شد که کاروانیان بقرشی رسیده اند و بمخالفان خبر داده که صاحبقران بجانب هراه رفت و ایشان از استماع خبر مذکور از شرائط حزم و احتیاط غافل و ذاهل اند پای سعادت در رکاب دولت نهاده بر یکران ظفرعنان سوار شد - و دران حال زیاده از دویست و چهل و سه کس ملازم آنحضرت نبودند چه (ف ۳۲ ه) در محل توجه بماخان سپاهانس چنانچه عادت اهل زمان است قدم از دائره وفا بیرون نهاده متفرق و پریشان سدند - آن دویست و چهل و سه نفر که از موکب همایون گردز ندانستند بر حسب اساره فاذا عزمت فتوکل علی الله ازکمال اخلاص و صدق نیت توکل بر خدای نصرت بخشی کرده با آنکه اندک بودند متوجه قرشی شدند که در حوالی آن دوازده هزار سوار با چندین امرای نامدار در کمین کین آمده آمادهٔ رزم و پیکار نشسته بودند و این امریست فوق طور شجاعت و دلاوری و بیش از اندازهٔ پهلوانی و بهادری، شعر:

هست مخصوصان درگاه الهی را بسی
حالهای بوالعجب کان در نمی یابد کسی

چون شبگیر کرده بکنار آب آمویه رسیدند حضرت صاحبقران هم دران شب بنفس مبارک باچهل کس در آب رانده بشناه بگذشتند و قریهٔ خسارا درمیان گرفتند تا کسی خبر از آنجا بجائی نبرد - و از آنجا

---

۳ ق دشمن : س دشمنان - ۳ ق مردمی: س مردی - ۴ ف شعر: س بیت -
۱۱ ق سپاهانش : س سپاهش - ۱۷ ف شعر : س بیت - ۲۲ ف از آنجا : س ندارد -

کشتیها گرفته بآن طرف آب فرستادند تا بقیهٔ لشکر بکشتی از آب عبور نمودند و از خواص دلاوران که درآن یورش ظفر کردار ملازم رکاب بودند سیورغتمش اغلن بود و امیرداد که اویناقش دوغلات بود و کلان تر خواهر حضرت صاحبقران قتلغ ترکان آغا در حبالهٔ نکاح او بود - و دیگری امیرمویدارلات که همشیره دیگر حضرت صاحبقران که سیرین بیک آغا نام داشت در سلک زوجیت او انتظام داشت - و دیگری جاکو برلاس و امیرساربوغای جلایر و حسن بهادر و دیگر بهادران که ذکر اسامی ایشان موجب تطویل می شد در رکاب همایون بودند رو براه قرشی نهادند و هر کس را که در راه دیدند از آینده و رونده بگرفتند - و در اثنای طریق امیر جاکو عریضه داشت که مصلحت درآن می بینم که بتوکلانه برسر امیرموسی شبخون بریم - اگر او را بدست آوریم ساحت مراد بپای کامگاری بسپریم - حضرت صاحبقران بترجمان ملهم تایید فرمود که "مردم بسیاراند - اگر نعوذبالله حشم زخمی رسد باز جمع شدن خالی از صعوبتی نیست - شما همین جا توقف کنید تا من بقرشی روم و جای در آمدن و برآمدن احتیاط نموده برآن کار اندیشه بیابم"؛ درآن حال از هاتف دولت بگوش همت می شنید که، شعر:

چون شیر بخود سپه شکن باش ‌‌‌‌ یاری ده خویش و خویشتن باش

فی‌الحال بسعادت و اقبال سوار شد و مبشر و عبدالله را ملازم خود ساخته چون برق خاطف بقرشی راند و بلب خندق قلعه فرود آمده - آب خندق بسیار بود اسپان را بمبشر سپرد و از ممر ترفای که بالای خندق انداخته آب بقلعه می رفت بنفس مبارک تا بزانو در آب آمده در بالای در مختصر آبی روان شده بخاک ریز برآمد و عبدالله نیز از عقب شتافته

---

۱۳ ف صاحبقران: س صاحبقرانی - ۱۴ ف کنید: س نمایند - ۱۶ ق شعر: س بیت - ۱۹ ق خندق قلعه: س قلعه خندق - ۲۱ ق بالای: س بربالای -

دوم آن یگانهٔ آفاق شد ـ و چون بدر دروازه (س ۴۰۷ ب) رسیدند که در جادب خراز است صاحبقران سرافراز دست دردر زد ـ معلوم شد که پشتش را بخاک انباشته اند ـ بازگشت و اطراف و جوانب باره را بنظر احتیاط درآورده درجای که دیوارش پست تر بود ملاحظه کرده بعبدالله نمود که محل نردبان نهادن اینجاست و هم ازان ممر که درآمده بود بازگشت و به تعجیل هر چه تمامتر پیش لشکر شتافت و باز با ایشان در همان شب بقرشی راند و چهل و سه کس را بمحافظت اسپان باز داشت و صد مرد را با نردبانها که از یورت الیغ آورده بودند از همان راه که خود فرموده بود بحصار فرستاد و خود باصد مرد دیگر بدر دروازه مترصد فتح الباب دولت بود ـ دلاوران که بر حسب رای اصابت‌شعار بخاک ریز حصار برآمده بودند در همان محل که عبدالله را نموده بود نردبانها نهاده ببالا رفتند و با سمسرهای کشیده بجانب دروازه شتافتند و چون آنجا رسیدند نگاهبانان را مانند چشم و دل معشوق و عاشق مست و خراب یافتند ـ تیغ آبدار را برروی آن خاکساران دریغ نداشتند و یکی را از آن گروه زنده نگذاشتند ـ درویش بیگ زنجیر دروازه را به تبر پاره کرده در را بکشودند و حضرت صاحبقران فرمان داد که برنو بکشند، شعر:

بفرمود تا دل پر از کین کنند   دم اندر دم نای زرین کنند

بی توقف با سپاه در قلعه تاختند و غریو دار وگیر درآن حصار انداختند ـ اهالی قرشی را از غریو و نغان خواب از چشم جسته دودحسرت بسر برآمده ـ تیر تدبیر صاحبقران کشور گیر از شست مراد بر نشان ظفر آمد ـ لشکر منصور بضبط قلعه مشغول گشته ـ زن و فرزندان امیر موسی

۳ق را : س ندارد ـ ۴ف درجای : س جای ـ ۷ق چهل و سه کس : س چهل کس ـ ۱۶ق بکشودند : س بکشود ـ ۱۷ق شعر : س بیت ـ

با اتباع واشیاع اسر و دستگیر گشتند ـ محمد بیگ پسر امیر موسی (ق۳۳ه) که حضرت صاحبقران او را بعد ازآن بشرف مصاهرت خویش سرفراز گردانیده دران وقت خورد سال بود ـ آنحضرت فرمود که او را پوشیده بحال گریز دهند تا چون به پدر برسد لشکرش از بیم و هراس دست از هم داده متفرق شوند ـ محمد بیگ درآن سبب به پدر ملحق شد ـ اما ایشان ازین معنی انهزام بخود راه ندادند و متفرق نشدند ـ امیر موسی در زمان پیش ملک بهادر کسی فرستاد . او را از صورت واقعه آگاهی داد ـ ایشان بیکدیگر پیوسته با لشکر فراوان روان شدند و چون روز به نیمه رسید با دوازده هزار سوار جرار شیئی رسیده حصار را مرکز وار درمیان گرفتند و امیر موسی در برابر دوازده شهر فرود آمد ـ ملک بهادر با لشکر فرو ناس مجاری دروازهٔ طرف خراز نزول کرد و حضرت صاحبقران بنفس مبارک محافظت دروازه شهر را متصدی گشت و امیر ساروبوقا ملازم آنحضرت بود و امیر داور و امیر سیف‌الدین را بضبط دروازه خراز فرمان داد و باقی بهادران را در برج و باره بداشت ـ و امیرمویدارلات با سی مرد از دروازه بیرون رفته خود را بر فوج مخالفان زده دست بردی چند نمود که کارنامهٔ رستم و اسفندیار در نظر اهل روزگار خوار و زبون گشت و شصت سر اسپ ایشان‌را گرفته بدرون حصار در آورد ، شعر :

بقرساه برون رفت و رزم ساز آمد ‌ ‌ ‌ سوار گسته و اسپان گرفته باز آمد

القصه دو روز میانهٔ آن لشکر و اهل حصار نیران رزم و پیکار اشتعال داشت ـ روز سیوم امیر موسی و ملک بهادر بآن گروه انبوه از

---

۷ ق فرستاد : س فرستاده ـ ۹ ق رسیده : س رسیدند ـ ۱۱ ف مجاری : س محافظ ـ ۱۷ ق بدرون حصار در آورد : س بحصار در آورد ـ ۱۸ ق شعر : س بیت ـ

لشکر اندک فرار نموده بصوب لولی رفتند ـ حضرت صاحبقران چون شیر زیان از عقب ایشان روان شد و به تیغ آبدار آتش بار دادمردی و مردانگی داده بسیاری از آن گروه انبوه آن لشکر اندک از صدر زین بر روی زمین افکندند، نظم:

برآمد فغان ز آسمان و زمین   که بردست و بازوت باد آفرین

صاحب ظفرنامه تغمده الله بغفرانه آورده که آنچه از شجاعت و جلادت حضرت صاحبقران کامگار ذکر می رود حکایتیست واقعی که صحتش بتواتر پیوسته ـ و در مجلس تحریر بعضی از آن مردم که در اکثر اسفار ملازم رکاب همایون بوده اند و برای العین احوال را مشاهده کرده بی مداهنه تقریر می نمودند ـ نه از قبیل لاف و گزافیست که فردوسی در شاهنامه(س۸ . ۹) برای سخنوری و فصاحت گستری در بعضی مردم بسته، چنانچه خود متصرف شده انصاف داده، بیت:

زهر گونه‌ئی نظم آراستم   بگفتم درو هرچه خود خواستم
اگرچه دلم بود آزان بامزه   همی کاستم تخم و پنج و بزه
ازآن تخم کشتن پشیمان شدم   زبان را و دل را گره برزدم
که آن داستان خود دروغست پاک   دو صد زان نیرزد بیک مشت خاک
بدین می بیزد کربخند و خرد   زمن خود کجاکی پسندد خرد
که یک نیمهٔ عمر خود کم کنم   جهانی پر از نام رستم کنم
چه باشد سخنهای بر ساخته   شب و روز زاندیسه پرداخته

خلاصه کلام آنکه حضرت صاحبقران بی مهال چون به نیروی بخت فرخنده فال بر اسپ شوکت و اقتدار سوار شد رایت شوکت معاندان که

۱ف لولی: س گنبد لولی ـ ۴ف افکندند: س افکند ـ ۴ف نظم: س بیت ـ
۹ف اکثر: س اکثری ـ ۱۲ف بیت: س نظم ـ ۲۱ف رایت شوکت: س ندارد ـ

باوج تجبر و استکبار برافراشته بودند نگونسار گردانید و نقوش مباهات و افتخار معارضان که باستظهار کثرت و اعوان و انصار برلوح تصور و پندار نگاشته داشتند بآب تیغ آتشبار نکلی فروشست و لشکر مخالف بیکبارگی پشت عجز و انکسار بهزیمت دادند و امیر و سردار و نوکر و لشکر روی اضطراب بصوب فرار نهاده هر یک بطرفی رفتند - آنحضرت بسعادت و اقبال درآن زمستان قرشی را محل توقف و اقامت ساخت مرحمت و احسان در حال اهالی و سکان آن دیار انداخته رعایا را استمالت نمودند و بسعی در باب عمارت و زراعت ولایات اشاره فرمود و محمود شاه را بحکومت بخارا فرستاد تا آن طرف را ضبط نماید و خراج و اموال آن ولایت را بخزانهٔ عامره رساند - نیکی شاه را که در خراسان سرگردان می‌گردید پس بطلب او فرستاده و موضع آمویه را که بحسب ارث باو میرسید با توابع باو ارزانی داشت و او از میامن تربیت آنحضرت حاکم جای خود گشته بضبط آنجا مشغول شد و علی سوری که با اقوام و اتباع بر طرف حیران و سرگردان می‌گشت در بخارا به محمود شاه که داماد او بود پیوست - و باندک روزی چندان لشکر از اطراف و اکناف در ظل رایت حضرت صاحبقران جمع شدند که از حیز تعداد افزون بود، شعر:

نهنگان دریای کین فوج فوج   بپائی رسیدند مانند موج

چون امیر موسی از صدمه جلادت بهادران صاحبقران (ف۳۳ه) هزیمت یافته با سپاه شکسته بسوی امیرحسین شتافت و صورت واقعه را درست باز راند امیرحسین ازان معنی متعجب بماند و بغایت هراسان شد و به تعجیل هر چه تمامتر لشکر خود را جمع آورده از سالی سرای

---

۳ ق نگاشته داشتند : س نگاشتند - ۹ ق ضبط نماید : س ضبط و معمور گرداند -
۱۳ آ ق علی‌سوری : س علی‌یسوری - ۱۴ ق که داماد او بود : س ندارد -
۱۶ ق حضرت : س ندارد - ۱۶ ق شعر : س بیت -

متوجه آنحضرت شد. چون صاحبقران مظفر لوا از کثرت سپاه اعدا آگاه شد بخاطر رسانید که پس ازان چنان فتحی نامدار که تا انقراض عالم طغرای کارنامه بادشاهان گردون اقتدار و دیباچهٔ مناقب جهانداران در هر روزگار خواهد بود اقدام برچنین جنگی نمودن مصلحت نیست، علی‌الخصوص در مبادی حال، چه تجربه که آئینهٔ ضمن تمامی عقل است روشن شده که هر دولت عظیم که آسمین ماثرش بطراز ثبات قرین و نامهٔ مفاخرش برقم دوام منقوش خواهد بود مبادی آنرا از تغلبات گوناگون چاره نبا شد. بنا بر اندیشه مذکور بار دیگر عنان عزیمت را بصوب ماحان معطوف داشت و ایلچی نزد ملک معزالدین حسین والی هراة فرستاده بتجدید مبانی عهد و میثاق را استحکام داد و شاهزاده جهانگیر میرزا را با بعضی از متعلقان بصوب هراة روان کرد و خود با سپاه ظفر اثر بار دیگر بجانب ماوراءالنهر نهضت فرمود. شرح این حال برسبیل اجمال چنان است که مابین حضرت صاحبقران و امیر حسین در جند معرکه مصاف واقع شد و در اکثر معارک سپاه صاحبقران نصرت قرین با آنکه اندک بودند بمنطوق کم‌من‌فیه قلیلة غلبت فیه کثیرة باذن الله بر اعدای وافر شوکت انجم سپاه غالب می شدند و گاهی دیگر بمضمون "دولت آن به که رفت و حزم بود" غلبه از جانب اعدا بود. وچون زمان مجادله و مقاتله متمادی گشت و ایام منازعت و مناقشت بتطویل انجامید حضرت صاحبقران سار بوقا و آی بوقا بهادر را بجانب جته پیش امیر شمس‌الدین و حاجی بیگ که والی آن ولایت بودند فرستاده از ایشان مدد طلب نمود و خود درآن زمستان در اترار (س ۸۰۴ ب) قشلاق فرموده انتظار لشکر جته می کشید. امیر حسین چون دید که درین مدت هر چند که کوشید دست سعی او بدامن مراد نرسید و در عرصه معارضه بر منصوبه

۱۱ ف روان کرد: س روان گردانید. ۲۱ ق مدد طلب: س طلب مدد.

ز وفور شوکت و کثرت سپاه بنشاند به بیدق تدبیری که دولت حضرت صاحبقران پیش راند برطرف شده - در خلال این احوال لشکر وی نیز هجوم کرده بساط کافوری برف در بسیط گیتی گسترده شد و راه آمد و شد مسدود گشت - بضرورت در سالی سرای بماند و بصلح راضی شد - چون فصل شتا بآخر رسید و رسولان صبا و شمال آوازهٔ وصول لشکر بهار در انداختند و نصیحت گویان قمری و هزار در باب مصلحت گل با خار صلحها پرداختند سار و بوقا و آق بوقا بهادر که بجته رفته بودند مراجعت نموده خبر آوردند که جانب جته لشکر انبوه می رسد - و چون آنحضرت بحقیقت صاحبقران و موید من عند الله بود و در هر وقت باندک سپاهی لشکر های گران را شکست میداد و بی کثرتی کارهای بزرگ می کرد امور غریب ازو بظهور میرسید امیر حسن دایما در تدارک خاطر او بود و در باب مصالحت سعی مینمود - در اول بهار چون خبر رسید که لشکر جته بمدد حضرت صاحبقران می آیند امیر حسین با خود اندیشه کرد که اگر از جانب جته لشکر سپاه او پیوندد کوه آهنین بمثل پیش باد حمله اش پره کاهی نسنجند و مارا بکلی دست از جان باید شست و دل از جان برگرفت، شعر:

آنکه بی لشکر ازین گونه جهان برهم زد

چون سپاهش برسد خود که تواند دم زد

صلاح درآن دانست که بعلما و مشایخ خجند و تاشکند توسل جسته از آن ورطه باستدعای ایشان رهائی یابد - و علما از در دینداری و

---

۱۰ ق لشکر های: س لشکر - ۱۰ ق می کرد: از پیش می برد - ۱۵ ق پره کاهی: س ندارد - ۱۶ ق شعر: س بیت - ۲۰ ق از آن ورطه ... مسلمانی درآمده: س از ایشان استدعا نماید که با اتفاق بحضرت صاحبقران از در دینداری و مسلمانی درآمده -

مسلمانی در آمده معارضه و مجادله نمایند و غبار وحشت و آتش فتنه که درمیان برخاسته و برافروخته بزلال موعظت و نصیحت فرو نشانند ـ اصحاب درس و فتوی، و ارباب زهد و تقوی بمقتضای و ان طایفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهم دراعه موافقت پوشیده دست صلاح از آستین صدق برآوردند و بپای اخلاص پیش آن سرور صاحبقران آمدند و بعد از تقدیم مراسم دعا و ثنا عرضه داشتند که چون بندگان را کمال دانش دینداری و مرحمت و نکوکاری حضرت صاحبقران به یقین معلوم است بدرخواست حاجتی که متضمن خیر و صلاح دنیوی و اخروی مسلمانان میدانند جسارت می نمایند و عرضه میدارند که مخالفت میان شما و امیرحسین خود موجب ویرانی مملکت و پریشانی (ق ۳۰ ء) رعیت است ـ و چون ستیزه بجائی رسید که شمارا لشکر بیگانه را درین دیار راه دهید دست تعرض کفار بخون و مال مسلمانان دراز شود ـ اگر ایشان را غلبه و استیلای که مبادا هرگز دست دهد با شما هم وفا نکنند، شعر:

ستیزه بجائی رساند سخن که ویران کند خانه های کهن

امید بتوفیق الهی که پیوسته رفیق حال شما بوده و خواهد بود چنانست که بر حسب فرمودهٔ الصلح خیر زنگ کدورتی که بر آئینه مصادقت و دوستی طرفین نشسته بمصقل مصالحت جلا پذیرد و با عرائس مصالح ملک و ملت و سلامت امن لشکری و رعیت درصفای آن چهره بنماید ـ و از حسن اتفاق حضرت صاحبقران درآن ایام خوابی دیده بود که تعبیرش مشعر برآن بود که او را از معاونت لشکر جته کاری از پیش نرود بلکه مضرت درسد ـ چون درین هنگام آن گروه برگزیده مصالحت التماس نمودند و درآن باب مبالغه فرمودند آنحضرت هم صلاح وقت

---

۱۴ ق شعر: س بیت ـ ۱۵ ق خانه های: س خاندان ـ

در مصالحت دید ـ التماس آن جماعت بدرجه قبول افتاد و حضرت صاحبقران اندیشید که اگر جمعی در میان آمد و شد نمایند و گفتگو کنند این کار مدتی در حیز توقف و تاخیر بماند ـ همان به که خود پیش امیر حسین روم و بمشافهه این کار باتمام رسانم ، شعر:

مز درانی که چون شیران شکارند　　بپای خود پیام خود گر آرند

چون خاطر شریف برآن قرار نهاد پنجشنبه نام جوانی را جهت اعلام قصدی که کرده بود پیش امیرحسین فرستاد ـ بنفس مبارک چنانکه شیمه آن مؤید کاروان بود روی صدق بسوی کعبه صفا نهاد و بی توقف و اندیشه روان شد و از آب سیحون عبور کرده متوجه سمرقند گشت و چون بآنجا رسید آفتاب غره مبارکش ظاهر شهر سمرقند را منور گردانید ـ و چون پنجشنبه بامیرحسین رسید و خبری (س ۹ . م) که پیوسته گوش امید او براه انتظار آن بود رساند آن معنی را غنیمت شمرده و بر التزام موافقت و ترک مخالفت سوگند یاد کرده عهد بست و توران شاه را همراه پنجشنبه بخدمت صاحبقران فرستاد تا رابطهٔ مودت را استحکام داده ـ بعد از وصول توران شاه بتجدید عهد و پیمان حضرت صاحبقران عباس بهادر را با تورانشاه روان کرد ـ و امیرحسین در حضور عباس باز قسم یاد نموده امیر موسی والی تیور را با ده هزار سوار همراه عباس روان کرد و مبالغه فرمود که خاطر حضرت صاحبقران را بدست آورده نوعی کنید که میان ما و او ملاقات واقع شود ـ چون ایشان از مهلکه و کش گذشته درپایان سمرقند بقریه نکش کنت فرود آمدند در آن موضع بشرف ملاقات صاحبقران مشرف شدند و حکایت ملاقات امیرحسین بعرض رسانیدند ـ حضرت فرمودند

---

۱ ق در مصالحت دید: س در مصالحت و موافقت دیده ـ ۴ ق شعر: س ندارد ـ ۵ ق بپای خود الخ: س پیام خود بدست خود گر آرند ـ ۱۴ ق داده: س دهد ـ ۲۱ ق شدند: س شده ـ

که هر جا که امیرحسین تعین نمایند ملاقات می کنم - با امرای مذکور عهد مودت و دوستی تازه کرده وحشت و کدورت بکلی از میان برخاست و حضرت صاحبقران از برای تسلی خاطر ایشان بوثاق امیر موسی فرمود و بقاعدهٔ سابق بساط انبساط و یگانگی مبسوط گشت - بعد از آن ایشان لشکر خود را اجازه داده باز گردانیدند و خود نیز بخانه های خویش رفتند - حضرت صاحبقران بجانب کش توجه فرموده درآن خطهٔ جنت نشان نزول فرمود - اصول و اهالی آنجا باحراز دولت پای بوسی مبادرت نموده بانواع عنایت و نوازش سرفراز گشتند، نظم :

با قبال بنشست صاحبقران   ز فرق همه مملکت شادمان

ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بجانب بدخشان

درآن ایام که میان امیر حسین و حضرت صاحبقران غبار نفار متصاعد بود شاهان بدخشان نیز سر از ربقهٔ اطاعت کابلی شاه اغلن که باسم خانی موسوم بود و امیرحسین بیرون کشیده تمرد میمنودند - چون امیرحسین خاطر از دغدغهٔ مخالفت حضرت صاحبقران فارغ گردانید با لشکر گران بر سر ایشان رفت - شاهان بدخشان نیز با سپاه خویش پیش آمده در مقابل یکدیگر فرود آمدند - چون ملک حسین والی هراة از مخالفت شاهان بدخشان و توجهٔ امیرحسین بجانب ایشان آگاه شد لشکر گران بطرف بلخ و شبرغان روان گردانید تا ایل و الوس آنجا را غارت کنند - چون حضرت صاحبقران از آمدن لشکر خراسان خبر یافت با سپاه ظفر پناه از پی دفع ایشان روان شد - لشکر خراسان چون از توجه

خ : ذکر توجه نمودن امیرحسین بجانب بدخشان و توجه صاحبقران بصوب بلخ بحرب لشکر خراسان س : حسبه

۶ ق جنت نشان : جنت مثال - ۸ ق نظم : س بیت - ۹ ق فرق : س فرش - ۱۴ ق حضرت : س ندارد -

صاحبقران خبر یافت حوالی بلخ و شبرغان را غارت کرده باز گشتند ـ حضرت صاحبقران از معبر ترمد عبور نموده ـ چون خراسانیان باز گشته بودند عزم ملاقات امیر حسین و خان کرده بجانب اردوی ایشان (ق۵۳۶) روان شد ـ امیر حسین چون شنید که صاحبقران بسعادت و کامرانی میل ملاقات او نموده از غایت مسرت بادشاهان بدخشان صلح نموده باز گردید و در سمرقند اتفاق ملاقات افتاده یکدیگر را در کنار گرفتند و غبار وحشتی که درمیان بود بکلیه مرتفع گشت و چند روز متصل طویهای بزرگ کردند و بعیش و عشرت روزگار گذرانیدند و از آنجا به ییلاق اشکمش نهضت نمودند ـ حضرت صاحبقران چون از جانب والی هراة ایمن نبود کس بماخان فرستاد و امیر زاده جهانگیر را با اغروق و الوس یکشی طلب فرمود ، شعر :

روان گشت فرمان صاحبقران که اغروق سوی کش آید روان

چند روز بساط مصادقت و موالات میانهٔ صاحبقران و امیر حسین ممهد بود ـ باز بافساد مفسدان و نقض عهد و پیمان امیرحسین غبار کدورت و نیران فتنه بالا گرفت ـ

ذکر مخالفت حضرت صاحبقران با امیرحسین نوبت ثانی و محاربه نمودن و ظفریافتن بعون و عنایت ربانی

خ : ذکر اسباب توحش میانه صاحبقران و امیرحسین و آغاز مخالفت در نوبت ثانی ـ س : ذکر مخالفت حضرت صاحبقرانی با امیرحسین نوبت ثانی و محاربه نمودن و ظفریافتن برو بعنایت ربانی ـ

۱ق صاحبقران خبر یافت : س حضرت صاحبقران مطلع شدند ـ ۲ق نموده : س فرموده ـ ۶ق گرفتند : س گرفته ـ ۷ق گشت : س شد ـ ۸ق کردند : س کرده ـ ۱۱ق شعر : س بیت ـ ۱۳ق صاحبقران : س حضرت صاحبقران ـ ۱۵ق بالا گرفت : س مرتفع گشت ـ

چون اراده و مشیت آلهی بسلطنت و پادشاهی حضرت صاحبقران گیتی ستان تعلق گرفته بود و از دیوان توتی الملک من تشاء منشور وجعلنا کم خلائف فی الارض منشی جف القلم ماهو کاین باسم همایون او نوشته لاجرم اسباب وقوع آن روز بروز سهیا و آماده و مقدمات حصول آن لحظه به لحظه مرتب و پرداخته می گشت. شعر: (س۹ . ۲۰ب)

بنوعی شدی کار او ساخته　　مرادش زهر گونه پرداخته
کزاندیشه اش عقل حیران شدی　　ز هر چیز کو خواستی آن سدی

چون برحسب فرموده السلطان ظل الله فی الارض منزلت عظیم الشان سلطنت سایه مرتبه الهی است - هیچ گونه شرکت برنتابد و نابیاری تمشیت نیابد، شعر:

بزم دو جمشید مقامی که دید　　جای دو شمشیر نیامی که دید
تنگ بود مملکتی دردو شاه　　کس نسنده فلکی بر دو ماه،

چون فیاض علی الاطلاق اراده نماید که رایت دولت صاحب شوکتی براوج شاهی افراخته گردد و میدان ربع مسکون جولانگاه دکران فرمان او شود نخست هر هنری که درد مجال سودای سروری باشد بتیغ فنا بردارد و هرکس را که اندیشهٔ سرکشی و برتری بخاطر راه یابد زنده نگذارد، شعر:

تا ترقی کردن شاخ کهن　　سرنکشد شاخ نو از سروبن
تانشود رهگذر چشمه پاک　　آب نزاید زدل چشمه خاک

در هنگام تباشیر صبح دولت و مبداء سلطنت و ابهت و جلالت حضرت صاحبقران کسور گیر قوی ترکسی که درآن دیار داعیه مسند و

۷ق اندیشه اش : س اندیشهٔ - ۹ق هیچ گونه : س لهذا بهیچ گونه -
۱۷ق شعر : س ندارد - ۲۰ق صبح دولت و مبداء سلطنت : س صبح دولت و سلطنت و مبدا ظهور -

ـه بر داشت امیرحسین بود ـ لاجرم اسباب زوال و امساک بغایت کمال بمزاج او غالب شد و تند خوی و درشت گوی بود و پندار و نخوت و استکبار جمع کرده، شعر:

ره مردمی نزد او خوار شد   دلش بندهٔ گنج و دینار شد

و بدین واسطه خاطر مردم بکلی ازو متنفر گشت و روی دلها از راه مودت و موالات او برگشت ـ و تا رکن شوکتش بموافقت حضرت صاحبقران قوی بود رعایا و لشکری را با او سازگاری ضروری بود ـ و چون نوبت ثانی میان حضرت صاحبقران و امیرحسین غبار نقار متصاعد شد از امیرحسین حرکات ناصواب بظهور رسید ـ اساس شوکتش منهدم شد و اقبالش بادبار مبدل گشت ـ مفصل این مجمل آنکه چون حضرت صاحبقرانی از هرگونه دلائل و علامات دانست که امیرحسین نقض عهد و میثاق نموده باز قصد غدر دارد بوجوب دفع مسائل که بشرع ثابت شده اقدام فرمود و در تدبیر کار او سعی بیش از پیش نموده همت بلند نهمت بر دفع او بگماشت و بجمع سپاه متفرق فرمان داد ـ و چون سپاه ظفر دستگاه در ظل رایت همایون مجتمع شدند قول و منقلای را ترتیب داده ـ امیرموسی را که از امیرحسین روگردان شده بود و بآنحضرت پیوسته در قول بداشت و خود بنفس مبارک در خجسته تر زمانی همراه منقلای از پیش روان شد ـ و چون بمزار رسیدند امیر موسی چنانکه عادت او بود توهمی بیجا بگاه بخود راه داده پیمان بشکست و گریخته بصوب سمرقند باز گشت ـ حضرت صاحبقران سایهٔ التفات بکار او بینداخت و سیورغتمش

---

۱ ق اسباب زوال و امساک: س اسباب زوال او از اخلاق و افعال او باندک مدتی دست فراهم داد اولا حرص مال و امساک ـ ۳ ق کرده: س سلطنت ـ ۳ ق شعر: س بیت ـ ۶ ق حضرت: س ندارد ـ ۱۰ ق صاحبقرانی: س صاحبقران ـ

آغلن را با امیر موید و حسین برلاس و جمعی از دلاوران برسم منقلای از قهلعه گذشته بترمد رسیدند ـ منقلای لشکر امیرحسین که هندو شاه خلیل سرگروه بودند از دور نمایان شدند ـ و چون سپاهی سپاه حضرت صاحبقران را بدیدند از همانجا رو بسوی فرار نهادند و از آب آمویه عبور نموده متوجه بلخ شدند ـ و چون حضرت صاحبقرانی قرین تائید آسمانی بموضع پیا که در سه فرسخی ترمد است نزول فرمود جناب‌عالی مقام و سید ذوالاحترام (ف۷۰۳ ب) سید برکه از عظمای شرفای مکه معظمه زاد الله شرفا بود و درآن عصر غزه سادات روی زمین و واسطه عقد زمره گزین آل طه و یسین بی قصد وعده و مواضعه دران موضع شریف بمحض اتفاق پیش آمده طبل و علم که اظهر علامات سلطنت و پادشاهیست مهیا و آماده تحفهٔ حضرت صاحبقران ساخت و به تلقین ملهم توفیق زبان سعادت گشاده سرود بشارت از پردهٔ کرامت بنواخت، شعر.

که حفظ اللهی نگهبان تست   جهان از کران تا کران زان تست
بزن گوی دولت که‌میدان‌تراست   خدای جهان را چنین است خواست

زبان مبارک آن سید بزگوار گویا ترجمان تقدیر اللهی و واسطه تقریر نا متنهای (س. ۱۰م) بود که مضمون بشارتش نه تغیر پذیرفت و نه در حیز تاخیر افتاد ـ حضرت صاحبقران صافی اعتقاد ازآن اتفاق حسنه که در فاتحهٔ دولت روز افزونش روی نمود بر طبق اسارة الفاتحه ام الکتاب بحصول غایات امانی و اقبال در هر باب واثق و مستظهر شد و دست تولا و اعتصام در دامن اعلام دولت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم

۱ق برسم‌منقلای .... : س برسم منقلای از پیش روان ساخت و قول را بفر شکوه همایون آراسته از عقب او توجه فرمود و چون منقلای از ـ ۴ق رو بسوی: س رو بفرار ـ ۱۲ ف شعر : س نظم ـ ۲۰ق دولت: س ندارد ـ

تطهیراً استوار کرده مقدم شریف آن شعبه دوحهٔ نبوت را بغایت اجلال و تعظیم تلقی نموده - از صدق نیت و صفای طویت آنحضرت میان ایشان انس و الفتی پدید آمد که آن بزرگوار برکت آثار در تمام ایام حیات همچو دولتی که مژده وصلش خود آورده بود مصاحبت و مجالست آنحضرت باختیار اختیار فرمود و بهیچ حالی ازآن امر تخلف ننمود و بعد از وفات هر دو در یک قبه آسوده روی بی ریائی حضرت صاحبقران همچنان بجانب اوست، شعر:

فردا که هر کسی بشفیعی زنند دست   ما هیم دوست و دامن اولاد مصطفی

اللهم صل علی المصطفی و آله و احبابه و بارک و سلم - چون حضرت صاحبقران طبل و علم سید بزرگوار را بفال نیک گرفت از موضع پیا با دل قوی کوچ فرموده بجانب جفانا بالای آب چنان روان شد - و چون بسعادت درآن منزل نزول کرد امیر جاکو را بجمع لشکر اطراف فرمان داد - او بامتثال امر مبادرت نموده متوجه شد و سپاه آن نواحی را از سلدوز وغیرهم جمع آورده روانهٔ اردوی همایون ساخت و خود عازم جانب ختلان شد تا لشکر آنجارا فراهم آورد - و از اطراف و اکناف آن دیار هر کس که از جانب امیرحسین غبار نقاری در خاطر داشت در ظل رایت حضرت صاحبقران جمع شدند - حتی شاهان بدخشان و والی ختلان و تمامی امرا و الوس جغتای چندان سپاه فراهم آمد که از حیز تعداد افزون بود - بعد از اجتماع عساکر نصرت مآثر از اطراف و جوانب شهر

---

۷ ق شعر: س بیت - ۱۰ ق گرفت: س دانست - ۱۱ ق بجانب: س بطرف - ۱۵ ق شد: س گشت - ۱۵ ق آنجارا فراهم آورد: س بخارا هم فراهم آورد - ۱۹ ق بعد از .... نصرت مآثر .... : س بعد از اجتماع عساکر نصرت مآثر حضرت صاحبقران سعادت قرین متوجه بلخ شد بعد از وصول عساکر گردون مآثر از -

در آمدند و قلعه بلخ را که هندوان مشهور است درمیان گرفتند و کورکه زدند و سورن انداختند، شعر:

چو شاه جهانگیر گردون نهیب — در آورد لشکر ز بالا به شیب
سپاهی چو مور و ملخ بی‌شمار — رسیدند ناگه بشهر و حصار
غریوی برآمد ز توران گروه — که لرزان شد از هولشان دشت و کوه

امیرحسین نیز جمعی از دلاوران را از حصار بیرون فرستاد - فریقین بیکدیگر آمیخته حرب عظیم درهم پیوست - در آن روز امیرزاده عمرشیخ با آنکه در سن شانزده سالگی بود مرکب جلادت در معرکه رانده آثار شجاعت و نجابت بظهور رساند و ازکشاد قضا تیری بر پشت پایش آمد و از زیر قدمش سر بدر کرد - چابک دستان صنعت جراحی سیخی گرم کرده آن جراحت را چنان داغ کردند که سیخ از طرف دیگر بیرون آمد و آن شاهزاده دلاور باوجود صغرسن هیچ اضطراب بخود راه نداد ع ازان پرهنر بی هنرکی بود، روز دیگر که کیخسرو سپاه سیاره بعزم تسخیر قلعهٔ فیروزه باره گردون رایت منصور صبح از جانب مشرق برافراخت، حشری که در بالای آن حصار خود نمای می‌کردند همه را از عرصهٔ ظهور کم ساخت، شعر:

گرفته خسرو فیروزه اورنگ — حصار هندوانرا ظلمت آهنگ

از جانبین دیگر باره بعزم جنگ کمر کینه را بتنگ بسته از قلعه جمعی دلاوران بیرون آمده بباد حمله آتش رزم و پیکار را برافروختند - سپاه حضرت صاحبقران بعضی ازآن دلاوران را بقتل آورده بعضی دیگر مجروح

۲ف شعر: س نظم - ۸ف عمرشیخ: س شیخ عمر - ۱۰ی قدمش: س قدم - ۱۲ف هیچ: س ندارد - ۱۳ف کی: س چون - ۱۵ق در: س بر - ۱۵ق همه را: س همه را یکبارگی - ۱۶ف شعر: س بیت - ۱۸ق را: س ندارد -

و پریشان بحصار فرار نمودند - امیرحسین از مشاهدهٔ آن کارزار کار خویش را زار دیده حیرت و دهشت در او غلبه کرده- در خلال آن احوال حضرت صاحبقران بی همال رسولی نزد او فرستاده پیغام داد که ''اگر بر جان خویش بخشایش میکنی طریق آنست که قدم درجادهٔ انقیاد نهاده بیرون آیی''- امیرحسین را چون کار بحد اضطرار رسیده بود آن سخنان را بسمع رضا اصغا نموده پسر بزرگ خود را با خانی که برگزیده بود بیرون فرستاده گفت که (ق ۳۸ ه) ''سلوک جادهٔ (س ۱۰۳ ب) مطاوعت را کمر متابعت بسته‌ام - التماس آنست که از سر خون من در گذری''- و متعاقب آن دیگری را نیز فرستاده اظهار عجز و بیکسی کرد - گفت ''من میدانم که دولت از من برگشته و قرین روزگار تو شده است، اکنون استدعا آنست که مرا راه دهی تا بیرون آیم و بجانب کعبه معظمه روم''- حضرت صاحبقران ملتمس او را مبذول داشته فرمود که ''هیچ آفریده متعرض او نشود تا بیرون آید و بهر جا که خواهد برود''- امیرحسین دیگر بار بیرون فرستاد که ''فردا بیرون می روم و دلخواهم آنست که عهد کنید که کسی قصد جان من نکند''- حضرت صاحبقران گفت که ''امیرحسین را نقض عهد و پیمان در نهاد هست و مقرر است که ع ناکس همه را چو خویشتن میداند'' - امیرحسین بر آن سخن هم اعتماد ننموده هم در آن شب با ده نفر از قلعه بیرون آمد و خواست که بطرفی بیرون رود - چون خار ادبار دامنگیر او شده بود آنشب همه شب در تردد بود و قطع مسافت مینمود و چون صبح آغاز غمازی نهاد خود را در کهنه شهری که در حوالی بلخ واقع بود دید - از خوف سر و بیم جان بمناری

۱۰ق برگشته : س برگشته است - ۱۱ق روم : س توجه خواهم - ۱۳ق فرستاد : س آدمی فرستاد - ۱۸ق ده نفر : س دو نفر - ۲۰ق در : س به -

که درمیان مسجد جامع بود بر آمد و مخفی گشت و مضمون بیت مولانا جلال‌الدین رومی قدس‌سره موافق آمد ، شعر :

بسر مناره استر رود و فغان بر آرد   که نهان شدم من اینجا مکندم آشکارا

و بحسب اتفاق در آن روز شخصی را اسپی گم شده بود و در طلبش تگ و پو می نمود - چون از تردد باز ماند بخاطرش رسید که ببالای مناره بر آید و اطراف صحرا را بنظر احتیاط در آورد ، شاید که گم شدهٔ خویش را باز یابد - چون بمنار برآمد امیرحسین را دید و بشناخت - امیرحسین که در ایام حکومت و رفاهیت دیناری بخنجر گذاری و نانی به پهلوانی نمی داد درین وقت از غایت دهشت و اضطرار یک عقد مروارید غلطان بآن شخص ایثار کرده گفت "اگر این راز را مخفی داری و من سلامت از این ورطه جان بیرون برم ترا چندان رعایت کنم که عشر آن در خزانهٔ خیال تو نگنجد". آن شخص با وی عهد کرد که افشای آن راز نکند - و چون از منار بزیر آمد دوان بجانب صاحبقران رفت و صورت واقعه را معروض داشت - امرا و سپاه چون از آن حال آگاه گشتند پیاده و سوار بسوی منار روان شدند - امیرحسین از بالای منار چون توجه مردم را مشاهده نمود دانست که بر حقیقت حال او اطلاع یافته اند ، بپای دهشت از منار بزیر آمده و هم درآن ویرانه بسوراخی رفت ، شعر :

٢ف موافق آمد : س ندارد - ٢ف شعر : س بیت - ٤ف بحسب اتفاق : س وصف‌الحال او آمد بحسب اتفاق - ٧ف بمنار : س بر منار - ١١ف جان : س ندارد - ١١ق برم : س روم - ١٢ق عشر : س عشر عشیر - ١٤ف داشت : س گردانید - ١٥ ق امیر حسین . . . . . نمود : س اما امیر حسین بعد از رفتن آن شخص مرصد حادثه بود که منزل شود از بالای منار نشیب نگریست توجه مردم را مشاهده نمود - ١٨ق شعر : س بیت -

به پیغوله برد از آنجا پناه   در آخر بدان نیز بردند راه

خدمتش را از آنجا بیرون آورده دست بسته بخدمت حضرت صاحبقران گیتی ستان بردند - حضرت صاحبقران نخواست که بهیچ وجه از عهد نویس تجاوز نماید، با امراء گفت "من از خون او در گذشته ام و بساط انتقام او را در نوردیده، بگذارید تا بهر جا که خواهد برود -" و چون امیر حسین از مجلس بیرون رفت امیر کیخسرو ختلانی بعرض حضرت صاحبقرانی رسانید که "امیر حسین بناحق برادر مرا کشته، بفرمائید که او را بمن سپارند تا بمقتضای شرع او را بقصاص رسانم". حضرت صاحبقران او را تسلی داده گفت "تو از سر این دعوی درگذر که خون برادر تو کار خود خواهد کرد -" چون امرا و ارکان دولت دیدند که حضرت صاحبقران امیر حسین را نخواهد کشت و او ازآن ورطه جان خواهد برد و بار مادهٔ فتنه می شود پنهان بامیر کیخسرو اشارت کردند، او از مجلس بیرون رفت و خود را بدو رسانیده کارش را بساخت و خاطر از دغدغهٔ او پرداخت، شعر:

چو مرگ افگند افسری از سری   نهد آسمان بر سر دیگری

بعد از قتل امیر حسین را در گنبد خواجه عکاشه دفن کردند و لشکر حضرت صاحبقران از روی تسلط و استیلا متوجه قلعه هندوان شده دست به نهب و غارت بر آوردند - دو پسر امیر حسین بکردار ناصواب پدر در ورطهٔ هلاک افتادند و روزی دیگر فرار اختیار کرده بصوب هند رفتند و شخصی را که امیر حسین بر مسند خانی نصب نموده بود بتیغ سیاست از هم گذرانیدند ع آتش چو در گرفت تر و خشک را بسوخت - (س ۱۰۳م) و خواتین امیر حسین را با تمامی خزائن و دفائن که بدست

---

۱ بدان: س بتان - ۶ ق امیر حسین: س امیرحسین بگذاشتند و - ۷ ق صاحبقرانی: س صاحبقران - ۱۳ ق شعر: س بیت -

حرص و امساک جمع کرده بود بحضرت صاحبقران حاضر ساختند ـ حضرت صاحبقران سه منکوحهٔ امیرحسین را رقم اختصاص کشیده یکی دیگر را به بهرام جلایر داد و همچنین فمایان و جواری ترک و کشمیری آنچه بودند به امرا و سران سپاه تقسیم کردند و منازل امیرحسین را چون نهال و آمال و اقبالش از بیخ برکندند، شعر:

نشان از در و برج و بارو نماند مرآن درد را هیچ دارو نماند

ذکر شمهٔ از سیر ستودهٔ حضرت صاحبقران کامگار و تاریخ تسخیر بعضی بلاد و امصار برسبیل اختصار و ایجاز

جامع حبیب السیر که بخواندامیر تشهیر یافته مثل شیخ محمد سلدوز و امیر جاکوی برلاس و امیر الجایتو در قضایای حضرت صاحبقران کامران آورده که در بدایت (ف ۵۳۹) حال که حضرت صاحبقران دریانوال هنوز از خطه دلکش کش قدوم همایون بیرون ننهاده بود، روزی در مصاحبت بعضی از امرای برلاس که قرابتان آنحضرت بودند بمجلس شریف شیخ شمس الدین کلا تشریف بودند ـ در آن روز شیخ سر از جیب مراقبه برآورده گفت که "امروز صحبت ما با کسی است که بمرتبه بلند بادشاهی خواهد رسید" ـ هر یک را از امرای حاضر که بوفور شوکت و مکنت مغرور بودند بخاطر گذشت که صعود بدرجهٔ سلطنت مراد است خواهد داد

خ: بیان حالات و ذکر بعضی وقائع که برحضرت صاحقران گیتی ستان قبل از سلطنت ظاهر شده بود و ابتدائی جلوس ـ س: ذکر شمه از سیر ستوده صاحبقران کامگار و بیان تاریخ تسخیر بلاد و امصار برطریق اجمال و اختصار ـ

۱ف بحضرت صاحبقران: س بحضور حضرت صاحبقران ظفر قرین آوردند ـ ۲ق امیرحسین: س او را ـ ۵ق شعر: س بیت ـ ۱۴ق تشریف بودند: س تشریف داشتند ـ

اما بر ضمیر فیض مآثر صاحبقران گردون سریر خطور نمود که بوجود این بوئیان عظیم الشان و فقدان جمعیت و اسباب پیکر این دولت در نظرش چگونه جلوه نماید - جناب شیخ نوبت دیگر آغاز سخن کرده فرمود که "در آن زمان که طنطنهٔ ظهور خلیفه اعظم یعنی حضرت آدم علیه السلام در گنبد فیروزه مقرنس گردون افتاد و ندای انی جاعل فی الارض خلیفه بگوش هوش ساکن نشینان عالم علوی و سفلی رسید زمرهٔ که بعلت خرد انصاف داشتند باخود مخمر گردند که خمیر طینت جناب خلافت مآب ایشان خواهند بود و هر یک از آب و باد و خاک و آتش بهوای خلافت در باب ترجیح و تفضیل خویش باقامت دلائل پرداخته، سخنان باد انگیز بر زبان آوردند و ابواب معارضه و نزاع بر روی یکدیگر باز کردند - اما خاک پاک آدم از حلم و افتادگی زده با خود گفت که من خود چه کسم زمن که گوید با وجود پستی این سرفرازی مرا کی دست دهد و با این همه پستی و اختصار پستی خلیفه پروردگاری از من چگونه آید - آخرالامر تواضع خاک مقبول صانع افلاک افتاده برحکم حدیث من تواضع لله فقد رفعه الله آدم علیه السلام از روی مخلوق شد - اکنون در مجلس ما نیز امروز هر کس دم از مسکنت و انکسار زند فرمان فرمائی او را میسر خواهد شد" - امیر صاحبقران از استماع آن سخنان مستظهر و امیدوار گشته دانست که کوکب طالع او عنقریب بذروه عز و جاه خواهد رسید - لاجرم بجد و جهد تمام وجهت الکلام بترتیب مقدمات جهانگیری مشغول فرموده باندک زمانی بر سریر جهانبانی و مسند کامرانی عروج نموده بمقصود خویش فائز شد - و بعد از انهدام اساس دولت و زندگانی امیرحسین در شهور سنه احدی و سبعین و

---

۱ ف فیض مآثر: س فیض تاثیر - ۲ ق نظرش: س نظر من - ۱۳ ف اختصار پستی ... چگونه آید: س افتقار هستی خلیفه پروردگار از من چگونه صورت بندد - ۱۵ ف امروز: س ندارد - ۱۸ ف وجهت الکلام: س ندارد -

سبعمائه خطبه و سکه بلاد ماوراءالنهر و آن حدود بنام نامی او مزین شد و در اواخر سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه از توران بایران شتافته در ثلث و ثمانین تمامی بلدان خراسان را مسخر گردانید - و در سنه ست و ثمانین امیر ولی والی مازندران و جرجان را مقهور ساخته درآن دیار لوای اقبال را برافراشت و در ثمان و ثمانین بعراق و فارس و آذربایجان رفته همت عالی نهمت برفتح آن مواضع مصروف داشت - چون ازان سفر که بیورش سه ساله مشهور است بازگشت بجانب دشت قبچاق شتافته در روز دوشنبه پانزدهم رجب هفتصد و نود و سه کس در موضع قندرچه باتوقتمش خان حرب کرده او را منهزم ساخت - و در سنه اربع و تسعین و سبعمائه بعزم یورش پنج ساله نوبت دیگر از توران بایران نهضت فرمود - و در این سفر حکام مازندران و آل مظفر و سایر ولاة عراقین و دیار دیگر برنهج دلخواه ساخت - و در جمادی الاول سنه سبع و تسعین و سبعمائه از راه دربند بجانب دشت قبچاق خرامید و بار دیگر باتوقتمش خان مقاتله (س ۱۱۳ ب) نموده او را مستاصل ساخت - و در اوائل بهار سنه ثمان و تسعین و سبعمائه از همان راه بآذربایجان بازگشته ایالت آن مملکت را بمیرانشاه تفویض فرموده موکب همایون بطرف سمرقند بحرکت درآمد - و در سنه تسع و تسعین و سبعمائه ولایات خراسان را بامیرزاده شاهرخ میرزا سپرد - و در سنه ثمانمائه میل غزا و جهاد کفار نموده بآن جانب توجه فرموده در روز سه شنبه هفتم ربیع الاول سنه احدی و ثمانمائه بظاهر

---

۳ ق گردانید : س ساخت - ۳ ق مسخر گردانید .... : س مسخر ساخت و در سنه خمس و ثمانین لشکر سیستان و قندهار کشیده آن ولایت را نیز با سائر ممالک منضم گردانید - ۱۲ ق ساخت : س مصفا ساخت - ۱۸ ق کفار: س کفار هند - ۱۸ ق توجه فرموده: س توجه نمود -

دهلی رسید و میان آنحضرت و والی دهلی محاربه و مضاربه دست داده والی هند فرار برقرار اختیارکرده دست از ملک و مال برداشت - و در روز سه شنبه بیست و یکم شعبان سنه مذکور بعد از فتح هند بدارالسلطنته سمرقند رسید - و در ششم محرم سنه اثنی و ثمانمائه بعزم یورش هفت ساله پای مبارک در رکاب سعادت آورده از توران بایران نهضت فرمود - و در سنه ثلث و ثمانمائه در ظاهر دمشق با پادشاه حضرت ملک فرخ مقاتله کرده او را منهزم گردانید و تمامی بلاد شام را در تسخیر کشید، از شام به بغداد رفت و بغداد را ازگماشتهٔ سلطان‌احمد انتزاع نموده در (ق. ٣ء) هفتم ذی قعده سنه مذکور قتل‌عام فرمود - و بعد از تخریب آن شهر آن پادشاه بهرام قهر بایران و آذربایجان خرامید - و در سیزدهم رجب سنه اربع و ثمانمائه بعزم رزم والی روم بحرکت در آمد و در روز جمعه نوزدهم ذی‌حجه سنه مذکور در نواحی انکوریه با قیصر روم کارزار کرد، و برو غالب شد و قیصر دستگیر گشت و در ماه شعبان سنه خمس و ثمانمائه در اردوی حضرت صاحبقران بجوار رحمت حق پیوست - و حضرت صاحبقران گیتی ستان بعد از ضبط و نسق مملکت روم تسخیر دیارکرجی و جرکس نمود - در سنه سبع و ثمانمائه بسعادت و کامرانی بدارالامان سمرقند نزول اجلال فرمود و در شب هفدهم ماه شعبان سنه سبع و ثمانمائه در راه ختای بموضع اترار بجوار رحمت ملک غفار پیوست - چنانچه ذکر این حالات بتفصیل در ذیل این سطور رقم تحریر خواهد یافت -

---

٣ ق سعبان : س شهر شعبان - ٦ ق پادشاه : س پادشاه مصر - ٧ ق تسخیر کشید : س درحیز تسخیرکشید - ٨ ق شام : س دمشق - ٨ ق بغداد : س صوبه بغداد - ١٦ ق نمود : س ندارد - ١٦ ق در سنه : س در محرم سنه - ١٨ ق بجوار رحمت ملک : س بجوار مغفرت خداوند - ١٩ ق خواهد یافت .... : س خواهد یافت انشا الله تعالی -

ذکر جلوس حضرت صاحبقران ارجمند بر سریر سلطنت و توجه او بخطه سمرقند

بعد از فتح بلخ و قتل امیر حسین امرا و نوینان الوس چغتای و شاهان بدخشان و بزرگان ختلان باتفاق اعاظم سادات آن روزگار که فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی مشعر است بوجوب ملاحظهٔ جانب ایشان مثل سید برکه و خانزادگان ترمد خانواده ابوالمعالی و برادرش علی اکبر همه یکدل و یکزبان گشته بسلطنت و پادشاهی حضرت صاحبقران ظفر قرین که در تقویت دین مبین و تمشیت احکام شرع سیدالمرسلین علیه افضل الصلواة من المصلین و اشاعهٔ عدل و احسان و افاضه بر و امتنان از سلاطین زمان و خواقین دوران سمت امتیاز و تفرد داشت، راضی شده کمر اطاعت و انقیاد بر میان جان بسته با او بیعت تازه کردند و زبان دعا و ثنا بر گشادند و نثار نمودند، بیت:

شدند آن همه سران جم آستان بجا گوی برلاس همداستان
وگر نامداران هر مرز و بوم که کردند در بلخ گیری هجوم
بغوجی بزرگان آن روزگار که در مملکت داشتند اختیار
شدند همچنین کار را رای بند که سازند ایوان دولت بلند
سراسر بصاحب قران بگروند همه در رکاب وعنانش دوند
ندیدند مانند او دیگری ز نسل قراچار نویان سری
بخدمت شتابان شدندی بجمع که ما جمله پروانگان تو شمع

بعد از اتفاق امرا در زمانی که جهان از جور استیلای

خ: جلوس حضرت صاحبقران بر تخت سلطنت و جهانداری

س: ذکر جلوس حضرت صاحبقران به تخت سلطنت و جهانبانی.

۵ق قل .... فی القربی: س انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی.

۱۲ق بیت: س شعر. ۱۶ق همچنین: س آنچنان.

زمهریر شتا خلاص یافته بود و سلطان گردون سریر آفتاب مصیر به تخت بر آمده فراشان حانکدست بترتیب آئین جلوس صاحبقران گیتی ستان قیام نمودند و عرصهٔ گیتی را از غبار وحشت و اندوه درداخته سرا پردهٔ سلطنت جاه را پیرامون بسیط ربع مسکون در کشیده فرشهای الوان بیاراستند، شعر :

همه پشت زمین سد روی دیبا   همه زیر فلک بالای خیمه

چون مقدمات جلوس همایون تمهید پذیرفت مهندس تائید آسمانی تقویم سعود و سعادت را از جداول زیج عنایت استخراج نموده باسطرلاب (س ۲۱ م) فتح و فیروزی ارتفاع اختر خجسته فال اقبال باز جست ، بیت :

ارسطو کلامان اختر شناس   بساعت فگندند طرح اساس
شده سیسه ساعت این آسمان   که مسند پذیرد بفرخ زمان
بفرخ درین ساعت آمد به تخت   خدیو جهانگیر فیروز بخت
بر آمد شه کامران بر سریر   چو بر آسمان آفتاب منیر

امرا و نوینان رسومی که در جلوس سلاطین میان ایشان متعارف بود بتقدیم رسانیدند و باتفاق زانو زدند و دست و زبان به تهنیت و نثار بر گشادند ـ درآن زمان سن مبارک حضرت صاحبقران بسی و چهار سال شمسی ترقی نموده بود ـ و این اتفاق همایون در روز چهار شنبه دوازدهم ماه مبارک رمضان بسنه احدی و سبعین و سبعمائة موافق افتاد ـ درسنه ایت ایل چون آنحضرت بسعادت در تخت سلطنت و جهانبانی درآمد مجموع کلانتران و سرداران الوس چغتای را بانواع نوازش و تربیت

۱ ق آفتاب مصیر به تخت برآمده : س آفتاب به تخت شرف بر آمده ـ ۵ ق شعر : س بیت ـ ۷ ق پذیرفت : س یافت ـ ۹ ق بیت : س نظم ـ ۱۴ ق متعارف بود : س متعارف است ـ ۱۵ ق زانو زدند : س زانو زده ـ ۱۵ ق به تهنیت و نثار : س تهنیت و دعا و ثنا ـ

رفراز گردانید و پایهٔ قدر و منزلتشان برافراخت و تمامت ذخائر و
ائس امیرحسین را علاوه جزائل مواهب و عطایای بی دریغ ساخت
همه را اجازهٔ انصراف ارزانی داشت، تا هرکس بمقام خویش باز گردد
شاهین عدل و نصفت را در هوای آن دیار پرواز دهد. حضرت
احبقران بدولت و اقبال بسر جوغام برلاس را بحکومت بلخ و آن
حدود نصب فرموده، خود بعزم جلگای دلکش کش مراجعت نمود.
. چون آن منزل دلکش مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گشت دیدهٔ
ولیای دولت را بنور حضور و بهجت و سرور تربیت فرموده هرکس را
شغلی لائق و مناصب مناسب مخصوص گردانید. نظم

تائید الهسنی جویباریها کرد (ف ۱، ۳، ۵) عالم بگرفت کامگاریها کرد

برمرکب سروری سواریها کرد — بربنده که در رکاب او روزی رفت

و هم در خلال این احوال بسعادت و اقبال روی توجه بخطهٔ فردوس
مثال فرخنده فال سمرقند آورد و آن شهرگزیده را که از شهرت نزاهت
دشت و طراوت اشجار و حصانت عمارت و حصار و سلاست انهار طیر و
هر دیار و غیرت فزای سایر بلاد و امصار است مرکز رایت دولت
گردانیده پای تخت ساخت و به بنای قلعه و حصار و انشای عمارات
عالی و قصور زرنگار فرمان داد و سرکارها را بر امرا بخش فرموده
باندک فرصتی صورت اتمام پذیرفته سمرقند به یمن معدلت و مکرمت آن
جهاندار دین‌پرور در غایت آبادانی و معموری گشت و کثرت اهالی
و سکان و بسیاری صادر و وارد از اطراف و اکناف بمرتبهٔ رسید که
رشک دارالسلام بغداد شد، بیت:

از پی رشک بر سمرقندش — دجله اشکیست بر رخ بغداد

۱ف نظم: س رباعی - ۱ق فرموده: س گردد - ۱۲ق شد: س گردید -
۲ق بیت: س شعر -

ذکر طغیان زنده چشم و توجه رایات ظفر آیات بجانب شبرغان و انجام کار او۔

در آن اوان که حضرت صاحبقران ظفر قرین از جانب امیر حسین خاطر شریف جمع ساخت بصوب کش و سمرقند نهضت فرمود۔ و امیر موسی که چون یک نوبت از موکب همایون تخلف نموده بود چنانچه در سابق ذکر رفت۔ درین وقت از بیم جان و سر فراز نموده از آب جیحون عبور نموده بجانب شبرغان و بزنده چشم که والی آنجا بود توسل جست و آغاز اغوا و افساد کرده زنده چشم را بر مخالفت حضرت صاحبقران ترغیب و تحریص نمود۔ چون حضرت صاحبقران از جسارت نمودن زنده چشم در مخالفت و بی باکی او آگاهی یافت آتش خشم از کانون حمیت پادشاهانه زبانه زدن گرفت و باتمام لشکر از شهر کش متوجهٔ حرب او سد و چون از جیحون عبور نموده خاک شبرغان از شرف رسیدن نعل بادپایان لشکر منصور سر بگردون بکشید زنده چشم بقلعهٔ آنجا که در شاهنامه سفیداز مذکور است تحصن جست و روی رای خطا از صواب گردانیده پشت تمتع بآن حصن حصین باز گذاشت، بیت:

زان حصاری که طرف بارهٔ او   دو علو از سیاره دارد عار
صحن او صحن اختر ثابت   بام او بام گنبد دوار

عساکر گردون مآثر غران و جوشان گرد قلعه برآمده کورکه فرو کوفتند و از غریو کوس وکره نای و نعره و خروش بهادران (س۱۲م ب)

خ: ذکر توجه نمودن حضرت صاحبقران بجانب کش و مخالفت زنده چشم
س: ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب شبرغان بر سر زنده چشم۔
۵ق یکنوبت: س نکبت از۔ ۶ق درین ...... شبرغان: س ندارد۔
۱۶ق بیت: س قطعه۔

نبرد آزمای زمین و زمان چون بید از تند باد می لرزید ـ و زنده چشم را از مشاهدهٔ آن حال دود تحیر بسر برآمد و آتش خوف هراس در خرمن تمکن و ثبات افتاده ـ چاره جز آن ندید که دست در دامن عجز و تضرع زده بشفاعت امیر الجایتو خود را ازآن ورطه برهاند، شعر:

عذر به آن را که خطائی رسید کادم ازان عذر بجائی رسید

امیر الجایتو بپایه سریر سلطنت مصیر آمده در موقف اعتذار و استغفار بایستاد و از در تضرع و زاری درآمده جریمه زنده‌چشم را که قدم در دائره ندم نهاده بود درخواست نمود که چون سپاه ظفر پناه از پای حصار بسعادت معاودت نمایند بعد از تسکین غلبه حیرت و دهشت زنده چشم بقدم خدمتکاری و طاعت گزاری با شمشیر وکفن بدرگاه گردون اشتباه حاضر گشت و در ملک دیگر بدان انتظام خواهد یافت ـ حضرت صاحبقران مودای والعافین عن الناس را ملاحظه نموده، شفاعت و درخواست امیر الجایتو را قبول نمود و از سرخون زنده چشم درگذشت، و زنده چشم امیر موسی را که نسخ مخالفت را نیز کرده فسون افسون او بود بیرون فرستاده به بندگان حضرت صاحبقران سپرد و برادر کوچک خود را نیز بپایه سریر فرستاد و بمعاذیر دلپذیر تمسک جست که چون موکب همایون ازآن موضع کوچ فرمایند او نیز سرقدم ساخته بملازمت رسد ـ حضرت صاحبقران جهت التماس او پای عزم به رکاب معاودت درآورده لشکریان را اجازت مراجعت بمواضع خویش داد ـ زنده چشم چون دید که تلاطم امواج بحر غضب حضرت صاحبقران تسکین یافت وکشتی عمرش بساحل

---

۴ ق سعر: س ندارد ـ ۵ ق رسید: س رسد ـ ۱۱ ق حضرت صاحبقران ..... نموده: س حضرت صاحبقران فرمود البرکته فی شائحکم ملاحظه نموده ـ ۱۳ ق مخالفت را: س مخالفتش ـ ۱۳ ق فسون: س فتان ـ ۱۸ ق جهت التماس: س حسب الالتماس ـ

نجات رسید باز بوسوسهٔ شیطان و تخیلات نفسانی از طریق مستقیم دور افتاده بدی مطاوعت از جادهٔ متابعت بیرون نهاد و عنان آرزو را از سر بیهوشی بدست بیداد سپرد و باتفاق خانزاده ابوالمعالی اوس بلخ و ترمد را بغارتیدند ـ حضرت صاحبقران بعد از استماع این خبر امیر جاکو را با سپاه ظفر اثر از برای استیصال آن بد خصال مقرر فرمود ـ امیر مذکور بعد از وصول بمحاصره حصار زنده چشم مشغول شد و بمدت سه چهار ماه کار را برو دشوار ساخت ـ زنده چشم دیگر بار از حرکت ناشایسته (ق ۲۳۵) خویش خجل و شرمسار شده از روی حسرت و اضطرار دست عجز بدامن حمایت امیر جاکو استوار کرده از قلعه بزیر آمد و سر خجالت را از گریبان ندامت برآورده بپای اعتذار و استغفار بایستاد ـ امیر جاکو او را بنوید مرحمت حضرت صاحبقران امیدوار گردانیده همراه خود بدرگاه عالم پناه آورد ـ چون امرا از آمدن ایشان اطلاع یافتند صورت حال را معروض رای عالی داشتند ـ فرمان شد که امرا استقبال نموده او را باحترام بشهر درآورند ـ امراء بموجب فرمان بمراسم استقبال قیام نموده ـ امیر جاکو باتفاق تویتان و روس سپاه زنده چشم را بدرگاه گردون اشتباه رسانیده بشرف بساط بوسی مشرف ساختند و لطف و مرحمت شاهانه را شفیع جرائم او گردانیدند ـ حضرت صاحبقرانه او را بتشریف خطاب گرامی داشته فرمود که "از سر گناهان تو گذشته خون ترا بخشیدم تو هم برجان خویش ببخشای و دیگر سودای محال بدماغ راه مده که دولت خلعتیست

۲ق متابعت : س مطاوعت ـ ۹ق سر خجالت را .... برآورده : س و سرخجالت بدامن حمایت امیرجاکو استوار کرده از قلعه بزیر آمده ـ ۱۲ ف آورد : س برد ـ ۱۲ ق اطلاع : س وقوف ـ ۱۴ق در آورند : س بیاورند ـ ۱۵ ف را : س ندارد ـ ۱۸ ق گناهان : س گناه بسیار ـ ۱۹ ف خویش : س خود ـ

که از دولتخانه توتی‌الملک من تشاء هرکس را که خواهند پوشانند و دست آرزوی هرکس بسعی و کوشش بدامن آن نرسد، بیت :

سر سری شایستهٔ تاج بزرگی کی بود
گر نسازی باقضا سر در سر سوداکنی

بعد از آنکه سر زنده چشم را بکلاه امان از گزند و گوشش را بگوشواره نصیحت و پند بیاراست، او را نوازش فرموده انواع مواهب و رعایت ازکمر زرین و اسپ تازی(س ۳۱م) و شتر بسیار و اشتر قطار و گوسفند بی‌شمار در باره او ارزانی داشت و مرتبهٔ او را بلند گردانید و او نیز کمر خدمتگاری برمیان جان بسته در سلک ملازمان انخراط یافت ـ

ذکر توجه رایت منصور بجانب جته و تسخیر آن و بسزا رسیدن امیرموسی و اتباع او از ظهور خیانت و عصیان

در تاریخ سنه اثنین و سبعین و سبعمائه" حضرت صاحبقران ظفر قرین یورش دیار جته را پیش نهاد، همت‌عالی نهمت ساخته باجنود ظفر ورود بسعادت و اقبال روان شد ـ چون از رودسیحون عبور فرمود الوس مکره و اوزبک تمور بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده حلقهٔ بندگی درگوش جان کشیده بارسال باج و خراج اذعان نمودند ـ حضرت صاحبقران کامگار کپک تمور را بضبط و نسق آن ایل و الوس نصب فرموده بمستقر سریر سلطنت و مسند خلافت معاودت نمود و در همان ایام خبر رسید که کپک تمور بکفران نعمت اقدام نموده قدم در دائره سرکشی و جسارت نهاده علم مخالفت و طغیان برافراشته است ـ حضرت صاحبقران بی همال نوبت دیگر بعزم یورش جته بحرکت درآمده سپاه از اطراف و جوانب درظل

خ : ذکر نهضت نمودن صاحبقران بجانب دیار جته و بعضی وقایع :
س ذکر نهضت همایون حضرت صاحبقرانی بجانب جته ـ

ق توتی‌الملک من تشاء : س یختص برحمته من یشاء ـ

ایت همایون جمع شدند، بیت:

سپاه انجمن شد بدرگاه شاه نبرد آزمایان نصرت پناه
ز ریگ بیابان فزون از شمار برزم اندرون شیر دشمن شکار

چون رایت ظفر نگار بسعادت از موضع سیرام دنگی بگذشت لشکر خالف بمجرد آوازهٔ توجه آنحضرت از هم فرو ریخته چون بنات‌النعش ست از هم بدادند ـ حضرت صاحبقران کامگار با لشکر جرار از عقب فالفان ایلغار کرده تا سنکر لغاج برفت ـ سپاه نصرت پناه را اسیر بسیار ـ غنیمت فراوان بدست افتاد، با کرائم و غنائم بیرون از حصر و شمار ر کنف حضرت پروردگار باز گشت واقع شد ـ و در موضع اودن کوری میر موسی و زنده چشم و خانزاده ابوالمعالی ترمذی و شیخ ابولیث سمرقندی باوجود سوابق الطاف و لواحق اعطاف که حضرت صاحبقران در ارهٔ ایشان بگرانی و ارزانی داشته بود باز آغاز غدر و مکر اندیشی کرده ا پسر خضر یسوری عهد بستند و بمصحف سوگند خوردند که چون موضع قراسمان رسند حضرت صاحبقران را در هنگام شکار بحیله بگیرند، ا آنکه عقل بر اندیشه ایشان می خندید، شعر:

مکن تیره رائی که شیر غرون برویاه بازی نگردد زبون

شخصی که از آن معنی آگاهی داشت، صورت حال را بکلک عرض ر صحیفهٔ ضمیر منیر حضرت صاحبقران نگاشت، و فرمان قضا جریان حضرت احبقران بعد از اطلاع باحضار ایشان نفاذ یافت ـ و همه را در مقام خطاب بزانو در آورده سخن پرسیدند ـ چون عصیان و غدر اندیشی ایشان ابت شد حضرت صاحبقران اول بجانب خانزاده ابوالمعالی متوجه شده گفت 'چون سلسله نسبت تو متصل است با اهل بیت رسول صلوات‌الله علیه‌وآله

ق ه بیت: س ندارد ـ ۱۲ ق غدر و مکر: س مکر و غدر ـ ۱۵ ق شعر: ن ندارد ـ

به‌هیچ حال نمی‌گذارم که غبار آسیبی بدامن روزگار تو نشیند و تو ترک فضولی نمیکنی، مصلحت آنست که ازین ولایت بیرون روی". و زنده چشم را فرمود که "بند برگردن نهاده بسمرقند بردند و در محبسی بازداشتند که راه بیرون آمدنش مسدود بود" ـ و امیرموسی را چون مهدعلیا سرایملک خانم خواهرزادهٔ او بود و مخدرهٔ تتق عصمت و امهت عکه بیگی نامزد پسر او سده بود(ی۳۴۵) حضرت صاحبقران گفت "اگرچه گناه عظیم است که از تو بظهور رسیده اما چون بنیان ما پیوندست آنرا رقم عفو کشیدم و از انتقام آن درگذشتم"، بیت:

مراعات پیوند و ریش سفید — درا داده بر زندگانی امید
وگرنه بفرمودمی تا سرت — بد اندیش کردی جدا از برت

و شیخ سمرقندی را حکم شد که "بسفر حجاز توجه نماید" و پسر یسوری چون برادر زن امیر سیف‌الدین بود بشفاعت و درخواست او ازآن ورطه خلاصی یافت ـ بالجمله چون حضرت صاحبقرانی بعون تائیدات ربانی چمن مملکت را از خار مفسدت اغیار پاک و صافی گردانید بضبط و نسق الوس چغتای استغال نموده مدت پنج سال با کات و خیوق که تعلق بالوس(س۳۱۴ب) چغتای داشت والی خوارزم حسین صوفی در نصرف سینمود ـ همت خسروانه از سادهٔ التفات برآن حال انداخته علقه تواجی برایا جمعی برسم رسالت نزد حسین‌صوفی ارسال داشته بیغام داد که کات و خیوق درین مدت نعلق بالوس چغتای داشته درین چندسال که از حوادث روزگار فتوری بآن الوس راه یافته بود آنجناب موضع مذکور را بی صاحب یافته در حوزهٔ تصرف در آورده اند ـ اکنون باید که آنرا باتمام توابع و لواحق به‌گماشتگان ما بازگذاری تا طریق مودت و دوستی بین‌الجانبین کشاده ماند

۶ق عظیم‌است: س عظیمی ـ ۸ف بیت: س شعر ـ ۱۶ق درتصرف: س تصرف ـ

و اسباب موافقت و معاضدت آماده گردد ـ علقه تواجی چون بخوارزم رسید و به تبلیغ رسالت قیام نموده مضمون پیغام را بعرض حسین صوفی رسانید، حسین‌صوفی که در میدان خالی گوی مراد زده بود از چیره دستی شهسواران میدان شجاعت غافل و ذاهل مانده جواب داد که "من این ولایت را بتیغ مسخر کرده ام و هم بتیغ از من توان ستد،" بیت:

عروس ملک که مهرش بریده اند به تیغ
مگر بتیغ مر او را طلاق بتوان داد

و چون فرستاده مراجعت نمود و جواب دور از صواب والی خوارزم را در پایهٔ سریر معروض گردانید همت خسروانه از داعیهٔ توجه بدان صوب در خاطر خطیر آنحضرت افگند ـ

ذکر شکار قرشی و وصول پیشکش ملک غیاث‌الدین علی و توجه حضرت صاحبقرانی

در بهار سنه ثلث و سبعین و سبعمائه حضرت صاحبقران لشکر گیتی ستان را جمع آورده بانعام و احسان نوازش فرمود، مصرع: در گنج بگشاد و روزی بداد ـ بعد ازآن از سمرقند نهضت فرموده در صحاری قرشی برسم شکار چند روزی توقف فرمود و ملک غیاث‌الدین علی که پسر ملک عزالدین حسین بود و بعد از وفات پدر در ذی‌قعده سنه احدی و سبعین و سبعمائه حاکم هرات و غور و قهستان و آن توابع شده بود حاجی وزیر را با تحف و هدایای لایق از اسپان تازی و اشتران رکابی و قطاری و اقمشه نفیس و رخوت بسیار برسم پیشکش بپایهٔ سریر اعلی روانه داشت، و از آنجمله

خ: ذکر نهضت فرمودن حضرت صاحبقران بجانب خوارزم
س: ذکر نهضت همایون صاحبقران بعزم رزم خوارزمیان ـ
۹ ق معروض گردانید: س معروض داشت ـ ۱۵ ق بعد ازآن: س و ـ
۱۵ ق نهضت فرموده: س نهضت نموده ـ

اسپی نقره‌ که بجنگ آغلن موسوم بود بازین زر فرستاد، بیت:

بهیکل چو فیل و بهیئت هزبر — به پستی چوسیل و ببالا چو ابر
زآسیب گوش و سمش گاه تک — نشان بر رخ ماه و پشت سمک
هر آنجا که در خاطر آرد سوار — کند بیش از اندیشه آنجا گذار

حاجی وزیر در محل خوب و مکان مرغوب بعز بساط بوسی استسعاد یافته صورت اخلاص و هواداری و یک جهتی و خدمتگاری ملک را بعرض رسانید۔ عواطف بادشاهانه فرستاده را بوفور انعام و اکرام سرفراز گردانیده، ملک غیاث‌الدین نوازش‌نامه بانواع عواطف و مراحم نوشته باخلعت و بیلاکات مصحوب معتمدی همراه وزیر روان ساخت۔ و خود بسعادت و اقبال متوجه خوارزم شد ۔ و چون رایت فتح آیت از بخارا گذشته برلب جیحون بموضع پایه رسید قراولان لشکر منصور بر ایشان حمله برده ظفر یافتند ۔ و بعضی ازآن جماعت را دستگیر کرده بدرگاه عالم‌پناه آوردند ۔ حکم شد که بمفتوحه فتح ایسان را بیاسا رسانند و چون از آنجا روان شدند بحصار کات که مایهٔ نزاع بود رسیدند ۔ مردم حصار دروازه را محکم و استوار بسته برج و باره برآمدند و بمحافظت آن اشتغال نمودند و عراوه و مجانیق از هرطرف نصب نموده خود را بکاری که بهیچ کار نمی آمد وا داشتند ۔ سپاه نصرت پناه گرد حصار آمده دست قلعه‌کشای از آستین توانای بیرون آوردند و پای جلادت بمیدان شجاعت نهاده آن حصار را مرکزوار درمیان گرفتند،

نظم:

به بستند دروازه های حصار — کشادند برخود در کار زار
در خانه بندی چو بر آفتاب — درون آید از روزنت بی حجاب
چو از هردوروجنگ بسوسته شد — در آستی برجهان بسته شد

۱ق بیت: س شعر۔ ۱۹ق نظم: س شعر۔ ۲۰-۲۱ق به بستند...... زار، درخانه ...... بی حجاب: س ندارد ۔

وزان سو برین لشکر تیزجنگ ز قلعه همه تیر بارید و سنگ
و لیکن نیامد یکی کارگر که یاری ده شاه بد دادگر

(ق۴۴۵)چون نیران قتال باشتعال در آمد حضرت صاحبقرانی را غیرت بادشاهانه دامنگیر شده گفت "مناسب نباشد که غلام‌حسین صوفی را بگذاریم که امروز را بشب رساند و او را بدست نیاوریم". حکم شد که لشکریان از خورد و بزرگ، بانباشتن خندق حصار اقدام نمایند. در یک ساعت چندان خاک و خاشاک در خندق ریختند که بازمین (س۴۱۴) مساوی شد. حضرت صاحبقران بنفس مبارک تا کنار خندق آمده بهادران را امر فرمود که چون مور و ملخ بدیوار حصار جستند و ببالا رفتند و از هرطرف راه کرده بحصار در آمدند، بیت:

شدند آن عقابان آئین ظفر سوی آن بلند آسمان تیز پر
سر باره فرسود از دستشان بلندی بدانگونه شد پستشان
فروآید از آسمان چون گزند چه حاصل که دیوار گردد بلند

بعد از تسخیر حصار ساکنان آنجا را بتیغ آبدار سر از تن جدا کرده روز دیگر موکب همایون کوچ فرموده بصوب خوارزم روان شد. چون سپاه ظفر دستگاه بحدود خوارزم رسیدند دست به نهب و غارت برآوردند. حسین صوفی چون از معارضه و مقاتله عاجز بود محافظت نفس خود را غنیمت دانسته بحصار خوارزم در آمده باشارت رای صواب نما معتمدی را بیرون فرستاده بتضرع و استکانت امان طلبید. حضرت صاحبقران ملتمس او را مبذول داشته وعدهٔ امان داد. کیخسرو ختلانی بسبب نفاق که باحضرت صاحبقران در خاطر داشت و بالضرورت خود را ازجمله دولت خواهان آنحضرت می‌شمرد درینوقت قاصدی درخفیه پیش حسین صوفی

۶ق خورد و بزرگ: س جمعیا سوار و پیاده. ۱۰ف بیت: س شعر.
۱۷ق معارضه و مقاتله: س معارضه و مقابله.

فرستاد که اصلا اعتماد منمای و در دوستی مکشای و لشکر را مرتب ساخته از دروازه بعزم حرب بیرون آی که من نیز با تو موافقت نموده بتومان خویش بتو خواهم پیوست ـ حسین صوفی بآن سخنان بی حاصل که محض افساد و اضلال بود فریفته شده از لشکر و رعیت حشری انبوه فراهم آورده از شهر بیرون آمد ـ باآنکه لشکر حضرت صاحبقران بتاخت و غارت نواحی متفرق شده بودند، با اندک سپاهی که ملازم رکاب همایون بودند بیک حمله آن گروه انبوه را بشهر راندند و لشکر ظفر قرین به فتح و فیروزی بدامن شهر فرود آمدند و عساکر منصور که متفرق شده بودند جمع آمدند ـ غنائم بسیار و مال بی شمار آوردند ـ حسین صوفی ازآن واقعه پریشان حال گشته از اعراض و اضطرار حال برو متغیر شد برادر خود یوسف صوفی را بجای خویش نصب نموده در آن دو سه روز درگذشت، بیت:

شد از بیم آن فتنهٔ هولناک چمان فتنه جو نامداری هلاک
چو اورا نگونسار شد تخت و بخت بجایش در آمد برادر به تخت
برادر بجای برادر نشست عروس ز شو مانده را عقد بست

ذکر توسل یوسف صوفی بوساطت مصاهرت امیرزاده جهانگیر بحضرت صاحبقرانی و بسزا رسیدن کیخسرو ختلانی

چون از یوسف صوفی تا غایت ترک ادبی با بندگان حضرت صاحبقران صادر شده بود وسائل انگیخت و بدست تضرع در دامن موافقت و متابعت

خ: ذکر عروسی و خواستگاری نمودن صاحبقران برادرزاده یوسف صوفی حاکم خوارزم را که بخانزاده بیگم ملقب بود

س: ذکر مصالحه یوسف صوفی باحضرت صاحبقرانی و دختردادن بامیرزاده جهانگیر ـ

۷ق گروه انبوه: س گروه انبوه بی حاصل ـ ۱۱ق بیت: س شعر ـ

۱۸ق تضرع: س ضراعت ـ

آویخت - و برادر او آق صوفی را دختری بود بخانزاده مشهور، بیت:

یکی شاخ گل قد بآن پرورش　　برخ ماه سیما گلی بر سرش
دوچشمش دوآهوی مردم‌شکار　　دو ابرو دو سرفتنهٔ روزگار
زمین ساده گیسوی عنبر لقب　　در آویخته ز آفتابی دو شب
لبش رشته درجیب جان گشته زد　　دهانش بران رشته بسته گرد
سخن غب غبس بابنا گوش گفت　　هلال آفتابی در آغوش خفت

رای جهان آرای حضرت صاحبقران آن لولوی صدف شاهی را باگوهرکان بادشاهی امیرزاده جهانگیر در سلک ازدواج کشدن مناسب دانست و قران ناهید سپهرخانی را بابرجیس آسمانی سلطنت و جهانبانی دلیل حصول سعادت و کامرانی شماخته بنیاد مصالحه و مصافات بران پیوند نهاد و یوسف‌صوفی آن معنی را غنیمت شمرده برغبتی تمام تقبل نمود که آن کریمهٔ خدر عصمت و ابهت را اسباب فراخور حال مهیا ساخته هرگاه که ایشان اراده نمایند روانهٔ درگاه عالمپناه گرداند - قضیه برین قرار یافت - رایت نصرت شعار مظفر و منصور از آنجا معاودت نموده بعد از طی مراحل چون بجلگهٔ خاص نزول فرمود یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که در همان روز کیخسرو ختلانی راگرفته بدیوان مظالم حاضر کنند - نوینان و امرا یرغوی او برسیده - آنچه جزای او باشد باو رسانند - امرا بامتثال امر قیام نمودند و قضیهٔ(ق ٥٣ ه) او را نکو تحقیق و تفتیش نمودند - از جهت قاصدی که پیش حسین صوفی فرستاده بود او را درمخالفت و عصیان داشته از دیگر جهت گناهان برو ثابت ساخته(س ٣٣ ب) بند برگردن نهاده بسمرقند برد و بنوکران امیرحسین سپردند - ایشان بقصاص خون امیرحسین او را

---

۱ ف بیت: س نظم - ۲ ف بآن: س جان- ۲ ف برخ: س رخ- ۷ ق حضرت: سر ندارد - ۱۴ ف معاودت: س مراجعت- ۲۰ ق ثابت: س ثابت و لازم- ۲۰ ق بند برگردن: س او را بند برگردن- ۲۱ ف برد: س بردند-

بکشتند، شعر :

مکن کفران نعمت زانکه کفران   چون نیکو بنگری باشد دو کفران
درست است این خبر کاندر قیامت   نباید زاهل کفران بوی غفران

ذکر عقد سمس ماه اوج عصمت خانزاده بیگم برادرزاده یوسف صوفی بگوهر درج سلطنت امیرزاده جهانگیر

در شوال سنه خمس و سبعین و سبعمائه حضرت صاحبقران امیرداد برلاس از نسل قراچار نویان بود و امیرالجایتو با دیگر امرا و سرداران را روانه جانب خوارزم گرداند تا مهدعلیا خانزاده بیگم را وفور سعادت و اقبال بدرقه بجنود عون و تائید حضرت ذوالجلال بسمرقند آوردند چون امراء مذکور بخوارزم رسیدند یوسف صوفی مقدم ایشان را بمراسم اعزاز و تکریم و لوازم اجلال و تعظیم تلقی نموده از شرائط حرمت و جانب‌داری دقیقه نامرعی نگذاشت و ایشان برعایت رسم طوی بنوعی که شایستهٔ چنان قضیه تواند بود قیام نمودند و هدایا و تبرکات که همراه داشتند گزرانیدند، بیت :

دو صد کاروان پرنیانی فرنگ   خز زرکش و تاجهٔ هفت رنگ
قصبهای مصری فزون از شمار   پرند خطائی هزاران هزار
کتانهای زربفت رومی پسند   بسی بیشتر از حد چون و چند
بخروار مشک و جواهر یمن   چه خروار و چه صد هزاران تمن
طویله طویله ستور گزین   همه نقره کین لعل و زرینه زین

خ : ذکر فرستادن حضرت صاحبقران امراء و سادات را بجانب خوارزم بجهت آوردن خانزاده بیگم و عروسی و سرور کردن

س: ذکر فرستادن حضرت صاحبقران امراء را بطلب مهدعلیا خانزاده بصوب خوارزم -

۸ق وفور: س همراه و خود - ۱۴ق بیت: س شعر -

قطار شتر بیشتر از شمار سقرلاط حل و بریشم فسار
بسی بروعی اشتر برق رو که در پویه برده ز صرصر گرو
خطائی کنیزان بالا بلند بمژگان سنان بوئی گیسو کمند
ز هرچیز کش نام بردن توان فرستاد ازان کاروانی روان

یوسف صوفی نیز جشنی خسروانه مرتب داشته طوی داد و خانزاده را مشایعت کرده بصوب سمرقند روان داشت با ترتیبی لایق و تجملی که فراخور آن قضیه تواند بود - امراء مذکور چون چند منزل طی نمودند کسی را به تعجیل روانه سمرقند گردانیدند تا خبر توجه ایشان را بعرض مماثلان پایهٔ سریر اعلی رسانند - چون صورت حال در آئینه ضمیر حضرت صاحبقران دریانوال منبطق گشت کرائم اخلاق خسروانی باعث اعزاز مقدم شریف آن نهال روضه جانی شده قرتقا خاتون که عروس پسر قیدوخان بود بادیگر خوانین و مجموع نوئینان و امرا را باتمامت برسم استقبال اشارت فرمود و سادات و قضات و مشایخ و سائر اکابر و اشراف واعیان مملکت تا موضع کات استقبال نمودند، شعر:

پس آنگاه سرخیل بوز نحری بفرمود تا شهری و لشکری
همه راه و رسم بجا آورند بآئین آن بزم رای آورند
بسی توره داماں چنگیز کیش بهکیز خویش و ز چنگیز پیش
درآن کارخدمت کرا آمدند بخدمت گری ره نمای آمدند

بعد از تقدیم مراسم استقبال رسوم طوی و نثار و پای انداز منزل بمنزل متصل بائین کرده شد که تا حجله سپهر از جمال عروس ناهیدزینت یافته نظیر آن کم اتفاق افتاده باشد - بعد از نزول آن شهر فردوس مانند

---

۴ ق کاروانی : س کاروان - ۷ ق طی نمودند : س طی فرمودند - ۱۱ ق عروس : س ندارد - ۱۴ ق شعر : س نظم - ۲۱ ق شهر : س خطه -

را بانواع متکلفات آئین بسته خلائق بعیش و عشرت بکوشیدند و کمربستگان درگاه سلطنت پناه بترتیب مقدمات طوی و تهیه اسباب آن قیام نمودند ـ چندان سراپرده و خیمه و خرگاه و سایبان طناب در طناب کشیدند که فوق بر آن متصور نبود و جهت بزم خاص و مجلس زمرهٔ اختصاص، بیت:

وثاقی مدور بسان سپهر　　سپهری درانا و ناهید و مهر
درون و برونش مفرق بزر　　مرصع بیاقوت و در وگهر

نصب فرمودند ـ چون چند روز از شرائط طوی و مراسم عروسی بگذشت بعد از مراسم رعایت و احتیاط در اختیار وقت در مجلس خاص مشحون باکابر و خواص از اعیان مملکت و ارکان سلطنت آن مخدرهٔ تتق عفت و ابهت را بامیرزاده جهانگیر بموجب شرع مطهر مصطفوی علیه افضل الصلواة و اکمل التحیات بمبارکی و طالع سعد عقد بستند و از هرسو زبان به تهنیت برکشوده نثار به ثنا خوانی وگوهرافشانی برکشاده و چون خسرو انجم بخلوت خانهٔ خاور خرامید و جهان(س ۵۱ م) معجر کحلی مرصع شب در سر کشید خلوتخانهٔ زفاف سعادت اتصاف که از فیض فضل الهی بجواهرالطاف و حلل اعطاف آراسته بود محل اجتماع (ف ۳۶ ۵) نیرین سپهر سلطنت و درج مقارنه سعدین آسمان ایالت و ابهت گشت، بیت:

جوان بخت شهزادهٔ کامگار　　گرفتش بصد آرزو در کنار
سوی نیفه اش برد دست پسند　　زهمیان پرسیم بگشاد بند
جدا کرد ازآن مغز بادام پوست　　که آن پوست بودش حجابی ز دوست
چنان ناوکی زد برآن صید تند　　که صیدی چنان تند گردید کند
ز شبنم شد آن غنچهٔ تازه پر　　و با حقه لعل پر شد ز در
چه خوش ساعتی کز سرکام دل　　نشستند باهم دو آرام دل

۱ف متکلفات: س تکلفات ـ ۴ق بیت: س شعر ـ ۸ف مراسم: س ندارد ـ
۹ق سلطنت: س دولت ـ ۱۶ق بیت: س نظم ـ

چه خوشتر ازآن درسرای سپهر   که گیری در آغوش یاری بمهر

این قصه مبارک در اواخر سنه خمس و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد ـ

ذکر آمدن توقتمش‌خان بدرگاه صاحبقران کامگار و نوازش یافتن ـ

چون حضرت صاحبقران ظفر قرین نوبت پنجم بیورش جته مراجعت فرمود در اثنای طریق بمسامع علیه رسید توقتمش آغلن از ارس‌خان متوهم شده روی امید بدرگاه عالمپناه آورده عنقریب بعز بساط بوسی مستسعد خواهد گشت ـ حضرت صاحبقران بسعادت و کامرانی چون بسمرقند نزول اجلال فرمود و توقتمش آغلن بشرف تقبیل علیه مشرف گشت، حضرت صاحبقران مقدم او را عزیز وگرامی داشته از مکارم اخلاق بادشاهانه در باب تکریم او دقیقه نامرعی نگذاشت و بعد از مراسم طوی چندان مال از زروجواهر و خلعت و کمر و اسلحه و اقمشه و اسپ و شتر و خیمه و خرگاه وکوس و علم و خیل و حشم و سائر اسباب حشمت و بزرگی باو و اتباع او داد که ع : وصفش نگنجد در قلم شرحش نیاید در بیان ـ او را از غایت احترام و اهتمام پسر خوانده تمام ولایت صبران و سقناق را بوی ارزانی داشت ـ توقتمش چون بدان ولایت متمکن شد قتلغ بوغا پسر ارس‌خان لشکری گران بسر او کشیده ـ میان ایشان جنگ واقع شد و از طرفین کوشش بسیار نمودند ـ باوجود آنکه قتلغ بوغا در جنگ تیرخورد و بآن زخم هلاک شد، شکست برطرف توقتمش افتاده ایل و الوس او را غارت کردند و اوگریخته باز بملازمت حضرت صاحبقران آمد ـ آنحضرت او را زیادت در اول نوازش نموده اعزاز و اکرام بجای آورده دیگر بار

خ : ذکر نهضت فرمودن صاحبقران بجانب جته نوبت پنجم

س : ذکر فرستادن حضرت صاحبقران توقتمش آغلن را بحکومت انزار

١٠ ق باب تکریم : س باب ترحیب و تکریم ـ

باحشمت و شوکت بازگردانید - شرح حال توقتمش‌خان در سبیل اجمال و اختصار چنان است که خدمتش دو سه مرتبه از لشکر ارس با شاهزادگان جوجی‌نژاد شکست عظیم یافته در هر مرتبه التجا بدرگاه حضرت صاحبقران برد و بیمن همت و معاونت آنحضرت بر دیار ترکستان مستولی گشته عاقبت رتبهٔ سلطنت یافت - چنانچه شرح حالات او بتقریب در ضمن این اوراق مسطور خواهد گشت انشاءالله تعالی -

ذکر انتقال امیرزاده جهانگیر بسرای جاوید، شعر:

درین گنبد سرای آبنوسی | گهی ماتم بود گاهی عروسی

آورده اند که در نوبت چهارم که حضرت صاحبقران بصوب جته توجه نمود امیرزاده جهانگیر را عارضه طاری شده بود، شاهزاده را بسمرقند گذاشت و خود بجته روان شد و درآن یورش چند مرتبه خوابهای پریشان که مشعر بود بر مفارقت یکباره ازان فرزند ارجمند دید - ملال خاطر مبارکش روز بروز زیادت می‌گشت و امرا و ارکان دولت را میگفت که "گمان می برم که از فرزند بجان پیوند یکباره جدا مانده ام - اگر خبری بسما رسیده باشد از من مخفی مدارید" - ایشان بزانو در آمده سوگند مغلظه یاد کردند که ما بندگان بجز سلامتی آن شاهزادهٔ عالمیان خبری دیگر نداریم - چون حضرت صاحبقران با خاطر پریشان ازآن یورش مراجعت فرموده بدارالسلطنت سمرقند رسید تمامی ارکان دولت و اعیان مملکت و اکابر و اشراف لباسهای سیاه پوشیده باگریه و زاری از شهر بیرون آمده خروش و ولوله درگرفتند و میگفتند، بیت:

خ: ندارد

س: ذکر وفات امیرزاده جهانگیر -

۱ ق اجمال و اختصار: س ایجاز و اختصار - ۷ ق شعر: س ندارد -

۱۱ ق گذاشت و خود: س گذاشته و بجانب -

۱ دریغ آنجهان خسرو کامگار   که رفت و سرآمد برو روزگار

۲ بگوش سبعه طارمان گنبد گردان آوازگریه را رسانیدند - حضرت صاحبقران را از مشاهدهٔ آن حال آنچه گواهی ضمیر الهام پذیر گمان می شد به یقین پیوست، ۳ بیت:

چو آگه شد از مرگ فرزند شاه   جهان بر جهان بین او شد سیاه
دو رخسار پر اشک و تن سوکوار   ورم کرده بر خویشتن روزگار

حضرت صاحبقران بحکم اولادنا و اکبادنا بغایت محزون و ملول شد - اما چون رای عالی محیط باآنکه فنای هر ممکنی (ف۴۳ه) از قبیل واجبات است و دوام بقای هرمخلوقی از مقولهٔ ممتنعات اشارت بشارت آئین وبشرالصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون مرهم آن جراحت ساخت و بجهت ارتیاح روح شاهزادهٔ سعید مرحوم انواع خیرات و مبرات تقدیم فرمود و اصناف صدقات بمستحقان رسانیدند - مدت عمر شاهزاده مرحوم بیست و سه سال بود و ازو دو پسر ماند - یکی امیرزاده محمدسلطان که از خانزاده دختر حسین صوفی خوارزمی متولد شده بود و دیگری امیر پیر محمد که از ملک آغا دختر الیاس یسوری بوجود آمد - بعد از آنکه چهل روز از فوت شاهزاده گذشته بود و واقعهٔ وفات در سنه سبع و سبعین و سبعمائه روی نمود، امیریوسف الدین که انیس مجلس شاهزاده مرحوم بود بعد از وقوع این واقعه خاطر از کاروبار این جهان غدار ناپایدار متنفر ساخته از حضرت صاحبقران رخصت حج حاصل کرده رفت -

---

۱ ق دریغ .... روزگار : س دریغ آن جهانگیر بادین و داد * که شد همچوگل در جوانی بباد - ۲ ف آواز گریه را : س ندارد - ۳ ق بیت : س شعر - ۱۳ ف خوارزمی : س خوارزمی بود - ۱۹ ف حج : س ندارد -

ذکر ولادت باسعادت شاهزاده کامگار شاهرخ میرزا

در اواسط سال سنه ثمان و سبعین و سبعمائه درخت بخت حضرت صاحبقران از جویبار دولت فرخنده آثار میوه مراد بار آورد و از تخم آرزو که دهقان امید در کشت زار رب لاتذرنی فرداً افشانده بود دخل فاستجبناله بحصول پیوست ـ خلاصهٔ کلام آنکه بتاریخ یوم الخمیس چهاردهم ربیع الاخر سنه مذکور که مفتتح ایام فرماندهی و کشورستانی و غره روزگار خلافت و جهانبانی بود، دیدهٔ دولت حضرت صاحبقرانی از فیض فضل ربانی در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند که مستقر سریر سلطنت بود بنور طلعت فرخنده فرزندی ارجمند روشن گشت، بیت:

چو از مادر مهربان شد جدا　　سبک تاختندش بر پادشاه
جهان‌بخش را لب پر از خنده گشت　　که خورشید اقبال تابنده گشت

صورت اوضاع فلکی را در وقت ولادتش چنان افتاد که اهل احکام نجومی از ملاحظهٔ آن بحصول علامات امانی و آمال و وصول اعلی مدارج عظمت و جلال بی تردد و استدلال نمودند، بیت:

که میمون کند بخت را زیرتاج　　فرستندش از هفت کشور خراج
در آفاق کشور کشائی کند　　جهان در جهان پادشاهی کند
همایون نظر کوکب سعد بود　　که از برج اقبال شهرخ نمود

ذکر توجه حضرت صاحبقران بتسخیر و تصرف ممالک ایران و فرستادن

خ: بوجود آمدن حضرت صاحبقران را فرزند دیگر در اسعد اوقات
س: ذکر ولادت همایون حضرت خلافت پناهی سلطنت دستگاهی شاهرخ میرزا ـ
۳ق رب . . . فرداً : س فهب لی من لدنک ولیاً ـ ۳ق فاستجبناله : س انا نبشرک بغلام ـ ۹ق بیت : س شعر ـ ۱۳ ق علامات : س غایات ـ ۱۴ ق بیت : س شعر ـ
خ: رفتن حاجی سیف‌الدین بجانب هرات بطلب امیر غیاث‌الدین غوری حاکم هرات س: ذکر توجه حضرت صاحبقران سعادت قرین بایران زمین ـ

حاجی سیف‌الدین بهرات

چون مدارج دولت حضرت صاحبقران بعون عنایت صمدانی براقی و معارج پادشاهی و جهانبانی عروج نمود علو همت و غیرت سلطنت بحکم لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا روا نمیداشت که دیگری را درآن منقبت متعال منزلت مشارکت و مساهمت تواند بوده - مشهور است که مکرر برزبان سمت نهمت آنحضرت این لفظ جاری شده که عرصهٔ ربع مسکون درخور آن نیست که او را دو بادشاه باشد. بیت:

سلطان یکی بنزد که خدای جهان یکیست　　دنیا نزد همت فرزانه اندکیست

و درآن روزگار بایران زمین در هر مملکتی طائفه خروج کرده بودند و اساس سلطنتی انداخته و بتمادی ایام فرصتی و مکنتی تمام یافته و رایت استقلال و استبداد برافراخته، چنانچه در سابق ذکر رفت که بعد از فوت سلطان سعید ابوسعید بن سلطان محمد خدابنده هرج و مرج بحال ولایت ایران راه یافته هر که قوت و مکنت بیشتر بود شهباز آرزویش در هوای سوادی سلطنت طیران می نمود - بنا در این چون دولت روز افزون حضرت صاحبقران از تسخیر و ضبط مملکت توران برداخت و تمام الوس جغتای و الوس جوجی در تحت تصرف گماشتگان کامیابش قرار گرفت روی عزم قضا امضا بصوب تسخیر ایران آورده حاجی (ص ٦١٣) سیف‌الدین را درشهور سنه احدی و ثمانین و سبعمائه برسم رسالت پیش ملک غیاث‌الدین والی هرات فرستاده - خلاصه پیغام آنکه اول بهار امراء و نوئینان بزرگ بقرلتای جمع خواهند شد، ملک نیز می باید که حاضر گردد - وچون حاجی سیف‌الدین بهرات رسید ملک مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نموده آنجناب را مدتی

---

٢ ق صاحبقران: س صاحبقرانی - ٣ ق لوکان .... لفسدتا: س ظل السلطان ظل الله - ٧ ف بیت: س شعر - ١٧ - ٢١ ق در شهور سنه ...... بهرات رسید: س ندارد -

مدید نگاه داشت و ببهانهٔ ترتیب پیشکش و تهیهٔ اسباب سفر توقیف کرد و بجد بلیغ از اطراف غله بشهر می‌کشید و در عمارت حصار و شهر سعی تمام بظهور می رسانید، بتصور آنکه تیر تقدیر را به سپر کوشش و تدبیر رفع نواند کرد و ندانست، مصرع: با ناوک دیده روز تقدیر، سپر آهنین با کاغذ نم یافته و حصار سنگین با پرده عنکبوت یافته سمت مساوات(ق ۵۴۸) دارد - بالجمله چون حاجی‌سیف‌الدین آنچه ملک بکلک اندیشه بر لوح خاطر خیال می نگاشت از صحیفهٔ احوال و اوضاع او بر خواند و او را بحال خود گذاشته روی معاودت بپایهٔ سریر اعلی آورد و آنچه از احوال ملک تفرس نموده بود عرضه داشت - و هم درآن اثنا علی بیگ بن ارغون شاه جون غربانی در حسب اشارت حضرت صاحبقران کمر بندگی بسته بدرگاه عالم‌پناه آمده بمراحم پادشاهانه باوجود سوابق جرائم که از او صدور یافته بود اختصاص یافت و نقوش زلات و عزات او را بزلال عفو و اغماض فروشسته مقدم او را گرامی داشت و بانواع لطائف سرفرازگشت و دختر او را برای امیرزاده محمدسلطان رقم قبول کشید -

ذکر نامزد فرمودن حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه را بحکومت خراسان و حرکت موکب همیون بجانب ایران

حون حضرت صاحبقران «از تمرد ملک غیاث‌الدین و خیالات فاسد او آگاه گشت فرزند ارجمند امیرزاده امیرانشاه را با آنکه هنوز درسن چهارده سالگی بود بحکم الشبل فی‌المهد کمثل الاسد بحکومت خراسان نامزد فرمود و در سهور سنه اثنین و ثمانین و سبعمائه برادر امیرحاجی‌برلاس و امیر

خ: فرستادن حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه را بجانب خراسان و حکومت و دارای خراسان بدو دادن

س: ذکر فرستادن حضرت صاحبقران قبل از توجه همایون امیرزاده امیرانشاه را بخراسان - ۱۸ ف آگاه گشت: س آگاه شد -

حاجی سیف‌الدین و امیر آغبوقا و سائر امرای عظام را مع کوچ و خانه بمصاحبت شاهزاده بصوب خراسان روان گردانید و در آخر سال سنه مذکور بقرب فصل ربیع که سلطان عدالت شعار بهار با لشکر ریاحین و ازهار در معرض‌گاه فانظر الی آثار رحمت‌الله کیف یحی الارض بعد موتها در آمده بود، حضرت صاحبقران گیتی ستان عزم توجه ایران جزم کرده باحضار عساکر نصرت مآثر از اطراف و جوانب فرمان داد و پیش از جمع سپاه . . . . بمبارکترین طالعی روان شد و چون خبر توجه آنحضرت باطراف و انحاء ولایات منتشر گردید عساکر منصور متعاقب و متوالی از هرجانب بموکب همایون پیوستند، بیت:

بلرزید گیتی ز سم ستور فتاد افسر از فرق فغفور فور
بر آمد ز کوس روارو غریو غریوی کزان شد سراسیمه دیو
ز بانگ دهل گوش بگرفت ماه ز گرد و سپه مهر گم کرده راه

چون چند منزل از دارالسلطنت طی فرمود، نظم:

جنین داد فرمان بخیل مغل که بر روی جیحون به بندند پل
ز دریا گذر کرد البرز کوه در آمد بسرحد ایران شکوه

چون از جیحون عبور نمود، مصرع: در خراسان فتاد رستاخیز۔ بعد از وصول باندخود حضرت صاحبقران از سر اخلاص و صفای طویت بدیدن بابا سنگون که از زمرهٔ اولیاء و اصحاب جذبه بود فرمود۔ بابا از سر جذبه و جنون سینه گوشت بطرف آنحضرت انداخت صاحبقران آنرا بفال نیک گرفته باامرا و اعیان حضرت گفت که ''خدای تبارک و تعالی خراسان را که سینه روی زمین گفته اند بما ارزانی خواهد داشت'' و همچنان شد۔ و از آنجا بسعادت و اقبال چون روان گشت و خبر توجه رایت کشورکشای بسمع ملک محمد برادر

۶ق . . . . : س متوکلا علی الله۔ ۸ق ولایات: س ندارد۔ ۹ق بیت: س شعر۔ ۱۹ق گرفته: دانسته۔

ملک غیاث‌الدین که در قلعه سرخس می بود رسید، برهنمونی بخت بلند احرام آستان بوسی بسته بی تأمل و تعلل بدرگاه عالم‌پناه آمد و بعز بساط بوسی فایز شد و بانواع نوازش و سیورغامیشی اختصاص یافت - و چون رایات نصرت آیات بقلعه فوشنج رسیدند عساکر نصرت نشان بر حسب فرمان قلعهٔ مزبور را سرکزوار درمان گرفته جنگ در انداختند - با آنکه آن حصارت بغایت حصین و متین بود و استحکام تمام داشت و از مردان کار و آلات و اسباب کارزار و ذخیره بی شمار مسحون بود عساکر ظفر قرین در روز چهارم از روی قدرت و قوت بدرون حصار در آمده آتش پیکار بر افروختند و دشمنان باد پیما را(س ١٦ م ب) شعلهٔ قهر بسوختند و دست تسلط بغارت و تاراج در آورده قلعه را از هرچه بود پرداختند و بعد ازان بروج و باره را که سر بچرخ کبود کشیده با روی زمین هموار ساختند - حضرت صاحبقران بر وفق فرموده وعدکم‌الله‌مغانم کثیره این فاتحه را علامت آن دانست که مملکت ایران باندک زمانی بی کلفت و زحمت در تحت تصرف همایون ما خواهد در آمد و عاقبت چنان شد که بخاطر خطیر آنحضرت خطور کرده بود -

ذکر فتح هرات و استسعاد ملک غیاث‌الدین

چون خاطر مبارک حضرت صاحبقران از اندیشهٔ قلعه فوشنج فارغ گشت عنان عزیمت را بصوب هراه معطوف داشت، بیت:

چو پیکار فوسنج پرداختند بسوی هری رایت افراختند

خ ذکر تسخیر ضلاع خراسان خصوص فوشنج

س: ذکر تسخیر هرات -

٥ ق درمیان: س بمیان - ٦ ق حصارت: س حصار - ١١ ق برج و باره را: س برج و باره اش - ١٢ ق وعدکم الله مغانم کثیرة: س الفاتحه ام الکتاب - ١٣ ق فاتحه: س فتح - ١٨ ق بیت: س شعر -

چو دریا برفتن غرینش گرفت   زمین آسمان وار جنبش گرفت
ز سم ستوران بیگانه گشت   به یک لحظه زیروزبر کوه و دشت

ملک غیاث‌الدین را اندیشه استواری حصار و غرور بسیاری اعوان و انصار بود - اسباب مقابله و مقاتله مرتب و آماده گردانده بود - روز (ق ٥٩٣ه) چهار شنبه لشکر ظفر آئین بظاهر هراب نزول فرمود - زراعت و باغات را خراب و ویران ساختند و مجموع دیوارها را بینداختند و اطراف شهر را محاصره نموده هر سو جنگ در انداختند، بیت:

بگرد هری حلقه بست آن سپاه   چو هاله که زد دائره گرد ماه
ملک را ذره برده غولان غور   ز غولان غوری که دیو غرور
شد آن کوه فولاد پیرامنش   گرفتار زندان آهن تنش
چو سلطان زمیدان رود در حصار   برون آورندش آخرش شرمسار
حصار شهان مغفر و جوشن است   نه دیوار سخت و نه از آهن است

غوریان دست تهور از آستین جلادت بیرون آورده دروازه را بگشادند و جمعی از مردان کار و پیل افگنان روزگار از شهر یکبار بیرون آمده جنگی عظیم در پیوست - از اینجانب امرای نامدار و بهادران تیغ گذار به تخصیص قمار شاه برلاس برآن متهوران بی باک حمله آورده جنگهای مردانه کردند و دشمنان را تا دروازه رانده ایشان را مغلوب و مقهور گردانیدند و خلق بسیار از جانبین بقتل آمدند - و چون جهان از ماتم کشتگان بلاس سیاه شب درگردن انداخت از برون و اندرون طلایه برگماشتند و از هر دو طرف تا روز پاس داشتند و بهادران لشکر منصور در شرائط حزم دقیقه فرونگذاشتند، بیت:

---

٣ ق اندیشه استواری . . . . . انصار بود : س دیو غرور باستواری حصار و بسیاری اعوان و انصار فریفته - ٥ ق نزول فرمود : س نزول نمود - ٧ ف بیت : س شعر - ١٢ ف از : س در - ٢١ ق بیت : س ندارد -

دگر روز چون چشمهٔ آفتاب فروشست از چشمها گرد خواب
شه خاور از پرده بالا گرفت زمین از ثری تا ثریا گرفت

چاشتگاه روز جمعه لشکر ظفر قرین از اطراف و جوانب روی جلادت بحصار آورده جنگ سلطانی در انداختند و حضرت صاحبقران کامگار بسعادت و اقبال سوار شده انتظار کارزار مشاهدهٔ کوشش نبرد آزمایان تیغ گزار سیر میفرمود و بهادران عساکر منصور را از شکوه حضور مبارک بروی قوت یکی در هزار شد و دست بردها می نمودند که ناسخ آثار رستم و اسفندیار میگشت و دلاوران از هرطرف بپای حصار نزدیک شده نرد بانها را بر باروها نهاده بالا رفتند و چند دلاور بنزدیک کوشک و چندی از ممری که آب انجیل بشهر در می آمد در آمدند و چون شهر بسیار بزرگ بود مردم از حال یکدیگر خبر نداشتند ـ و آن روز ملک غیاث‌الدین در بالای دروازه که در سر پل انجیل بود بنفس نفیس خود کوششهای مردانه می نمود ، اما فائده بران مرتب نمی گشت ـ بهادران در دروازه را چون دل دشمنان شکسته باندرون حصار ریختند و مانند باد خزان که بر برگ رزان و زان گردد ، مخالفان را از بالای باره و سور بنشیب ماتم و سور انداختند ، نظم :

گذشت از سر باره طوفان قهر فرو ریخت دریای لشکر بشهر
تزلزل بخیل مخالف فتاد گریزان خس‌وخار ازآن تندوباد
یکی ریخت‌ازدامنش سنگ جنگ دگر را در آمد ازآن پاسنگ
یکی دیو در پیش گرز گران چو برگشت بر سنه خوردش سنان

---

٥ - ٧ ق انتظار کار زار .... یکی در هزار شد : س ندارد -
٩ق کوشک : س کوشک و غن - ١٢ق در سر پل : س بر سر پول -
١٢ق نفیس : س ندارد - ١٣ ق اما ...... : س اما حرکت‌المذبوحی
بود و - ١٦ق نظم : س شعر -

ز شهری مجو قوت لشکری شراره چگونه کند اخگری
گرت نیست چنگال و دندان شیر مکن دعوی کار شیران دلیر

چون ملک غیاث الدین را مشاهدهٔ آن کار زار کار خویش را زار دید بشهر بند درون پناه برد و فریب دو هزار کس از لشکری درآن روز اسیر و گرفتار شدند - چون اسیران را پیش حضرت صاحبقران آوردند مراحم پادشاهانه بشکرانه (س ۷ / ۳) فتح و فیروزی رقم عفو بر صحائف احوال ایشان کشیده فرمود که منادی در شهر و بازار ندا کند: هر که درمسکن خود ارامیده بفصیل و باره نرود ، او اهل و اولاد او در امان باشند و هرکه خلاف آن ورزد هرچه بیند از خود بیند - چون این خبر بسمع ساکنان حصار درون رسید مردم گوشه های خانه های خود را غنیمت شمرده دست از فضولی باز داشتند و خیال بیهوده از سر بدرکردند، پای در امن سلامت کشیدند، بیت:

سلامت از طلبی دست از فضول بدار وگرنه شاخ فضولی نداست آرد بار

ملک غیاث الدین چون بحصار اندرون درآمد خواست که چارهٔ سازد و بازطرح مقابله اندازد - فرمود که خلائق بفصیل و باره درآیند و بمحافظت حصار اشتغال نمایند - هیچکس التفات بدان حکم نه کرد - ملک دانست که جز تسلیم چاره نیست - همانروز مادر خود سلطان خاتون که دختر طغاتمورخان بود پسر بزرگ خود امیرمحمد و اسکندر شیخی حلاوی که درآن اوان در صحبت ملک غیاث الدین بسر می برد ، چنانچه شرح احوال او در مقالهٔ سیم در صدورات افعال سلاطین کرت(ق ۵۵) رقم زده کلک بیان گشت بخدمت حضرت صاحبقران فرستاد - مکارم اخلاق بادشاهانه ایشان را به نوازش و تربیت اختصاص بخشید و ملک زاده

۱ق اخگری : س اختری - ۳ق لشکری : س لشکر او - ۱۱ق بدر کردند : س بدر کرده - ۲۰ق صدورات: س صادرات -

را بخلعت و کمر سر چشمه نیده رخصت انصراف ارزانی فرمود و سه ”ملک را بگوید که بیرون آید، که اگر مقابله و مقاتله اصرار نما هر آئنه موجب تخریب مملکت و تضییع اموال و دماء اهالی ... زر و مال آن در گردن ملک باشد“ ـ و اسکندر سبخی را باز داشت و اوضاع و احوال از او استفسار نموده در فضاهای اندرونی که واقع بود اطلاع یافت و کوشک باغ زاغان را به نزول همایون مقر سریر سلطنت گردانید و ملک غیاث‌الدین بعد از تامل بسیار دل از ملک و مال برداشته به تهیهٔ بیرون آمدن مشغول شد و روز یک شنبه از حصار و مضیق پندار بیرون آمده بشرف دستبوسی استسعاد یافت و پای ادب در جادهٔ انقیاد نهاده زانو زد و سر تسلیم فرود آورده بدست خضوع و خشوع در دامن اعتذار و استغفار در آویخت، بیت:

فرود آمد از نخت سالار غور تهی سر ز نخوت دماغ از غرور
در آمد بدان بارگاه سترگ تواضع کنان پیس آن سر بزرگ
پرستش گری را به بسته میان پرستش نمودن برسم کیان
شه از مرحمت نیز بنواختش بمهمان نوازی سر افراختش

حضرت صاحبقران رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده بخلعت خاص و کمر مرصع اختصاص داده رخصت انصراف ارزانی داشت ـ روز دیگر سادات و مشایخ و ائمه و اشراف و اکابر بیرون آمدند و عز بساط بوسی دریافته وظیفهٔ دعا و ثنا قیام نمودند ـ و این فتح ارجمند در محرم سنه ثلث و ثمانین و سبعمائه" اتفاق افتاد ـ و رایت نصرت شعار از آنجا کوچ کرده به مرغزار کهدستان نزول فرمود و به نقل خزائن و دفائن که ملوک

---

۱ ق ارزانی فرمود: س ارزانی داشت ـ ۱۱ ق در آویخت: س آویخت ـ ۱۱ ق بیت: س شعر ـ ۱۲ ق نخت: س بخت ـ ۱۷ ق ارزانی داشت: س ارزانی فرمود ـ

...ور سالها اندوخته بودند فرمان داده شد و جنس بسیار از درم و دینار و جواهر و زرینه و آلات، از ظروف و اوانی و کمرهای مرصع و نفائس امتعه از هرجنس بنظر اشرف اعلی رسیدند بعد از نقل خزائن فرمان لازم الاتباع به تخریب حصار بیرون و اندرون هرات نفاذ یافت. نظم:

چو شهر از خزائن بپرداختند   حصارش سراسر بینداختند

و برسم امانی مبلغی بر اهالی شهر حواله رفت و بچهار روز نقد شد.

ذکر تسخیر نیشابور و سبزوار و توجه رایت منصور بطوس و کلات و وقائع آن سفر

چون خاطرخطیر حضرت صاحبقران از این قضایا فارغ گشت امیرجهانشاه جاکو را باجمعی از سپاه ظفرپناه جهت تسخیر نیشابور و سبزوار که درآن اوان در حیطهٔ تصرف خواجه‌علی موئد سربدان، که در بعضی تواریخ سربدار نوشته اند، روان گردانند و خود بسعادت و اقبال بصوب طوس و کلات توجه فرمود. و علی‌بیگ جون غربانی از آوازهٔ توجه آنحضرت سیل اضطراب و اضطرار در خانهٔ ثبات و قرار انداخته بادلی درکشاکش امید و بیم بدونیم روی مطاوعت و انقیاد بمعسکر ظفر اثر نصرت معاد آورده بعز عتبه بوسی سرفرازگشت و خواجه‌علی موئد نیز برهنمونی عقل دوربین روی بدرگاه عالم‌پناه آورده جبین اخلاص بر زمین انقیاد بنهاد. حضرت صاحبقران ظفر قرین مقدم آن(س ۲۷ب) دو بزرگ

خ: در فرستادن صاحبقران کشورکشا لشکرظفر قرین را به تسخیر نیشاپور وغیره

س: ذکر توجه رایات نصرت آیات بطوس و کلات.

۳ق رسیدند: س رسانیدند. ۴ف نظم: س شعر. ۱۱ف سربدان: س سربدال.

۱۷-۱۸ق بدرگاه ..... انقیاد بنهاد: س بدرگاه عالمپناه آورده بعز عتبه بوسی سرفراز گشت.

را باعزاز و اکرام تلقی فرموده کمر و شمشیر داده خلعتهای فاخر پوشانید، بیت:

برایشان در مرحمت بازکرد   هم این را هم آن را سرافراز کرد
کمرداد و شمشیر تشریف خاص   بدلجوئیش یافتند اختصاص

و از آنجا سوار شده بسعادت و اقبال بجانب اسفراین که گماشتگان امیر ولی داشتند روان شد - مقارن وصول که مردم بتعین یورت و مقام و اندیشه نزول و طرف خیام مشغول بودند حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که کار شهر بسازند - عساکر نصرت شعار بی توقف جسرها و سپرها گرفته روی بحصار نهادند - رسیدن و فتح کردن یکی بود حصار را رخنها کرده درآمدند و خلق بسیار بقتل آوردند و عمارات مطلقا از حصار و خانه مسکن و کاشانه با زمین هموار گشت - بعد از فتح اسفراین حضرت صاحبقران ظفر قرین ایلچی پیش امیر ولی فرستاد و محصل رسالت آنکه اگر بی اندیشه باحراز سعادت بساط بوسی شتابی هر آئینه بعنایت و عاطفت مخصوص گشته رفعت و سربلندی یابی و اگر تقاعد نمائی (ق ۵۵ا) و بدرگاه نیائی بلا شک در محنت و بلا بر روی روزگار خویش بکشائی - چون ایلچی شرائط ادب بجا آورده نوشته که همراه داشت ببوسید و بر سر نهاد و اظهار متابعت و انقیاد نمود بآمدن و دولت ملازمت در یافتن وعده داد، بیت:

که از من ببوسی زمین شاه را   فروزندهٔ افسر و گاه را
بگستر ثنا و ز من عرضه دار   کزین بر نیاید بسی روزگار
که بر حسب فرمان صاحب قران   بیایم به بندم بخدمت میان

۲ق بیت: س شعر - ۷ق طرف: س ضرب - ۱۱ق هموارگشت: س هموار ساختند - ۱۲ق فرستاد: س فرستادند - ۱۴ق بدرگاه: س بدرگاه ما - ۱۵ق چون ایلچی... : س چون ایلچی بمازندران رسید امیر ولی به مضمون پیام مطلع گردید در تعظیم و ترجیب ایلچی - ۱۷ق بیت: س شعر -

صاحبقران کامگار از آنجا کوچ فرموده به ییلاق اغولجایتو بر آمد چند روزی توقف نمود تا اسپان و دیگر چهار پایان لشکریان درآن ،عزار آسوده و فربه شدند - و در مملکت خراسان داروغگان و عمال و ماشنگان نصب فرموده و هر یک را باقطاعی فرستاد - و موکب همایون ر اول فصل خریف روی توجه به تختگاه سمرقند آورد - و بعد از وصول ن حطهٔ عدیم العدیل اهالی آنجا بمراسم استقبال قیام نموده نثارها کردند - ضرت صاحبقران ساکنان آن بلدهٔ فاخره را از فیض فضل و احسان بهره ور ردانیده - در اول زمستان عزیمت بخارا کرده بساط اقامت بسعادت و بسلامت سترده قشلاق را در عین عیش و کامرانی در آنجا کرد - درآن سال انه بحکم آنکه سروری بی غم و سوری بی ماتم نمی باشد گرد ملال ساحهٔ احوال آن حضرت مغفرت نشاند و خاطر شریفش ازآن ممر بغایت ألم و متأثر گشت - بیان این احوال آنکه حضرت صاحبقران را در پردهٔ عصمت دختری طغی شاه نام بود و او را بزبان عطوفت و باکه‌بیگی خواندی وگوهر ذات او را به محمدبیگ ولد امیرموسی سلک ازدواج کشیده بود، بانوئی بآن جمال وکمال که چشم زمانه وش روزگار در هیچ عصری از اعصار ندیده و نشنیده بود و حسن رتش که باز بپای صورتش جمع بود در ریاض خاطر فیاض حضرت حبقران همه تخم محبت و مهربانی گماشتی، لاجرم آنحضرت او را پیش اندازه دوست داشتی - و در اثنای آن احوال نهال مزاج آن گلبن اقبال نهج اعتدال انحراف یافته عرض مرض صعب طاری گشت و وجود

ن . . . . . صاحبقران : س چون ایلچی مراجعت کرد حضرت صاحبقران - ق عیش و کامرانی در : س کامرانی و شادمانی - ۱۱ ق مغفرت : ندارد - ۱۲ ق صاحبقران : س صاحبقرانی - ۱۹ ق نهال : س نهال آمال - ۱ ق گلبن : س غنچه گلبن - ۲۰ ق طاری گشت : س واقع شد -

شریفش از حلیهٔ صحت و حلهٔ سلامت عاطل و عاری ماند - و چون وقت نزول امری که شاه وگدا و عاجز و توانا در وجوب قبول او یکسان اند رسید اطبا هر چند در علاج کوشیدند فائده برآن متصور و مرتب نگشت و بمقتضای اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعه ودیعت حیات عاریتی بمقتضی اجل موعود اجابت ارجعی الی ربک نمود - و از او یک پسر مانده بود، نام او سلطان حسین - اما حضرت صاحبقرانی را از فوت آن شعبهٔ دوحهٔ سلطنت و اجلال بچندان گرد ملال بر صفحهٔ احوال نشسته بود که فوق برآن متصور گردد و عاقبت بمنطوق واصبروا ماصبرک الا بالله صبر و شکیبائی را شعار و دثار خویش گردانیده، بعد از اقامت رسم و آئین تعزیت و اطعام فقراء و مساکین جهت ترویح روح نازنین آن مرحومه دست تصدق بصدق نیت بر کشاد، بیت:

بچندان عطا یا بدرویش داد   که از چند و چونش نوان کرد یاد(س۸۱۴)

ذکر وقائع حصار کلات و عزیمت صاحبقران کامگار بجانب ترشیز

حضرت صاحبقران چون مملکت خراسان را در حیطهٔ ضبط و تصرف در آورد هوای به تسخیر عراق و فارس از خاطر همایونش سر برزده - درمیان همان زمستان که در بخارا قشلاق فرموده بود به جمع سپاه

غ: گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران بجانب ایران نوبت ثانی

س: ذکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت ثانی بصوب ایران -

۲ق قبول او: س قبول آن - ۳ق در علاج کوشیدند: س علاج نمودند - ۳ ق متصور و: س ندارد - ۴ ق اذا .... ساعته س کل نفس ذائقة الموت - ۵ ق بمقتضی: س بمقتاضی - ۵ ق اجابت .... ربک: س انا لله وانا الیه راجعون - ۵ ق مانده بود: س ماند - ۸ق واصبرو..... بالله: س الصابرون اجرهم بغیر حساب - ۱۵ق همایونش: س همایون -

متفرق فرمان داد، بیت:

پذیرفت از اول خراسان نظام　　طمع کرد در ملک ایران تمام
بدانا دلان فکر آن کار کرد　　بتدبیر اندیشه ها یار کرد
بفرمود تا ساز لشکر کنند　　سپه را بزر زیب و زیور کنند
اگر بایدت شوکت خسروی　　دل دوست شمشیر زن تن قوی

در اول بهار که نسیم فیروزی از طرهٔ پرچم رایت نصرت شعار چون باد نوروزی وزیدن آغاز کرد حضرت صاحبقران گردون علام با لشکر آسمان جنبش سپهر احتشام از بخارا باز روی سعادت بصوب ایران زمین آورده بدولت و کامرانی روان شد، نظم:

ز توران بر آمد دگر بار جوش　　بایوان کیوان رسید آن خروش
سپاهی بجنبید کز حصر آن　　یقینم که عاجز بماند گمان

چون رایات نصرت شعار از راه ماخان عبور نموده حوالی کلات را مخیم عساکر گردون ماثر گردانید امیر زاده میرانشاه با سپاه ظفر پناه از سرخس آمده بمعسکر همایون پیوست و ملک غیاث‌الدین با لشکر هراة توجه نمودی باردوی اعلی ملحق شده - علی بیگ پیش از وصول رایات نصرت شعار (ق ۵۵۲) تعلقات خود را باهل خانه و ولایت در حصار کلات در آورده بود - صاحبقران کامگار را ملاحظهٔ علاقه و پیوند و تحریک سلسلهٔ عاطفت بخواست که علی بیگ و ولایتش مصب سیل قهر و غضب

---

۱ ق بیت: س نظم - ۲ ق از اول: س ازو چون - ۸ ق بصوب ایران ...... روان شد: س بایوان کیوان رسانیده - ۹ ق نظم: س شعر - ۱۰ ق زتوران .... آن خروش: س ندارد - ۱۳ ق گردانید: س ساخت - ۱۴ ق با لشکر .... نمودی: س با لشکر از هرات توجه نموده - ۱۵ ق نصرت شعار: س نصرت آیات - ۱۶ ق باهل خانه و ولایت: س باهل ولایت -

بخط گرد و پیش او کس فرستاد که سبب این خوف و هراس چیست - می باید که اندیشهٔ خطا اصلا بخاطر خود راه ندهی و باستظهار تمام بی تعلل بیائی تا قضیه مخالفت بر طرف شود و اگرنه هرچه بینی از خود بینی لقداعذر من انذر - چون علی بیگ را هنگام فرو نشستن چراغ دولت بود باتوار مصباح آن نصائح که از سنگوه مرحمت یافته بود راه طریق صواب نزد و بر وفق ساوی الی جبل یعصمنی پشت پندار بحصانت و محکمی کوه کلات باز گذاشت و باحراز سعادت نشتافت ، بیت :

کسی را که روز بد آید به پیش　　به پیچد سر از راه بهبود خویش

حضرت صاحبقران چون دید که علی بیگ را اعمال ناپسندیده اش دامنگیر شده بدرگاه عالمپناه نخواهد آمد عنان یکران را بدان صوب معطوف گردانید - بعد از وصول عساکر منصور کوه کلات را مرکزوار درمیان گرفتند - صولت آن دلاوران قیامت آسوب ارکان تمکن علی بیگ را متزلزل گردانید و از سر عجز و اضطرار بپایه سریر اعلی شتافت و روی تضرع بخاک استکانت نهاده بگناهان خود اعتراف نمود و بحمایت مراحم خسروانه توسل جسته امان طلبید - و چون منشور آن حاجتش در دیوان عفو بتوقیع انجاح موشح گشت و دل از جان برداشته را باز دیگر بسر امید زندگانی بست و زبان معذرت بخواهش گری بر کشاده که امروز از ملازمت رکاب همایون معاف باشم تا فردا باردوی اعلی شتابم و سعادت بساط بوسی در یابم - بیمن رحمت حضرت صاحبقران آن ملتمس را نیز رقم اسعاف کشیده عنان سعادت بصوب معاودت بپیچیده بمنزل

---

٣ ق بر طرف شود : س نه انجامد - ٦ ق پندار : س پندار و منی - ٩ ق نا پسندیده اش : س ناپسند - ١٣ ق اضطرار : س اضطراب - ١٥ - ١٦ ق در دیوان عفو بتوقیع انجاح : س بتوقیع عفو در دیوان سلطنت انجاح - ١٧ ق زندگانی : س زندگان -

مبارک خویش فرمود ـ علی بیگ را چون روز اقبال بشام زوال رسیده بود بخت برگشته بهیچ حال نمی گذاشت که قدم توفیق در طریق صواب استوار دارد ، بیت :

هرکرا از بخت دوران روز دولت شد سیاه
طالع شوریده نگذارد که آید سر براه

باز اندیشه و خطا پیش نهاد باطل سنداد کرده در شب بعضی نردها که عساکر منصوره از آنجا برآمده بودند محکم گردانیده کمند وار سر در حصار سنگین کشیده عهد بشکست و دیگر باغی شد ـ حضرت صاحبقران بعضی از امرا و اعیان لشکر را بپای حصار گذاشته فرمود تا از جمیع جوانب راه آمد و شد را بر ایشان به بندند و آن حصار را الحد وار محبسی سازند ، نه کس بیرون تواند آمد نه کس پیش ایشان تواند رفت ـ و خود بدولت و اقبال بصوب ترشیز نهضت فرمود ـ

ذکر فتح قلعهٔ ترسیز بعنایت پروردگار عزیز

حضرت صاحبقران چون حصار کلات را بحسن تدبیر مدفن مخالفان مرده دل گردانید کمند اندیشه را بر کنگرهٔ فتح قلعه ترشیز (س۱۸۳ب) انداخته روی عزیمت بدان صوب نهاد ـ قلعهٔ ترشیز حصنی بود نامدار و حصاری بغایت محکم و استوار ـ بلندی باروی آن بمرتبهٔ که پاسبانش اگر بکنگره برآمدی از آسیب سیر فلک پرخطر بودی و ژرف خندقش

خ : در فتح کردن حصار ترشیز
س : ذکر فتح حصار ترشیز ـ

۱ ف فرمود : س روان شد ـ ۷ ف برآمده : س بزیر آمده ـ ۸ ق دیگر : س باز ـ ۱۱ ف سازند : س ساختند ـ ۱۱ ق نه کس . . . . رفت : س که نه هیچ کس بیرون نتوانست آمد و نه کس پیش ایشان نتوانست رفت ـ
۱۳ ق حضرت صاحبقران چون : س چون حضرت صاحبقران ـ

بحیثیتی که اگر در تهش سبزه دمیدی از تعرض گاه زمین امان نیافتی - از پهنائی خندقش عقاب سبک در پرواز نتوانستی گذشت و مرغ بر کنگره اش اگر توانستی رسد از شدت حرارت آفتاب نتواستی نشست، بیت:

با اساس بیستون در استواری تو امان   باغبان آسمان اندر بلندی هم عنان

محافظان آن حصار سدبدیان بودند - ملک غیاث‌الدین آن قلعه را بامرعلی سربدی سپرده بود - و سدبدان جماعت غوریان بودند به بهادری و حصار داری مشهور، در شیوهٔ شجاعت و بهادری بحد کمال و در دلاوری و پهلوانی بی شبه و مثال - و قلعه از کفایت و تدبیر ایشان از ذخیرهٔ بسیار و انواع آلات حرب و اسباب پیکار مالامال و گروهی انبوهی در آنجا متحصن شده مستعد و آمادهٔ قتال و جدال، بیت:

چنین حصار که بارد گشاد جز ملکی
که پیش خدمت او بسته روزگار کمر
چنین سپاه که بارد کشید جز شاهی
که شد درست بدو رسم دین پیغمبر

صاحبقران کامگار ملک غیاث‌الدین را فرمود که اینها نوکران تو اند و این قلعه را تو بدیشان دادهٔ - چون مطیع امر ما شدی ایشان چرا تمرد می نمایند - ملک مذکور جواب را بپای (ف۳۰۵) قلعه شد و هرچند آن بی عقل فریاد کرد اثری ظاهر نشد - حضرت صاحبقران سپاه نصرت دستگاه را بفرمود تا آن حصار را مرکزوار درمیان گرفتند و بجنگ مشغول شده

۸ف بیت: س سطر- ۱۵ - ۱۷ ملک مذکور .... مشغول شده: س ملک مذکور جواب داد که از بی عقلی ملک بپای حصار رفت و چندانکه ایشان را نصیحت نمود فائده نداده از قلعه بزیر نیامدند - فرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر گیتی ستان قلعه را مرکزوار بمیان گیرند - برحسب فرموده سپاه نصرت پناه بجنگ مشغول شده -

آتش پیکار برافروختند و بضرب سنگ عروه منجنیق باروی فصیل حصار را چنان درهم شکستند که مصدوقه فخرعلیهم‌السقف مشاهده افتاد سدبندیان را از ملاحظهٔ آن لرزه بر اعضا فتاده ـ دانستند که مخالفت باچنین کسی نه طریق عقل است ـ لاجرم از در عجز و ناتوانی درآمده بجان امان خواستند و زبان تضرع و انکسار باستغفار و اعتذار بیاراستند ـ عواطف خسروانه ایشان را امان داده بعنایت و استمالت امیدوار گرداند ـ آن جماعت با دل قوی از حصار بزیر آمده بسعادت عتبه بوسی استسعاد یافته بمراسم بندگی و خدمتگاری قیام نمودند ـ و درآن مکان ایلچی والی فارس جلال‌الدین شاه شجاع که غرهٔ جبین دودمان مظفری و واسطهٔ عقد ملوک آن دیار بود با تحف و هدایائی بسیار بدرگاه سلطنت پناه رسید و بشرف بساط بوسی مستسعد گشت ـ مکتوبی که همراه داشت بعز مطالعه نواب کامیاب رسانیده تحف و هدایائی که آورده بود بعد از عرض تسلیم بندگان حضرت کرد ـ صاحبقران کامگار او را بنواخت و بانواع احسان بی دریغ از زر و خلعت و اسپ گرامی بلند پایه گردانیده و جواب مکتوب مشتمل بر وفور عاطفت کرامت فرموده او را مقضی الاوطار امیدوار بازگردانید و کسی خود را با بسی هدایا و ارمغان به همراه ایلچی پیش والی فارس فرستاده و مخدرهٔ پردهٔ عصمتش را جهت فرزند ارجمند امیرزاده پیرمحمد جهانگیر خواستاری نمود، چنانچه شرح این حال در واردات احوال شاه‌شجاع به تفصیل سمت گذارش پذیرفت ـ

ذکر نهضت رایات ظفر آیات بجانب مازندران

ع : در توجه حضرت صاحبقران بصوب مازندان

س : ذکر توجه حضرت صاحبقران بصوب مازندران ـ

۲ق فخر علیهم‌السقف : س فجعلنا عالیها سافلها ـ ۳ق نه طریق : نه از طریق ـ

چون حصار ترشیز بر حسب دلخواه بندگان حضرت در سلک تسخیر انحراط پذیرفت و در تحت تصرف گماشتگان انضباط یافت رایت نصرت شعار در کنف حفظ پروردگار بصوب مازندران روان شد - و چون نکبود جامهٔ که از توابع استرآباد است رسید و آوازهٔ توجه آنحضرت را والی مازندران شنید وحشت و حیرت در او غلبه کرده در روز از مقربان خود امیر حاجی و دیگر نزدیکان را بانواع پیشکشها از نقود و تحف و هدایا بدرگاه عالم پناه فرستاد و بساط اعتذار باقدام تخشع و انکسار پیموده عریضه(س ۹ و ۱۳) مصحوب رسولان بپایهٔ سریر ثریا مکان ارسال داشته بود. مضمون آنکه همگی درخواست همین است که بنده را در این مجال معاف داشته تکلیف ملازمت نکند و عساکر منصور در ضمان تائید رب غفور عنان توجه از این دیار بر تابند تا کمینه را سکینه امن و اطمینان حاصل شده بخاطر گشاده احرام کعبهٔ اقبال در بندد و از عقب شتافته زمین عبودیت را به جبین اخلاص بفرساید و بقیه عمر کمر خدمتگاری را زیور میان ساخته بمراسم جان سپاری تمام نماید، بیت :

یکی بنده باشم بدرگاه شاه بخدمت نبشته میان سال وماه

حضرت صاحبقران چون بر استدعای التماس والی مازندارن اطلاع حاصل کرد کرم بیدریغ آنحضرت صحیفهٔ ملتمس او را رقم اسعاف کشیده از خزانهٔ سماحت خسروانه قامت حاجتش را خلعت قبول پوشانده در همان روز بسعادت و اقبال عزم مراجعت فرمود - و در اثنای آن حال خبر رسید که شیخ علی بهادر علی بیگ را طوعاً و کرهاً از قلعهٔ کلات بزیر آورده عازم درگاه عالمپناه است - چون موکب همایون مرغزار زادگان را مضرب خیام عساکر و محل سرا پردهٔ عظمت گردانیده در آنجا

---

۳ - ۵ ق و چون . . . . . شنبد: س ندارد - ۱۳ ق زیور میان: س زیور میان بختیاری - ۲۲ ق عساکر: س سلطنت -

شیخ علی بهادر و جمعی که با او بودند باردوی اعلیٰ رسیده علی بیگ را بنظر پادشاه جهان پناه آوردند - درآن وقت مرحمت پادشاهانه گناه او را عفو فرمود و بعنایت و نوازش مخصوص گردانید - اما بعد از چند روز ملک غیاث‌الدین را با فرزندان و متعلقان و علی بیگ را مع متعلقان بسمرقند بردند و هر یک را به محبسی باز داشتند تا شعلهٔ حیاتشان از صرصر اجل فرو نشست - و چون مملکت خراسان از دغدغهٔ مخالفان یکبارگی صافی شد حضرت صاحبقران بعضی از شاهزادگان و امرا را بضبط آن دیار گذاشته عنان عزیمت بصوب سمرقند معطوف گردانید - در شهور سنه خمس و ثمانین و سبعمائه حرم محترم حضرت صاحبقرانی دلشاد آغا از غم آباد دنیا رحلت فرمود و مرغ روحش با امتثال امر فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی بال کشود -

ذکر توجه صاحبقران کامگار بمازندران و تصرف زابل و سیستان در خلال آن احوال

چون از امیر ولی والی مازندران خلاف وعده ظاهر شد (ف۳۰۵) و از آنچه گفته بود شمهٔ بظهور نرسید نیران قهر حضرت صاحبقران گیتی ستان باشتعال در آمده در همان پاییز عزیمت مازندران جزم فرموده روی

خ : در توجه فرمودن صاحبقران مظفر لوا با لشکر قیامت اثر بطرف ممالک عراق - ذکر بعضی وقائع و احوالات حضرت صاحبقران

س : ذکر توجه حضرت صاحبقران ممالک خان بطرف مازندران و درآن اثنا رفتن بجانب سیستان -

۱ ق جمعی : س جماعتی - ۱ ف رسیده : س ملحق شده - ۲ ف آوردند : س رسانیدند - ۹ ف صاحبقرانی : س صاحبقران - ۱۰ ف رحلت فرمود : رحلت نمود - ۱۰ ف فادخلی ..... بال کشود : س ارجعی الی ربک راضیهٔ مرضیه -

همت بلند جناب بتجهیز و ترتیب لشکر آورده سپاهی گران که هنگام حمله غیرت گردون و گاه شمار از عدد ثوابت و سیار افزون بود فراهم آورده به مبارکی و طالع فرخنده سوار شده در حفظ تائید ملک دیان بصوب مازندران روان گشت ـ و چون بعد از قطع مراحل و منازل به ترمد رسید درآن اثناء بمسامع عذه رسانیدند که شیخ داؤد سبزواری که عاطفت حضرت صاحبقرانی او را بپیشوائی سبزوار داده بود سر از طوق فرمانبرداری پیچیده و ازآن دیار گریخته در ولایت سبزوار ببالای قلعهٔ بدرآباد که بر قله کوهی واقع است بر آمده متحصن شده الحاله مدت امیر حاجی سیف‌الدین و امیر آقبوغا بمحاصرهٔ او مشغول اند ـ و والی سیستان نیز درآن اوان دم از مخالفت میزد ـ صاحبقران کامگار شیخ علی بهادر و اوچ قرابهادر را با لشکر مرتب بطرف امیر ولی فرستاد تا در مقابل او نشسته آن سرحد را ضبط نمایند و خود بنفس نفیس عنان توجه همایون بصوب سیستان معطوف داشت ـ و چون موکب ظفر قرین در اوائل رمضان سنه خمس و ثمانین و سبعمائه بهراة نزول فرمود و مردم آنجا چون بعد از اطاعت ملک غیاث‌الدین یکبار دیگر با اجلاف و اراذل غوریان اتفاق نموده اظهار مخالفت کرده بودند ، حضرت صاحبقران مال امانی بجرمانهٔ آن گناه در ایشان حواله نمود و رایت نصرت شعار محفوف بعون و تائید کردگار متوجه سبزوار شد ـ و آن دیار چون مخیم عساکر نصرت مآثر گردید یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت که قلعه را نقب زدند و سبب آنرا چون خانهٔ زنبور مجوف ساختند ـ و آن حصار متین بنوعی از هم فرو ریخت که اکثر مردم که درآنجا بودند هلاک شدند و قریب ده هزار کس اسیر گردیدند و مجموع اسیران را زنده بربالای هم نهاده بگل و خشت استوارکرده منارها برآوردند تا

---

١ ق گران : س بیکران ـ ١٣ ق اطاعت : س مطاوعت ـ ٢١ ق اسیر گردیدند و مجموع اسیران : س اسیر کرده ـ ٢٢ ق نهاده : س نهادند ـ

عالمیان از سطوت قهر آگاهی یافته خود را بوسوسهٔ دیو غرور بچاه ذیل و شور میندازند ـ (س ۹۳ ب) چون صیت قهر و آوازهٔ صولت صاحبقران بگوش ساکنان آن دیار از دور و نزدیک و ترک و تاجک رسید خوف و هراس عظیم بخاطر فاتر شان مستولی گشته هرکس که هوای استبداد و استقلال در سر بود در مقام استغفار و اعتذار در آمده کمر اطاعت و بندگی برمیان جان بستند ـ و باندک فرصتی ولایت سیستان و زابلستان بتوابع و لواحق درحیطهٔ تصرف و حوزهٔ تسخیر بندگان حضرت صاحبقران انخراط و انضباط یافت ـ و حضرت صاحبقران کامگار چون خاطر عاطر فرخنده مآثر ازان دیار جمع فرمود از قندهار عزیمت دارالسلطنت سمرقند را تصمیم فرموده در اول بهار که هنگام استوای لیل و نهار بود بدارالسلطنت مذکور نزول اجلال فرموده بسعادت و کامرانی به عیش و طرب مشغول گشت، بیت:

زمینش سمرقند عشرت سرشت دگر باره شد رشک هشتم بهشت

ذکر توجه رایات منصور بمازندران بار سیوم و تسخیر استرآباد و فرار امیرولی بولایت رستمدار

در سنه ست ثمانین و سبعمائه حضرت صاحبقران کامگار در ضمان حفظ و تائید حضرت پروردگار روی توجه بصوب بلاد ایران و طبرستان آورده اول بقصد والی مازندران روان شد، بیت:

جهانجو چو هرجا که شد کام یافت
ز توران دگر سوی ایران شتافت

خ: رسیدن حضرت صاحبقران خسرو آفاق بالکائی عراق خصوص بدارالسلطنت ری و شهریار س: ذکر نهضت همایون حضرت صاحبقران بطرف مازندران ـ

۷ ف حیطه تصرف و حوزهٔ تسخیر: س حیطه تسخیر و حوزهٔ تصرف ـ

۱۰ ق فرموده: س نموده ـ ۱۸ ف بیت: س نظم ـ

سر رایتش بر گذشت از فلک

ظفر کبس فرخنده اش را بزک

چون رایات نصرت آیات بقبته‌الاسلام بلخ رسید چند روزی درآن سرزمین توقف فرمود تا سپاه اطراف بمعسکر ظفر اثر ملحق شوند و هم درآن خطهٔ دلکش دختر والی شیراز جلال‌الدین شاه شجاع را که جهت امیرزاده پیرمحمد جهانگیر خواستگاری کرده بودند در اوائل سنه خمس و ثمانین و سبعمائه او زن الجائیتو و حاجی خواجه را بجهت آوردن آن مخدره بشیراز فرستاده . در این وقت ایشان سایهٔ سریر اعلی آمده آن حجله نشین عصمت و کرامت را باتجمل هرچه تمامتر بمرکز اعلام دولت بردوام رسانیدند ـ صاحبقران کامگار وصول قدوم شاهزاده را درآن هنگام (و ۵۵۵) مبارک و میمون دانسته مهداعلی خانم و تومان آغا و دیگر آغایان را برسم استقبال فرستاده آن گوهر درج سلطنت را بتقدیم باردوی اعلی آوردند و نثارها کردند و طویها مرتب داشته مسرتها نمودند ـ و چون سپاه اطراف جمع آمدند حضرت صاحبقران عرض دیده بالشکری زیاده از حیز بیان روی سعادت و اقبال را نهاد، بیت:

ز سم ستوران وادی حرام   زمین شد سوی آسمان تیز گام
محیطی شتابان شده نیل رنگ   پر از دُر شهوار و چنگ نهنگ
درش داد آرایش گوش دوست   نهنگش ز دشمن همی کند پوست

و چون صاحبقران گردون وقار با عساکر نصرت شعار بعد از طی مسافت بقلعه ورن رسیدند آنرا مرکزوار درمیان گرفته جنگ در انداختند و در همان روز مسخر ساختند و کوتوالان و لشکریان امیر ولی که آنجا بودند مجموع را به تیغ بیدریغ هلاک ساختند ـ چون این خبر بامیر ولی

---

۶ و خواستگاری : س خواستاری ـ ۱۲ و بتقدیم : س تعظیم ـ ۱۵ و بیت : س شعر ـ ۲۱ و ساختند : س شدند ـ

که درآن وقت در استرآباد بود رسید ارکان تمکنش متزلزل شده در اندیشهٔ مآل افتاده - حضرت صاحبقران بعد از فتح حصار مذکور از آنجا روان شده از دهستان چلاوون عبور فرمود و از آب جرجان گذشته بشماستان فرود آمد و بحکم جهان مطاع بنفاذ داد که از امرای هزاره و صده بحله ستانند از مشونات خود جدا نشوند و بی اجازت بجائی نروند، وگر نه مستوجب قتل باشند - و همچنین فرمان شد که بر جویها و نهرها جسر بستند و هر روز قریب نیم فرسخ کوچ می کردند و درختان بیشه را بریده راه می ساختند - ازآن جانب نیز امیر ولی در استحکام راهها و جنگلها کوشیده بر هر گذری مردم کار و دلیران هشیار بداشت و جمعی از رجال ابطال برسم قراولی از پیش فرستاد - و چون قراولان طرفین بهم رسیدند از باد حملهٔ دلاوران آتش پیکار بر افروخت و آب تیغ آتش بار شعلهٔ حیات خاکساران را منطفی گردانیده خرمن زندگانی را بسوخت - دلاوران عسکر ظفر اثر در آن روز جنگهای مردانه کردند و صف مخالفان را برهم زده پای ثبات شان از جای نبردند - تا مدت بیست روز بدین وضع هر روز جنگی عظیم واقع می شد و روز بیستم عساکر منصور از پول درویش بگذشتند و امیر ولی نیز جلادت نموده پیش آمد و حسب المقدور کوششهای مردانه نموده تا تم قوت در جگر توانائی داشت پای ثبات در جنگ نفشرده چون مقابله با جنود سعود (س ۳۲۴) آسمانی وورود عون عنایت ربانی از حیز قدرت و مکنت انسانی بیرونست - امیر ولی با اطراف و جوانب آن بیشه بسیار بگردید و عاقبت مغلوب گشت پشت هزیمت نموده روی عجز بگریز نهاد - لشکر ظفر

۴ف بنفاذ داد: بنفاذ پیوست - ۵ف ستانند: س ستدند - ۱۲ف را: س ندارد - ۲۰ - ۲۱ف امیر ولی ...... مغلوب گشت: س امیر ولی آخرالامر مغلوب گشت - ۲۱ف بگریز: س بصوب گریز -

قرین از عقب لجام ریز در تاختند و بسیاری از بهادران لشکر مخالف را دستگیر کرده برج تن از کبوتر روح بپرداختند و امیر علی با بقیهٔ لشکر پناه بحصار برد و حضرت صاحبقران شرائط حزم و احتیاط را مرعی داشته فرمود تا تومانات و قشونات در ضبط و استحکام جایهای خویش قیام نمایند و در پیش خود خندق فرو برده از چوبها و تختها فصیل ساخته در پیش فصیلها سیخها و آلات حرب استوار سازند و از مکر و غدر دشمنان غافل نمانند ـ و در آخر روز حضرت صاحبقران بمنطوق ارباب الدول ملهمون دانست که مخالفان درآن شب حرکتی خواهند کرد و از لشکر فتح آئین سی قوشون اختیار فرموده کمین گاه تعین نموده در آنجا باز داشت ، بیت:

چو شد و بغمر اندر اندوه روی سیه کرد جامه فرو هشت موی

امیر ولی با سپاه بسیار از مازندرانیان پری‌سار و سرخ پوشان آن دیار بعزم شبخون از حصار بیرون آمده بدست راست لشکر که محل نزول امیرزاده میرانشاه بود شورش انداخته با سپاه حمله کرد و بخندق رسیده جسرها و سیخها که تعبیه کرده بودند بضرب شمشیر و نیزه‌ها بینداختند ـ اما بسیاری از لشکرش در خندق بربالای هم افتادند ـ امیرزاده میرانشاه بنفس خود حمله آورد و از اطراف نیز سپاه نصرت دستگاه به تیر و کمان بازیده برمخالفان تیر باران کردند ـ درآن حال سی قوشون که در کمین مستعد حرب ایستاده بودند بیرون تاختند و تیغ کین بر ایشان نهادند ـ امیرولی پیشتر گفته بود که درآن راهها (ف۵۰٦) چاه ها کنده بودند و سیخها تعبیه کرده و آب درآن انداخته و ازین نوع حیلها پرداخته ـ

---

۱ ف عقب: س عقب او ـ ۱ ف در تاختند: س تاختند ـ ۷ ق غافل: س ایمن ـ ۱۱ ف پری سار و سرخ پوشان: س دیو سار و سیاه پوشان ـ ۱۸ ف بازیده: بازیدند ـ ۲۰ ف که: س تا ـ

چون درآن تیره شب لشکرش از زخم شمشیر سپاه ظفر پناه روی بگریز نهادند بسیاری درآن چاه‌ها که بدست خود کنده بودند افتاده هلاک شدند - فحوای ونقذف فی قلوبهم الرعب ومصدوقه یخربون بیوتهم بایدیهم بظهور پیوست - این محاربه در شوال سنه ست و ثمانین و سبعمائه دست داد و امیرولی را وهم و هراس غالب شده در همان شب باتف نفری مع زنان و فرزندان از راه لنگرد بطرف دامغان روان شد و خواتین و اولاد را در قلعه گردکوه بگذاشت و خود بجانب ری توجه نمود - حضرت صاحبقران خداداد حسینی و شیخ علی بهادر و عمر و عباس قماری اتاق را با لشکری بسیار از عقب او روان گردانید - ایشان به تعجیل تمام رانده در ری باو رسیدند او از بیم جان خود را بولایت رستمدار انداخت و از آسیب قهر لشکر منصور خلاصی یافت - حضرت صاحبقران کامگار حکومت استرآباد و آن حدود را به لقمان پادشاه که پسر طغی تمور بود تفویض فرموده باو ارزانی داشت -

ذکر توجه رایات منصوره بولایت ری و فرار سلطان احمد جلایر از سلطانیه به تبریز

بعد از انهزام امیرولی حضرت صاحبقران امیرآقبوغا و امرا و اوج قرا را با اغرق و لشکر تعیین فرموده که در استرآباد قشلاق کنند و از هر ده مرد سه مرد را گزیده ملازم رکاب همایون گردانید و خود بسعادت و کامرانی از آنجا سوار شده عازم مملکت ری شد - و چون جلگه ری از وصول موکب همایون رشک ریاض جنان شد سلطان احمد بن سلطان اویس

خ : در توجه حضرت صاحبقران مظفر لوا بطرف سلطانیه

س: ذکر توجه رایات خسروآفاق بعد از فتح مازندران بصوب عراق -

۳-۴ ق ونقذف . . . بظهور پیوست : س فحوای من حفر بئرا لاخیه وقع فیه ومصدوقه لایحیق المکرالسیئ الا باهله - ۱۸ ق گردانید : س باشند -

جلایرکه سمهٔ از حالات او در مقاله چهارم در واردات احوال اولاد هلاکوخان سمت گذارش پذیرفت درآن اوان در سلطانیه نزول نموده بود چون از توجهٔ حضرت صاحبقران بصوب عراق خبریافت پای ثباتش از جا رفته قلعه را محکم گردانیده و جمعی از معتمدان را با پسر خود آقبوغا آنجا بگذاشت و خود فرار برقرار اختیار فرموده بجانب تبریز رفت و زبان رسانه را این قول دلپذیردانست ترانه گشت، بیت:

ای خسروی دین پرور اسلام پناه   شایستهٔ افسری و زیبندهٔ گاه
یکساله ره از نو دوربگریزد خصم   از جنبش لشکرت چو گردد آگاه

عمر عباس بعد از نزول حضرت (س . ۲۳ ب) صاحبقران بری با شصت هزار سوار نامدار برسم قراولی عازم سلطانیه شد و با آنکه در راه برفی عظیم بود در هیچ مقام درنگ نکرد ـ و چون مردم سلطان احمد از توجه سپاه فیروزی اثر با خبر شدند دانستند که صدمه سیل مقاومت کردن و با شیر ژیان پنجه در پنجه افگندن نه مقتضای فرزانگی است، راه گریز بصوب صواب نزدیک تر است، آقبوغا را بر داشته بطرف تبریز روان شدند ـ گویند هنوز ایشان تمام از قلعه بیرون نامده بودند که عمر عباس با شصت مرد دلاور بقلعه درون شد و بضبط و محافظت آن شهر قیام نموده عریضه بپایهٔ سریر اعلی فرستاده، کیفیت واقعه را بعرض رسانید و حضرت صاحبقران تمام زمستان در ری باقبال و کامرانی بگذرانید ـ

ذکر حرکت موکب مسعود از سلطانیه بولایت رستمدار و تسخیر آمل و ساری

در اول بهار طراوت شعار که سلطان بلند جناب آفتاب بقلعهٔ عالی

خ : ذکر فرستادن

س : ذکر نهضت صاحبقران بجانب سلطانیه ـ

۶ف بیت : س رباعی ـ

محل حمل نهضت فرمود حضرت صاحبقران محفوف تائیدات آسمانی بجانب سلطانیه روان شد - و درآن زمان سارق عادل که از عظمای امرای سلطان اویس بود بعد از وفات سلطان حسین بن سلطان اویس ملازم شاه شجاع شده - بعد از رحلت شاه شجاع در خدمت پسرش سلطان زین العابدین بسر می برد - حضرت صاحبقرانی مکرر بامدن او بپایهٔ سریر اعلی اشارت فرموده بود - آنجناب بر حسب مصرع : " از شاه یک اشاره و از ما بسر دویدن " از شیراز باحراز سعادت بساط بوسی شتافته بعد از وصول بمراحم خسروانه سرفراز گردید و بصنوف سیورغالات و انعامات اختصاص یافت و آنحضرت ایالت مملکت سلطانیه را باو رجوع فرموده و محمد پسر سلطانشاه را با جمعی از لشکریان بآن سر زمین گذاشت و حکم فرمود که آن ولایت را ضبط نموده اطراف و نواحی آنرا بحوزهٔ تصرف در آورد - و بعد ازآن حضرت صاحبقران در شهور سنه سبع و ثمانین و سبعمائه از سلطانیه مظفر و موید و کامگار بسعادت و اقبال مراجعت فرموده بکوهستان رستمدار در آمده - (ف۷۵۵) ملوک آن ولایت را نه قوت مقاومت بود با سپاه نصرت دستگاه و نه روی ملازمت بارگاه عرش اشتباه - بضرورت امان جان از گریز جسته قبل از وصول عساکر منصور فرار نموده اموال و اسبابی که داشتند بر جای خویش بگذاشتند - امیر ولی که از سطوت قهر عساکر گردون مآثر پناه بآن دیار برده بود او نیز درین وقت فرار نموده بجانب تبریز رفت - چون آن ولایت بی منازعی و معارضی بتصرف بندگان حضرت صاحبقران بسعادت و کامرانی شد ایشان دست به نهب و غارت بر آوردند ، بیت :

۷ق از شیراز: س مشیا علی الراس از شیراز - ۸ق شتافته: س شتافت - ۸ق خسروانه: س بادشاهانه - ۱۸ق قهر: س ندارد - ۲۰-۲۱ق بتصرف ... شد: س میدان یکران استیلا و تصرف بندگان حضرت صاحبقران شد -

هرچه آنرا توان ببرد سنود   دست تاراج ازآن زمین بر بود

و غنائم بسیار زیاده از حد و شمار بدست عساکر در آمد ـ و حضرت صاحبقران بسعادت ازآن دیار بعزم تسخیر ولایت امل و ساری متوجه شد ـ و حون بدان حدود رسید سید کمال‌الدین سید رضی‌الدین که حکام و ولاة آن دیار بودند از در اطاعت و انقیاد در آمده نائبان خود را با نثار و پیشکس و خراج بپایهٔ سریر خلافت مصیر فرستادند و نقد متابعت مبایعت تمام عیار ساخته سکه و خطبهٔ آن ممالک را بعز القاب همایون مزین ساختند ـ حضرت صاحبقرانی ایسان را بمتابعت لقمان بادشاه که مملکت امیر ولی بدو مفوض گشته بود امر کرد که از صواب دید او نجاوز ننمایند و ایسان قبول این معنی کرده انقیاد حکم فرمودند ـ و حضرت صاحبقران از آن دیار مراجعت نموده بعزم جلگای فیروز کوه نزول اجلال فرمود، نظم:

ز مازندران ساه خاقان شکوه   بفیروزی آمد بفیروز کوه
ز پیش بدولت سزاوار شد   بفرمان دری گردنش بار شد
ز ساری و آمل فرستادگان   رساندند باج از رضاداد گان

ذکر فرستادن صاحبقران کامگار تومتمس خان با آذربایجان و معاودت خود بسمرقند

خ: در مراجعت صاحبقران فرمان ده ربع مسکون به تخت گاه همایون یعنی سمرقند ـ

س: ذکر مراجعت فرمان ده ربع مسکون به تخت گاه همایون ـ

۲ ق بدست عساکر در آمد: س بر فتوحات عساکر گردون شکار افزود ـ ۳ ق بسعادت: س بسعادت و کامران ـ ۹ ق بدو مفوض گشته بود: س باو تفویض فرموده بود ـ ۱۰ ق کرده: س نموده ـ ۱۱ ق بعزم: س تختگاه همایون ـ ۱۲ ق نظم: س شعر ـ

چون تمام ممالک مازندران و ری و رستمدار تا سلطانیه در حوزهٔ تسخیر و تصرف بندگان حضرت صاحبقران قرار یافت رایت نصرت آیت ازآن مملکت بصوب مستقر سریر سلطنت روان شد ـ بعد از طی منازل چون از جیحون عبور نموده بدارالسلطنت سمرقند رسید صبح سعادت و اقبال از افق امانی و آمال بردمید و حضرت صاحبقران (س ۷۸۲م) آن تابستان درآن دیار عدیم‌المثال بسعادت و کامرانی روزگار گزرانید ـ در زمستان بربخیر سرای رفت و بعشرت و شادمانی قشلاق فرمود و درآن زمستان توقتمش‌خان لشکر بسیار که قریب به ده تومان بود و اکثر آن گروه بلکه همه از کفار ستمگار بودند با دوازده آغلن جوچی نژاد از راه در بند بولایت آذربایجان و تبریز فرستاد و چون آن طائفه از شیروان گذشته بآذر بایجان در آمدند و حوالی تبریز را فروگرفتند دران دیار حاکمی صاحب وجود که در امثال این وقائع نگاری از او اید نبود ـ رعایا و اهالی آنجا جهت محافظت اهل و عیال خود باتفاق امیر ولی که شکسته وگریخته آنجا رفته بود و محمود خلخالی جوانب و حوالی شهر را مستحکم گردانیده بدفع صایل که شرعاً واجب است مشغول گشتند و قریب یک هفته بمدافعه و مقابله قیام نمودند ـ عاقبت لشکر غدار بغلبه و قهر شهر را مسخر گردانیدند ـ و بعد ازآن دست به نهب و غارت بر آورده ذخائر و اموال و نفائس و اجناس هر چه بود بباد تفرقه و تلف دادند، بیت:

چنین است رسم سنجی سرای تو هرچند میخواهیش آزمای

در همان زمستان آن‌گروه انبوه تمامی دیار آذربایجان را غارت

---

۵ ف دیار: س شهر ـ ۷ ق رفت: س رفتند ـ ۷ ق فرمود: س فرمودند ـ ۹ ف ستمگار: س بی رحم ـ ۱۲ ف از او اید: س ازو بیاید ـ ۱۷ ف برآورده ....: س بر آورده از جور و بیداد و فسق و فساد بهرچه در تصرف آید به اقدام نمودند ـ ۱۸ ق دادند: س رفت ـ

کرده و پردها گرفته از راهی که آمده بودند بازگشتند - چون خبر این واقعه در سمرقند بمسامع علیه رسید حضرت صاحبقران از غدر و بیدادی که برمسلمانان رفته بود بغایت اندوهگین گشت و سایهٔ التفات برضبط ممالک ایران انداخته بر ذمت همت خود واجب دانست - چه درآن وقت پادشاه ذی شوکتی که فرمانش برتمام بلاد عجم جاری باشد نبود و بواسطهٔ اختلاف حکام دشمنان را از اطراف و اکناف دندان طمع تیز می شد و امثال این بلاها بر رعایای بی چاره می رسید، بیت:

ازآن مملکت زود بربند رخت — که نبود درآن پادشاهی به تخت
درآن انجمن زار باید گریست — که فریاد رس را ندانند کیست
بهرجا که باغی برآراستند — پی ضبط آن باغبان خواستند
نباشد اگر باغبان پیهم باغ — شود میوه تاراج کنجشک و زاغ

ذکر توجه رایات منصوره بار دیگر بجانب ایران و تسخیر لرکوچک و معاودت به نهاوند

در تاریخ سنه ثمانه و ثمانین و سبعمائه حضرت صاحبقران عزیمت جانب ایران تصمیم فرموده یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت که تواچیان بجمع سپاه ظفر پناه قیام (ی۵۰۸) نمایند و برحسب فرمان قضا جریان لشکر از اطراف و جوانب روی توجه بجانب بارگاه گردون اشتباه آوردند - آنحضرت بعد از جمع و ترتیب عساکر منصور امیرسلیمان شاه بن داود و امیرعباس و دیگر امرا جهت ضبط ماوراءالنهر در سمرقند باز داشت بیت:

خ: در توجه نمودن حضرت صاحبقران کامگار بجانب ممالک آذربایجان وغیره

س: ذکر توجه حضرت صاحبقران بعزم یورش سه ساله بصوب ایران

۳ ف گشت: س شد - ۴ ی انداخته: س انداختن - ۷ ف بیت: س نظم - ۱۰ ق برآراستند: س بیاراستند - ۱۹ ق بیت: س شعر -

و زان پس جهاندار جرخ اقتدار بفرخنده تر طالعی شد سوار
بتائید حق شاه صاحب قران ز توران شده سوی ایران روان

و چون از جیحون عبور نموده منازل ومراحل قطع کردند و بسعادت و فیروزی بفیروز کوه رسیدند، سید کمال‌الدین والی ساری پسر خود سید غیاث‌الدین را با جمعی از سپاه بدرگاه عالم پناه فرستاد تا در سلک دیگر ملازمان موکب همایون انخراط یابد - و چون رای مشکل‌کشای آنحضرت که مطرح انوار الهی بود همیشه استفسار احوال و اوضاع حکام و استکشاف اطوار و اوصاف جمهور انام می فرمود درآن اثنا حکایت ملک عزالدین که حاکم لر کوچک بود و بدکرداری و راه زنی آن طائفه بی باک را بمسامع علیه رسانندند و در همان ایام کاروانی که متوجه حجاز بود دران ولایت غارتیده بودند و خبر آن حرکت نا پسندیده حضرت صاحبقرانی رسیده بود و در خاطر خطیر قرار یافته بود که هنگام مجال انتقام حجاج ازآن قاطعان طریق بکشد - دراین ولا همت عالی نهمت اقتضاء آن کرد که بصاعقهٔ سیاست خرمن مکنت و اقتدار آن اشرار را سوخته خار فساد و بیداد ایشانرا از راه مسلمانان بردارد - لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تواچیان از هر ده مرد دو مرد انتخاب کرده مرتب دارند و حضرت صاحبقران کامگار اغرق را در همان مکان گذاشته (س ۱۲۳ب) بسعادت سوار شده متوجه لرستان گشت و در طی منازل تعجیل هرچه تمامتر میفرمود - بعد از وصول بآن نواحی عساکر منصور بموجب فرمان وروجرد و آن نواحی را غارت کردند و خرم‌آباد که حصن حصین و پناه آن متمردان قطاع الطریق بود مسخر کرده بکلی ویران ساختند و اکثر دزدان را بدست آورده از قلعه کوهها بزیر انداختند - و حضرت صاحبقران بعد از تسخیر ولایت لر کوچک و انهدام بقاع دزدان

---

۲۰ ق نواحی : س حوالی -

مراجعت فرموده در نهاوند باغرق همایون که از عقب می آمدند ملحق شد ـ

ذکر موجبات نهضت حضرت صاحبقرانی از نهاوند به تبریز و تسخیر نخچوان و سائر ولایات آذربایجان

چون حضرت صاحبقران گیتی ستان از لرستان معاودت فرمود در نهاوند نزول اجلال فرمود و درآن اثنا بمسامع علیه رسانیدند که سلطان احمد جلائر که ولد سلطان اویس است از بغداد با لشکری که زیاده از حد تعداد است بیرون آمده متوجه تبریز است ـ حضرت صاحبقران بعد از استماع این خبر اغرق را با بعضی از سپاه به شیخ علی بهادر گذاشته در همان روز بسعادت و کامرانی سوار شده با لشکری جرار ایلغار فرموده متوجه تبریز گشتند ـ و چون سلطان احمد از توجه آنحضرت واقف شد مجال توقف نیافت و مانند پشهٔ ضعیف نهاد که از تند باد گریران گردد و از تبریز باز بصوب بغداد بشتافت ، بیت :

بهر جا که صاحبقران رو نهاد
مثل زد خر و پشه و تند باد
که پیش از وصول شه کامیاب
گریزان شدی دشمن از اضطراب

حضرت صاحبقران امیر حاجی سیف‌الدین را با دیگر امرا بتکامیشی از پی او بفرستاد ـ ایشان در رفتن سرعت ورزیده در نمکزار نخچوان بسلطان احمد رسیدند ـ خدمتش در اول بجنگ استاد ـ مردم بسیار از جانبین مقتول و مجروح شدند ـ اما آخر از غایت دهشت و اضطرار کوتل

خ : در توجه صاحبقران بغز و کفار گرجستان

س : ذکر نهضت فرمودن حضرت صاحبقران بجانب مملکت آذربایجان و تبریز ـ

۵ق فرمود : س نمود ـ ۷ق است : س ندارد ـ ۱۲ق بیت : س شعر ـ

و بار و بنه گذاشته از میان جانی بصد حیله بیرون برد - و درآن واقعه قتل و کشتنی فراوان در نخچوان واقع شد و قریب پانصد نفر از شعلهٔ آتش انتقام قماری اینای در گنبد ضیاءالملک نگاه دود عرصهٔ تلف گشتند - حضرت صاحبقران ممالک آذربایجان را به تحت تصرف در آورده بحوالی شنب غازان نزول اجلال فرمود - اکابر و اشراف آنجا مثل سید رضی و خواجه حاجی محمد خطاط و قاضی غیاث‌الدین وغیرهم کمر بندگی بسته مراسم عبودیت بتقدیم رسانیدند و بر حسب فرمان مال امان بر اهالی تبریز حواله رفت و محصلان به تحصیل آن قیام نموده به تمام و کمال مستخلص گردانیدند و رایت نصرت شعار آن تابستان در تبریز و نواحی آن توقف نموده فرمان لازم الاتباع بقتل ساری (ق٩٥٥) عادل نفاذ یافت و او را در زیر دیوار کرده بیه و ارخته اش را بقتل و غارت بر باد فنا دادند و از اصناف هنرمندان و دست کاران هرکه در قسمی از اقسام مشهور و معروف بود همه را با خانه کوچ بسمرقند فرستادند - و درآن اثناء امیرولی را که از بیم جان گریخته سراسیمه می گردید در ولایت خلخال محمود خلخالی او را گرفته بعماری اینای سپردند و عماری او را بیاساق رسانیدند - پسرش را بدرگاه عالم پناه فرستاد - چون فصل خریف درآمد ضبط تبریز به محمد سلطان شاه مفوض نموده رایت نصرت نشان بصوب نخچوان روان شد و از مرند عبور نموده از آب ارس بگذشت - و درحوالی نخچوان بعضی قلاع بود که متمردان در آنجا ساکن بودند بر حسب فرمان عساکر گردون توان باندک زمانی آن قلاع را مسخرساخته ویران کردند و از جمله حصار فارص که حصنی بود بغایت استوار و دیوار آنرا از سنگ

---

١١ ق بقتل و غارت بر باد فنا دادند: س غارت کردند - ١٢ ق قسمی از اقسام: س فنی از فنون - ١٦ ق رسانیدند: س رسانیده - ١٦ ف پسرش: س سرش -

بر آورده بودند و بذخائر و آلات حرب مشحون بود باوجود این باندک زمانی عساکر منصور چنان حصاری متین را با زمین هموار ساختند۔

ذکر فتح قلعهٔ تفلیس و گرفتاری والی آن دیار بر دست غازیان

چون حضرت صاحبقران بی همال از بدو حال نیت غزا و آرزوی جهاد در خاطر خطیر و ضمیر منیر داشت درین ولا که بدیار کفار گرجی قریب شده بود آن نیت را از قوت بفعل آورده از ظاهر حصار قارص نهضت فرموده روی همت عالی نهمت بصوب تفلیس آورد و در موسمی که بغایت رسیده بود و شدت برودت هوا بنهایت انجامیده موکب همایون از راه کیتو بشهر تفلیس رسید ۔ گرجیان کافرکیش باستواری حصار(س ۲۲۳) خویش مغرور گشته قلعه را استحکام داده بودند و جنگ را آماده شده ۔ حضرت صاحبقران اشارت بشارت قرین وقاتلوا المشرکین کافه کما یقاتلونکم کافه بمسمع جان و اذان اذعان شنیده بایقاد نیران محاربه و مقاتله فرمان داد ۔ امراء کامگار و بهادران نامدار بر حسب فرموده اسباب جنگ حصار مرتب داشته میمنه و میسره و قلب و جناح بر آراسته و بر حصار محیط گشته بغلغلهٔ تکبیر و تهلیل کوس شریعت محمدی علیه الصلوه والسلام فرو کوفته از اطراف و جوانب حصار تورها و جپرها پیش برده جنگ در انداختند ، بیت:

خسرو دین پرور صاحبقران　　چون بغزا بست کمر بر میان
دست زد و تیغ ظفر بر کشید　　غلغل تکبیر بگردون رسید

خ ندارد : س ذکر توجه صاحبقران بغز و غرجستان ۔
۱ ق مشحون بود : س مشحون ساخته ۔ ۱ ق باوجود ...... ساختند : س عساکر منصور باندک روزی قهراً قسراً حصاری چنان رامسخر ساخته با زمین هموار گردانیدند ۔ ۱۱ ق وقاتلوا ..... کافه : قاتلوهم یعذبهم الله او بایدیکم و یخزهم ۔ ۱۴ ق حصار: س را ۔ ۱۷ ق بیت: س شعر۔

دلاوران لشکر اسلام به نیت صادق و سعی تمام کوششهای مردانه نمودند و بتائید نصرت هوالذی ایدک بنصره و بالمومنین آن حصار بکشودند و بموجب امر واقتلوهم حیث وجدتموهم آن کفار خاکسار را بزخم تیغ آبدار آتش بار و عقبی الکافرین النار فرستادند و والی ایشان ملک بقراط را اسیر کرده بدرگاه اسلام پناه آوردند و فرمان واجب الاتباع برطبق خذوه فغلوه صادر شد که او را بندگران کرده نگاه دارند . بیت :

چون علم کفر نگونسار شد   سرور کفار گرفتار شد
رایت اسلام شد افراخته   شرک ز بنیاد بر انداخته

دران یورش عساکر نصرت شعار حصن و قلعه بسیار که دران دیار و حوالی در تصرف کفار فجار بود بقوت بازوی کامگار و زخم تیغ آبدار آتشبار مسخر گردانیده آن مواضع را از خبث وجود آن ملاعین بدکردار پاک گردانیده و دست تسلط و اقتدار به نهب و غارت برآورده غنائم بی شمار فتوح روزگار آن شاه فرخنده آثار گشت . حضرت صاحبقران و شاهزادگان بعد ازآن فتح نامدار ازآن دیار روان شدند و چون از تفلیس بگذشت خاطر مبارک میل بشکار فرموده برحسب اشارهٔ علیه امرای رفیع مقدار و عساکر نصرت شعار از برانغار و جوانغار جرگه انداخته تمام دشت و صحاری آن نواحی را فرو گرفتند و بعد از چند روز که جرگه بهم رسید چندان حیوان ازآهو و گوزن و دیگر انواع بهائم و سباع در آن جرگه جمع آمده بود که صورت اذا الوحوش حشرت قبل از

---

۲ ف هوالذی ایدک بنصره و بالمومنین : س و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مومنین - ۳ ق و اقتلوهم حیث وجدتموهم : س اقتلوهم حیث ثقفموهم - ۴ ف وعقبی الکافرین النار : س وماواهم جهنم وبئس القرار - ۶ ف خذوه فغلوه : س فشدوا الوثاق - ۶ ق بیت : س نظم - ۱۲ ف گردانیده : س گردانیدند - ۱۴ ق شدند : س شد -

وقوع اذا الشمس کورت برای‌العین مشاهده افتاد ـ بعد ازآن که حضرت صاحبقران و شاهزادگان و نوئیان بترتیبی که معهود است بمیان جرگه در آمده صیدی چند بینداختند و از نشاط شکار پرداختند کس نماند از قوی و ضعیف و نوانا و ناتوان که تیر امیدش بصید مقصود نرسید و دست آرزویش بگردن مراد حلقه نشد و از بس که نخچیر درآن صحرا افگنده شده بود سپاه از حمل آن عاجز (ف ٥٦٠) آمده بسیاری ازان بگذاشتند چنانچه مدتی سباع و وحوش و طیور ازآان محظوظ و بهره مند بودند ، بیت:

مدّتی وحش و طیر را پس ازآن فلک از کشته میزبانی کرد

حضرت صاحبقران بعد از تماشای شکار بصوب قراباغ از برای قشلاق توجه فرمود و درآن زمستان گروه انبوه از سپاه گردون شکوه بکوهستان شکی در آمدند و جمعی که قدم اطاعت بجادهٔ مطاوعت و انقیاد ننهاده بودند درآن کوهها بدست آورده اسیر و منقاد ساختند و هرچه داشتند از نقد و جنس منصرف شدند و در قراباغ بقراط تفلیسی که پیش ازین گرفتار شده در حبس بود باحضار او حکم شد و چون به مجلس همایون در آمد حضرت صاحبقران زبان مبارک مقال که ترجمان ملهم دولت و اقبال بود بمواعظ حکمت آمیز برکشود و او را بدین قویم محمدی و طریق مستقیم شرع مصطفوی صلعم دعوت فرمود و از میامن انوار نصیحت و ارشاد آنحضرت نور هدایت از روزن توفیق در درون تاریک آن

---

٦ ق بسیاری : س بسیار ـ ٧ ف محظوظ و بهره مند: س مرزوق ـ ١٣ ق متصرف شدند . . . . : س متصرف شدند و الجه بسیار گرفتند ـ ١٣ ق نفلیسی : س تفلس ـ ١٥ ق گرفتار شده در حبس بود : س مقید و حبس او حکم جهان مطاع عزصدور یافته بود ـ ١٨ ق صلعم : س علیه افضل الصلواة و اکمل التحیات ـ

گمراه تافت و از برکت شربت انفاس عیسوی خاصیتش بقراط که در سرسام ضلالت مشرف بر هلاکت شقاوت ابدی بود بصحت عقیدهٔ صافی فائز گشته حیات سعادت ابدی یافت و زبانش باداى کلمهٔ طیبه توحید رطب اللسان گشت و در سلک سعداء ممندان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا انتظام پذیرفت ، بیت:

دل از نور توفیق بینا شده   زبانش بتوحید گویا شده

حضرت صاحبقران دریانوال لطف بدیع خود را (س ۲۲۳ ب) شامل حال او گردانیده حکومت مملکتی که بدو تعلق داشت بار دیگر ضمائم و مضافات باو ارزانی داشت و فرمان جهان‌مطاع کرامت نموده رخصت انصراف علاوهٔ دیگر اعطاف و الطاف ساخت و باصناف عطایا و مواهبت بی پایان اختصاص بخشید، چنانچه اکثر اتباع و اشیاع و اهالی آن مملکت میل بملت زهرا کرده بسعادت اسلام استسعاد یافتند . و والی شروان امیر شیخ ابراهیم که بفخامت قدر و نباهت و گرد مکارم اخلاق از ملوک زمان ممتاز بود بادشاه عقل دوربین کمر عبودیت و خدمتکاری در میان اخلاص و هواداری بسته از راه انقیاد و متابعت بدرگاه اسلام پناه شتافت و بمساعدت سعادت شرف بساطبوسی دریافته پیشکشهای لائق و تقوزهای موافق بعز عرض رسانید . و از جمله لطائف که ملهم دولتش تلقین نمود آن بود که در هنگام عرض تقوز که از هر نوع نفائس و تبرکات نه نه می کشیدند هشت مملوک زرخریده بمحل عرض رسانید و خود درمیان ایشان ایستاده تقوز را بنفس خود تمام ساخت . صورت اخلاص او در نظر حضرت صاحبقران بموضع قبول و ارتضا یافت و او

---

۳ ق طیبه : س ندارد - ۴ ق الذین ..... استقاموا : س کنتم خیر امة اخرجت للناس - ۸ ق گردانیده : س گردانیدند - ۸ ق حکومت : س ندارد -
۱۰ ق مواهبت : س مواهب -

را بترتیب نوازش خسروانه سرافراز گردانیده تمامی مملکت شیروان باتوابع و لواحق با او ارزانی داشت و خدمتش بیامن آن تربیت بشروانشاه ملقب شد - و ملوک گیلانات که باستظهار حصانت و محکمی کوه و جنگل و بسیاری آب ولای از قرنهای بعید باز اطاعت پادشاهان نمی کردند، در این ولا نسبت بابندگان حضرت صاحبقران از در متابعت و اذعان در آمده پسر و کسان خود را با تحف و هدایای بسیار بپایهٔ سریر اعلی فرستاده اظهار مطاوعت و فرمان برداری کردند و قبول باج و خراج اذعان نمودند - حضرت صاحبقران درآن زمستان بسعادت و اقبال بلب آب ارس قشلاق فرمود -

ذکر توجه صاحبقران کامگار بصوب گنجه و بردع و وصول خبر عصیان توقتمش خان و گزارش حالات او

چون فصل شتا بآخر رسید و آوازهٔ هجوم لشکر ربیع در عالم افتاده سپاه سبز وگیاه در حرکت آمدند در اوائل سنه تسع و ثمانین و سبعمائه رایت نصرت شعار حضرت صاحبقران کامگار بصوب گنجه و بردع مستعلی شد، بیت:

ببردع گذر کرد آن ترکتاز شدش بردع و گنجه گنجینه ساز
ز گنجه بگنجینه آورد رخت برو میوه افشاند چندین درخت

در خلال آن احوال بسمع حضرت صاحبقران دریا نوال رسانیدند

خ: ذکر توجه صاحبقران بصوب گنجه و بردع و رسیدن خبر لشکر توقتمش خان از دشت قپچاق

س: ذکر توجه حضرت صاحبقران ببردع و رسیدن خبر حرکت لشکر دشت -

۲ ق ملقب شد: س روزگار شد - ۳ ق آمدند: س آمد - ۴ ق حضرت: س ندارد - ۵ ق بیت: س شعر - ۱۸ ق حضرت: س ندارد -

که توقمش خان اظهار عصیان کرده لشکری از راه دربند روان گردانیده است ـ و صورت قضیه آن بود که علی بیگ غونغزات و اوبک تمور که از عظمای امرای الوس جوچی خان بودند و بمزید عقل و نیک اندیشی از دیگران ممتاز پیوسته توقمش خان را بسخنان نصیحت آمیز از راه های (ب۱٦ ه) فاسد باز داشته بطریق صواب راه نمای می کردند ـ و از آنجمله همواره او را بر مراعات حقوق حضرت صاحبقرانی و سلوک جادهٔ ادب نسبت باندگان آنحضرت تحریص می نمودند و می گفتند که خان را پادشاهی الوس جوچی و جای پدران از میامن حضرت صاحبقران بقبضهٔ اقتدار در آمده و این بزرگی و سرافرازی که بر مزید باد مطلقاً از ثمر تربیت و عنایت آنحضرت است ـ وظیفهٔ مردمی آنست که این معانی را نصب العین ضمیر گردانیده و ایما بخدمات لائقه بآنحضرت تقرب نمای و از شرائط سپاس داری و حق گزاری هیچ دقیقه مهمل نگذاری که هر آئینه شکر نعمت مستوجب مزید رفعت و سلطنت است این کلمات و ایما باو میگفتند ـ اگر احیانا اندیشه فاسد از خاطر توقمش سر بر می زد آن دو شخص بسخنان نصیحت آمیز رفع آن می نمودند ـ بنا بر وجود آن دو شخص روز بروز سلطنت توقمش خان در ترقی بود ـ چون آن دو کس در گذشتند مفسدی چند معضود مخصوص توقمش خان گشته او را از جادهٔ موافقت و مخالصت حضرت صاحبقران بیرون برده سر بطغیان و عصیان بر آوردند و لشکر گران را تجهیز کرده بآذربایجان فرستادند ـ چون خبر لشکر بیگانه بمسامع علیه رسید شیخ علی بهادر را با جمعی امراء و لشکریان فرمان داد که از آب کر گذشته کیفیت حال مخالفان را تحقیق نمایند و فرمود که چون ما را

---

۸ ق میامن حضرت : س میامن دولت حضرت ـ ۲۰ ق خبر لشکر : س خبر توجه لشکر ـ

با توقتمش خان عهد و پیمان درمیان است اگر آن گروه که دیده‌اند(ص۳۲۴م) از لشکر او باشند شما در جنگ مبادرت و پیش دستی می نمائید ـ چون ایشان برحسب فرموده روان گشتند آنحضرت به تلقین ملهم دولت امیر زاده میرانشاه امیر حاجی سیف‌الدین را با جمعی از امراء و لشکریان از عقب ایشان بفرستاد و چون امرا که از پیش رفته بودند از آب گذشته بسپاه باغی رسیدند و به یقین پیوست که لشکر توقتمش خان است برحسب فرمودهٔ حضرت صاحبقران دست باز کشیده تیز جنگی که عادت ایشان بود تبقدیم نرسانیدند و پای از معرکه کشیده ـ دشمنان آن معنیٰ را حمل بر ضعف کرده خیره شدند و فی الفور بر ایشان تاختند و آغاز تیر باران کردند ـ ایشان هم بضرورت بازگشته بدفع صائل مشغول شدند جنگی عظیم درهم پیوست، بیت:

زهر سو چو تنگ اندر آمد سپاه   یکی ابر گفتی در آمد سیاه
که باران او بود شمشیر و تیر   جهان شد بکردار دریای قیر

چون امرای اینجانب از اول جنگ را در حساب نگرفته بودند مجال کر و فر نداشتند ـ بدین سبب قریب چهل کس از ایشان کشته شد برخلاف معهود آن دلاوران را که سرآمدروزگار بودند، چون زلف دلبران شکستی روی نمود ـ و درآن اثنا امیر زاده امیرانشاه باسپاه ظفر پناه که از آب کر گذشته بودند در رسیدند ـ بهادران نامداران از یمین و یسار حمله آورده بقوت بازوی کامگار و زخم شمشیر صاعقه کردار دمار از روزگار دشمنان بر آوردند ـ چون مخالفان را پای ثبات و قرار از جای رفته روی بفرار نهادند لشکر منصور ایشانرا نکامیشی کرده تا آنسوی

---

۳ ف فرموده : س ندارد ـ ۸ ف عادت : س شیمه و عادت ـ ۸ ق معرکه کشیده : س معرکه کشیده باز گشتند ـ ۱۱ ق بیت: س نظم ـ

دربند برآمدند و بسیاری از ایشان را اسیر و دستگیر کرده با غل و زنجیر بدرگاه عالم فرسادند - چون اسیران سپاه مخالف را بپایهٔ سریر اعلی رسانیدند و بزانو در آوردند، صاحبقران کامگار از کمال تمکن و اقتدار سایهٔ التفات بر جزای بدکرداری ایشان بینداخت و ملحوظ نظر عاطفت و اغماض گردانیده توقتمش خان را بر قاعدهٔ پیشین پرسش فرمود و بر زبان عاطفت و نصیحت راند که ''درمیان ما حق پدر فرزندی است - بجهت چه بود که بدین حرکت ناپسند اقدام نمود و بی موجبی لشکر بدین صوب فرستاد و چندین مسلمانان بیگناه عرصهٔ تلف گشتند - می باید که بعد ازین امثال این کردار ناپسندیده احتراز نماید و بر عهد و پیمان وفا نموده فتنه که در خواب رفته بیدار نسازد''- و این نصیحت که بر زبان مبارک آن موید کامگار گذشت موافق حدیث حضرت نبویست حیث قال صلعم الفتنه نائمهٔ لعن الله من ایقظها - و بعد از گذارش این کلام فرمود که اسیرانرا خلاص گردانیده زرد جامه داده بدرقه دادندکه ایشان را بدشت قبچاق که مکان اصلی ایشانست برسانند - بسبب این مروت و احسان ذکر خیر حضرت صاحبقران بر زبان موافق و مخالف جاری گشته بدین ترانه مترنم بودند که، بیت:

دوستان را کجا کنی محروم   تو که با دشمنان نظر داری

چون موکب همایون مقارن فتح و ظفر بکوکچه و تکیز رسید مبشر اقبال مژده رسانید که (ف ٥٦٢) مهد اعلی سرایملک خانم با

---

٢ ف عالم : س عالم پناه - ٤ ف عاطفت : س عفو - ٦ ف ما : س ماو شما - ٧ ف ناپسند: س نامناسب - ١١ ف گذشت: س گذشته

١٤-١٥ ف بدرقه دادند .... برسانند : س بدرقه همراه کرده ازعساکر منصوره بگذرانیدند و بجانب دشت قبچاق که مکان ایشان است روانه شدند - ١٦ ف بدین: س باین -

امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل از سمرقند احرام حرم امن و امان و قبله ملوک و سلاطین عهد و اوان یعنی آستان خلافت آشیان حضرت صاحبقران بسته میرسند - آنحضرت را از وصول این بشارت ریاض بهجت و شادمانی نضارت پذیرفته در حدائق آمال و امانی غنچهٔ مسرت و شکوفهٔ کامرانی شگفت و داعیهٔ دیدن فرزندان بحکم اذا ادنت المنازل زاد - شوق چنان بر خاطر مبارک آنحضرت مستولی شد که اغروق را در کوچکه نگیر گذاشته برسم استقبال پای توجه در رکاب استعجال آورده بی توقف روانه شد و در موضع مزمد با فرزندان ملاقات نموده دیدهٔ امیدش از مشاهدهٔ جمال مقصود منور گشت - حضرات مخدرات و شاهزادگان برسم نثار اقامت کرده چندان زر و جواهر بر افشاندند که دست ملازمان سعادتمند از جمع آن سوده - آمد صاحبقران کامگار از آنجا سوار شده بسعادت و اقبال باز گشت و بقلعهٔ النجق که گماشتگان احمد محافظت آن می نمودند توجه نمود و بعد از وصول چون سه روز بگذشت یرلیغ همایون بنفاذ پیوست - امراء و لشکریان (س ٣٢٣ ب) در شب نکوه آمدند و آن حصار را مرکزوار بمیان گرفتند - بعد از چند روز بعون عنایت پروردگار آن حصار با سهل وجوه در حوزهٔ تسخیر بندگان حضرت صاحبقران در آمد - و در آن اثنا بمسامع علیه رسید که ترکمانان قراقیلونو در حوالی دیار بکر دست تعدی و ایذا به مسلمان دراز کرده قافله حجاز و دیگر کاروانان را بتعرض می شوند و هیچ کس بامن و سلامت ازآن دیار گذر نمی تواند کرد

ذکر توجه رایات نصرت شعار بدفع فساد قرا محمد ترکمان و تسخیر ولایت وان و واسطان

خ: ذکر توجه صاحبقران بدفع فساد قرا محمد ترکمان و از آنجا رسیدن بوان و وسطان بتائیدات ملک دیان ؛ س ذکر توجه رایات نصرت

چون حضرت صاحبقران گردون توان در فتنه و فساد ترکمانان مطلع شد اغرق را موضع الهتاق گذاشته از حلگهٔ نخچوان بدفع فساد ترکمانان روان شد و چون با حصار نایزند که آنرا قلعهٔ آند بن نیز گویند رسید سپاه ظفر پناه از الوس انجه در آن صحرا اقامت داشتند تعارض نمودند و چون از آنجا عبور نموده بارزروم رسیدند در همان روز سپاه نصرت دستگاه آن ولایت را مسخر کرده در موضع حباخور نزول اجلاس فرمود و ایلچی بجانب اوزنجان فرستاده طهرتن را که والی آنجا بود با ایلی و انقیاد دعوت نمود. چون ایلچی بد آنجا رسید طهرتن مقدم او را به تعظیم و ترحیب تلقی فرمود از لوازم ادب و جانبداری دقیقهٔ نامرعی نگذاشت و از در مطاوعت و فرمان برداری در آمده خراج قبول کرد و ایلچی را بانواع رعایت و خدمت خوشنود ساخته باز گرداندند. و حضرت صاحبقران سه فوج از لشکر ظفر قرین گزین کرده فرمان داد که بطلب قرامحمد پدر قرایوسف ترکمان روند. سپاه نصرت دستگاه در حسب فرمان شاهزاده میرانشاه را برداشته رو براه نهادند و چون بایل و الوس آن متمردان رسیدند بی خبر بر سر آن طائفه ریخته دست به نهب و غارت بر آوردند و تمام اموال و چهارپایان ایشانرا غارت کردند و بسیاری از زنان و دختران ایشانرا بالجبر بگرفتند و مظفر و منصور باز گشته بموکب همایون پیوستند، بیت:

ز بس غارت الجه و چارپای در آن دشت شد برسپه تنگ جای
ز بسیاری برده و خواسته سراسر شد آن لشکر آراسته

ترکمانان هرکه ازآن معرکه جان بیرون برده بودند بصحرای موش که

نسان دفع فساد قرامحمد ترکمان و تسخیر ولایت وان و واسطان.

۱۸ ق بیت: س نظم - ۲۱ ق هرکه: س هرکس که - ۲۱ ق جان بیرون برده بودند: س جان برد -

گردرگاه و بناه آن طائفه بود رفتند - چون حضرت صاحبقران از فرار و هزیمت آن مفسدان و پناه بردن بصحرای موش آگاه شد با سپاه انجم اشتباه متوجه دیار ایشان شده یک مرتبه دیگر ایل و الوس آن جماعت را غارتیده از آنجا بشهر اخلاط رفت و قرامحمد ترکمان با پسرش قرا یوسف بعد ازین واقعات بجبال سامخه که درآن حوالی بود پناه بردند و قرا محمد در همان ایام بسبب اعراض نفسانی دست از حیات عاریتی باز داشته بعالم دیگر شتافت - و قرا یوسف چون دید که اقامت او درآن دیار خالی از تغدری نیست لاجرم از محل مانوس و وطن مالوف جلا اختیار کرده با متعلقان التجا بوالی روم که ایلدرم بایزید بود برد و ایلدرم مقدم او را گرامی داشته بنوازش شاهانه اختصاص داد، چنانچه شرح این قضیه انشاءالله به تفصیل سمت (ص۵۶۳)گذارش خواهد پذیرفت انشاءالله تعالی* القصه چون حضرت صاحبقران نصرت نشان بشهر اخلاط رسید اهالی و اکابر آن دیار بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده بارسال باج و خراج اذعان نمودند - حضرت صاحبقران بعد از ضبط آن ولایت بصوب عادلجوز نهضت فرمود - والی آن دیار بعد از اطلاع برهمونی خود خرده وان از طریق اطاعت و فرمان برداری برسم استقبال استعجال نمودند و بسعادت بساط بوسی مستسعد گشته نثارها فراخور لائق بکشیدند و بمساعدت دولت خود را در زمرهٔ بندگان درگاه منخرط گردانید - عاطفت پادشاهانه او را بمزید تربیت و نوازش اختصاص

۸ ف خالی از تغدری : س خالی‌التغدری - ۱۰ ق ایلدرم : س ایلدرم بایزید -
۱۱ ق انشاالله .... پذیرفت : س در محاربه حضرت صاحبقرانی به ایلدرم بایزید بتفصیل سمت گذارش خواهد پذیرفت -

*صفحات ۵۶۳ تا ۵۶۵ در نسخه تبریزی غائب اند و این عبارت از نسخه سالار جنگ نقل کرده (مرتب)

بخشیده ولایت و الوس او را باو ارزانی داشت و رایت ظفر پیکر از آنجا متوجه وان و واسطان شد و ملک عزالدین شرذمه از صدمهٔ لشکر قیامت نهیب بقلعه وان درآمد، و آن قلعه ایست در غایت محکمی و نهایت استواری بر سر کوهی بلند واقع شده و یک طرفش تاب راه دارد. نظم:

ز موج حادثه سنگ بناش چون مینا
زوصف مهر گل در هاش چون مرجان
هزار سال ز باران برو زبان نرسد (س ۲۳۳ ا)
بجای قطره اگر بارد از هوا سندان
ملوک را برسیدن ازآن گسسته امید
عقاب گاه عروجش فگند بال توان

عساکر منصور روی جلادت تسخیر آن نهادند و قلعه را از جانب خشک درمیان گرفتند و به ترتیب اسباب محاصره و جنگ حصار مشغول شدند - ملک عزالدین بعد از دو روز به تسلیم دولت طریق عبودیت سپرده از حصار فرود آمد و سعادت بساط بوسی سرفراز گشت - اهل قلعه از غایت غوایت و نهایت شقاوت عصیان شیوهٔ خود ساخته باغی شدند و راه حصار را استوار کرده مدافعه و مقاتله را آماده گشتند - سپاه مظفر لوا بر حسب یرلیغ قضا مضا عراده و منجنیق ساخته و افراخته جنگ در انداختند و به پروری دولت قاهره آن حصار نامدار که شقار افد هیچ کامگار بهیچ روزگار در هوای تسخیر آن پرواز نه نموده بود بمدت بیست روز بغلبه و قهر مسخر کردند و بسیاری از متمردان جاهل را بقتل آوردند - در این اثنا ایلچی طهرتن از ارزنجان رسیده تحف و هدایای بسیار از نقود و اجناس و پیشکشهای لائق از اسپان نامدار و اشتران رهوار بعز عرض رساند مضمون رسالت اظهار بندگی و خدمتگاری و رسوخ قدم در مقام هوا داری و طاعت گزاری بود - حضرت صاحبقران

دوست نواز عدو گداز ایلچی را بنوازش پادشاهانه و مراحم خسروانه سرافراز فرموده مجدداً در لبیع عالمیان مطاع ارزانی داشت که ایالت آن ولایت را بر طهرتن مقرر دارند و ایلچی او را با منشور حکومت و خلعت خاص باز گردانند، قطعه:

هر که در آمد ز در طاعتش یافته شایستگی تاج و کاه
و انکه نسبد از خط فرمانش سر شد چو قلم سر زدهٔ رو سیاه

و فرمان عالی بصدور پیوست که قلعه وان را خراب و ویران سازند. گویند آن قلعه از ابنیه شداد عاد است که بر قلعهٔ کوه رفیع منبع از گچ و سنگ برآورده بودند و هر پارهٔ سنگ بمثابه گوی و احکامش بمرتبهٔ که یادگار اند خودی که از امرای تومان بود با غلبه لشکریان متصدی تخریب آن شده بود بسعی تمام یک سنگ ازان نتوانست کند، بیت:

سپهرش بدوران فساد و خراب وگر کوه بارد برو سالها

چون حضرت صاحبقران از آنجا بسعادت و کامران معاودت نموده بجانب سلماس توجه فرمود و هم چنین منزل به منزل طی می نمود تا بمراغه و قبل ازاین مراحم پادشاهانه کس فرستاده بود و والی شیراز سلطان زین العابدین بن شاه‌شجاع را طلب داشته که چون پدر مرحوم تو با ما دم از هوا داری و نیک جهتی میزد و در هنگام وفات عرضه داشتی مشتمل بر سفارش تو نوشته بود اکنون همت بران مقصود است که اثر آن بنوعی ظهور یابد که عالمیان از دور و نزدیک مشاهده نمایند. در این ولا که موکب همایون ما بانجا رسیده و مسافت نزدیک است می باید بی توقف بیائی تا بعنایت و عاطفت مخصوص گردی. چون زین العابدین را روز دولت شام نکبت مبدل شده بود و ایام سعادت بفرجام انجامیده در آمدن تعلل نمود و فرستادهٔ حضرت

صاحبقران را سووف داسمه بار نمی می‌تاد و اندیشهای فاسد که حد امثال او نبود بخاطر راه داده سلسله اقبال نا ممکن را می جنبانید ـ

ذکر توجه رایات آفتاب اسراق بجانب فارس و ملک عراق

چون ضمیر منیر حضرت صاحبقران ظفر قرین بر تدبیر فاسد زین العابدین اطلاع یافت نایرهٔ غضب جهانسوزش اسعال یافته عزیمت فارس و عراق تصمیم فرمود و در پائیز سنه تسع و ثمانین و سبعمائه حضرت صاحبقرانی روی همت عالی نهمت به تسخیر ممالک عراق و فارس آورده لشکر ظفر قرین را گزین کرده منقلای تعین نموده از مقدمه روان گردانید و فرمان داد که اغرق همایون تصوب ری رفته در ساوق قمش قشلاق نمایند و امیرزاده میرانشاه را با بعضی از امرا بمحافظت اغرق بار داشته رایت نصرت شعار با باقی لشکر فتح آثار متوجه مملکت فارس شد و چون از ولایت همدان گذشته بحر بادقان رسید حرکت لشکر فیروزی اثر المعاف فرموده از آنجا نهضت نموده بسعادت و اقبال روان شد و چون ظاهر شهر اصفهان محل نزول همایون گشت سید مظفر کاشی که خال زین العابدین (س‌م۲۲م‌ب) بود و از قبل او حاکم اصفهان بود با خواجه رکن الدین صاعدی و سائر سادات و علما و اکابر و اشراف از راه استئمان و استعطاف از شهر بیرون آمده بعز بساط بوسی مشرف شدند و بعواطف و مراحم پادشاهانه مفتخر و سرافراز گشتند ـ عساکر منصور اطراف و جوانب شهر را فرو گرفته صاحبقران کامران بسعادت و اقبال بشهر درآمد و بعز قدوم همایون حصار طبرک رشک قلعه فیروزه کار طارم او گشته ـ حضرت صاحبقران قلعهٔ مذکور را بنظر احتیاط در آورده امیر ایکوتمور را بضبط آن حصار فرمان داد و خود بیرون

خ : ذکر توجه خسرو آفاق به تسخیر ممالک فارس و عراق و بعضی از وقائع

فرموده بمنزل مبارک رفت و جمعی از امراء و سرداران را بمحافظت دروازها امر فرمود و یرلیغ واجب الاتباع بنفاذ پیوست که در تمام شهر از اسب و اسلحه هرچه باشد بخدام برام مقام دهند و چون برحسب فرموده کار بند شدند اکابر و اصول شهر بدیوان اعلی آمده جهت نعل بهای عساکر منصور مال امان قبول کردند و بر اهل شهر قسمت نموده از برای استخلاص آن محصلان طلب داشتند. فرمان قضا جریان صادر شد که محلات را بر امرا قسمت کرده هر امیری از مردم خود کسی به تحصیل فرستد. و اکابر اصفهان را در اردو توقیف نموده محصلان بشهر در آمدند و به تحصیل وجه مذکور مشغول شدند. چون ارادهٔ پادشاه قهار جل جلاله بخرابی آن دیار تعلق گرفته بود بمنطوق اذا اراد الله شیئاً هیأ اسبابه در آن اثنا شبی یکی از جهال رستاق اصفهان که او را علی کچه پا گفتندی و از آهنگران طهران بود در اندرون شهر زده حشری از اشرار عوام کالانعام بل هم اضل جمع شدند و دست بی باکی بر آورده گرد محلات برآمده اکثر محصلان را بکشتند و غیری از محصلان نیز بسیاری از لشکریان که در آن شب جهت مهمات خود بشهر در آمده بودند عرصهٔ تلف گشتند، شعر :

شبی از قضا کوته اندیشهٔ　　فرومایهٔ بی خرد پیشهٔ
درشتی همه نیش چون خار بن　　ز اوباش فاسد چون ریش کهن
ز شور و شغب دست زد بر دهل　　صلا زد ز هر سو کمین مغل
هزاران فدائی بجوش آمدند　　چون سیل دمان در خروش آمدند
بگفتند با هم ببانگ بلند　　تحمل ز ترک ستمکاره چند
سپاهانیانیم شیران جنگ　　نه شیرازیانیم ترسان ز جنگ
اگر سر بشمشیر خونی دهیم　　از آن به که تن در زبونی دهیم
ز یک فتنه انگیز شوریده کار　　بسی فتنه برخواست از هر کنار

آورده اند که در چند محله که مردم خردمند پیش من بودند ملان خود را از شر مفسدان بدکردار نگاه داشـد که آسیبی بـدیشان د ـ چون روز شد قریب سه هزار کس از لشکر صاحبقران در آن های مفسدان کشته شده بودند ـ بعد از قتل محصلان که خود را از مفسدان بد کردار نگاه داشتند آن جاهلان کم خرد صباح بمحافظت وارها و ضبط حصار مشغول شدند و بصور باطل و اندیشهٔ محال د باغی گری کرده طرح فتنه انداختند ـ چون کیفیت واقعه بسمع مبارک ت صاحبقران رسید آتش خشم جهانسوز که اشد نار الجحیم ابردها زبانه زدن گرفت و در ساعت لشکر خونخوار نصرت شعار را به تسخیر ر امر فرمود ـ دلاوران سپاه دست تهور از آستین شجاعت بر آورده ی قهر بشهر نهادند ـ مردم شهر را چون عنان اختیار از دست رفته . و بحرکت نا شایست اقدام نموده بودند بضرورت در مقام مقابله و اقعه در آمده حرکت المذبوحی می نمودند ـ اما ترکان تیغ انتقام نیام بر کشیده بامید قتل و غارت چون مور و مار به دیوار حصار آمدند و در همان روز شهر را مسخر ساختند، نظم:

گر ترک را مرده غارت دهی بخلد و بهشتش بشارت دهی
بغارت سوی ترک را رهنمون کند از بر کعبه جامه برون
شدند ان هنر بران رزم آرمای دران شهر از هر طرف ره گرای
بدیوار از هر طرف صفدری کشادند از زور بازو دری
مسخر شد آن شهر در یک زمان ندادند شان شیر مردان امان

چون شهر مسخر شد صاحبقران کامگار جمعی را بفرستاد تا محله ان و کوچه موالی ترکه و خانه خواجه امام‌الدین واعظ که یک سال وفات او گذشته بود حمایت نمایند و دیگر بقتل عام و عقوبت فرمان داد ـ بشمشیر کین کشته شدند (س٥٢٤) بشومیش چندین هزار دگر

بود گرگ درنده گرچه دلیر شود عاجز ننجه نزد شیر ـ بعضی مردم زیرک که محصلان را بادب نگاه داشته بودند خانه های ایشان بحمایت محصلان سلامت نماند دیگر اکثر خانه های عوام را بجاروب نهب و غارت پاک بردند و صاحب خانه را بقتل رسانیدند ـ و از عدد کشتگان آنچه علم در تحت ضبط کتاب و حساب در آمده بود بروایت اقل هفتاد هزار سر در ظاهر اصفهان جمع شد و درآن موضع منارهای متعدد ساختند ـ این واقعه در روز دوشنبه ماه ذیقعده بود و قرب زمانی دا یب بقران نهم از قرانات مثلثه هوای در جوزاو قران نحسین در سرطان، ذالک تقدیر العزیز العلیم ـ

ذکر توجه حضرت صاحبقران مسکین نواز بجانب دارالملک شیراز ـ

چون خاطر مبارک صاحبقران کامگار از تضیهٔ فتح آن دیار پرداخت بسعادت و کامران بصوب شیراز روان شد والی فارس زین العابدین چون از توجه آنحضرت خبر شنید، شعر:

که صاحبقران آمد و صد هزار دلیران جنگی ز توران سوار

رو بگریز نهاد ـ و پسر عم او شاه منصور در شستر بود و باوجود آنکه میان ایشان صفائی چندان نبود با سپاه خود از راه کارزون متوجه شستر شد، غافل از انکه هر که بر دشمن اعتماد نماید و از غدر او حذر نماید، سر رشتهٔ سعادت از دست داده باشد و در ملالت بر روی روزگار خود گشاده ـ چون بکنار آب دود آنکه رسید شاه منصور باستقبال او بیرون آمده مردم او را بفریفت و نمود دعوت کرد و درآن اثنا زین العابدین را بگرفت، چنانچه شرح این حال در مقالهٔ چهارم در قضایای شاه شجاع به تفصیل سمت گذارش پذیرفت ـ و چون رایت همایون صاحبقران در اول ذی الحجه سنه تسع و ثمانین و سبعمائه بفتح فیروزی به شیراز رسید مملکت فارس بی کلفت دفع منازعی در حوزهٔ تسخیر آن حضرت در آمد و در سلک دیگر ممالک محروسه انخراط یافت، بیت:

دولت آنست که بی خون دل آید بکنار
ورنه با سعی عمل باغ جنان این همه نیست

چون ظاهر شهر شیراز حوالی تحت قراجه مرکز رایت نصرت آیه گشت اصول و اعیان و کلان تران و کلویان باحراز سعادت زمین بوس شتافتند و بعد از اقامت رسم خاکبوسی یک هزار تومان کپکی قبول کردند که بخزانهٔ عامره برسانند و والی یزد شاه یحیی که برادر زاده و داماد شاه شجاع بود با پسر بزرگترش سلطان محمد و حاکم کرمان سلطان احمد برادر شاه شجاع بود و ابو اسحاق که نبیرهٔ شاه شجاع بود و حکومت سیرجان داشت با سائر حکام ولایت گرمسیر و اتابکان لرستان و ملک کرکین والی لارکه که از نسل کرکین میلاد اند مجموع کمر بندگی و فرمان برداری بر میان جان بسته بشرف عتبه بوسی مشرف شدند و پیشکشهای لائق بنظر اشرف اعلا کشیده بعنایت و عاطفت خسروانه سرفراز گشتند و عساکر نصرت مآثر برحسب فرمان بعضی ولایات را که قدم اطاعت و انقیاد بر جاده متابعت دود او ننهاده بودند تاخت کرده از شرائط سیاست دقیقهٔ نا مرعی نگذاشتند ـ چون تمامی ممالک فارس در تحت ضبط و حیطه تصرف گماشتگان آنحضرت قرار گرفت منشیان بلاغت شعار و دبیران لطائف نگار صورت عظایم امور و جلائل احوال که درآن سال از آثار عنایت جانب پروردگار عظمت مواهبه وجل جلاله روی نموده بود بنوک خامه گوهر بار بر صحائف اعلام و اظهار نگاشته فتح نامه ها پرداختند و مبشران آنرا (ق ۵۶۶) بدارالسلطنه سمرقند و خراسان و سائر ممالک و بلاد روان ساختند ـ

ذکر طغیان توقتمش خان بار دیگر و توجه حضرت صاحبقران بسمرقند و تفویض عراق و روزگار

خ : ذکر قرلتای فرمودن حضرت صاحبقران کامگار در توجه نمودن

۱

چون این فتح نامدار در عین شوکت و ابهت و اقتدار مشاهده کرد دفع عین الکمال نیل دعدغه بر جمال حال فرخنده مآل کشید و از جانب ماوراءالنهر خبر ایلچی بهفده روز رسید و خبر رسانید که در غیبت حضرت صاحبقران توقتمش خان دیگر باره خاک بدعهدی و بیوفائی بر فرق دولت خود نشسته بطمع خام لشکر گران به ماوراء النهر فرستاده است ـ چون صورت آن واقعه مسموع حضرت صاحبقران کامگار گشت امیر عباس عثمان را با سی هزار سوار جرار و دلاوران نامدار به تعجیل هرچه تمامتر از راه یزد (س ٥ ۲۳ب) بصوب سمرقند روانه گردانید بعضی پنجاه هزار گفته اند چنانچه صاحب تیمورنامه آورده

بیت :

خبردار شد کار فرمای دهر ٭ که سیلاب صحرا در آمد بشهر
ز مفرد سواران دانسته کار ٭ ز لشکر روم کرد پنجه هزار
بعثمان و عباس و چندی دگر ٭ فرستاد شان بر سر آن حشر
شتابان پی شاه مسند سپهر ٭ چو دنبال صبح فروزنده مهر
ز سرراز شد توشمش تیزگام ٭ سوار سمرقندش آمد مقام

چون حضرت صاحبقران عزیمت ماوراء النهر را تصمیم فرمود و صلاح وقت درآن دید که بلاد فارس و عراق را باز بآل مظفر مفوض فرماید بنا بر اندیشه مذکور یزد را بشاه یحیی و اصفهان را بسلطان محمد بن شاه یحیی و کرمان را بسلطان احمد و سیرجان را بسلطان ابواسحق برسم سیورغال کرامت کرد و مجموع را بنوازش شاهانه و

بجانب دشت قپچاق بدفع توقتمش خان.

س : ذکر معاودت حضرت صاحبقرانی مستقر سریر سلطنت و جهانبانی روزگار ـ

۹ ق تیمورنامه : س تمرنامه ـ ۱۰ ق بیت : س نظم ـ ۱۹ ق بن : س پسر ۲۰ ق کرامت کرد : س کرامت فرمود ـ

مراحم خسروانه سرافراز گردانده رخصت انصراف ارزانی داشت و فرمان لازم الاذعان بنفاذ پیوست که جناب افادت مآب قدوة المحققین و افضل المتاخرین سید شریف جرجانی که به میر شریف علامه اشتهار یافته شیراز نقل کرده مع اولاد و اتباع بدارالسلطنت سمرقند روند و از عظمای امرای شاه شجاع هر که بود با جمعی دیگر از اکابر و اعیان بتوجه آن جانب مامور گشتند و از هنرمندان پیشه ور جماعتی را بخانه کوچ روانه ماوراء النهر گردانیدند حضرت صاحبقران در اواخر محرم سنه تسعین و سبعمائه عزم مراجعت بجانب سمرقند جزم فرموده سوار شد - چون آوازهٔ توجه رایت نصرت شعار به ماوراء النهر رسید دشمنان را پای ثبات و قرار از جای رفته طریق فرار اختیار نموده بعضی بخوارزم و برخی بصوب دشت قبچاق رفتند و رایت فتح آیت از جیحون گذشته بدارالسلطنت سمرقند نزول فرمود - امرای آن دیار با شاهزاده عالی مقدار امیرزاده عمر شیخ که با مخالفان کارزار بسیار نموده بودند و بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار آن بی دینان بر آورده بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسیدند و بعز بساط بوسی مستسعد گشتند و منظور نظر عاطفت و احسان گردیدند و جمعی که درآن معرکه اهمال نموده بودند و تن بجنگ در نداده بر حسب فرمان ریش تراشیده مواخذت عظیم کردند - و در تاریخ سنه مذکور حضرت صاحبقران گردون توان بعون تائید ملک دیان عنان عزیمت بصوب خوارزم معطوف داشته در موضع اکری بار نزول فرمود و کونجه آغلن و تمور قتلغ آغلن که از توقتمش خان رو گردان شده بودند آنجا بدرگاه عالم پناه آوردند - حضرت صاحبقران ایشانرا اسپ و خلعت مرحمت فرموده مصحوب

---

۳ ق جرجانی : س جرجانی را - ۴ ف اشتهار یافته : س اشتهار دارد -
۵ ق روند : س برد - ۸ ق بجانب : س ندارد - ۱۹ ف عزیمت : س عزیمت را -

شیخ علی بهادر و سبخ تمور بهادر برسم منقلای از پیش روان گردانید و رایت نصرت آیت از عقب توجه فرمود۔ بعد از وصول بحوالی خوارزم مخالفان بمجرد آوازهٔ وصول موکب همایون عنان احتیار از دست داده بصوب دشت قپچاق فرار نمودند۔ فرمان لازم الاتباع عز صدور یافت که اهالی خوارزم را کوچانیده به ماوراء النهر برند و شهر خوارزم را بنزعی ویران و منهدم گردانند که آثار آبادانی درآن دیار نماند و زمین عمارت را محل زراعت سازند۔ عساکر منصور بر حسب فرموده عمل نمودند۔ چون مدت سه سال از تخریب خوارزم بگذشت مرحمت پادشاهانه در اواخر سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه هنگام یورش دشت قپچاق موسیکه پسر جنگی قوچین مامور شد بآنکه خوارزم را عمارت کرده بحال اول باز آورد والحاله هذه معمورهٔ خوارزم همانست که بفرمودهٔ حضرت صاحبقران اتمام یافت۔

ذکر توجه رایات منصوره بدفع مواد فساد توقتمس خان و گذارش حالات او

چون توقتمس خان را سر نوشت سعادت که خامه جف‌القلم بر پیشانی ادبار و خذلان(ق ۶۷ د) او رقم زده بود برآن داشت که حقوق عنایت و رعایت حضرت صاحبقرانی را فراموش کرده بر کفران نعمت اقدام نماید بنا براین از تمامی الوس جوجی که بیمامن تقویت و تمشیت آنحضرت رسیده بود لشکری گران که از حیز شمار در بیان افزون بود اواخر سنه تسعین و سبعمائه جمع آورده در فصل زمستان متوجه ولایت حضرت

خ : ندارد

س : ذکر توجه نمودن حضرت صاحبقران بجنگ توقتمش خان و ظفر یافتن درو بعون عنایت سبحانی۔

۱ق روان گردانید : س روان ساخت۔ ۲ق عساکر منصور:س عساکر منصوره۔

صاحبقران شد ـ آنحضرت چون از توجه خصم و دلیری او خبر یافت بعد از تقدیم مشاوره با شاهزادگان و امراء (س ۴۲۶) بجمع سپاه فرمان داد و زبان مبارک را بمضمون این مقال بکشاد ، نظم :

بود توقتمش آفت این دیار   باندیشه او بود فتنه بار
طرازندهٔ تاج چنگیزی است   چو شمشیرش اندیشه خونریزیست
ازو پای اندیشه تا در گلیست   نشستن با آرام دل مشکلیست
فتاد آن سخنهای رای سترگ   پسندیدهٔ طبع خورد و بزرگ

چون تواچیان بهرام صولت از اطراف و اکناف ولایات سپاه را فراهم آوردند درآن اثنا خبر رسید که منقلای لشکر توقتمش خان از آب خجند گذشته در نزدیک اجوک و زنوق نزول نمودند و بحسب اتفاق درآن زمستان شدت و برودت هوا بمرتبهٔ بود که آسمان همواره پشت سنجاب بر دوش افق کشیده بود و زمین دوسته شکم قاقم پوشیده ، بیت :

ز برف گشته زمین همچو عرصهٔ کافور   ز ابر مانده جهان همچو گنبد بی نور
هوا ز غایت سرما چنان نموده اثر   که برده خاصیت از طبع مردم محرور

در وقت چنان حضرت صاحبقران فی الفور عزم فرمود که به تعجیل بر سر مخالفان تازد و دمار از روزگار ایشان در آرد ـ امراء نوینان زانو زده مبالغه نمودند که هوا در کمال برودت است و نیز سپاه اطراف بتمام جمع نشده اند اگر چند روزی توقف فرمایند تا شدت برودت تسکین یابد و لشکرها نیز جمع آیند بهتر خواهد بود ـ نقد این گفتار در محک رای اصابت شعار آنحضرت تمام عیار ننمود و از تبعه فی التاخیر آفات اجتناب واجب دانسته بر حسب اشارت ، بیت :

۲ف سپاه : س سپاه نصرت نشان ـ س شعر :

بود وارث بخت توران زمین   همین او بود ملک را درکمین : ق ندارد

۸ق صولت : س انتظام ـ ۱۱ق و : س ندارد ـ ۱۲ق بیت : س شعر ـ

از امروز کاری بفردا ممان
چه دانی که فردا چه گردد زمان

امضای عزیمت را صواب دانسته دست توکل در حبل‌المتین تائید صمدانی استوار کرده باجمعی خاصگان با آنکه جمیع راه تا سنهٔ اسپ برف بود متوجه گشت و آنروز تا شب و شب تا صباح سرعت راند و وقت طلوع آفتاب ماهچهٔ رایت نصرت انتساب از بالای تل انبار بر آمده بباغی رسیدند و شور انداختند جنگ در پیوست و آتش حرب از باد حملهٔ دلاوران اشتعال یافت ـ نسیم فتح از مهب اقبال حضرت صاحبقران وزیدن گرفت مخالفان دست هزیمت نموده رو بگریز نهادند و بسیاری در زیر پای اجل سراسیمه گشته پست شدند و بعضی از بیم تیغ آتشبار خود را در آب خجند انداخته خاک وجود شان بباد فنا رفت ـ آنها که از قتل خلاص شده بصوب گریز می شتافتند جمعی از عساکر منصوره که پیشتر رفته بودند که راه برباعی نگیرند از پیش ایشان در آمدند و سپاه ظفر پناه از عقب گریختگان را درمیان گرفتند و بزخم تیر و سنان و شمشیر و گرز گران دمار از روزگار آن شور بختان بر آوردند و عنان حیاتشان بدست قهر عزرائیل سپردند ـ حضرت صاحبقران ظفر قرین از عقب مخالفان بصوب ساسان که گریزگاه شاه توقتمش خان بود روان شد و همگی همت عالی نهمت صاحبقران گیتی ستان مصروف بر آن بود که توقتمش خان را در قید اسیری در آورد ـ چون چند کوچ متواتر واقع شد توقتمش خان را توجه شاه منصور خبر دادند ـ خوف و هراس

۳ ق جمیع : س تمام ـ ۹ ق گرفت : س گرفته ـ ۱۲ ق منصوره : س منصور ـ
۱۳ ق ظفر پناه : س ظفر دستگاه ـ ۱۴ - ۱۶ ق از عقب ..... سپردند : س از عقب روان شده گریختگان بر اوردند و عنان حیاتشان بدست قهر عزرائیل سپردند ـ

تمام بر باطن بادشاه و سپاه مستولی شاه هر کس رو براهی نهادند، نظم:

چو خان ستیزنده آگاه گشت که طوفان دریا در آمد بدشت

پریشان‌شد از فکر کارش دماغ بروت از دماغش هوای فراغ

چون صاحبقران کامران در موضع آل قوتشان نزول اجلال فرمود درآن منزل خبر آمد که ملوک سر بدال و حاجی بیگ جون غربانی و تمام لشکر طوس و کلاه باغی شده اند. حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه را با جمعی امرا فرمان داد که بصوب خراسان متوجه شوند و بدفع فتنه و فساد آن قوم بر گشته روزگار اقدام نمایند. شاهزاده مشارالیه بحسب اشاره با لشکر جرار عازم دیار خراسان شد و چون بسمرقند رسید ملک پیر محمد را با دو پسر زین العابدین و محمود که در آنجا محبوس بودند شربت فنا چشانده و از نسل ملوک (ق۶۸ع) کرت کس نماند و شاهزاده جوان بخت از آنجا بر سبیل استعجال بخراسان شتافت و در صحرای بهر آباد ملوک سر بدال با فوجی از لشکر فدائی دار بیش آمدند و از سر جان گذشته بر لشکر شاهزاده (س ۲۳۶ ب) حمله آوردند و جنگی عظیم در پیوست. عاقبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم رایت شاهزاده جوان بخت وزیده ملوک سر بدال شکسته و پریشان حال بصد مشقت تمام نیم جانی ازآن معرکه بیرون بردند و بصوب عراق روان گشتند. و حاجی بیگ جون غربانی چون بسمنان رسید سادات هزار جریب او را گرفته نزد شاهزاده مشار الیه فرستادند و به تیغ سیاست از هم گذشت. چون عرصهٔ مملکت خراسان از لوث جنود و خبث وجود آن مفسدان پاک و صافی گشت، شاهزاده ظفر قرین عنان عزیمت را بمستقر

۱ ق بادشاه: س شاه ـ ۱ ق رو براهی نهادند: س روی براه آوردند ـ ۱ ق نظم: س شعر ـ ۴ق قوشان: س قوشهن ـ ۸ ق اقدام نمایند: س اشتعال نمایند ـ ۹ق حسب اشاره: س حسب فرموده ـ

سپهر خلافت و جلالت معطوف گردانید ـ اما حضرت صاحبقران گیتی ستان چون برفتن از عقب توقتمش جزم شده بود امراء و نوینان اتفاق نموده رانو زدند و بزبان اخلاص و دولتخواهی عرضه داشتند که اگر رای عالی صواب داند اول بجانب خضر خواجه آغلن پسر توقتمش خان توجه نمائیم و ایشان را گوشمالی بسزا داده نوعی سازیم که دیگر اندیشه جسارت و فضولی بخاطر راه ندهند و بعد از فراغ آران مهم روی عزیمت بصوب توقتمش خان آریم ـ حضرت صاحبقران سخن ایشان را بسمع رضا اصغا نمود و در همین سال سنه احدی و تسعین و سبعمائه عزیمت جانب مغولستان تصمیم فرمود و بعد از وصول بآن دیار بعضی از امرای نامدار و عساکر نصرت شعار برآن قوم کفار فجار نامزد فرمود ـ بعد از تلاقی فریقین شجعان معرکه نبرد دست جلادت از آستین تهور بیرون آورده چون شیر غرین درآن دست کین بسی از مخالفان بیدین را داغ فنا بر جبین حیات نهادند و جانشانرا باسفل السافلین رسانیدند ـ آخرالامر از مطلع وعده انا فتحنا لک فتحاً مبیناً اختر سعادت گستر فتح و فیروزی طلوع نمود و مجاهدان نصرت قرین بر مخالفان فساد آئین ظفر یافته ایشانرا منهزم گردانیدند و هرچه داشتند از اموال و چهارپایان بغارتیدند و گله های اسپ و گوسفند رانده سالم و غانم بمعسکر همایون مراجعت کردند و حضرت صاحبقران از احوال گذشته منازل و مراحل قطع کرده بمحل ایمل چول رسید و ایل و الوس که درآن نواحی بود غارتیده با غنیمت بسیار و چهار پایان بی شمار ازآن دیار کوچ کرده بکاسغر در آمد و از آنجا نیز نهضت فرموده با لشکر ظفر قرین بمبارکی و طالع سعد باندیجان که اقطاع خاصهٔ او بود نزول فرمود ـ

۴ق توقتمش خان : س توغلتمور خان ـ ۱۴ ف انا فتحنا لک فتحنا مبیناً : س ان جندنا لهم الغالبون ـ ۱۸ ف احوال : س چول ـ

ذکر معاودت صاحبقران کامگار بسمرقند و آراستن طوی و قشلاق در بخارا

حضرت صاحبقران را چون خاطر عاطر از کار جنگ و جدل فارغ گشت و دشمنان مقهور و منکوب گشته در بیابان ناکامی مختفی و متواری شدند و غنیمت فراوان بدست سپاه نصرت نشان در آمد ، بیت:

بر اعدای دولت مظفر شده — سپاه از غنیمت توانگر شده
بر آورده از بوم دشمن دمار — براین گونه فرسنگ بینی از فرار

عنان عزیمت را بصوب دارالسلطنت سمرقند معطوف گردانید و با تمامی اردو از کچک دولدوز نهضت فرموده بیالیغ بولدوز در آمد و در آنجا طوی عظیم کرده بعیش و عشرت مشغول گشت و تمام نویان و امرا و اشراف را بخلعت و کمر و انعام پادشاهانه محظوظ گردانید و امیر جهانشاه را در اغرق گذاشته در یکشنبه پانزدهم شعبان سنه احدی و تسعین و سبعمائه متوجه مستقر سریر سلطنت شد و به تعجیل روان گشت - روز یکشنبه هفتم شهر رمضان خطهٔ جنت آئین سمرقند از فر قدوم همایونش غیرت سپهر بلند شد - آغایان و شاهزادگان و نوینان نثارها کرده طویهای لائق دادند و پیشکشهای مناسب کشیدند - چون فصل پاییز بآخر رسید در اول شتا حضرت صاحبقران ظفرقرین بعزم بخارا بحرکت در آمد و درآن زمستان آنجا قشلاق فرموده بصید و شکار اشتغال می نمود و امیر زاده میرانشاه قضایا و مهمات خراسان را بر حسب دلخواه چنانچه ذکر شد کفایت نموده متوجه پایهٔ سریر اعلی گشته و

خ : ذکر معاودت نمودن صاحبقران بدارالسلطنت سمرقند
س : ذکر مراجعت صاحبقران جهانگیر بمستقر سریر خلافت مصیر -
٣ق نصرت نشان : س نصرت دستگاه - ٣ق بیت : س نظم - ١٢ق روز : س و در - ١٤ق بلند : س برین - ١٦ق ظفر قرین : س کامگار - ١٩ق گشته : س گشت -

امرا و نوینان باقامت رسم استقبال قیام نمودند و شاهزاده درآن قشلاق بشرف بساطبوسی خسرو آفاق فائز شد و در اثنای آن زمستان بر مقتضای رای حضرت صاحبقران امیر زاده (ق۹۹ه) ابابکر پسر امیرزاده میرانشاه را دختر امیر حاجی سیف‌الدین (س۲۲م) نامزد شد و خدر معلی خوانزاده برسم طوی اقامت نمود ـ چون زمستان بآخر رسید صاحبقران گیتی ستان عزیمت دارالسلطنت سمرقند فرمود و همه را در پناه حفظ و تائید اله کامگار و شکار کنان بسعادت و اقبال منازل قطع میفرمود ،

بیت :

شد در یک شکارستان نمی ماند　　　شکارافگن شکارافگن همی راند

عرض دیدن حضرت صاحبقرانی لشکر را و افزودن آنها

چون از میامن آثار شوکت و اقتدار حضرت صاحبقران کامگار آفتاب دولت ترک تخصص الوس چغتای باوج عظمت و جلال صعود نمود و کمال رفعت و استقلال یافت چنانچه از حدود مشرق تا بمغرب پرتو تسلط و استیلا انداخت و از کثرت غنائم وافر که در یورشها بپای از فتوحات متواتر بدست جلادت عساکر گردون مآثر می افتاد با ساقیان معسکر ظفر اثر از روی مکنت و اسباب بر امرای دیگر عهد و زمان فائق بودند ـ هر آئینه رای ممالک آرای حضرت صاحبقرانی که آیت لازم الاتباع در شان احکام سلطنت و کشور کشائی امضای آن فرمود که در بیان لشکر اضافی رود ـ بنا بر این بعد از اجتماع جمع تمام امرا و نوینان از تومانات و هزارجات و صدجات و سایر سرداران و حکام مواضع و ولایات رسوم طوی قورلتای و آداب آن بحشمتی و تجملی

خ : در تعبیه و لشکر آراستن جهت سرگ و واقع شدن جنگ بزرگ

س : ذکر قرلتای فرمودن حضرت صاحبقران ـ

۷ق کامگار : س کامران ـ

مرتب افتاد که جهان فریدون و افراسیاب دیده مثل آن جمعیت ندیده و نشنیده و چون اشارهٔ علیه در باب زیادت کردن شان سپه بنفاذ پیوست، بیت:

سران سپه سر بسر هرکه بود
بخدمت کمر بسته فرمان شنود

و مجموع امرا التزام نموده خط دادند که بر حسب فرمان سپاه بعرض گاه رسانند و تواچیان بزرگ مثل حاجی سیف‌الدین و امیر جهانشاه جاکو و امیر شمس‌الدین عباس را از برای آن کار تعین فرمودند ـ

در نهضت صاحبقران کامگار بدشت قپچاق و ورود ایلچیان توقتمش خان

در پاییز سال سنه اثنین و سبعمائه حضرت صاحبقران گیتی ستان عزم نهضت همایون بجانب دشت قپچاق جزم فرموده سایهٔ التفات به تفقد حال لشکری و ترتیب سپاه انداخته از سمرقند در ضمان حفظ و تائید ذوالجلال بسعادت و اقبال روان شد و در آب خجند پول بسته روان شد، نظم:

بلرزید گیتی ز سر تا به بن — سراسیمه گردنده چرخ کهن
علمهای خانی برآمد باوج — محیط صلابت در آمد به موج
جهانی در آهن چو دریای قیر — ز دستور چنگیز آتش پذیر
شتابان یسل از یسار و یمین — در افتاده پیچش به ناف زمین

چون از رود خجند عبور واقع شد موکب همایون درآن زمستان در تاشکند قشلاق فرمود و درآن ایام مزاج همایون از نهج استقامت

خ: توجه نمودن صاحبقران بجانب دشت قپچاق

س: ذکر نهضت فرمودن خسرو آفاق بصوب دشت قپچاق ـ

۱۳ق بر: س در ـ ۱۴ق روان شد: س عبور نمودند ـ ۱۴ف نظم: س شعر ـ ۱۸ق یسل: س یسال ـ ۲۰ق تاشکند: س تاسکنت ـ

انحراف یافته عارضهٔ مرضی طاری گشت چنانچه امرا و ارکان دولت عظیم پریشان خاطر و اندیشناک بودند ـ آخر الامر از داروخانه واذا مرضت فهویشفین شربت شفای کلی درامت گشت و کافهٔ خلائق شادمان و مستبشر گشته هر کس شکرها گزارند و شکرانه ها بدادند و در روز پنج شنبه دوازدهم ماه صفر سنه ثلث و تسعین و سبعمائه که آفتاب در هشتم درجه دلو بود موکب همایون در رمان عصمت و تائید ملک جلیل نهضت فرمود و امیر زاده پیر محمد جهانگیر و امیر زاده شاهرخ را جهت ضبط مملکت باز داشت و آغایان را مجموع باز گردانید مگر بانوی بزرگ چلپان ملک آغا بنت حاجی بیگ که درآن سفر سعادت مرافقت و مصاحبت آنحضرت مستسعد بود ـ چون موکب همایون از تاشکند کوچ کرده بموضع قراسمان نزول اجلال فرموده ایلچیان توقتمش خان برسیدند ـ امراء و اعیان حضرت ایشانرا بمحل مناسب فرود آورده لوازم رعایت بجای آوردند ـ چون این خبر بسمع مبارک حضرت صاحبقران رسید بحضور ایشان فرمان داد ـ ایلچیان بمجلس بهشت آئین رسیدند ـ بعد از مراسم زمین بوسی یکدست سنقار و نه سر اسب رهوار که جهت پیشکش آورده بودند بعز عرض رسانیدند ـ صاحبقران سعادت قرین رعایت آئین سلطنت سنقار را بر دست سپهر اقتدار گرفت ـ اما از حمیت پادشاهانه زیادت التفاتی بایلچیان نفرمود ـ ایلچیان زبان استکانت و انکسار بصنوف اعتذار و استغفار گشاده (س ۲۳۳ ب) مضمون (ف ۵۷) رسالت توقتمش خان را بوساطت عظماء امراء زانو زده عرضه داشتند ـ مخلص کلام آنکه توقتمش خان فرموده که ''حضرت صاحبقران نسبت با من بمثابه

---

۱ ف طاری گشت . . . . : س طاری گشت و غلواً صورت آن بغایت استداد پذیرفت و مدت یک اربعین متمادی گشت ـ ۲ ف و اذا مرضت فهویشفین : س و ماهو شفاء و رحمت للعالمین ـ ۳ ف زمان : س ضمان ـ

پدر و ولی نعمت است چه سوابق حقوق انواع ایادی و نعم که در بارهٔ من ارزانی داشته زیاده ازآنست که از هزار یکی و از بسیار اندکی شرح توان داد و از کردار تباه و مخالفت بیجا نگاه که از شورش بخت تیره روز و افساد مردم شریر بد آموز بدان اقدام نموده ام بغایت نادم و شرمسارم ـ امید که بکمال عواطف و مراحم خداوندانه عفو فرمایند تا ضمیمهٔ سائر الطاف و اعطاف گردد و من حد خود شناخته بعد ازین یکسر موی پای از طریق محبت و متابعت و انقیاد بیرون نخواهم نهاد و سررشته مصادقت و اتحاد را از دست نخواهم داد ، بیت :

یکی بنده باشم بفرمان شاه نه پیچم دگر سر ز پیمان شاه''

حضرت صاحبقران فرمود که '' از ابتداء حال تا این زمان که توقتمش خان در تخت الوس جوجی بخانی استمرار یافته انواعی امداد و اسعاد در بارهٔ او بظهور رسانیده ام و او را بزبان عطوفت و شفقت پسر خوانده ام و او مرا پدر میگفته ـ اگرچه دولت از فضل باری تعالی است ، اما سببش من بودم ـ و چون دولت براو قرار گرفت و قوی و شوکتی در حال خود مشاهده نمود حق نعمت و احسان مرا فراموش کرده شرائط فرزندی بجای نیاورد و پیوسته لشکر باطراف و اکناف و ولایات ما فرستاده نهب و غارت می کنند و خان سما از سراب غرور و بیخودی بچنان مست و مغرور شده که نمک را از بد باز نتواند شناخت حالانکه موکب همایون توجه بدیار او نموده دیدهٔ بختش از خواب غفلت بیدار شده می خواهد که بمکر و حیل نیران فتنه که مشتعل است منطفی گرداند بافسانه و افسون عزیمت ما را باطل سازد ـ چون بکرات نقض عهد و پیمان از او مشاهده رفته بر قول او اعتماد کردن از طریق خرد دور است ـ الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و باین

---

۲۳ ف الذین ...... یوصل : س ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود لا قبل

همه اگر راست میگوید که طالب صلح است می باید که علی بیگ را باستقبال ما فرستد تا با امرا جانقی کرده آنچه مصلحت باشد بجای آوریم“ـ بعد از اقامت رسم طوی ایلچیان را خلعت زردوزی پوشانیده وثاق تعین فرمودند و حضرت صاحبقرانی در هشتم ربیع الثانی با شاهزادگان و امرا در باب صلح و جنگ مشوره فرموده گفت، بیت :

که ای هوشمندان آئین وفا   بما توقتمش را نباشد صفا
زبان و دل او بهم راست نیست   فریب است این قول ودرخواست نیست
فرستادهٔ بهر فریب آمده   نه دشمن ز بالا به شیب آمده
نه آن عذرها بهر پیوند ماست   سراسر فسون زبان بند ماست
سر دشمن کهنه افگنده به   که از رهگذر خار بن کنده به

شاهزادگان و امراء در رفتن بسر توقتمش خان یکدل و یکزبان شده قرار بران دادند که ایلچیان توقتمش خان را گرفته بجانب او ایلغار نمایند ـ بنا بر قرار مذکور ایلچیان را گرفته بطالع سعد باتمام عساکر گردون مآثر روی کشور کشائی براه نهادند و از موضع سیران گذشته سه هفته در بیابان و چول منازل و مراحل قطع کردند و اسپان از کثرت سیر و قلت آب از رفتار باز مانده لاغر و ضعیف شدند ـ و در آخر ربیع الاخر بموضع سارق اوزن رسیده چهار پایان را درآن موضع که آب بسیار بود سیراب ساخته شکر باری تعالی بجای آوردند ـ و چون درآن ایام از کثرت باران سیلی عظیم آمده نهری عمیق در پیش بود چند روزی درآن منزل توقف نموده اسپها را آسوده ساختند و بعد ازان ازان مقام کوچ کرده از آب بگذشتند و منازل و مراحل قطع کرده میرفتند ـ چون مدت چهار ماه از ابتدای آن سفر منقضی گشت لشکریان را اذوقه نماند

لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون ـ ۳ ق خلعت : س خلعتهای
۵ ق بیت : س شعر ـ

و درآن بیابان از جمیع جهات پنج شش ماهه راه آبادانی نبود چه مردم آن دیار صحرا نشینند و توقتمش خان در حین فرار همه را کوچانده باخود برده بود - بنا براین تنگی وگرانی در اردوی همایون که از کثرت شجعان و رجال ابطال و بسیاری جمول و اخیال دریائی بود درجوش و جهانی پر ولوله و خروش پیدا شد - چنانچه یک سرگوسفند بصد دینار کپکی رسیده بود و یک من غله (س ۲۸ب) بسنگ کلان که عبارت از شاهزده من شرعی باشد بصد دینار کپکی رسیده بود و یافت نمی شد ،

نظم :

فشرد آنچنان قحط پای ثبات (ق ۱۷۵) که نایاب شد نان چو آب حیات
دو صد منزل از دیگ شد آش دور　　فراموش شد نام نان در تنور
ز قحط آش دیگ دانها ببرد　　چه قحطی که آنس اران جان نبرد
ز مهمان سخا پیشه پرداخت جای　　بر آورد درهای مهمان سرای
سکمها فتاد از بی خشک و تر　　چو انبان دریوزه گر در بدر
گرسنه سکم بر نمد دوخت چشم　　که همسایهٔ گوشت بود دست پشم

حضرت صاحبقران کامگار چون از حدوث آن واقعه خبردار شد امر فرمود که جارچیان جار برسانند که امراء و لشکریان و سائر خلائق در اردو نان وکماج و بقرا و نتماج و رسه و اماج و امثال این پزند و از مطبوخ به بلماغ اکتفا نمایند - امراء جهت احتیاط تجربه نمودند از یک من بار که بسنگ هشت من شرعی است باضافه سبزی که آنرا مطر گویند شصت کاسه بلماغ بیرون آمد و مقرر نمودند که از لشکریان هرکس

۴ف جمول و اخیال : س خیول و جمال - ۸ف نظم : س شعر - ۱۰ف در : س بر - ۱۳ق گر در بدر : س کردند بدر - ۱۵ف کامگار : س کامران - ۱۶ف برسانند : س بزنند - ۱۷ف این : س آن - ۱۸ف بلماغ : س بیلماق - ۲۰ق بلماغ : س بلماق - ۲۰ف هرکس : س هریک -

ازان بیک کاسه در روزی قناعت کند - گاه بودکه آن نیز میسر نمی شد - حضرت صاحبقران کامگار درآن ایام طرح سکاری در انداخت و بعد از چند روز چون جرگه بهم رسد از انواع جانوران چندان بجرگه در آمده بود که شمار ان از حیز تعداد افزون بود از جمله نوعی از آهویان جرگه داخل شده بود که از گاومیش بزرگتر بود و ترکان آنرا قندعانی می گویند - بسیاری ازان جنس و غیر آن بضرب تیر انداخته بودند چنانکه مدتی قوت لسکریان گوشت شکار بود - حضرت صاحبقران دریا نوال بعد ازانکه از صید و شکار فارغ البال گست بعرض دیدن لسکر توجه فرمود - ساهزادگان و امراء و نوینان و سائر سپاه و سران لشکر بعرض رسانندند - چون صاحبقران نظر بران سپاه افگند فوجی چند دید که از چین جبین خشمشان روزگار چون زلف پریشان خوبان بهم برآمدی و از صدای خروش قهر سان مهر سپهر چون دیدهٔ بلا دیدهٔ عاسقان خیره ماندی - فضای آن صحرای بی انتها را از غایت کثرت بتنگ آورده صفها آراسته ایستاده - حضرت صاحقران بعد از مساهدهٔ جنود نا معدود ساهزادگان و امرا را استمالت فرموده به ستائش و تحسین بلند پایه سرافراز گردانیده و روزگار از شوکت صاحبقران کامگار وکثرت ترتیب آن لسکر جرار متعجب مانده مصدوقهٔ بیت:

ای سپاهت راظفرلسکر کشی ونصرت نزک   نه یمین برطول وعرض لسکرت واقف نه سنک

---

۱ ق نمی سد: س نمی گشت - ۲ ق ایام: س هنگام - ۳ ق درانداخت: س انداخت - ۴ ق جرگه: س جرگه و غیر آن - ۵ ق بود: س بودند - ۶ ق غیرآن: س ندارد - ۷ ق گوشت: س از گوشت - ۹ ق بعرض رسانیدند: س بعرض گاه حاضر شدند - ۱۰ ق چون .... افگند: س چون نظر مبارک صاحبقران فلک بارگاه بر آن سپاه افتاد - ۱۳ ق ایستاده: س ایستاده بودند - ۱۶ ق ترتیب: س تربیت -

برای العین مشاهده نمود ـ حضرت صاحبقران ظفر اثر بعد از دیدن عرض لشکر امیر زاده جوان بخت محمد سلطان بهادر را درسم منقلای از پیش روان گرداند و بعضی از امرا را بملازمت رکاب همایون تعیین فرمود تا غدب از دشمنان خبری نیافته بودند ـ چون شاهزاده و امرا دو روزه راه رفتند در منزلی چند جا آتش افروخته دیدند ـ این خبر را بحضرت صاحبقران فرستاده خود به تفحص افروزندگان آتش مشغول شدند و چون دو سه منزل دیگر رفتند و بآب توبل رسیدند قراولان خبر رسانیدند که هفتاد محل آتش دیدیم و هر چند در تفحص آن کوشش نمودیم از هیچ کس خبر نیافتیم ـ حضرت صاحبقران ازین خبر دوم فی‌الفور کوچ کرده به تعجیل براند و قراولان که بخبرگیری رفته بودند سخصی گرفته بحضرت صاحبقران رسانیدند ـ آنحضرت از او احوال توقتمش خان پرسید، جواب داد که "یک ماه باشد که ما از حال توقتمش خان خبر نداریم و نمیدانیم که در کجاست، اما چند روز است که ده سوار جبه پوش آمده اند و در نزدیکی خانه های ما بیشه ایست آنجا می باشند و معلوم نیست که چه کسانند" ـ حضرت صاحبقران عماری یساول را با بیست سوار که در مردانگی و دلیری عدیل و نظیر نداشتند بگرفتن آن سواران فرستاد ـ عماری برحسب فرموده متوجه شد ـ چون بایشان رسید به جنگ پیش آمدند بعضی کشته شدند و بعضی گرفتار گشتند و چون گرفتاران را بپایه

۶ف مشغول: س متوجه ـ ۹ف خبر نیافتیم .... : س خبر نیافتیم باز اینمعنی را بحضرت صاحبقران عرضه داشته ـ ۹ف حضرت صاحبقران ..... دوم : س چون خبر دوم بمسامع علیه رسید ـ ۱۱ق شخصی : س شخصی را ـ ۱۹ف بعضی گرفتار گشتند : س بعضی را دستگیر کرده ـ ۱۹ف و چون گرفتاران را ; س ندارد ـ

سریر اعلی آوردند خبر توقتمش خان را پرسیدند ـ معلوم شد که در کجاست ـ صاحبقران کامگار از عقب مخالفان ایلغار کرد و فرمان لازم الاذعان عز صدور یافت که هیچ کس از (س۲۸۴ب) هزاره و قوشون خود جدا نشوند و لشکریان در شب آتش نیفروزند و لشکر را مستعد و مسلح ساخته فوج فوج روان شوند ، بیت :

چو از دشمنان آگهی یافت شاه   گرائید رایش بضبط سپاه
بیاراست لشکر بآئین و ساز   همه جنگ جویان دشمن گداز
روان شد بپای سپه فوج فوج   چو بحری که جوشان در آید بموج

در آن اثنا قراولان سه نفر از دشمنان را گرفته بیاوردند ـ حضرت صاحبقران کسی سمان از ایشان اخبار توقتمش خان پرسید (ق۲۷۵) چنان تقریر کردند که توقتمش خان از آمدن شما آگاه نبود ، دو نفر نوکر ایدکو از اردوی شما گریخته آمدند و او را از توجه شما خبر دادند که با لشکر فراوان افزون از ریگ بیابان و برگ درختان میرسد ـ از استماع این خبر آتش در نهاد توقتمش خان افتاده دود از سرش بر آمد و گفت من نیز دو چندان لشکر جمع کنم ـ در روز خبر باطراف و جوانب فرستاده لشکر دست راست و چپ را جمع ساخته اکنون در قرق کول نزول نموده بار بطلب لشکرها فرستاده ـ اما توقتمش خان را گمان آن بود که چون حضرت صاحبقران بآب نقی رسد از گذار عبور خواهد کرد سپاه را مستعد ساخته مترصد آن بود که دران روز که عبور واقع شود دست بردی نماید ـ حضرت صاحبقران از الهام تائید آسمانی آن معنی را

---

۵ ق بیت : س شعر ـ ۱۰ ق پرسید : س استفسار نمود ـ ۱۱ ق نفر : س ندارد ـ ۱۶ ق ساخته : س آورده ـ ۱۷ ق اما : س ندارد ـ ۱۸ ق گمان : س تصور ـ ۲۰ ق آن معنی را : س آنمعنی را درآن محل ـ

دریافته ازآن گذار عبور ننمود و از بالای آب گذشته دران حوالی ورود آمد ـ چون عساکر منصوره ترتیب میمنه و میسره دادند فرمان شد که تورها و جریبها آماده ساخته پیرامون معسکر همایون را طناب زده قسمت کنند تا لشکریان حوالی خود خندق بکنند ـ امرا و سپاه بر حسب فرمان کاربند شده شرائط حزم را مرعی داشتند و آنشب دران مرحله بسر بردند، بیت:

دگر روز چون خسرو خاوری   برآمد براین کاخ نیلوفری

در رسیدن امیر ایکوتمر بسپاه مخالف و کشته شدن او

صباح روز دوشنبه غره رجب قراولان خبر دادند که فوجی از لشکر مخالف نمودار شده اند ـ اشاره عليه بنفاذ پیوست که امیر ایکوتمر که مرد دلاور مشهور بود با دیگر بهادران برسم قراولی پیش رود و از مخالفان خبری گیرد و تحقیق نماید که در کجا اند و غلبه بیش آمده اند یا اندک و در جمیع احوال طریق حزم و احتیاط را مرعی دارد ـ امیر نامدار بامتثال امر مبادرت جسته به تعجیل روان گشت و چون اندک مسافتی قطع کرد گروهی از سپاه دشمن را دید که بر بالای پشته ایستاده نظاره می کنند ـ فی الحال جمعی از مردم کارو مبارزان تیغ گزار بجانب ایشان روان گردانید ـ دشمنان چون توجه ایشانرا مشاهده نمودند بازگشته از پشته فرو رفتند و ایشان بجای دشمنان بر بالای پشته بر آمدند از آنطرف پشته

خ: ذکر محاربه قراولان و کشته شدن امیر ایکوتمور و بیان بعضی وقائع

س: ذکر محاربه قراولان و کشته شد ایکوتمر ـ

۱ ق گذار: س آب ـ ۹ ق روز: س ندارد ـ ۱۸-۹ ق دشمنان .... از پشته فرو رفتند: س ندارد ـ

سی فوشون سوار مکمل جبه بوش دیدند در مغاکی صف کشیده و جنگ را آماده شده ایستاده اند ـ چون سواران بر حال مخالفان آگاه شدند هم بران پشته بوقف نموده بایکو تمور فرستاده او را ازان حال آگاهی دادند او در زمان سوار شده ببالای پشته در آمد و لشکر دشمن را بسط احساط در آورد ـ چون بسیار بودند جنگ کردن مصلحت ندانست و صواب دران دید که بآهستگی باز گردد و از نهری که در عقب ایشان بود بگذرد ـ بنا بر اندیشه مذکور سپاه را بیشتر روانه نمود خود باندک نفری از عقب لشکر بایستاد ـ دشمنان بفراست دانستند که مدد ایسان دور است و آب و وحل در راه بسیار، فرصت را غنیمت دانسته بهیأت مجموعی بر ایشان حمله کردند ـ ایکو تمور از کمال شجاعت و فرط دلاوری پای ثبات و قرار بفشرد و بزخم تیر آهن گذار چند فوسون را باز داشت و چندان کوشش نمود که تمام لشکرش سالم از آب ولای بگذرند ـ درین اثنا تیری از شست قضا باسپ ایکوتمور رسید و او نیز زخمی خورده بود ـ باوجود آنکه زخم داشت بهمان اسپ تیر خورده از آب بگذشت و چون اسپ را قوت نماند بنفاد اسبی دیگر پیش کشیدند که بر نشیند ـ هنوز سوار نشده بود که تیری دیگر بر مقتل آن اسپ آمد و درآن حال مخالفان غلبه کرده آن بهادر نامدار را فرو گرفتند ـ او پیاده ثبات بفشرد و چندان جنگ کرد که شهید شد .... نظم:

چو پیمانه عمر گردید پر فرو ماند از چاره ایکوتمر

۵ق احتیاط: س احتیاج ـ ۷ق بود: س ندارد ـ ۱۱ف بفشرد: س فشرده ـ ۱۵ف داشت: س ندارد ـ ۱۵ف تیر خورده از آب بگذشت: س برنشیند ـ ۱۵-۱۶ف و چون اسب..... که بر نشیند: س ندارد ـ ۱۹ف.....: س اناللهواناالیه‌راجعون ـ ۱۹ف نظم: س شعر ـ

(س ٢٢٩ ب)

بر ایشان شدش مرگ و ناوک ز تیغ   ز گردون بر آمد فغان و دریغ
چنین است دستور این زال پیر   که زهرت دهد چون چشاند شکر
حسنی نبوسید آن بی وفا   که آخر نزد سیلی در قفا

درآن واقعه هائله وقت که فرو نشستن چراغ دولت مخالفان بود و خانه روشن می‌کردند - چند نفر از بهادران دلاور با ایکوتمور موافقت نموده درآن معرکه ثواب شهادت یافتند - حضرت صاحبقران با اندک نفری درآن حال بکنار آب رسید و از کشته شدن ایکوتمور بغایت متاثر گشته و فرمان داد که سپاه پیاده شده از آب بگذرند و لشکر باغی را بزخم تیر برانند - سپاه بر حسب فرمان از آب عبور نموده بر مخالفان تیر باران کردند - چون لشکر مخالف را نظر بر رایت نصرت آیت حضرت صاحبقران کامران افتاد عنان اصطبار از کف داده پای ثبات و قرار شان از جای برفت و فی‌الفور روی بصوب هزیمت نهاده باردوی خود ملحق شدند -

ذکر محاربت حضرت صاحبقران با توقتمش خان

دم صبح کین قهرمان سپهر   همه کینه گردید و بگزاشت مهر
بر آمد بر این توسن تیز گام   بر آورد رخشنده تیغ از نیام

صاحبقران گیتی ستان روز دوشنبه پانزدهم شهر رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمائه که هوا بعد از شش روز گشاده شده بود در موضع قندرچه بنفس مبارک ملتفت آراستن لشکر و متصدی نسق و ترتیب آن شد و هفت قول مقرر فرمود و بنوعی که هیچکس ندیده و نشنیده و

خ : ذکر واقعه جنگ حضرت صاحبقران با توقتمش خان
س : ذکر ترتیب و تعبیه و وقوع جنگ بزرگ -
٩ ق گشته : س گشت - ٢١ ق نشنیده : س ننشیده بود -

امثال این نوع معانی از نتائج الهامات ربانی و تائیدات آسمانی تواند بود چه در خصوصیت عدد هفت بسی اسرار است که واقفان بر سبع المثانی بآن راه برده اند، مصرع : بلبلان این گلستان را نوای دیگر است، و هر قولی را بچند امیر دلاور و شاهزاده پاکیزه گوهر سپرده اطراف و جوانب آنرا بمردان کار و سجعان میدان کارزار بیاراست و سپاه هریک بمحل خویش قرار گرفته صفها بیاراستند، بیت :

بیاراست کشورستان هفت صف　　عنان سمند سعادت بکف
برآن هفت سد سکندر اساس　　مهندس شده هفت لشکر شناس
درآن هفت البرز فولاد پوش　　نهان هفت دریای آهن بجوش
جهان در جهان زیر آهن قبا　　فرو بسته راه گذر بر صبا

از جانب دیگر توقتمش خان قلب و جناحین لشکر خود را بشاهزادگان جوجی نژاد و امرا و نوینان آراسته و پیراسته ساخته بعزم رزم بمیدان نهاد، بیت :

ز سوی دگر لشکر آرای دشت　　که صیتش ز هفت آسمان درگذشت
به پشت نکه در درآورد پای　　بر آورد آواز روئینه نای
جهان پر شد از کوس روز نبرد　　بدرید این گنبد لاجورد
بلرزید گیتی ز سر تا به بن　　سراسیمه گردید چرخ کهن

آورده اند که از سپاه مخالفان درآن دشت کین چندان لشکر جمع شد که محاسب فهم با تأمل قیاس و تخمین از عقد و شمار آن عاجز آمد. حضرت صاحبقران گردون توان از مشاهده آن لشکر بی اندازه اصلا متغیر نگشت و از غایت شجاعت و دلاوری بفرمود تا تمام لشکر فرود

۱ق نوع : س ندارد - ۱ق ربانی : س ربانیست - ۱ق تواند بود : س ندارد - ۳ق مصرع : س ندارد - ۵-۶ق و سپاه.... بیاراستند : س و صفهای سپاه بیاراستند - ۶ق بیت : س ندارد - ۱۳ق بیت : س نظم -

آمدند و خیمه‌ها زده اردو را بیاراسند ـ و توقتمش خان چون آن حال مشاهده کرد از کمال تمکن و غایت سجاعت لشکر منصور و بی التفاتی ایشان بسپاه دسمن حیران بماند و حسابها بر گرفت و چون لشکر جانبین برابر یکدیگر صفها بر کشیدند سپاه توقتمش خان بچند قوشون بر لشکر صاحبقران زیاده بود ـ حضرت صاحبقران که در همه کار استظهار بعنایت پروردگار عزوسانه داستی نه به بسیاری لشکر و آمادگی اسباب و آلات بطریق معهود که در هر جنگ عادت پسندیدهٔ او بود فرود آمد و دو رکعت نماز باخلاص و نیاز بگذارده روی تضرع و خشوع بر خاک استکانت و خضوع نهاده از درگه پادساه نصرت بخس تعالی و تقدس فتح و فیروزی طلبید و بعد از فراغ از مناجات با عالم السر و الخفیات توکل بر کرم نامتناهی الهی کرده بسعادت سوار گست و متوجه میدان شد ـ دلاوران لشکر (س ۹ ۲۳ ب) و بهادران صفدر صدای صلوات و غلغله تکبیر در گنبد کیوان و چرخ اثیر انداختند و رایت دولت و اعلام اسلام باوج عیوق بر افراختند و از طرفین گورکه و کوس و نقاره فرو کوفته گوش زمانه را از خروش سورن کر ساختند، بیت:

ز هر دو طرف دکه تازان بمرز — کشادند برهم کمان از ستیز
خدنگ از دو جانب روا رو گرفت — بروی زمین خون دوا دو گرفت
دها ده برآمد ز هر دو طرف — دو دریای کین بر لب آورده کف

در آن حال شعبه دوحهٔ عظمت و جلال و ثمرهٔ شجرهٔ طیبه نبوت و رسالت سید برکه قدس سره که از مبشرات دولت روز افزون حضرت صاحبقرانی بود

---

۶ ف بسیاری لشکر: س بسیاری لشکر جرار ـ ۷ ق آلات: س بسیار ـ ۱۱ ف توکل بر کرم نامتناهی الهی: س توکل برکرم الهی و فیض و فضل نامتناهی ـ ۱۲ ق میدان شد: س میدان گردید ـ ۱۵ ق بیت: ن نظم ـ

چنانچه در سابق اشارت بان رفته دست اخلاص بدعا برداشته و سر خشوع و خضوع برهنه کرده بر زمین عجز و انکسار بنهاد از حضرت عزت فتح و نصرت خواست و بر حسب سنت سنیه جد بزرگوارش آیهٔ کریمه ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین بر زبان راند و شامهٔ الوجود گوبان خاک بر جانب دشمنان پاشید و صاحبقران موید را مخاطب ساخته بر زبان مبارک راند که لا تحزن ان الله معنا - مقارن بآن حال سپاه طرفین بهم ریخته نیران قتال باشتعال درآمد از جانب حضرت صاحبقران (و ۴۷۵) امیر حاجی سیف الدین از همه شمشیر کشیده حمله کرد و دست چپ دشمن که در مقابل او بود برهم شکست و براند و چند قوشون که از سپاه دشمن زیاده آمده بود روان شدند که از عقب امیر حاجی سیف الدین در آیند- جهانشاه بهادر چون این حال مشاهده کرد با سپاه خود پیش ایشان گرفته بزخم شمشیر آبدار و ضرب سنان آتشبار ایشان را باز گردانید و شیر بیشه شجاعت امیر زاده عمر شیخ در جوانغار بقوت بازوی کامگار شمشیر صاعقه کردار را بخرمن سوزی حیات دشمنان درخشنده کرده و او مردی و مردانگی بداد و مقابل خود را مقهور ساخته منهزم گردانید، بیت :

ببردند سلدو زبان را زپیش   بکشتند از ایشان ز اندازه بیش

پیری بیگ و خدا داد تیر بکران جلادت در میدان شجاعت دست

۳ف بزرگوارش : س بزرگوارش علیه افضل الصلواة - ۴ف ربنا افرغ ..... الکافرین : س یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمهٔ الله علیکم اذهم قوم ان یبسطوا اید یهم فکف اید یهم عنکم و انقو الله و علی الله فیتوکل المومنون ۶ق لاتحزن ان الله معنا - س توجه حیث شئت فانک منصور- ۱۶ق خود را : س خود - ۱۷ق بیت : س مثنوی -

راست دشمن را پای ثبات از جای برده براندند و خاک آن معرکه را بیابان با خون مخالفان بر آمیختند - توقتمش خان آثار ضعف در لشکر خود ملاحظه و مطالعه کرد و قوت مقابله با حضرت صاحبقرانی در حیز مکنت خود ندید روی از آنجانب گردانیده متوجه امیر زاده عمر شیخ شد - و چون لشکر او را مرتب و مضبوط یافت از او نیز اجتناب نمود روی به شیخ تمور بهادر و امرائی که در قوشون او بودند آورد باایشان بجنگ مشغول گشت - هر چند شیخ تمور بهادر و تومانش تیر باران کردند ایشان فدای دار و بست از جان شسته و دل بر مرگ نهاده رو بر نتافتند - و با تیغهای بران حمله‌های پیاپی آوردند و عاقبت غالب شدند و بسیاری از مردم شیخ تمور را به تیغ قهر از هم بگزرانیدند و از میانه ایشان بگذشته در عقب لشکر صاحبقران صف کشیده بایستادند - عمر شیخ چون این حال مشاهده نمود بی توقف با چندی از سپاهش باز گشته در مقابل توقتمش خان در آمد و جسرها پیش گرفته آتش پیکار برافروختند - و درآن حال صاحبقران درعقب لشکر توقتمش خان که منهزم شده بودند میرفت - جکه تواچی بسمع مبارک رسانید که توقتمش خان با چند فوج از سپاه خود از لشکر منصور گذشته در پس پشت مردم ما صف زده ایستاده، آنحضرت متأمل بود که آیا این سخن وقوعی دارد که دران اثناء از پیش امیرزاده عمرشیخ سواری آمد و همین خبر داد - حضرت صاحبقرانی فی‌الفور عنان یکران را بگردانید و با جمعی از بهادران متوجه توقتمش خان شد - چون رایت نصرت آیات بنزدیک رسید و توقتمش خان ایشانرا بدید

---

۲ ق آثار ضعف : س چون آثار ضعف - ۳ ق ملاحظه و مطالعه : س مشاهده - ۵ ق امیرزاده عمر شیخ : س فوج امیرزاده عمر شیخ - ۱۲ ق عمر شیخ : س امیرزاده عمر شیخ - ۱۷ ق گذشته : س گذشته است و -

پای ثبات و قرارش از جای برفت و بی توقف دست از ملک و مال شسته عنان از معرکه در تافت، بیت:

ز هر دو طرف کوشش از حد گذشت — شکست آمد آخر به سالار دشت
بصد حیله خان پریشان سپاه — س. ۳ ۴ برون رفت ازان بیمگین رزمگاه
دل از تاج و از تخت برداشته — در دولت و بخت انباشته
گرت دولت از سرود تا گهی — اگر سر داشی شوی روبهی
رسیدند آن وحشیان دلیر — چو نخچیر و آهو ز میدان شیر
یکی جامه افگند تا جان برد — کلاه آن دگر تا سر آسان برد
یکی خورد در پشت گرز گران — چو پس دید بر سینه خوردش سنان
فتاده دران پهن دشت درست — سر ناتراشیده چون خار پشت

و چون دونمس خان را شناخت کفران نعمت و بی ادبی با ولی نعمت دامن دولت گرفته کشان کشان ازان معرکه بیرون برد و مضمون ذلک بما قدمت یداه در بارهٔ او بوضوح پیوست - و تمام الوس جوجی مقهور و شکسته رو بوادی نامرادی نهادند، بیت:

نشد سر خوش از جام عشرت کسی — که نا خوش بگشت از خمارش بسی
فلک چشم ازآن صبح روشن نکرد — که شام از شفق خون بدامن نکرد

چون سلاطین ترکستان را باتباع مضمون کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة صورت حال گشت حضرت صاحبقران بفتح و فیروزی نزول فرموده باقامت لوازم شکر و سپاس مالک الملک تعالی و تقدس قیام نموده - شاهزادگان کامگار به تهنیت و مبارکباد آن فتح نامدار برکشادند نثارها

---

۲ ق بیت: س شعر - ۱۲ ف ذلک . . . . یداه: س ولئن کفرتم ان عذابی لشدید -
۱۴ ف بیت: س ندارد - ۱۷ ف کانهم . . . . قسورة: س فذاقت و بال امرها وکان عاقبة امرها خسرا - ۲۰ ف شاهزادگان . . . . مبارکباد: س شاهزادگان کامگار و امراء عالیمقدار درپایه سریر نصرت صرر جمع آمده

کردند - حضرت صاحبقران سپهر اقتدار ایشان را درکنار گرفته امرا و اعیان و سپاه ظفر دستگاه بانواع عنایت و عاطفت نوازش فرموده انعامات پادشاهانه ارزانی داشت و تمام لشکر از ده نفر هفت نفر گزین کرده تبکامیشی در عقب گریختگان خون گرفته بفرستاد - بهادران دلاور تیغ کین را بزهر قهر آب داده کمند چین جبین را بکف قوت تاب داده بر حسب فرمان از پی دشمنان چون برق جهنده و قضای (ق ۵۰۲) رسنده بسحاب روان شدند آن روز گریختگان را از پیش آب اتل بود و از پس شمشیر قاتل نه ازان طرف مهربی و جائی و نه ازینجانب مهلی و مهابای؛ بیت:

نه از پیش راه و نه از پس امان　　نه جز سرو شمشیر کس درمیان
نه قوت که دارند پای ستیز　　نه فرصت که گیرند راه گریز

از پیش رود اتل عمیق بود چنانکه آب از سر میگذشت و از پس آب تیغ بالا گرفته بگردون میرسید - لاجرم درمیان سیلاب چنان بشنر ایشان را آب زندگانی بر خاک حیات ریخته شعله جانشان بباد فنا فرو نشست و اندک مردمی ازان گرداب بلا جریده بیرون رفتند، دیگر زن و فرزند و مال و اسباب تمام بدست عساکر نصرت فرجام در آمد - چون امراء مظفر و منصور با غنائم با محصور از اسپ و شتر و گاو و گوسفند و بردهٔ فراوان از جواری و ولدان بگردونها بدرگاه عالم پناه آوردند صاحبقران کامگار به تقسیم آن غنائم اشارت فرمود - کسانی که قوت ضروری بزحمت تمام می یافتند چندان اسپ و گوسفند بدیشان رسیده بود که از راندن و حفظ آن عاجز بودند - چندان کنیزان حوروش و غلامان

زانو زدند و زبان لهجه و استبشار به تهنیت و مبارکباد - ۲ ق ظفر دستگاه: س ظفر دستگاه را - ۹ ق بیت: س نظم - ۱۲، ق آب: س ندارد - ۱۳ ق میرسید: س رسیدی - ۱۳ ق سیلاب: س دو سیلاب -

چابک دلکش در معسکر نصرت پناه جمع آمده بود که آنچه برای خاصهٔ حضرت صاحبقران اختیار کرده بودند پنج هزار دختر بکرماه رخسار خارج جوانان سرو قامت لاله عذار بشمار در آمده بود ـ القصه حضرت صاحبقران بعون تائیدات ربانی اساس سلطنت خانان جوجی نژاد را چنان برهم زد که به مدتهای مدید روی دار و دیار خویش را ندیدند ـ بالجمله چون حضرت صاحبقران ظفر قرین ازان سر زمین عزم دارالسلطنت سمرقند نمود در اثنای طریق امیرزاده میرانشاه را روانه به هرات گردانید و ایالت غزنین و کابل تا حدود سند و قندهار بامیر زاده پیر محمد جهانگیر مفوض فرمود ـ و جمعی از امرای عالی مقدار را ملازم رکاب شاهزاده عالی مقدار ساخت ـ و بعد از وصول بدارالسلطنت سمرقند بتاریخ سنه اربع و تسعین و سبعمائه بعضی از ترکان بزرگوار دراری سپهر شهر یاری و در بحرسلطنت و کامگاری (س ٣٠٣ ب) بودند برحسب اشارت فانکحوا ما طاب لکم من النساء با کرائم حلائل در سلک ازدواج انتظام داد و زمانه زمزمهٔ تهنیت و خروش مبارکباد در گنبد فیروزه فام سپهر انداخت ، بیت :

نثار افگن شده گوهر نثاران   ستاره بر مه و خورشید باران

بیان توجه رایات منصوره بجانب ایران و ورود موکب ظفر بنیاد باسترآباد

چون قرار بر چهار بالش معارف و معالی بغیر حرکات متواتر دو رکضات متوالی مسرنیست و عروج بذروهٔ معظمات مناصب و مناقب بعجز

خ : در نهضت فرمودن صاحبقران بصوب ممالک ایران بیورش پنج ساله
س : ذکر توجه فرمودن حضرت صاحقران بصوب ایران بیورش پنج ساله
٥ق خویش را: س خود - ٧ق به هرات: س خطه هرات -
٩ق عالی مقدار: س عالم مدار - ١٢ق فانکحوا...... من النسا :
س تناکحوا توالدوا تکثروا - ١٤ق بیت: س شعر - بعد از ١٥ق : س

طبق بر دست مروارید ریزان   گهر چنان شد افتان و خیزان

ارتکاب شدائد پیاپی و متاعب متعاقب متمشی نمیگردد، بیت:

بکعبه کسی میتواند رسید   که رنج ببابان تواند کشید
کسی بر سر افسر تواند نهاد   که در راه آن سر تواند نهاد

لاجرم حضرت صاحبقران گیتی ستان را هنوز از متاعب سفر ترکستان آسودگی دست نداده بود که عزیمت مملکت ایران را تصمیم فرمود و فی‌الفور روان شد و در اثنای طریق مزاج همایون از نهج اعتدال انحراف یافت و آنحضرت بدان التفات ننمود و بقاعده معهود کوچ میفرمود تا آنکه زحمت روی تزاید نهاد و صورت مرض اشتداد پذیرفت - بعد ازآن صاحبقران گیتی ستان چون سعد اکبر چند روزی در یک منزل مقیم گشت و اطبای حاذق از ترک و تاجیک جمع آمده بوظائف معالجه کما ینبغی قیام و اقدام نمودند - شاهزادگان عظام و خواتین ذو الاحترام و امرای کرام و سائر لشکریان ازاین واقعه متحیر و پریشان بودند که دران اثنا حضرت واهب العطایا از داروخانه و اذا مرضت فهو یشفین شربتی که خاصیت آن صحت کامل و شفای عاجل بود کرامت فرمود، بیت:

آنکه از هجران دل زار مرا آزار کرد   میتواند چارهٔ کار من بیچاره کرد

این عطیه در شب یکشنبه منتصف شهر شعبان که بشب براة موصوفست واقع شد و از صدای شکر و ادای شکرانهٔ خلائق گوش ملک بر سپاس و دامن زمانه پر از خواسته شده زبان خاص و عام باین کلام مترنم بود، شعر:

۱ق ارتکاب: س ازارتکاب - ۱ق بیت: س نظم - ۵ق عزیمت مملکت ایران س عزیمت یورش مملکت ایران - ۷ق بدان: س بدوحال بدان - ۱۳ق و اذا مرضت فهو یشفین: س و ننزل من‌القران ماهو شفاء و رحمة للمومنین - ۱۷ق موصوفیست: س موسوم است - ۲۰ق شعر: س بیت -

شکر ایزد که ذات خسرو گیتی پناه حله صحت ز نو پوشید از لطف اله و چون مزاج مبارک حضرت صاحبقران گیتی ستان بحال استقامت باز آمد اشارهٔ علیه بصدور پیوست که امیر زاده محمد سلطان جهت ضبط لشکر منقلای از پیش روان گردد و صاحبقران گردون سریر در بیست چهارم ماه مذکور بر بارگیر دولت سوار شده از بارگاه فلک اشتباه بیرون خرامید، بیت:

خرامان شد آن ابر گوهرنثار (ف۹۶ ب۵) که بر خاک ایران شود قطره بار

موکب همایون بعد از قطع مفاوز و منازل چون بحدود استرآباد رسید سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین که والی مازندران بود با نثار و پیشکش فراوان سایه سریر ثریا مکان رسید و بموقف عرض رسانید که سید کمال الدین در مقام مطاوعت و فرمان برداریست، و در ارسال باج و مراسم هوا داری و خدمتگاری تقصیر و تهاون تجویز نمی نماید. عواطف پادشاهانه سید غیاث الدین را بمزید نوازش و اکرام اختصاص بخشید و چون موکب همایون بظاهر استرآباد نزول اجلال فرمود پیر پادشا که پسر لقمان پادشا بود و بفرموده آنحضرت بحکومت استرآباد قیام می نمود بشرائط استقبال قیام نموده بوظایف خدمات پسندیده از طوی و پیشکش و آنچه لوازم نیکو بندگی بود بتقدیم رسانید. و دران اثنا شمه از افعال قبیحه و تمرد حکام آمل و ساری معروض گردانند. حضرت صاحبقران از استماع آن سخنان درهم شده عزیمت آن دیار را تصمیم فرموده از همان راه روان شد.

۱ق پوشید: س پوسیده. ۶ق بیت: س ندارد. ۱۳ق موکب همایون: س موکب شاهی. ۱۵ق استرآباد: س شهر استرآباد. ۱۷ق قیام نموده: س اقدام نموده. ۲۰ق راه روان شد: س روان گشت.

ذکر تسخیر مازندران

چون رایت نصرت شعار سه کوچ از أسنر آباد پیش رفت جنگلی عظیم پیش آمد که از نشابک اشجار باد چابک نهاد از آنجا بدشواری گذار نمودی و خیال شب رو در خلال آن چون ماهی در شست گرفتار آمدی - فرمان جهان مطاع بنفاذ پیوست که شیران بیشه پیکار یعنی دلیران شیر شکار درختان جنگل را دریده (س ۱۳۱ ب) جهت عبور عساکر راهها بگشایند - جنود نامعدود بر حسب فرمان قضا جریان سه راه بگشادند، عرض هر یک ازان تیر پرتاب بود - عساکر منصور بدین طریق جنگل را قطع کرده می رفتند - چون بساری رسیدند معلوم شد که سید کمال الدین از نقصانی که قدر و منزلت او را مقدر بود گریخته پیش سید رضی الدین به ماهانه سر که قریه ایست در چهار فرسخی آمل رفته و آن موضع بدریا قریب بود و حصاری متین استوار بر فراز بلندی ساخته بودند از یکطرف بدریا پیوسته و دیگر جوانبش مغاک بود و مواضع پست که در عین تلاطم آب دریا آنرا پر می ساخت و قریب یک نیزه بالا می آمد و حکم دریا میگرفت و پیرامن حصاری درختهای بلند نزدیک یکدگر فرو برده بودند - حاصل کلام آنکه جائی بود در غایت متانت و نهایت استواری و سید کمال الدین و سید رضی الدین با متعلقان و خویشان و بسیاری از رجال ابطال و ذخائر بسیار دران قلعه بودند و آن

خ : توجه صاحبقران بجانب مازندران

س : ذکر تسخیر ساری و آمل -

۱۴ ق پیوسته: س پیوسته بود - ۱۵ ق تلاطم آب : س تلاطم امواج آب - ۱۵ ق می آمد : س بر می آمد - ۱۷ ق حاصل کلام : س محصل کلام -

قلعه مشحون بود از نقود و اجناس چندآنکه محاسب وهم و قیاس عقد و شمار آن نتوانستی کرد ـ حضرت صاحبقران چون از آنحال آگاهی یافت بسعادت و اقبال روان شد ـ وعساکر گردون ماثر دران گل ولای جنگل می برند و عقب خویش را پاک ساخته میرفتند ـ روز سیم از ساری بآمل رسیدند از پایه سریر اعلی حکم قضا مضا صادر شد که سید غیاث الدین برود و پدرش را نصیحت کرده بیاورد ـ چون بعضی از حسادان سادات را بقبح سیر و سوء اعتقاد متهم ساخته بودند این معنیّ بر خاطر حضرت صاحبقران گران آمده فرمود که باوجود اسم سیادت شریعت آبا و اجداد خود را متابعت نمی نمایند و بادای فرائض و سنن اصلاً قیام نمی فرمایند ، دریغ ازین اسم سیادت که بر ایشانست سید غیاث‌الدین بر حسب فرمان قضا جریان بآوردن پدر روان گشت و صاحبقران دریانوال همچنان ببریدن جنگل فرمان داده لشکریان بآن امر اشتغال می نمودند و هر بیشه و جنگلی که پیش می آمد می بریدند و خار و خاشاک چوب آنرا بر آبها و لایها انداخته می گذشتند تا بیست ششم شهر ذی‌القعده قراولان از طرفین بهم رسیدند و جنگی عظیم واقع شد ، بیت :

خروش آمد و ناله کرنای همی کوه را دل بر آمد ز جای
سپاه از دو جانب در آمد بجنگ ز هر سو روان گشت تیر خدنگ
بکشتند چندان ز هر دو گروه که‌شدخاک‌دریا وهامان چوکوه

چون سه روز ازین واقعه بگذشت سید کمال‌الدین حال خود را پریشان‌دید و چاره جز آن ندید که توسل بدرگاه حضرت صاحبقران جوید ـ

---

۱ ق وهم و قیاس : س وهم بانامل قیاس ـ ۱۱ ق سید غیاث‌الدین : س القصه سید غیاث‌الدین ـ ۱۶ ق بیت : س شعر ـ ۱۹ ق وهامان : س وهامون ـ

از غایت عجز و اضطرار سید کمال‌الدین دراز و مولانا عماد را که از معتمدان بودند بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد - ایشان زبان استکانت گشوده بتضرع و زاری امان طلبیدند - حضرت صاحبقرانی فرمودند که ملتمس شما را مبذول میدارم مشروط بر آنکه سادات که والی این ولایت اند هریک از فرزندان خود را با مال ولایت پیش ما فرستند تا ملازم رکاب باشند و پدران ایشان را تسکین خاطر حاصل شده ایمن گردند و (ق ۲۲۵) بی حجاب بدرگاه ما تردد نمایند - چون این سخن بسمع حکام آنولایت رسید از تیرگی ضمیر و فاسدات که خرد خرده گیر بقهقهه بران میخندید در حال نقارهٔ جنگ فرو کوفته باز برسر طغیان و عصیان رفتند - صاحبقران گیتی ستان بعساکر نصرت نشان فرمان داد که حصار را مرکز وار درمیان گرفتند - و از جانب دریا کشتیها تعبیه فرموده تیر اندازان و نفط اندازان در انجا مقام ساخته جنگ در انداختند - بعد از کوشش بسیار که از جانبین واقع شد صورت فتح و ظفر در آینه مراد جلوه‌گر آمده حصاری بدان استواری بدست بندگان حضرت صاحبقران مسخر گردید - دشمنان از غایت وحشت و خوف در قلق و اضطراب افتاده بضرورت امان خواسته از حصار بیرون آمدند گروه گروه روی ضراعت بحضرت گردون بسطت نهادند - صاحبقران (س ۱۳۴ب) کامران در ملاقات اول بواسطه سوء اعتقاد که نسبت بدیشان میکردند همه را تهدید فرموده سخنان قهر آمیز گفت - و در آخر بسبب سیادت آنجماعت را بحسن اکرام و بذل انعام نوازش نموده برحسب نص ادع الی سبیل ربک ایشانرا بر سلوک طریق مستقیم تحریص نمود و چند روز دران منزل توقف فرمود تا لشکریان آن حصار را بجاروب نهب

---

۱۵ ق صاحبقران : س صاحبقرانی - ۲۰ ق نوازش نموده : س نوازش تمام ارزانی داشت - ۲۱ ق ادع الی سبیل ربک : س و تواصوا بالحق -

و غارت پاک برفتند چنانچه مذکور شد ـ اموال و اسباب بسیار از نقد و جنس زیاده از حد و شمار در تحت تصرف عساکر نصرت شعار در آمده بود ـ بعد از نهب و تاراج باشارت رای زرین آن حصن حصین را بخاک زمین برابر ساختند و منادی ندا در داد که سادات عظام را از سائر خلائق جدا سازند و سپاهیان و اسباب شر و فساد را بتیغ سیاست از هم بگزرانند ـ مقربان بارگاه بموجب فرموده عمل نمودند ـ به تخصیص شیخ علی بهادر که بانتقام خون پسرش که دران معرکه بقتل آمده بود ساری را بکشت و اسکندر شیخی نیز بعوض خون پدرش افراسیاب که بدست درویشان سید قوام الدین کشته شده بود قتل فراوان نمود و بعد از قتل اشرار حکم جهان مطاع صادر شد که سید کمال الدین را با اهل و عیال در کشتی نشانده بخوارزم برند و از فرزندانش مثل سید مرتضی و سید عبدالله را با جمعی دیگر از سمرقند گزرانیده در تاشکنت روان سازند ـ چون ممالک مازندران باتمام مسخر حضرت صاحبقران شد دبیران بموجب فرمان فتح نامها پرداخته بممالکه محروسه روان ساختند و از تحف و نفائس که دران سرزمین بدست آمده بود همراه فتح نامه بسمرقند جهت شاهزادگان و خوانین ارسال داشت و بعضی از شاهزادگان مثل شاهرخ میرزا و خلیل سلطان و امیرزاده رستم و برخی آغایان را طلب فرمود و داروغگی ساری را بجمشید قارن که از قارن قهستان بود تفویض نمود و آمل را باسکندر شیخی حلاوی که وارث آن ملک بود ارزانی داشت، و خود بسعادت و اقبال معاودت فرموده در موضع شاسیمن نزول اجلال

۴ق ندا در داد : س ندراد ـ ۵ق اسباب شر و فساد : س ارباب شر و فساد ـ ۹ق سید قوام الدین : س قوام الدین ـ ۱۱ق فرزندانش مثل : س فرزندانش بعضی را مثل ـ ۱۴ق روان ساختند : س روان گرداند ـ ۱۵ق سر زمین : س دیار ـ ۱۵ق همراه فتح نامه : س بعضی از آنرا همراه فتح نامه ـ

نمود و تواچیان را از برای جمع لشکر باطراف و جوانب ولایت فرستاد ـ

ذکر وصول مژدهٔ فتح مازندران بسمرقند و ملحق شدن شاهزادگان و مخدرات سرا پردهٔ عصمت باردوی همایون

چون مژده فتح مازندران در سمرقند سمع شاهزادگان و خواتین رسید مبتهج و مسرور گشته شکرانه صلات و صدقات بسیار بمستحقان رسانیده ـ در چهارم شهر ذی‌الحجه حسب الاشاره علیه شاهزادگان و آغایان از دارالسلطنت سمرقند بمبارکی بیرون آمدند و شب و روز منازل و مراحل قطع کرده بعد در موضع ساسیمن که در حوالی جرجان بپایه سریر اعلی رسیدند ـ حضرت صاحبقران از راه عطوفت و مهربانی ایشان را استقبال کرده دیدهٔ دولت روز افزونش از مشاهدهٔ طلعت اولاد و احفاد روشنی بذیرفت و آغایان و شاهزادگان نثارها کردند و پیشکشهای لائق کشیدند ـ بعد از دو سه روز بدولت و اقبال ازان منزل کوچ کرده بصوب عراق و فارس متوجه شدند، بیت:

وز آنجا خدیو سکندر نژاد   عنان تاب شد سوی ملک عراق
شد از پرتو ماه ناکاسته   زری تا به تبریزش آراسته
برون رفت بغداد اران ناحست   برآمد بآن دوم و در عافیت

قبل از توجه حضرت صاحبقران گیتی ستان امیر زاده محمد سلطان و برادرش امیر زاده پیر محمد که پسران امیر زاده جهانگیر اند (ف ۵۲۸)

خ : ذکر فرستادن فتح نامها بممالک محروسه و طلب نمودن فرزندان و خواتین را باردو

س : ذکر رسیدن شاهزادگان از جانب سمرقند باردوی اعلی و روان شدن صاحبقران بصوب فارس ـ

۸ ق بعد : س از یکماه ـ ۹ ق جرجان : س جرجان است ـ ۱۳ ق بیت س شعر ـ ۱۶ ق برآمد بآن : س درآمد بدان ـ ۱۸ ق اند : س بودند ـ

از پیش رسم منقلای روانه گردانید و خود از عقب از ده نفر سه نفر از لشکری اختیار کرده از حوالی جرجان یلغار نموده بعضی از امرا را جهت ضبط اغرق و نسق لشکر باز داشت که در عقب بآهستگی بیایند و بعضی از مخدرات سرادق عظمت و جلال مثل سرایملک خانم و در سلطان آغا و نگار آغا را همراه موکب همایون گردانید ـ و بعد از قطع منازل از دامغان و سمنان عبور نموده در ری و شهریار نزول فرمود و امیر زاده محمد سلطان و برادرش که از پیش رفته بودند حسب الفرمان حضرت صاحبقران بجانب لرستان و کردستان رفته آن دیار را از شر مفسدان و معاندان پاک ساختند و حضرت صاحبقران بسعادت و اقبال بصوب شیراز نهضت فرمود و فرمان شد که شاهزادها که بصوب لرستان رفته اند در حوالی سراز بموکب همایون پیوندند ـ

بیان نهضت حضرت صاحبقران بفارس و استیصال شاه منصور و آل مظفر

در سابق سمت گزارش پذیرفت که چون صاحبقران در مرتبهٔ اول بر ولایت عراق و فارس مستولی شد، درآن اثنا خبر مخالفت توقتمش خان و توجه لشکر او بحوالی سمرقند بمسامع علیه رسید ـ آن حضرت را فرصت نشد که بدفع آل مظفر پردازد بنا برآن باز ایالت آنولایت را بایشان ارزانی داشته بصوب ماوراءالنهر توجه فرمود و دران آوان که حضرت صاحبقران بدفع فتنه توقتمش خان مشغولی بود آل مظفر در عراق و فارس استیلا یافته هر یک ازیشان دعوی انا و لا غیری می کردند ـ

خ : فرستادن عساکر را بجانب فارس و عراق و خود نیز توجه نمودن دفعه ثانی

س : ذکر بعضی حکایات آل مظفر که اتمام کلام درین مقام موقوفست برآن ـ

۱ ف از پیش رسم منقلای : س برسم منقلای از پیش ـ ۲ ق درآن اثنا : س درآن اوان ـ

خصوصاً شاه منصور که سلطان زین‌العابدین را درآن اوقات گرفته بود و جهان بینش را میل کشیده در قلعه سفید محبوس ساخت و تمامی بلاد فارس را متصرف شده - در این وقت که حضرت صاحبقران کامگار بعزم یورش پنج ساله عازم‌بلاد ایران شد و بعد از فتح مازندران بشهر ری نزول فرمود ، اهالی آن دیار شمه از اوضاع و اطوار ناپسندیدهٔ آل مظفر بذروهٔ عرض رسانیدند ، بیت :

در اثنای آن حالتش آمد بگوش　ز حرفی که بودند عمری خموش
که آل مظفر ز تخت نگون　نهادند پا از حد خود برون
ز انعام و احسان صاحبقران　فراموش کردند بد اختران

حضرت صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بعد از استماع این حکایات بصوب شیراز توجه فرمود و شاهزادگان و امراء که باطراف و انحاء ولایات رفته بودند در شهور سنه خمس و تسعین و سبعمائه در نواحی شیراز بموکب همایون ملحق شدند - و حضرت صاحبقران دریانوال در روز یکشنبه نهم جمادی‌الاول در ظاهر قلعه سفید نزول اجلال فرمود و حصاری بدان استواری که کمند شب رو اندیشه و دست خیال را بر کنگرهٔ فلک فرسایش رسیدن عین محال بود ، بمدت دو روز قسراً و قهراً بگرفت و سلطان زین‌العابدین که در آنجا محبوس بود بپایه سریر خلافت مصیر آوردند - عاطفت پادشاهانه او را بنوازش سرافراز ساخته بخلعت خاص اختصاص داد و خاطر شکسته او را تسلی فرموده گفت ''انشاالله درین چند روز داد ترا از منصور خواهم ستد و جزای فعل بد او را باو خواهم داد''- بعد از فتح حصار صاحبقران کامگار در چهاردهم شهر مذکور در موضع جویم نزول فرمود و هر چند تفحص احوال شاه منصور نمود بمسامع علیه

---

۶ ق بیت : س شعر - ۱۸ ق سرافراز ساخته : س فرموده - ۱۹ ق انشاالله : س انشاالله‌تعالی -

می رسانیدند که شاه منصور در تهیه گریز است و هیچکس را گمان آن نبود که قطره با دریا برابری تواند کرد و صعود با شاه باز در هوای معارضه و مقابله پرواز نواند نمود چه از مقتضای عقل که کشایندهٔ بند شک و نماینده راه یقین است بعید مینمود، بیت:

اگرچه بود کوه ثابت قدم　　چو آید قیامت بریزد زهم
زند تیغ اگر برق بر فرق کوه　　نه بیند الم فرق آن در شکوه
چو پروانه خود را زند بر چراغ　　نمیرد چراغ او بسوزد بداغ

چون ذکر جنگ شاه منصور با حضرت صاحبقران در گفتار پنجم از مقاله چهارم در واردات احوال آل مظفر به تفصیل سمت تحریر پذیرفته قلم مشکین رقم از عیب تکرار احتراز نموده درین مقام بمجملی اختصار نمود ـ خلاصه کلام آنکه حضرت صاحبقران به بسیاری سپاه مغرور شده از کار شاه منصور چندان حسابی بر نمیداشت ـ با گروه اندک که ملازم رکاب بودند بحوالی شیراز رسیده دو صف ترتیب داد و میمنه را بامیرزاده محمد سلطان سپرد و میسره را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر و تمور خواجه و آقبوغا را قراول ساخت و امیرزاده شاهرخ را ملازم رکاب (ق۹۷ ه) ظفر انتساب گردانید و بیبهات مجموعی روی بشهر نهاد، شعر:

یکی قلزم آهن آید بموج　　نهنگان راه جلوه گر فوج فوج
کشیدند بر تازیان تنگها　　به بستند بر سختیان زنگها
ستوران شبیه یلان در خروش　　کجیم و زره زیور یال و دوش

چون سپاه نصرت دستگاه بنزدیک باغستان شیراز رسیدند شاه منصور دلاور نامدار با سه هزار سوار مکمل جرار از دروازهٔ شهر بیرون آمده در وقت نماز جمعه خود را بر قلب سی هزار سوار ترک پرخاشجوی پلنگ

---

۳ ق بیت: س نظم ـ ۱۱ ق اختصار نمود: س اختصار رفت ـ

خوی زده قوشونها و صفها را از هم بشگافت و بکوتلها که در عقب لشکر بداشته بودند رسید ـ حضرت صاحبقران با جمعی از خواص ایستاده نظارهٔ جلادت و دلیری آن پهلوان میکرد که شاه منصور عنان یکران را بجانب آنحضرت معطوف گرداند ـ حضرت صاحبقران خواست که نیزه را از دست نیزه دار بگیرد و ضرب نیزه سندان گذار دمار از روزگار مخالف غدار بر آورد که نیزه دار آنحضرت در صدمه اول هزیمت اختیار نموده نیزه را همراه برده بود ـ صاحبقران کامگار باآنکه پیش او ده پانزده کس بیش نمانده بود توکل بر حفظ و تائید پروردگار کرده پای ثبات و قرار استوار داشت تا شاه منصور برسید و دو نوبت شمشیر بر خود آنحضرت رسانید و از شاه الهی که در همه حال حارس و نگهبان آن موئید صاحبقران بود هیچ ضرر بوجود او نرسید ـ شاه منصور بعد ازین حرکت چون شمر غرین که هر لحظه بجانب دیگری حمله نماید بطرف یمین لشکر صاحبقران حمله برد ـ امیر زاده محمد سلطان که در دست راست بود با لشکر خود در مقابل شاه منصور در آمده ایشانرا باز گردانید و امیر زاده جهانگیر نیز با لشکر دست چپ حمله آورده مخالفان را درمیان گرفتند ـ لشکر شاه منصور دست از تیر و کمان باز داشته شمشیر از نیام بر کشیدند و با دشمنان بهم در آویختند، بیت:

بر آمد چکا چاک شمشیر ها ‏ ‏ ‏ ‏ کشید آن چکا چاک تا دیر ها

شده خودها چاک چون لاله ها ‏ ‏ ‏ ‏ چو گلها که سرگشته بر کاله ها

تبرزین بخون یلان گشته غرق ‏ ‏ ‏ ‏ چو تاج خروسان جنگی بفرق

بعد از کوشش و کشش فراوان اسپ شاه منصور زخم دار شده درآن معرکه بسر در آمد ـ و قولی آنست که چون سپاهش دست از هم

---

١ ق زده: س ندارد ـ ١٨ ق بیت: س شعر ـ

داده با او کسی نماند ازآن معرکه بیرون رفت و بجانب شهر روان شد - یکی از ملازمان شاهرخ باو رسیده خدمتش را سر از تن جدا ساخته بحضرت صاحبقرانی برد و در زیردست و پای اسپ وی افگند و زبان بدعا و ثنا برکشاده گفت، نظم:

سر دشمنان تو استغفر الله که خود دسمنان ترا سر نبا شد
نثار سم مرکبت باد اگرچه نثاری ازین بی بها تر نبا شد

بعد از قتل شاه منصور چون آل مظفر بجانبی و طرفی دیگر نتوانستند رفت بضرورت روی اطاعت بدرگاه عالم‌پناه آوردند - چون شاه یحیی و فرزندان و سلطان احمد با اتباع و اشیاع در پایه سریر اعلی مجتمع گشتند حکم جهان مطاع بگرفتن ایشان صدور یافت - همه را بگرفتند و اردوی ایشان را بغارتیدند و در وقت توجه باصفهان چون دو منزل از شیراز طی شد در روز سه شنبه بیستم شهر رجب بقتل آن جماعت فرمان شد - خورد و بزرگ ایشان را بیاسا رسانیدند مگر زین العابدین مکحول و برادرش سلطان شبلی که او را نیز میل کشیده بودند بسمرقند فرستادند و از برای هر یک اقطاعی مقرر فرمودند - نابینائی سبب حیات ایشان شد و بعد از قتل آل مظفر حضرت صاحبقران ولایت عراق و فارس و آذربایجان را بفرزندان کامگار نامزد فرمود - از جمله ممالک آذربایجان را مع ولایت شیروان و گیلانات تا در بند باکو با امیر زاده میرانشاه تفویض فرمود، و دیار فارس را بامیر زاده عمر شیخ ارزانی داشت و دران ایام شیخ الاسلام شیخ نور الدین عبدالرحمن اسفراینی علیه الرحمه که از اکابر روزگار بود از جانب سلطان احمد جلایر که والی بغداد بود برسم رسالت بپایه سریر خلافت رسید - حضرت صاحبقران چنانچه شیمه و شیوهٔ او بود

---

۳ - م‌ف بحضرت صاحبقرانی . . . گفت: س ندارد - م‌ق نظم: س قطعه -

که در تعظیم و تکریم اهل علم و تقوی دقیقه فرو نگداشتی ـ مقدم آن بزرگ را باعزاز و احترام تلقی فرمود ـ و شیخ موسی الیه پیغام سلطان احمد را بزبان ضراعت و انکسار بعرض رسانید ـ مشتمل بر آنکه کمر اطاعت و خدمتگاری (س ٣٣٣م) بر میان جان بسته ام ـ اما از دهشت شکوه آنحضرت قوت احراز سعادت بساط بوسی ندارم ـ اگر ببغداد میفرمایند مرا حد مقاومت نیست و قصد محاربه و معارضه در خاطر نه ـ نقودها و پیشکشها که مصحوب شیخ فرستاده بود از جانوران شکاری و اسپان عربی با زینهای زر چون بمحل عرض رسید ملحوظ نظر التفات (ق ٨٥٠) و قبول نگشت ـ جهت آنکه نقد اخلاص بالتزام سکه و خطبه که متوقع بود رواج نیافته بود ـ اما شیخ موسی الیه را بجهت علم و تقوی رعایت نموده خلعت خاص ارزانی داشت و اسپ و زر داده باز گردانید ـ

ذکر توجه صاحبقران کامگار بعد از مرخصی شیخ نور الدین ببغداد و هزیمت سلطان احمد

حضرت صاحبقران چون رسول سلطان احمد را بازگردانید عزم توجه بغداد را جزم کرد و فرمان شد که امیر زاده پیر محمد جهانگیر اغرق را سرکرده با حضرات عالیات بجانب سلطانیه رود و دران سر زمین توقف فرماید ـ و خود بسعادت و اقبال در سیزدهم شهر شوال سنه خمس و تسعین و سبعمائه سوار شد و در ضمان عون و تائید ذوالجلال عنان توجه بصوب بغداد معطوف داشت، و شب و روز منازل و مراحل قطع میکرد، بیت :

غ : توجه فرمودن صاحبقران گیتی ستان بجانب بغداد و نامه فرستادن بوالی مصر : س ذکر توجه حضرت صاحبقران پاک اعتقاد بدارالسلام بغداد ـ ١٥ ق حضرت صاحبقران چون : س چون حضرت صاحبقران ـ ٢٠ ق داشت : س داشته ـ ٢٠ ق بیت : س نظم ـ

بآهنگ بغداد شد ره نورد   بر آورد ازین گوی گردنده گرد
روان شد به بغداد چندن سپاه   که روی زمین شد همه شاه راه
جهانی روان از یسار و یمین   نیاورد تاب روا رو زمین
ازان تیز رو خلق آئین شتاب   در آموخت رفتار تبر آفتاب
شتابنده ای گر کشیدی خروش   خروش از قفایش رسیدی بگوش

چون رایات نصرت شعار بموضع براهم لک که مزار بزرگوار شیخ ابراهیم یحیی قدس الله سره العزیز است رسیدند از ساکنان آنجا استفسار نمودند که کبوتر نامه در به بغداد روان کرده اید یا نه ؟ ایشان گفتند بلی - چون سپاهی سپاه سما را از دور مشاهده کردیم کبوتری فرستادیم که لشکر رسد - حضرت صاحبقران گیتی ستان کبوتری دیگر طلب کرده ایشانرا فرمود که مکتوبی دیگر بنویسید که آن سپاهی که از دور دیده بودیم بعد از تحقیق معلوم شد که احشام ترکمانان بودند که از لشکر صاحبقران گریخته بدینجانب آمده اند - مکتوب مذکور را بر بال کبوتر بسته از عقب کبوتر اول فرستادند - سلطان احمد را از مضمون کتابت اول وحشت و دهشت تمام دست داده بود - چون کتابت دوم رسید فی‌الجمله تسکین حاصل شد اما بکلی اعتماد نکرد و همچنان در خبر کبوتر اول بنه و اثقال خود را از آب می گذرانید - حضرت صاحبقران دین پرور بعد از فرستادن کبوتر عثمان بهادر را بقراولی از پیش روان کرد و خود بسعادت با عساکر گردون مآثر از عقب روان شد و آن مسافت که بیست و هفت فرسخ شرعیست بیک نهضت قطع کرده صبحگاه روز

---

۷ ق قدس الله سره العزیز است : س قدس الله سره العزیز درآن موضع است - ۱۶ ق تسکین : س تسکینی - ۱۸ ق روان کرد : س روان گردانید - ۱۹ ق روان شد : س متوجه شد - ۲۰ ق صبحگاه : س صبحگاهی -

شنبه بیست و یکم ماه مذکور ببغداد رسید، بیت:

چو مرغ سحر خیز فریاد زد   علم بر لب شط بغداد زد
یک دفعه ترکان مفرد سوار   رسیدند آنجا دو پنجه هزار

سلطان احمد جهت احتیاط از دجله گذشته بود و جسر را بریده و زورقها را غرق ساخته و دران جانب آب سواره ایستاده ـ چون نقاره و نفیر و خروش سپاه سعادت از اطراف و جوانب بگوش هوش او رسید بی توقف رو بگریز نهاده بطرف حله بیرون رفت ـ عساکر منصور از دو طرف بغداد بر آب زده چون نهنگ بگذشتند ـ حضرت صاحبقران حکم کرده بود که هر سواری دو مشک بر ضلع اسپ خود به بندد تا ازان دریا بسهولت عبور کند ـ سپاه بموجب فرمان عمل نموده مجموع بسلامت بگذشتند، نظم:

ز سم ستوران وادی نبرد   بگردون شد از شط بغداد گرد
ستوران دران آب هنگامه رو   ببرده ز اسمان آبی گرو

چون عساکر منصور از آب گذشتند از عقب سلطان احمد ایلغار کرده روان شدند ـ بعد از تفحص چنان معلوم شد که او از راه کربلا عازم دمشق شده ـ امرای نامدار و عساکر نصرت شعار به تعجیل هرچه تمامتر بشتافتند و در روز یک شنبه بسیت و دوم شهر مذکور (س ۳۳۴ ب) چهل و پنج نفر از امراء و اعیان لشکر که اسپان متعدد داشتند در صحرای کربلا بسلطان احمد رسیدند ـ قریب دو هزار سوار همراه او بود از آنجمله دویست مرد گزین باز گردیده با شمشیرهای کشیده حمله

---

۱ ق بیت: س شعر ـ ۵ ق ایستاده: س ایستاده بود ـ ۶ ق سعادت: س سعادت مصیر ـ ۱۰ ق عبور کند: س توانند گذشت ـ ۱۰ ق عمل نموده: س عمل نموده بودند ـ ۱۰ ق مجموع .... بگذشتند: س بنا برین مجموع بسلامت از شط عبور نمودند ـ ۱۲ ق نبرد: س نورد ـ

کردند. امرا از اسپ فرود آمده بر آن گروه تیر باران کردند. بزخم پیکان جان ستان مخالفان را رانده باز سوار شدند و از عقـ ناختند. چون دو سه مرتبه این صورت واقع شد سپاه سلطان احمد هرکس بگوشه ای بیرون رفت. امراء خود را به بنه و اثقال ایشان رسانیده پسر سلطان احمد را که علاءالدوله نام داشت و بعضی متعلقانش بعبد اسری در آوردند و سلطان احمد را از بیم جان دل از ملک و مال و فرزندان برداشته با معدودی چند بجانب شام بیرون رفت.

ذکر مامور شدن شیخ ساوه برسالت نزد ملک طاهر والی مصر بعد از فتح بغداد

چون ولایت بغداد با توابع و لواحق در حوزۀ تصرف بندگان حضرت صاحبقران در آمد رای جهان آرایش اقتضای آن نمود که با والی مصر طریق رسل و رسائل مسلوک دارد تا موجب رفاهیت بندگان خدا و سلامتی آینده و رونده و سبب امن مسالک و استقامت ممالک گردد. بنا بر این شیخ ساوه را که مرد سخندان چرب زبان بود باجمعی مردم فرزانه بجانب ملک الطاهر برقوق که دران آوان والی مصر و شام بود برسم رسالت روان فرمود. و مضمون رسالت آنکه پیش ازین پادشاهان کامگار که از نسل چنگیز خان بودند با ملوک این ممالک منازعت داشتند و بدان واسطه بسی زحمت کشیدند و تشویش باهالی شام

خ : در فرستادن رسول و نامه بجانب والی مصر ملک الطاهر برقوق
س : ذکر ایلچی فرستادن حضرت صاحبقران نزد والی مصر که برقوق نام داشت.

۵ق بعضی متعلقانش : س بعضی از متعلقانش را. ۱۵ق مردم فرزانه : س مردم فرزانه و بیلکات بادشاهانه. ۱۸ ق این : س آن.

و سکان آن ولایت میرسید و در آخر میان ایشان رسل و رسائل متواتر شد ۔ منتهی بمصالحت انجامید۔ آنمعنی موجب امن و امان عالمیان گشت و چون پادشاه سعید ابوسعید بهادرخان انارالله برهانه بجوار رحمت حق پیوست و از نسل چنگیز خان پادشاه ذی شوکت نافذ فرمان در ایران نماند و ملوک اطراف و طوائف پدید آمدند هرج و مرج حال عالم راه یافت ۔ این زمان چون سابقه عنایت بیغایت مالک الملوک جل و علا تمام ممالک ایران تا عراق عرب که در جوار آن مملکت است مسخر فرمان ما گردانید خیر اندیشی و نیک خواهی خلائق اقتضای آن میکند که حق همسایگی رعایت کرده ابواب مراسله و مکاتبه مفتوح گردد و ایلچیان از هر دو طرف در آمد و شد باشند تا راه ها ایمن شود و تجار جانبین بامن و حضور تردد توانند نمود و این معنی هر آئینه مستلزم معموری بلاد و آسایش عباد تواند بود والسلام علی من اتبع الهدی والحمدلله رب العالمین ۔

ذکر فتح قلعه تکریت و توجه منصوره بجانب موصل و روحا و ماردین

بعد از فتح بغداد بعضی از تجار و مسافران بعز عرض رسانیدند که درین حوالی قلعه ایست تکریت نام بحصانت مشهور و بمتانت و محکمی معروف و مذکور و جمعی از مفسدان و متمردان آنجا را پناه ساخته اند و سر عصیان از جیب تعدی و طغیان بر آورده ۔ پای از جاده راستی بیرون نهاده اند و راه بر روندگان بسته و دست تطاول به نهب و غارت و تاراج مال مسلمانان بر گشوده ، بیت :

خ : ذکر تسخیر قلعه تکریت و دفع جماعت قطاع الطریق بعون عنایت ایزدی
س : ذکر بعضی فتوحات حضرت صاحبقران بنوع اختصار۔
۲ ق عالمیان : س عالم و عالمیان ۔ ۵ ق اطراف و طوائف : س طوائف ۔
۱۲ ق والسلام ...... العالمین : س ندارد ۔ ۱۶ ف جمعی از مفسدان ومتمردان : س جمعی مفسدین و متمردین ۔ ۱۹ ق بیت : س شعر ۔

حصاریست عالی زیک پاره کوه — در او رهزنانند چندین گروه
نه عراده بر گرد او ره شناس — نه از گردش منجنیقش هراس
همه روز و شب کاوانها زنند — ز بد گوهری راه جانها زنند

و تا غایت این عقده سر انگشت تدبیر هیچ آفریده آن‌خلال نیافته و هیچ صاحب قوت دفع این واقعه در حیز قدرت و مکنت خود ندیده و بدان اشتغال ننموده پرتو رای مشکل کشای چون بر کیفیت این حال افتاد فرمود که چون بحمد الله تعالی همگی همت ما بر صلاح حال عباد و بلاد و قطع و قلع و قمع اهل شر و فساد مصروفست کفایت این مهم از ذخائر مثوبات اخروی و جلایل فتوحات دنیوی باید شمرد ـ و فرمان داد که عساکر منصور از پیش رفته بمحاصره قلعه مذکور اشتغال نمایند ـ ایشان بامتثال امر مبادرت نمودند و روز یک شنبه یازدهم شهر محرم سنه ست و تسعین و سبعمائه حصار تکریت را مرکز وار درمیان گرفته غریو گورکه و کوس و خروش (س ٣٤٣) سورن هول یوم ینفخ فی الصور در انداخته باندک فرصتی حصار آنچنان که کمند اقتدار خسروان رفیع المقدار بر کنگرهٔ فتح آن نیفتاده بود و تیر تدبیر هیچ قلعه کشای کشور بهوای تسخیر آن نرسیده مسخر حضرت صاحبقرانی شد و والی آن حصار که امیر حسن نام داشت و نسبت به هیچ پادشاهی در مقام اطاعت و انقیاد در نیامده طعمهٔ شمشیر آبدار گشت، و این فتح مبارک در بیست و پنجم شهر مذکور اتفاق افتاد ـ

صاحبقران گیتی ستان بعد از تسخیر عراق عرب و توابع عزم دیار بکر را وجهه همت عالی نهمت ساخت و خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاد و رایت نصرت شعار در ضمان حفظ آفریدگار متوجه صوب

---

٨ ق وقطع: س ندارد ـ ١٣ ق یوم .... الصور: س ان زلزلة الساعة شيء عظیم ـ ١٦ ف کشای کشور: س کشور کشای کشور گیر ـ

دیاربکر شد و چون بقلعه کرکوک رسید اهل آن حصار بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند - کوتوالان قلعه آن حدود همه باحراز سعادت زمین بوس مبادرت جسته خدمتکاری بر میان انقیاد بستند - مراحم پادشاهانه ایشانرا بنوازش و اکرام اختصاص بخشیده بکمرهای زر و جامه های فاخر سرافراز گردانید - روز دیگر از آنجا نهضت نموده دیار موصل از فر قدوم موکب همایون نصرت قرین غیرت سپهر برین گشت - صاحبقران سرافراز از صدق نیت بعدم نیاز باحراز میامن زیارت انبیا (ف ۵۸۲) مثل یونس و جرجیس علیهما السلام مبادرت نمود، و بعد از استمداد همت در هر مزاری ده هزار دینار کپکی تصدق فرمود تا بر سر مراقد پناهت معاقد ایشان گنبدها بسازند و از موصل بسعادت و سلامت متوجه روحا شد، و در اثنای راه سلطان عیسی والی ماردین کسی بر سبیل استعجال باستقبال فرستاد، و اظهار بندگی و خدمتگاری کرد - و حضرت صاحبقران کامگار با شاهزادگان و نوینان و ارکان دولت بمبارکی و طالع سعد بشهر روحا درآمدند و عمارات آن شهر را مجموع از سنگ تراشیده ساخته و پرداخته بودند گویند از بناهای نمرود است و قضیهٔ آتش انداختن حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام دران شهر واقع شد و آن چشمه که از منبع قلنا یا نارکونی بردا و سلاما درمیان آتش جریان یافته هنوز درآن مکان جاریست و در حوالی چشمه آثار سیاهی آتش و دود پیداست - حضرت صاحبقران کامگار با اعوان و انصار آن بدایع که هنوز ایمان تصدیق نموده برای العین مشاهده فرمودند و در چشمه غسل

---

۲ ف قلعه : س قلاع - ۸ ق استمداد همت : س استمداد و استسعاد -
۱۰ ف گنبدها : س قبها - ۱۳ ق نوینان : س نوئیان و امراء -
۱۵ ق است : س بود - ۱۷ ق قلنا : س ندارد - ۱۷ ق سلاماً : س سلاماً علی ابراهیم -

کردند و ازان آب آشامیدند و نوزده روز درآن شهر توقف فرموده مجلس انس و بزم عشرت بیاراستند و والی آنجا حسن بسعادت عتبه بوسی استیعاد یافت و بجبین عجز آستان عبودیت فرسوده وظائف نیکو بندگی بتقدیم رسانید و مراحم بیدریغ شامل حال او گشت و رایت نصرت شعار از آنجا عازم ماردین گشت - چون بهفت فرسخی ماردین رسید ملک عزالدین حاکم جزیره بدرگاه عالم پناه آمد و سرف بساط بوسی دریافته پیشکشهای لایق کشید و خراج و نثار قبول کرده بنوازش خسروانه مخصوص گشته رخصت انصراف یافت -

ذکر احضار شاهزاده عمرشیخ بمعسکر همایون و بشهادت رسیدن شاهزاده از زخم تیر قضا -

در محلی که حضرت صاحبقرانی بصوب ماردین توجه فرمود کس بطلب شاهزاده عمرشیخ که در دیار فارس بتسخیر بعضی قلاع و حصون مثل اصطرخ و قلعه فرک اشتغال داشت فرستاد و شاهزاده مومی الیه بعد از فتح حصارها عازم پایه سریر اعلی گشت و از راه کردستان عبور نموده میرفت - درآن اثنا بقلعه مختصر رسید که آنرا خرما تومی نامیدند و اندک مردمی در آنجا ساکن بودند شاهزاده بنظارهٔ قلعه ببالای تل بر آمد - نادانی از قلعه تیری انداخت و از قضا آن تیر بشاه رگ شاهزاده رسید و در ساعت درجه شهادت یافت، بیت:

خ: واقعه هائله امیر سعید شهید امیر زاده عمرشیخ و بیان حالات آن شهزاده -

س: ذکر واقعه شهادت امیرزاده عمر شیخ بن صاحبقران امیر تیمور گورگان -

۱ق فرموده: س فرمودند - ٦ق دریافته: س دریافت و - ۱۱ق صاحبقرانی: س صاحبقران ظفر قرین - ۱۸ق بیت: س شعر -

چنین است دستور چرخ کهن — که چون سر بر آری بر آرد ز تن
درین لاجوردی سرای دو در — ز دنبال مطرب رسد نوحه‌گر

بعد ازین قضیه فرزند ارجمند شاهزاده مرحوم امیر زاده پیر محمد و امراء و ارکان دولتش را دود حیرت از سر بر آمد و از حدوث آن واقعه هائله آتش در جان همگنان افتاد(س ۳۳۴ب) و این واقعه در اواسط زمستان در ربیع‌الاول سنه سته و تسعین و سبعمائه دست داد و مدت عمر شاهزادهٔ سعید چهل سال بود ـ چون خبر این مصیبت جهانسوز در ظاهر ماردین باردوی اعلی رسید امرا متحیر مانده نه روی اظهار کردن داشتند و نه رای پنهان داشتن ـ آخرالامر امرا و اعیان حضره همه اتفاق نموده صورت حادثه را در خلوتی بعرض رسانیدند، شعر:

حدیث شه و قلعه و زخم تیر — نمودند یک یک بآه و نفیر

صاحبقران کوه وقار از کمال نفس بزرگوار لباس کرامت شعار والصابرین فی‌الباساء والضراء در بر کرده زبان رضا و تسلیم بکریمه والله یحب الصابرین برگشاد و اذخار ثواب جزیل و اجر جمیل را بر مرارات این شربت تلخ مذاق صبر فرموده هیچ گونه جزع و فزع بخود راه نداد و حکومت مملکت فارس را با توابع بفرزندان امیر زاده پیر محمد ارزانی داشت و یرلیغ عالم مطاع درآن باب بنفاذ پیوست ـ چون ملک عزالدین حاکم جزیره چهره بخت خویش را بناخن بیوفائی خراشیده خراجی را که متقبل شده بود نفرستاد بلکه دست بطغیان و بیوفائی و فساد دراز کرده بحصانت قلعه و آب شط اعتماد نمود و ندانست که بنیادی که بر آب

۸ق کردن : س ندارد ـ ۹ق و نه رای پنهان داشتن : س نه رای اخفای آن داشتند ـ ۱۳ق والصابرین . . . . . . والضراء : س وماصبرک الابالله ـ
۱۳ق بکریمه . . . . . . الصابرین : س بکلمه کریمه انالله‌وانااليه‌راجعون ـ
۱۹ق بطغیان و بیوفای و فساد : س بطغیان و فساد ـ

نهند استوار و پایدار نخواهد ماند ـ لا جرم صاحبقران گیتی نورد اغرق را گذاشته بجانب او ایلغار فرموده و باتمام لشکر از دجله گذشته وقت سحرگه آن روز برگشتگان در خواب بودند ـ عساکر گردون مآثر چون قضای نازل بر سر ایشان ریخته مفهوم و انزلنا علیهم رجزاً من السماء وصف الحال آن گروه آمد و بعد از قتل و غارت و خرابی آن دیار صاحبقران نصرت شعار عنان عزیمت را باز بصوب ماردین معطوف داشت و آن شهر را مع حصار قهراً قسراً در حیطه تصرف در آورده و مال امانی بر اهل شهر حواله رفت ـ

ذکر وصول مژدهٔ ولادت فرزندان امیرزاده شاهرخ بسمع اشرف

دران سال که خاطر عاطر حضرت صاحبقران بی همال از واقعه شاهزاده عمر شیخ (ق ۵۸۳) حزن و ملال یافته بود منهیان اقبال در شهر ماردین خبر رسانیدند که امیر زاده شاهرخ را حضرت واهب العطایا فرزندی کرامت کرده و این ولادت در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه سته و تسعین و سبعمائه در قلعه سلطانیه واقع شد، بیت:

بسلطان گیتی ستان شاهرخ خدا داده شهزاده ماه رخ

و چون این بشارت مسرت افزای بسمع مبارک صاحبقران گیتی کشای رسید مواد خرمی و شاد کامیش تضاعف پذیرفته از غایت سرور نائره حزن و الم که در کانون سینه اش مشتعل شده بود بکلی فرو نشست

خ : ذکر بعضی وقائع سانحه

س : ذکر ولادت امیر زاده الغ بیگ ـ

۱ق نخواهد ماند : س نخواهد بود ـ ۴ق و انزلنا . . . . . من السماء : س فساء صباح المنذرین ـ ۶ق عنان عزیمت : س عنان توجه ـ ۶ق معطوف داشت : س معطوف گردانید ـ ۱۳ق کرامت کرده : س کرامت فرموده ـ ۱۷ق شاد کامیش : س شادکامی او ـ

و بشکرانه آن عطیه جرائم اهالی ماردین و آن حوالی را رقم عفو و اغماض کشید و از سر انتقام ایشان در گذشت و سالی که متقبل شده بودند بدیشان بخشید و آن ولایت را بسلطان صالح برادر سلطان عیسی ارزانی داشت و بعد ازآنکه حلقه لطف و احسان در گوش ساکنان ماردین کرده بود صاحبقران با فرهنگ و هوش بجانب صحرای موش توجه فرمود ـ بعد از وصول امرا و لشکریان بتاخت و تالان دست برآورده بدانچه ممکن و مقدور بود بظهور رسانیدند ـ و حاکم تفلیس که حاجی شرف نام داشت و در تمام بلاد کردستان براستی و درستی او کس نبود باحراز سعادت بساط بوسی مبادرت نموده اسبان نامدار و اشتران رهوار پیشکش کرد و از جمله یک اسپ کمیت بود که بامجموع اسپان نامی که حکام و سرداران از اطراف آورده بودند در صحرای موش دوانیدند از همه پیش رفت و هیچ باد پای باو نرسید، بیت:

سبق برده از آهوان در شتاب بگرمی چو آتش به نرمی چو آب
بصحرا ز مرغان سبک خیز تر بدریا در از ماهیان تیز تر

حضرت صاحبقران حاجی شرف را منظور نظر عاطفت احسان گردانیده بسعی نوازش نمود و مملکت او را با دیگر ضمائم بار ارزانی داشته رخصت انصراف فرمود و بعضی امرا را از برای تسخیر قلاع و بلاد باطراف و انحاء آن ولایت فرستاد و خود بسعادت و اقبال عازم گرجستان شد ـ در اثنای آن سفر بشارت ولادت شاهزاده سپهر اقتدار فلک آشیان ابراهیم سلطان بن شاهرخ بسمع جلال صاحبقران کامگار رسید ـ از ایصال آن مژدهٔ دلکشا بچندان مبتهج و مسرور گشت که قابل تحریر و شرح پذیرگردد (س۳۵۰م) نظم:

چو شاه آن حدیث چو زر کرد گوش محیط عنایت در آمد بجوش

---

۱۲ ق بیت: س شعر ـ ۲۲ ق نظم: س شعر ـ

از آن مژده شه شادمان شد عظیم   بشکرانه بسیار زر داد و سیم
همیگفت لشکر جهان کردگار   که آمد درخت امیدم ببار

شهزادگان و امرا و خواتین و نوینان نثار بسیار کردند و حضرت صاحبقران در عین مسرت و کامرانی کلاه بهجت باوج مهر و ماه برافراخت و بعد از فتح دیار گرجستان بمراسم طوی و نثار تقدیم نمود و در آن سالی شاهرخ میرزا را بجانب دارالسلطنت سمرقند بجهت ضبط آن ولایت فرستاد و در باب داد گستری و رعیت پروری سخنان بسیار گفت و بدرر نصائح گوش هوش او را مملو گردانید ـ

بیان لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی بمحاربت توقتمش خان نوبت ثانی

در آخر زمستان آن سال که سپاه سبزه بفرمان سلطان ربیع بجوش درآمده روی پروزی بدشت نهاد و از فر قدوم عدالت شعار صاحبقران کامگار بنیاد سوکت لسکر از بیداد آئین شتا بکلی بر افتاد ـ از جانب والی شروان رسولی رسید و خبر رسانید که لشکر توقتمش خان از راه دربند باکو در آمده دست به نهب و غارت دراز کرده اند ـ رای ممالک آرای حضرت صاحبقران اقتضای آن فرمود که ثانیاً بعد اولی و کرة بعد اولی لشکر بر سر توقتمش خان کشد و او را از نو گوشمال بسزا دهد تا دیگر باره پای غرور از حد مکنت و قدرت خود فراتر ننهد ـ بنا برین سایهٔ التفات بر ترتیب سپاه انداخته زر بسیار بدیشان داد و فرمان شد که خواتین عظام با اغرق بجانب سلطانیه روند و

خ : لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی بار ثانی بجانب دشت قپچاق و ذکر بعضی واقعات ـ

س : ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران ممالک ستان دوم بار جانب توقتمش خان ـ

۱۶ ق اولی ـ س اخری ـ ۱۶ ق از نو ـ س بار دیگر ـ

خود بسعادت و اقبال بتاریخ هفتم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و سبعمائه" روان شد و عساکر گردون ماثر با ترتیبی هرچه تمامتر فوج فوج علمها بر افراخته چین کین در جبین مهابت و جلالت انداخته متوجه شدند. و چون روی توجه بصوب مشرق و شمال داشتند بیشتر دست چپ چنانچه معهود سپاه ترکست روان شد و صاحبقران کامگار جهت الزام حجت مکتوبی به توقتمش خان نوشته مصحوب شمس الدین الماغی که مرد زبان دان چرب زبان بود ارسال داشت ـ ماحصل مکتوب مشتمل بود بر حکایات صلح آمیز عتاب انگیز' بیت:

سخنهای پرورده دلفریب　　که از مغز مردم رباید شکیب
حفاظی که امیدواری دهد　　عتابی که بر صلح یاری دهد

شمس الدین مذکور چون در دشت قپچاق بصحبت توقمش خان رسید و مکتوب را بمطالعه او رسانید توقتمش خان بعد از مطالعه مکتوب و استماع حکایات مرغوب رسول بخاطر داشت که دست معامله در دامن اعتذار آویزد و از سر صدق و صفاپای در دامن اطاعت کند و نوعی کند که غبار وحشت از میان برخیزد ـ امرای او از سر جهل و عناد پای منع و افساد درمیان آن کار زده بگزاشتند و بدست پندار ار خاک ادبار چشمه دولت ولی نعمت و چشم سعادت خود را نباشتند، بیت:

ز اندیشهای کج آن بدان　　برفت آخر از ره چو نابخردان
ز هم صحبت بد گزندت رسد　　بسندش کنی نا پسندت رسد
مکن فتنه انگیز را هم نشین　　بساعد منه مار در آستین
وزیران کج بین نا هوشمند　　رسانند در شاه و ملکش گزند
اگر شاه قیصر بود در قباد　　که نواب نادان دهندش بباد

٥ق شد: س گشت ـ ٨ق بیت: س شعر ـ ١٣ق بخاطر: س در خاطر ـ
١٣ق معامله: س محامله ـ ١٤ق کند ـ س کشد ـ ١٧ق بیت: س نظم ـ

توقتمش خان بسخن آن بیدولتان از طریق صواب دور افتاده در بند نخوت و غرور بماند و سخنان خشونت آمیز در جواب مکتوب نوشت و به نزد حضرت صاحبقران فرستاد ـ حضرت صاحبقران دین پرور بعد از مطالعهٔنامه بجمع لشکر فرمان داد و بجانب خصم روان شد ـ گویند از زمان چنگیز خان تا آنزمان هیچ آفریده لشکری بآن انبوهی نشان نداده و ندیده ـ در بعضی تواریخ بنظر رسیده که در روزهای کوچ شانزده فرسخ عرض زمین لشکر آنحضرت بود گویا که مولانا شرف باعنی سلمه‌الله این بیت را از برای لشکر حضرت صاحبقران فرموده که ، بیت:

بقدر طول زمان گر زمین پذیرد عرض ترا هنوز کمست از برای عرض سپاه

بروایت اصح هشتصد هزار سوار کار دران سفر (س ۳۳۰ ب) ملازم رکاب همایون بوده اند، بیت:

سپاهی بکثرت فزون از حساب بـآئین فـروزنـده تر ز آفتاب
همه غرق فولاد و آهن گسل هنر بران سیل افگن شیر دل

توقتمش خان چون از حرکت سپاه صاحبقران آگاه گشت شخصی اوناق را برسم ایلچی گری فرستاد ـ اما مقصود اصلیش آن بود که از لشکر صاحبقران کما هو حقه مطلع گردد ـ

چون آن شخص بنزدیک سپاه نصرت پناه رسید و از دوران کثرت را مشاهده نمود سراسیمه و هراسان به تعجیل تمام بازگشت و توقتمش خان را آگاهی داد که صاحبقران با لشکر گران منقلای و قول مرتب داشته اینک میرسد، توقتش را از استماع این خبر دود حیرت بسر بر آمد ـ قرانجی را که یکی از عظمای امرای او بود بالشکر فراوان برسم منقلای از پیش روان ساخت و چون صاحبقران بموضع نوقی رسید بمسامع علیه رسانیدند که منقلای توقتمش خان درکنار آب جوی فرود آمده است ـ

۵ق آفریده : س بادشاهی ـ ۸ق بیت : س ندارد ـ ۱۱ق بیت : س سعر ـ

صاحبقران نصرت قرین بنفس مبارک با لشکر گزین شبگیر کرده باستعجال تمام روان شد و وقت صبح چون باد از آب گذشته بیخبر بر سر اعدای بد سیر ریخته بزخم شمشیر آبدار دمار از روزگار مخالفان بر آورده عرصهٔ صحرا و دشت از خون دشمنان بسان لاله زار گشت و از آنجا بسعادت و اقبال روان شده بکنار آب سونج بنزدیک خصم فرود آمد، شعر:

فرود آمدند آن دو انجم سپاه — بر افراختند از دو سو بارگاه
شبانگاه کین مهر فرخنده چهر — فرود آمد از سبز و خنگ سپهر
بر آمد ز درگاه شاه این ندا — که کس از قشونش نگردد جدا
بدامان کشند هرکس پای خویش — بجنبند تا روز از جای خویش

ذکر محاربت حضرت صاحبقران با توقتمش خان و انهزام او و تفویض ولایت او

صباح چهار شنبه بیست و سیم جمادی الثانی سنه سبع و تسعین و سبعمائه لشکر از دو طرف بجوش و خروش در آمدند ـ صاحبقران سپهر اقتدار پرتو رای بر ترتیب و نسق لشکر افگنده هفت قشون چنانکه در جنگ سابق مرتب ساخته بود ترتیب نمود و بهادران و دلاوران را مقدم داشت و پیادگان لشکر جسرها گرفته پیش ایستادند ـ شاهزادگان کامگار و امرای نصرت شعار از یمین و یسار بعزم کارزار صفها بیاراستند از آن جانب توقتمش خان نیز با شاهزادگان جوجی نژاد و بهادران اجناد بترتیب هر چه تمامتر پیش رانده صفوف خویش را بیاراستند ـ چون از جانبین صفها آراسته شده دلاوران معرکه نبرد از دو جانب بباد حمله

خ: محاربه نمودن حضرت صاحبقران با توقتمش خان و فتح نمودن
س: ذکر رکوب حضرت صاحبقران بعزم جنگ سلطانی ـ
۳ف شمشیر آبدار: س شمشیر آتشبار ـ ۳ق مخالفان: س مخالفان خاکسار ـ ۵ق شعر: س نظم ـ

میزان قتال را باشتعال در آوردند ، بیت :

دو لشکر همه اژدها و نهنگ   بهم بر کشادند بازو بجنگ
زهردو(ق ٥٨٥)طرف شیبه تیر شد   در و دشت پر صید و نخچیر شد
بخون ریختن نیز شد تیغها   بر آمد ز دریای خون تیغها
دم تیغ در فرقها کرده جوی   دلیران ازآن جویها شسته روی
مدارا برون برده رخت از جهان   مواسا بسان پری شد نهان

بعد از کوشش و کشش که مثل آن کارزار دیدهٔ روزکار ندیده بود نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت نصرت اثر حضرت صاحبقران وزیده ـ توقتمش خان با سائر شاهزادگان و امرا پشت بهزیمت داده رو بگریز نهادند و بسیاری از لشکریان او درآن عرصه معرکه تلف گشتند ـ بعد ازین فتح نامدار شاهزادگان با امرا و نوینان زانو زده مراسم تهنیت بجای آوردند و نثارها کردند ـ حضرت صاحبقران ایشانرا در کنار گرفته ستایش فرمود بانواع نوازش خسروانه سرافراز گردانید و احوال و غنائم نا محصور که در این فتح همایون حاصل آمده بود باغرق گذاشت و امیر زاده میرانشاه را که دران مصاف از اسپ افتاده بود و دستش آسیب گستری یافته بمحافظت اغرق بگذاشت و بنفس مبارک ایلغار کرده از عقب مخالفان بدکردار روان شد و بسرعت تمام شب و روز طی مسافت مینمود تا در کنار آب آمل باز بدشمنان رسیده شمشیر کین در ایشان نهاد ـ آن بیچارگان در کنار رود آنچنان که نه دست ستیز داشتند نه راه گریز متحیر و حیران مانده اکثر در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر گشتند ـ توقتمش خان جانی بهزار حیله ازان ورطه بیرون برد و با معدودی چند گریخته بجنگلی در آمد و از چنگال (س ٣٦٤) شیران دشمن شکن امان

١ق بیت : س شعر ـ ٧ق کشش : س کشش بسیار ـ ٩ق سائر : س ندارد ـ
١٠ق لشکریان او : س لشکریانش ـ ٢٢ق بجنگلی : س بجنگلی پولر ـ

یافت و حضرت صاحبقران گردون توان بعد از فرار توقتمش خان ایالت آن ولایت را به پسر ارس خان که قویری جاق آغلن نام داشت تفویض فرموده الوسات آنحدود را باطاعت او امر فرمود ـ اما عساکر منصور بر اطراف و اکناف آن ولایت تاخت برده غنائم تا محصور بدشت آوردند و از سامط و ناطق آنچه بنظر ایشان در آمد بتازیانه نهب و تاراج براندند و در اثنای راه سمند هامون نورد ایشان بموضعی رسید که شب در انجا اندک زمانی بود چنانکه مسلمان از ادای نماز مغرب چون فارغ شدند هنوز شروع در نماز عشا نکرده اثر صبح صادق ظاهر می شد ـ ارباب ریاضی و مهندسان فکرت بکلک مهارت در کتاب هیأت چنین نوشته اند که این صورت در افقی ظاهر می شود که عرضش از خط استوا چهل و هشت درجه و نیم باشد ـ وقتی که آفتاب در منقلب ظاهر باشد آخر شفق باول صبح متصل می شود چه غایت ـ انحطاط آفتاب در این عرض و در این وقت از هژده درجه نمیگزرد و در افقی که عرضش زیاده از چهل و هفت درجه باشد شفق بنهایت نارسیده صبح ظاهر شود و در بعضی مواضع شب نمی باشد چنانچه شرح و بسط آن در کتب ریاضیات مسطور است ـ بالجمله حضرت صاحبقران گیتی ستان درحین مراجعت ازآن دیار اطراف و جوانب دشت قبچاق و اروس و جرکس را تاخت کرده مال بسیار و چهار پایان و اسیران بی شمار بدست عساکر نصرت شعار در آمد و چون تمام ممالک دشت قبچاق از یمین و یسار باتمامی الوس جوجی مسخر شد حضرت صاحبقران کامگار شده آثار تسلط و استیلای او بر ساکنان آن دیار

٥ق سامط : س صامت ـ ٦ق راه : س ثاخت ـ ١٩ق درآمد : س در افتاده ـ
٢٠ق دشت قبچاق : س دشت قبچاق دروس و جرکس ـ ٢١ق کامگار شده آثار تسلط و استیلای : س کامگار و استیلا را در ـ

ظاهر گشت ـ در اول بهار سنه ثمان و تسعین و سبعمائه معاودت نموده از راه دربند متوجه آذربایـجان شد، بیت :

چو زد سکه بر نقد پیچا قیان می فتح خورد از کف ساقیان
فلک قدر سر خیل گیتی طراز گزرکرد بر مرز دربند باز

چون صاحبقران خورشید اشراق به تخت گاه عراق نزول اجلال فرمود امیر زاده میرانشاه را بضبط بلاد آذربایـجان فرستاد و امیر زاده محمد سلطان را بجانب بندر هرمز و گرمسیرات از برای دفع شر اهل فساد نامزد نمود و خود بسعادت و اقبال در یازدهم شهر شوال سنه مذکور از همدان کوچ کرده عنان عزیمت همایون را بصوب دارالسلطنت سمرقند معطوف داشت ـ چون رایات کشورکشائی به بسطام رسید امیرزاده ابابکر بموکب همایون پیوست و بفر بساط بوسی استسعاد یافت ـ عاطفت پادشاهانه شاهزاده ووبی البه را نوازش نموده صد هزار دینار کپکی انعام فرمود و اسپ کمیت طهرتنی که پیکر کوه گران با سرعت باد وزان جمع داشت باو بخشید و نزد پدرش امیر زاده میرانشاه فرستاد ـ و چون در کنف حفظ ذوالجلال در دیار خراسان نزول اجلال فرمود امیر آقبوغا از هرات باقامت رسم استقبال قیام نموده (و۵۸۶) به تقبیل عتبه علیه و سده سینه سرافراز گشت و پیشکشهای لائق کشیده بنوازش خسروانه اختصاص یافت ـ و صاحبقران کامگار بجانب سمرقند توجه فرمود و چون از آب آمویه عبور نموده بولایت خراز نزول فرمود، شاهزاده شاهرخ با سائر شاهزادگان و خواتین عظام برسم استقبال شتافته سعادت بساط بوسی دریافتند و نثارها کرده پیشکشها کشیدند ـ همه را در ریاض آمال و امانی و گل بهجت و شادمانی شکفته مبتهج و مسرور گشتند و ازآن منزل

---

۱ ق ظاهر گشت: س ظاهر گردید ـ ۲ ق متوجه آذربایجان شد ٠ س باذربایجان آمد ـ ۲ و بیت: س شعر ـ

کوچ کرده بشهر کش که وطن مالوف و محل مانوس آنحضرت بود فرود آمدند و حضرت صاحبقران باق سرا نزول فرمود و بزیارت مرقد پدر بزرگوار و امیر زاده جهانگیر و سائر فرزندان اقدام فرموده حفاظ را بتلاوت ختم کلام‌الله اشاره فرموده و صلحا و فقرا را بصلوات و صلات نواخت و از آنجا کوچ کرده بسمرقند گزین که ساحت با راحتش جلوهٔ ماه پیکران زهره جبین و غیرت خلد برین است در آمد - اهالی آنجا دست مسرت و شادمانی برکشاده سپهر را آئین بستند - صاحبقران دین پرور بعد از چند روز که اوقات (س ۳۳۶ ب) همایون را بعیش و طرب صرف نموده بود سایهٔ التفات بر ضبط و تدبیر مصالح عباد انداخت و سادات و علما و مشایخ و صلحای آن مملکت را علی تفاوت درجاتهم نوازش فرمود و از فتوحات و غنایم که تازه از عراقین و دشت قبچاق و دیگر دیار آورده بود همه را بمواهب پادشاهانه محظوظ و بهره مند گردانید و احوال رعایا و زیردستان به تفحص و تطمیر استکشاف نموده بهرکس که ظلمی رفته بود بعدالت و مرحمت تلافی فرمود - رعایا و برایا از غایت سرور دست مسکنت بدعا و ثنا برداشته بدین ترانه مترنم بودند بیت -

که یارب سر این شاه صاحبقران ... که آراست گیتی بامن و امان
بقای زیادت ز اندازه بخش ... بهر لحظه اش دولت تازه بخش

در بیان بنای باغ دلکشا و قصر بلند در سمرقند

خ - طرح انداختن حضرت صاحبقران باغ شمال را در بلده سمرقند -
س - ذکر احداث قصر باغ شمال و طرح باغ دلکشا -
۱ ق کوچ کرده : س کوچ فرموده - ۳ ق پدر بزرگوار : س پدر نامدار -
۴ ق بصلوات : س بصدقات - ۱۰ ق درجاتهم : س درجاتهم و تباین طبقاتهم -
۱۴ ق تلافی : س جبر - ۱۶ ق بیت : س شعر -

در همان سال حضرت صاحبقران بپهمان قصر باغ شمال طرح انداخت و آن آرامگاه آرام آئین از التیام اسباب تجمل و تمکین مصرع : رشک نزهت سرای خلد برین - چون مهندسان طبایع و معماران قوای بنای در عرصه باغ ع : قصر فیروزه کار گلبن را ، ببدیع ترین وضعی اساس انداخته کاخ شاخ را بنقوش زیب آرزو اوراق بخوبتر صورتی برداختند فرمان قضا مضا بصدور پیوست که در آن باغ فردوس وش قصری رفیع دلکش و عشرتگاهی بغایت خوش باسم خدرمعلی دختر میرزا میرانشاه بیکسی سلطان بپردازند - مهندسن کاروان و معماران چابک دست روشن روان که از تمام ممالک فارس و عراق و آذربایجان و دارالسلام بغداد و دیگر بلاد بدارالسلطنت جمع شده بودند طرح آنرا بکلک بصارت بر لوح مهارت کشیده بعد از عز قبول بساعت سعد و طالعی خجسته در جمادی‌الاخر سنه تسع و تسعین و سبعمائه بنیاد نهادند و چهار رکن آنرا بر امرا قسمت کرده در هر سرکاری استادان مملکتی بداشتند و صاحبقران گردون علام از غایت اعتقاد اهتمام در اتمام آن مدت یک ماه و نیم بنفس مبارک ملتفت آن کار بود تا سقف رفیعش در بلندی از شرفات ایوان کیوان بگذشت و وضع بدیعش در نزاهت و ارجمندی غیرت فزای روضه رضوان گشت - بعد از اتمام درآن مقام همایون فرجام خاقان گردون احتشام طویهای پادشاهانه و جشنهای خسروانه فرمود و در پاییز همین سال سنه تسع و تسعین و سبعمائه صاحبقران دریادل فرمان داد که در کنار مرغزار کان گل که در نزاهت و طراوت از باغ ارم دلکشاتر و از بستان فردوس فرح افزای تر افتاده باغی احداث

---

٥ ق آرزو : س ازهار - ٧ ف رفیع دلکش : س رفیع دلکش پرداختند -
١١ ق کشیده : س کشیدند -

نمایند که مثل و مانند نداشته باشد. معماران دانشور و بنایان صاحب هنر که از خاور تا باختر از هر مملکت و کشور بمستقر سریر خلافت جمع آمده بودند بساعتی خجسته و طالعی میمون فرخنده برحسب اشارت علیه بنیاد باغی نهادند مربع هر ضلعی هزار و پانصد گز شرعی و درمیان هر یک ازان ارکان اربعه دروازه عالی کشاده طاق‌های آن بسقف مقرنس و سپهر برافراشته شد و بانواع زینت از کاشی کاری و غیر آن نگاشته گشت ـ چون بنهایت خوبی و دلکشائی تمام شد بزبان اقبال بی انتقالش بباغ دلکشا نام شد ـ

ذکر عزیمت صاحبقران کامگار به تسخیر ممالک هندوستان

درظفر نامه مسطور است که حضرت (ق ٥٨٧) صاحبقران گیتی ستان ولایت قندوز و بقلان و کابل و غزنین و قندهار تا حدود هندوستان بشهزاده کامگار رفیع مقدار پیر محمد جهانگیر تفویض فرموده بود و شاهزاده مشار الیه بعد از ضبط و نسق آن مملکت متوجه فتح دیگر بلاد شد ـ و با لشکر گران از آب سند بگذشت و سهر اوچه را بجنگ بگرفت و از آنجا متوجه مولتان شد و حاکم مولتان را محاصره کرد و دران وقت برادر ملو خان بود و ملو خان بعد از فوت فیروز شاه استیلای تمام یافته سلطان محمود که نبیرهٔ فیروز شاه بود بپادشاهی برداشت و حکومت دیار هند را بدست خویش گرفت و درینولا که شهزاده پیر محمد

خ : ذکر اسباب توجه حضرت صاحبقران بممالک هندوستان

س: ذکر توجه حضرت صاحبقران بهندوستان ـ

١ ق که مثل و مانند نداشته باشد : س ندارد ـ ٣ ق طالعی میمون فرخنده : س طالعی فرخنده ـ ٦ ق برافراشته شد : س برافراشتند ـ ٦ ق زینت : س زیب ـ ١٥ ق را محاصره کرد و : س ندارد ـ ١٧ ق فیروز شاه : س سلطان فیروز شاه ـ

جهانگیر شهر مولتان را محاصره نموده بود، ملو خان لشکر بسیار از دهلی بمعاونت برادر بمولتان فرستاد و چون خبر مجادله اهل هند با پیر محمد جهانگیر بسمع صاحبقران کشور گیر رسید داعیهٔ یورش هندوستان از خاطر سار کش سر بر زده(س۷۴م) بفحوای بشارت مودای ومن یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغماً کثیرة وسعة در صدد غزو کفار و محاربه و قتال زمرهٔ اهل ضلال و اسکبار سده بعد از تقدیم مشورة با شاهزادگان و امرا بتاریخ رجب سنه ثمانمائة به نیت غزا عزیمت هندوسان را تصمیم فرموده با لشکری زیاده از حد بیان بصوب هندوستان توجه فرمود - و امیر زاده عمر که پسر امیر زاده میرانساه بود جهت ضبط سمرقند و آن حدود تعین فرمود، بیت:

چو آهنگ هندوستان کرد شاه بتلقین الهام و عون اله
بجوشید گفتی زمین و زمان بجنبید گیتی کران تا کران
روان شد سپاهی که هنگام عرض شمارش ندانست کس جز بعرض

بعد از قطع مفاوز و منازل چون عساکر گردون توان بمقدمه هندوستان رسیدند حضرت صاحبقران کامران امرای نامدار و سپاه نصرت شعار را باطراف و جوانب دیار هندوستان متفرقه امر فرمود که در دفع و رفع کفره فجره نهایت سعی بتقدیم رسانند و در تقویت و تمشیت دین اسلام و قلع قمع بنیان کفر و کسر اصنام کمایجب وینبغی قیام و اقدام نمایند - امرا و لشکریان بر حسب فرمان قضا جریان روان شدند و باندک فرصتی دمار از روزگار آن گروه اشرار بر آورده با غنائم بسیار و اسیر بی شمار بدرگاه خسرو ذوی‌الاقتدار مراجعت نمودند، شعر

۴ق ومن یهاجر ...... وسعة : س ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفاً کانهم بنیان مرصوص - ۱۰ق بیت: س شعر - ۱۶ف دیار هندوستان متفرقه : س دیار هند متفرق ساخته -

هر کرا کوشش از برای خداست همه کارش ز ایزد می . راست

چون برهان آغلن که یکی از امرای عظام بود و بحرب جمعی کفور و سیاه پوشان نامزد شده بود درآن جنگ مشارالیه را عبور بر درهٔ تنگ واقع شد ـ بعضی از لشکریانش از دره گذشته بودند و برخی غافل فرود آمده و اسپان را رها کرده ـ ناگاه سپاه سیاه پوش تاریک دل از کمین بیرون جسته بر سر لشکر اسلام ریختند ـ برهان آغلن از غایت بد دلی دست از جنگ باز داشته رو بگریز نهاده ـ ازین سبب شکست تمام در لشکر اسلام افتاده جمعی از مسلمانان و لشکر نامی بعز شهادت فائز گشته بودند ـ خاطر مبارک حضرت صاحبقران از حرکت نا صواب برهان آغلن درهم شده او را بمجلس همایون راه نداد و در معرض عتاب و خطاب آورده طعن و سرزنش بسیار نمود و بحضار مجلس بر سبیل تعبیر فرمود که نص قرآن مجید بآن ناطق است که اگر مسلمانان بیست کس در کارزار مصابرت نمایند بر دویست کس از کفار غالب آیند ـ او با دو هزار مرد از پیش اندک نفری از کافران گریخته و جمعی مسلمانان را بی موجب به کشتن داده ـ باین جریمه برهان آغلن از نظر اعتبار ساقط شده از امارت معزول گردید و حضرت صاحبقران مضمون این ابیات را بر زبان مبارک راند ، بیت:

به پیکار دشمن دلیران فرست هنر بران نیاورد شیران فرست
سپه را مکن پیش رو جزکسی که در جنگها دیده باشد بسی
نتابد سگ صید رو از پلنگ ز روبه جهد شیر نادیده جنگ
مخنث به از مرد شمشیر زن که روز وغا سر نباید چو زن

---

۱ ق همه کارش ...... راست : س همه ز حق بگردد راست ـ ۸ ق لشکر : س لشکریان ـ ۹ ف از حرکت : س ازآن حرکت ـ ۱۳ ف کارزار : س کار زاری ـ ۱۴ ق کافران : س کفار ـ ۱۷ ق بیت : س شعر ـ

یکی را که دیدی تو در جنگ پشت　　بکش گر عدو در مصافش نکشت

حضرت صاحبقران دریا نوال بعد از طی مقال محمد آزاد را با چهار صد نفر بتدارک آن قضیه بر سر سیاه پوشان نامزد فرمود و آن شیر مرد از وصول بآن درهٔ تنگ که از دو طرف آن کوهها سر بفلک کشیده بود،

نظم:

نه کوهی که روئین تن سخت سر　　ز روز فروماندگی سخت تر
گذرهای بر رفتن از هر کران　　مگس لغز چون مرمر آسمان
ز نظارهٔ آن هراسان سپاه　　چو نا داد از(ق۵۸۸) دیدن قرضخواه
اگر مور از آنجا بزیر آمدی　　ز لغزیدن از جان بسیر آمدی

آن شیر مرد در مقام چنان شرائط احتیاط را مرعی داشته محاربهٔ عظیم نمود و بسیاری ازان کافران سنگدل را بضرب شمشیر آبدار و خدنگ سندان گذار بجهنم و بئس‌القرار فرستاد و با سرهای مخالفان بپایه سریر ثریا مکان مراجعت نمود و مشمول نظر عاطفت و احسان گشت ـ حضرت صاحبقران بعد از فتح کتور و قتل کفار ستمگار ازآن (س۳۳۷ب) دیار کوچ فرموده در تاریخ دوازدهم شهر محرم الحرام سنه احدی و ثمانمائه سایهٔ اقبال بر کنار آب سند انداخت و در همان محل که سلطان جلال‌الدین خوارزم شاه از چنگیز خان گریخته خود را بر آب زد و بگذشت ـ تفصیل این حال در گفتار دوازدهم از مقاله سیم در قضایای خوارزم شاهیان سمت گذارش پذیرفته ـ اطناب سراپردهٔ پادشاهی باد باوتاد عنایات الهی مسدود شد ـ و قبه بارگاه خلافت پناه سر رفعت باوج مهر و ماه برافراخت حکم عالم مطاع بنفاذ پیوست که بر سر آب سند پلی بندند ـ طاعت گزاران در زمان دست مهارت بر کشادند و بدو سه روز

۱ق یکی . . . . پشت: س یکی را تو دیدی چو در جنگ پشت ـ ۲ق حضرت صاحبقران: س چون حضرت صاحبقران ـ ۱۷ق تفصیل: س چنانکه تفصیل ـ

ازکشتیها و نی وغیره آن جسری معتبر ببستند و در این اثنای ایلچیان که از اطراف ممالک آمده بودند بعضی را رخصت انصراف ارزانی داشته برخی دیگر ملازم رکاب بودند و در اول فصل خریف عساکر نصرت اثر از آب عبور نموده بهر دیار و بلاد که می رسیدند قلاع و بقاع مشرکین را بصدمه قهر ویران ساخته زن و فرزند و مال و اسباب ایشان بدست غازیان نصرت نشان در می آمد و مصدوقه نصرمن‌الله وفتح قریب بظهور می پیوست ـ و امیر زاده پیر محمد جهانگیر که بمحاصره شهر مولتان اشتغال داشت چنانچه در سابق ذکر رفت بعد از شش ماه آن شهر را فتح نمود ـ در این ولا که موکب همایون بکنار آب سیاه نزول اجلال فرموده بود شاهزاده مومی الیه بعز دستبوس پدر بزرگوار سر فراز گشت و آنحضرت او را در کنار گرفته بانواع مرحمت و نوازش پادشاهانه اختصاص بخشید و امیرزاده مشار الیه را در آن موضع طوی داده پیشکشهای لائق کشید و بسی تحفه های لائق گرامی از تاجها و کمرهای زرین و اسپان تازی با زین و نفوزها از نفائس اقمشه و رخوت و انواع اوانی و ظروف بعرض رسانید ـ چنانچه اهل دیوان و ارباب قلم در روز به کتابت آن اجناس مشغول بودند و مفصل آن قلمی میکردند ـ همت صاحبقران دریا نوال در روز عرض تمامت آن نفائس و تبرکات را بر امرا و وزرا و ملازمان عتبه علیا تقسیم فرمود ، بیت:

جود دستش نگذارد که شود زر مجموع　　زان پراگنده بود حرف زر از یکدیگر
نور هرگز نتوان کرد ز خورشید جدا　　کرم ازخاطر خسرو نتوان کرد بدر
گاه احسان چوسحاب ابر کفش می بارد　　بر همه خلق جهان‌خاصه بر ارباب هنر

۶-۷ ق نصر . . . . قریب : س سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ـ
۹ ق بیت : س نظم ـ

و چون بحر همت آنحضرت از نسیم اهتزاز موهبت و مکرمت بموج در آمده بود و لشکریان امیر زاده پیر محمد را اسپان در حین محاصرهٔ شهر مولتان در فصل برشگاله تلف شده بود و در این سفر پر صعوبت بیشتر بر گاوها سوار شده بودند و بعضی پیاده خود را بمعسکر همایون رسانیدند در آن روز سی هزار اسپ رهوار بشاهزادهٔ کامگار بخشید - بعد ازان روی همت بلند نهمت به نیت غزا و جهاد بصوب ممالک هندستان نهاد و بهر دیار که رسید جنود فتح و ظفر باستقبال موکب همایونش استعجال نموده بسی قلاع و بلاد مسخر فرمود و از خبث وجود کفار فجار و بی دینان بد کردار پاک ساخت - و در هفدهم شهر ربیع‌الثانی بعد از فتح قلعهٔ لونی و قتل کفار ستمگار ازآن منزل کوچ فرموده متوجه دارالسلطنت دهلی شد و بکنار آبی که واقع است در بیرون شهر نزول اجلال فرمود و در همان روز امیر جهانشاه و دیگر امراء بعرض رسانیدند که از لب آب سند تا باین منزل کم و بیش صد هزار هندی بیدین از گبر و بت پرست اسیر گشته اند و در معسکر ظفر پناه جمع آمده، اگر در روز جنگ باهل دهلی میل نمایند و بایشان پیوندند لشکر مخالف را قوت عظیم دست خواهد داد، از شرائط حزم و احتیاط بغایت دور است که این جماعت در معسکر همایون باشند - صاحبقران رای ایشان را پسندیده فرمان شد که مجموع اسیران را بقتل آورند و هر کس که در امتثال این امر تاخیر و تهاون جایز دارد او را بکشند و زن و فرزندش از آن کس (س ۳۸ م) باشد که تقصیر او را بعرض رساند - بر حسب فرموده بروایت اقل صد هزار هندو را به تیغ جهاد از هم بگذرانیدند-

---

۳ق فصل برشگاله : س فصل بارش - ۱۱ق شد : س ندارد -

ذکر محاربت حضرت صاحبقران با سلطان محمود و ملو خان و شکست یافتن ایشان و فتح دهلی

صباح هجدهم شهر ربیع الثانی که خسرو سیار در معرکهٔ سپهر رایت بیضا برافراخت و عرصهٔ فلک دوار از دهشت هندو نژاد ظلمت پرداخت حضرت صاحبقران ظفر قرین پرتو التفات بر ترتیب سپاه نصرت آئین انداخته بسعادت و اقبال سوار شده صفوف عساکر نصرت مآثر را بیاراست. بر حسب اشارت اصابت شعار برانغار را بر فر شکوه شاهزادگان کامگار پیر محمد جهانگیر و امیر یادگار برلاس و دیگر امرای نامدار زیب و زینت پذیرفت، بیت:

چو خسرو صف میمنه ساز کرد　　ز تیغ اژدها را دهن باز کرد

و جوانغار از فر شکوه امیرزاده سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و شیخ ارسلان و دیگر امرا آرائش یافت، بیت:

صف میسره هم بیاراست چست　　یکی کوه گفتی ز پولاد رست

و هراول بصرامت و شهامت امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و سائر امرا انتظام داد و ماهچه رایت نصرت آیت حضرت صاحبقران از اوج قلب برآمده انوار فتح و فیروزی بر معارف همگنان بگسترد، بیت:

شکوهنده از فرشه قلبگاه　　شده جان عالم دل آن سپاه

گویند بعون عنایت صمدانی لشکری آراسته گشت که تا جمشید خورشید شهسوار مضمار چهارم است و میدان آسمان جولانگاه یکران ماه و انجم

خ: ذکر لشکری آراستن صاحبقران و عرض عسکر دیدن

س: ذکر رزم حضرت صاحبقران با سلطان محمود والی هندوستان و ظفر یافتن برو.

۳ق دهشت: س وحشت. ۹ق بیت: س ندارد. ۱۲ف بیت: س شعر.

۱۵ق انتظام داد: س انتظام گرفت.

چشم زمانه بر چنان انبوهی نیفتاده و سپاهی بآن کثرت و شجاعت روی جلادت بر رزمگاهی چنان ننهاده- بدین نسق و ترتیب پیش راندند از جانب دیگر سلطان هند بترتیب و تعبیه لشکر قیام و اقدام نموده میمنه در حیز ضبط ملک معین الدین و سائر سپه سالاران آن سرزمین قرار یافت و میسره را بفر شکوه ملو خان که عمده امرا و اعیان حضرت بود و طغی خان و جمعی از امرا استحکام داد و قلب را مرکز رایت خودسر گردانیده بدین نسق و آئین صفها بیاراستند و با صد هزار سوار مکمل کینه گذار و چهل هزار پیاده جنگی با اسباب و آلات حرب و پیکار روی مقاتله بکارزار آوردند- وعمدهٔ استظهار ایشان پیلان کوه پیکر بود که چون دریای خروشنده از باد سامت بجوش آمده همه را بسلاح و کجیم مرتب داشته بودند و بر دندانهای ستور کردار سان دشنهای زهر دار استوار کرده بر پشت پشته مثال هر یک از چوب تختها مربوط و محکم ساخته بودند و بر هر تختی ازان چند نفر ناوک انداز چرخ افگن نشسته و تخش اندازان و توپچیان در پهلوی صف پیلان آماده بجدال و قتال ایستادند، بیت:

بآن شوکت آمد سوی رزم گاه / که در هیچگه نامده هیچ شاه
صف زنده پیلان فولاد پوش / تهی کرده مغز سر آنرا از هوش
خروشیدن سهمگین کر کدن / در آورده لرزندگی در بدن
دو صف مسافت چو نزدیک شد / ازآن چشم خورشید تاریک شد
دو لشکر سفید و سیه رو بروی / چو رخسار و زلف بتان فتنه جوی
علوی دو لشکر نهایت نداشت / درازی صف نیز غایت نداشت

آورده اند که اگرچه سپاه هند در نظر همت عساکر گردون مآثر چندان

---

۱۲ ق چوب: س چوبها - ۱۳-۱۴ ق ناوک انداز چرخ افگن: س ناوک افگن چرخ انداز- ۱۵ ق بیت: س نظم-

وقعی نداشت اما پیلان را دیگر ندیده بودند و از افواه و السنه شنیده که هیکل شان از صلابت بحیثیتی است که نیر و شمشیر برآن کارگر نیست و قوت شان بمرتبه ای که مزیدی برآن متصور نه ـ درختان قوی را بباد حمله از پای و بیخ بر آرند و بناهای عالی را باشارت بهلو ویران سازند و بهنگام کارزار بخرطوم نعمان کردار سوار را از زمین در ربوده بهوا در اندازند ـ و از کثرت سماع این مقولها دغدغه بخاطر بعضی از لشکریان راه یافته بود ـ چنانچه در وقت تعین مواضع سرداران و اعیان مرحمت حضرت صاحبقران که در همه حال شامل احوال اهل علم و کمال بودی از جمیع علمای رفیع مقدار ظفر کردار ملازم رکاب همایون آثار بودند بزبان اشفاق و استمال سوال فرمود که جای شما کجا خواهد بود؟ ایشان از دهشت آن سخنان که شنیده بودند اندیشه (س۳۸۴ب) بجواب نمودند که جای ما بندگان درآن محلی که واتین و عورات باشند ـ چون حضرت صاحبقران آن دغدغه از لشکریان و سائر اهل اردو تفرس نمود، بیت:

تبسم کنان ریخت در خوشاب (ق۵۹۰) به حکمت ز دلها ببرد اضطراب
که گر اژدها باشد از شرزه شیر سوی آدمی زاد ناید دلیر
ز افعی پیلان مشو ترسناک ز ماری که زهرش نباشد چه باک
نترسی ز خرطوم پیلان مست که آن آستینی است خالی ز دست
خردمند دانا بچندین دلیل برون برد از سینه ها سهم پیل

باوجود این سخنان برای اطمینان خواطر حزم را مرعی داشته فرمان داد

۱ق دیگر: س گاهی ـ ۴ق از پای و بیخ: س ندارد ـ ۶ق مقولها: س مبالغها ـ ۱۲ق بجواب نمودند: س بجواب مبادرت نمودند ـ ۱۳ق سائر اهل اردو: س سائر اردو ـ ۱۴ق بیت: س شعر ـ ۲۰ق خواطر حزم: س خواطر شرائط حزم ـ

که از جسرها پیش صف لشکر حصاری سازند و در پیش آن بحفر خندق قیام نمایند و در پیش خندق گاومیشان را پهلوی هم داشته گردنها و پایهای ایشان را بچرم گاؤ برهم بندند و خارهای خسک بزرگ از آهن ساخته بودند و مقرر داشته که پیادگان آنرا در وقت حملهٔ پیلان در راه افشانند و چون عنایت اله در همه باب یار و یاور صاحبقران کامیاب بود پیش ازانکه اینها بکار آید آفتاب فتح از مطلع اقبال بر آمد - گویند درآن حین لشکر جانبین بهم نزدیک شدند صاحبقران موید پاک اعتقاد دران میان‌لشکر گاه بدامن پشتهٔ بلند سواره برآمد و اطراف و جوانب لشکر مخالف را به نظر احتیاط در آورد و بعد ازان چنانچه عادت سعادت آثار آن موید کامگار بود که در هر کارزار بقدم صدق پیاده شدی و روی اخلاص و نیاز بدرگاه بادشاه بی نیاز آوردی و بعد از ادای دو رکعت نماز که از روی خضوع و خشوع واقع شدی پیشانی مسکنت و ابتذال بر خاک تضرع و ابتهال نهاده از حضرت ذوالجلال نصرت طلب کردی و گفتی، بیت:

ندارم غروری بجنگ و سپاه　　ترا در همه کار دارم پناه
کرم کردهٔ بارها با رهی　　ازین بار هم لطف کن کاگهی
که جز تو ندارم امیدی بکس　　کس بیکسانی بفریاد رس

لا جرم بی توقف میامن استجابت دعا قرین روزگار همایون آثار گشت و ازان پشته بزیر آمده قوشونات را دل قوی گشته بی اندیشه خود را بر مخالفان زدند و فیلان بآن شکوه و هبت را گاو صفت زبون ساخته میراندند.

از یمین و یسار حضرت صاحبقران کامگار شاهزادگان ذوی الاقتدار با امرای

۴ق پیلان : س فیلان - ۵ق عنایت اله : س عنایت ازلی - ۵ق باب: س حال - ۵ق یار و یاور: س یاور - ۱۱ق بادشاه بی نیاز: س بادشاه بی انباز - ۱۲ق خضوع و خشوع : س تضرع و خشوع و خضوع - ۱۳ق نصرت طلب کردی : س طلب نصرت و اقبال کردی - ۱۳ق بیت : س شعر -

رفیع مقدار و عساکر نصرت شعار بحرکت در آمده ریگ و خاک آن میدان را از خون مخالفان گل ساختند و چون قلب دشمنان با پیلان آراسته حمله آوردند امیر رستم و امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین بمقابل ایشان در آمده کوششهای مردانه نمودند و دیگر امرا و توشونات بقوت دولت حضرت صاحبقران بر صف پیلان جنگی زده پیل بانان را بزخم تیرگذار از قله آن کوهها نگونسار ساختند و بضرب شمشیر آبدار آتشبار خرطوم اژدها صفت فیلان را مجروح گردانیدند و بعضی را قطع می کردند، بیت:

افکنده همه دشت خرطوم فیل　　فتاده تن کشتگان چند میل
ز خرطوم فیل و سر جنگ جوی　　همه دشت پاشیده چوگان و گوی

مبارزان ممالک هندوستان از بیم جان حرکهٔ المذبوحی کردند و بقدر طاقت و توان پای جلادت فشرده دست بردها می نمودند - اما چون ستیزه پا تند باد نه حد پشهٔ ضعیف نهادست و پهلوی مقاومت با شیر ژیان نه باندازه قدرت و مکنت آهوی ناتوان، آخرالامر هزیمت را بهترین عزیمت دانسته روی عجز بصوب گریز نهادند و فحوای نص وقذف فی قلوبهم الرعب صورت حال سلطان و ملو خان گشته از غایت اضطرار فرار نموده خویش را بشهر و حصار انداختند و دروب شهر را محکم بستند - درآن حال امیر زاده خلیل سلطان باوجود آنکه در صغر سن بود به نیروی بخت جوان و ضرب حسام زمرد فام یاقوت افشان ازآن پیلان که پشت استظهار معاندان بآن قوی بود پیل بان‌را نگونسار کرده بطریق کلومیشی

---

۱ ق ریگ و خاک: س در یک آن خاک - ۶ ق تیرگذار: س تیر جان گذار - ۸ ق بیت: س ندارد - ۱۵-۱۶ ق وقذف .... الرعب: س الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل - ۱۹ ق پشت استظهار معاندان بآن: س پشت معاندان [illegible]

که دهقان بآن زمین شیار کند در پیش انداخته بحضرت پادشاه روی زمین رسانیدند، شعر:

چو یاری دهد لطف پروردگار   چه پیل قوی و چه گاونزار (س ۴۳۹)
چو بازوی دولت گشاید کمند   همه شیر گردون در آید به بند

حضرت صاحبقران بعد از فرار مخالفان وقت نماز پیشین بدروازهٔ دهلی راند و باروی آنرا بنظر احتیاط در آورده عنان یکران عالم نورد را از آنجا باز گردانید و بکنار حوض خاص بدولت و اقبال نزول اجلال فرمود - حوض خاص دریاچه ایست از مستحدثات فیروز شاه است و بزرگی آن تیر پرتابی از یکطرف بدیگر طرف نمی رسد و درموسم برشگال چون از آب باران پر شود یکسال تمام مردم دهلی ازآن آب بر می دارند و مرقد سلطان فیروز شاه در کنار آن حوض است - و چون آن موضع از حلول موکب همایون مزین و مجلی گشت شاهزادگان و امرا و ارکان (ق ۵۹۱۱) دولت در پایه سریر اعلی حاضر آمده زبان به تهنیت آن فتح نامدار برکشادند، بیت:

که بر خسرو این فتح فرخنده باد   جهانش مطیع و فلک بنده باد

حضرت صاحبقران از وفور نعم الهی از چشم مبارک آب روان کرده رقت فرمود و شکر باری تعالی که او را از آدمیان برگزیده چنان فرزندان کامگار و امیران نامدار و انصار خدمت گزار ارزانی داشته بود بادا رسانید و شاهزادگان و سائر سپاه و دلاوران را دعا کرده بنوازش پادشاهانه اختصاص بخشید - اما سلطان محمود و ملو خان شکسته و عقد

۵ق حضرت صاحبقران: س حضرت صاحبقران کامران - ۸ق فیروز شاه: س سلطان فیروز - ۹ ق بزرگی آن: س وسعت آن مرتبه ایست که - ۱۱ ق حوض‌است: س حوض واقعست - ۱۲ ق موکب همایون و مزین و مجلی: س موکب معلی مجلی - ۱۴ق بیت: س شعر - ۱۶ق کرده: س ساخت -

دولت ازهم گسسته بشهر در آمدند و ازآن حرکتی که کرده بودند و جسارتی که نموده بغایت پشیمان بودند۔ اما بعد از وقوع ندامت حاصلی نداشت و در شهر هم ماندن مصلحت ندیدند۔ لاجرم در شب چهارشنبه که زمانه چون هندوان تیره روز جامه در نیل سوگواری زده بود سلطان محمود و ملوخان باتباع و اشیاء در نصف شب مذکور از دروازهٔ که بر جنوبی جهان پناه واقع است بیرون رفتند و در بیشه و بیابان آواره گشتند۔ چون حضرت صاحبقران از فرار ایشان آگاهی یافت جمعی از بهادران را از عقب ایشان نامزد فرمود۔ ایشان به تعجیل از عقب دشمنان شتافته بسیاری از گریختگان را فرود آوردند و غنیمت فراوان گرفتند و دو پسر ملوخان را اسیر کرده باز گشتند۔ روز چهارشنبه هشتم ماه ربیع الثانی چون علم ظهور خسرو سیارگان مانند رایت منصور خاقان صاحبقران از افق فیروزی بر افراختند حضرت صاحبقران گیتی ستان بدر دروازه میدان فرمود و در عید گاه بارگاه زده بار عام داد۔ سادات و قضاة و علما و مشایخ و اکابر و اشراف و سائر برایا فوج فوج از شهر بیرون آمدند و بدرگاه عالمپناه شتافتند و عز بساط بوسی دریافتند۔ فضل الله بلخی که نائب ملوخان بود با سائر نویسندگان و عمال خاک آستان سلطنت آشیان را سرمه دیده اقبال ساختند۔ و از خزائن و اموال و افراس و افیال آنچه از سرکار سلطان محمود و ملوخان و سائر ارکان دولت و اعیان حضرت در شهر مانده بود بدرگاه اسلام پناه حاضر گردانیدند۔ حضرت صاحبقرانی مجموع آنها را بشاهزادگان و امرا و لشکریان تقسیم فرمود۔ چون بقاعدهٔ

۳ق درشهر هم ماندن مصلحت ندیدند: درشهر ماندن مصلحت هم ندید۔

۱۳ ق در عیدگاه بارگاره زده بار عام داد: س در عیدگاه نشست و در آنجا بارگاه زد بار عام داد۔ ۱۸ق سلطان محمود: س سلطان۔

معهود مال امانی بر شهر حواله رفته بود بعضی از گبران بت پرست که بجهل و نادانی معروف و مشهور بودند بموجب عادت ناپسندیدهٔ خود زنان و فرزندان و اموال و اسباب خویش را آتش زده دست بجدال و قتال بر آوردند. مزاج مبارک حضرت صاحبقران دین پرور ازآن حرکت ناصواب متأثر شده فرمان داد که سادات و علماء و اهل فضل را جدا ساخته باقی شهر را بجاروب نهب و غارت پاک سازند. چون ارادهٔ قادر حکیم علیم به تخریب آن بلاد و تعذیب اهالی آن تعلق گرفته بود عساکر منصور بر حسب فرمان دست تعدی و طغیان دراز کرده غنائم بسیار از انواع لآلی و جواهر آبدار به تخصیص یاقوت و الماس و اصناف اقمشه و رخوت و نفائس گوناگون و ظروف و اوانی زر و نقره و نقود بی حد و شمار. و از جمله جواری که اسیر کرده بودند با بارها و خلخالها زر و نقره که در دست و پا داشتند هر لشکری را صد و پنجاه اسیر از خورد و بزرگ در تصرف آمده بود عساکر منصور بعد از اخذ اموال و اساری روی توجه از برای قلع و قمع (س ۳۲۹ ب) اهل شرک و طغیان بدیگر مواضع هندوستان آوردند. و از جمله فتح قلعه برن که از جمله قلعهای مشهور هندوستان است باندک روزی میسر شد و این فتح در سلک دیگر فتوحات ارجمند افزوده بود. بعد ازاین فتوحات حضرت صاحبقران بی لبث و درنگ بجانب آب گنگ و غزای کفار که دران نواحی متوطن بودند عنان یکران را منعطف گردانید و بمجرد رسیدن موکب همایون آن بلاد مسخر شد و گبران بی دین که از سیاست مجاهدان ظفر قرین در

۶ق اهل فضل : س مشائخ. ۱۶ق از جمله قلعهای .... میسر شد : س و از جمله قلعه میرت که از قلعهای مشهور کشور هندست باندک روزی منتهی شد. ۱۸ق افزوده بود : س افزود. ۲۰ق رسیدن : س وصول.

کشتیها مقام ساخته بدریا رفتند بعضی از عساکر نصرت مآثر نهنگ آسا دران بحر عمیق شناور گشته بسوی آن خاکساران و برخی دیگر پایان آب را فرو گرفته آتش پیکار برافروختند و بر آن ملاعین بی دین از کنار آب تیر باران کردند و آنان که اسپ در آب انداخته بشنا می رفتند چون به مخالفان رسیدند دست جلادت بر کنار کشتی استوار کرده بدرون کشتی رفتند و از عون عنایت اله و فر دولت صاحقران بیشتر کشتیها را گرفته گبران را بزخم شمشیر نیست گردانیدند و از میان موج (ف ۵۹۲) دریا بقعر دوزخ فرستادند و زن و فرزند ایشانرا اسیر کرده بکنار آوردند ، بیت:

اگر ماهی از سنگ خارا بود   شکار نهنگان بدریا بود

چون اکثر بلاد هندوستان از خبث وجود گبران بیدین و مخالفان پر کین پاک گردید رای جهان آرای حضرت صاحبقران گیتی ستان اقتضای آن فرمود که عنان تکاور جهان نورد را بصوب دارالسلطنت سمرقند معطوف گرداند. لاجرم آن دیار را بیکی از رایان بسپرد و مقرر داشت که سال بسال مال وجهات آن دیار را بخزانه عامره فرستد. رای مذکور قبول این معنی نمود و مملکت هند را بدولت حضرت صاحبقران در حیز تصرف در آورده قدم از طریق اطاعت و حق گزاری بیرون ننهاد. در واقعات شیخ زین مذکور است که حضرت صاحبقران بعد از فتح دهلی علاء الدین را بسلطنت آن دیار و بلاد تعین فرموده

---

۱ ق بدریا رفتند: س بدریا پناه برده بودند - ۶ ف بدرون کشتی رفتند: س بدرون رفتند - ۶ ق عنایت اله: س عنایت ربانی - ۶ ف صاحبقران: س صاحبقرانی - ۹ ف بیت: س ندارد - ۱۳ ق آن: س ندارد - ۱۴ ق رایان: س رایان هند - ۱۵ ق دیار: س بلاد - ۱۸ ف درحیز تصرف: س در حیطه تصرف و ضبط - ۱۹ ق علاء الدین: س سلطان علاء الدین -

بصوب سمرقند معاودت نمود - بالجمله چون رای عالم آرای عزم مراجعت تصمیم فرمود روز سه شنبه ششم جمادی الاول سعادت و اقبال از آب گنگ نهضت فرمود و در اثنای راه بمسامع علیه رسانیدند که جمع از گبران ستیزه کار به دره‌ها و کوه‌ها سوالک پناه برده اند - برلیغ جهان مطاع بنفاذ پیوست که لشکر منصور بدفع آن قوم اشرار توجه فرمایند - برحسب فرمان بعضی از امرا نامدار با لشکر جرار عازم آن صوب شده دمار از روزگار آن بدبختان سیاه روزگار بر آوردند و ایشان را بقید اسیری در آورده مظفر و منصور مراجعت نموده باردوی اعلی ملحق گشتند - حضرت صاحبقران اقلیم گیر بعد از طی مفاوز و منازل بحوالی کشمیر نزول اجلال فرموده درآن سر زمین داعیه صید و شکار از خاطر همایون بسر برده عساکر نصرت مآثر بعزم شکار حیوانات سوار شده هر فوجی بطرفی رفتند - و بعد از دو سه روز جرگها دست بهم داد و چندان نخچیر و وحوش دران معرکه جمع آمده بود که نه پای یقین پیرامون قیاس و تخمین آن میگشت و نه دست گمان بدامن حصر و شمار آن میرسید -

ذکر معاودت حضرت صاحبقران سمرقند و احداث مسجد جامع و موجبات عزیمت موکب همایون بار دیگر بایران -

چون خاطر عاطر حضرت صاحبقران از صید و شکار فارغ گردید

خ: ذکر گذشتن حضرت صاحبقران از آب جیحون و استسعاد یافتن و فرزندان بعز ملاقات همایون

س: ذکر مراجعت فرمودن حضرت صاحبقران بی همال باستعجال بصوب سریر سلطنت و جلال -

۱ق معاودت نمود: س معاودت فرمود - ۴ق به: س در - ۵ق فرمایند: س نمایند - ۷ق ایشان را: س زنان و فرزندان ایشانرا -

صباح یک شنبه سلخ جمادی الاخر اردو و اغرق را گذاشته بطرف سمرقند یلغار فرمود و بواسطه غلبه اشتیاق که بدیدار فرزندان کامگار داشت دو منزل را یکی ساخته می رفت ـ بعد از طی مسالک روز شنبه بست و یکم شهر رجب از آب جیحون عبور واقع شد و درآن مقام دارائی سپهر سلطنت و جهانداری امیرزاده الغ بیگ و امیر زاده ابراهیم سلطان و خدر معلی بیگی سلطان و مخدرات تتق عظمت و جلالت و سائر شاهزادگان و مجموع اعیان و ارکان دولت و اشراف از سمرقند و اطراف بعزم استقبال پیش آمده بدولت ملاقات حضرت صاحبقران استسعاد یافتند و زبان بهجت مادای (س ۳۳۰) تهنیت فتح گشودند و نثارها افشاندند، بیت:

زبس گوهر و زر که پاشیده شد شعاع مه و مهر پوشیده شد
تو گفتی که از چرخ گردید پاک فرو ریخت انجم سراسر بخاک

حضرت صاحبقران دریانوال بسعادت و اقبال عازم سمرقند شد و در روز سه شنبه بیست و یکم شعبان رایت جهانکشای چون روح گرامی که بکالبد در آید و مانند سلطان جان که او بدن را بیاراید بدارالملک سمرقند در آمد و زبان حال خجسته مآل صاحبقران بی همال بفحوای الحمد لله الذی احلنا دارالمقامه" ستائش گزار شد و بعد از استحمام و تطهیر تمام و آسائش از تعب سفر و مشقت ایام بمقتضای کریمه انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الاخر باحداث و بنای مسجدی جامع فرمان داد ـ و باعث بر احداث مسجد آن بود که در حین تخریب و انهدام بنیان بتخانه ها و آتشکده های هند سنگهای تراشیده طولانی که بغایت منجلی بود ازآن بتخانه ها بیرون می آمد ـ حضرت صاحبقران

---

۶ ق جلالت: س جلال ـ ۸ ق آمده: س آمدند ـ ۸ ق بهجت: س بهجت و فرح ـ ۹ ق بیت: س شعر ـ ۱۳-۱۵ ق و مانند سلطان ..... خجسته مآل: س ندارد ـ ۱۶ ق دارالمقامه": س دارالمقامه" من فضله ـ

دین پرور نذر فرمود که چند عدد ازآن سنگها را بسمرقند نقل فرمایند و مسجدی بسازد ـ چون موکب همایون بسمرقند نزول فرمود بذر خود وفا نموده روز سه شنبه چهارم ماه رمضان المبارک سنه احدی و ثمانمائه که قمر در اسد بود استادان ماهر دانشور که از هر دیار جمع شده بودند درآن ساعت خجسته و طالع شایسته اساس آنرا طرح انداختند و از دقائق امور آنچه در حیز قدرت و طاقت (ق۳۹۵) بشری گنجد در هیچ باب اهمال نمی رفت ـ چون آن عمارت بهشت آسا باتمام رسید رای عالی صاحبقران دریا عطا پرتو التفات در بسط بساط مسرت و انبساط انداخت و طویهای بزرگ و جشنهای خسروانه ترتیب افتاد ـ علماء و فضلاء و صلحاء را از خوان احسان محظوظ و بهره مند گردانید، بیت:

طرازنده نقش بهزاد ساز چنین داد دیبای چین را طراز
که صاحبقران سپهر آستان چو آمد بتوران ز هندوستان
نشسته هنوز از جبین گرد راه تهی بود از آرامش آرام گاه
سبی بهر عشرت بسیمین بری براحت نخفتیده بر بستری
نمد زین لشکرکشان تر هنوز عرق ناک اسپان لاغر هنوز
نیاسوده از بار جبه تنی نرسته هم از رنج ره توسنی
نکرده کسی فرض پیشین ادا نجسته رضای زنش کد خدا
که درسر فتادش تماسای شام معطر شد از عطر شامش مشام

باعث بر توجه حضرت صاحبقرانی بصوب ایران دراین وقت آن شد که امیر زاده میرانشاه که بعزم صید و سکار بجانب کوهسار میل فرمود و در

۲ق نذر: س بنذر ـ ۴ق اسد: س برج اسد ـ ۵ف ساعت خجسته وطالع شائسته: س ساعتی خجسته و طالعی شائسته ـ ۱۰ق بیت: س ذکر اسبابی که باعث شد بر توجه حضرت صاحبقران بصوب ایران بیورش هفت ساله ـ ۲۰ق امیر زاده میرانساه که .... بعزم صید و شکار: س امیر زاده میرانشاه

سی تنگ و باز بهوچی بر حورد و از خانه زین خم سده خواست که او را زنده بگیرد میسر نشد و شاهزاده سرنگون از خانه زین بر زمین افتد و از سدت سقطه زمانی بیگ از خود بیرون غریو ار نهاد ـ امراء و ارکان دولت بر آمده در قلق و اضطراب افتادند تا بعد ار دیر وقت اندک حرکتی کرد و تا چند روز ساعت بساعت غشی برو طاری میسد ـ اطبا هر چند علاج کردند مفید نیفتاد و آخر آن مرض منجر بصرع سد و حرکات نا صواب از او بظهور میرسید ـ و در سفک دما و اسراف مال بسی حریص بود و در تخریب عمارات میکوسید ـ بنا برین حرکات طبائع نوع انسانی از او متنفر شده اعدا از اطراف جوانب دست تعدی دراز کرده خلل فاحش بقواعد سلطنت راه یافته بود ـ حضرت صاحبقران بعد از استماع این خبر اندیشه کرد که اگر بتدارک این قضیه نکوسد عنقریب در مملکت ایران فساد بسیار بظهور خواهد پیوست ـ بنا برین عزیمت ایران را تصمیم فرموده بسرعت تمام نهضت فرمود ، سعر :

یکی را که در عهد شد عالمی   تن آسانی او را نزیبد دمی

بموجب فرمان تواچیان بهرام انتقام از اطراف و انحاء ولایات بجمع لشکر اقدام نمودند ـ و فرمان سده بود که لشکریان استعداد یورش هفت ساله کرده باردوی اعلی ملحق شوند ـ موکب همایون در اول پاییز سنه اثنی ثمانمائه در حرکت آمد و سید خواجه سیخ علی بهادر را که از جمله (س. ۲۴۴ ب) بهادران و امرای امیر زاده ساهرخ بود روانه هرات گردانید تا بشاهزاده مشارالیه رسانند که با لشکر خود متوجه آذربایجان سود ، و امیر سلیمان شاه را پیشتر روانه کرد و خود از عقب سوار سده از راه بسطام و

که حسب الحکم صاحبقران کامران بحکومت آذربایجان و آن نواحی اشتغال داشت روزی بعزم صید و شکار ـ ق بر حورد: س باز خورد ـ

ه ق طاری می شد: س طاری سد ـ

دامغان توجه فرمود - و بعد از طی منازل و مفاوز چون موکب همایو بشهر ری و شهریار نزول اجلال فرمود از جانب تبریز امیر زاده میرانشا نیز رسید و در آنروز شاهزاده رخصت ملاقات نیافت و هم در آن ر ایلچی امیر زاده پیر محمد عمر شیخ از جانب شیراز با تحف و هدایا بسیار که شاهزاده موسی الیه فرستاده بود رسید، بعز بساط بوسی فائز گشت آنچه همراه داشت بمحل عرض رسانید و امیر زاده میرانشاه روز دیـ بدولت پای بوسی مستسعد شده زانو زد و پیشکش کشید - لیکن بواسـ جرائمی که از او صدور یافته بود ملحوظ نظر التفات نشد - بیچاره وار دانسـ که از نظرش افتاده است - صاحبقران کامگار تمور خواجه و آقبوغا جهت تحقیق احوال شاهزاده و عمال و کارکنان او به تبریز فرستاد نواب و عمال او را گرفته دفترهای دیوانی را طلب دارند و اموالی شاهزاده بطریق اسراف و تبذیر بهر کس داده نسخه آنرا بدست آور مجموع را استرداد نمایند - چون بمسامع علیه رسانیده بودند که افر میل شاهزاده بعیش و طرب بود موجب اختلال مملکت گشت - بترغیـ جمعی ندیم پیشه و اهل ساز بوده که پیوسته ملازم او بوده اند و را بدان میداشته اند - حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که ندیما مثل مولانا محمد قهستانی که باوجود وقوف بر مصطلحات و فنون و علو در شیوهٔ نظم و نثر و ندیم مجلس یگانهٔ دوران و اعجوبهٔ زمان بود استاد قطب الدین نای و حبیب عودی و عبدالمومن گوینده که د

۹ق صاحبقران کامگار: س ندارد - ۱۰ق جهت: س بجهت -

۱۰ق و عمال و کارکنان او به: س ندارد - ۱۰ق فرستاد: س فرستادند

۱۶ق نفاذ یافت که ندیمان مثل مولانا محمد قهستانی: س نفاذ یافـ
که ایشان را بدار عبرت بر کشند که ندیمان مجلس انس شاهزاده را مثـ
مولانا محمد قهستانی -

یک درفن موسیقی (ق ۵۹۳) یگانه روزگار بودند همه را بدار عبرت حکم شد که برکشند. چون مجموع ایشان‌را گرفته بپای دار آوردند بحکم کما تعیشون تموتون مولانا محمد بعادت مطایبه باستاد قطب الدین گفت که خدمت استاد از جمیع حالات استاد ما بوده و پیشوای ما درین مقام نیز همان رسم را مرعی می باید داشت. جلاد اول مولانا قطب الدین را ریسمان در نای انداخته بدار کشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت را نظم کرده بخواند و قضا حکم خود براند بیت:

پایان کار و آخر عمرست محمدا گر باید و گرنه بدست اختیار نیست
منصور دار گر ببرندت بپای دار مردانه پای دار جهان پایدار نیست

بعد از ایشان رفیقان هم همان سربت چشیدند. و در همان ایام حضرت صاحبقران آفتاب اشراق عنان عزیمت را بصوب قراباغ معطوف گردانید. چون رایت ظفر اثر بدان‌حدود رسید امیر زاده ابابکر و امیر سلیمان شاه بشرف بساطبوسی استسعاد یافتند. و امرای امیرزاده میرانشاه هم بعز زمین بوسی مشرف گشتند و بعد از نزول موکب همایون درآن سرزمین شیخ ابراهیم والی شروان بشرف عتبه بوسی مشرف گشته ساوری و پیشکش بسیار آورده بترتیب طوی مشغول شد و چندان اسپ و گوسفند درآن طوی کشته بود که مطبخیان از پختن آن عاجز آمدند و تواچیان آنرا بر لشکر قسمت کرده همه راه پختند. بعد از مراسم طوی پیشکشها

---

۱ ف یگانه روزگار.......... : س یگانه روزگار و سرآمده ادوار.
۱ ق همه را بدار عبرت حکم شد که برکشند: س همه را بگرفتند.
۲ ف چون مجموع ایشان را گرفته : س ندارد. ۳ ف مطایبه : س مطایبه و ظرافت. ۴ ق از جمیع حالات .... پیشوای ما : س در جمیع حالات مقدم و پیشوای ما بوده. ۷ ف بیت را : س بیت. ۷ ق بیت: س قطعه. ۱۰ ق بعد از: س بعد ازآن. ۱۰ ق هم همان: س نیز همان.

کشید و از جانوران و غلمان و جواری و انواع اقمشه و رحوت اصناف اسلحه و غیر آن از جمله شش هزار اسپ کشید۔

رسیدن بعضی اخبار مسرت آثار بسمع اشرف صاحبقران کامگار

در اثنای احوال مذکور خبر های ملائم که از سواهد و علامات قوت دولت روز افزون بود از اطراف و اکناف جهان سمع مبارک حضرت صاحبقران رسید۔ از جمله آنکه تمور قتلغ آغلن که بعد از شکست و ضعف توقتمش خان خانی الوس جوجی بامداد و التفات حضرت صاحبقران باو قرار گرفته بود و بعد از چندگاه کفران نعمت پیشه ساخته با صاحبقران دم از مخالفت میزد درینوقت خبر وفات او و پریشانی الوس جوجی رسید دیگر (س ۱۳۳) آنکه ملک الظاهر برقوق که ممالک مصر و شام در حیطه ضبط و تصرف او بود ودیعت حیات عاریتی را باز سپرده و میان امرا و ممالیک او غبار مخالفت و منازعت متصاعد شده بمحاربه و مقاتله انجامیده است۔ دیگر آنکه در ولایت ختای تنقور خان که پادشاه آن مملکت است و مدتی بکفر و ضلالت گزرانده نقد حیات را بقابض ارواح سپرده است و هرج و مرج بادل و الوس او راه یافته، دیگر آنکه خضر آغلن که حاکم جته بود داعی حق را لبیک اجابت فرموده میان پسرانش باغوای جمع مفسدان غبار نقار متصاعد گشته و امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ با امرای از اندکان لشکر بولایت ایشان کشیده و بعز دولت قاهره بر آن دیار مستولی شده و دشمنان را مقهور و منکوب گردانیده۔ وصول این اخبار که مجموع

خ : ذکر رسیدن اخبار از اطراف و اکناف و اقطار ولایات

س : ذکر رسیدن اخبارحسنه از اطراف و اقتار۔

۱۳ ق مقاتله : س قتال۔

بدو سه روز اتفاق افتاد موجب مزید بهجت و استظهار دولتخواهی سعادت یار گشت.

ذکر توجه رایت منصور بگرجستان

حضرت صاحبقران کامگار بعد از استماع این اخبار مسرت آثار روی توجه بغزو کفار گرجستان آورد و بعد از وصول بآن دیار بسی قلاع و حصار نامدار که پایه اعتضاد و استظهار کفار بد کردار بود باندک فرصتی مفتوح و مسخر گشت و اهل آن دیار هر که به تلقین و تعلیم و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم سرافرار گشت او را امان دادند و هر که از غوایت و طغیان در ضلال واصروا واستکبروا استکباراً اصرار نموده سرش از تن بتیغ جهاد بریدند. از جمله قلاع که دران دیار مسخر بندگان حضرت صاحبقران کامگار شد یکی قلعه زرتت که واقع بود بر فراز کوهی بلند در غایت استواری و دیگری قلعه پیل بود که واقع بود برسر دره در حصانت و استحکام در هیچ تاریخ کس ندیده و نشنیده که این دو قلعه را مسخر ساخته پادشاهی بقوت و غلبه گرفته باشد. حضرت صاحبقران جهانگیر کمند تدبیر بر کنگرهٔ این دو حصار انداخته باندک روزی مسخر ساخته با زمین برابر گشت، بیت:

حصاری بدان استواری که بود   که سخبر آن ممتنع می نمود
دلیران لشکر بفرمان شاه   گرفتند و کندندش از گرد راه

خ: نهضت نمودن صاحبقران بغزوات کفار گرجستان

س: ندارد

۱ ف دولت خواهی سعادت یارگشت: س دولت خواهان سعادت یارگشت والحمدلله الواحد القهار. ۹ ف واصروا............استکباراً: س لن یومنوابهذاالقران. ۱۱ ق کامگار شد: س کامگارگشت. ۱۶ ق برابر گشت: س برابر کرد. ۱۶ ف بیت: س نظم.

و چون تمام دیار گرجستان از شر مخالفان پاک و صافی شده در حیطهٔ تسخیر حضرت صاحبقران در آمد ملوک اطراف و اکناف از ملاحظه و مشاهدهٔ آن فتوحات متنبه شده اکثر سر اطاعت و انقیاد در ربقهٔ فرمان بری و اطاعت گزاری نهاده ممالک (ق۵۹۵) شرق و غرب مسخر فرمان و تابع احکام آنحضرت گردیدند۔

ذکر صدور بعضی حرکات ناشایسته که منافی رای همایون بود از یلدرم بایزید قیصر روم

چون درآن عهد و اوان از قیصر روم و سلطان مصر و شام حرکات نا پسندیده و افعال ناگزیده بظهور رسیده بود نائرهٔ خشم حضرت صاحبقران اشتعال پذیرفته باوجود تمادی مدت سفر و بعد عهد عساکر نصرت اثر از مواضع خویش در صدد گوشمال دادن قیصر روم و والی مصر و شام بر آمده از گرجستان عنان عزیمت را بصوب سیواس معطوف داشت که شرح این حال بر سبیل تفصیل و اجمال چنانست که چون قیصر روم بمزید شوکت وسعت مملکت از قیاصرهٔ سابق امتیاز یافت و به بسیاری ولایات روم مستولی گشت غلبهٔ اتباع و اشیاعش بدرجه رسیده بود که دوازده هزار سگبان داشت لاجرم از اجتماع این امور بخار نخوت و غرور بدماغ پندار او بر آمد و طریق صواب و سداد از نظر بصیرت او پوشیده گشت و ازین معنی غافل اند که بیت:

خدای که بالا و پست آفرید　　زبردست هر دست آفرید

باندیشهٔ فاسد ایلچی بیش طهرتن که والی ولایت ماردین بود و تابع امر صاحبقران کامگار فرستاد که ترا بعد ازین مطیع و منقاد این جانب

خ: گفتار در موجبات موکب قیامت اثر بجانب سواس و تسخیر آن قلعه
س: ذکر موجب توجه حضرت صاحبقران بجانب سیواس ۔
۹ق افعال ناگزیده: س افعال نکوهیده ۔ ۱۸ق بیت: س شعر۔

می باید بود و خراج آن دیار را بخزانه عامره رساند و سخنی چند زیاده بر طور خود که نه حد امثال او بود پیغام داد. طهرتن صورت حال را عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی گردانید. صاحبقران دانست که صاحب روم را دیو غرور شوم از راه ثواب بدور (س ۱۴۳ ب) افگنده خواست که اول او را بوساطت خضر قلم که در ظلمات دوات بآب حیات رسیده راه نمائی فرماید.

ذکر نوشتن حضرت صاحبقرانی نامه نصیحت آمیز به یلدرم بایزید و ارسال سفیر او بجانب روم

رای ممالک آرای خسرو جهانگیر دستور دانشور روشن ضمیر را طلب داشته فرمان داد که نصیحت نامه عتاب آمیز با یلدرم با برید نویسد. باشد که از بیخودی نشهٔ حکومت و جاه و غلبهٔ لشکر و سپاه هشیار گشته روی صلاح و رشاد براه سلامت و سداد آورد و سر بلاغت شعار قلم دار سر امتثال بر خط فرمان نهاده خامهٔ مشکبار در بیان لطافت نگار گرفت و صدر الکتاب را بحمد و سپاس حضرت آفریدگار جل جلاله و عم نواله و درود سید و سرور اخیار و ابرار علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات موشح ساخت، بیت:

خ : در نامه فرستادن صاحبقران قضا هجوم بنزد یلدرم بایزید قیصر روم و جواب از قیصر روم

س : ذکر نامه فرستادن حضرت صاحبقران قضا هجوم خجسته قدوم بجانب قیصر روم.

۴ ق صاحب روم : س والی روم - ۴ ف از راه ثواب بدور افگنده : س از راه برده - ۱۲ ق روی صلاح و رشاد براه سلامت و سداد آورد : س روی صلاح و سداد براه سلامت و ارشاد آورد - ۱۶ ف بیت : س شعر -

سرنامه کرد آفرین خدای   که او دستگرد بهر دو سرای
خدائی که عالم بفرمان اوست   زمین و زمان غرق احسان اوست
ثنای خدا را برای رزین   درود نبی ساخت نعم القرین

شعر

و زآن پس رقم زد بکلک هنر   سخنها که بر جان زند نیشتر
خطا بی سراسر عتاب و سپر   چو تیغی بالماس کین کرده تیز
عتابی بیکباره تهدید و بیم   که گردد دل از خواندن او دو نیم

و سخن را بمضمون فرموده وعظهم وقل لهم فی انفسهم قولا بلیغا اساس انداخت ـ محصلش آنکه خدای تعالی به بندگان رحمت کند که قدر و پایهٔ خویش را بشناسند و پای از حد خود فراتر ننهند ـ امروز بحمد الله تعالی ممالک ربع مسکون در تحت تصرف بندگان ماست و بسیط روی زمین جولانگه یکران فرمان ما ـ سلاطین عالم و ملوک اطراف مطیع و منقاد اند و امور سلطنت و فرمان روای جاری ـ بر حسب ارزو و نهج مراد سروران آفاق اوامر و نواحی ما را گردن نهاده و گردنکشان عالم در آستان اطاعت ما بسر ایستاده ـ هر کرا دولت مقارن و سعادت معاون بود بی نردد و توقف انابت و مطیع باشد و بانواع احسان و عواطف اختصاص یابد و هر که راه عصیان و طغیان پیش گرفت خان و مان و ملک و اتباع او منهدم و منعدم گشت ـ چنانچه بر آل مظفر و خانان جنگیزی و والی هندوستان واقع شد ، بیت :

بر آورد چون کوس ما طمطراق   تزلزل در آمد بملک عراق

---

١ ق سرنامه : س سرخامه ـ ٨ ق سخن را : س سخن ـ ٨ ق عظهم . . . . بلیغاً : س رحم الله امرا عرف قدره و لم یتعد طوره ـ ١٤ ق گردنکشان عالم در : س گردنکشان جهان ـ ١٦ ق باشد : س ماباشد ١٦ ق احسان و عواطف : س عاطفت و احسان ـ ١٦ ق اختصاص یابد : س اختصاص یافت ـ ١٨ ق بیت : س شعر ـ

بر آل مظفر ظفر یافتیم برسم ادب گوشمال تافتیم
بنپچاق درویم آزینجا ستیز نهادیم در دشمنان رستخیز
شکستیم خانان جنگیز را بکشتیم آن آتش تیز را
بهندوستان بر گذر کردیم کوس چو هندو شد از گرد مهر آبنوس
همه سرفرازان هندوستان شدند از غلامان این آستان
بما پادشاهان روی زمین سپردند شمشیر و انگشترین
ازین سرفرازان اقلیم گیر که بر تو شمردیم عبرت پذیر

چون بر عالمیان ظاهر و مبرهن است که نسب و نژاد تو بترکمان کشتی‌بان منتهی می‌شود پس بهتر آنست که کشتی سودای محال را که در غرقاب غرور و پندار افکندهٔ بادبان جرئت و جسارت را فرو گیری و در ساحل سلامت و استقامت لنگر توبه (ق ۵۹۶) و ندامت بیندازی تا از تلاطم امواج انتقام و عقوبت غرق دریای بلا و محنت ایمن گردی. چه ما غایت استماع مبرقت باقامت فرض جهاد کمر اجتهاد بسته بغزو لشکر فرنگ بازوی جلادت کشوده و بدان سبب اصلا عنان توجه و تعرض بصوب آن دیار انعطاف نیافت. خاص بآن نیت که چون آنولایت از ثغور اسلام است بسلامت باشد و از مرور عبور لشکر منصور غبار تفرقه بر دامن روزگار اهالی آن دیار ننشیند که از معنی اعوذ بالله موجب ملالت مسلمان و شماتت بی دینان گردد. زنهار طریقه و راه پدران خود نگهداری و پای پندار از گلیم قدر خود دراز تر نکنی،

بیت :

که بر خود همی در کتازی کنی که کنجشک اسی و بازی کنی
چرا حد خود را نداری نگاه مکن چهرهٔ خود بناخن سیاه
منه پای ز اندازهٔ خود برون که افتی بچاه بلا سرنگون

---

۲۰ ق بیت : س نظم . ۲۱ ق برخود همی : س بر خون خود .

بعد ازین باقدام غرور پیرامن فضولی نکرد مصرع : که شمع سهر بمرد بهین باین دم سرد، فحوای شعر۔

اطرق کری اطرق کری ‌ ‌ ان النعامه فی القری

بگوش هوش شنو و عمل را کار فرمای و سودای و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه را نصب العین ساخته در فتنه را بر خود مکشای ، بیت :

ترا با من این سرکشی از کجاست ‌ ‌ ندانم که افگندت از راه راست
چه سودای خام است آخر ترا ‌ ‌ سها از کجا آفتاب از کجا
اگر پشه را تاب عنقا بود ‌ ‌ سزد گر ترا کینه با ما بود
تو در بیشهٔ روم گر دیده ای ‌ ‌ نبرد دلیران کجا دیده ای
منت آنچه حق است کردم پیام ‌ ‌ تو دانی و تدبیر خود والسلام

و چون مکتوب بمهر اشرف اعلی موشح و محلی گشت در مصحوب جمعی مردم کاردان چرب زبان پیش ایلدرم با یزید فرستاد ۔ و ایشان از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده روی بصوب روم نهادند ۔ بعد از وصول بمقصد چنانکه رسم است ایشانرا بمجلس قیصر بردند ، رسولان مکتوب را گزرانیده بادای رسالت و پیغام پیام و اقدام نمودند ۔ قیصر بعد از مطالعه نامه بجواب نا صواب مشغول شده زبان جرأت بلاف و گزاف بر کشوده سخنان درشت گفت ۔ چون جواب دور از صواب قیصر در ظفر نامه که بنظر راقم حروف رسیده مسطور نبود بنا برین ابیات چند که در تیمور نامه مذکور بود درین مقام ثبت افتاد ، بیت :

نشانید رومی قیصر جناب ‌ ‌ فرستاده را در مقام عتاب

---

۲ ق شعر: س ندارد ۔ ۴-۵ ق و لا تلقوا . . . . . التهلکه: س اترک الرد ماترکوکم ۔ ۶ ق بیت: س نظم ۔ ۱۳ ق استعاره کرده: س استعاره نموده
۲۰ ق بیت: س مثنوی ۔ ۲۱ ق نشانید رومی قیصر جناب: س ندارد

شیورانه بکشاد لب در جواب — بگفتار بی خرده نا صواب
که دهشت نه کردی زهنگام ام — ز آوردن اینچنین نامه ام
نبودی گر ایلچی گری نا پسند — شدی دیگر آنرا ز کار تو پند
ترا را خرد مند بنداشتم — وزو چشم فرزانگی داشتم
غلط کرده اندیشه در کار او — نه دانسته آئین و هنجار او
فرستاده سوئم غضب نامه ای — بهر سطرش از جنگ هنگامه ای
ز تهدیدش آغاز آراسته — بتعریفش انجام پیراسته
کند فخر کاملاک بست من اند — که چنگیزیان زیر دست من اند
سگرکان چنگیزی کار دزد — مرا کرده نسبت به بیما و مزد
سپاه مرا آورد در حساب — بآن پوست پوسان چوبین رکاب
که گوید ازان گرگ و روباه دشت — چرا سوی آن دست باید گذشت
کند تلخ گفتار حق ناشناس — ازآن رای کرای عدم قیاس
چه گویم اران هندی بی تبار — بسقای مطبخ نیاید بکار
فروزادگان مظفر چه اند — ز نسلی کدام از نژاد که اند
دو سه بیست تاجیک نا کرده کار — ازیشان چه آید که کارزار
چرا باید این قوم را نام برد — در اعداد کردن فرازان شمرد
نداند مگر جد و آبای من — ندانسته توقیع و طغرای من
من آن سر بزرگم که شد تو امان — بتاج فلک قدر من آسمان
نشینندهٔ مسند قیصرم — طرازندهٔ تخت اسکندرم
بود پشت بر پشت من تاجدار — همه تا بآدم شه و شهریار
همانا ندانسته همتاش کیست — کدامین بود جد و آباش کیست
بر آنم که رانم سرحد خویس — گر او پیش ناید زنم خیمه پیش

---

۳ ف نبودی گر ایلچی گری نا پسند : س نبودی گر ایلچی کشی نا پسند ـ
۱۴ ف فروزادگان : س فروزندگان ـ ۲۲ ق سرحد خویش : س بسرخویش ـ

بـرم رومیانـرا بـهیجـای او   کشم کـوه درپیش دریـای او
بـرم فـتنه‌ای آنـچنان بـر سرش   که بختم دهد یا دهم افسرش
بپرداخت زانگونـه چندان سخـن   که حیران فرو ماند چرخ کهن
رسولان ازآن انـجـمـن مـنـفـعل   برون آمـدنـد از رسالت خـجـل

حضرت صاحبقران گیتی ستان چون رسولان را بجانب روم روانه گرداند بسعادت و اقبال درمحرم سنه ثلث و ثمانمائه بصوب سیواس ایلغار فرمود - بعد از وصول عساکر منصور حصار سیواس را مرکز وار درمیان گرفته جنگ سلطانی در انداختند -

حصاری بدان استواری را که تا غایت کمند تدبیر هیچ بادشاه اقلیم گیر بر کنگره تسخیر او نرسیده بود در مدت هجده روز مسخرگشت و مصطفی که کوتوال آن حصار بود با چهار هزار سوار مکمل دست تضرع و تشفع بدامان احسان حضرت صاحبقران استوار کرده بیرون آمدند - فرمان واجب الاذعان بصدور پیوست که حصار سیواس را از کنگره تا اساس ویران (ف ۵۹۷) سازند - برحسب فرموده با زمین هموار ساختند - در اثنای محاصرهٔ حصار بمسامع علیه رسانیدند که سلطان احمد با قرا یوسف (س ۳۳۲ ب) از بغداد گریخته متوجه روم شد - حکم واجب الاتباع صدور یافت که فوج از سپاه ظفر قرین بقصد کین ایشان روان شوند - چون بامتثال امر مبادرت نموده باغرق ایشان رسیدند دست جلادت بنهب و غارت برکشوده و خواهر سلطان احمد که دلشاد نام داشت با سائر زنان و دخترانش اسیر کردند - سلطان احمد با قرا یوسف

---

۲ ق بـرم فتنه‌ای آنچنان بر سـرش: س برم آنچنان فتنه‌ای بـرسرش
۵ ف بجانب روم: س بصوب روم - ۱۲ ف بیرون آمدند: س بیرون آمد -
۱۶ ق متوجه روم شد: س متوجه صوب روم است - ۱۹ ق برکشوده: س برکشادند - ۲۰ ق قرا یوسف: س قـرا یوسف جـانی -

بهزار حیله ازآن ورطه جان بیرون برده با یلدرم بایزید پیوستند ـ چون صاحبقران کامگار از فتح سیواس و آن دیار فراغت یافت عنان توجه را بصوب شام معطوف داشت ـ

ذکر نهضت رایات منصوره بجانب روم و فتح قلعه حلب و توجه موکب همایون بجانب شام

چون اراده قادر قهار متعلق بآن گرفته بود که اراضی و دیار شام از صدمهٔ قهر و انتقام حضرت صاحبقران خراب و ویران گردد لاجرم ولات و حکام آن دیار را از غایت غرور چشم خردشان بی نور مانده از جادهٔ سداد و رشاد انحراف جسته بحرکات شنیع اقدام نمودند ـ و از جمله حرکات ناصواب ایشان یکی آن بود که در محلی که حضرت صاحبقران توجه بصوب بغداد فرموده بود شخصی هنرور فاضل اصیل از مشایخ ساوه که بطراز فضائل و معانی آراسته بود برسم رسالت با جمعی بجانب والی مصر برقوق فرستاد ـ چنانچه در قضیهٔ فتح بغداد اشارتی بدآن رفته ـ چون شیخ مشار الیه بحدود شام رسید برسم معهود او را درآن موضع نگاه داشته خبر بمصر فرستادند ـ برقوق از نقصان خرد وکمال جهل باغوای سلطان احمد جلائر بر قتل ایشان فرمان داد ـ با آنکه رنجانیدن ایلچی به هیچ قاعده و رسم از قواعد شرعی و سیاسی و رسوم ملکی و ملی روا نیست ـ آن بزرگ را با جمعی مسلمانان بتیغ ظلم و عدوان از هم گذرانیدند و دیگر توحشات که ذکر آن موجب تطویل می شود دست

خ: در توجه صاحبقران گیتی ستان بممالک مصر و شام و تسخیر بلاد مذکوره به تائید حضرت اله

س: ذکر نهضت فرمودن صاحبقران بهرام انتقام بجانب شام ـ

۱ ق برده: س بردند ـ ۶ ق متعلق بآن: س تعلق بآن ۱۱ ق بصوب: س ندارد ـ ۱۳ ق بدآن: س بآن ـ

داده بود ـ درین وقت حضرت صاحبقران بیهمال از برای انتقام رسولان همت بر دفع و استیصال بجماعت گماشته اول بصوب شام توجه فرمود و بعد از فتح حصار بهنی و عشتاب که از علو کنگره اش ایوان کیوان خجل و در اضطراب بود و از شرفات باره و بروجش طاق منطقة البروج شرمنده و بی تاب و اساس عماراتش بر فراز کوه قوی بلند مشید گشته و کنگرهٔ بروجش از فلک البروج در گذشته عنان توجه را بجانب حلب معطوف گردانید ـ حاکم حلب که تمر تاش نام داشت در قلق و اضطراب افتاده بسوی مصر که تختگاه آن ممالک است مسرعان فرستاده صورت واقعه را اعلام داد ـ از آنجا حکم شد که مجموع عساکر و اجناد که در دیار شام و آن بلاد اند با ترتیب و اسباب تمام از هر مقام روی توجه بحلب آوردند ـ بر وفق این تدبیر که دبیر تقدیر بر آن می خندید امرای شام و دمشق با تجمل هر چه تمامتر بحلب آمدند و شهر بند و حصار را مستحکم ساخته مستعد حرب و پیکار گشتند ـ رایات گیتی افروز روز پنجشنبه نهم ربیع الاول موافق لوی ییل سایه قرب وصول بحوالی حلب انداخت ـ چون اهالی حلب را روز دولت بشام نکبت تبدیل یافته بود جمعی از حصار بیرون آمده نیران جدال و قتال را باشتعال در آوردند ـ چون صدمات عساکر منصور متواتر گشت حلبیان روی از میدان بر تافته هزیمت نمودند ، شعر:

چون بر افروخت فتنه آتش جنگ حلبی شیشه شد حریفان سنگ
جز شکستن چه باشدش چاره حلبی چون فتد برو خاره

چون حلبیان پناه بحصار بردند فرمان لازم الاذعان بصدور پیوست که عساکر منصور شهر و حصار را محاصره نموده مرکز وار درمیان گیرند ـ امرا و لشکریان بموجب فرمان بمحاصره قیام و اقدام نمودند و بعد از

---

۲ ق بجماعت : س آن جماعت ـ ۱۳ ق پیکار گشتند : س کارزار شدند ـ

کوشش بسیار در تاریخ یازدهم شهر مذکور به نیروی دولت قاهره شهر حلب را مسخر گردانیدند، بیت:

وز آن پس بغارت نهادند روی فتادند در شهر و بازار و کوی
نهان و آشکار آنچه در شهر بود سراسر بتاراج بردند زود

تمرتاش که حاکم آنجا بود از صدمه پرخاش بهادران لشکر منصور از بیم جان روان قلعه در آمد و چه قلعه کوهی معمول از سنگ خاره باوج قبه خضرا کشیده و در دامنش خندقی بعرض سی گز بآب رسانیده چنانکه اجرای کشتی (س ۳۴۴) بران آب اگر خواستندی متمشی گشتی، بیت:

ز بالاش گفتی که زرفیست چاه فلک چشمه و چشم ماهیت ماه
بسالی شدی مرغ ازآن بر فراز بماهی رسیدی سوی زیر باز

تمرتاش پشت استظهار بحصانت و محکمی حصار باز داده دیگر (ق ۹۸ ه) بار رایت تمرد و استکبار بر افراشت ـ حضرت صاحبقران نصرت نشان بعد از قتل و غارت شهر حلب کمند تسخیر بر کنگره حصار مذکور افگنده از اطراف و جوانب جنگ در انداختند ـ چون چند روز برین منوال بگذشت خوف و هراس بر باطن ساکنان حصار مستولی شد ـ تمرتاش بر هنمونی بخت بلند باتفاق سادات و اشراف و اهالی آنجا کلید حصار و مقالید خزائن برداشته باقدام اظهار انکسار بدرگاه عالمپناه آمدند و روی عجز و مذلت بر خاک نهاده زبان باعتذار و استغفار بر گشادند ـ حضرت صاحبقران ایشان را بجان امان داد و عزیمت دمشق را تصمیم فرمود، بیت:

رقم سنج این نقش خاطر پسند نمونه چنین داشت از نقش بند
که چون از حلب شد تمر را فراغ هوای دمشق آمدش در دماغ

۲ق بیت: س نظم ـ ۹ق بیت: س شعر ـ ۲۱ق بیت: س ندارد ـ

سحابی باندازهٔ آسمان   سد آشوب شور زمن و زمان

حون اهالی از خرابی حلب و توجه صاحبقران گردون علام بصوب شام آگاه گشتند صورت واقعه را مجدد معروض درگاه فرخ که پسر برقوق بود و درانوف صاحب تخت مصر او بود گردانیدند او را بر حزیمت جانب دمشق ترغیب و تحریص نمودند، شعر:

نوشتند درجی بسلطان مصر   که ای بر سر تاجداران مصر
زسوی عجم فتنه ای خواسته   که از هیبتش آسمان کاسته
بملک حلب زنده نگذاشت کس   تماشای شهر دمشقش هوس
زبیدادِ مردم کشان مغل   در افتاد بنیان مردم زکل
مگر هم تو آئی درین بارگاه   که بندی بران سیل غرنده راه

والی مصر با سخنان فریب آمیز از طریق نجاة دور افتاده بترتیب و تجهیز لسکر مسعول شده و سپاهی گران وکثرتی بی پایان جمع آورده با شوکتی تمام و تجملی بیس از اندازهٔ ادراک عقول و اوهام متوجه دیار شام شد و چون بدمشق رسید در استحکام شهر و سرائط حزم و لوازم تحفظ و احتیاط بجای آورده بفریب امانی کاذبه بنیاد مکری نهاد و شخصی مزور زبان آور فنان را که از تلبیس و زرق بصورت اهل فقر بر آمده بود دو جاهل فدائی را همراه کرد و هر یکی را خنجر زهر آلود داده برسم رسالت پیش حضرت صاحبقرانی فرستاد تا مگر هنگام گذاردن پیغام فرصتی یابند و دست بردی نمایند. چون آنحضرت بحوالی دمشق رسید آن مفسدان مکار بموکب همایون پیوستند. چون حفظ الهی همیشه حارس ذات همایون آنحضرت بود کاری نتوانستند کرد. با آنکه چند نوبت ایشان را سعادت قرب آنحضرت دست داده بود عاقبت خواجه

---

١ ق آشوب شور: س آشوب و شور. ٢ ق اهالی: س اهالی شام.
٩ ق بنیان: س بنیاد. ١٢ ف سپاهی گران: س سپاهی بی کران.

مسعود سمنانی در شر و مکر آن مفسدان آگاه شده صورت قضیه را بذروهٔ عرض اعلی رسانند ـ ایشان را گرفته بجا دیدند دشنه های زهر آلود از ساق موزهٔ ایشان ظاهر شد ـ یکی را بحکم ولایحیق المکر السیئی الا باهله بهمان کارد زهر آلود کارش بساخت و روی دیگر را گوش و بینی بریده با نوشته پیش حاکم مصر فرستاد ـ حضرت صاحبقران گردون توان عساکر نصرت مآثر را ترتیب داده روی توجه بشهر دمشق نهاد و دامن پشته که بقبه بسیار شهره یافته مضرب خیام معسکر قرین گرداند و صاحبقران متعالی مکان ببالای پشته بر آمد و سواد شهر ظاهر آن را بنظر احتیاط در آورده اشارت فرمود که قراولان بازوی جلادت بجنگ بکشایند و هم از گرد راه دست بردی بمخالفان سرکش نمایند ـ بر حسب فرمود قراولان مسابقت نمودند و چون صبح بتیغ آفتاب التهاب از مطلع شجاعت سپاه مشرق انتساب برآمد قراولان لشکر شام روی اضطرار بمغرب فرار و انکسار نهادند ـ بهادران بهرام انتقام بجام خون آشام بسیاری ازیشانرا روز حیات بشام ممات رسانیدند و جمعی را دستگیر کرده بلشکر گاه ظفر پناه آوردند و از لعبت بازی چرخ شعبده باز غریب صورتی درآن شب واقع شد ـ ماحصل کلام آنکه امیرزاده سلطان حسین در حال سکر و علوای مستی (س ۳۳۳ ب) بوسوسه و فریب جمعی ناجیک مفسد بی خرد روی جسارت از صوب صواب و سداد بگرداند و متوجه اندرون دمشق شد ـ شامیان را ازان حال صبح آمال و شادمانی از مشرق اقبال برآمده برسم استقبال قیام و اقدام نمودند و او را بآئین سلاطین بشهر بردند و مقدمش را به تعظیم و اکرام تمام تلقی نمودند ـ فرج والی مصر موافقت او فرح بعد شدت انگاشته از دقائق

---

۱ ق بذروهٔ : س بعز ـ ۲ ق ایشانرا گرفته بجا دیدند : س ایشانرا گرفته رسم تفحص بجای آوردند ـ ۴ ق بساخت : س ساختند ـ

اجلال و بتحیل سرموی فرو نگذاشت. چون روز شد صورت واقعه را بعرض حضرت صاحبقران رسانیدند. رای غرای آنحضرت چنان اقتضا نمود که شخصی را برسم رسالت (ف ۹۹a) نزد والی مصر فرستد. بادشاه یوران که مرد کاردان چرب زبان بود برسالت بدرون شهر فرستادند. محصل پیغام آثار عزم وجزم ما در کارها ندانسته اید و علو همت ما در تحصیل مآرب و مطالب نشناخته. عاقلان دانند که دامن گیر مردان در امور غیرت است و حمیت. اگر شاهست و اگر رعیت مقصود اصلی پادشاهان از کشیدن لشکر و گشادن کشور آن همه خوف و رعایت ناموس در حال و بقای ذکر جمیل در مآل نه مجرد جمع مال و تکثیر منال، بیت:

همه کار جهان ناموس و نام است   وگرنه نیم نان روزی تمام است

بکرات و مرات اتلمش را که سر از ربقهٔ اطاعت و فرمان ما پیچیده آنجا آمده طلب داشتیم نفرستادی و ما را برور بدین جانب آوردی. باین همه اگر اتلمش مذکور را ارسال نمائی و سکه و خطبه بالقاب همایون بیارائی هر آئینه بساط نزاع را در نوردیده باشی و بر خود و اهل این دیار ترحم کرده باشی. چون فرستاده بشهر در آمد والی مصر مقدم او را معزز داشته مراسم تعظیم بجای آورد. و جمعی اصول و اعیان شهر برفاقت او بپایه سریر اعلی فرستاد که بعز عرض رسانند که ما بندگان در مقام اطاعت و انقیادیم و اتلمش را تا پنج روز دیگر بدرگاه عالم پناه خواهیم فرستاد. اگر آنحضرت از سر جرائم ما درگذرد بعد ازین در اقامت وظایف فرمان برداری تقصیر و اهمال نخواهیم

۲ق حضرت صاحبقران: س حضرت صاحبقرانی. ۹ق ناموس: س ناموس است. ۱۰ق بیت: س ندارد. ۱۷ق مراسم تعظیم: س مراسم ترحیب و تعظیم. ۱۸ق فرستاد: س روان گردانید. ۲۰ق درگذرد: س بگذرد.

داشت - عواطف پادشاهانه ایلچیان را مرحمت و نوازش سرافراز گردانید و فرمان داد که اردو ازان کوچ کرده قبلی دمشق که صوب کنعان و مصر است و صحرای دلکشائی دارد نزول فرمایند - روز دیگر در حسب فرمان کوچ واقع شد چون تقدیر آسمانی بویرانی آن دیار جریان یافته بود اهل شهر را از روی جهل و نادانی گمان بردند که مگر سپاه صاحبقران را ضعفی و خوفی روی نموده بعزم فرار سوار شده اند - بنا برین اندیشهٔ کاذب فاسد گفتند لشکری بدین انبوهی را در حال کوچ کس ضبط نتواند کرد - فرصت را غنیمت دانسته لشکر مصر و شام مستعد شده دروازها را بکشودند، بیت:

سبک رزم را لشکر آراستند   بکوشش همه شهر برخاستند

از اوباش و عوام شهر و ولایت هر کس که خود اندک قوتی سبدید از عقب سواران بیرون رفتند - چندان خلق در صحرای دمشق مجتمع گردید که محاسب وهم و قیاس از احصای آن عاجز بود - چون فراولان حضرت صاحبقران را از جرات و جسارت شامیان آگاه گردانیدند دانست که روز سلامت شامیان بشام ملامت نزدیک شد و آفتاب سعادتشان بسر دیوار ادبار رسید - دل بعون عنایت نا متناهی الهی قوی داشته رای صواب نمای بر تدبیر آن واقعه گماشت و فرمان داد که لشکریان در همان مکان فرود آیند و در پیش خود خندق بزنند و امرا و سرداران جبه و جوشن پوشیده مستعد کارزار گردند - آنحضرت با پنجاه سوار در بالای پشته بر آمده بقاعده معهود بنماز مشغول گشت - و بعد از نماز و

١ق مرحمت : س بمرحمت - ٢ق ازآن .... : س ازآن موضع -
٢ ق صوب : س طریق - ٦ق سپاه صاحبقران را : س ایشان را -
٧ق بنا برین اندیشه کاذب فاسد : س بنا بر ظن کاذب و اندیشه فاسد -
١٨ق بزنند : س فرو کنند -

عرض نیاز بدرگاه خداوند کارساز بنده نوار جبه' توکل پوشنده برسمند دولت ابد پیوند بسعادت و اقبال سوار شد و فرمان داد که گورکه و کوس فرو کوبند و غریو و خروش سورن در طاس آبگون فلک اندازند و در ساعت عساکر نصرت مآثر از یمین و یسار صفها آراسته کرده بر سپاه دشمن حمله آوردند ، بیت :

فرو ریختند از دو جانب سپاه — دلیران خصم افکن کینه خواه
زمین و زمان گشته پرخاشجوی — ز خون در هم افتاده بسیار جوی
زبس کشته افتاد در رزمگاه — مجال گزر تنگ شد بر سپاه
بسی سامان را بکشتند زار — بسی را (س ہ ہ ہ) فگندند برخاک خوار

از ضرب تیغ آبدار و سنان آتشبار عساکر نصرت شعار از هر طرف رستخیز برخاست که آسمان از بیم وصول وعده یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب در قلق و اضطراب افتاد ـ عاقبت صبح فیروزی از مطلع بی اقبال حضرت صاحبقران بیهمال دمیده شکست بر سپاه شام افتاد و از بهادران لشکر منصور بضرب بازوی جلادت و ساعد سعادت بر سپاه شام افتاد ـ آن لشکر بی پایان و سپاه بیکران را تا کنار عمارات دمشق رانده پراگنده ساختند و بسیاری از سوار و پیاده آن شهر را بشمشیر هلاک در روی خاک انداختند ـ این واقعه در نوزدهم جمادی الاول روز سه شنبه سنه ثلث و ثمانمائه وقوع یافت ـ و در اثنای کار زار و گیر و دار سلطان حسین که میسره لشکر شام بهاهچه رایت او آراسته بود در مقابله' امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ افتاد و توبلاق قوچین که یکی از دلیران عساکر منصور بود باو رسید و عنان (ف. ۲۰۶) اسپس را گرفته

---

۳ ق فروکوبند : س فرو کوفتند ـ ۳ ق طاس آبگون فلک اندازند : س طاس نیلگون سپهر انداختند ـ ۵ ق بیت : س شعر ـ ۱۳ ق بر سپاه شام افتاد : س ندارد ـ

پیش شاهزادها آورده خود به تعجیل خبر بمسامع علیه رسانید ـ حکم عالی از موقف اشفاق بحبس و قید او اطلاق یافت و بعد از چند روز بشفاعت امیرزاده شاهرخ او را چوب با ساق زده نگذاشتند اما همچنان در حجاب عتاب مانده راه آمدن بمجلس همایون نداشت ـ

ذکر وصول موکب همایون بشام و فرار والی آنجا و آمدن آن ولایت بتصرف صاحبقران مظفر ـ

روز دیگر رایت فتح آیت ازآن مکان کوچ کرده اندکی پیشتر رفت و در دامن سته رود آمد و دیگر روز شام را مضرب ساخته باز متوجه شد ـ یرلیغ عالم مطاع صادر گشت که عساکر گردون مآثر مکمل و آراسته بترتیب روان شدند ـ و در پیش صفوف عساکر از پیلان شکوه مند الوند مانند که هر یک ازآن کوهی بود بخلاف عادت در آهن نهان و مستولی نه بر رسم معهود قرار چهار سوی روان صفی بیاراستند ـ تواجیان بموجب فرمان صف پیلان و صفوف عساکر گردون توان را آراسته گردانیده بمحلی بلند که مشرف بود بشهر برآمدند ـ چنانکه باهالی شهر از لشکری و رعیت همه آن سپاه را مشاهده کردند کثرتی دیدند که مقدار سه چهار فرسخ زمین در زیر ایشان بود ، بیت:

سپاهی که نتوان شمارش خیال ز تخمین بردن بیشتر از مجال
بجولان ستوران همچون پری عروسان رعنا بجلوه گری
پیلان در ذره های پر زیب و زین چو در حلقهای خم زلف سین
بمیدان شتابان جهان شکوه به تندی دریا و سنگین کوه

خ : لشکر آراستن صاحبقران به تسخیر شهر دمشق و فتح نمودن شهر و بند و قلاع آن دیار ـ

س : ذکر هزیمت نمودن والی مصر و فتح شدن دمشق ـ

۱۳ ق صف پیلان : س ضعف پیلان ـ ۱۶ ق بیت : س شعر ـ

اهل شهر را از مشاهدهٔ آن کثرت بی اندازه خوف و رعبی تمام در خاطرها کار کرد ـ چه تا غایت سپاهی بآن انبوهی یکجای مجتمع ندیده بودند ـ حاکم با امرای بزرگ و جمعی از معتبران و محرمان مشورة کرد که درین واقعه هائله مصلحت چه میدانید ـ بعضی گفتند اگر چشم زخمی بر لشکر رسید و بسی مردم کشته شدند اما الحمدلله که شهر و حصار بر قرار است و مردم تیغ زن نیزه گزار بسیار ـ وظیفه آن است که دل قوی داشته رو بکار زار آوریم و شهر و قلعه را نگاه داریم ـ و بعضی که بمزید خبرت و دانش ممتاز بودند این رای را صواب ندیدند و رقم تزییف کشیدند که خود را بتصورات فاسد بازی دادن نه کار دانایان است ـ در حالتی که این جماعت بی رعایت ضبط و محافظت حزم کوچ میکردند هرکس بحال خود مشغول بودند، بآن غلبه و ترتیب از پس پشت ایشان در آمدیم و آنچه غایت سعی و کوشش بود بجای آوردیم ـ قضیه بآن که هرکس بچشم خود دید ـ آنچه دید چاره آنست که امروز استعداد نماییم و چون شب در آید ظلام لیل را لباس سلامت سازیم و راه مصر پیش گیریم که من نجا برأسه فقد ربح کثرتی گران و انبوهی بی پایان از اجناد و لشکریان در شهر هستند و عوام الناس که شمار ایشان را عالم الغیب والشهادة داند که چند است از بهر نفس و مال و اهل و عیال بجان خواهند کوشید اگر دولت یاوری نماید دشمن را ضعیف گردانیده شهر را نگاه دارند مقصود حاصل است و اگر بر خلاف آن باشد باری ما ازین غرقاب بلا خلاصی یافته باشیم ـ همگنان را ازین سخن معقول نمود ـ بعد از قرار برین حاکم مصر ایلچی با پیشکش بپیش حضرت صاحبقران فرستاد که دیروز واقع شد

---

۳ ق حاکم : س حاکم مصر ـ ۱۹ ق دشمن را ضعیف گردانیده : س ندارد ـ
۲۰ ق خلاصی یافته : س خلاص گشته ـ ۲۲ ق که دیروز : س که انچه دیروز ـ

غوغای عوام بی اختیار ماجمعی اوباش و جهال از سر نادانی آن جسارت نمودند و سزای خود دیده ما برهمان عهدیم که عرضداشت کرده ایم ـ اگر لشکر امروز (س ٣٣٣ب) مصاف را موقوف دارند و سلامت فرود آیند فردا هرچه فرمان آنحضرت باشد کار بند شویم و بعذر تقصیرات گذشته حسب المقدور قیام و اقدام نماییم ـ و چون ایلچی بدرگاه عالم پناه آمد و رسالت بگزارد یرلیغ جهان مطاع صادر شد که لشکر جلادت آئین بمعسکر ظفر قرین باز گشته فرود آمد و چون والی مصر سپهر از بیم خون ریز شفق که در حدود شام واقع شد بصوب مغرب گریخت و فراش شب پرده های مشکین فام ظلام از جمیع جوانب فرو آویخت فرمان ده مصر و شام با اکثر امرا و ارکان دولت در نیمهٔ شب جمعه رو بگریز آوردند و بسرعت تمام بصوب مصر شتافتند ـ چون این خبر بمسامع علیه رسید بعضی از شاهزادگان و امرا از عقب خصم روان نموده، بیت :

شدند آن هنر بران مشاغل فروز   شد از روشنی نیم شب نیم روز
چنان رفته بود آن بیابان نورد   کزو در رحلش ندیدند گرد

چون روز شد حضرت صاحبقران بسعادت و اقبال سوار شد و فرمان داد تا سپاه ظفر دستگاه پیرامون شهر را تاخت کردند ـ روز دیگر که روز شنبه بیستم ماه مذکور بود بحکم علیهم دائرة السوء فرمان قضا مضا عز صدور یافت (ف ١٠٦) که عساکر منصور شهر را مرکز وار درمیان

---

١ ق غوغای عوام بی اختیار : س غوغای عام بود بی اختیار ـ ٢ ق جسارت نمودند : س جسارتی نموده اند ـ ١٣ ق روان نموده : س روان گردانید ـ ١٣ ق بیت : س شعر ـ ١٧ ق ظفر دستگاه : س ظفر پناه ـ ١٨ ق بیستم : س بیست و یکم ـ ١٨ ق علیهم دائرة السوء : س بارک الله فی ستها و خمسها ـ ١٨ ق فرمان قضا مضا : س فرمان قضا جریان ـ

گیرند - امرا و لشکریان بر حسب فرمان حوالی شهر را تاخت کرده اطراف شهر را محاصره نمودند و حضرت صاحبقران دین پرور از صدق نیت و صفائی طویت بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه که ازواج طاهرات حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بودند و زیارت بلال حبشی بسعادت سوار شد و در آن مقامات با برکات بمناجات عالم السر و الخفیات قیام نموده استعانت فرمود - و بمنزل همایون باز گشت - اهالی دمشق از فرار والی خود و مشاهده دشمنان قوی در قلق و اضطراب افتاده و چاره جز آن ندیدند که بقدم انقیاد از در متابعت و اطاعت در آمده دست تضرع بدامان استیمان در آویزند - بنا برین سادات و قضاة و ائمه و علماء و مشایخ و صلحا در دروازها گشاده بقدم تخشع و تشفع بیرون آمدند و در موقف سلطنت و جلال بتضرع و ابتهال بعد از عرض پیشکشها کشیدند و تبرکات و تنسوقات بعرض بندگان درگاه عالمپناه رسانیدند که مال امانی بخزانهٔ عامره خواهیم رسانید - حضرت صاحبقران ملتمس آن جماعت مبذول داشته همه راه رخصت انصراف ارزانی داشته اهالی شهر در روز جمعه بمسجد بنی امیه خطبه بنام و القاب همایون زیب و زینت یافت و کوتوال حصار دمشق پشت استظهار از پندار باطل بحصانت آن حصار باز داده باظهار مخالفت چند روزی جسارت نمود - چون نقبچیان زیر دیوار و بروج را خالی ساختند و از بیرون عراده و منجنیق بکار داشتند اطراف دیوار رخنها افتاد و اهل حصار در قلق و اضطراب افتادند و یکبار فریاد الامان الامان

۹ق در آویزند: س بیزنند - ۱۲ق بعد از . . . . کشیدند: س پیشکشها کشیدند بعد از عرض - ۱۴ق آن جماعت: س ایشان را - ۱۵ق داشته: س داشت - ۱۵ق بمسجد بنی امیه: س بمسجد بنی امیه جمع آمدند و - ۱۶ق بنام و القاب همایون: س بعز القاب همایون -

بر کشیدند - مراحم پادشاهانه رقم عفو بر زلات و عثرات ایشان کشیدند و همه بجان امان دادند - حکم شد که اموال و اسباب و ذخائر فراوان که از قرنها در آنجا جمع شده بیرون آورند - چندان زر و مال و سائر نفائس امتعه و رخوت در تحت تصرف بندگان صاحبقران کامگار در آمده بود که انامل محاسبان چابک دست از عقد شمار بعضی از آن عاجز بود - فرمان قضا جریان نفاذ یافت و در سر قبر حرمهای حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله دو گنبد عالی بنا نهند و اتمام آن در عهدهٔ شاهزادهای کرام و امرای عظام نمود بیست و پنج روز آن دو گنبد فلک مثال را از سنگ سفید تراشیده سمت استکمال پذیرفت - بخاطر مبارک حضرت صاحبقران رسید که این همه عمارت مستحکم دلکش و مواضع نزه خرم و باغهای دلگشا و سراهای فرح افزا که درین شهر صورت اتمام یافته یک نفر را همت آن نبوده که از برای حرمهای حضرت رسول الله چهار دیواری بسازد و سوء اعتقاد ایشان ازینجا معلوم میشود - مقارن باین سادات و قضاة و علما و مشایخ دمشق را طلب نموده فرمود که همیشه (س ۳۳۵) بسمع ما میرسد که درآن زمان که مردمان با اهل بیت رسول الله به تخصیص با داماد که هم عمزاده و هم وصی آنحضرت بود عداوت می ورزیدند و آنچه می توانستند از حرب و قتل در اولاد و احفاد علیه‌السلام تقدیم می رسانیدند و اهل شام با ایشان درآن حرکات ذمیمه و افعال ناپسندیده موافق بودند بلکه معاونت می نمودند - فعل این معنی را بغایت غریب می شمرد که چگونه که طایفهٔ ای که از امت بهترین پیغمبران باشند و

---

۷ ق صلی‌الله‌علیه‌وآله : س صلوات‌الله‌علیه - ۸ ف شاهزادهای کرام : س شهزادهای کامگار - ۸ ق امرای عظام : س امرای عظام نمود - ۹ ق را : س ندارد - ۱۸ ف در اولاد : س در باره او و اولاد -

بیامن انوار هدایت و ارشاد او از تیه کفر و ضلالت رسته باشند و بدارالسلام اسلام و عرفان رسیده جانب اهل بیت او را که شرف من اکرم اولادی فقدا کرمنی آراسته اند گذاشته کریمه قل لااسئلکم علیه اجرا الاالمودة فی القربی را منظور نسازند با مخالفان ایشان همداستان گشته انواع ستم و بیداد در حق ایشان روا دارند۔

ذکر صدور حکم اشرف بغارت شام

چون این ماجرا از خاطر عاطر آنحضرت سر بهر زد اهالی شام جوابی مطابق سوال نتوانستند گفت۔ سرها بزیر افگنده ساکت شدند۔ حضرت صاحبقران کامگار آزار آن قوم را از جملهٔ حسنات دانسته روز چهارشنبه غره شعبان سنه ثلاث و ثمانمائه حکم قضا مضا به نهب و غارت شهر دمشق بنفاذ پیوست۔ عساکر گردون مآثر دست استیلاء بنهب و غارت بر کشادند و روی قهر بشهر نهادند، بیت:

بهر گوشه دغما و تاراج خواست زمانه سرسید و فریاد خواست
خروس خلائق بگردون رسید تو گفتی که صور قیامت دمید
همه بام زن بود همه کوی مرد همه شهر شور و همه چرخ گرد

ذکور و اناث شهر را بالجبر گرفته اموال و اسباب ایشان را بغارت بردند۔ از بسیاری و نفایس امتعه و اقمشه فاخره و هرگونه (ف ۲۰۲) اسباب و تنسوقات صورت و اخرجت الارض اثقالها مشاهده افتاد و لسان تعجب همگنان از بسیاری آن مالها بفحوای وقال الانسان مالها قائل

خ: ندارد

س: ندارد

۵ق روا دارند: س روا دارند ان هذالشئی عجاب۔ ۹ ق از جمله حسنات: س از قبیل مستحسنات۔ ۱۲ف بیت: س نظم۔ ۱۶ق شهر: س آن شهر۔ ۱۷ق و نفایس امتعه: س زروجواهر و نفایس و امتعه۔

گشت ـ مرویست که عمارت دمشق چنان واقع است که اکثر آن سه طبقه دارد و طبقه زیرین را از سنگ بر آورده اند و بر بالای آن دو طبقه از چوب ساخته اند و از برای درستی دبنگ و روغن پرداخته ـ اگر احیاناً آتشی در خانه می افتاد با آنکه خلق آن شهر از اکابر و اصاغر در ساعت بمدارک متوجه می شده اند بسی مشقت می کشیده اند بعد از سوختن محله آتش را فرو می نشانده اند ـ درینولا که حکم واجب الاتباع صاحبقران بنهب و غارت آن شهر عز صدور یافت آتشی در خانه افتاد ـ چون مردمان همه بحال خود گرفتار بودند، بیت:

جهان پاک از آتش چنان بر فروخت | که زیر زمین گاو و ماهی بسوخت
ز پاشیدن آتش از هر کران | همی ریخت کفی ز چرخ اختران

و چون اهتمام حضرت صاحبقران دین پرور در محافظت مسجد و بقاع خیر بسیار بود امیرشاه ملک را با جمعی دیگر از امرا فرستاد تا مسجد بنی امیه را از شر آن آتش نگاه دارند ـ چون سقف آن نیز از چوب بود و درآن وقت شعله قهر الهی برآن دیار تافته بود هر چند لشکریان کوشش کردند آن آتش افروخته تر گشت تا بحدی که منار شرقی آن مسجد را که از سنگ برافراخته بودند تمام خاکستر شده فرو ریخت ـ مگر منار عروس که بلسان نبوت پناه بمنار بیضا مذکور شده و وعده رفته که حضرت مسیح علی نبینا و علیه‌السلام بدآن منار نزول خواهد فرمود با آنکه اصلش از چوبست و ظاهر آنرا بگچ اندوده اند

۱ق واقع است: س واقع شده ـ ۲ق آن: س ندارد ـ ۳ق می افتاد: س می افتاده ـ ۶ق بنهب و غارت: س بنهب و تاراج ـ ۷ف آتشی درخانه افتاد: س بی اختیار کسی آتش در خانه افتاد ـ ۸ق مردمان: س مردم ـ ۸ق بحال خود: س بخود ـ ۸ق بیت: س شعر ـ ۱۶ق آن مسجد را که از سنگ: س آن مسجد که مجموع از سنگ ـ

بسلامت بماند - بالجمله چون دمشق بتمامی بسوخت و آنچه در آنجا بود بتاراج رفت رای صواب نمای جهان آرای خسرو گیتی ستان عزم [?] حمص و بعلبک تصمیم فرموده اشاره علیه از موقف [?] یافت که اسیران دمشق و سائر ولایات را رها کنند و حلال [?] امر شد که باتمام آن مهم قیام و اقدام نماید و همه را جمع و ... حضرت صاحبقران بعد از فتح دیار حمص و بعلبک از دیار شام ... نموده براه بغداد روان شد - (س۵۴۴ب) -

ذکر توجه صاحبقران کامگار ببغداد و فتح آنجا بقهر و غلبه و قتل عام اهالی بغداد و ایلغار بجانب تبریز -

در ایامی که حضرت صاحبقران گیتی ستان عنان نگران کشورگیر را بصوب هندوستان معطوف داشته بود سلطان احمد فرصت را غنیمت شمرده از شام باتفاق قرا یوسف ترکمان بصوب بغداد رفت و دیگر بار در مملکت موروثی خود مستولی گشت - درین وقت که حضرت صاحبقران بعزم تسخیر شام و آن حدود روان گشت سلطان احمد و قرا یوسف از غایت وهم و هراس از بغداد بجانب روم رفتند و پناه با یلدرم بایزید بردند - فرج نامی از جانب سلطان احمد بدارائی حصار بغداد قیام می نمود - چون حضرت صاحبقران به بغداد نزول اجلال فرمود فرج نافرجام دشت استظهار بحصانت و متانت حصار باز داد طریق جسارت را

خ: ذکر فتح قلعه و شهر بند دارالسلام بغداد که در نوبت ثانی لشکر صاحبقران از دست فرج ملازم سلطان احمد گرفته -

س: ذکر توجه حضرت صاحبقران گیتی بجانب بغداد -

۵ق امر شد: س مامور شد - ۷ ق روان شد: س روان گشت و منازل قطع نموده ببغداد رسید - ۱۸ ق باز داد: س باز داده -

بهدم نمرد و ننمر می پیمود و از بیم جان دست بردهای دیوانگانه می نمود کوششهای مردانه میکرد ـ چون حضرت صاحبقران کامگار به گوشه دیدهٔ حضرت اهل حصار خیره چهره عتلسان خیره گشته اصلا ... نمی شوند تا آنکه فصل تابستان بود و دران فصل هوای بغداد ... بادت گرمی می باشد فرمان قضا جریان نفاذ یافت که بهادران لشکر نصرت قرین بازوی جلادت بفتح حصار بغداد بر کشایند ـ عساکر در منصور در چنان وقتی چنانچه توسن ... در زیر دیوار های حصار می رفتند ـ چون بیت جهل روز از آن گیر و دار گذشت حصار مذکور را قهراً و قسراً گرفتند و آن روز برگشتگان بعضی خود را آب انداختند و طعمه ماهی دجله شدند و بعضی دیگر را خرمن حیات بتیغ آتشبار سوخته خاکستر وجود شان را بباد فنا در دادند ـ حضرت صاحبقران از جسارت و دلیری اهل بغداد در خشم شده امر فرمود که قتل عام کنند ـ در بغداد کس نماند که از ضرب تیغ ابدار فلیذوقوه حمیم وغساق نچشید مگر بعضی از سادات و علماء و مشائخ که خود را بدرگاه عالم پناه رسانیدند و ازآن بسلامت بیرون شدند ، بیت :

نشاید که روباه شیری کند رعیت بشاهان دلیری کند
نشاید که مردم نهند ازجنون ز اندازهٔ قدر خود پا بیرون

چون کار ساکنان بغداد بآخر رسید نوبت بمساکن افتاد ـ فرمان شد که بغیر از مساجد و مدارس عمارتی نگذارند ـ بر حسب فرموده بازار ها و

---

۱ ق بیم جان : س بیم سر و جان ـ ۶ ف برکشاد : س نکشائید ـ ۹ ق گرفتند : س مفتوح شده ـ ۹ ق انداختند : س انداخته ـ ۱۱ ف دردادند : س رفت ـ ۱۳ ف فلیذوقه حمیم و غساق : س شربت کل نفس ذائقة الموت ـ ۱۵ ق بیت : س نظم ـ ۱۹ ق مدارس : س مدارس و خوانق ـ ۱۹ ق بازارها : س باروها و بازارها ـ

خانه ها و قصور و غیر آن همه را زبر و زبر ساختند و مضمون جعلنا عالیهاسافلها بظهور پیوست و بعد از ویرانی بغداد صاحبقران گردون نوان لجام ریز بصوب تبریز توجه فرمود و امیرزاده شاهرخ را بجانب (ف۳۰۶) أرزنجان با لشکر گران فرستاد و در آن زمستان موکب همایون در قراباغ قشلاق فرمود و امیر زاده محمد سلطان با بعضی از خواتین از جانب سمرقند آمده باردوی اعلی ملحق شدند۔

ذکر عزیمت حضرت صاحبقران بجانب روم و رسیدن ایلچیان یلدرم بایزید در قرا باغ۔

در سابق مذکور شد که قرا یوسف ترکمان و سلطان احمد جلائر از بغداد فرار نموده بروم رفتند و بناه با یلدرم با یزید بردند۔ چون خاطر مبارک حضرت صاحبقران از جانب ایشان جمع نبود و پیوسته مزاحمت بحال مملکت میرساندند رای جهان آرا چنان اقتضا فرمود که نواحی روم را مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گردانیده آن دو شخص را از والی روم طلب دارد۔ بنا بر علیه عساکر نصرت فرجام عنان عزیمت را بدآن مرز و بوم معطوف گردانید، بیت:

چنان حکم شد کز یسار و یمین کند لشکر ساز یونان زمین
ز اطراف لشکر بروم آورند قیامت بآن مرز و بوم آورند

چون آوازهٔ توجه حضرت صاحبقران بروم رسید و قیصر برآن

خ : ذکر توجه نمودن صاحبقران دریا دل بجانب مملکت روم بدفع فتنه و فساد قرا یوسف ترکمان۔

س : ذکر اسبابی که تجدید موجب عزم حضرت صاحبقرانی شد بجانب روم۔

۱ - ۲ ق جعلنا عالیها سافلها : س فتلک بیوتهم خاویهً بما ظلموا ۔

۲ ۱ ق اقتضا فرمود : س اقتضا کرد۔ ۳ ۱ ق بنا برعلیه : س بناءً علیه ۔

۴ ۱ ق عساکر نصرت فرجام : س ندارد۔ ۵ ۱ ق بیت : س شعر۔

ـال مطلع گردید وهم و هراس بر باطن قیصر و تمامی اهالی آن دیار استیلاء یافته بزرگان و اعیان آن مملکت در اضطراب افتادند - بعضی از علماء و صلحاء و اشراف بمجلس پادشاه رفته بزبان نصیحت این معنی را بعبارات مختلف عرضه داشتند که این پادشاه بسیار شوکت که عازم این جانب شده دولتی عظیم دارد تا غایت هر که پای از جادهٔ فرمان (س ۶۳۳) برداری بیرون نهاده سر بباد داده و هر که روی متابعت در تافته بجان امان یافته و این معنی بی سابقه عنایت ربانی و تائیدات آسمانی نتواند بود - با چنین صاحب دولتی مخالفت ورزیدن اصلا مصلحت نیست - ایلدرم بایزید آن سخنان را محض صواب دانسته خود نیز خائف و اندیشه ناک بود - یکی از قضاة اسلام با امیری سخندان و مکتوبی مشتمل بر اظهار اطاعت و اذعان بحضرت صاحبقران گیتی ستان فرستاد و رسولان در قراباغ ازآن بدرگاه عالمپناه رسیدند و بوسیلهٔ شاهزادگان بشرف بساط بوسی مشرف گشتند و بادای رسالت قیام و اقدام نموده - محصل کتاب و خطاب آنکه چون عنایت ازلی از خزانه تؤتی الملک من تشاء خلعت پادشاهی و جهانبانی بر قامت اقبال آنحضرت آراسته است ما در مقام مطاوعت و طاعت گزاری صادق دم و راسخ قدمیم - اگر پیش ازین خلافی بظهور رسیده باشد بعد ازین جز طریق اطاعت و انقیاد سپرده نخواهد شد - حضرت صاحبقران فرمود که چون والی شما همیشه باقامت فرض جهاد قیام می نموده و پیوسته با افرنج غزا می کند ما بالطبع خواهان آن نیستیم که متوجه آنطرف

۹ ف مصلحت نیست : س مصلحت نیست صواب آنست که از در مصالحت و موافقت در آیند و در تراضی خاطر او حسب المقدور سعی نمایند -

۹ ق محض صواب : س صواب محض - ۱۴ ف اقدام نموده : س اقدام نمودند -

۱۵ ق قامت اقبال : س قامت قابلیت اقبال - ۱۹ ق می نموده : س می نمایند -

شویم و لشکر بآن مملکت کشیم که خاطر بهیچ وجه رخصت نمدهد که دیار اسلام را خرابی روی نماید و موجب شماتت بی دینان گردد ولیکن قرا یوسف ترکمان که یورت و اتباعش درمیان مملکت اهل اسلام واقع شد مفسد و بدکردار است و از بی باکی بقطع الطریق و نهب اموال مردم و سایر افعال ذمیمه جسارت می نماید و آسیب بندگان خدا میرساند دربن وقت باتفاق سلطان احمد جلائر از بیم عساکر گریخته اند و والی شما اینسانرا جای داده حمایت می کند و این معنی بغایت نابسندیده است ـ او را از سه کار یکی باید کرد ـ یا ایسان را بند کرده بدرگاه ما فرسید یا آنچه جزای بدکرداری است بایسان بجای آورد یا از مملکت خود براند تا ماده نزاع بالکلیه منقطع گردد و اساس موافقت و دوستی استحکام پذیرد ـ و بعد ازآن جهت غزای کفار آنچه مقدور باشد از زر و لشکر سوار مساعدت و معاضدت خواهم نمود ایلچیان روم قبول ان علیه را بخضوع و خشوع التزام نمودند ـ حضرت صاحبقران درآن ایام بعزم شکار سوار شد و از آب ارس عبور نمود که ما در همین مقام توقف نموده انتظار جواب میکشیم ـ اگر جوابی بر نهج صواب رسید فهو المراد و الا ،

بیت :

به بینم تا خود بهنگام جنگ که گردد چو موم و که باشد چو سنگ

حضرت صاحبقران درآن زمستان در حوالی آب ارس سیر و شکار میفرمود ـ درآن ایام که بیست و چهارم شهر رمضان سنه اربع و

---

۸ ق باید کرد : س اختیار باید کرد ـ ۹ ق با ایسان بجای آورد : س نسبت بدیسان بظهور آورد ـ ۱۲ ف آن : س اوامر ـ ۱۴ ق عبور نمود که ما در همین : س عبور نموده درآن موضع ایلچیاف روم را بخلعتهای فاخره و کمرهای طلا نوازش نموده رخصت انصراف ارزانی داشت و فرمود که ما درهمین ـ ۱۶ ف بیت : س شعر ـ ۱۸ ف سیر و شکار : س صید و شکار ـ

ثمانمائه بود امیرزاده شاهرخ را خدای تبارک و تعالی پسری کرامت فرمود - چون این بشارت بمسامع علیه رسید مواد بهجت و سرور تضاعف پذیرفته بمراسم شکر و سپاس قیام نمود و آن دوحه چمن سلطنت را محمد جوکی نام نهاد - و چون فصل شتا باخر رسید سپاه سبزه (ق ۳۰۶) بفرمان سلطان ربیع بحوش در آمده اطراف کوه و صحرا را فرو گرفتند - حضرت صاحبقران ازان مقام بعزم تسخیر آن حصار فرمان داد عساکر منصور دست بقلعه کشائی در آوردند - درآن اثنا امیرزاده محمد سلطان زانو زده التماس نمود که تسخیر قلعه مذکور باو مرجوع گردد - صاحبقران ملتمس او را مبذول داشته اکثر امرای توران را تابع او گردانید - شاهزاده موما الیه در فتح آن حصار سعئی بسیار می فرمود و باندک روزی بتوفیق یزدانی و یمن همت حضرت صاحبقرانی حصاری که در غایت متانت و نهایت استواری بود مفتوح (س ۳۴۶ ب) گردانید و چون آن حصار تا ارزنجان هفت فرسخ بود محافظت آن را بطهرتن والی ارزنجان رجوع فرمود - مقارن باین حال ایلچی حضرت صاحبقران دریا نوال که پیش ایلدرم بایزید رفته بود با فرستادگان مصر بدرگاه عالمپناه رسید - و چون سابقه ازلی بی دفع قضا به تخریب بلاد روم بالعموم تعلق گرفته بود دیو غرور ایلدرم بایزید را بوسوسه پندار کاذب از راه صواب دور انداخت تا بعد از اظهار اذعان و انقیاد رایت خذلان سرایت عناد را برافراخت و جواب پیغام نه بر وفق ادب و سداد باز فرستاد و در باب قرا یوسف و سلطان احمد بمعاذیر نا دلپذیر تمسک جست، شعر:

---

۶ ق حصار: س حصار کماخ بصوب آذربایجان نهضت فرمود و بعد از وصول کمند تدبیر بر کنگره تسخیر آن حصار را فگنده - ۸ ق باو مرجوع گردد: س باو حواله رود - ۹ ق تابع او: س درآن امر تابع - ۱۳ ق فرسخ بود: س فرسخ پیش نبود - ۱۶ ق رسید: س رسیدند -

چو خواهد که ویران کند کشوری   سود پایمال بلا سروری
مسلط کند دیو طغیان برو   که تا سر بغبری نیارد فرو

چون فرستادگان قیصر بوسیلهٔ شاهزادگان بپایهٔ سریر ثریا مکان راه یافتند و پیشکس و بیلاکات که آن چند سر اسب نازی و جانور چند شکاری بود بمحل عرض رسانیدند و زانو زده پیغامی که داشتند بگذاردند خاطر همایون ازان سخنان لاطائل بهم برآمد ـ بیلاکات را رد کرده زبان خشم بر کشاد و گفت که باز گردید و والی خود را بگویید که چون سخنان نصیحت آمیز ما را بسمع رضا اصغا نفرمودی و حدیث را باینجا رساندی مردانه بایست و صدمه انتقام لشکر مارا آماده باش . . . . .

ذکر توجه رایت منصور به قیصریه و انگوریه و رسیدن یلدرم بایزید با سپاه روم در هنگام محاصرهٔ قلعه انگوریه

چون شاهزادگان و امرا و نوینان بر حسب فرمان حضرت صاحبقران خدم و حشم خود را آراسته و پیراسته گردانیده فوج فوج و گروه گروه مکمل و مزین از فرق راکب تا نعل مرکوب غرق آهن در معرض عرض آوردند حضرت صاحبقران از ارزنجان کوچ فرموده بصوب قیصریه و انگوریه روان گشتند و بعد از وصول بقیصریه اهالی آن شهر را خلعت امان پوشانیده چند روز درآن محل توقف فرمود و امیر زاده ابابکر و امیر عمر شیخ نورالدین را بقراولی تعین نمودند و خود با عساکر گردون مآثر مسلح و مکمل شده صفها آراست و از قیصریه متوجه

خ : توجه نمودن قیصر روم با حرب صاحبقران گیتی ستان و رسیدن قراولان به یکدگر و مشوره نمودن صاحبقران با امرا و نوینان

س : ذکر لشکر آراستن حضرت صاحبقران بعزم رزم ایلدرم با یزید ـ

۹ق . . . . . : س بیت :

اگر مرد کاری بفشار پای   ازینک سپه نگهدار جای

انگوریه شد و بسه منزل بر کنار آب که آن را یولغون سولی گویند رفت و روز چهارم اراضی قر شهر مخیم عساکر ظفر قرین گشت و در آنجا قراولان خبر رسانیدند که سپاهی لشکر ایلدرم بایزید نمودار شد ـ فرمان واجب الاذعان عزصدور یافت که برسم معهود رعایت حزم را مرعی دارند و پیش لشکر خندق کنده به جسرها مستحکم سازند و امیر شاه ملک را با دو هزار سوار بزبان گیری فرستاد و او در حجاب ظلام لیل میل بخیل دشمن کرده بشتاب سیل کما ینبغی ده فرسخ براند و هنگام صبح بحوالی اردوی رومی رسید ـ در مکمن مترصد فرصت بنهان بایستاد و چون قراولان مخالف از خیول خود بیرون آمدند بر ایشان حمله کرده جنگی سخت واقع شد و چون قیصر آگاهی یافت که فوج سبک از سپاه ظفر پناه بآن دلیری پیش آمده اند بخاطر او بغایت گران آمد از دهشت و حیرت بر آشفت و امرای خود را سر زنشها کرد و وقت طلوع آفتاب کوچ کرده متوجه قر شهر شد و امیر شاه ملک به تعجیل کس بخدمت صاحبقران فرستاد و قصهٔ جنگ و توجهٔ قیصر را بقر سهر معروض داشت ـ صاحبقران شصت نفر از بهادران لشکر را انتخاب کرده باز بخبر گیری فرستاد و بعد از مراجعت امیر شاه ملک صاحبقران گردون علام با شاهزادگان و امرا برسم مشوره گفت که درین مقام دو رای است یکی آنکه در همین مکان توقف کنیم تا هنگام رسیدن مخالفان مردم و چهار

۱ق گویند: س ندارد ـ ۵ق مرعی .... لشکر: س ندارد ـ ۱۴ق توجه قیصر را بقر شهر معروض داشت: س توجه ایلدرم با یزید را بصوب قر شهر عرضه داشت ـ ۱۵ق صاحبقران: س صاحبقران گردون توان ـ ۱۵ق انتخاب کرده: س انتخاب نموده ـ ۱۸ق در همین مکان: س همین جا ـ ۱۸ ق تا هنگام رسیدن مخالفان مردم: س تا زمان رسیدن مخالف مردم ـ

پایان استراحت نموده از ماندگی راه برآسانید و دیگری آنکه درمیان مملکت باغی در آئیم و دست به نهب و غارت بر آوریم و اطراف مملکت او را ویران ساریم تا او بضرورت ایلغار کرده بحرب ما آید و چون لشکر او بسیاری پیاده اند و (ف ۵ ۶۰ ۱) احتمال دارد که درین ترددات بسیاری از رکاب باز ماند و آنچه همراه باشد کوفته و مانده خواهند بود بعد ازآن بفراغ خاطر (س ۳۴۳ ۷) بر ایشان حمله آوریم شاهزادگان و امرا رای ثانی را اختیار کردند و از آنجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شدند ـ و امیرزاده سلطان حسین را با دو هزار سوار در یورت باز داشتند و امیر برندق را با دیگر امرای قوشون از پیش بانگوریه فرستادند ـ امرا در حسب فرموده رو براه نهادند و بهادران که روز پیش بزبان گیری رفته بودند با جمعی از مخالفان باز خورده بجنگ دو کس را ازیشان گرفته یکی را سر و دیگری را زنده بپایه سریر اعلی آوردند ـ و امرا که از پیش بانگوریه تمام ولایات و احشام و ایل و الوس آن نواحی را تاخت کرده با غنائم بسیار در همان مکان نزول نمودند رایت فتح آیت بسه منزل بانگوریه فرمود و آن سر زمین را مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گردانید ـ قیصر روم بعد از اطلاع یعقوب نامی را بانگوریه فرستاده بود که ضبط و محافظت قلعه آنجا نماید ـ یعقوب قلعه را محکم ساخته مدافعه ومحاربه را مهیا شده بود ـ حضرت صاحبقران روز دیگر قلعه را بنظر احتیاط در آورده شیران بیشه شجاعت

۱ق درمیان: س بمیان ـ ۲ق بر آوریم: س بر کشایم ـ ۳ ق تا او .... ما آید: س تا او را ضرورت شود که از عقب ما ایلغار کرده بیاید ـ ۴ق بسیاری: س اکثر ـ ۷ق اختیار کردند: س پسندیده اختیار کردند ـ ۱۱ ق بزبان گیری: س بخبر گیری ـ ۱۳ق با انگوریه: س باانگوریه رفته بودند ـ

را به تسخیر قلعه اشارت نمود - دلاوران بی توقف روی جلادت بحصار نهادند و تیران قتال را باشتعال در آوردند و نقبها فرو برده آب را از اهل حصار باز گرفتند و نزدیک بآن شد که قلعه مفتوح شود که از جانب قراولان خبر رسید که قیصر با لشکری که از هرچه تصور نمایند بیشتر بچهار فرسخی انگوریه نزول نموده - فرمان شد که دلاوران دست ازجنگ حصار باز دارند و کوچ کنند و مقدار یک اسپ تاختن پیشتر روند و زمینی که شائسته جنگ باشد تعین نمایند - امرا و لشکریان برحسب فرمان کوچ کرده پیش رفتند و آب را در عقب گذاسته بموضع نور، فرود آمدند و بحفر خندق و استحکام آن حسرها قیام نمودند، بیت:

زمین را بکندن گرفتند ساک　　شد آنجای هامون سراسر مغاک

در ممر عبور مخالف چشمه ای بود در دامن کوهی و درآن گزار بغیر ازآن چشمه دیگر آب نبود - آنحضرت فرمود که آن چشمه را بهرگونه گندگی و قاذورات خراب ساختند - چون خسرو سارگان رو بدیار مغرب نهاد صاحبقران کامران بخلوت خانهٔ راز قدم نهاده با حضرت کارساز بنده نواز عرض نیاز آغاز نهاد و جبین اخلاص و انقیاد بر سجده گاه تضرع و انکسار نهاده زبان مناجات برکشاد که "پروردگارا! هرچه در مدت العمر از فتح و نصرت و فیروزی روزی شده محض عنایت و مرحمت تو بوده واگرنه از من چه آید و از عاجزی که پیوند جان و تنش بارادت تو باز بسته است چه گشاید - همان لطف و مرحمت را ارزانی

۳ق بازگرفتند : س باز بستند - ۴ف تصور نمایند : س ندارد - ۵ف بیشتر : س تمام تر - ۶ف باز دارند : س باز داشته - ۱۲ق بغیر...... آب نبود : س بغیر آن آب یافت نمی شد - ۱۳ ف ساختند : س سازند - ۱۵ق انقیاد : س افتقار - ۱۷ق روزی شده .... : س روزی شده و هر فتح و ظفر که روی نموده -

داشته باز چشم میدارم و از کرم بیدریغت امیدوارم، بیت:

ای همه هستی ز تو پیدا شده   خاک ضعیف از تو توانا شده
چارهٔ ما ساز که بیچاره ایم   گر تو برانی بکه رو آوریم

ذکر محاربت حضرت صاحبقران با یلدرم با یزید و هزیمت یافتن یلدرم

چون حضرت صاحبقران شب بمسکنت و زاری معاونت و یاری از حضرت باری جل و علا مسألت نمود و هنگام صبح که صدر بارگاه خاقان مشرق انتساب رایت جهان آرای بفحوای والشمس تجری لمستقر لها بفوز و نجاح بر افراختند و باندک زمانی تیغ ظفر تاب اوراسباب آفتاب بیک وهله تمام بوم روم چون دیگر بلاد روی زمین بعموم مسخر گردانید. صاحبقران گیتی ستان روی دولت عزا بترتیب لشکر کشور کشا آورده برکوب عساکر گردون مآثر فرمان داد و از سپاه لشکر پناه مردان کار و رزم آزمایان تیغ گزار از خیمه ها و خندق بیرون آمدند، بیت:

خداوند ایران و توران نخست   میان کرد در قصد بد خواه جست
مدد خواست از داور بی نیاز   همین برنشست آنکه آن سرفراز
نوازنده اش بر دهل کوفت چوب   ملک بر نهم چرخ شد پایکوب
خروشیدن کوس و آواز نای   تهور فزون گشت و غیرت فزای
شدش پرچم توق زیب یمین   محاسن پذیرفت ازآن بر زمین

حضرت صاحبقران (س ۷۴۴ ب) بسعادت و کامرانی بترتیب و تعبیه لشکر قیام و اقدام فرموده جوانغار و برانغار را بعز اقبال شاهزادگان

خَ: در ترتیب و تعبیه نمودن صاحبقران مظفر لوا سپاه خویش را
س: ذکر ترتیب سپاه و تعبیه لشکر

۱ق بیت: س نظم - ۳ق بیچاره ایم: س بی یاوریم - ۷ق والشمس .... لمستقر لها: س فالق‌الاصباح - ۱۲ق بیت: س شعر - ۱۷ق یمین: س سپهر - ۱۷ق بر زمین: س روی مهر -

بیهمال و امرای نامدار بیاراست و قلب را بفر شکوه همایون و پادشه‌زادگان اطراف که ملازم رکاب بودند مثل اسکندر شیخی والی مازندران و شاه شاهان سیستان و پادشاه پوران و دیگر سرداران صف شکن و بهادران پیل تن رتب و زیب داد چنانچه چهل قوسون آراسته رایت نصرت آیت باز داشت (ف ۶۰۶) که از هر طرف که بمدد احتیاج افتد فوجی ازان بر حسب اشاره بمعاونت ایشان شتابند و چند سلسله فیل شکوه هند کوه مانند که از بقیه غنائم هندوستان در اردوی حضرت صاحبقران بود همه را تحیم انداخته اسلحه و اسباب رزم را مکمل ساخته مقدم بر صفوف عساکر گردون مآثر بهرنسب بار داشتند، بیت:

صف زده پیلان جنگی پیش صف   زمرهٔ شیران رومی در تلف

و از طرف دیگر ایلدرم با یزید بآراستن صفوف و آرائش سپاه خود قیام نموده لشکری گران و حشر بی پایان که از تمام ممالک روم و آن مرز و بوم و طوائف افرنج و غیر آن جمع آورده بود بیاراست و فوج فوج را در موضع لائق و محل مناسب مقرر گردانید و فرزندان خود مثل سلمان حلبی و موسی و عیسی و مصطفی را در پس پشت خویش جای داد و چاشت سلطان که از جانبین قلب و میمنه و میسره ترتیب دادند پیادگان و دلاوران جسرها پیش داشته برسدند و کورکه و کوس فرو کوفتند و سورن انداختند، شعر:

بر آمد خروشیدن کرنای   فغان دلیران رزم آزمای

۲ق رکاب: س رکاب ظفر انتساب - ۲ ف مازندران: س مازندران بود - ۵ق نصرت آیت: س در ظل رایت نصرت آیت - ۷ق در اردوی حضرت صاحبقران: س باردوی ظفر مکان - ۹ف بیت: س شعر - ۱۴ ق در موضع: س موضعی - ۱۶ ق چاشت سلطان: س چاشت سلطانی بود - ۱۸ ق شعر: س نظم -

دو لشکر بروی اندر آورده روی   جهان شد پر آواز پرخاشجوی

چون سپاه طرفین صفها کشیده برزمگاه رسیدند صاحبقران سوید پاک اعتقاد برسم معتاد پیاده شد و روی مسکنت و افتقار بحضرت پروردگار تعالی سلطانه آورده بوظیفه نماز و عرض نیاز که در هر معرکه عادت پسندیدهٔ آن خدیو برگزیده بود قیام نمود ـ و بعد از نماز از سر تعین پای توکل برکاب سعادت انتساب آورده سوار شد و روی عزم خسروانه بکار زار نهاد و فرمان داد که عساکر گردون مآثر بباد حمله آتش پیکار بر افروزند و بشعلهٔ تیغ صاعقه کردار غرور پندار مخالفان درهم سوزند ـ نخست از سپاه انجم اشتباه امیرزاده ابا بکر بکران مسابقت در میدان مبارزت راند و با سپاه نصرت پناه دست کشور کشای دشمن گیر از آستین تهور بیرون آورده بکمان و تیر دست یازند و فی‌الفور دست چپ مخالفان را بزخم پیکان جان ستان و بلارک خون افشان برهم زدند و سائر شاهزادگان و امرا از یمین و یسار حمله کرده دست بردها می نمودند ـ و دلاوران رومی نیز در مقابل دست تهور بمدافعه و مقابله بر کشاده کوششهای مردانه میکردند و چند نوبت از طرفین غلبه کرده یکدیگر را میراندند ـ آخرالامر ظفر پیشگان لشکر منصور غالب آمده دمار از روزگار رومی و افرنج بر آوردند و پیادهٔ بسیار در زیردست و پای اسپان لکدکوب بلا شده در عرصهٔ فنا در آمدند ، بیت :

بکشتند چندان ز رومی سپاه   که گل شد همه خاک آوردگاه
به پیش صف رومیان کس نماند   ز گردان شمشیر زن پس نماند

---

٣ ـ ٤ف بحضرت پروردگار : س بحضرت آفریدگار ـ ٦ف آورده : س درآورده ـ ٨ ق غرور پندار : س خرمن غرور و پندار ـ ١١ف دست یازید : س یازیدند ـ ١٥ ق از طرفین : س ندارد ـ ١٨ ق در عرصهٔ فنا در آمدند : س عرصه فنا گشتند ـ

چون آثار ضعف و فتور در سپاه مخالف مغرور بظهور بپوست امر عالی صدور یافت که سائر شاهزادگان و امرا یکبار حمله کنند، بیت:

بجنبید لشکر سراسر ز جای بفرمان سلطان کشور کشای

چون شاهزادگان و امرا یکبار حمله کردند طوفان بلا در تموج آمد، شعر:

سبا ، ساب پیکان الماس گون بدریا رسانید سیلاب خون
غریو دهاده بر آمد چنان که افتاد از دست شیران سنان
بر آمد خروش خم هفت جوش بر آورد هوش از دماغ سروش
بسا خون که از تارک اهل روم بر آورد سر همچو تاج خروس
ز دس سر فتاده چو میوه ز شاخ شده تنگ آن عرصه گاه فراخ

در اثنای آن گیر و دار ایلدرم بایزید بدکردار را گذار بر پستهٔ افتاد ـ اطراف و جوانب لشکر خود را بنظر احتیاط در آورد میمنه و میسره (س ۳۳۸) سپاه را شکسته و پریشان یافت حیرت برو غالب شد و از لشکر پراگنده جمعی پیاده و سوار درآن پشته بدو ملحق شدند ـ حضرت صاحبقران با امیرزاده شاهرخ روی نیروی دولت قاهره بصوب قیصر آورده هامون نورد همایون دولت نبرد را براندند و از اطراف روی و لما بر زدالجالوب با یلدرم بایزید نهادند، و او را و لشکری را چون شکار که بجرگه در آید درمیان گرفتند ـ قیصر بقیهٔ روز بهر نوع که بود پای تحمل بفشرد و با بهادران سپاه خود را نگاه داشت و هنگام

---

۱ ف بظهور پیوست: س بظهور رسید ـ ۲ ق بیت: بجنبید .... کشورکشای: س ندارد ـ ۱۱ ف بدکردار: س ندارد ـ ۱۱ ف گذار بر پشته: س گذار برفراز پشته ـ ۱۳ ق یافت: س دید ـ ۱۴ ف درآن پشته بدو: س برآن پشته باو ـ ۱۶ ق همایون دولت نبرد: س ندارد ـ ۱۷ ف و لما بر زدالجاتوت: س باس شدید ـ ۱۷ ق لشکری: س لشکرش ـ

غروب آفتاب از معرکه عنان پیچیده ازآن پشته بزیر آمد و بفحوای وان یقاتلوکم یولوکم الادبار ثم لا ینصرون روی اضطراب بصوب فرار نهاد و بهزار حیله و مشقت ازآن معرکه با معدودی چند بیرون رفت و فوجی از سپاه ظفر دستگاه از عقب او روان گشتند ـ

بیان دستگیر شدن یلدرم بایزید و نوازش یافتن او از حضرت صاحبقران سعید

از عساکر فیروزی اثر که از عقب قیصر و سائر گریختگان رفته بودند (ف ۶۰۷) سلطان محمود خان شبهنگام با یلدرم بایزید میرسید و در ساعت خدمتش را دستگیر کرده بخدمت حضرت صاحبقران گیتی ستان میرسید ـ حضرت صاحبقران مظفر و منصور در بارگاه گردون اشتباه بر تخت سلطنت و سریر ابهت تکیه زده بود که قیصر روم را دست بسته بدرگاه عالمپناه آوردند ـ عرق مکارم بادشاهانه بحرکت در آمد و فرمان داد که او را دست گشاده بحرمت در آورند، بیت:

چنین داد فرمان خدیو جهان   که این شه نماند بدیگر شهان
طرازندهٔ مسند قیصر است   نشینندهٔ بخت اسکندر است

ملازمان بارگاه بفرمان پادشاه قیصر را دست گشاده بحرمت تمام بمجلس بهشت آئین در آوردند ـ حضرت صاحبقران گردون علام مورد او را باعزاز و اکرام تلقی فرموده نزدیک خویش بر جمیع شاهزادها مقدم بنشاند و خاطر شکسته اش را بانواع مراحم و دلجوئی و شیرین زبانی مطمئن و

خ : در گرفتن لشکر منصور قیصر روم را و آوردن بخدمت صاحبقران
س : ذکر گرفتار شدن ایلدرم بایزید بدست عساکر سعادت انتما و آوردن او بدر جهان پناه ـ
۲ق ان یقاتلوا . . . . لا ینصرون: س الفرار مما لا یطاق سنن المرسلین ـ
۳ق حیله و مشقت: س مشقت ـ ۹ق میرسید: س میفرستد ـ ۱۲ق بیت: س شعر ـ

سرور گردانید ، شعر :

سه مرحمت کیش بنواختش بشیرین زبانی سر افراختش
بانواع دلجوئی و احترام باو کرد رسم مروت تمام

بعد از نوازش و احترام بزبان نوادر بیان جواهر فشان گشت و ب قیصر گفت که "هر چند احوال عالم مطلقاً بارادت و قدرت پروردگار است و هیچکس را بحقیقت اختیار و اقتداری نیست لیکن از روی انصاف و راستی این بد که ترا پیش آمد خود با خود کرده ای ۔ بارها پا از حد خود بیرون نهاده مرا برآن داشتی که روی کین بانتقام بر آوردم و از برای مصلحت غزو کفار که درین دیار بآن قیام می نمایند تحمل کردم و آنچه وظیفه مسلمانی و خیراندیشی بود بتقدیم رسانیدم و در خاطر داشتم که چون نصیحت بشنوی و از در متابعت و انقیاد در آئی و قلعه کماخ و قرایوسف ترکمان را تسلیم نمائی ترا مددها کنم و بهرچه احتیاج افتد از مال و لشکر مساعدت نمایم تا از سر تمکین و استعلا بمراسم غزا اشتغال توانی نمود و بتیغ جهاد شوکت سرکشان بیدینان از اطراف و اکناف دیار اسلام توانی درود و با این همه همگنان را معلوم است که اگر حال برعکس بودی برمن و لشکر من این زمان چها گذشتی ۔ اما بشکرانهٔ نصرت و فیروزی که از عنایت و مرحمت حق مرا روزی شده دربارهٔ تو و مردم تو جز نیکوئی نخواهم کرد ۔ خاطر آسوده دار"۔ ایلدرم بایزید در مقام خجالت و انفعال مذلت و تقصیر خود معترف شد و گفت "در واقع خطا کردم که سخن چون شما صاحبقرانی را نشنیدم ۔ لاجرم سزای خود دیدم ۔ اگر

---

١ ف شعر : س نظم ۔ ۴ ق گشت و : س ندارد ۔ ١۴ ق بمراسم غزا : س باقامت مراسم غزا ۔ ٢١ ق سخن چون شما صاحبقرانی : س سخن حضرت صاحبقران چون شما ۔

عفو پادشاهانه گناه مرا ببخشند من و فرزندان تا زنده باشیم از جادهٔ خدمتگاری و فرمان برداری پای بیرون نه نهیم". صاحبقران دریانوال او را خلعت خسروانه پوشانیده بصنوف استمالت و نوازش ایمن گردانید. قیصر چون آن مکارم اخلاق مشاهده کرد بعد از ادای دعا و ثنا عرضه داشت که فرزندانم موسی و مصطفی در جنگ همراه بودند و خاطر متعلق ایشانست اگر فرمان عالی نفاذ یابد که تفحص حال ایشان کرده (س ۸۴۴ ب) اگر زنده باشند به بنده رسانند، ضمیمه دیگر الطاف باشد. حکم مطاع صادر گشت و یواچیان در جستجوی ایشان روان شدند. بعد از چند روز موسی را یافته پیش حضرت صاحبقران آوردند. مرحمت پادشاهانه او را بخلعت خاص اختصاص بخشیده به پیش پدر فرستاد. امر فرموده بود که از برای قیصر خرگاهی خسروانه نزدیک منزل همایون مرتب داشته بودند و جمعی از امرا بمحافظت و مراقبت احوال او قیام می نمودند، بیت:

این است کمال کامکاری دین پروری و بزرگواری

بیان نامزد شدن شاهزادگان و امرا بتسخیر ممالک و ضبط خزائن قیصر روم و فتح قلعهٔ ازمیر و غیر آن

حضرت صاحبقران بیهمال بعد از فتح ازآن منزل کوچ کرده در ضمان حفظ الهی در مرغزار انگوریه بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمود.

خ: در فرستادن صاحبقران لشکری و امرا را باطراف و اکناف ولایات و قلاع روم

س: ذکر بعضی واقعات که بعد از فتح قیصر روم درآن مرز و بوم روی نمود.

۹ ف موسیٰ: س مصطفیٰ. ۹ ف پیش حضرت صاحبقران . . . . . بخشیده: س ندارد. ۱۸ ف حفظ الهی: س حفظ ذوالجلال.

یعقوب کوتوال باقدام تضرع و ابتهال بیرون آمده قلعه را به بندگان درگاه سپرد ـ و صاحبقران کشور گیر بعضی از شاهزادگان را با امرا باطراف ولایات قیصر بجهت ضبط خزائن و اموال و تسخیر ممالک ارسال فرموده ـ از جمله امیرزاده محمد سلطان را بصوب برسا که دران وقت تختگاه روم بود روانه گردانند ـ بعد از وصول شاهزادهٔ مذکور به بلد مزبور مسلمان چلبی که پسر بزرگ قیصر بود و ازآن معرکه بسلامت بیرون رفته و در برسا توقف داشت درین وقت از بیم جان قرار بر فرار اختیار کرده از خزائن بقدر آنچه مقدور بود و می توانست برداشت بر اشتران رهوار بار کرده فی الفور روان شد و از اعیان و اهالی آن ملک هرکرا قوت و مکنتی بود عیال و اموال خویش را برگرفته بعضی بکوهستان و بعضی بساحل دریا متفرق شدند ـ عساکر منصور از (ق۸۰۶) عقب ایشان رفته بعضی را اسیر و دستگیر کردند و برخی دیگر بیرون رفتند ـ خزائن و دفائن و سائر اموال و امتعهٔ قیصر که در شهر بود متصرف شدند ـ دو دختر قیصر که درآن شهر مخفی بودند با دختر سلطان احمد جلائر که زن پسر قیصر بود با سائر متعلقان و کنیزان جنگی بدست سپاه منصور افتاد ـ سلطان احمد و قرا یوسف ترکمان ازآن ورطه جان بیرون برده بجانب عراق عرب شدند ـ چون برسا که تختگاه روم بود بی منازعی و معارضی بدست تصرف و استیلای بندگان حضرت صاحبقران در آمد امیر شیخ نورالدین بقلعهٔ مذکور در آمد و خزائن و دفائن که سالهای دراز جمع شده بود با سائر تجملات قیصر روانه درگاه معلی گرداند و همچنین شهزادگان و امرا که باطراف و انحا ولایات روم و آن مرز و بوم رفته بودند با غنائم غیر محصور بدرگاه ثریا مماس گردون

---

۷ ف توقف داشت : س توقف نموده ـ ۱۱ ف بساحل : س بسواحل ـ
۱۵ ق جنگی : س جنگی ایلدرم با یزید ـ

اساس مراجعت می نمودند ـ چون خزائن برسا که شیخ نورالدین بر قطارها و مهارها بار کرده با زن و فرزند ایلدرم بایزید بدرگاه عالم پناه رسید حضرت صاحبقران زن ایلدرم بایزید را با دختران و سائر متعلقانش نزد او فرستاد و یک دختر او را در حباله نکاح امیر زاده ابابکر در آورد و بعضی قلاع آن حدود که در تصرف مخالفان بود باندک فرصتی همه را مسخر گردانید ـ از جمله قلعه ازمیر بود که از سه طرف متصلست بدریا ـ در غایت حصانت و نهایت محکمی چنانکه از ابتدای اهل اسلام تا زمان حضرت صاحبقران کسی را دست تسلط و استیلا برآن نبوده و کوتوالان آنجا که گبران بودند هرگز خراج و باج بهیچ پادشاهی نداده بودند ـ بکرات پدر ایلدرم بایزید و ایلدرم خود بقصد آن حصار کمر جهاد بسته لشکر کشیده اند و بقدر وسع کوشش نموده کاری از پیش نبرده اند و اهل آن حصار دست تعدی و طغیان دراز کرده پیوسته با اهل اسلام زیادتی می نمودند ـ چون حضرت صاحبقران برآن اطلاع یافت سایهٔ وصول برآن حصار خیبر آئین انداخت و از موج لشکر جرار در ساحل آن محیط بی کنار مصدوقه وجاهم الموج من کل مکان مشاهده افتاد و عساکر فیروزی مآثر برحسب فرمان زمزمه تکبیر و تهلیل غازیانه از چرخ گزرانیدند و روی کین از عصبیت دین به تسخیر قلعه ازمیر نهادند و از طرف خشکی جنگی عظیم در انداختند ـ نقبچیان بکار خود مشغول شدند و بعد از دو هفته حصاری بد آن (س ۹۴۴) استواری

---

۱۳ ق می نمودند : س می نموده اند ـ ۱۳ ق برآن : س برآن حال ـ ۱۵ ق وجاهم . . . . مکان : س مرج البحرین یلتقیان ـ ۱۸ ق در انداختند : س در انداخته ـ ۱۹ ق بدآن استواری : س بدآن استواری بتصرف بندگان حضرت کامکاری در آمد و فرمان شد که آن قلعه را با سائر عمارات که از کج و سنگ باوج سماوات ـ

که سر باوج سماوات برافراخته بود با زمین هموار ساختند و آلات آن حصار را بدریا انداختند. چون خبر این فتح با یلدرم بایزید رسید انگشت حیرت بدندان گرفته با خویش گفت که حضرت صاحبقرانی را در کشور گیری و جهان ستانی شانی دیگر است. یکی از شعرا در باب فتح آن حصار این ابیات را انشا کرده، بیت:

ازسر خراب گشت ار سبر   تمور سوید جهان گیر
آن قلعه که هیچ شاه نفگند   بر کنگره اش کمند نسخیر
در جنگ بهفت سال قیصر   بنشاند برآن غبار تغیر
بگرفتن و کندنش زبنیاد   زین شه بدو هفته یافت تبسیر
اینست کمال کامگاری   بازوی قوی و حسن تدبیر

بیان فرستادن فتح نامه‌ها بممالک ایران و توران بصحابت مبشران و زینت یافتن خطبه و سکه بنام همایون.

چون تمام بلاد روم با خزائن و اموال بدست حضرت صاحبقران دریا نوال در آمد و جمیع مخالفان از در اطاعت و فرمان در آمدند اشارهٔ علیه بنفاذ پیوست که منشیان بلاغت شعار و دبیران براعت آثار فتح نامه‌ها قلمی کرده بمجموع ممالک ایران و توران روانه نمایند.

خ: درفرستادن فتح نامها صاحبقران بممالک ایران و توران و رسول و نامه فرستادن بوالی مصر و طلب کردن اتلمش را از والی مصر.
س: ذکر فتح نامها و ایلچیان با اطراف و اکناف جهان ارسال داشتن و مجلس بزم آراستن.

۱ ق هموارساختند: س هموارکردند. ۲ ق آن حصار را بدریا انداختند: س آنرا بدریا ریختند. ۳ ق کشور گیری: س بادشاهی. ۴ ق شانی دیگر است: س اقبال دیگر است. ۵ ق بیت: س شعر. ۶ ق آن: س وان.

منشیان فصاحت آثار بدائع نگار بر حسب فرمان نواب کامگار ظفر نامه‌ها پرداخته با طراف و انحاء ولایات و ممالک محروسه روانه گردانیدند۔ از جمله مولانا بدرالدین پسر شیخ شمس‌الدین جرری را برسالت مصر نامزد فرمودند۔ محصل رسالت آنکه بتائید الهی تمام مملکت روم مسخر فرمان بندگان درگاه باشد و با دیگر ممالک ایران و توران انتظام یافت۔ می باید که سکه و خطبه دیار مصر و شام و ضمائم و ملحقات آن بالتمام بعز القاب محمدت فرجام ما زینت پذیرد و اطلمس را در زمان روانه این جانب گردانند۔ و اگر از قصور عقل و غرور نفس در امور مامور اندک فتور و قصور جائز دارند بعد از مراجعت روم لشکر قضا هجوم متوجه مصر خواهند شد تا دانند۔

وصول وزیر قیصر برسم رسالت۔

در آن اثنا شیخ رمضان که قاضی ولایت قیصر و وزیر قیصر بود از جانب مسلمان حلبی برسم رسالت با بسی پیشکش و جانوران و اسپان و نقود و غیر آن بدرگاه عالم پناه (ق۹ ۰٦) رسیده از زبان مسلمان حلبی عرضه داشت که مصرع: ''بنده از چاکران درگاهم''۔ ''و چون آنحضرت پدرم را رقم عفو بر جرائد جرائم کشیده و در مجلس عالی راه نشستن کرامت فرموده است بنده را بمراحم بیدریغ هزار استظهار است هرگاه

خ: آمدن رسول پسر قیصر

س: ندارد

۲ق ممالک . . . . . گردانیدند: س ممالک محروسه و غیر آن ارسال داشتند۔

۵ق فرمان: س ندارد۔ ۵ق ایران و توران انتظام یافت: س توران و ایران و هندوستان انضمام یافت۔ ۱۰ق تا دانند: س تادانند و قد انذر من انذر۔ ۱۲ق و وزیر قیصر: س و شغل خطیر وزارت نیز در کف اهتمام او منوط و مربوط بود۔ ۱۳ق نقود: س نقود فراوان۔

که اشاره علیه صدور یابد بی توقف باستان سلطنت آشیان خواهم شتافت و کمر بندگی و خدمتگاری بر میان جان بسته بهرچه فرمان جهان مطاع صدور یابد قیام و اقدام خواهم نمود''۔ حضرت صاحبقران سخنان او را بسمع رضا اصغا فرموده بزبان گوهر افشان راند که آنچه بودنی بود واقع شد و نگاشته قلم تقدیر وقوع یافت۔ اکنون از گذشته در گذشتیم می باید که بی اندیشه متوجه حضور شود تا حجاب وحشت بکلی مرتفع گردد و آثار عنایت و تربیت بظهور پیوندد و نسخ رمضان قاضی و وزیر را بکمر و کلاه سرافراز گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت و دران ایام هر روز مجلس انس و بزم عیش منعقد میگشت و مکارم پادشاهانه ایلدرم بایزید را طلب میکرد تا چنانچه هنگام رزم مرارت زهر قهر و انتقام چشیده در وقت بزم جلاب نوش مسرت بکام جانش رسد و چنانچه از دهشت موقف دامن و هراس دلش در سینه طپیده از فرحت مقام الفت و استیناس دل طپیده بر سکینهٔ امن و اطمینان آرمیده گردد۔ هر گاه که قیصر بمجلس مسرت قرین و محفل بهشت آئین مشرف شدی عواطف خسروانه خاطر او را بانواع نوازش دلجوئی فرمودی و جراحت سینه اش را بمرهم مراحم ارزانی داشتی و کیسهٔ آمالش را از نقود هر گونه الطاف موعود؛ مثل تفویض مملکت روم بر قرار معهود مملو ساخته بکاسات مالا مال بل غبار اندوه و ملال از لوح ضمیر اثر بکلی فروشستی و سیورغالات مجدد فرق افتخارش را بتاج استظهار مزین گردانیدی ؛ (س۹۳۳ب) بیت :

گر نسیم لطف او بر آتش دوزخ وزد　　دادچرخ ازدوزخ آب زمزم و کوثر کشد
ور سموم قهر او بر آب دریا بگذرد　　جاودان از قعر دریا باد خاکستر کشد

---

۱۰ ق طلب میکرد : س طلب نمیداشت ۔ ۱۰ ق تا چنانچه : س تا آنچه ۔
۲۰ ق بیت : س ندارد ۔

بیان وفات ایلدرم با یزید و تفویض سلطنت روم از جانب صاحبقران کامکار بموسی حلبی پسر او و وقایع دیگر

بقائی که بروی فنا سابق است　فنای دگر هم بآن لاحق است
بقا نیست آن بلکه عین فناست　بقائی حقیقی بقائی خدا است

مصداق این سیاق آنکه در پنجشنبه رابع عشر شعبان سنه خمس و ثمانمائه در ولایت قراحمید خبر بحضرت صاحبقران کامکار رسید که ایلدرم بایزید را درآن شهر از سطوت سلطان نافذ فرمان اجل قیصر روح از کشور بدن انزعاج یافته شب گذشته بمرض ضیق‌النفس و خنا از دار فنا بدار بقا ارتحال نمود - خاطر مبارک حضرت صاحبقران از استماع آن واقعه متأثر و متألم گشته قطرات عبرات از دیدهٔ همایون و زبان گوهر افشان بکریمهٔ انالله‌وانا‌الیه‌راجعون روان گشت و استعلاء تقدیرات آسمانی بر تدبیرات انسانی مشاهده و ملاحظه فرمود چه در خاطر مبارک آنحضرت بود که چون از قضایای مملکت روم فراغ کلی حاصل شود ایلدرم بایزید را بجلائل مواهب نامتناهی و بذل اسباب و ادوات سلطنت و پادشاهی جبرحال فرموده مملکت روم را باو ارزانی دارد - چون قلم تقدیر برخلاف آن جریان یافته بود طومار وجود ایلدرم با یزید بحکم الله یتوفی الانفس در نور دیده شد - حضرت صاحبقران بعد از استماع این خبر متوجه آق شهر شد و در اثنای طریق از پیش امیرزاده

خ : ذکر وفات نمودن سلطان روم و حاکم باستقلال آن مرز و بوم یعنی ایلدرم با یزید

س : ذکر وفات قیصر سعید ایلدرم با یزید و نبیره حضرت صاحبقران امیرزاده سلطان محمد -

۷ق درآن شهر : س در آق شهر - ۸ف خنا : س خناق - ۸ق از دار فنا بدار بقا : س ندارد - ۱۷ق یتوفی‌النفس : س لکل اجل کتاب -

محمد سلطان دانه خواجه بسرعت تمام رسید و چنان تقریر کرد که مولانا فرخ طبیب شاهزاده را مسهل داده و منجج نیفماده بخار اخلاط متوجه دماغ شد و مرض بصرع انجامید. و خاطر همایون که از فوت میصر محزون شده بود از استماع این خبر حزینش زیاده تر گشت و دانه خواجه را دو اسپه باز گردانند که تا رسیدن موکب همایون زود تر خبری بفرستد. چون صاحبقران گیتی ستان بآن شهر نزول اجلال فرمود از کمال عاطفت پادشاهانه باز ماندگان ایلدرم با یزید را بصنوف نوازش دلجوئی فرموده جامها پوشانید. و موسی چلبی بن ایلدرم با یزید را بخلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند و بار طلا اختصاص بخشید و از حمله صد سر اسپ باو ارزانی داشت و یرلیغ سلطنت ولایت روم را باو کرامت نموده روان ساخت. و نعش ایلدرم با یزید را که در آق شهر بمزار شیخ محمود جیران بامانت سپرده بودند بیرون آورده در محافه بآئین سلاطین به برسا بردند و در مدفن آبا و اجدادش دفن کردند. حضرت صاحبقران را چون خاطر عاطر از ممر فرزند (ق ۶۱۰) ارجمند مکدر و پریشان بود اغرق را در آق سهر گذاشته بسرعت هرچه تمامتر متوجه بجانب شاهزاده شد. در اثنای راه دولت خواجه ایلچی بوغا رسید و عرضه داشت که مرض شاهزاده زیاده شد و اشتداد تمام دارد. حضرت صاحبقران به تعجیل براند و بعد از وصول ببالین بیمار زحمت بمرتبهٔ رسیده بود که شاهزاده اصلا سخن نمی توانست گفت. حضرت صاحبقران را ملال عظیم روی نمود و او را در محفه خوابانیده در آنروز کوچ کرده. چون سه منزل از آن موضع طی شد بنزدیک قراحصار نزول اجلال فرمود. درآن جلگه شاهزاده نامدار بجوار رحمت پروردگار پیوست. این واقعه در روز دو شنبه هجدهم شعبان سنه

۴ق زیاده تر گشت: س زیاده شد. ۱۲ق جیران: س جیران معروف بود.

خمس و ثمانمائه موافق فوییل که آفتاب در آخر درجهٔ حوت بود وقوع یافت ـ مدت عمرس بیست و نه سال بود ، بیت :

در خاک ریخت آن گل دولت که باغ ملک
با صد هزار ناز بپرورد دربرش
بگریست بخت زار بران شاهزاده ای
کاورد فخر افسر شاهی بگوهرش
در فکر لاله ام که چرا اندرین عزا
باشد سر بساله و سودای ساغرش

حضرت صاحبقران سرافراز درآن مصیبت جگر سوز جانگداز از با سوز اندرون و دل پر خون زبان بکریمه اناالله و انااليه راجعون (س ۰ ۵۴) بیاراست و فرمان داد که بعد از اقامت مراسم تجهیز و تکفین شاهزادهٔ با دین و داد را بتابوت مشحون حی لا یموت در محفه نهادند با دویست سوار دو اسپه روان گردانید و فرمود که در سلطانیه بمزار بزرگوار قیدار پیغمبر نبینا و علیه السلام بامانت بسپارند نا بعد ازان بسمرقند نقل کرده شود ـ

ذکر مراجعت موکب همیون از روم و قشلاق در قرا باغ و بعضی حالات که دران زمان روی نمود

چون خاطر همایون حضرت صاحبقران گردون نوان قضایای مملکت روم و مهمات آن مرز و بوم بکلی فراغت یافت و ایلچی که دیش والی مصر رفته بود مفضی الوطر مراجعت نمود والی مصر سکه و خطبه در تمام ولایت

خ : مراجعت نمودن صاحبقران از ملک روم و قشلاق نمودن در قرا باغ

س : ذکر مراجعت فرمودن حضرت صاحبقران از دیار روم

۲ ق بیت : س شعر ـ ۷ ق اندرین عزا : س درچنین عزا ـ ۱۲ ق حی لایموت : س برحمت حی لایموت ـ

سام و مصر بعز القاب فرخنده فرجام صاحبقران بیاراست۔ و اتلمش را با پیشکش فراوان بپایهٔ سریر ثریا مکان فرستاد۔ صاحبقران گیتی ستان بعد از نقل الوس قراتار که در زمان هلاکو خان دیار توطن نموده بودند و جمعی کثیر شده درین وقت ایشان را کوچانیده بصوب سمرقند روان فرمود و خود بسعادت و اقبال درآن زمستان بولایت قراباغ قشلاق فرموده شاهزادگان هر یک را بضبط ولایتی و اقطاعی فرستاد، از جمله میرزا ابابکر بن میرزا میرانشاه را بایالت بغداد و عراق عرب و کردستان و لرستان روان گردانند۔ دران وقت قرا یوسف ترکمان الوس و حشم خود را فراهم آورده بر حله و بعضی دیار عراق عرب مستولی شده بود و سلطان احمد جلائر از بیم جان ترک مصاحبت او کرده در شام می بود۔ چون امیرزاده ابابکر به بغداد رسید قرا یوسف بعد از محاربه فرار برقرار اختیار نموده باز بشام رفت۔ چنانچه شرح این قضیه در واردات احوال قرا یوسف مذکور به تفصیل سمت گزارش خواهد پذیرفت انشاالله تعالی۔ و دیگر حکومت آذربایجان و اران بشاهزاده عمر بن میرزا میرانشاه مفوض گشت و ایالت شیراز و بلاد فارس با امیرزاده پیر محمد بن عمرشیخ حواله رفت و اصفهان را ببرادرش میرزا رستم دادند و درآن زمستان سید برکه علیه‌التحیه و البرکات با جمیع سادات و فضلا و قضاة ماوراء النهر و دیگر بلاد بپایهٔ سریر اعلی پیوستند۔ حضرت صاحبقران پاک اعتقاد و ستوده خصال از خیمه و خرگاه برسم استقبال از برای تعظیم سید برکه بیرون فرمود و مقدم عزیزش را باعزاز و اکرام تلقی نمود و سائر سادات و علما را نیز بنوازش خسروانه

۱۱-۱۲، ق قرا یوسف ..... نموده: س قرا یوسف بمحاربه مقاومت نموده مقاتله نمود و فرار برقرار اختیار نموده۔ ۱۹، ق حضرت صاحبقران: س حضرت صاحبقران کامگار۔

مفتخر و سرافراز گردانید و سید برکه در همان اوقات مریض گشت و هر چند اطبای حاذق تدبیرات لائق و ادویه و اشربهٔ موافق در معالجت آن سعی نمودند اصلا مفید نیفتاد - تا آنکه شربت "کل نفس ذایقة الموت" از دست شربت دار اجل چشید و دعوت "یاایتها النفس المطمئنة ارجعی" را اجابت فرمود - خاطر عاطر حضرت صاحبقران از حدوث آن واقعه بغایت متالم گشت و فرمان داد تا نعش او را باند خود نقل نمایند و از جمله حالاتی که درآن ارمنه و اوقات دست داد آن بود که اسکندر شیخی حلاوی که در سابق کیفیت حالات او سمت گزارش یافته بعد از جنگ ایلدرم بایزید از حضرت صاحبقران گردون توان رخصت انصراف یافته بولایت خویش (ف ۶۱۱) رفت و از فاسدات تدبیر و تیرگی ضمیر پای جسارت از جادهٔ مستقیم بندگی بیرون نهاده خود را در تیه ضلالت و جهالت سرگردان ساخت و قلعه فیروزکوه را مستحکم ساخته پسر و خویشان خویش را آنجا گذاشته خود به کوهستان رستمدار پناه برده پشت استظهار بجبال غرور و پندار پناه برد - چون این خبر بمسامع علیه رسید امیرزاده اسکندر را با امیرشاه ملک و سائر امرا بدفع او فرستاد - و چون حکام گیلانات از ابتدای دولت صاحبقران سخنان تا آن زمان بشرف بساطبوس مشرف نشده بودند و بمجرد ارسال تحف و هدایا اکتفا نمود و سید علی کیا که والی باستقلال آن ولایت بود یک مرتبه در جواب مکتوب (س ۵۰۴ ب) حضرت صاحبقران سخنان درشت نوشته بود و ذکر آن درین مختصر موجب تطویل می شد غیرت پادشاهانه باعث تصمیم عزم آنجانب شد و رای صواب نمای اقتضا نمود که اول امیرزاده شاهرخ را با جمعی از امرا بدان صوب فرستد - اگر آن کار از شاهزاده عالیمقدار از تمشیت نپذیرد بعد ازآن

۴ق یاایتها .... ارجعی : س ارجعی الی ربک راضیه مرضیه -
۴ق اجابت فرمود : س اجابت نمود - ۲۲ف عالی مقدار: س عالم مدار-

موکب همایون با لشکر فضا هجوم متوجه آن بر و بوم شود - چون آوازه توجه شاهزاده مومی الیه بسمع حکام جیلانات رسید خوف و رعب تمام در باطن استیلا یافته هر کدام فرزند با برداری با تحف و هدایای بسیار بپایهٔ سریر ارسال داشته بقدم ضراعت و انکسار از در معذرت و استغفار در آمده بذروهٔ عرض رسانیدند که ما بندگان مجموع در مقام طاعت گزاری و خدمتگاری یکدل و یکجهتیم و ادای خراج و مال را دست سعی و اجتهاد برگشاده ایم و امتثال اوامر و نواهی را کمر انقیاد و اذعان بر میان جان بسته - حضرت صاحبقران پاک اعتقاد بمودای کلام معجز بیان واعف عنهم و اصفح رقم اغماض و قلم عفو بر زلات ایشان کشیده فرستادگان را بصنوف خلع و تشریفات سرافراز گردانیده نوازشها فرمود و رخصت انصراف ارزانی داشته موکب همایون از قرا باغ کوچ فرموده متوجه ری شد - و بعد از وصول عساکر منصور را بدفع و رفع اسکندر شیخی امر نمود - حال اسکندر شیخی بعد از تردد و کوشش فراوان منجر بآن شد که از ضرب شمشیر آبدار و سنان صاعقه کردار نصرت شعار قرار برفرار اختیار کرده درآن کوه و بیشه او را چندان دوانیدند که بیشتر سپاهش قتل و دستگیر شدند - خودش با معدودی چند بطرفی از اطراف بیرون رفته دیگر کس او را ندید - این قول مولف ظفر نامه است اما صاحب حبیب السیر از سید ظهیر که جامع تاریخ طبرستان است نقل می نماید که چون امرا ایلغار کرده بجست و جوی اسکندر شیخی رفته بودند بی نیل مرام بدرگاه بادشاه علام مراجعت نمودند و فقدان

---

۲ ق جیلانات : س جیلان - ۳ ق هرکدام : س هریک - ۹ ق معجز بیان : س مجز نظام - ۹ ق واعف .... اغماض : س الصالحون‌لله‌والطالحون‌لی - ۲۰ ق بادشاه علام : س بادشاه گردون علام -

اسکندر را بعرض رسانیدند - آنحضرت برآن طبقه غضب فرموده سوگندها یاد فرمود که اگر سکندر را بدست نیارید سما را ادبی بلیغ خواهم کرد - لاجرم امرا باز در راه افتاده بولایت تکابن در آمدند و رسولی نزد سید هادی کیا که دران ولا حاکم آن ولایت بود فرستادند که اگر میخواهی که بمملکت تو مضرت نرسد اسکندر شیخی را گرفته تسلیم ما کن - سید هادی کیا بعد از استماع این پیغام قسم یاد کرد که من آن مرد را ندیده ام، اما شنیده ام که در بعضی جنگلهای این ولایات سراسیمه و بدحال میگردد - مناسب آنکه سما در کنار تکابن چندان توقف کنید تا من کس فرستاده او را زنده یا مرده نزد شما بیاورند - بعد ازآن سید هادی کیا جمعی از ارباب جلادت را بطلب اسکندر شیخی بآن جنگل ارسال داشت - سردار آن جماعت را هزار اسپ محمد میگفتند - سید ظهیر گوید که من هزار اسپ محمد را دیدم و این حالات را ازو شنیده که گفت که من دران جنگل آغاز جست و جوی اسکندر کردم، جمعی از مردم آن حوالی نشان دادند که حالا دو نفر از مردم مازندران با یک عورت و دو طفل پیش ما آمدند و طعام خواستند - چون طعام خوردند بدین بیشه رفتند هزار اسپ گوید که بطلب ایشان شتافتیم - چون اسکندر را نظر برآن جماعت افتاد دانست که حال چیست در ساعت هر دو طفل را بکشت مادر اطفال آغاز نوحه کرد - او را نیز از عقب اطفال بفرستاد و خود بایک

---

۱ - ۲ ق غضب فرموده سوگندها یاد فرمود : س غضب کرده سوگند یاد فرمود - ۶ ق سید هادی کیا : س سید هادی - ۱۲ ق ازو شنیده که گفت : س از وی شنیده ام که میگفت چون - ۱۵ ق پیش : س نزد - ۱۶ ف بدین : س باین - ۱۶ ف هزار .... شتافتیم : س لشکر سید هادی بطلب او روان شدند - ۱۸ ق از عقب اطفال : س در عقب فرزندان -

نوکر در پای درختی بنشست و با سپاهی سید هادی کیا آغاز مردی و مردانگی نموده جمعی را از پا در آورد و عاقبت کشته شد. سر او را نزد سید هادی کیا بردند و وی آن سر را نزد امرا فرستاد تا بمعسکر صاحبقران رسانیدند. و بعضی گفته اند (ف ۲۱۶) در همان جنگلها جان شیرین را بتلخی داد و طائفه بر آنند که بصورت درویشان بر آمده ازآن دیار بیرون شد و قلعه فیروز کوه که بحصانت و رصانت معروف و مشهور (س ۱۰۵۴) بود عساکر منصور در دو سه روز کمند فتح بر کنگره آن حصار افگندند. ساکنان آنجا از روی قلق و اضطرار فریاد الامان بر کشیدند. عاطفت خسروانه رقم عفو بر جرائد جرائم ایشان کشید و همه را بجان امان داد و رایت نُصرت نشان بعد ازین فتوحات عازم ماوراء النهر شد.

ذکر توجه حضرت صاحبقرانی بسمرقند و عزیمت رای جهانگشا به تسخیر چین و ختا و بعضی حالات دیگر

چون از جزای کفران نعمت و نهیب آسیب سپاه گردون صولت اسکندر شیخی چون آب حیوان در ظلمات بی نام و نشان نا پدید گشت

خ : ذکر مراجعت نمودن صاحبقران بعد از فتح ممالک ایران بدارالسلطنت سمرقند

س: ذکر توجه رایات نصرت شعار برسبیل ایلغار بجانب سریر سلطنت مدار.

۱ - ۲ق و با سپاهی .... نموده : س سپاه هادی بوی رسیده آغاز حرب کردند اسکندر مردانگی نموده. ۳ق سید هادی کیا : س سید. ۳ف و وی : س و سید. ۴ق صاحبقران : س صاحبقران ظفر قرین. ۴ق همان : س ندارد. ۵ق بتلخی داد و طائفه بر آنند : س بتلخی سپرد و طائفه گفته اند. ۹ق عاطفت خسروانه ...... کشید : س ندارد.

و هرکه منسوب باو بود از فرزندان و زنان و سائر متعلقان و هرچه داشت از قلاع و اموال و چهار پایان و غیر آن در قید اساری و حوزهٔ تصرف و اختیار اعوان و انصار دولت پایدار در آمد رای صواب نمای عزم توجه سمرقند را جزم فرموده شاهزادگان که ضبط و محافظت عراقین معهد شهامت و صرامت ایشان قرار یافته سید عزالدین هزار جریبی و برادرانش سید علی مازندرانی همه را بلباس و خلعت اساس قدر و رفعت بلند گردانده اشارت فرمود که هر یکی بولایتی که نامزد ایشان شده بود باز گردند ـ و رایت نصرت شعار از لارود و باوند کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و بعد از طی منازل و مراحل در تاریخ محرم سنه سبع و ثمانمائه بسمرقند در باغ چنار نزول اجلال فرمود و از قدوم فرخنده لزوم آنحضرت باغ مذکور غیرت خلد برین گشت ـ حضرت صاحبقران پرتو التفات و اعتنا در اسکناف رعایا و برایا انداخته بغور زیردستان و ستم رسیدگان رسیده بمجرد جان زخم عدوان و تعدی مراحم ببدریغ نمود و چون از تعب راه و مقامات سفر فراغت حاصل شد چند روزی بساط عیش و کامرانی گسترده اوقات فرخنده ساعات را به نشاط و طرب مصروف داشت و و درآن اثنا روزی از خاطر همایون سر بر زد که جمیع بلاد و دیار شرق تا غرب عالم در حوزهٔ تصرف بندگان ما در آمده و گردن کشان

۲ق اساری : س اسار ـ ۴ق ضبط و محافظت : س محافظت ـ ۸ق کوچ کرده : س کوچ فرموده ـ ۹ق روان شد : س بتعجیل روان شد ـ ۱۱ق غیرت خلد برین گشت : س غیرت بهشت و جنت شد ـ ۱۴ق مراحم : س بمراهم مراحم ـ ۱۴ق نمود : س بنواخت ـ ۱۶ق مصروف داشت : س مصروف میگردانید ـ ۱۷ق جمع بلاد و دیار : س بلاد و امصار ـ ۱۸ق بندگان ما : س بندگان همایون ـ

آفاق سر اطاعت و انقیاد بر آستان ما نهاده اند وکمر خدمتگاری بر میان جان بسته اند و از امتثال اوامر و نواهی ما یکسر موی تجاوز نمی نمایند الا والی ختای و خاقان چین که از طریق صواب دور افتاده اند و غرور بیجایگاه بخاطر خود راه داده سر از طوق عبودیت و فرمان برداری کشیده اند ـ درین باب با شاهزادگان و امرا و نوینان مشوره فرموده عزیمت آن صوب را تصمیم گردانید ـ تواچیان بموجب فرمان بجمیع جنود ظفر ورود قیام و اقدام نمودند ، بیت :

خدیو عجم شهر دار عرب　　باحضار لشکر بفرمود لب
بعزم تماشای چین و چگل　　سرا برده بر کرد درکان گل
زمعمورهٔ کاشغر تا بروم　　بر آراست لشکر زهر مرز و بوم
سپاهی فراهم شد از هر دیار　　که اندیشه عاجز شدش از شمار
نگنجید در عالم آوازه اش　　عدد کوته آمد ز اندازه اش

چون موکب همایون در کان گل نزول اجلال فرمود فرمان عالم مطاع بنفاذ پیوست که تواچیان شمار لشکر را تحقیق نمایند و درآن ایام عاطفت شاهانه امیر زاده پیر محمد جهانگیر را بتاج و کمر و اسپ گرامی گردانیده اجازت انصراف بصوب کابل و قندهار ارزانی داشت ـ و تمامی نوکرانش را اسپ و جامه داد و امیر زاده سیدی احمد بن عمر شیخ را که مادرش در حباله نکاح شاهزادهٔ مومی الیه بود ملازم رکاب گردانید ـ از راه هرات متوجه قندهار شدند و هم درآن ایام ایلچی مصر را بخلعت و کمر معزز و مکرم داشته انعام بسیار نموده رخصت انصراف ارزانی داشت و مولانا عبدالله کشی و جمعی را برسالت رفیق او گردانید و

۱-۲ق سراطاعت . . . بسته اند : س کمراطاعت و انقیاد ما را برمیان بسته اند ـ
۶ق تصمیم : س مصمم ـ ۷ق بیت : س نظم ـ . ۲۰ف انصراف ارزانی داشت :
س مراجعت داده ـ ۲۱ق و جمعی را: س با جمعی ـ ۲۱ق گردانید: س ساخت ـ

مکتوبی که بعرض سه گز بطول هفتاد گز بزر نوشته در صحبت ایشان بملک مصر فرستاد و از جمله مضمونش جواب سخنی بود که از در باب سلطان احمد و قرا یوسف ترکمان عرضه داشته بود. چه گفته شد که قرا یوسف چون از مصر که میرزا ابا بکر فرار نموده در شام باز بسلطان احمد پیوست (س ۱۰۵۳ب) چون این خبر بوالی مصر رسید بحاکم شام نوشت که هر دو را مقید کرده بدرگاه فرستد. چون مشار الیهما گرفتار حبس و قید شدند والی مصر صورت واقعه را بذروه عرض حضرت صاحبقران رسانید و (ق۳۱۶) درین وقت در جواب او نوشتند که سلطان احمد را بند گران بر گردن نهاده سر قرا یوسف را از بند گردن کشاده بدرگاه فرستند و از مرحمت بیدریغ بسی بیلاکات پادشاهانه از خلعت و تاج و کمر و انواع اقمشه و امتعه با رسول و کتاب ارسال فرمود. و سائر ایلچیان که از بلاد افرنج و دیگر اطراف آمده بودند همه را نوازش فرموده خوشدل و سرافراز باز گردانند و مرحمت بیدریغ تا شکنت و سرام و ولایت جته تا سرحدی ختای را بامیر زاده الغ بیگ بن شاهرخ نامزد نمود. همچنین هر ولایتی را بشاهزادهٔ مرحمت کرده سائر خلائق را از لشکری و رعایا از خوان احسان و نوال مرفه و آسوده حال گردانید و حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که بشاهزادگان و حکام و داروغگان و مباشران ممالک محروسه نشانها نوشتند. مشتمل بر آنکه هرکس در محل حکومت خود مراسم عدل و داد گستری و رعیت پروری را مرعی داشته در بند رفاهیت و آسایش خلائق باشند. و بسخن مفسدان و عوانان اصلاً التفات ننمایند و با رعایا و زیر دستان که ودائع حضرت پروردگارند لطف و مرحمت واجب دانسته نوعی نمایند که روز باز خواست ندامت نباید کشید و در حضرت ذوالجلال خجالت

۳ق ترکمان: س ندارد. ۴ق حضرت: س ندارد.

و انفعال نباید دید، بیت :

هر آنکس که خواهد که یابد بهشت نگردد نگیرد بدو کار زشت

ذکر حرکت موکب همایون از سمرقند بفتح بلاد چین و ختا و وداع حضرت صاحبقرانی سرای فانی را دران سفر

چون حضرت صاحبقران گیتی ستان بموجب فرمان واجب الاذعان جاهدالکفار و المنافقین و اغلظ علیهم روی توجه بفتح بلاد و کسر بقاع مشرکین چین و ختای آورده بود فرمان شد که امیر برندق در موضع کان گل نسخه لشکر را بنظر احتیاط در آرد که چه مقدار مردکار درین یورتش ملازم رکاب همایون خواهند بود - امیر مشارالیه بموجب فرمان عمل نموده عرضه داشت که لشکر ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان که حاضر شده اند دویست هزار می شود - فرمان شد که امیرزاده خلیل سلطان و امیر زاده سلطان حسین هریک با جمعی از امرا در مقدمه روان شوند و در تاشکنت و شاهرخیه و آن حدود درین زمستان قشلاق نمایند - حضرات شاهزادگان برحسب فرمان از پیش روان شدند و بمحل قشلاق رفتند - بحسب اتفاق درآن زمستان شدت سرما بمرتبه ای بود که نطاق نطق از احاطه توصیف آن قصور داشت - چنانچه بسیاری از مردم و چهار پایان درآن راه ها تلف شدند و بسی را دست و پای و دیگر عضوها بیفتاد ، بیت :

ز بس ابر و برف اندران پهن دشت تو گفتی فلک ده زمین گشت هشت

خ : در توجه صاحبقران دین پرور بعزم غزوات کفار بجانب ختائی

س : ذکر نهضت فرمودن حضرت صاحبقران مظفر لوا بصوب ختا به نیت غزا -

۶ق جاهد . . . . علیهم : س و جاهدوا فی الله حق جهاده -

۸ق در آرد : س در آورد - ۹ق درین : س درآن - ۱۳ق شاهزادگان : س شهزادها -

چون تقدیر یزدانی و حکم آسمانی بمقتضای اذاجاء اجلهم لایستأخرون ساعة ولا یستقدمون برین نهج قرار یافته بود که در اثنای راه و آن سفر حضرت صاحبقرانی از جهان فانی بسرای جاودانی انتقال فرماید ـ لاجرم آنحضرت در موسمی چنین که برودت هوا اشتداد تمام داشت در توجه بجانب سپرده سیر مفرط بوده اصلا تعلل و تاخیر نتوانست نمود ـ همگی همت بی توقف متوجه امضای آن عزیمت گشته در روز پنج شنبه بیست و سیوم جمادی الاول سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در منتصف قوس بود به تسدیس مشتری و قمر در میزان بتسدیس آفتاب و تثلیث مشتری از سمرقند روان شده روی توجه بقشلاق قبولاب آورده بموضع قرا بلاو اتفاق نزول افتاد و شاهزادگان کامگار با اکثر خوانین و آغایان همراه موکب همایون بودند و کثرت سپاه مور شمار سمر شکار که از اطراف و جوانب بجنبش در آمده بودند از حیز قیاس و تخمین بیرون بود ، بیت:

بجنبید و در جنبش آمد زمین   یسارش جهانی جهانی یمین
قیامت نمودند پیر و جوان   که آن شاه شد سوی مشرق روان

بعد از طی منازل و مفاوز در خطه اترار که تا سمرقند هفتاد فرسخ شرعیست نزول اجلال فرموده خواست که زمستان را در آنجا بپایان رساند و در اول بهار با سپاه نصرت شعار روی توجه بفتح دیار ختای آورد که از هاتف غیبی (س ۴۵۲) ندای اجیبوا داعی الله درآن سر زمین بگوش هوشش رسید ـ در چهار شنبه دهم شهر شعبان سنه

---

۱ - ۲ ق اذا .... لایستقدمون : س ماتدری نفس بای ارض تموت ـ ۳ ق انتقال فرماید : س انتقال نماید ـ ۴ ف بجانب .... بوده : س بصوب سرد سیر ـ ۱۰ ق با اکثر : س با اکثری از ـ ۱۲ ق بیت : س ندارد ـ ۱۴ ق که آن شاه : س که خورشید ـ ۱۸ ق اجیبوا داعی الله : س ارجعی الی ربک راضیة مرضیة : ۱۹ ف هوشش رسید : س هوش شنیده ـ

مذکور مزاج همایون از حد اعتدال انحراف یافته تب محرق طاری شد ـ

ذکر انتقال حضرت صاحبقران بسرای جاودانی و تفویض ولایت عهد بشاهزاده پیر محمد

نرفت آفتابی بر اوج کمال ـ کز آنجا بیفگندش آخر زوال
ندیده کسی تا ابد زندگی ـ خدای جهانراست پایندگی

چون مرض بر ذات پسندیده سمات انحضرت طاری گشت بعزم درست و نیت صافی از جمله منکرات و معاصی توبه فرمود (و۳۱۶) و حدت مرض و شدت آن زمان زمان می افزود ، بیت :

ز دست مرض شد طبیعت زبون ـ نه آرام ماند نه صبر و سکون

اطباء حاذق که ملازم رکاب ظفر کردار بودند هرچند درمعالجه و مداوی سعی بلیغ می نمودند فائده برآن مرتب نمیگشت ، بیت :

دوا گر بود جمله آب حیات ـ وفا کی کند چون در آید وفات

و چون قوای دماغی از اول تا آخر بسلامت بود باوجود زحمتی چنان پرسش احوال لشکر و نسق آن مشغول می شد و چون برای صایب دانست که مرض قابل علاج نیست دل بر وقوع حادثه ضروری بنهاد و خواتین و خواص امرا را احضار فرمود و از سر تیقظ و بیداری بوصیت مشغول گشت وگفت بتحقیق میدانم که مرغ روح از قفص قالب پرواز خواهدکرد و پناه بدرگاه خدای جان بخش جان ستان خواهم برد شما را

خ : ذکر وفات نمودن صاحبقران انارالله برهانه و وصیت نمودن فرزندان را بعدل و انصاف

س : ذکر وفات حضرت صاحبقران و وصیت نمودن ـ

۱ ق طاری شد : س طاری گردید ـ ۶ ق طاری گشت : س غالب شد ـ
۱۰ ق ظفر کردار : س ظفر انتساب ـ ۱۱ ق بیت : س ندارد ـ
۱۵ ق بنهاد : س نهاده ـ ۱۷ ق قفص : س قفس ـ ۱۸ ق خدای : س خداوند ـ

بلطف و مرحمت او سپردم می باید که اصلا نوحه و زاری نکنید و فغان بر ندارید که جزع و فزع دراین قضیه فائده ندارد ، شعر:

مرا از فغان شما نیست نفع ٭ که گردست اجل را بفریاد دفع

آمرزش مرا از خدای بخواهید و روح مرا بفاتحه یاد آورید ـ

بحمدالله که مدد توفیق الهی معموره عالم را چنان ضبط کرده ام که امروز در تمام ایران و توران کس را مجال آن نیست که فضولی بر آرد یا بدست جوری بیچارهٔ ای را بیازارد و از فضل بیشمار ملک غفار چشم میدارم که گناهان مرا اگرچه بسیار است بهمین به بخشد که دست تعرض ظالمان را از دامن روزگار مظلومان کوتاه کرده ام ـ اگرچه دنیا ثباتی ندارد چنانچه با من وفا نکرد با شما نیز نخواهد کرد ـ لیکن آنرا مهمل گذاشتن سبب آشوب ممالک و نا ایمنی طرق و مسالک و بیحضوری جمهور خلائق گردد ـ هر آئینه روز قیامت ازآن پرسش و باز خواست خواهد بود ـ اکنون فرزند پیر محمد جهانگیر را قائم مقام و ولی عهد خود گردانیدم که تخت سمرقند در تحت فرمان او باشد و از سر تمکین و استقلال بتدبیر مصالح ملک و ملت و کفایت مهمات لشکری و رعیت قیام نماید ـ شما می باید که کمر اطاعت و مطاوعت او را بجان و دل بجای آورید و باتفاق در تمشیت او باقصی العادت بکوشید تا عالم بهم برنیاید که موجب تشویش و پریشانی مسلمان گردد و سعی چندین سالهٔ من ضائع گردد ـ بعد ازین نصائح فرمود که جمیع بزرگان و امیران را حاضر کنید و سوگند مغلظه موکد گردانید که وصیت مذکوره

۲ق شعر: س بیت ـ ۵ق کرده ام : س کردم ـ ۶ف فضولی بر آرد : س سر فضولی بر آورد ـ ۷ ق جوری : س جور و بی باکی ـ ۱۰ ق آنرا : س ندارد ـ ۱۵ ف لشکری و رعیت : س رعیت ـ ۱۷ ق تمشیت : س تقویت و تمشیت ـ

بجای آورده مخالفت درآن بهیچ حال روا ندارند و دیگر امرا و سرداران که غائب اند بهمین وطیره سوگند بدهید ـ امرا از استماع آن سخنان در قلق و اضطراب افتاده اب حسرت از دیدگان حیرت کشاده عرضه داشتند که اگرچه ما بندگان را بی وجود شریف حضرت صاحبقرانی هیچ گونه تمتع از حیات و زندگانی نخواهد بود لیکن تا نفسی در تن و رمقی از جان باشد از جاده اطاعت و جانسپاری و حق گزاری پای بیرون نخواهیم نهاد ـ بعد ازآن عرضه داشتند که اگر فرمان باشد امیرزاده خلیل را با امرای رفیق طلب کنیم تا متوجه درگاه عالم پناه گردند و دولت دیدار مبارک یافته وصیت از زبان گوهر فشان بشنوند ـ آنحضرت فرمود که وقت تنگ شده و بیش ازین امثال این حکایات نیست ـ آنها که غائب اند حاضر نمیتوانند شد ـ دیدار بقیامت افتاد شما را نیز همین ملاقات مانده و بحمد الله تعالی مرا از مرادات دنیوی هیچ آرزو در دل نمانده مگر دیدن فرزند شاهرخ که می خواستم یکبار دیگر او را به بینم و میسر نشد ـ الحکم لله ـ یکبار دیگر شاهزادگان و خوانین و امرا را در باب مصلحت ممالک و رفاهیت خلائق (س ۲۰۳ ب) و عدم مخالفت بایکدیگر تاکید فرمود و بر وثوق عهد مبالغه فرموده گفت ، بیت :

چو باشید بر عهد خود استوار   بود ملک بر شما پایدار
و گر هر یکی رای دیگر کنند   عمل بر خلاف مقرر کنند
پر از فتنه گردد بسیط زمین   خلل راه یابد بملک و بدین

بعد ازآن شدت مرض تزاید پذیرفت و فواق عظیم طاری شد ـ و باآنکه در بیرون حفاظ و موالی بختم قران مشغول بودند اشاره علیه بنفاذ پیوست که مولانا هیبت الله باندرون آید و بر بالین بتلاوت کلام مجید مواظبت

---

۱ ق بجای آورده : س بجای آوردند ـ ۳ ق دیدگان : س دیده ـ ۱۶ ق بیت : س نظم ـ ۲۱ ق بنفاذ پیوست : س بنفاذ یافت ـ ۲۲ ق بر بالین : س در بالین ـ

نماید و چون شب در آمد و عالم از غایب شدن پادشاه هفت کشور بلاس سوکواری و لباس تاری در بر کرد میان شام و خفتن چند نوبت کلمه توحید تکرار فرموده بجوار رحمت ایزدی پیوست۔

بیان مدت عمر و عدد اولاد آنحضرت

این واقعه هائله در شب چهار شنبه هفدهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه هجری واقع شد۔ ظرفای روزگار این تاریخ را بعبارات مختلف نظم کرده اند ۔ از جمله مولانا بهاالدین جامی(ف٥ ١ ٦١) این رباعی گفته ، بیت :

سلطان تمور آنکه چرخ را دل خون کرد　　وز خون عدو روی زمین گلگون کرد
از هفده شعبان بسوی علین تاخت　　فی الحال ده چندان سرو پا بیرون کرد

دیگر گفته، شعر :

سلطان تمور آنکه مثل او شاه نبود　　در هفصد وسی شش در آمد بوجود
در هفصد و هفتاد و یکی کرد خروج　　در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود

سن مبارک آنحضرت به هفتاد و یک سال رسید ۔ مدت سلطنتش سی و شش سال ۔ از اولاد ذکور سی و شش پسر و پسر زاده ازآن موید بی همال مانده بود چنانچه اسامی ایشان در ذیل این سطور مسطور میگردد ۔ اول اولاد امجاد امیر زاده پیر محمد جهانگیر بود در

خ : بیان نقل نعش آنحضرت بعد از ادای مراسم بسمرقند و وقوع خلاف میان شاهزادگان و انحراف از وصیت و ولایت عهد شاهزاده پیر محمد

س : ندارد

١ ق هفت کشور: س هفت گردون ۔ ٣ ق ایزدی پیوست: س ایزدی پیوست اناللهواناالیهراجعون ۔ ٦ق واقع شد: س اتفاق افتاد ۔ ٧ق بیت: س رباعی ۔ ٩ق ده چندان: س ز رضوان ۔ ١٠ق دیگر: س و دیگری ۔ ١٣ق سال: س سال بود ۔

سن بیست و نه سالگی وفات یافت ازو هفت پسر ماند، قیدو، خالد، بوزنجر، سعد وقاص، سنجر، قیصر، جهانگیر، دیگر از امیر زاده محمد سلطان بن جهانگیر سه پسر مانده بود، محمد جهانگیر، سعد وقاص، یحیی؛ و از امیر زاده عمر شیخ نه پسر و پسر زاده مانده بود پیر محمد با یک پسر، عمر شیخ رستم با دو پسر، سلطان علی، و عثمان اسکندر، احمد، سید احمد، بایقرا که جد سلطان حسین میرزا است، دیگر از فرزندان صاحبقرانی امیر زاده میرانشاه است که در زمان وفات پدر ایالت آذربایجان و عراق عرب و عجم بدو تعلق داشت۔ هفت پسر و نبیره ازو در حیات بودند، میرزا ابابکر با دو پسر، النکر، و عثمان و حلبی، دیگری میرزا عمر، و خلیل سلطان که درحین وفات حضرت صاحبقران در تاشکنت قشلاق نموده بود، دیگری امیر زاده ایجل و امیر سیورغتمش، دیگر از فرزندان حضرت صاحبقران شاهرخ میرزا بود با هفت پسر، الغ بیگ میرزا، میرزا ابراهیم سلطان، بایسنقر میرزا، سورغتمش، محمد جوکی جانی آغلن و از اناث هفده مخدره تتق عفت و ابهت انحجاب داشتند و امیر زاده سلطان حسین دختر زادهٔ حضرت صاحبقران بود و پدرش محمد بیگ بن موسی بود از امرای چغتای۔

بیان نقل نعش آنحضرت بعد از ادای مراسم عزا بسمرقند و وقوع خلاف میان شاهزادگان و انحراف از وصیت و ولایت عهد شاهزاده پیر محمد

شاهزادگان و امرا و خواتین و لشکریان بعد از مراسم عزا و

ح: ندارد: س ذکر بعضی حوادث که بعد از انتقال حضرت صاحبقرانی از سرای فانی بدار نعیم جاودانی روی نمود۔

۱ق وفات یافت: س ندارد۔ ۱ق ازوهفت پسر ماند: س با هفت‌پسر۔ ۶ق میرزا است: س میرزا بود۔ ۷ق صاحبقرانی: س حضرت صاحبقران۔ ۷ق میرانشاه است: س امیرانشاه بود۔ ۸ق بدو تعلق داشت: س باو و فرزندان داشت۔

سوگواری در عین بیقراری بصد درد و داغ بکدیگر اتفاق نموده که بوصیت حضرت صاحبقرانی عمل نمایند ـ رسولان باطراف و اکناف فرستاده شاهزادگان را ازان واقعه جانکاه آگاه گردانیدند و قبل از آنکه فتنه حادث شود خود را به تخت گاه سمرقند رسانند قاصدی بتاشکنت نزد امیرزاده خلیل سلطان فرستاده او را از وقوع این واقعه آگاهی دادند ـ و شخصی دیگر نزد امیر زاده سلطان حسین فرستادند که مرض حضرت صاحبقران اشتداد یافته زود خود را بپایه سریر اعلی برسان ـ و حضر قوچین را بنوشته بغزنین ارسال داشتند که امیر زاده پیر محمد جهانگیر را بگوید که زودتر خود را به تخت سمرقند رساند و شهر را در تحت تصرف در آورده که حضرت صاحبقران او را ولی عهد گردانیده ـ و همچنین بسائر شاهزادگان و حکام که در اقالیم و ولایات (س ۳۰۴م) بودند مکتوبات ارسال نموده از حدوث آن واقعهٔ دل سوز آگاهی دادند ـ بعضی شاهزادگان صغیر که در خطه اترار بودند در هجدهم شهر شعبان مذکور نعش حضرت صاحبقران مغفور رابرداشته عازم سمرقند شدند و شب از روی آب خجند که دران فصل یخ بسته بود ازروی یخ گذشته درسمان بسته فرود آمدند ـ بعد از ارسال نعش مذکور امرای بزرگ پیش آغایان و خواتین و امیر زاده سلطان ابراهیم آمده مشوره آغاز نهادند که قبل ازانکه فوت حضرت صاحبقران انتشار یابد میتوانیم که این سپاه را بدیار ختای بریم و دمار از روزگار کفار برآریم ـ درین اندیشه بودند که بیکبار خبر رسید امیر زاده سلطان حسین بعد ازشعور بر فوت صاحبقران عرق بد اندیشی و فتنه انگیزی که در جبلت او مرکوز بود و بارها اثر آن بظهور رسیده بود باز درین وقت بحرکت آماده با دو هزار سوار بطمع

۱ق اتفاق نموده: س اتفاق نمودند ـ ۲ق عمل نمایند: عمل نموده ـ
۱۱ ـ ۱۲ق واقعه دلسوز آگاهی دادند: س وقوع حادثه جانسوز اعلام دادند ـ ۱۴ق دران فصل یخ بسته بود: س ندارد ـ

خام لجام ریز بصوب سمرقند توجه فرموده که بمکر و تذویر اهالی سمرقند را بفریبد تا شهر را باو دهند - مقارن بآن حال خبر مخالفت امیر زاده خلیل سلطان هم رسید - چون امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بر مخالفت شاهزادها مطلع شدند فسخ عزیمت خطای نموده دانستند که فتنهٔ بسیار خواهد شد و آن یورش که ایشان اندیشه کرده اند صورت نخواهد بست - لاجرم عنان عزیمت را بصوب سمرقند معطوف گردانیدند و امیر خواجه یوسف و علی قوچین و چندی از خواص که نعش حضرت صاحبقرانی را پیشتر برداشته (ق ۶۱۱) بسرعت تمام رفته بودند، شب دو شنبه بیست دوم شعبان بسمرقند رسانیدند و در همان شب در قبه که مرقد آنحضرت بود بر نهج شرع مطهر مدفون ساختند و از عقب نعش باقی شاهزادگان و خوانین و امرا و لشکریان بظاهر شهر فرود آمدند - امیر ارغون شاه که دارای شهر مذکور بود بنا بر مواضعهٔ ای که با خلیل سلطان درمیان داشت و بفریب او از راه رفته بود شاهزادگان و امرا و خواتین را بشهر راه نداد - هرچند ایشان درآن امر مبالغه نمودند و زبان نصیحت کشودند که حضرت صاحبقران امیر زاده پیر محمد جهانگیر را ولی عهد نموده و از ما بندگان درین باب سوگند مغلظه گرفته که مخالفت نکنیم و امرا و اعیان که در غیبت اند فرموده که از ایشان نیز همین عهد بگیریم - اکنون مناسب آنست که شما نیز بحکم وصیت عمل نمایید و اگر بر خلاف این حرکتی کنید هر آئینه

---

۱ ق توجه فرموده: س توجه نمود - ۱ ق تذویر: س حیله - ۱۲ ق شهر مذکور بود: س شهر مذکور در عهده او بود - ۱۴ ق شاهزادگان: س شاهزادگان و آغایان - ۱۴ ق خواتین: س ندارد - ۱۶ ق باب: س امر - ۱۸ ق فرموده که: س ندارد - ۱۹ ق بحکم وصیت عمل نمایید: س متابعت وصیت نمایید - ۱۹ ق برخلاف: س خلاف -

نتیجه نیک نخواهد داد ـ هرچند ازین مقوله سخنان گفتند فائده نداد و ایشان را بشهر نگذاشت ـ امرا بر حسب ضرورت شاهزادگان و خواتین را برداشته بطرف بخارا روان شدند و بعد از استیلاء و استعلای شهزاده خلیل سلطان بر بلاد ماوراء النهر بصوب هرات رفته در ظل رایت شاهرخ میرزا جمع شدند ـ چنانچه بعد ازین بوضوح خواهد پیوست انشاالله تعالیٰ ـ

---

۳ ق خواتین : س خواتین عظام ـ ۴ ق شهزاده : س شاهزادگان ـ
۶ ق انشاالله تعالی : س انشاءالله تعالی وحده العزیز ـ

گفتار دوم

بیان رفتن امیرزاده خلیل سلطان باعانت امیر ارغون شاه بسمرقند و نشاندن امیر زاده محمد برادر زاده شاهزاده پیر محمد را برحسب مصلحت بر سریر جهانبانی و مکافاتی که میان او و شاهرخ میرزا اتفاق افتاد -

چون بیان حکومت و سلطنت خاقانی موقوفست بایراد وقائع شاهزاده خلیل سلطان بنا علی ذلک اول شمه از حالات شاهزاده مومی الیه را قلم مشکین رقم در حیز بیان در آورده چنین ادا می نماید که امیرزاده خلیل سلطان بر فوت حضرت صاحبقران و حرکت نا پسند امیرزاده سلطان حسین اطلاع یافت طائر آرزوینی در هوائی سودای سلطنت در طیران آمده جمعی از امرا و سران لشکر که در تاشکنت قشلاق نموده بودند بوفور لطف و احسان ایشان را نوید داد - ازان طائفه بنام خود بیعت بسته و معتمدی را نزد امیر ارغون شاه حاکم سمرقند فرستاده او را نیز بمواعید کاذبه فریب داد که شهر را بتصرف دیگری ندهی که بعد از وصول بدان صوب آنچه مدعا و مطلوب تو باشد

خ : بیان حالات شاهزاده خلیل سلطان که بآرزوی بادشاهی لشکر فراوان جمع آورده بسمرقند آمد و بیان بعضی وقائع که دران ولا سانح شد -

س : در ذکر سلطنت حضرت خاقانی جالس مسند صاحبقرانی شاهرخ میرزا و اولاد امجاد اوست انارالله براهینهم -

۸ق خاقانی : س حضرت خاقانی - ۱۱ق برفوت : س چون بر فوت -

۱۲ق سودای : س ندارد - ۱۵ق خود : س خویش - ۱۷ق ندهی : س ندهد -

بحصول خواهد پیوست - امیر ارغون شاه بسخنان روی اندوه امیر زاده خلیل سلطان از راه رفته مدعای او را قبول فرموده بایمان مغلظه موکد گرداند - چون خاطر عاطر شهزاده از جانب امیر ارغون شاه (س۳۵۰ ب) جمع شد اسبان و استران و شتران که حضرت صاحبقران و شاهزادگان و امرا در تاشکنت داشتند همه را جمع آورده بر امرا و مردم عراق که با او دم از یکجهتی میزدند تقسیم کرد و بسی از نقود و اقمشه و رخوت و اسلحه و اسباب لشکر که دران جانب بود با ایشان داده از آنجا کوچ کرده با جمعیت تمام روی توجه بصوب سمرقند نهاد - و چون بدان حوالی رسید اکابر و اهالی و اشراف سمرقند مجموع برسم استقبال تا کنار آب کوتنگ شتافتند و درهمان موضع امیر ارغون شاه بعز بساط بوسی استسعاد یافته کلید شهر و حصار و مقالید خزائن و کنوز را تسلیم نمود و چند روزی مشمول عنایت بی غایت و غریق بحار مکرمت بی نهایت گردید - و همچنین چندی دیگر از بد عهدان و پیمان گسلان که وصیت حضرت صاحبقران نسیاً منسیاً انگاشته بودند بشاهزاده پیوستند - چون شاهزاده دریانوال بسعادت و اقبال بدرون شهر سمرقند نزول اجلال فرمود و برحسب اختیار مولانا بدالدین منجم در روز چهار شنبه شانزدهم ماه رمضان مبارک سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در ششم درجه حمل بود قدم برسریر سلطنت نهاده شهر سمرقند را که گنجهای عالم در آنجا جمع شده بود در حیز تصرف

۵ق تاشکنت: س تاشکنت و سیرام - ۷ف درآن جانب: س آنجا - ۸ف کوچ کرده: س کوچ نموده - ۹ق بدان: س بدین - ۹ق اهالی: س ندارد - ۱۷ق ماه رمضان مبارک: س رمضان - ۱۸ق که آفتاب: س ندارد - ۱۹ق در آنجا جمع شده بود: س در آنجا بود و مدتها جمع شد -

در آورد - شاهزادگان و امرا که دران شهر بودند زانو زده رسم تهنیت بجای آوردند - امیر زاده خلیل بنا بر ملاحظه وصیت صاحبقران مرحوم امیر زاده محمد جهانگیر که برادر زاده پیر محمد جهانگیر که ولی عهد بود به نیابت او بر سردر جهانبانی نصب فرمود - و امیر زاده محمد جهانگیر درآن وقت نه ساله بود - از برای مصلحت وقت و انتظام ملک اسم او را چند روزی علی‌الرسم بر صدر مناشیر و احکام ثبت می کردند و امیر زاده خلیل سلطان باستقلال متصدی شغل خطیر سلطنت گشته بمراد دل روزگار می گذرانید و دست باسراف و تبذیر بر آورده مردم بی رای را بمرتبه امارت و سروری می رسانید - چون این خبر در دارالسلطنت هرات بسمع مبارک حضرت خاقان مظفر لوامعین السلطنت والدنیا شاهرخ میرزا رسید ضمیر (ق۲۱۷) منیر خورشید تاثیری چنان اقتضا نمود که پیش ازانکه اختلال بامور ملک و مال راه یابد' رایات ظفر مآل قرین دولت و اقبال بصوب ماوراءالنهر ستابد - چون رایات نصرت آیات از هرات بصوب ماوراءالنهر مستعلی گشت و ذره رنگی مخیم عساکر منصور گردید دران منزل امیر سیدی خواجه بن شیخ علی بهادر از سمرقند بخدمت رسیده بعز بساط بوسی استسعاد یافت و کیفیت حال میرزا خلیل سلطان ادا نمود - بعد از تقدیم مشوره امیر جلال الدین فیروز شاه بن ارغون شاه را جهت تعمیر برج و باره در دارالسلطنت هرات فرستاد و قبوقور را برسم رسالت نزد میرزا خلیل سلطان ارسال نمود و پیغام داد که ''تو مرا بجای فرزند و برادری بلکه با جان گرامی برابری و هرچه تمنا داسته باشی از ملک و مال دریغ نیست - اما کبرسن و تجارب ایام و معرفت مقادیر طوائف

۸ق بر آورده: س دراز کرده - ۱۱ق منیر: س ندارد - ۱۱ق تاثیری: س تاثیرش - ۱٦ق ادا نمود: س مشروح معروض نمود - ۱۹ق ارسال نمود و: س ارسال نموده -

انام در انتظام مهام سلطنت دخلی تمام دارد - اگر امرا بسبب بعد مسافت و توهم آفت در غیبت نا اتفاق کرده اند حالا باید که بقدم بصیرت پیش آئی و بر آنچه متضمن اقامت ملک باشد با ما اتفاق نمای" و رایات ظفر آیات از اندخود گذشته بساحل جیحون رسیدند - دران جلکه امیر شاه ملک از بخارا آمده خبر سلامتی میرزا الغ بیگ و ابراهیم سلطان را بحضرت خاقانی رسانید و موجب ابتهاج خاطر انور گردید - مقارن بآن حال ایلچی میرزا خلیل سلطان شرف بساط بوسی دریافته بوسیله امرای عظام از زبان خلیل سلطان عرضه داشت نمود که چون این معنی معین است که آنحضرت خراسان را بواسطه ماوراءالنهر نخواهند گذاشت امید آنکه بسعادت معاودت نموده حکومت این مملکت را به بنده وا گذارند تا به نیابت آنحضرت شرائط عدالت به تقدیم رسانم و ما دام الحیوة در مقام فرزندی و خدمت گاری باشم - خاقان سعید ملتمس او را مبذول داشته امیر شاه ملک را از برای آوردن شاهزادگان به بخارا فرستاد و رایات نصرت آیات بصوب هرات مستعلی گشت - (س۳۵۴)

بیان محاربت امیر زاده پیر محمد جهانگیر بامیرزا خلیل سلطان و شکست یافتن امیرزاده پیر محمد و اختلال امور میرزا خلیل سلطان و حرکت شاهرخ میرزا بجانب ماوراءالنهر و تصرف سمرقند و سائر حالات میرزا خلیل سلطان -

---

خ : در ذکر سلطنت و جهانداری حضرت شاهزاده امیر شاهرخ که بحضرت خاقانی اظهار می کرد و بیان واقعات -

س : ذکر محاربه امیر زاده پیر محمد جهانگیر بامیر زاده خلیل سلطان

۳ق اقامت : س استقامت - ۵ق میرزا الغ بیگ : س شاهزادها الغ بیگ میرزا - ۶ق خاقانی : س خاقان زمان - ۶ق گردید : س گردیده - ۱۱ق وا گذارند : س باز گذارند -

بعد از مراجعت حضرت خاقانی بصوب هرات امیر شاه ملک بموجب فرمان شاهزادها را از بخارا بطرف خراسان برد و چون فرمان شده بود که امیر شاه ملک و شاهزاده الغ بیگ در اندخود و سبرغان اقامت نمایند امیر شاه ملک در خدمت شاهزاده بضبط آن ممالک قیام و اقدام می نمود۔ دران اثنا امیرزاده پیر محمد جهانگیر که بموجب وصیت صاحبقران مرحوم ولی عهد بود بطمع سلطنت ازموضع کابل و قندهار که ولایت او بود بحرکت آمد و با لشکر بطرف سمرقند روان شد و چون بحوالی اندخود و شبرغان رسید کس بطلب امیر شاه ملک فرستاد و آنجناب را بمعاونت خویش طلب کرد۔ امیر شاه ملک رعایت عهد و پیمان و وصیت صاحبقران را بجای آورده معاونت او را بر خویش لازم گردانید و شاهزاده الغ بیگ را هم با لشکر اندخود و شبرغان بمدد آنجناب برده باتفاق از آب آمویه عبور نمودند؛ اول (خ ۳۶۱ب) رسول چرب زبان سخن دان نزد امیرزاده خلیل سلطان فرستاده در باب وصیت و ولی عهدی امیرزاده پیر محمد جهانگیر او را اعلام دادند۔ چون ایلچی بپایه سریر رسید و خلیل سلطان بر مضمون پیغام مطلع گردید جواب داد که "آن خداوندی که سلطنت ربع مسکون را بامیر تیمور گورگان داده بود اکنون ایالت سمرقند را بمن داده"۔ چون

و شکست یافتن امیرزاده پیر محمد جهانگیر و مآل حال او و عاقبت کار میرزا خلیل۔

۳ق و شاهزاده: س با شاهزاده۔ ۴ق آن ممالک: س آن مملکت۔
۶ق از موضع: س از ولایت۔ ۷ق بحرکت آمد: س بحرکت در آمد۔
۹ق طلب کرد: س طلب فرمود۔ ۱۰ق وصیت صاحبقران: س وصیت حضرت صاحبقران۔ ۱۱ق لازم گردانید: س لازم دانست۔ ۱۱ق الغ بیگ: س الغ بیگ میرزا۔

میرزا پیر محمد جواب دور از صواب خلیل سلطان را شنید با سپاه جنگجوی روی بسمرقند نهاد، میرزا خلیل سلطان هم با سپاه فراوان باستقبال خصم بیرون آمده در روز دوشنبه دوم ماه رمضان سنه ثمان و ثمانمائه در حوالی نسف فریقین را اتفاق ملاقات دست داد، حربی عظیم درهم پیوست و عاقبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم رایت میرزا خلیل سلطان وزیده امیر زاده پیر محمد بارفیقان فرار نمود و از آب جیحون عبور نموده بجانب اقطاع خویش رفت ـ چون این خبر در ییلاق بادغیس بسمع حضرت خاقانی شاهرخ میرزا رسید با سپاه قیامت اثر باز بطرف ماوراءالنهر روان شد ـ شاهزاده الغ بیگ در اثنای راه شرف ملازمت پدر را دریافته همراه شد و چون منزل ماری قشون مضرب خیام اردوی کیهان پوی گشت ایلچی امیر زاده خلیل دیگر باره باردوی حضرت خاقانی آمده عرضه داشت که ما بر جادهٔ اطاعت و انقیاد مقیمیم ـ چون امیر زاده پیر محمد از آب گذشته بود متعرض حدود سمرقند گشت بالضرورت پای در میدان مخالفت نهاده دفع او (ق ٦١٨) کردیم ـ حضرت خاقانی چون از ایلچی این سخن بشنید مزید چون قربانی را همراه کرده بسلطان خلیل پیغام داد که ما نیز برهمانیم که بودیم و ایالت سمرقند را دانسته بتو ارزانی داشتیم ـ بعد ازین پیغام کوچ کرده بطرف خراسان روان شد و از غرائب اتفاقات که در رمضان سنه تسع و ثمانمائه واقع شد آن بود که پیر علی تاز که وکیل و صاحب اختیار سرکار میرزا پیر محمد جهانگیر بود خیال استبداد و استقلال در دماغ خویش جای داده در

٢ق بیرون آمده : س برآمد ـ ٤ق دست داد : س افتاد ـ ١١ق خلیل : س خلیل سلطان ـ ١٢ق مقیمیم : س مقیم و مستقیم هستیم ـ ١٣ق آب گذشته بود : س آب آمویه گذشته ـ ١٥ق همراه کرده : س همراه او کرده ـ ١٧ق کوچ کرده : س کوچ فرموده ـ ١٧ق روان شد : س روان شدند ـ

چهاردهم شهر مذکور با جمعی از مردم بی باک از اطراف سراپرده شاهزاده در آمده او را بتیغ بیدریغ هلاک ساخت۔ چون این خبر در سمرقند شاهزاده خلیل سلطان رسید بفراغ بال درکنوز و خزائن را کشوده زر و مال فراوان در امرا و لشکریان تقسیم فرمود و دران امر اصلا شرائط اعتدال مرعی نداشت۔ چنانچه نقود را بطریق که از خرمن گاه نقل کنند پر از کیل بخنس می کرد۔ عاقبت بآن همه اسباب و استعداد بواسطه بی اعتدالی کاری از پیش نتوانست برد۔ چه از ابتدا آفرینش تا غایت عجب که کس را این مقدار اسباب شوکت و کامگاری و مقدمات ملک‌ستانی و جهانداری میسر شده باشد که او را شد اردوئی نبیرهٔ حضرت صاحبقرانی بود و هنگام وفات آنحضرت اکثر نوینان نامدار و امرای کامگار و تمامی لشکر جرار فیروزی آثار که باو در تاشکنت بودند کمر اطاعت او را بر میان بسته بپادشاهی او راضی شدند و دران زمستان مملکتی بمعموری (س ۴۰۴ ب) ماوراءالنهر و شهری بزیب و زینت سمرقند در تمام روی زمین نبود۔ مردم اطراف و اکناف عالم از اکابر و اماثل و علما و فضلا و هنرمندان و پیشه‌وران و اهل براعت و صناعت و دیگر طبقات با کوچ چندان دران شهر جمع شده بودند که از حساب و شمار افزون بود و از خزائن و ذخائر و از نقود و جواهر و اقمشه و رخوت و ظروف و نفائس که حضرت صاحبقران از جمیع بلاد و امصار بدانجا نقل کرده بود که محاسبان ماهر از حصر و

٣ق شاهزاده: س بسمع شاهزاده۔ ٥ق بطریق: س بطریق غله۔ ٦ق پر از کیل بخنس می کرد: س به ترازو و کیل بخش می کردند۔ ٨ق کس را: س کسی۔ ١٠ق اردوی نبیرهٔ: س از روی نسب۔ ١٠ق صاحبقرانی: س صاحبقران عالم کلان۔ ١٩ق نقل کرده بود: س از نقل کرده بود چنان بود۔

احصار آن عاجز و قاصر آمدندی و سائر اسباب و تجملات پادشاهی از صنوف اسلحه و خیمه و خرگاه و سراپرده و سایبان بارگاه و غیر آن زیاده ازان نبود که بوسیله تقریر و تحریر شرح پذیر گردد - چه خزانهٔ پادشاهانیکه دران عصر بودند و خراج ربع مسکون مدت بیست و پنج سال دران شهر عدیم المثال جمع شده بود - آنچنان شهری باآن اسباب و کثرت اتباع و اشیاع از سوار و پیاده ناگهان بدست خلیل سلطان در آمده - چون بخت یار و سعادت مساعد نبود باندک زمان بهیچ بر آمد و بعرض چهار سال از مجموع آن خزائن و اموال و شوکت و اجلال اثری نماند، بیت :

بخت و دولت بکار دانی نیست   جز بتائید آسمانی نیست

سرعت زوال و انتقال آن (خ ۳۶۲) دولت و اقبال بعد قضا الله الکبیر المتعال آن بود که شاهزاده را با عورتی شاد ملک نام که از سراری حاجی سیف‌الدین بود در ایام حیات حضرت صاحبقران تعلق و تعشقی پیدا شده بود - مخفی ازحضرت صاحبقران آن عورت را در حبالهٔ نکاح در آورده بود - حرم شاهزاده که خواهر زادهٔ حضرت صاحبقران بود بعد از اطلاع شعلهٔ غیرتش زبانه کشیده آنحال را بخال خود عرض کرد - حضرت صاحبقران در غضب شده بقتل آن عورت فرمان داد - مهد اعلی سرایملک خانم چون تعلق شاهزاده را با آن عورت می دانست با امر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بر سبیل مواضعه راست داشت که در پایه سریر خلافت

---

۳ ق نبود : س بود - ۷ ف در آمده : س در آمد - ۷ ف باندک زمان : س باندک زمانی - ۹ ق اثری نماند : س اثری باقی نماند - ۹ ف بیت : خ شعر - ۱۱ ق بعد : س به - ۱۴ ف آورده بود : س آورد - ۱۶ ق عرض کرد : س عرض نمود - ۱۸ ق تعلق شاهزاده : س تعلق خاطر شاهزاده -

مصیر عرضه داشتند که در صدف وجود آن عورت در دانه از صلب شاهزاده مکنون است. حضرت صاحبقران بعد از استماع آن سخن اشاره فرمود که او را بمهد علیا بیان آغا سپارند تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نمایند و مادرش را بیکی از غلامان سیاه دهند. بعد از فوت حضرت صاحبقران چون شاهزاده خلیل سلطان بر تخت سمرقند فرمان روا گشت بفراغ بال و جمعیت خاطر متوجه غنج و دلال بی بی شاد ملک شد و چنان فریفتهٔ او گشت که از فرمودهٔ اذا ادبرت الدول خدمت العقول الشهوات غافل ماند و از نکته، بیت:

شکوهی نماند دران خاندان که بانگ خروس آید از ماکیان

ز اهل افتاد و زمام تصرف و اختیار مملکت را بقبضهٔ تصرف و اختیار او داد، شعر:

ز جام محبت چنان مست شد که سررشتهٔ کارش از دست شد
فرو بست چشم خرد دست عشق خرد را چکار است با مست عشق
دلش بود مشغول محبوب و بس نه فکر جهان و نه پروای کس
بکل عقد حل بود در دست او بزرگان و گردن‌کشان پشت او

(ف ٦١٩) بنا برین اسباب مجازی امور شاهزاده عالی قدر بلند جناب در بیشتر ابواب از نهج صواب منحرف بود و اسراف در مال بمرتبه که هر که شایسته دیناری بود قنطاری می برد و هر که لائق قنطار بود خرواری می داد و این کرم

١ ف از صلب : س از سلیل صلب - ٧ ق اذا ادبرت الخ : س شاوروهن و خالفوهن علی قایلها الصلواة والسلام : خ حضرت صاحبقران - ١٠ ف بقبضهٔ تصرف و اختیار : س بقبضهٔ تصرف و اختیار و اقتدار - ١١ ف شعر : س نظم - ١٤ ق مشغول محبوب : س محبوب مشغول - ١٦ ف برین : س بران - ١٩ ق قنطار : س قنطاری -

نسبت بارازل و مردم دنی واقع می شد ـ گفته اند کرم عبارت از چیزی دادنست بکسی که لائق و سزاوار آن مقدار باشد چه وضع در موضع لائق و مناسب است و اگر ازان تجاوز نمایند بحد اسراف گراید ، بیت :

چنان کرد اسراف در صرف مال که امروز مردم بگاه مقال
چو آغاز اوصاف او می کنند حکایت ز اسراف او می کنند
بران سر که خاک سیه بد دریغ بر افشاند گوهر چو باران ز میغ
بسا مستحق کز عطای جزیل که فائز نشد جز بحظی قلیل

از جمله آنچه ارباب دول را اجتناب ازان واجب است شاهزاده احترار نه نمود و مردم بیگانه و پست پایه را بمزید عنایت و تربیت اختصاص بخشید و هر یک را(س ۳۰۰) قارونی ساخته بمرتبه امارت رسانید ـ ازین معنی هم خاطر امرا و سران سپاه تغیر پذیرفت و دماغ آن فرو مایگان از بخار پندار مخبط گشت و بسی فساد ازان ناشی سد ـ و دیگر بفرمودهٔ بی بی ساد ملک خواتین و سراری حضرت صاحبقران را که نسبت باو بمثابهٔ مادر بودند بکلفت و زور بکسانی داد که آن کسان لائق خدمتگاران ایشان نبودند ـ ازین معنی نیز طباع کافه خلائق از رعایا و لشکری متنفر سده خاطرها بکلی از سمت اخلاص او بگردید و امور مملکت و مصالح سلطنت بزودی از نسق و نظام بیفتاد و بزوال و انصرام انجامید ـ مولف حبیب السیر آورده که سبب اختلال مرزا خلیل سلطان آن شد

۴ق بیت : س شعر ـ ۸ق کز : س ندارد ـ ۹ف ازان : س ار مثال آن ـ ۹ق شاهزاده احتراز : س ساهزاده ازان احتراز ـ ۱۱ف ازین : س ازان ـ ۱۳ف بخار پندار : س بخار پندار و بطر ـ ۱۵ق بودند : س بود ـ ۱۵ق بکلفت : س بتکلیف ـ ۱۵ق آن کسان : س ایشان ـ ۱۵ق خدمتگاران ایشان : خدمتگاری آن سراری ـ ۱۶ق نیز : س ندارد ـ ۱۸ق نسق و نظام : س نسق ـ

که میان آنجناب و امیر خدا داد حسینی که در حدود ترکستان سپاه فراوان جمع آورده بود و قصد ولایت ماوراء النهر داشت مخالفت روی نمود و این اخبار چون در دارالسلطنت هرات شائع شد حضرت خاقانی شاهرخ میرزا بار دیگر عزیمت ماوراء النهر نموده در پنجم ذی قعده سنه احدی عشر و ثمانمائه رایات نصرت آیات ازسریرسلطنت و جهانبانی بطرف بادغیس بحرکت در آمد و میرزا خلیل سلطان نیز با لشکری بی چون و چند از خطه سمرقند بیرون خرامیده در نواحی کش منزل گزید ـ او دران موضع خبر شنید که خدا داد حسینی بکنار آب خجند رسیده آنجناب امیرالله داد و امیر ارغون شاه را با سه هزار سوار جرار بجانب او نامزد کرد ـ چون امرا به لشکر خدایداد نزدیک (خ ۳۶۲ ب) شدند هر دو لشکر در برابر یکدیگر فرود آمدند ـ امرا چون دشمن را درکمال استیلا دیدند قاصدی فرستاده از سلطان کومک خواستند ـ سلطان بنفس خود با چهار هزار سوار ایلغار کرده در قریه شیراز خود را با امرا رسانید و امیر خدایداد چون از وصول شاهزاده خبر یافت شبی مانند باد از آب گذشته بطرف شیراز تاخت و روز دیگر وقت ظهر خود را بلشکر شاهزاده رسانیده آتش پیکار بالتهاب در آمد ـ بعد از اندک محاربه شکست بر سپاه سمرقند افتاده میرزا خلیل سلطان از غایت حیرت پناه بحصار ویران شیراز برد ـ خدایداد حصار مذکور را محاصره نموده در یک روز بگرفت و سلطان را بدست آورده فرامین بمدعای خاطر خود نوشته بشاهزاده می فرمود که مهر کنند و باطراف ولایات می فرستاد تا تمامی مملکت ماوراء النهر را متصرف شد ـ این واقعه در یازدهم ذی قعده سنه احدی وعشر و ثمانمائه واقع شد و این خبر در ییلاق بادغیس بسمع

---

۱ ق امیر: س ندارد ـ ۲۱ ق یازدهم: س سیزدهم ـ ۲۲ ق واقع شد: س روی نمود ـ

خاقانی شاهرخ میرزا رسید و بسرعت تمام متوجه ماوراء النهر شده کنار آب جیحون مضرب خیام معسکر همایون شد و امیر شیخ نورالدین که در روغهٔ سمرقند بود چون بر گرفتاری شاهزاده و استیلای دشمن وقوف یافت بطرف بخارا روان شد که بمعسکر حضرت خاقانی پیوندد ـ و خدایداد جمعی را از عقب فرستاده جمعی از مردم او را متفرق گردانیدند ـ اما شیخ نورالدین بسلامت بیرون رفته بمعسکر ظفر اثر پیوست و چون آوازهٔ لشکر قیامت نهیب خاقانی در بلاد ماوراء النهر شیوع یافت خدایداد از غایت خوف و وهم دست ازان مملکت باز داشته بطرف ترکستان رفت و میرزا خلیل سلطان را نیز همراه برد و از والی ترکسان استمداد نمود ـ حضرت خاقانی ظل سبحانی بسعادت و اقبال در هشتم ذی الحجه سنه مذکور سمرقند را از یمن نزول همایون رشک فردوس برین گرداند و در محرم سنه اثنی و عشر و ثمانمائة بطرف مغولستان توجه فرمود ـ امیر شاه ملک را از پیش با لشکر فراوان روان گردانید و از نوادر اتفاقات که دران ایام روی نمود آن بود که خدایداد حسینی چون از والی ترکستان که محمد خان نام داشت (ف. ۶۲) مدد خواست، آنجناب برادر خود شمع جهان را با لشکر فراوان بکومک او فرستاد ـ خدایداد به شمع جهان چون ملاقات نمود شمع جهان با اعیان سپاه خود مشوره نموده گفت "خدایداد مرد نا سپاس ناحق شناس است زیراکه ایادی و احسان حضرت صاحبقران در بارهٔ او زیاده ازان واقع شده که از صد یکی و از بسیار اندکی در حیز بیان آید ـ حالا او طریقه کفران نعمت مسلوک داشته نسبت باولاد آنحضرت این چنین (س ۵۵۴ ب) سلوک می نماید این نوع شخصی را امداد نمودن و در مقابله بادشاه ذی شوکتی در آمدن از طریق

۱ق خاقانی شاهرخ میرزا : س حضرت خاقانی گردون توان ـ ۵ق جمعی : س بعضی ـ ۱۶ق فراوان : س ندارد ـ ۲۰ق نعمت : س ندارد ـ

خرد بغایت دور است - پس بدفع او کوسیدن و غبار فتنه را فرو نشانیدن انسب و اولی می نماید" - بنا بر اندیشه مذکور خدایداد را بمجلس طلب نموده بدستش را از بار سر سبک گردانیده سر پرکینش را بنزد امیر شاه ملک فرستاد - امیر شاه ملک بی استعمال سیف و سنان مظفر و منصور گشته کامگار و کامران مراجعت نمود و میرزا خلیل سلطان چون از دست خدایداد نجات یافته مکرر رسولان نزد عم بزرگوار فرستاده سر و جان امان طلبید - حضرت خاقان والی نژاد برادر زاده را بعهد و بیمان مطمئن گردانیده مردم اعتباری بطلب او فرستاد - میرزا خلیل عازم درگاه سلطنت پناه شده مشمول نظر عاطفت و احسان گردید - بعد ازین فتوحات حضرت خاقانی ایالت سمرقند را بفرزند ارجمند الغ بیگ میرزا تفویض فرموده امیر شاه ملک را در ملازمت او بداشت و ولایت حصار شادمان را بمیرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان که برادر زاده میرزا پیر محمد ولی عهد بود ارزانی داشته عنان عزیمت را بطرف دارالملک هرات تافت و چون از جیحون عبور واقع شد قبة الاسلام بلخ را بامیر زاده رستم‌سلطان عنایت فرمود و حکومت کابل و قندهار را مع غزنین بامیر زاده قیدو که ولد میرزا پیر محمد جهانگیر بود رجوع نمود و رایات نصرت آیات در بیست و دوم شهر شعبان سنه اثنی عشر و ثمانمائه (خ ۳۶۳) بمقر عز و جاه رسیده بعد از چند گاه اسباب سلطنت میرزا خلیل سلطان را مرتب داشته امیر حمزه قوتو قوبیگ پولاد و خضرا سپاهی را با قرب ده هزار سوار ملازم رکاب شاهزاده گردانیده بعراق عجم فرستاد و حکم فرمود که هر مملکتی که در تصرف میرزا میرانشاه بوده تعلق بشاهزاده داشته باشد - میرزا

۱ق بغایت : س ندارد - ۲ق بمجلس: س در مجلس - ۶ق یافته : س یافت -
۶ق مکرر: س ندارد - ۷ق والی : س والا - ۸ق گردانیده : س گردانید -
۱۵ق کابل و قندهار را مع غزنین: س کابل و قندهار و غزنین -

خلیل سلطان چون به تبریز رسید چندان روزی دران سرزمین رحل اقامت افگند و دران ایام قرا یوسف ترکمان خروج کرده بود و مملکت آذربایجان را تمام و بعضی از عراق را هم متصرف بود ـ چنانچه در ضمن وقایع آینده انشاالله شمه از استیلاء قرایوسف مرقوم کلک تقدیر و منظوم سلک تقریر خواهد گشت ـ القصه میرزا خلیل سلطان در ری بخیال حکومت عراق روزی بشب و شبی بروز می رساند که دران اثنا خبر رسید که میانه میرزا پیر محمد بن عمر شیخ و برادرانش میرزا رستم و اسکندر غبار نزاع متصاعد شده میرزا خلیل سلطان از برای اصلاح ذات البین باصفهان رفت ـ صاحب روضة الصفا آورده که روزی که میرزا خلیل سلطان باصفهان رسید فصل تابستان بود ـ مرد باغبانی خربزه نو برسم تحفه از برای شاهزاده آورد ـ شاهزاده خواست که در مقابل بباغبان احسانی کند هر چند که تفحص کرد شیخ نظامی رحمت الله آورده که در سرکار او یک شاه رخی بود ـ بعد از فوت صاحبقران در عرض چهار سال چندان زر و مال تلف کرده بود که عدد آنرا جز خدای کس نداند ، بیت :

مخور جمله ترسم که دیر ایستی   به پیرانه سر بد بود نیستی
در چرخ بر خود چنان در مبند   که گردی ز ناخوردگی دردمند

١ف تبریز: س ری ـ ٣ف تمام: س به تمام: ٤ق تقدیر: س تقریر ـ ٥ق تقریر: س تعبیر ـ ٥ق خواهد گشت : س خواهد گشت انشاالله تعالی ـ ١٠ق خربزه نو: س خربوزهٔ نورس ـ ١١ف مقابل بباغبان: س مقابل آن باغبان ـ ١٢ف شیخ نظامی رحمت الله آورده: س ندارد ـ ١٣ق در سرکار او یک شاه رخی بود: س در سرکار او از نقود جز یک شاه رخی زیاده نبود ـ ١٣ق فوت صاحبقران: س فوت حضرت صاحبقران ـ ١٥ق کس: س ندارد ـ ١٥ق بیت: س مثنوی ـ

باندازه کن بر انداز خویش   که باشد میانه نه اندک نه بیش
چو رشته ز سوزن فرو ترکنی   بسا سفت سوزن که در سر کنی

الحاصل میرزا خلیل سلطان چند گاهی در اصفهان بسر برد و چون دید که میان فرزندان میرزا عمر شیخ کار از صلح و صلاح گذشته و میرزا پیر محمد مسئولی است باز بجانب ری آمد و درین نوبت پهلو بر بستر ناکامی نهاده دران سر زمین جان شیرین را بتلخی بداد - این واقعه در شانزدهم رجب سنه اربع و عشر و ثمانمائه روی نمود -

بیان جلوس سلطان کامگار شاهرخ میرزا در دارالسلطنت هرات بر تخت سلطنت و جهانبانی - ذکر شمه از محاسن اخلاق و محامد صفات آن سلطان کامگار -

معین‌السلطنت و الخلافت والدین شاهرخ میرزا (س ۶۵۴) که درین اوراق همه بحضرت خاقانی مذکور می‌گردد خلف صدق صاحبقران مغفور قطب‌الحق والدین امیر تیمور است و بعد از فوت پدر بزرگوار در رمضان سنه ... و ثمانمائه‌ در بلدهٔ هرات به تخت سلطنت و جهانبانی را بوجود (ف ۶۲۱) شریف مشرف ساخت و تاج خلافت و کشور ستانی بر سر نهاده سایه معدلت و رعیت پروری بر مفارق جهانیان انداخت - صاحب روضه‌الصفا آورده که بعد از فوت حضرت صاحبقران اگر سحاب مکرمت حضرت خاقان زمان سایه التفات بر فرق ساکنان بلاد خراسان نینداختی

خ : ذکر سلطنت و پادشاهی میرزا شاهرخ و قسمت نمودن ولایات بشاهزادگان و بیان بعضی حالات و واقعات -

س : بیان جلوس حضرت خاقان مظفر لوا معین‌السلطنه‌ والدنیا شاهرخ میرزا بر سریر سلطنت ایران و توران و شمه از حالات و وقائع آن خسرو رفیع قدر عالیمکان اعنی -

۴۱ ق در بلدهٔ هرات : س در بلدهٔ فاخره هرات - ۴۱ ق به : س ندارد -

وجود ضعفا و مساکین از تاب آفتاب حوادث بسوختی - و اگر آفتاب عنایتش دران فترت از افق آن مملکت طلوع ننمودی ممکن که متاع زندگانی سرگشتگان وادی پریشانی در ظلام ظلم مفقود و نایاب گشتی،

بیت:

خجسته راه او بر ملک راه فتنه بر بستی
مبارک روی او بر خلق راه فتح بگشودی
سعادت چشم بگشودی که تا رویش کجا بیند
زمانه گوش بنهادی که تا رایش چه فرمودی

ولاة ولایات انقیاد مثال لازم الامتثال او نموده اظهار اطاعت و فرمان برداری کردند و بقدم اخلاص عازم آستان ثریا مناص گشته شرائط چاکری و خدمتگاری بجای آوردند - تیغ آبدار آتش بارش مشرب مملکت را از خار و خاشاک طغیان و عصیان پاک و صافی گردانیده از بارهٔ همگنان مراسم انعام و احسان بتقدیم رساید و رای ملک آرائش بساط عدالت و نصفت گسترده سهام شریعت غرا و تقویت امور ملت بیضا قضاة و علما را مامور گردانید و خود عبادت و زهادت را با شجاعت جمع داشت و هرگز تجاوز از جادهٔ ملت بیضا بیرامن ضمیر منیر نمی گذاشت - در حبیب السیر مسطور است که نماز چاشت مدت العمر ازان (خ ۳۶۳ ب) پادشاه اسلام پناه فوت نشد تا بصلواة مکتوبه چه رسد و مادام الحیواة هیچ آفریده را نیازرد مگر بمقتضای شریعت موید همواره از روی اخلاص و نیاز بملازمت درویشان و گوشه نشینان می شتافت و بهر دیار که در

---

۹ ق لازم الامتثال او: س لازم الامتثالش - ۱۰ ق عازم: س ندارد - ۱۰ ق مناص گشته: س مناص روان گشته - ۱۲ ق از: س در - ۱۴ ق سهام: س تمشیت سهام - ۱۶ ق هرگز تجاوز: س هرگز خیال تجاوز -

می آمد اول شرف طواف اولیا و مزارات انبیا را در می یافت - بمیدان حرب در برابر خصم چون کوه پر شکوه ثبات قدم می ورزید ، و در محراب عبادت و اطاعت از خوف و خشیت الهی چون برگ بید از باد صرصر می لرزید . و در جمع احوال اموال مظلومان نظلم مغمومان را بسمع رضا اصغا نمودی و ابواب بر و احسان بر روی روزگار خاص و عام بکشودی ، بیت :

شد از انصاف آن شاه سر افراز   بعهدش باز با کنجشک همراز
بصحرا گرگ و آهو شیر و نخچیر   بهم آمیخته چون شکر و شیر

در اعزاز و اکرام سادات و علما تمام تحجب و ینبغی کوشیده هر یک ازان طبقه عالیشان را بسیورغال و انعام موطف فرمود و در احداث بقاع خیر و ابواب‌البر سعی موفور بظهور رسانیده قری و قصبات مرغوب و مستغلات باغ بران مقرر داشتی و وقف نمودی - و چون بر مسند سلطنت خراسان متمکن و مشتغل گشت در سنه تسع و ثمانمائه بر مملکت جرجان و مازندران مستولی شد و در سنه احدی عشر و ثمانمائه عنان یکران را بطرف ماوراء‌النهر انعطاف داده آن مملکت را نیز مسخر ساخت - چنانچه در وقائع سلطان خلیل میرزا بوضوح پیوست - در سنه سبع عشر و ثمانمائه مملکت عراق و فارس و کرمان را در حوزهٔ تصرف در آورد چنانچه از حالات آینده معلوم خواهد شد - خلاصهٔ کلام آنکه باندک مدتی بتوفیق

---

۱ ف انبیا : س اتقیا - ۴ ف اموال : س اقوال - ۶ ف بیت : س شعر - ۷ ق همراز : س دمساز - ۹ ق اکرام : س احترام - ۱۰ ق فرمود : س امر فرمود - ۱۲ ف مستغلات باغ ..... وقف نمودی : س مستغلات بقاع بران بقاع وقف فرمود - ۱۲ ق مسند : س تخت - ۱۳ ف مشتغل : س مستقر - ۱۳ ف مملکت : س دیار - ۱۷ ق تصرف : س دیوان آنحضرت - ۱۷ ق در آورد : س در آمد - ۱۸ ف حالات : س روایات -

یزدانی ممالک خراسان و بلخ و بدخشان و ماوراءالنهر و ترکستان و زابلستان و سیستان و جرجان و مازندران و عراق و فارس و آذربایجان در تحت تصرف خاقان گیتی ستان تعلق گرفته بیمن نصفت و حسن معدلتش تمامی آن بلاد و امصار معمور و آبادان گشت و رفاهیت خلائق درجه کمال پذیرفت - چون اتمام داستان حضرت خاقانی جالس مسند صاحبقرانی موقوف است بایراد بعضی حکایات باقی اولاد و اسباط حضرت صاحبقران بنا برین شمه از حالات و واقعات ایشان رقم زده (س ٦٥٣ب) کلک بیان می گردد والله المستعان و علیه التکلان -

بیان شمه از حالات سائر اولاد صاحبقران مغفور امیر تیمور که اتمام داستان شاهرخ میرزا بدان موقوف است -

در قضایای حضرت صاحبقران امیر تیمور گورگان سمت گذارش پذیرفت که آنحضرت در کرت آخر که از ایران بتوران می شتافت ممالک آذربایجان و فارس و عراقین و کرمان را باولاد امجاد تقسیم فرموده روان شد - دیار آذربایجان را تمام بامیرزاده عمر بن میرزا میرانشاه عنایت فرمود و بغداد را با توابع و مضافات بمیرزا ابابکر بن میرانشاهی ارزانی داشت و میرزا میرانشاه را هم نزد فرزندان گذاشت (ق ٦٢٢) و بلاد فارس و گرمسیرات را بامیرزاده پیر محمد بن میرزا عمر شیخ حواله نمود و همدان را بمیرزا اسکندر بن عمر شیخ تعلق گرفت، ایالت

خ: بیان بعضی از حالات که حضرت صاحبقران انار الله برهانه در زمان حیات بشاهزادگان و امرا رجوع نموده بود -

س: ذکر سلطنت بعضی از اولاد و امجاد حضرت صاحبقران که در دیار عراق و فارس واقع شد -

۱ ق ترکستان: س ندارد - ۳ ق گرفته: س گرفت - ۱۱ ق حضرت صاحبقران امیر تیمور گورگان: خ ندارد - ۱۳ ق عراقین: خ عراق -

اصفهان را بمیرزا رستم بن عمر شیخ قرار داد و حکومت کرمان را بامیر ایدکو برلاس مقرر شد ـ

ذکر بعضی از حالات میرزا عمر پسر میرزا میرانشاه که بامر صاحبقران مغفور در آذربایجان بود و احوال میرانشاه و میرزا ابا بکر ـ

فضلای سخنور باقدام صحت اثر برصحائف روزگار و حوادث لیل و نهار نگاشته اند که دران زمان که حضرت صاحبقران کامگار دست از حکومت جهان ناپایدار برداشت و آوازهٔ فوت او در اقطار عالم انتشار یافت میرزا عمر بن میرزا میرانشاه از پدر و برادر بزرگتر که در بغداد بودند حسابی برنگرفت و خطبه و سکه بنام خود کرده از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخت و چون خبر فوت صاحبقران و دعوی سلطنت میرزا عمر بسمع پدر و برادرش رسید میرزا ابابکر از گرمائی بغداد بتنگ آمده دران اثنا قصد ییلاق همدان کرد و جهت استجازه ایلچی نزد برادر فرستاد ـ میرزا عمر ایلچی ابابکر را نوازش نموده گفت "ملتمس آنست که آن برادر بزودی متوجه این صوب گردد تا مهمات ملکی و مالی باتفاق فیصل پذیرد" ـ و میرزا ابابکر از مکر عمر غافل شده بران سخنان اعتماد کرد و با دوصد سوار ایلغار کرده از همدان باذربایجان شد و ببرادر پیوست و در همان روز گرفتار شده در قلعه قهقهه محبوس گشت ـ چون میرزا میرانشاه از قید و حبس میرزا ابابکر واقف شد

خ : بیان بعضی واقعات که بعد از صاحبقران در عراق عرب و غیر ذلک وقوع یافت ـ

س : بیان سال حال امیر زاده میرزا میرانشاه و فرزندان او در مملکت آذربایجان ـ

۱ ق قرار داد : س قرار یافت ـ ۵ ق باقدام : س باقلام ـ ۱۳ ق ایلچی : س فرستاده ـ ۱۷ ق شد : س رفت ـ ۱۸ ق میرزا : س ندارد ـ

بصوب خراسان رفت و در کالپوش استرآباد (خ٣٦٣) توقف نمود و در همان ایام میرزا ابابکر بعضی از موکلان را با خویش متفق ساخته کوتوال حصار را سر از تن برداشته از قلعه بزیر آمد و بطرف سلطانیه رفت و حصار آنجا را در حیطه تصرف در آورده خزانه و جبه خانه را بجنودی که دران حدود بودند تقسیم نموده رایت مخالفت برافراخت و الوس احشامی که دران نواحی بودند مجموع بر سر او جمع شدند ـ چون این خبر بمیرزا میرانشاه رسید آنجناب نیز از کالپوش متوجه سلطانیه شد و به پسر بزرگتر ملحق شد ـ میرزا ابابکر مقدم پدر بزرگوار را باعزاز و احترام تلقی فرموده تختی از نقره ساخت و آنجناب را برتخت سلطنت نشانیده خود با جمع امرا و عساکر کمر خدمت بر میان جان بستند ـ چون این خبر از اطراف و اکناف ولایات انتشار یافت اکثر امرای میرزا عمر بواسطه سلوک ناهموار ازو روگردان شده بمیرزا ابابکر پیوستند ـ میرزا عمر چون آثار فتور در صفحات روزگار خود مشاهده نمود و قوت مقابله و مقاتله با پدر و برادر باخود ندید لاجرم دست از ولایت آذربایجان باز داشته بطرف اصفهان رفت و بمیرزا رستم پیوست و رسولی نزد میرزا پیر محمد به شیراز فرستاد ـ و بعد از چند روز خود نیز از عقب رسول عازم شیراز شد ـ بعد از وصول بآنحدود میرزا پیر محمد بشرائط استقبال قیام نموده عمزاده را باعزاز و احترام بشهر در آورده خدمات لائقه بتقدیم رسانید ـ میرزا عمر دران زمستان در شیراز بعز و ناز بسر برد ـ و در اوائل فصل ربیع بمرافقت میرزا پیر محمد عازم اصفهان شد و میرزا اسکندر نیز بنا بر معاونت میرزا عمر با سپاه خویش از یزد بحرکت در آمده بادشان ملحق شد ـ این خبر در تبریز چون

---

٢ ف از: س ندارد ـ ١١ ف بسته: س بستند ـ ١١ ق از: س در ـ
١٤ ق باخود ندید: س درحیز مکنت خود ندید ـ ١٩ ق درشیراز: خ ندارد ـ

بسمع میرزا ابابکر رسید دران وقت پدر را از پادشاهی عزل ساخته خود متصدی آن شغل خطیر گشته بود با سپاه آذربایجان که از حد بیان بیرون بود بصوب (س ۲۰۴) عراق نهضت فرمود. ازین جانب نیز فرزندان میرزا عمر شیخ و میرزا عمر با استعداد هر چه تمامتر از اصفهان بیرون رفتند. فریقین را در نواحی درگزین اتفاق ملاقات دست داده حرب عظیم درهم پیوست و نائره قتال باشتعال در آمد، بیت:

زمین شد ز خون یلان لاله گون   بهر سو روان گشت دریای خون
ز شمشیر خونخوار هر نامدار   بیفتاد سر از بدن بی شمار

آخرالامر نسیم عنایت ملک اکبر بر پرچم رایت ابابکر وزیده شکست به لشکر عراق افتاد. بعد ازین قضیه میرزا عمر بطرف خراسان توجه نموده در دارالملک هرات بحضرت خاقانی پیوست و منظور نظر عاطفت و احسان گردید. در شهور سنه تسع و ثمانمائه حضرت خاقانی ظل سبحانی عزیمت ولایت جرجان نمود. در اول فصل خریف سنه مذکور آن مملکت را از تصرف پیر بادشاه که دم از سلطنت می زد انتزاع نموده بمیرزا عمر ارزانی داشت و موکب همایون بمقر سلطنت نهضت فرموده. میرزا عمر چون چند روزی در دولت بسر برد و بکثرت جنود مستظهر گشت باز (ق ۲۲۳ ب) هوای ملک گیری و سودای سلطنت، درسرش افتاده باغوای جمعی از شیاطین از برار استراباد با لشکری گران عازم خراسان شد. چون این خبر بسمع جلال حضرت خاقان دردادوال رسید باستقلال آن گروه پریشان در شهر شوال از دارالسلطنت هرات بیرون آمد و در قریه بردویه بمخالفان رسید. از اشتعال نیران محاربه و مضاربه سپاه میرزا

۱-۲ ف بسمع میرزا ابابکر . . . . با سپاه آذربایجان: س ندارد - ۶ ق بیت: س شعر - ۱۳ ق ولایت جرجان: خ ولایت خراسان و جرجان - ۱۳ ف فصل خریف: س خریف - ۱۸ ق برار: س ندارد - ۱۸ ف شد: س گشت -

عمر روی بهزیمت نهاده کانهم جراد منتشر متفرق و پریشان گشتند. میرزا عمر زخم خورده ازان معرکه بطرف مروالرود گریخت و درکنار آب بدست نوکران امیر مضراب گرفتار شد. امیر مشارالیه شاهزاده را بتدبیر و پای نهاده بخدمت حضرت خاقانی فرستاد. آنحضرت را چون نظر برچهرهٔ میرزا عمر افتاد برحال وی ترحم نموده رقم بر عفو و صفح بر جرائد جرائم او کشید و جمعی از مخصوصان را با طبیب و جراح همراه شاهزاده نموده او را بهرات فرستاد. شاهزاده سعادت قرین دران سرزمین سر در نقاب تراب کشیده بعالم دیگر شتافت. و احوال میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر در آذربایجان چنان شد که قرا یوسف ترکمان دران اوان در دیار بکر ظهور نمود، در حوالی نخچوان با امیرزاده ابابکر محاربه نموده او را شکست داد و متوجه تبریز شد. و میرزا ابابکر یک مرتبه دیگر در حدود تبریز در شهور سنه عشر و ثمانمائه با قرا یوسف مقابله و (خ ۳۶۴ب) مقاتله نمود و درین مرتبه میرزا میرانشاه بدست ترکمانان کشته شد و میرزا باز منهزم شده بعراق آمد و از عراق بطرف کرمان رفت و بعد از سرگردانی بسیار عاقبت از دست سلطان اویس بن امیر ایدکوی برلاس شربت شهادت چشید.

بیان حال میرزا پیر محمد که امارت فارس باو مفوض بود و وقائع حالات میرزا اسکندر و میرزا رستم.

خ: ذکر حالات امیرزاده پیر محمد حاکم بلاد فارس و بیان اختلاف که میانه او و برادرش شد.

س: ذکر عاقبت کار میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ و برادران

۱ق کانهم: س ندارد. ۱ف کانهم جراد منتشر: خ الفرار ما لا یطاق.
۲ق بتدبیر: س بند بدست. ۲ف بتدبیر و پای نهاده: خ بتدبیر بند بر دست و پای نهاده. ۳ق میرزا: س میرزا ابابکر. ۱۶ف شربت شهادت چشید:

شرح حال میرزا پیر محمد و برادران بر سبیل اجمال چنان است که میرزا پیر محمد به تنعم و ناز بر مسند حکومت شیراز تکیه زده اوقات ایام ولیالی را بعیش و حضور و طرب و سرور مصروف می داشت و چون خبر فوت صاحبقران مغفور در اطراف جهان شائع گشت میرزا پیر محمد خطبه و سکه بنام میرزا شاهرخ مزین گردانید و جهت اعلام این سکو خدمتی ایلچی با عریضه خراسان فرستاد ـ این بیت در عریضه مندرج بود که ، بیت :

همه بندگانیم شهرخ پرست من و رستم اسکندر و هرکه هست

حضرت خاقانی فرستادهٔ او را نوازش بسیار نموده رخصت انصراف ارزانی داشت ـ میرزا پیر محمد دولت کام و سرفراز در دارالسلطنت شیراز ابواب عدالت و رفاهت بر روی روزگار خاص و عام باز کرده اکثر اوقات با علما و فضلا صحبت می داشت ـ در ایامی که میرزا عمر بن میرزا میرانشاه در آذربایجان دعوی سلطنت کرد و امیر جهانشاه جاکو را بقتل رسانیدند میرزا اسکند در همدان خائف شده نزد برادر بزرگ به شیراز رفت ـ میرزا پیر محمد مقدم برادر را باعزاز و احترام تلقی فرموده ایالت یزد را باو ارزانی داشت مدتی چند سال برادران مبانی مودت ممهد بود ـ آخر باغوای بعضی مفسدان غبار نفار متصاعد شده مودت بکدورت (س ۷۰۵ ب) تبدیل یافت و مهم منجر بآن شد که میرزا پیر محمد اسکندر را گرفته بند بر پایش نهاده بطرف خراسان فرستاد ـ اسکندر در چهارده طبس موکلان را غافل ساخته از بند خلاصی شده باصفهان رفت ـ برادرش میرزا رستم مقدم جناب اسکندری را فوزی عظیم دانسته برادران باتفاق لشکری فراهم آورده متوجه شیراز شدند ـ میرزا پیر محمد متحصن گشته

س شربت شهادت چشید انا لله وانا الیه راجعون ـ ۱۵ ف احترام : س ندارد ـ ۱۷ ف بکدورت : س بوحشت ـ ۲۲ ف گشته : س گشت ـ

بعد از چهل روز اصفهانیان چون دانستند که شهر مسخر نخواهد شد گرمسیرات را غارت کرده مراجعت کردند ـ میرزا پیر محمد نیز در سنه عشر و ثمانمائه لشکر فارس و گرمسیرات را از پیاده و سوار جمع ساخته بکشیدن انتقام بجانب اصفهان رفت ـ میرزا رستم و میرزا اسکندر هم باتفاق بچمن گندمان آمده بپرسیت و تعبیه سپاه مشغول شدند و چون اتصال فریقین دست بهم آویختند و نهایت کوشش بتقدیم رسانیدند آخرالامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت دولت میرزا پیر محمد وزیده رستم و اسکندر روی از معرکه بر تافته بطرف خراسان شتافتند ـ میرزا پیر محمد در مملکت عراق عجم و فارس فرمان روا شده رایت عدالت و نصفت دران بلاد و دیار برافراخت و ایالت اصفهان را به پسرش عمر شیخ ارزانی داشته باز بصوب شیراز معاودت فرمود ـ اما میرزا رستم و میرزا اسکندر چون بطرف خراسان روان شدند میرزا رستم اعتماد بر لطف حضرت خاقانی کرده بهرات رفت (ق ٦٢٣) و باصناف عوارف و عواطف مفتخر و سرفراز گشت و میرزا اسکندر چند گاهی در ولایت خراسان سرگردان می گشت ـ بعد از سرگردانی بسیار بکنار آب آموده افتاد ، حاکم آن دیار او را بعزت نگاه داشته صورت حال را بپایه سریر اعلی حضرت خاقانی عرض کرد ـ از بارگاه خلافت پناه حکم شد که او را مطلق العنان گردان ، هر جا که خواهد برود ـ آنجناب از آنجا عازم شیراز شده ـ بعد از طی مراحل نماز شام بیست و ششم شهر رمضان سنه احدی و عشر و ثمانمائه پیاده به شیراز در آمد ـ میرزا پیر محمد چون از حال برادر خبر یافت دست از طعام کشید و همان ساعت او را طلبید و آنمقدار اظهار لطف و مرحمت

---

۲ ق غارت کرده مراجعت کردند : س غارت کرده مذکور مراجعت نمودند ـ ۸ ق شتافتند : خ رفتند ـ ۱۸ ق مراحل : س مفاوز و مراحل ـ

نمود که خاطرش مطمئن گشت و در مجاری اوقات حضرت سیادت و افادت پناهی علامه العلمای امیر سید شریف از سمرقند به شیراز آمد و شرح مواقف که در سمرقند نوشته بود باسم امیرزاده پیر محمد مزین گردانیده تحفه مجلس ساخت و منظور نظر عاطفت و مشمول مراحم بی غایت گشته (خ ۳٦۵) و بعد از قتل امیرزاده پیر محمد که در همان ایام واقع شد چنانکه بعد ازین مذکور می گردد کتاب مذکور را بنام میرزا اسکندر مزین ساخت و هم درین سال حضرت شاه نعمت‌الله ماضی که حضرت صاحبقران مغفور او را رخصت هند داده بود به شیراز تشریف آورد و اهل آن دیار از وصول قدوم آنحضرت اظهار مسرت و شامانی نمودند - و در شهور سنه اثنی عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد ، تیمور خواجه را بحکومت شیراز نصب نموده خود بعزم تسخیر مملکت کرمان متوجه شد و میرزا اسکندر را نیز برد و چون بموضع دو چاهه رسید حسین شربت دار که بیمن التفات آن پادشاه پسندیده اطوار از مرتبهٔ شربت داری بدرجهٔ امارت ترقی نموده بود از غایت شقاوت جمعی از اهل شرارت را با خویش متفق ساخته نیم شبی پیرامن خرگاه میرزا پیر محمد را فرو گرفته آنجناب را شربت شهادت چشانیده - میرزا اسکندر علی‌الفور با دو سه نفر بطرف شیراز معاودت فرمود و کیفیت واقعه را با تیمور خواجه بیان نمود - اعیان شیراز نخست گمان بردند که این حرکت از میرزا اسکندر صادر شده - چون مردم متعاقب یکدیگر بشهر آمدند حقیقت حال معلوم شد - تمامی امرا و لشکریان که در شهر بودند دست بیعت باسکندر دادند - حسین شربت دار بعد ازانکه شهد شهادت در کام جام میرزا

۱ق اوقات: س آن اوقات - ۴ق گشته: س گشت - ۱۲ق نیز برد: خ به یزد برد: س نیز همراه برد - ۱٦ق چشانیده: س چشانید - ۱۹ق صادر: س واقع - ۱۹ق بشهر آمدند: س بشهر در آمدند -

پیر محمد چکانیده بود امیر عبدالصمد را با جمعی از عقب میرزا اسکندر فرستاد که آنجناب را نیز از همان شربت که برادرش چکانیده بودند بچشانند ـ میرزا اسکندر از برق و باد سرعت استعاره کرده بشیراز رسیده بود ـ عبدالصمد از بیم حرکت بصوب(س ۸۰۸ھ) یزد گریخت ـ بعد از دو سه روز حسین شربت دار بعظمت هر چه تمامتر بظاهر شیراز فرود آمد ـ میرزا اسکندر شهر را مضبوط ساخته شرائط احتیاط بجای می آورد ـ چون شب دست داد امرا و لشکریان میرزا پیر محمد که با حسین شربت دار اتفاق داشتند و دست از عهد و پیمان او بداشته بمیرزا اسکندر پیوستند ـ حسین شربت دار چون حال بدان منوال دید بطرف کرمان فرار نمود و در اثنای راه جمعی از ملازمان میرزا پیر محمد که بهراولی مقرر شده بودند آن حرام نمک را گرفته بشیراز آوردند ، در سر مزار مصلح الدین سعدی بعضی از ریش و بروت او را براشده رخساره اش را بغازه رنگ کردند و کلاه نکبت را بر سرش نهاده بر گاوی سوار ساختند و باین هیأت آن احمق خر طبیعت را بخدمت میرزا اسکندر بردند شاهزاده ازو پرسید که "برادرم را چرا کشتی؟" جواب داد که "قتل برادر از برای تو خود بد نبود". نائره غضب اسکندری ازان جواب التهاب یافته بدست خود هر دو چشم او را از حدقه بیرون کشید و بعد ازان بزخم چماق اعضای او را نرم ساخت ، بیت :

بکون و مکان چیزی از خیر و شر   زکفران نعمت بدان شوم تر

---

۲ ق چکانده : س چشانیده ـ ۸ ف اتفاق داشتند : س اتفاق داشتند مجموع او را گذاشته ـ ۱۱ ف در: س و در ـ ۱۴ ق هیأت : س هیت ـ ۱۸ ق بیت : س شعر ـ ۱۹ ف بکون و مکان الخ : س زکفران نعمت چه آید جز این : که نقصان عمرست و خسران دین ، گفته اند الکفران اشد من الکفرلان هذا واحد و ذاک اثنان ـ

القصه میرزا اسکندر بعد از قتل حسین شربت دار بر سریر ایالت فارس بنشست و رایت حکومت دران دیار برافراخت۔ درخلال آن احوال سلطان معتصم بن زین‌العابدین را از فارس به ماوراءالنهر می فرستاد ، او فرصت یافته بطرف شام فرار نموده بود درین وقت باذربایجان آمده بامداد قرا یوسف ترکمان لشکر بطرف اصفهان کشیده دعوی ملک موروثی کرد و چون تا حدود اصفهان رسید عمر شیخ میرزا بن میرزا پیر محمد مقتول که حاکم آن بلدهٔ فاخره بود با سپاه خود بعزم رزم از شهر بر آمد و بعد از اندک محاربه راه انهزام سر گرفته بصوب یزد رفت۔ سلطان معتصم بسهل و آسان مملکت (ف۵۲۶) اصفهان را بگرفت و دل بر سلطنت نهاده بنشاط و طرب مشغول گشت۔ چون این خبر در شیراز بسمع میرزا اسکندر رسید سپاه فارس را فراهم آورده متوجه اصفهان شد۔ سلطان معتصم موکب اسکندری را استقبال نموده در حوالی الکاه آن دو سپاه رزم خواه بهم رسیده نیران محاربه را باشتعال در آوردند۔ دران اثنا بعضی از اصول و اعیان فارس بنا بر تصور باطل بسلطان پیوستند۔ باوجود آن حال میرزا اسکندر ثبات قدم ورزیده اصلا متزلزل نشد و چندان حرب کرد که از درگاه والله یؤید بنصره من یشا صورت فتح و ظفر جلوه گر گشت۔ سلطان معتصم در حین فرار بکنار جوی آبی رسید ، خواست که اسپ را بجهاند ، جوانی عظیم‌الجثه بود خود را نگاه نتوانست داشت برقفا افتاد ، یکی از لشکریان شیراز (خ ۳۶۵ب) بوی رسیده شعلهٔ حیوتش را بتیغ آبدار فرو نشانید۔ میرزا اسکندر

۳ف معتصم بن زین‌العابدین : س معتصم بن زین‌العابدین شاه شجاع دران اوان که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان پدرش زین‌العابدین۔
۸ق انهزام سرگرفته : س انهزام پیش گرفته ۔ ۱۲ق الکاه : س آتشکاه۔
۱۴ق بسلطان : س بسلطان معتصم۔

مظفر و منصور بر مملکت عراق فرمان روا شده بر ظاهر اصفهان نزول نمود - اما خواجه نظام‌الدین احمد صاعدی بنا بر آنکه سلطان معتصم امداد و معاونت کرده بود میرزا اسکندر را نتوانست دید - لاجرم دروب اصفهان را مسدود ساخته لشکریان میرزا اسکندر را باصفهان راه نداد - میرزا اسکندر بعد از چند روز بیرون اصفهان را غارت کرده بطرف شیراز رفت و مقارن بآن حال میرزا رستم که بموجب فرمان حضرت خاقانی از هرات متوجه شده بود بحوالی اصفهان رسید - اصفهانیان برسم استقبال شتافته آنجناب را بشهر در آوردند -

میرزا اسکندر بعد از محاربه سلطان معتصم ایلچی بهرات فرستاده عرضه داشتی نزد خاقان سعید ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد کرده التماس نمود که از برادران هر کدام را که صلاح دانند بدین صوب فرستند تا معاون یکدیگر باشیم - آنحضرت ایلچی او را نوازش (س۸۵ب) فرموده میرزا بایقرای عمر شیخ را با طبل و علم و خیل و حشم نزد اسکندر فرستاد - بوی نوشت که با مضمون همایون یشدک باخنک ملاحظه فرموده برادر را که آثار نجابت و اقبال از ناصیهٔ حال خجسته مآلش لائح است بآنجناب فرستادیم - لائق آنکه نسبت باو لوازم اخوت و مودت بجای آورده تا عقد الفت انتظام پذیرد - میرزا بایقرا چون بفرمان خاقان آفاق عازم ولایت عراق شد میرزا رستم از قدوم خجسته لزوم برادر آگاه شده باستقبال او بیرون شد و آنجناب را باعزاز و احترام تمام باصفهان در آورد و با خویش متفق ساخته نگذاشت که بطرف شیراز رود - میرزا اسکندر از استماع این خبر مکدر شده با حشری انبوه و لشکر پر شکوه عازم اصفهان شد - بعد از وصول میان برادران نیران

---

۲ ق معتصم امداد و معاونت : س معتصم را امداد و اعانت - ۱۹ ق آگاه شده : س آگاه گشت -

محاربه سعله کسید. دران اوان میرزا خلیل سلطان در ری بود از برای اصلاح ذات‌البین او نیز عازم اصفهان سد، چنانچه در سابق بوضوح سوست. میرزا اسکندر بصلح راضی سد و میرزا رسم از مقاومت عاجز سد. خلیل سلطان را از برای محافظت اصفهان گذاشته خود بطرف آذربایجان رفت که از قرا یوسف ترکمان استمداد نماید. قرا یوسف چون در توجه ساهزاده اطلاع حاصل کرد فریب نه فرسخ استقبال نموده در تعظیم و تکریم بدانچه ممکن و مقدور بود کوشید و طویهای پادساهانه داده پیشکشهای لائق کشید، میرزا رستم نیز تحف و تبرکات مناسب گذرانیده چند روز باهم در خلوات صحبتهای مخصوصانه داستند. بعد از چند روز میرزا رستم میل معاودت فرمود. قرا یوسف جمعی از ترکمان را ملازم رکاب ساهزاده گردانیده بجانب عراق روان ساخت. ترکمانان چون ساهزاده را بعراق رسانیدند پی آنکه با خصم او مقابل سوند یا سددی کنند بازگستند. میرزا رستم باصفهان آمد. چند روزی در مقر دولت بسر برد و چون خواجه احمد صاعدی بی استصواب شاهزاده دخل در امور ملکی می نمود ساهزاده را نیران خشم باستعال درآمده بقتل خواجه فرمان داد. ازین سبب مردم اصفهان نقس محبت شاهزاده را از لوح دل محو کردند و شاهزاده نیز مصلحت در توقف ندید. باتفاق برادرش بایقرا عازم خراسان شد و در آخر شهور سنه اربع عشر و ثمانمائه بشرف دستبوسی حضرت خاقانی در دارالسلطنت هرات مشرف شدند و ولایت عراق و فارس بتمام در تحت ضبط و حیطهٔ تصرف میرزا اسکندر در آمده بخار عجب و پندار بکاخ دماغش راه یافته دم از استبداد و استقلال زده با حضرت خاقانی اظهار مخالفت نمود و مآل حال او و از وقائع آیندهٔ محرر خواهد شد، انشا الله تعالی.

---

۱ ق محاربه شعله کشید: س قتال اشتعال یافت. ۲ ق فرمود: س نمود.

بیان محاربت میرزا ابوبکر و قرا یوسف ترکمان در نخچوان و کشته شدن میرزا میرانشاه و استیلای قرا یوسف بتمامی آذربایجان و بعضی از عراق و مخالفت میرزا اسکندر -

در قضایای (ق ۶۲۶) حضرت صاحبقران سعید مغفور مذکور و مسطور شد که آنحضرت در حین توجه بصوب ختای مکتوبی در سه گز عرض و هفتاد گز طول باب زر نوشته بوالی مصر فرستاد و دران نامه این مضمون مسطور بود که "چون آن سلطنت پناه سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان را بنا بر ابناء دولت خواهی این دودمان سلطنت آشیان گرفته محبوس ساخته است باید که سلطان احمد را بند بر (خ ۳۶۶) گردن نهاده و قرا یوسف را گردن از بند جدا کرده بپایهٔ سریر سلطنت مصر فرستد" - چون مکتوب مذکور بوالی مصر رسید و بر مضمون مطلع گردید در اندیشه بود که دران اثنا خبر فوت حضرت صاحبقران بین الانام انتشار یافت - والی مصر بعد از تحقیق این خبر آن دو سردار را از حبس بیرون آورده از قید خلاصی ساخت - سلطان احمد بجانب بغداد شتافت و بران دیار مستولی شد چنانچه در گفتار چهارم از مقاله چهارم سمت ترقیم یافته و قرا یوسف ترکمان بجانب دیار بکر توجه نمود و بعد از وصول بدان نواحی خویشان و بنی اعمام بدو پیوستند - آنجناب باندک زمانی قلعه ادبیک را در

خ : بیان حالات سلطان احمد یوسف ترکمان در مصر و خلاصی یافتن از حبس و حرب نمودن قرا یوسف در تبریز و کشته شدن میرزا میرانشاه در تبریز -

س : ذکر نجات یافتن سلطان احمد ایلکانی و قرا یوسف ترکمان از حبس والی مصر و بیان بعضی از حالات ایشان که تمامی کلام موقوف آنست -

۴ ق مسطور : س مندرج - ۷ ق سلطنت پناه : س سلطنت دستگاه - ۱۰ ق کرده : س ساخته - ۱۴ ق قید خلاصی : س مطلق العنان - ۱۶ ق بجانب : س بصوب -

تحت تسخیر در آورده لشکری فراوان از طبقهٔ ترکمانان بر سر او جمع شدند و در غره جمادی الاول سنه سبع و ثمانمائه در حوالی نخچوان بامیرزاده ابابکر بن میرزا میرانشاه (س ۳۵۹) محاربه نموده او را شکست داد و متوجه تبریز شد و در بیست و چهارم ذی قعده سنه عشر و ثمانمائه در حدود تبریز کره بعد اخری بامیرزاده ابابکر مصاف داده، درین مرتبه هم عدو غالب شد و میرزا میرانشاه درین جنگ بدست غلام ترکمانی کشته شد - غلام سر آن شهریار را پیش قرا یوسف برد - قرا یوسف در غضب شده غلام را حکم قصاصی فرموده گفت ''اگر او را زنده می آوردی ترا رعایت می کردم'' - بعد ازان روی بوسان حرم میرزا ابابکر که در دست درا کمه اسیر شده بودند پیش خواتین خویش فرستاده در کنف حرمت جای داده اشارت کرد تا سر شاهزاده شهید را ببدنش رسانیده بآئین سلاطین در سرخاب دفن کردند - بعد از مدتی شمس الدین غوری استخوان او را بماوراءالنهر در قبة الخضراء مدفون گردانید و بعد ازین قضیه قرا یوسف استیلای تمام یافته بر تمامی بلاد آذربایجان و بعضی از عراق فرمان روا گشت - و چون خبر استعلا و استقلال قرا یوسف ترکمان و برانگیخته شدن شور و شر و کشته شدن میرزا میرانشاه و مخالفت میرزا اسکندر در هرات سمع مبارک حضرت خاقانی رسید اول مکتوبی مشتمل بر ثبات و داد اتفاق در قلم آورده نزد میرزا اسکندر فرستاد -

---

۸ق اگر: س ندارد - ۱۱ ف سر شاهزاده شهید را ببدنش رسانیده: س سر شاهزاده را که شهید شده ببدنش رسانند و - ۱۴ق بعضی از عراق: س ندارد - ۱۷ ف حضرت خاقانی: س حضرت خاقانی جالس مسند صاحبقرانی - ۱۷ق مشتمل: س ندارد - ۱۸ق اتفاق در: س اتفاق و ترک مخالفت و نفاق در -

بیان نامه نوشتن سلطان کامگار برسم نصیحت بمیرزا اسکندر و اصرار او در مخالفت و توجه موکب همایون باصفهان

جناب فرزندی اعزی خلد ملکه بسلام لاکلام مخصوص گشته معلوم فرماید که بفیض الهی و یمن تائیدات نامتناهی احوال این مملکت در نهج استقامت استقرار یافته و امور این ولایات در مجاری استمدادات استمرار پذیرفته هر زمان از بارگاه حمدیت و درگاه احدیت درر کرم و غرر نعم نصیب دولت و حشمت نامی آید و هر مراد که بر خاطر گذرانیم دولت مساعدت و روزگار موافقت می فرماید - اکنون همت بر تفرقهٔ جمع و تمزیق شمل قرایوسف در کمان و ضبط و نسق آذربایجان مصروف است و حالا عزیمت آنست که زمستان در مازندران گذرانیم و چون طلیعهٔ بهار پیدا شود رایت شاهی افراخته سوار و پیاده با اسپان پیل پیکر رخ بدین مهم آوریم و فرزین بند خصم را ازهم برکشاییم و دست بردی بوی نماییم - چه ازان زمان که واقعه هائله برادر مخدوم پادشاه سعید شهید مغیث الدین میرزا میرانشاه انارالله برهانه بوقوع پیوسته تدارک این قضیه را فرض العین و عین فرض دانسته ایم - اما بسبب بعضی قضایا که در ممالک واقع بود چنانچه جناب فرزندی را معلوم است توجه بآن طرف میسر نمی شود - بحمدالله تعالی که ممالک خوارزم و خراسان و زابل و کابل تا اقصی هندوستان و مملکت ماوراءالنهر و نواحی

خ : نامه نوشتن خاقان اعظم شاهرخ پادشاه به برادر زادهٔ خود میرزا اسکندر که دران وقت بحکومت اصفهان قیام داشت -

س : مکتوبی که معین السلطنته شاهرخ میرزا بمیرزا اسکندر نوشته -

۳ف بفیض الهی و یمن : س بفیض فضل الهی و به یمن - ۶ف بارگاه حمدیت : س بارگاه صمدیت - ۱۱ف سوار و پیاده - س سوار پیاده لشکر -
۱۷ف شود : س شد -

ترکستان و مازندران و طبرستان در تحت تصرف بندگان است و خاطر از جواب جمع و حق سبحانه و تعالی موفور اسلام ارزانی داشته صد هزار سوار و پیاده چون ابر غران و برق درخشان در اردوی همایون ملازم اند و هیچ آفریده باین خاندان که عقد ایامش از انفصام مصون باد این جرأت ننموده که مرا بوسف نموده در الحال هذا سودای استبداد از سر بیرون نکرده بر ...وۀ مخالفت مستمر است. انقیاد ازو طبعاً و شرعاً و عقلاً و نقلاً بر ما و آن فرزند از قبیل واجباتست. اگر بادیکدیگر طریق مباسطت گشاده نداریم و جادۀ اتحاد نسپریم و در جذب منافع و دفع مضا مشارکت ننمودیم (ق ۲۲۷ ب) دشمن قوت گیرد و طمع او در ممالک زیاده گردد. می باید که اول بهار با لشکر جرار متوجه شده در حدود ری اتفاق افتد و بمهمات مجموعی روی بآن صوب نهیم تا هرچه صلاح وقت باشد بتقدیم رسد. و بیشتر از ملاقات از امرا هر کرا صلاح دانند بفرستد تا مشوره نموده هرچه مقرر باشد باتمام رسد. انشاءالله تعالی.

چون مکتوب مذکور بمطالعه میرزا اسکندر پیوست نخست اظهار اطاعت و انقیاد عم بزرگوار نمود. باطناً همچنان در مخالفت مصر بود. حضرت صاحبقران بموجب وعده آن زمستان در جرجان بسر برد و ابوسعید منک را نزد میرزا اسکندر فرستاد که آنجناب را بری آورد تا با حضرت خاقانی ملاقات کند. اسکندر مکنون ضمیرش بود ظاهر ساخته سخنان درشت در جواب گفت و در مجموع بلاد عراق و فارس اسم میرزا شاهرخ

---

۱۱ ق اتفاق افتد: س اتفاق ملاقات افتد. — ۱۶ ق باطناً: س اما باطناً. — ۱۶ ق در: س بر. — ۱۷ ق صاحبقران: س خاقانی. — ۱۹ ق اسکندر مکنون: س اسکندر آنچه مکنون. — ۲۰ ق در: س ندارد.

را از (س و ۵۰۳ب) سکه و خطبه بیفگند و در جمع لشکر و ترتیب آلات حرب همه روزه مشغول می نمود' ابو سعید چون بران حال اطلاع یافت بی نیل مطلوب بدرگاه عالم پناه شتافته صورت واقعه را بعرض رسانید ـ باوجود آن حال حضرت خاقانی چندان التفات بآن سخنان نکرد ـ اما عزیمت آذربایجان را فسخ نموده میرزا بایسنقر را از برای ضبط دارالسلطنت هرات باز گردانید ـ و موکب همایون در بهار سنه سبع عشر و ثمانمائه بطرف عراق نهضت فرمود و در نواحی ری و شهریار نزول اجلال نمود و مکرر مسرعان بطلب میرزا اسکندر روان کرد ـ آنجناب چون علم مخالفت را بر افراشته بود از سوء عمل خویش ترسان و از کردار ناهموار هراسان بود' نتوانست آمد ـ لاجرم در استحکام برج و باروی حصار اصفهان کوسیده در خیال محاربه و مضاربه بود که دران اثنا جمعی از امیران و سرداران اسکندر که در ولایات بداروغگی و دارای مملکت قیام می نمودند مجموع اتفاق نموده بدرگاه حضرت خاقانی شتافتند و منظور نظر عاطفت شده عنایت و مرحمت یافتند ـ حضرت خاقانی از ری بطرف ساوه نهضت فرمود و از ساوه شکار کنان بجانب اصفهان روان شد ـ هر روز فوجی از لشکر اسکندر دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده بقدم اخلاص و دولت خواهی باردوی همایون ملحق شدند ـ حضرت خاقانی بعد از قطع منازل و مراحل در باغ رستم که در دو فرسخی اصفهان واقع است نزول نمود ـ

---

۲ ق ابوسعید: س و ابو سعید ـ ۲ ق چون بران حال اطلاع یافت: س ندارد ـ ٦ ق در بهار: س در اطاعت و انقیاد عم بزرگوار نموده اما باطناً همچنان ـ ۱۷ ق ملحق شدند: س می شتافتند ـ

ذکر تسخیر اصفهان و گرفتاری میرزا اسکندر و تفویض آن ولایت بمیرزا رستم و مراجعت سلطان کامگار بهرات ـ

چون موکب همایون در ظاهر اصفهان نزول اجلال فرمود شیخ محمد میراب و امیر عباس و شیخ علی قزاق با قریب سی صد سوار از میرزا اسکندر گریخته بسعادت بساط بوسی استسعاد یافتند ـ و بعضی از صحرا نشینان و الوسات آن حدود نیز باردوی خاقانی شتافتند ـ میرزا اسکندر از مشاهدهٔ این صورت در بحر اندیشه افتاده از خواص و بارگاه برسم مشوره پرسید که تدبیر این کار چیست؟ خواطر صغار و کبار بر افروختن آتش جنگ و پیکار قرار گرفته ـ روز دیگر با لشکری چون فیض سحاب بی حساب و مانند اقطار امطار بی شمار از درون اصفهان بیرون خرامیده روی بمیدان مردان نهاد ـ ازین طرف نیز لشکر بسان رعد بخروش بحرکت در آمده بمقابله دشمنان روان شدند ـ بعد از اتصال عسکرین حرب عظیم درهم پیوست اما اسکندر چون دانست که تاب مقاومت ندارد پشت بر معرکه کرده زود خود را بشهر انداخت، بیت:

چو پروانه خود را زند بر چراغ   بمیرد چراغ او بسوزد بداغ
اگرچه بود کوه ثابت قدم   چو آید قیامت بریزد زهم

سپاه حضرت خاقانی خصمان را تعاقب نموده بسیاری را طعمهٔ شمشیر آبدار آتشبار ساختند ـ

خ : توجه نمودن حضرت خاقانی بصوب اصفهان و بحرب بیرون آمدن میرزا اسکندر و بعد از حرب باز باصفهان گریختن ـ
س : ذکر محاربه میرزا اسکندر و گرفتار شدن بدست عساکر نصرت مآثر ـ
۷ ق خواص و بارگاه : س خواص و مقربان بارگاه ـ ۱۱ ق بخروش : س خروش ـ ۱۴ ق انداخت : س انداخت بلی ـ ۱۴ ق بیت : س شعر ـ
۱۶ ق زهم : س بهم ـ

چون خبر هزیمت اسکندر بشیراز رسید جمعی که درآن خطه بودند با اعیان و کلانتران فارس اتفاق نموده خطبه و سکه را بنام همایون شاهرخی مزین گردانیدند و بسر اسکندر را گرفته بدرگاه عالم پناه شتافتند ـ دران ایام حضرت خاقانی هر چند که ملایمت نمود اسکندر سر باطاعت فرود نیاورد و در دوم جمادی‌الاول سنه سبع عشر و ثمانمائة فرمان همایون شرف نفاذ یافت که عساکر منصور حصار اصفهان را مرکز وار بمیان گرفته از هر طرف جنگ سلطانی در اندازند ـ دلیران معرکه ظفر اثر جوشن پوش گشته از آواز نفیر و نای رزین غلغله در سپهر برین و زلزله در زمان و زمین افتاد ، بیت :

چنان شد ز خم کوس و نعرهٔ جوش   که گردون بنبه محکم کرده در گوش

از درون شهر نیز دلیران (خ ٣٦٧) بمدافعه و ممانعت برج و باروی بر آمده کارزاری عظیم روی نمود ـ اما عاقبت سپاه ظفر پناه خاقانی (ق ٦٢٨) ظل سبحانی غالب آمده شهر را بگرفتند ـ و اسکندر پناه بحصار درون شهر برد ـ و چون شب در آمد هزیمت را بهترین غنیمت دانسته با جمعی از نزدیکان بیرون رفت ـ حضرت خاقانی چون بر فرار اسکندر مطلع شد فوجی از عساکر منصور را بتکامیشی فرستاد ـ آن جماعت او را گرفته بپایه سریر اعلی آوردند و حسب‌الحکم ببرادرش میرزا رستم (س ٣٦٠) مهر اخوت را برطرف ساخته میل آتشین در جهان بین برادر کشیده سپاه منصور در اصفهان دست به نهب و غارت دراز کرده نقود و اجناس بی قیاس بدست آوردند ـ

حضرت خاقانی آن خطه را با توابع و بعضی دیگر از مملکت عراق

---

١١ ق ممانعت برج و باروی : س ممانعت به برج و بار ١٣ ق و : س ندارد ـ ١٤ ق در آمد : خ شد ـ ١٦ ق منصور : خ ندارد ـ ١٨ ق ساخته : س نهاده ـ ٢١ ق بعضی دیگر از مملکت عراق : س ندارد ـ

بمیرزا رستم عنایت فرمود و همدان و نهاوند و کردستان را بالتمام بمیرزا بایقرای بن عمر شیخ ارزانی داشته و ایالت ری و آن حدود را بمیرزا ایجل بن میرزا میرانشاه مفوض داشت و بلدهٔ قم و توابع بمیرزا سعد وقاص تعلق گرفت و موکب همایون از اصفهان بطرف شیراز روان شده. بعد از وصول بآن دیار زمام سلطنت بلاد فارس و گرمسیرات را باتمام در کف اهتمام شاهزادهٔ کامگار خلاصه نتائج خواقین نصفت آثار میرزا ابراهیم سلطان نهاد و آن قرة العین خلافت و جهانبانی را به تمهید مبانی معدلت و رعایت رعیت وصیت فرموده عنان عزیمت بجانب یزد معطوف گردانید و از آنجا از راه بیابان قهستان بصوب دارالسلطنت هرات نهضت فرمود - در بیست دوم رجب سنهٔ مذکور بمقر سلطنت مانند اقبال و دولت فرود آمد و کریمه الحمدلله الذی احلنا دارالمقامه من فضله بر زبان مبارکش جاری شد - و چون خبر وصول رایات عالیات بدارالسلطنت هرات در ماوراء النهر شیوع یافت میرزا الغ بیگ به‌نیت ملازمت پدر عزم خراسان نمود و در دوازدهم ماه مبارک رمضان بآستان سلطنت آشیان رسیده باصناف عطوفت و اشفاق مفتخر و مباهی شد و روزی چند بفراغ بال گذرانیده رخصت معاودت یافت و هم دران ایام پرتو انوار عنایت خاقانی از مطلع مرحمت و مهربانی بر وجنات حال شاهزادهٔ ستوده خصال میرزا بایسنقر تافته ایالت ولایت طوس و مشهد مقدس و ابیور و سملقان و جرمگان و خبوشان و نسا و بازر و استرآباد و

---

۱ ق کردستان : س لردستان - ۲ ق داشته : س داشت - ۳ ق داشت : س گشت - ۵ ق باتمام : س بتمام - ۸ ق بجانب یزد : س بجانب دارالعباد یزد گردانید - ۹ ق گردانید : س گردانیدند - ۹ ق و از آنجا ...... مانند اقبال و دولت : س ندارد - ۱۳ ق در : س و - ۱۴ ق در : س ندارد - ۱۶ ق و : س ندارد -

شاسسان و کبود جامه و توابع و مضافات تعلق بنواب کامیابش گرفت و در سنه ثمان عشر و ثمانمائه خاطر همایون خاقان ربع مسکون بتعمیر قلعه اختیارالدین که حضرت صاحبقران مغفرت نشان در وقت فتح خراسان ویران کرده بود میل فرموده باندک زمانی ساخته و پرداخته شد ـ

بیان وفات میرزا ایجل والی ری و حالات میرزا سعد وقاص و مخالفت شاهزاده بایقرا و استیلای او بر شیراز ـ

از جمله حالاتی که در سنه ثمان عشر و ثمانمائه در عراق و فارس روی نمود آن بود که میرزا ایجل که ایالت ولایت ری تعلق باو می داشت پهلو بر بستر ناتوانی نهاده جهان فانی را بدیگران گذاشت ـ دیگر آنکه امیر قرا یوسف ترکمان بقصد تسخیر قلعهٔ سلطانیه رایت عزیمت برافراشت و امیر بسطام جاگیر که ضبط آن حصار بموجب حکم خاقان عالم اقتدار در عهده او بود از بیم سپاه ترکمان فرار نموده در بلدهٔ قم بامیرزاده سعد وقاص پیوست ـ آن شاهزاده ساده لوح بموجب امر بسطام را گرفته مقید ساخت و صورت واقعه را بدرگاه گردون اشتباه عرض نمود ـ خاقان صافی ضمیر را قید بسطام جاگیر موافق مزاج شریف نیفتاد ـ با طلاق او فرمان داده استمالت نامه فرستاد ـ لیکن میرزا سعد وقاص بآن حکم ملتفت نگشت و قتلق خواجه را در قم بر سر اردو گذاشته بسطام را مصحوب خویش بر داشته نزد قرا یوسف ترکمان رفت ـ امیر

خ: ذکر وفات نمودن میرزا ایجل حاکم ری و تسلط نمودن قرا یوسف و گرفتن سلطانیه را

س: ذکر حالاتی که بعد از معاودت حضرت خاقانی در مملکت عراق و فارس روی نمود ـ

۱ق شاسسان: خ شماسان ـ ۱ق و: س مع ـ ۷ق حالاتی: س حالات ـ

۱۲ق اقتدار: خ مدار ـ ۱۳ق لوح: س ندارد ـ

قرا یوسف او را تعظیم کرده در تسخیر عراق عجم طمع فرمود و امیر بسطام را از قید خلاص نموده بدستور پیشتر تربیت نمود و پسر او را که اخی فرخ نام داشت با فوجی از ترکمه بقم فرستاد تا حرم میرزا سعد وقاص را که دختر میرزا میرانشاه بود بآذربایجان نقل فرماید - دختر میرانشاه گفت که "شوهر من دشمن این خاندان است، ممکن که قرا یوسف روزی از شوهرم برنجد و مهم ما درمیان ترکمانان باسری انجامد". آنگاه نوکران خود را مکمل و مسلح ساخته ترکمانان را با اخی فرخ و تیمور شیخ و قتلق خواجه و جمعی که محرک میرزا سعد وقاص بجانب قرا یوسف بودند کشته سرهای (خ ۳٦۷ ب) ایشان را نزد حضرت خاقانی بهرات فرستاد و کیفیت واقعه را شرح داد - میرزا شاهرخ از کمال مردانگی آن زن تعجب نموده فرستادهٔ او را نوازشها فرمود و استمالت نامها بقلم در آورده بقم فرستاد -

واقعه دیگر آنکه شاهزاده بایقرا که در همدان (ق ٦۲۹) آن حدود علم حکومت برافراخته بود بتحریک برادر خویش میرزا اسکندر که بعد از میل کشیدن (س ۳٦۰ ب) در ظل رعایتش سر می برد از حضرت خاقانی باغی شده خیال تسخیر شیراز از خاطر ایشان سر بر زده با دو سه هزار سوار عازم آن دیار شد - میرزا رستم از حرکت برادران آگاه شده جمعی از سپاه اصفهان را به سر راه ایشان فرستاد - آن طایفه در حوالی جربادقان بدیشان رسیده آغاز محاربه کردند - از اقتضای چرخ ستمگر میرزا

---

۲ ق قید: س بند - ۴ ق فرماید: س نماید - ٦ ق از شوهرم برنجد: س قصد او نماید و حال ما - ۷ ق ترکمانان را با اخی فرخ: س ترکمانان را بگرفت و ایشان را با اخی فرخ - ۸ ق قتلق خواجه و جمعی: س قتلق خواجه و شیخ علی زنده و جمعی - ۱۷ ق سوار: س ندارد - ۱۹ ق جربادقان: س جراد خان -

اسکندر بدست ایشان گرفتار گردید ـ میرزا بایقرا هم فتح آن عزیمت نموده چند روزی در کندمان گذرانند ـ چون خبر مخالفت میرزا بایقرا به شیراز رسید میرزا ابراهیم سلطان جمعی از نوکران میرزا اسکندر را که در شیراز بودند و اعتبار داشتند مجموع را گرفته مقید ساخت همراه موکلان بطرف هرات روان کرد ـ محبوسان در اثنای راه فرصت یافته موکلان را بقتل آورده بجانب کندمان شتافتند و نزد بایقرا مجال سخن یافته گفتند مصرع : جهانگیری توقف بر نتابد ، و پیکر تسخیر آنرا با سهل وجوه در نظر آن شاهزاده ساده لوح جلوه داده او را برداشته بطرف شیراز روان شدند ـ میرزا ابراهیم سلطان با سپاه آراسته باستقبال دشمنان از شیراز بر آمد و در نواحی بیضه بایشان رسید از طرفین بترتیب و تعبیهٔ سپاه مشغول شده از باد حمله دلیران نیران محاربه بالتهاب و اشتعال در آمد و ریگ و خاک میدان را از خون همگنان گل ساختند ، بیت :

بسی کشته و پشته گشتند نیز   تلف شد فراوان جوان عزیز

عاقبت شیرازیان از مقاومت عاجز شده میرزا ابراهیم عنان یکران را ازان معرکه بطرف ابر قوه تاخت و میرزا بایقرا همعنان فتح و نصرت بصوب شیراز شتافت و در اواخر ربیع‌الاول سنه ثمان و ثمانمائه کامران و سرفراز به شیراز در آمد و نوای عیش و عشرت مرتفع گردانیده خود

١ق گرفتار: س ندارد ـ ٢ف گذرانید: س گذراند ـ ٣ق را: س ندارد ـ ٥ق کرد: س گردانید: خ ساخت ـ ٦ق نزد بایقرا: س نزد میرزا بایقرا ـ ٧ق آنرا: س شیراز را ـ ٨ق برداشته: س بران داشته ـ ٩ق سلطان: س ندارد ـ ١١ق محاربه: س فتنه ـ ١٣ق و پشته: س کشتند ـ ١٣ف شد: س ندارد ـ ١٤ق میرزا ابراهیم: س میرزا ابراهیم سلطان ـ ١٥ف ازان معرکه: س ندارد ـ ١٥ق نصرت: س ظفر ـ ١٦ق ثمان و ثمانمائه: س ثمان عشر و ثمانمائه ـ

را پادشاه باستقلال تصور کرد ـ چون خبر حرکت بایقرا بسمع رستم‌میرزا رسید میرزا اسکندر را که خمیر مایه آن فتنه می دانست نقش حیواتش را از صحیفهٔ وجود محو گردانید ـ

ذکر حرکت موکب سلطانی بفارس و تصرف شیراز و بعضی از احوال میرزا بایقرا و سوانح دیگر ـ

فضلای سخن طراز کلک نکته پرداز چنین رقم زده اند که چون خبر ولایت شیراز در هرات بسمع حضرت خاقانی رسید و بر حرکت دور از صواب میرزا بایقرا مطلع گردید با خود گفت "قبل از آنکه بمزید قوت و مکنت اختصاص یابد خطهٔ فارس را از تحت تصرف او انتزاع می باید نمود ـ" بنا بر اندیشه مذکور در هفتم جمادی الآخر سنه تسع و ثمانمائه رایات آفتاب اشراق بصوب عراق مشتعل گشت ـ وقت توجه موکب همایون در خم طاق گنبد گردون پیچیده مقدمهٔ سپاه نصرت دستگاه بجوار ری رسید ـ هرچند امرا میرزا بایقرا کیفیت توجه خاقانی را بسمع او میرسانندند تا از شراب مدام و مصاحبت جوانان سیم اندام دست بازدارد و بترتیب سپاه و اسباب کار زار پردازد فائده نمی داد ـ جواب می گفت که حضرت خاقانی پادشاهیست از غایت جلالت و عظمت از برای تسخیر شیراز خود بدین جانب لشکر نخواهد گشت و از شاهزادگان و امرا هر کدام که بیایند بمجرد مشاهدهٔ لمعان تیغ آبدار و سنان صاعقه کردار فرار خواهند نمود ـ سر در گریبان

خ : ذکر توجه رایات حضرت خاقانی بجهت دفع شر میرزا بایقرا بجانب عراق و فارس؛ س ذکر نهضت حضرت خاقانی بعراق نوبت ثانی ـ

۶ق خبر ولایت شیراز: س خبر واقعه ولایت فارس و شیراز ـ ۶ق خاقانی: س خاقان سرفراز ـ ۱۱ق تسع و ثمانمائه: س تسع عشر و ثمانمائه ـ

۱۷ق از: خ در ـ ۱۸ق گشت: س کشید ـ

غفلت فرو برده وقتی آگاه شد که ما هجهٔ لوای خاقان هفت کشور در سوم ماه رمضان از افق بشته الله اکبر طالع گشت - میرزا بایقرا سراسیمه و حیران شده از کمال قلق و اضطرار چاره جز آن ندید که بمرزا بایسنقر که مبانهٔ ایشان محبت قدیمی بود توسل جوید تا شاهزاده پناه او را از حضرت خاقانی درخواست نماید - بنا علی هذا امیر ابوسعید را بملازمت میرزا بایسنقر فرستاد - میرزا بایسنقرا بنا بر محبتی که با شاهزاده وافر تهور داشت متقبل این معنی شده فی‌الفور امیر ابوسعید را بدرگاه عالمپناه برد و زبان شفاعت برگشاد - حضرت خاقانی بنا بر شفاعت فرزند ارجمند از سرجرائم و آثام بایقرا درگذشت و امیر ابوسعید را منظور نظر عاطفت گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت و امیر ابوسعید چون بدر بارگاه رسیده باز گشت و زانو زده بعرض رسانیده (خ ۳۶۸، س۳۶۱) که توقع چنانست که اگر خدام ذوی‌الاحترام به سبب میرزا بایقرا در مقام انتقام باشند نخست بنده را گردن بزنند - حضرت خاقان عالمیان دیگر سخنان شفقت آمیز گفته او را روان ساخت و بعد ازان حضرت خاقانی فرمود که هر کرا مثل این مردک ده نوکر باشد چرا خیال استقلال نکند - القصه بایقرا میرزا بعد از مراجعت امیر ابوسعید مطمئن خاطر شده در شب شنبه پنجم رمضان المبارک از شیراز (ف ۶۳۰) بر آمده ملک و مال را وداع آخرین کرده بمنزل میرزا بایسنقر شتافت و چون شاهزاده را دریافت روز دیگر شاهزادگان باتفاق بدرگاه خاقان آفاق رفته حضرت خاقانی بموجب وعده معترض عرض و جان بایقرا نگست - اما او را در مصاحبت وکلان هشیار بصوب قندهار

۴ ق جوید : س جسته - ۱۱ ق بدر بارگاه : س بدرگاه - ۱۲ ق به نسبت میرزا : س نسبت بمیرزا - ۱۵ ق کرا : س کس را - ۱۷ ف شده : س گشته -

روان گردانید که در قید قیدو میرزا بسر برد. قول آنست که شاهزادهٔ مجرم را بسمرقند فرستادند و در ارک سمرقند نا پدید شد. والله اعلم بالخفیات الامور.

چون بار دیگر بمحض عنایت سیمن کارساز دارالملک شیراز را در تحت تصرف خاقان سرفراز درآمد باز ایالت آن ولایت را بشاهزاده کامران میرزا ابراهیم سلطان رجوع فرموده موکب همایون بعزم توجه کرمان بحرکت در آمد و حکومت قم و کاشان و ری و رستمدار تا حدود گیلان بامیر الیاس خواجه بهادر مفوض گشت و چون سلطان اویس حاکم کرمان بعد از فوت حضرت صاحبقران بملازمت پایه سریر اعلی نرفته بود و در ارسال تحف و هدایا و اذعان باج و خراج اهمال و اغفال مسلوک داشته بنا برین حضرت خاقان صاحب تمکین خواست که او را از خواب غفلت بیدار سازد. عنان نگران را بصوب کرمان تافته متوجه آنحدود شد. و چون خبر موکب همایون بسمع سلطان اویس رسید از کمال تمکینش متزلزل شده آن روز سید شمس الدین علی را که از جملهٔ سادات عظام و نقباء کرام آن دیار بود با تحف و پیشکش لایق باستقبال حضرت خاقانی فرستاد. سید موصی الیه در سیر جان باردوی کیهان توان رسیده زبان شفاعت بگشاد و قبول فرمود که چون موکب همایون بدارالسلطنت هرات رسد سلطان اویس را بپایه سریر سلطنت مصیر رساند. حضرت خاقانی سخنان سید را بسمع رضا اصغا فرموده آنجناب را راضی و شاکر بطرف کرمان باز گردانید و اردوی گردون شکوه از راه قهستان عازم خراسان شده باندک

۱ق قول: س قولی. ۴ق را: س ندارد. ۵ق بشاهزادهٔ کامران: س بشاهزادگان. ۶ق همایون: س ظفر نشان. ۱۳ق از کمال تمکینش: خ ارکان تمکنش: س ارکان. ۱۴ق آن روز: س در روز. ۱۶ق کیهان: س گردون.

روزی بمرکز دولت و مقر سلطنت نزول نمود و درین سال میرزا میرک احمد و ایلنکیز بن میرزا ابابکر در هرات داعیهٔ مخالفت حضرت خاقانی کرده خواستند که بطرفی از اطراف بیرون روند منهیان ازین معنی آگاهی یافته بدروهٔ عرض مقربان بارگاه رسانیدند و مقارن بآن حال از پیش میرزا قیدو که والی قندهار بود قاصدی رسیده بعرض بادشاه رسانیدند که "میرزا بایقرا خواست که با جمعی از مفسدان اتفاق کند و قصد این مخلص نماید، از ضمیر او آگاه گشته او را گرفته مضبوط ساخته‌ام تا بهر چه اشارت فرمایند قیام نمایم"۔ حضرت خاقانی حکم فرمود که میرزا قیدو بایقرا را از آب سند بگذارند و بگذارد که بهر جا که خواهد رود و میرزا میرک احمد را حکم شد که بمکه معظمه فرستند و میرزا ایلنکیز در کشتی نشسته سفر دریا اختیار کند۔ شاهزادها هر یک بطرفی که تعین شده بود روان شدند، مصرع: رفتند چنانکه آمدن نیست دگر۔

چون رای جهان خاقان کشور کشای گلزار سلطنت را از خار و خاشاک مفسدان پاک و صافی گردانید مسند امارت دیوان را بوجود شریف غیاث السلطنته و الدنیا والدین میرزا بایسنقر بیارایست و اشارت علیه صدور یافت که آن نو بادهٔ باغ بادشاهی هر روز در دیوان نشسته قضایاء فرق برایا را بر نهج عدالت بفیصل رساند۔ و هم درین سال سلطان اویس بن امیر ایدکو برلاس قدم از سر ساخته بدرگاه عالمپناه شتافت و منظور نظر عاطفت و احسان گشته او را بطرف سمرقند فرستادند و در سهور سنه عشرین و ثمانمائه حضرت خاقانی، میرزا سیورغتمش را بایالت

۴ق آگاهی یافته: س آگاه شدند۔ ۱۱ق کند: س نماید۔ ۱۱ق هر یک بطرفی: س هرکس بطرفی ۔ ۱۲ق تعین: خ معین ۔ ۱۳ق جهان: س جهان آرای ۔ ۱۳ق کشورکشای: س کشورستان ۔ ۱۹ق بطرف: س ندارد ۔

ولایت بدخشان فرستاد و در شب سنجسنبه غره جمادی الاول ولادت با سعادت میرزا رکن الدین علاالدوله بن میرزا بایسنقر اتفاق افتاد (س ۱۶۴ ب) و هم درین سال خواجه غیاث الدین سالار سمنانی باغوای سید فخرالدین وزیر بقتل رسید و در سنه احدی و عشرین و ثمانمائه سید فخرالدین نیز بسوء عمل خویش گرفتار شده مبلغ دویست تومان کپکی تغلب و تصرف برو ثابت شده محصل حواله دادند - سید بعد از خواری و اهانت بسیار بمرض موت گرفتار شده سفر آخرت اختیار فرمود و درین سال حضرت خاقانی بطرف قندهار توجه فرمود - بنا بر آنکه از میرزا قیدو استشمام کرد و آنکه مخالفت نموده بود بعد از وصول موکب همایون میرزا قیدو قرار بر فرار اختیار کرده بمیان قوم هزاره رفت و بعد از چند ماه بنا بر استمالت حضرت خاقانی بر شهر هرات آمد و منظور (ق ۱۳۶) نظر عاطفت گردید و بعد از چند گاه بنا بر عداوت جبلی حقوق تربیت و رعایت حضرت خاقانی را نابوده انگاشته بعزم مخالفت از هرات بیرون آمده فرار نمود و شاهزاده بایسنقر او را تعاقب نموده در دو منزل هرات گرفته بدرگاه خاقانی آورد و بموجب فرمان در قلعه اختیارالدین محبوس گشت و بعد ازین قضیه از آذربایجان خبر رسید که سعد وقاص که نزد قرا یوسف ترکمان رفته بود دست از جهان فانی بداشت و هم در سفر قندهار حکومت کابل و غزنین و بدخشان و قندهار

۱ق جمادی الاول : خ جمیدی الاول : س جمادی الاول سنه عشرین و ثمانمائه - ۷ق سفر آخرت اختیار فرمود : خ سفر آخرت پیش گرفت - ۹ق کرد و آنکه : س رائحه - ۱۱ق حضرت خاقانی بر شهر : س حضرت خاقانی جرم بخشش باز به - ۱۲ق و بعد از چند گاه : س اما دیگر بار - ۱۳ق نابوده انگاشته : خ ندارد - ۱۴ق بیرون آمده : س ندارد -

را بمیرزا سورغتمش مقرر شد و وزارت دیوان بخواجه غیاث‌الدین پیر احمد خافی مفوض گشت ـ

ذکر توجه موکب سلطانی بمحاربه امیر قرا یوسف ترکمان و وفات قرا یوسف و وقائع آن سفر ـ

در زمستان سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه که حضرت خاقان گیتی ستان در دیار مشرق قشلاق فرموده بود سمهان اقبال شمه از استیلا و استقلال قرا یوسف ترکمان بذروهٔ عرض مقربان گردون اشتباه رسانیدند خاقان ظفرّ قرین در اول بهار سنه مذکور از مرو بطرف بادغیس بحرکت درآمده سیرکنان و شکار افگنان بدارالسلطنت هرات خرامید ـ و دران اوان ایلچی صدیق نام که از جانب حضرت خاقانی نزد قرا یوسف ترکمان بآذربایجان رفته بی نیل مطلوب معاودت نموده بپایه سریر اعلی آمد و از وفور شوکت وکثرت حشمت قرا یوسف سخنان بعرض رسانید ـ چه دران زمان قرا یوسف ترکمان سلطان احمد ایلکانی را بقتل رسانیده بود و عراق عرب را بتمامی متصرف شده و حاکم شروان که شیخ ابراهیم نام داشت در جنگ اسیر و دستگیر کرده بران ولایت نیز مستولی شده بود و لشکر بسیار از اطراف و اکناف در ظل رایت او جمع شده از غایت غرور سخنانی که از طریق صواب دور بود در جواب پیغام حضرت خاقانی بر زبان آورده بود ـ بنا برین مقدمات حضرت خاقان عالیشان در شهور سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه نهضت مملکت آذربایجان را باخود

خ : ذکر نهضت نمودن حضرت خاقان اعظم بجانب آذربایجان بجهت دفع فتنه قرا یوسف و بیان حالات ـ

س : ذکر توجه حضرت خاقانی بصوب آذربایجان از برای دفع قرا یوسف ترکمان ـ

١ ق را : س ندارد ـ ١٢ ف حشمت : س ندارد ـ ١٦ ق شده : س گشته ـ

معمر ساخت ـ

فرمان همایون نفاذ یافت که امرای تواچی سان عساکر ظفر مآثر باز طلبند و سپاه ممالک محروسه را از اقصی ترکستان تا سرحد هندوستان جار رسانند که بمعیاد مقرر لشکر نصرت اثر مجمع گردند و ترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات جدال اسرب فرمود ـ بدستور معهود میرزا الغ بیگ بمحافظت ولایت ترکستان و ماوراءالنهر مقرر شد و میرزا سیورغتمش بضبط کابل و غزنین و زابلستان تعین یافته امیر سیدی احمد ترخان بحکومت دارالسلطنت هرات مقرر گشت و موکب همایون گردون نوان در پانزدهم شهر شعبان سنه مذکور از باغ زاغان در حرکت آمده بمرغزار جنت آثار نزول اجلال فرمود و دران منزل بواسطهٔ اجتماع لشکر اطراف چند روزی توقف واقع شد و دران مکان امیر شاه ملک با لشکر خوارزم باردوی کیهان پوی بشرف عتبه بوسی مشرف شد ـ امیر شاه ملک و حسین صوفی منقلای لشکر نصرت نشان شده از پیش روان شد و حضرت خاقانی در دوم ماه مبارک رمضان که آفتاب در اول درجهٔ میزان بود آغاز قطع منازل و مراحل کرده بجنبش در آمد و عساکر نصرت نشان بحوالی سمنان رسید ـ دران مقام لشکر سیستان و فراه و قهستان و گرمسیر و قندهار و کابل و غزنین ضمیمه سپاه ظفر قرین شد و همچنین الیاس خواجه (س ٦٢م) با اشراف و اعیان قم و کاشان بآستان سلطنت آشیان شتافتند و چون رایات ظفر آیات پرتو وصول بر دیار ری انداخت دران مقام میرزا ابراهیم با جنود فارس بکبریاس سلطنت اساس پیوسته بشرف دستبوس پدر بزرگوار مشرف گشت و برین

٢ق تواچی: س لواهی ـ ٤ف و ترتیب: س و به ترتیب ـ ٩ق نوان: س شکوه ـ ١٤ق امیرشاه ملک و حسین صوفی: س بموجب فرمان بموافقت امیر حسین صوفی ترخان ـ ١٥ق دوم: س چهارم ـ

قیاس میرزا رستم با لشکر اصفهان و امیر عباس که حاکم کرمان بود باردوی اعلی ملحق شدند و امرای تواچی بعد از عرض لشکر دویست هزار سوار (خ ۳۶۹) جرار که هر یک ازیشان ثانی رستم و اسفندیار بودند بسان دیدند ـ و از جانب دیگر قرا یوسف ترکمان با سپاه جنگجوی
۵ درنست خوی بعزم محاربه و مضاربه از تبریز بحرکت در آمده بموضع اوجان نزول نمود ـ و چون این خبر در اردوی حضرت خاقانی منتشر گردید امیر شاه ملک یکی از ملازمان سخن دان برسم رسالت نزد قرا یوسف ترکمان ارسال داشت و پیغام داد که حضرت خاقان سعید پادشاهیست در غایت ابهت و جلال و کمال عظمت و استقلال و قائم
۱۰ مقام حضرت صاحبقران مغفرت اشتمال، مناسب چنان می نماید که آنجناب زبان باعتذار و استغفار (ق۶۳۲) کشوده از اموری که سابقا بخلاف رای سهریار کامکار بظهور رسیده اظهار نداست نمایند و قلعه سلطانیه و بلده قزوین را بدیوان اعلی گذارند تا ما نیز حضرت خاقان را از مقام انتقام گذرانیده نشان ایالت آذربایجان و بغداد تا حدود شام
۱۵ نزد آنجناب ارسال داریم ـ

امیر قرا یوسف چون بوفور اعوان و انصار و قوت بازوی شجاعت آثار مغرور بود از استماع پیغام امیر شاه ملک بر آشفت و فرستادهٔ او را محبوس ساخته، بیت:

با سری پر خشم از سودای خام   با دماغی پر بخار از انتقام

۲۰ بترتیب اسباب حرب و تکمیل آلات نبرد مشغول بود ـ اما حضرت خاقانی چون بر جسارت و دلیری قرا یوسف وقوف یافت اسباب ظاهر را از نظر اعتبار ساقط ساخته روی نیاز و افتقار بدرگاه پروردگار عز اسمه آورده از

---

۱ ق امیر عباس: س امیر غنانمیرین ـ ۲ ق بسان: س سان ـ ۳ ق نیز: س ندارد ـ ۴ ق خاقان: س خاقانی ـ ۵ ق اسباب ظاهر را

حضرت واهب العطیات استدعا فتح و ظفر نموده علما و صلحا را فرمود که دوازده هزار دار ختم سوره انا فتحنا کردند و بعد زان بقصد اعدای دولت قاهره از حوالی ری بحرکت در آمد - شاهزادگان عظام و امرای ذوالاحترام از هر طرف با جنود نا معدود بجنبش در آمده متوجه شدند ،

شعر:

بجنبش در آمد زمین و زمان — در آموخت جنبش بهفت آسمان
فلک سای صد توق پرچم سیاه — در آویخت گیسو ز رخسار ماه
خروشیدن کوس و نای نبرد — در آورد قوت ببازوی مرد
علمها قد افراخت از منقلا — چو بالای خوبان سراسر بلا

چون موکب همایون از ری کوچ فرمود امیر یوسف خواجه را با هزار سوار نامدار بقزوین نامزد فرمود - دران وقت قاسم نامی که از قبل قرا یوسف حاکم قزوین بود بعد از اطلاع دست از حکومت قزوین باز داشته بسلطانیه شتافت و میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان که بضبط حصار سلطانیه قیام داشت چون از توجه رایات نصرت آیات خاقانی اطلاع یافت در صدد استحکام برج و باروی حصار سلطانیه در آمده کمر اهتمام بر میان می بست که ناگاه قاصدی از جانب

...... و بعد ازان: س ندارد - ۹ق بجنبش در آمده متوجه شدند: س فوجهای آراسته روان شدند - ۱۱ق بقزوین نامزد فرمود: س بطرف قزوین فرستاده - ۱۱ق دران وقت: س و - ۱۲ق حکومت قزوین: س حکومت آن سر زمین - ۱۳ق بن: س والد - ۱۳ق قرا یوسف ترکمان: س قرا یوسف را - ۱۴ق که بضبط حصار: س که بضبط آن حصار قیام می نمود، از کیفیت آن حادثه آگاه ساخت - میرزا جهانشاه در صدد را که بضبط آن حصار قیام می نمود از کیفیت استحکام بروج و باروی -

تبریز عنان ریز در رسید و خبر فوت پدرش را بدو رسانید - مفصل این مجمل آنکه امیر قرا یوسف در چمن اوجان بامید فراوان بضبط و نسق لشکر و ترتیب و تعبیهٔ سپاه جلادت اثر مشغول بود و بخیال آنکه با دشمنان قوی چسان مقابله نماید و بجهت تدبیر بر ایشان غالب گردد - شبی بروز و روزی بشب می رسانید که بیک ناگه دست قضا بکزلک تقدیر نقوش زندگانیش را از صفحه وجود حکم فرمود و متقاضی اجل نقد حیوتش را از کف اقتدار می ربود، بیت:

کند تیغ قضا چون قطع امید نه مه داند سپر کُشتن نه خورشید

تبیین این مقال آنکه روز پنجشنبه هفدهم ذی العقده سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه در موضع اوجان قرا یوسف ترکمان بعلت قولنج از دار غرور و پندار بدار سرور واصل شد و میرزا جهانشاه در سلطانیه چون این خبر بشنید و برین حادثه مطلع گردید از غایت قلق و اضطرار طریق فرار اختیار کرده بطرف آذربایجان رفت و هم دران ایام خبرفوت قرا یوسف در قزوین شیوع پیدا کرد و امیر یوسف خواجه که دران خطه بود در روز این خبر را مصحوب قاصدان قممر سیر بدرگاه سلاطین پناه فرستاد و در موضع آبخواجه این خبر بحضرت خاقان دین پرور رسید - حضرت خاقانی لوازم محامد الهی بتقدیم رسانیده متوجه سلطانیه شد (س ٣٦٢ ب) و میرزا بایسنقر را با امیر علیکه کوکلتاش بجانب تبریز فرستاد و شاهزاده کامران میرزا ابراهیم سلطان با لشکر فارس بطرف مراغه روان شد و موکب همایون در بیست و پنجم ذوالقعده در سلطانیه نزول اجلال فرمود - بعد از رعایت و استمالت رعایا و اهالی آن دیار بصوب (خ ٣٦٩ ب) اردبیل توجه نمود - بعد از شرف زیارت سلطان السادات

١ق بدو: س بوی - ٦ق حکم: س حک - ١١ق غرور و پندار: س غرور - ١١ق بدار سرور: س برای سرور - ٢١ق در: س از -

والنقبا شیخ الصفی الحق و الحقیقة و الدین قدس الله تعالی سره العزیز براه مغان نهضت فرموده در هیجدهم ذی حجه از آب ارس عبور نموده روزی دیگر در قرا باغ ازان ورود آمده طرح قشلاق انداخت ـ

و در ایامی که قرا یوسف در اوجان جان شرین را بتلخی داده بود ارباب و اهالی تبریز هجوم کرده نوکر امیر شاه ملک را که محبوس بود چنانچه در سابق ذکر رفت از حبس بیرون آورده دم از ولای دودمان خاقان عالیشان زده زبان باعتذار برکشادند و در همان ایام فارس میدان تهور میرزا بایسنقر و امیر علیکه به تبریز رسیده بمراسم استمالت و دلجوی رعایا و برایا قیام نموده رایت عدالت و نصفت دران دیار بر افراختند ـ (ف ٦٣٣) بعد از چند روز بموجب فرمان خاقان کشورستان میرزا بایسنقر در فصل شتا بطرف کاورود از برای دفع بابا حاجی که تا غایت بقدم اخلاص ساخت اردوی همایون را نه پیموده بود روان شد ـ بعد از وصول بدان حدود بلطف تقریر و حسن تدبیر امیر بابا حاجی را از حصن متین بزیر آورده و درباره او باضعاف آنچه وعده کرده بود انعام و احسان بظهور رسانید ـ امیر بابا حاجی در رکاب شاهزاده متوجه اردوی همایون گشت و چون بمقصد رسید مشمول نظر عاطفت بیغایت گردید و همچنین حکام آن بلاد و دیار از سروان تا حدود آذربایجان مجموع با پیشکش و تحف فراوان بدرگاه عالم پناه شتافته بعنایات خسروانه و مراحم پادشاهانه مخصوص گشتند و دران ایام شاهزاده عالمیان میرزا ابراهیم سلطان مقضی المرام باردوی کیهان پوی ملحق شد و حضرت خاقان عدالت شعار در اول بهار طراوت آثار بتانی

---

٤ ق باعتذار : س باعتذار و استغفار ـ ٩ ف قیام : س قیام و اقدام ـ
١١ دفع بابا : س دفع امیر بابا ـ ١٣ ق حاجی را از حصن متین بزیر آورده : س حاجی را که از پناه بقلعهٔ حصین متین برده بود ـ

و آهستگی قطع منازل و مراحل کرده بصوب تبریز نهضت فرمود و دران زمان سعادت اوان ایلچی از جانب والی دهلی که خاقان خضر نام داشت با تحف و بیلاکات بآستان جلالت مناط رسیده ـ بعد عرض پیشکش از زبان خضر خان سخنان نیازمندانه بعرض رسانید و دران اثنا منهیان اقبال بذروهٔ عرض مقربان بارگاه سدره مثال رسانیدند که یار احمد قرامان بر حدود گنج و بردع دست بهر گونه بی حفاظتی برآورده رعایا را تشویش می دهد و آوازهٔ حشمت و شوکت فرزندان قرایوسف نیز دران ولایت شیوع یافته ـ بنا برین خبر حضرت خاقان دین پرور عزیمت آنصوب را برهمت خود لازم دانسته شاهزاده وافر تهور میرزا بایسنقر را از برای دفع یار احمد قرامان پیشتر روان ساخت ، و موکب همایون از عقب بحرکت در آمد ـ

میرزا بایسنقر چون بنواحی گنجه رسید یار احمد قرامان بطرف گرجستان گریخت و بحصار متین استوار پناه گزید ـ شاهزاده کامگار بر ظاهر آن حصار نزول نموده عساکر منصور بموجب فرمان آن حصار را مرکز وار بمیان گرفتند ـ یار احمد قرامان چون دانست که او را از هیچ ممر فریاد رسی نخواهد بود اعتماد برکرم شاهزاده عالیجاه کرده از قلعه بزیر آمد و شاهزاده از سرجریمه او در گذشته همراه خویش باردوی معلی آورد و در منزل حسن خانی او را بپایه تخت خاقانی رسانید آنحضرت بیار احمد بزبان سرزنش گفت که عاقبت خود را بی اعتباری

۲ق خاقان : س ندارد ـ ۳ق بیلاکات : س بیلـکات ـ ۳ق رسیده : س رسید ـ ۳ق بعد عرض : س و بعد از عرض ـ ۹ ق بر همت خود : س بر ذمهٔ همت خود ـ ۱۶ق عالیجاه : س ندارد ـ ۱۶ق کرده از قلعه : س کرده بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده و از ـ ۱۷ق شاهزاده : س عالیجاه ـ ۱۹ق که : س ندارد ـ

ساختی - آنگاه او را بامیر چهار شنبه سپرد و ازان منزل کوچ کرده از آب ارس عبور فرمود - دران مکان بذروهٔ عرض رسانیدند که درین نواحی حصاریست موسوم بقلعهٔ بایزید در غایت رفعت و امیر قرا یوسف در وقت استماع توجه رایات ظفر آیات نفائس و نقود بسیار آنجا فرستاده بود و بعد از فوت وی فرزندانش مردم اعتباری بمحافظت آن قلعه گذاشته اند - حضرت خاقانی بعد از شنیدن آن خبر کمند همت بر کنگرهٔ (س ۳۶۴) تسخیر آن حصار افگنده در شهر جمادی الاول در ظاهر آن حصار نزول فرمود و لشکر قیامت اثر را بگرفتن و کندن آن قلعه امر فرمود - عساکر منصور دست بقلعه کشای بر آورده باندک روزی حصاری بدان استواری را مسخر ساختند و غنائم فراوان بدست عساکر نصرت نشان در آمد - بعد از فتح حصار بایزید حضرت خاقان صاحب تائید بطرف الهتاق بحرکت در آمد و چون آن موضع از غبار موکب ظفر نسان عنبر افشان گشت حضرت خاقان اردو و اغرق را دران مکان که ییلاق خوب بود بگذاشت و خود با پنجاه هزار سوار نامدار بطرف اخلاط روان شد - دران مقام والی وان و واسطان و امیر علی (خ ۳۷۰) بن قرا عثمان که حسن بیگ بود بآستان سلطنت آشیان شتافته بتقبیل انامل فیاض سر افراز شدند و حضرت خاقانی عزم دارالسلطنته تبریز داشت که دران اثنا خبر رسید که میرزا اسکندر و میرزا رشید که پسران امیر قرا یوسف اند با سپاهی زیاده از حیز

۱ق منزل: س موضع - ۳ق رفعت: س رفعت و تشیید - ۷ق بر ظاهر آن: س به ظاهر - ۷ق حصار: س حصار مذکور - ۸ق منصور: س نصرت نشان - ۱۰ق نصرت نشان: س منصور- ۱۱ق خاقان: س خاقانی - ۱۳ق خاقان: س خاقانی - ۱۳ق بگذاشت: س گذاشته - ۱۳ق و خود: س ندارد - ۱۴ق بطرف: س بجانب - ۱۴ق روان شد: س نهضت فرمود -

بیان از طرف دیار بکر بحرکت در آمده بعزم جدال و قتال می آیند ـ

ذکر محاربت سلطان مظفر با ولدان قرا یوسف و انهزام ایشان و وقائع آن زمان ـ

مخبران آثار سلاطین نامدار و مورخان اخبار خواقین کامگار درین داستان بقلم افادت رقم چنین بیان نموده اند که چون خبر توجه فرزندان امیر قرا یوسف ترکمان بسمع جلال حضرت خاقان گردون توان رسید از تهور و دلیری ایشان تعجب نموده تواچیان بهرام انتقام را بجمع جنود ظفر ورود فرمان داد و امیر قرا یوسف و الیاس خواجه را مقدمهٔ سپاه نصرت دستگاه ساخته موکب همایون از عقب روان شد ـ روز دو شنبه اواخر رجب (ف ۶۳۴) سنه اربع و عشرین و ثمانمائه در حدود اسکرود بموضعی که آنرا بخشی خوانند تقارب فریقین بتلاقی انجامید، . . . :

دو لشکر نگویم ز آهن دو کوه   بدوران نمودند فر و شکوه
میان دو دیوار آهن بنا   یکی گرچه آمد ز شهر فنا

از جانبین بترتیب و تعبیهٔ لشکر پرداخته از غریو نفیر و سورن و آواز کوس و کره نای زلزله در زمان و زمین افتاد و دلیران روزگار و بهادران نامدار سمند جلادت را در میدان کار زار تاختند ـ آن مطلع فلق تا مطلع شفق آن دو لشکر کینه ور درهم آویخته آئین جدال و قتال قائم بود و شبهنگام که هندوی ظلام بر خیل روز ترک تازی کرد دو لشکر

خ : بیان لشکر آراستن خاقانی بصوب آذربایجان بدفع فساد قرا یوسف اولاد ـ

س ذکر محاربه خاقان گیتی ستان با فرزندان امیر قرا یوسف ـ

۸ق امیر قرا یوسف : خ امیر شاه ملک : س امیر قرا عثمان ـ ۱۱ق فریقین : س فتنتین ـ ۱۱ق . . . . . : س شعر ـ ۱۵ق افتاد : س انداخته ـ ۱۶ق آن : س از ـ ۱۷ق مطلع : س قطع ـ

بجای خویش فرود آمده تا صباح پاس می داشتند روز دیگر که سفینهٔ صبح از لجهٔ تاریک شب بر ساحل افق افتاد بار دیگر دلاوران جوشن پوش چون بحر اخضر از طرفین بجوش و خروش آمدند بضرب شمشیر بران و سنان جان ستان رخنهای در سینه و پهلوی پهلوانان کشودند ـ

در حبیب‌السیر مسطور است که امیر زاده رستم بن عمر شیخ و امیر ابراهیم جهان شاه در آنروز کارزاری کردند که داستان شجاعت رستم و اسفندیار بر خواطر تبار روزگار فراموش گشت و پیر حسین سعد که در سلک شجاعان سپاه ترکمان انتظام داشت باسیری گرفتند ـ و در لب التواریخ مذکور است که سه روز سوالی برین منوال میان آن دو گروه پر شکوه نیران قتال و جدال اشتعال داشت و در روز سیم اسکندر چون آثار فتور بر صفحات امارات خود مشاهده کرد عنان یکران را از میدان برگردانید ـ بروایت مولف حبیب السیر روز سیم با شجاعان ترکمانان حملات متواتر آورده محمد مشرف سمنانی را با چند نفر دیگر که نزدیک بفوج حضرت خاقانی بودند بقتل رسانید و نزدیک بود که چشم زخمی بملازمان موکب همایون رسد که در آن اثنا حضرت خاقانی فرمود که درمیان میدان خرگاه طهارت خانه را برپای کردند و بعزم نماز چاشت که در مدت العمر ازو فوت نشده بود فرود آمده بتسکین و تأنی وضو گرفت و بادای نماز قیام نموده از حضرت پادشاه بی نیاز فتح و نصرت مسألت نموده ـ بعد از فراغ نماز بر یکران هامون نورد سوار شده در قلب گاه بایستاد ـ و امیر شاه ملک که مرد مدبر کار دیده بود چون تهور و دلیری

٢ق تاریک : س تاریکی ـ ٧ق تبار: خ ندارد : س ابنای ـ ١١ف کرد : س نمود ـ ١٣ ق ترکمانان : س ترکمان ـ ١٧ ق در: س ندارد ـ ١٨ ق گرفت : س ساخت ـ ١٨ ق نیاز: س انباز ـ ١٩ق قلب گاه : س قلب سپاه ـ

ترکمانان را زیاده از حد دید بمقتضاء الحرب خدعة تدبیری بخاطر رسانیده فرمود که نقارۀ شادیانه و کوس بشارت (س ٣٦٣ ب) فرو کوفتند و آوازه در انداختند که امیرزاده رسید دستگیر شد ـ امیر اسکندر از شنیدن این خبر متحیر گشته تراکمه عنان از صف ستیز بوادی گریز تافتند و عساکر منصور دلیر شده بهأت اجتماعی بر قول و برانغار و جوانغار ترکمانان تاختند ـ اقدام ثبات اولاد قرا یوسف تزلزل پذیرفته راه انهزام پیش گرفتند ـ

حضرت خاقانی زبان بمحامد شکر الهی گشوده ـ بعد ازین فتح نامدار داروغگان و گماشتگان کاردان هشیار بران دیار و بلاد گماشته بسعادت و کامرانی بطرف خراسان مراجعت فرمود و چون بحدود قزوین رسید شاهزاده ابراهیم سلطان را با لشکر فارس رخصت انصراف ارزانی داشت و همچنین سائر شاهزادگان و امرا که در عراق و فارس اقطاع داشتند مرخص گشته هرکس بولایت خویش رفتند و چون ارض خراسان از (خ ٣٧٠ ب) غبار مرکب خاقانی عنبر افشان گشت در نواحی جرجان امیر شاه ملک نیز رخصت یافته از راه استرآباد بخوارزم رفت ـ و حضرت خاقانی بعد از وصول بدارالسلطنت هرات رایت عدالت و نصفت برافراشته فحوای انزل الناس منازلهم را مطمح نظر خجسته اثر ساخته نسبت بطوائف انام علی اختلاف مراتبهم و تباین درجاتهم مراسم لطف و احسان بتقدیم رسانید و در اعزاز و احترام سادات و علما و افاضل و صلحا باقصی الغایت کوشش فرمود ـ لاجرم ذکر جمیل و آثار جزیل آن خسرو عدیم العدیل برصفحات روزگار باقی و

---

١١ تا ١٢ ق سلطان را با لشکر .... شاهزادگان: س ندارد ـ
١٤ ق مرکب خاقانی: س مرکب همایون ـ ١٧ ق نظر: س انظار ـ
١٨ ق خجسته اثر: س ندارد ـ

پایدار است، بیت:

جهان ای پسر ملک جاوید نیست ز دنیا وفا داری امید نیست
کسی زین میان گوی دولت ربود که در بند آسایش خلق بود

وقایعی که دران سال و بعد ازان روی نمود آن بود که در هفدهم ماه رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه حضرت واهب العطیات میرزا بایسنقر را پسری کرامت فرمود. حضرت خاقان عالیشان مولد فرخنده قدوم را بابر نام نهاد و ابوالقاسم کنیت داد و در سنه ست و عشرین و ثمانمائه الغ بیگ میرزا بحرب سلاطین ترکستان رفته مظفر و منصور معاودت فرمود و در اواخر همین (ق ٦٣٥) سال عزم ملازمت پدر بزرگوار کرده در پانزدهم ذی‌حجه دیده بدیدار خاقان کامگار و اخوان ذوی الاقتدار روشن ساخت و بعنایات و عطوفت اختصاص یافته روزی چند در دارالملک خراسان بسر برد و بعد ازان برادر عزیز میرزا جوکی را مصحوب خویش گردانیده بمقر دولت مراجعت فرمود و بعد از چند گاه میرزا جوکی باز بخراسان آمد و در سنه سبع و عشرین و ثمانمائه در یازدهم ربیع‌الاول امیر غیاث الدین شاه ملک در خوارزم وفات یافت. نعش او را در مشهد مقدس مطهر در جوار امام بزرگوار امام الانس و الجنه علی ابن موسی الرضا سلام الله تعالی علیهما دفن کردند. حضرت خاقانی از فوت امیر شاه ملک بسی محزون شد و جای او را به پسرش ابراهیم سلطان ارزانی داشت و در شانزدهم محرم‌الحرام سنه ثلاثین و ثمانمائه شاهزاده سیورغتمش در کابل بجهان جاودانی انتقال کرد و غره صفر را بدارالسلطنت هرات رسید. حضرت خاقان سعید از فوت

---

٩ ق اواخر: س آخر. ١١ ق عطوفت: خ عطوفات. ١٢ ق بسر برد.... مراجعت فرمود: خ ندارد. ١٧ ق امام الانس و الجنه: س اباالحسن. ٢١ ق غره صفر را: س غره صفر این خبر.

قرة العین بغایت محزون شد و رسم تعزیت بجای آورده تمامی مملکتی که بسیورغال شاهزاده مرحوم مقرر بود بخلف صدق او امیر سلطان مسعود عنایت فرمود و در همین سال در روز جمعه بیست و سیم ربیع‌الاخر حضرت خاقانی را در مسجد جامع احمد لر کاردی زد ، اما کارگر نیفتاد و نکایت زخم باحشاء و امعاء سرایت نکرد و امیرعلیکه در همان لحظه احمد لر را بضرب تیغ آبدار سر از تن جدا کرد و حضرت شاه قاسم انوار را از مملکت اخراج فرمودند بسبب آنکه احمد لر گاهی بخانقاه آنحضرت تردد می نموده - و در سنه احدی و ثلاثین وثمانمائه مرزا الغ بیگ تک مرتبه دیگر بحرب حکام مغولستان رفته درین مرتبه شکست یافته بسمرقند آمد و حضرت خاقان از برای تدارک آن اختلال بطرف ماوراءالنهر نهضت فرمود وسلاطین ترکستان چون از توجه خاقان گیتی ستان آگاهی یافتند بساط عناد و نزاع درهم نور دیده ایلچیان بپایه سریر ثریا مکان ارسال داشته زبان باعتذار و استغفار (س٣٦٣) بر کشادند - حضرت خاقان کرامت مرتبت رقم عفو بر جرات و جسارت ایشان کشیده باز بمرکز دولت و مقر سلطنت معاودت فرمود - درین سال خدای تبارک و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری کرامت فرمود و آن مولود عاقبت محمود بمیرزا اَبابکر موسوم شد و هم درین سال بار دیگر منهیان اقبال خبر استقلال و استیلای امیر اسکندر بن قرا یوسف ترکمان

١ق رسم : س لوازم - ١ ق آورده: س آوردند - ٣ ق سیم : س سیوم - ٤ق مسجد جامع : س مسجد جامع هراة - ٤ق نیفتاد و: خ نیامد - ٧ق فرمودند: خ کردند - ٧ق بسبب : س بواسطه - ٧ق می نموده : س داشته - ٩ق حکام: س ندارد - ١٠ق خاقان : س خاقانی - ١٦ق خدای تبارک و تعالی: س باری سبحانه - ١٨ق منهیان اقبال: س منهیان اقبال بسمع جلال - ١٨ق ترکمان: س ندارد -

بسمع جلال خاقان عمیم‌النوال رسانیدند ـ حضرت خاقانی باز عزیمت یورش عراق و آذربایجان را جزم کرده فرمان شد که ایستادگان درگاه به تهیهٔ سفر مشغول شوند ـ

ذکر استیلای امیر اسکندر پسر قرا یوسف بآذربایجان و حرکت موکب همایون بمدافعه او و شکست یافتن امیر اسکندر و شرح سوانح دیگر

در اوائل سنه اثنی و ثلاثین و ثمانمائه بسمع اشرف اعلی رسید که اسکندر قرا یوسف مملکت آذربایجان را متصرف شده شروع در مملکت عراق نیز نموده و سلطانیه را از تصرف گماشتگان حضرت خاقانی انتزاع فرموده ـ مقارن بآن حالی ایلچی والی شروان بپایهٔ سریر ثریا مثال رسیده عرضه داشت که میرزا اسکندر تمامی (خ ۳۲۱) ولایت آذربایجان را و آران را تصرف نموده اکنون بتسخیر ولایت شروان پرداخته ـ بنا بران حضرت خاقانی عالی مکان باجتماع لشکرها فرمان داده روز یکشنبه پنجم شهر رجب از باغ زاغان بصوب آذربایجان بحرکت در آمد و غیاث‌السلطنته و الخلافته میرزا بایسنقر و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش را برسم منقلای از پیش روان ساخت و موکب همایون از عقب ایشان کوچ بکوچ قطع مراحل و منازل می فرمود و

خ : توجه فرمودن حضرت خاقان بدفع فتنه اسکندر ولد قرا یوسف بمملکت آذربایجان

س : ذکر نهضت خاقان عالیشان نوبت چهارم بصوب عراق و آذربایجان و دفع فتنه

۱ ق بسمع جلال خاقان عمیم‌النوال : س ندارد ـ ۱ ق عزیمت : خ عزم ـ ۲ ق درگاه : خ بارگاه ـ ۱۰ ق ولایت : س بلاد ـ ۱۱ ق تصرف نموده : س مسخر ساخته ـ ۱۲ ق پرداخته : س پرداخته است ـ ۱۵ ق ساخت : س شدند ـ

چون در مملکت ری اعلام نصرت اعلام مستعلی گشت جهت اجتماع لشکر عراق و فارس و طبرستان و لرستان چند روز توقف فرمود. در همان ایام میرزا ابراهیم سلطان از شروان و میرزا رستم از اصفهان و امیر چقماق از یزد و امیر غناشیرین از کرمان و امیرترخان از ابرقوه باردوی نصرت نشان رسیده بعز بساط بوسی خاقان گیتی ستان فائز گشتند. آنگاه اردوی کیهان پوی بطرف آذربایجان بحرکت در آمده در ماه مبارک رمضان بسلطانیه نزول فرمود. گماشتگان امیر اسکندر بن قرا یوسف فرار نمودند و خبر وصول موکب همایون را باسکندر رسانیدند. حضرت خاقان ماه مبارک رمضان را در سلطانیه باتمام رسانیده بعد از نماز عید ازان مکان کوچ نموده بجانب تبریز روان شد و بعد از وصول بان خطه مسرت (ف۶۳۶) انگیز در شب غازان نزول اجلال واقع شد و بعد از چند روز بطرف سلماس نهضت فرمود. چون سلماس مضرب خیام معسکر خاقان سکندر اساس گشت دران مکان خبر وصول سکندر با لشکر قیامت اثر بتواتر پیوست. روز شنبه هفدهم ذی‌حجه سنه اثنی و ثلاثین و ثمانمائه فریقین را اتفاق ملاقات دست داده از طرفین بترتیب و تعبیه لشکر جلادت آئین پرداختند. حضرت خاقان سپهر تمکین شاهزاده ابراهیم سلطان را با شجاعان و دلیران فارس در برانغار جای داد و شاهزاده وافر نهور میرزا بایسنقر را با بهادران خراسان و مازندران در جوانغار فرستاده و قول را بفر و شکوه وجود همایون مزین گردانید و

۲ ق فرمود: س واقع شد. ۳ ق شروان: س شیراز. ۵ ق بساط بوسی: س ملاقات. ۶ ق نزول فرمود: س نزول اجلال فرمود. ۷ ق بن: س ندارد. ۷ ق نمودند: س نموده. ۸ ق حضرت خاقان: س حضرت خاقان گردون توان. ۸ ق ماه مبارک رمضان: س ماه صیام. ۹ ق باتمام رسانیده: س گزرانیده. ۱۲ ق فرمود: س نموده.

...رزا جوکی را با هزار سوار جرار در نزدیک قلب ... داشت تا بهر طرف که بمدد محتاج شود شرائط معاونت بجای آرد و از جانب دیگر امیر اسکندر یمین و یسار خویش را ببرادران کامگار و عساکر نصرت شعار محکم و استوار ساخته بیکدیگر حمله آوردند . بیت .

دو لشکر ز شمشیر هم ناگزیر   بخون ریختن همچو شمشیر تیز
بهم می نمودند . و شکوه   به رگ ... دریا نه جنبید کوه
ز بس کشته افتاده در دیولاخ   شده روزی زاغ و کرگس فراخ
ز کشته فتاده هزار انجمن   نه تابوت و نه نوحه گر نه کفن
ز سرها که افتاده بر خاک راه   سر از خاک بر کرده یک حشرگاه

در حبیب السیر مسطور است که میرزا ابراهیم سلطان بنفس نفیس با طائفه از مردان شمشیر زن بلکه گردون امکر سکن بر جوانغار مخالفان که برادر میرزا اسکندر میرزا جهانشاه سردار ایشان بود تاخت و بضرب تیغ آبدار و سنان صاعقه کردار تفرقه در سلک جمعیت آن گروه افگنده - نزدیک بود که روی به هزیمت نهند که امیر اسکندر چون شیر عرین روی بمیدان کین نهاده بمدد برادر رسید و ازین جانب (س ٣٦٤ ب) نیز جمعی از شجاعان بمعاونت میرزا ابراهیم سلطان بمیدان تاخته کارزاری روی نمود که از هول آن رستخیز بهرام خون آشام در زیر چادر ناهید گریخت - صاحب لب التواریخ آورده که اسکندر قرایوسف درین روز دست بردی چند با سپاه حضرت خاقان نمود که دیگر مثل آن تهور در آئینه خیال هیچ فردی از افراد انسانی متصور نخواهد بود و مولف

---

١ ف داشت : س باشد - ٣ ف بیت : س شعر - ٧ ف افتاده : س افتاد - ٨ ق و : س ندارد - ٨ ق نه : س نی - ١١ ف گردون : س گردان - ١٥ ق نهاده : س نهد - ١٧ ف تاخته : تاختند و - ١٩ ق دست بردی چند : س دست بردی نمود - ١٩ ق خاقان نمود : س خاقانی کارزاری کرد -

حبیب‌السیر از اشرف الفضلاء و ابلغ البلغاء مولانا شرف‌الدین یزدی، دران یورش ظفر آسا ملازم رکاب میرزا ابراهیم سلطان بود نقل، که نوبتی می فرموده اند که انچه از کمال شجاعت و بسالت و مردانگی و جلادت میرزا ابراهیم سلطان در ظاهر سلماس برای العین مشاهده افتاد، اگر عشر عشیر آن مسموع می شد البته عقل بقبول آن زبان نمی کشاد. القصه آن دو پادشاه زاده شجاع نامدار و آن گروه صف شکن جلادت آثار آن روز تا شب در میدان کارزار بیکدیگر دست بردها می نمودند و بضرب تیر و شمشیر رخنها در سینه و پهلوی پهلوانان می گشت، بیت:

چنین بود حال یلان تا سپهر بخون شفق لاله گون کرد چهر

آنشب هر دو لشکر عنان بمعسکر خود تافته تا صباح پاس داشتند و لحظهٔ از اندیشه آنکه فردا حال یکجا منجر خواهد شد نمی غنودند.

روز دیگر که چرخ اخضر سپهر زر راند و آفتاب در سر کشید و از رماح شعاع حشر کواکب را منهزم گردانید هر دو لشکر بجوش و خروش در برابر یکدیگر صف آرای گشتند و درین روز نیز حربی در کمال صعوبت دست داد و امیر اسکندر آنچه شرط مردانگی بود بظهور رسانید. اما چون سعادت مساعد نبود آن همه کوشش بی فائده بود و هنگام استوا که خاقان مظفر لوا از ادای نماز چاشت فارغ شده بود صورت فتح و ظفر در آئینه مراد جلوه گر گشته اسکندر دست از ستیز و آویز بداشت و طریق گریز پیش گرفت. حضرت خاقانی بوظائف

---

۱ ق شرف‌الدین یزدی : س شرف‌الدین علی یزدی. ۹ ق گشت : س کشودند. ۹ ق بیت : س شعر. ۱۰ ق تا : س ندارد. ۱۰ ق شفق : س یلان. ۱۱ ق آنشب : س آنگاه. ۱۶ ق دست داد : خ روی داد. ۱۷ ق بی فائده بود : س نکرد.

و نعم الهی فام نموده نسخ نامها باطراف و انحاء ولایات و . ک . روبه روان ساختند- میرزا محمد جوکی بموجب فرمان با جمعی از دلیران مخالفان را تعاقب نموده تا ارز روم و مجرای ... رفته آثار تسلط ظاهر گردانید و مظفر و منصور مراجعت نمود و حضرت خاقان کشورگیر بعد از فرار و انهزام اسکندر از ظاهر ... کوچ فرموده بطرف قلعهٔ النجق اسکندر که قباد نام داشت با حرمها و متعلقان دران قلعه بود روان شد- بعد از وصول عساکر منصور بظاهر آنحصار فرود آمد متعلقان اسکندر نثار و پیشکش بیرون فرستاده اظهار اخلاص و یکجهتی کردند- چون آنحصار (ف ٦٣٤) در متانت و استواری با سد اسکندر برابری می‌کرد حضرت خاقان بهمان قدر از متعلقان اسکندر راضی شده بجانب ییلاق قراباغ نهضت فرمود- در نوردهم صفر سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمائه بآن منزل رسید و مقارن بآن حال برادر امیر اسکندر که ابوسعید نام داشت از برادر رو گردان شده بملازمت حضرت خاقان والا گهر پیوست- عنایت خسروانه شامل حال اوگشته تمامی مملکت آذربایجان بآنجناب مفوض گشت و حضرت خاقان دران زمستان در قراباغ قشلاق فرمود-

در خلال این احوال قاصد میرزا الغ از جانب ماوراء النهر رسید که شاهزادگان عالیشان میرزا مظفر بن میرزا بایقرا و میرزا پیر محمد

٣ف رفتند : س رفت- ٥ف فرار: س ندارد- ٥ف اسکندر: س سر اسکندر- ٨ف فرود آمد : س ندارد- ١١ف در: س و- ١٥ف مفوض : س تفویض- ١٧ف میرزا الغ : س میرزا الغ بیگ- ١٧ف از جانب ماوراء النهر رسید : س از جانب ماوراء النهر رسید و عرضه داشتی رسانند مضمون آنکه در مغولستان میان سلطان محمود اغلان محاربه اتفاق افتاده براق به عالم آخرت شتافت و هم دران ایام از خراسان خبر رسید که شاهزاده-

کابلی و میرزا شیخ بن میرزا محمد شیرازی از عالم مجازی انتقال نمودند ـ حضرت خاقان دریا نوال از استماع این خبر اظهار ملال فرمود جهت ترویح روح ایشان به ختم کلام نظام و اطعام اسارت‌علیه مبذول داشت و بار دیگر از ماوراء النهر خبر رسید که محمد غازی با سلطان محمود باغی شده او را بجهت حسد بجهان باقی فرستاد ـ و حضرت خاقانی در ماه شعبان سنه مذکور از مرا باغ بعزم خراسان بحرکت در آمده چون سلطانیه رسید ماه مبارک رمضان را دران سرزمین بپایان رسانید و شاهزادها و امرا که در عراق و فارس اقطاع داشتند همه را رخصت انصراف ارزانی داشته موکب همایون کوچ بکوچ عازم خراسان شد و در هشتم محرم الحرام سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه باغ زاغان از یمن مقدم همایون عزت افزای سرعزار (س ۸۳۴) چنان گشت ـ و در سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه حضرت خاقان عالیشان قرة العین سلطنت میرزا بایسنغر را بجهت انتظام امور مملکت جرجان باتفاق امیر علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان و جمعی از نوئینان بصوب استرآباد فرستاد ـ شاهزاده نیک نهاد چون باسترآباد رسید اطراف آن مملکت را بیمن معدلت آرایش داده طرح قشلاق افگند ـ و دران زمستان بوضوح پیوست که اسکندر ترک دیگر لشکر باذربایجان کشیده برادر خود ابوسعید را بقتل رسانیده بران دیار دیگر بار مستولی شده ـ بعد از استماع این خبر شاهزاده بایسنقر میرزا متوجه دارالسلطنته هرات شد و بشرف دستبوس پدر بزرگوار مشرف

---

۲ ق خبر : س اخبار ـ ۳ ق کلام نظام : س کلام معجز نظام ـ ۳ ق داشت : س فرمود ـ ۵ ق بجهت حسد : س ندارد ـ ۵ ق باقی : س جاودانی ـ ۶ ق چون : س در شهر رمضان ـ ۷ ق ماه مبارک رمضان : س ماه صیام ـ ۷ ق دران : س بازدران ـ ۱۰ ق ثلثین : س ثلاثین ـ ۱۰ ق مقدم ـ س قدوم ـ ۱۵ ق بیمن معدلت : س بیمن قدوم معدلت ـ

گشت و امیرزاده ابا بکر علی ترکمان در همین سال از در شرحه به سروان رفت والی شروان او را گرفته بدرگاه حضرت خاقانی فرستاد و حضرت خاقانی او را اوائل منظور نظر التفات ساخته در حرگهٔ شاهزادگان جای داد . چون بابکر علی جوانی بود در غایت حسن و صباحت و خواطر اهل هرات بسوی او مائل و راغب حضرت خاقانی ازین معنی در اندیشه افتاده آن جوان نازنین را بند بر پای نهاده بسمرقند فرستاد . و در شهور سنه ست و ثلاثین و ثمانمائه در دارالملک شیراز میرزا را پسری متولد شد و بمیرزا عبدالله موسوم گشت و در همین سال امیر زاده محمد سلطان جهانگیر که بعز مصاهرت خاقان کشور (خ ۳۷۲) گیر مشرف بود از عالم انتقال نمود . ایضا امیر محمد درویش که بآن حضرت دعوی خویشی می کرد و داروغهٔ هرات بود ، سفر آخرت پیش گرفت و آن منصب به پسر ارشدش سلطان ابوسعید تعلق پذیرفت . و در هفتم شهر جمادی الاول سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه شاهزاده وافر تهور میرزا بایسنغر که جامع محاسن شمائل و حاوی انواع مکارم و فضائل بود بسبب آنکه به شرب مدام شغفت تمام داشت و از حد اعتدال تجاوز حرارت شراب لطف در مزاج شریفش تصرف تمام کرده اسباب مرضی قوی گشت و در همان ایام از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال فرمود . حضرت خاقان سعید ازین واقعه هائله عظیم اندوهناک شده از باغ زاغان بباغ سفید که مسکن شاهزاده مرحوم بود شتافت و بعد از تقدیم شرائط تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین دران باغ بر نقش مغفرت دستگاه نماز گزارد . و حضرت خاقانی همانجا

۸ق میرزا : س میرزا ابراهیم سلطان - ۸ف پسری : س پسری دولتمند - ۱۰ق عالم : س عالم فانی - ۱۳ق پذیرفت : س گرفت - ۱۶ق تصرف : س تصرفی - ۱۸ق فرمود : س نمود -

توقف نموده امرای عظام نابوت را برداشته بمدرسه شریفه مهد علیا گوهر شاد آغا برده سپردند - چون این خبر بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ بدارالسلطنته هراة شتافت و شرف دستبوس پدر بزرگوار دریافت و بعد از مراسم عزا و سوگواری باز بمقر دولت خود مراجعت فرمود - مدت حیوه میرزا بایسنقر سی و هفت سال و چهار ماه بود - یکی از فضلا این رباعی را در تاریخ وفاتش به نظم در آورده ، بیت :

سلطان سعید بایسنقر بحرم   گفتا که بگو باهل عالم خبرم

من رفتمَ و تاریخ وفاتم اینست   بادا بجهان عمر دراز پدرم

از میرزا بایسنقر سه پسر (ق ۸۳۶) یادگار ماند: میرزا رکن‌الدین علاء الدوله ، میرزا سلطان محمد ، میرزا ابوالقاسم بابر - بعد از فوت میرزا بایسنقر حضرت خاقانی جای او را بمیرزا علاء الدوله شفقت فرمود و جهت آن دو پسر دیگر مواجب و مرسوم تعین فرمودند -

شرح توجه موکب منصور بار دیگر بعراق و آذربایجان بجهت دفع ماده فساد امیر اسکندر

چون خبر استیلا و استقلال امیر اسکندر قرا یوسف بر بلاد آذربایجان در هرات بسمع حضرت خاقان گیتی ستان رسید بار دیگر یورش عراق و آذربایجان را بخاطر همایون قرار داد - اما اکثری امرا و ارکان دولت

خ : توجه نمودن خاقان اعظم بصوب آذربایجان بدفع اسکندر میرزا
س : ذکر توجه خاقان آفتاب اشراق نوبت پنجم بجانب عراق

۱ ق عظام : س عظام و اکابر - ۲ ف سپردند : س بخاک سپردند - ۳ ق خود : س خویش - ۴ ف فرمود : س کرد - ۶ ف به : س ندارد - ۶ ف در آورده - س در نمود - ۶ ف بیت : س رباعی - ۷ ق بحرم : س سحرم - ۹ ق یادگار ماند : س یادگار ماند باین ترتیب - ۱۰ ق بعد از فوت میرزا بایسنقر : س ندارد - ۱۱ ق فرمود : س فرمودند - ۱۵ ف قرا یوسف : س قرا یوسف ترکمان -

این سفر را موافق مصلحت دولت نمی دانستند و در فسخ آن عزیمت سخنان بعرض می رسانیدند ـ عاقبت امیر جلال الدین فیروز شاه در خلوتی بعرض رسانند که چون امسال میرزا بایسنغر از عالم انتقال نموده بعضی مردم کوته نظر تصور کرده اند که ازین جهت قصوری بحال عساکر منصور راه یافته مناسب آنست که سفر آذربایجان بامضا رسد ـ این سخن در ضمیر خسرو کشور گیر جای گیر شده فرمان شد که تواچیان بهرام انتقام بجمع جنود ظفر ورود قیام و اقدام نمایند ـ بعد از اجتماع عساکر منصور رایات نصرت آیات در دوم ربیع الثانی سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه از مستقر سریر سلطنت و جهانبانی بحرکت درآمده کوچ بر کوچ روان شدند و بهر دیار و بلاد که نزول اجلال واقع می شد امرا و سرداران و (س ۳۶۵ ب) گماشتگان آنحدود فوج فوج بموکب همایون پیوستند و چون مملکت ری مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گشت سپاه شتا و کثرت سرما آغاز دست برد نموده برودت هوا بمرتبه رسید که مجال حرکت نماند ـ لاجرم اردوی کیهان پوی در همان مملکت طرح قشلاق افگند و چون خبر وصول عساکر منصور بولایت عراق بسمع اسکندر بن قرا یوسف رسید دهشت و حیرت برو غلبه کرده دست از مملکت آذربایجان بداشت و بطرف دیاربکر فرار نمود ـ اشراف و اعیان ولایات آذربایجان و سلطان خلیل والی شروان روی بدرگاه خاقان عالی مکان آورده بشرف دستبوس فائز گشتند و باصناف الطاف اختصاص یافتند ـ مقارن بآن حال میرزا جهانشاه بن قرا یوسف از برادر خود اسکندر رو گردان شده برهنمونی بخت بلند و طالع ارجمند بدرگاه سلاطین پناه آمده

---

۱ ق دولت: س ندارد ـ ۶ ق جای گیر شده: س جای گرفته ـ ۷ ق قیام و اقدام: س اقدام ـ ۱۳ ق کثرت: س لشکر ـ ۱۷ ق بداشت: س بداشته ـ ۱۷ ق فرار نمود: س روان شد ـ

بعنایت و اعزاز مفتخر و سرافراز گشت - و همچنین امیر زاده شاه علی بن شاه محمد بن قرا یوسف و امیر بایزید که از عظمای امرای ترکمان بود بعد از آمدن میرزا جهانشاه در ظل رایت همایون پیوستند و بمراحم شاهانه و عواطف خسروانه شرف اختصاص یافتند - و واقعه هائله که درین سال حضرت خاقانی را دست داد آن (خ ۲۷۳ ب) بود که شاهزاده عادل فاضل میرزا ابراهیم سلطان در چهارم شهر شوال در شیراز طائر روحش از قفس قالب باسبانهٔ قدسی پرواز نمود - حضرت خاقانی را هنوز مصیبت میرزا بایسنغر از قلب بیرون نرفته بود که این خبر محنت اثر نیز علاوه آن گشت و خاطر شریفش بغایت محزون و اندوهناک شد چنانچه فوق بران متصور نبود، بیت:

سرو سهی فتاد بروی زمین دریغ ‏ ‏ ‏ ‏ از باغ ناز رفت تذروی چنین دریغ

شاهزاده مغفور مرحوم بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و تربیت اهل فضل و هنر از سائر سلاطین دودمان حضرت خاقان امتیاز تمام داشت و عمدة الفضلا و قدوة الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی کتاب ظفر نامه را که تا غایت تاریخی چنان کسی در سلک انشاء نکشیده بیمن التفات و اهتمام آن شاهزادهٔ عالی مقام بعرصهٔ ظهور رسانید و سبب تصنیف این نسخهٔ شریف چندان رعایت و مراقبت یافت که در اطراف جهان مشهور گردید - القصه حضرت خاقان عالیشان بعد از مراسم عزا و سوگواری دل بر قضای ربانی نهاده تن به تقدیر سبحانی در داده باطعام طعام و ختمات کلام ملک العلام اشارت فرمود و منشور

۷ق قفس: س قفص - ۷ف قدسی: س قدس - ۸ق قلب بیرون نرفته بود: س روی بالتیام ننهاده - ۹ق بغایت: س بچندان - ۱۰ق چنانچه: س که - ۱۰ق نبود: س باشد - ۱۷ق تصنیف: س ندارد - ۲۰ق ملک العلام: س ملک اعلام -

حکومت فارس را بنام خلف صدق شاهزاده مرحوم میرزا عبدالله که دران اوان دو ساله بود نوشته سرانجام امور ملک و مال آن ولایت را در کف اهتمام شیخ محب‌الدین ابوالخیر نهاد - مدت حکومت میرزا ابراهیم سلطان در شیراز بیست و یکسال بوده و زمان حیاتش چهل و یکسال - خطوط را بغایت خوب می نوشت چنانچه در عمارات شهر شیراز که از آثار اوست بر در و دیوار آن بکلک بدائع نگار خوبتر صورتی نگاشته احتیاج به بیان نیست لا یحتاج الصباح الی المصباح -

و هم دران وقت امیر ناصرالدین خاوند شاه که برادر امیر جلال‌الدین فیروز شاه بود بعد از فوت امیر زاده رستم بن عمر شیخ حکومت اصفهان تعلق باو داشت در ری بعالم بقا خرامید و درین سال در بلده و بلوکات هراة مرض و وبا و(ق ۹۳ب) طاعون طغیان کرده خلق بسیار از ذکور و اناث و پیر و جوان تلف شدند و امیر الیاس خواجه هم درین سال در قصبه رادکان مریض گشته بعالم جاودانی شتافت - حضرت خاقانی بر فوت آن امیر نامدار تاسف بسیار خورده جای او را به پسرش یوسف خواجه برسم سیورغال داد و در اول بهار سنه مذکور رایات نصرت آیات بطرف آذربایجان مستعلی گشت و میرزا جوکی را با جمعی از امرا و اعیان لشکر از عقب امیر اسکندر نامزد کرد و موکب همایون باهستگی طی منازل و مراحل می نمود - بهار و تابستان آذربایجان باتمام رسانید و در اوائل فصل خریف بصوب قراباغ توجه فرمود و فصل شتا را هم دران سرزمین گذرانیده در همان مکان

---

۵ ق نوشت : س نوشته - ۱۰ ق باو داشت : س بوی گرفته - ۱۱ ق مرض : س بلیه مرض - ۱۲ ق اناث : س نسوان - ۱۴ ق شتافت : س رفت - ۱۶ ق نصرت آیات : س نصرت نشان - ۱۹ ق آذربایجان : س در اطراف آذربایجان - ۱۹ ق باتمام : س بپایان -

قشلاق نمود و میرزا محمد جوکی تا ارزنجان از عقب دشمنان تاخت و چون از اسکندر نام و نشان نیافت ازان دیار مراجعت فرموده بولایت اسپر قرا عثمان چند روزی استراحت (س ۲۶۶م) فرمود ـ و دران اثنا شاهزاده محمد جوکی میل بمصاهرت قرا عثمان نموده کریمه از مخدرات خاندانش را خطبه فرمود و حضرت خاقانی چون بر وصلت شاهزاده مطلع شد او را تحسین بسیار نمود و در همان اوقات شاهزاده بخدمت پدر بزرگوار رسیده شرف دستبوس دریافت و حضرت خاقان سپهر تمکین شیخ نورالدین محمد بن شیخ علاالدین کازرونی را برسم رسالت بروم فرستاد و بوالی آن دیار سلطان مراد پیغام داد که اسکندر بن قرا یوسف پیوسته در غیبت موکب همایون متعرض مملکت آذربایجان می گردد ـ و چون چریک منصور متوجه دفع او می گردد قرار بر فرار اختیار می نماید ـ ملازمان را امر فرمایند که او را گرفته بند کرده بدرگاه عالم پناه ما فرستند تا رعایا آذربایجان از فتنه و فساد او ایمن مانند ـ

بعد از ارسال شیخ مومی الیه حضرت خاقان گیتی ستان در اول بهار سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه بصوب خراسان نهضت فرموده کوچ بر کوچ روان شد و در دوم ربیع الاخر سنه اربعین و ثمانمائه در عین دولت و جلال بمستقر اقبال رسید ـ اکابر و اعیان خراسان که مدت دو سال در هجران خدام بارگاه سلطنت و ایالت (خ ۳۷۳) گذرانیده بود

---

۴ ق از: س ندارد ـ ۸ ف علاالدین: س مرشدالدین ـ ۱۰ ق می گردد: س می شود ـ ۱۱ ف می نماید ....: س می نماید لایق آنکه اگر التجا بآن آستان نماید ـ ۱۲ ق ما: س ندارد ـ ۱۵ ق بصوب خراسان نهضت فرمرده .... اربعین و ثمانمائه: س ندارد ـ ۱۷ ق دولت و جلال: س دولت و اقبال ـ ۱۸ ق سلطنت و ایالت: س سلطنت ـ

غبار موکب همایون را کحل الجواهر دیدهٔ انتظار کشیده لوازم نیاز و نثار قیام نمودند ـ و دراین سال شیخ نورالدین محمد که نزد والی روم رفته بود معاودت کرده سخنان محبت آمیز که از سلطان مراد شنیده بود بعرض رسانید و هم درین سال الملحی والی مصر چماق با پیشکش و تحف فراوان بدرگاه خاقان عالیشان آمده اعزاز و احترام تمام یافت و مقضی المرام مراجعت کرد و در شهور سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه حضرت خاقانی صافی اعتقاد شیخ نورالدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد الابهری را مأمور گردانید که عازم بیت الله شده خانه کعبه را جامه بپوشانند ـ مشار الیهما بموجب فرمان جامهای را که در دارالعبادهٔ یزد تمام کرده بودند و همراه آورده برداشته روی براه نهادند و بعد از وصول بآن مکان شریف خدام آن مطاف طوائف انام خانه حضرت ملک علام را جامه پوشانیدند و شیخ و مولانا حسب المدعا مهمسازی نموده مراجعت کردند ـ و در شهور سنه اربع و اربعین و ثمانمائه امیر خبیر عادل علاءالدوله علیکه کوکلتاش که نود مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود بعالم بقا شتافت و در سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه امیر فیروز شاه که در منصب امیرالامرائی با امیر علیکه سمت مشارکت داشت از عقب بزیک شتافت و امیر برلاس نوبین بجای امیرین امیرالامرا شد ـ و هم درین سال میرزا محمد جوکی در نواحی سرخس بعالم بقا خرامید و حضرت خاقان سعید از استماع آن واقعه هائله بغایت مضطرب گشت زیرا که توجه تمام بجانب شاهزاده داشت و از غایت عزیزی پیوسته او را نزدیک خویش می داشت ـ اما گوهر

۱ق کشیده: س کشیده ساخته ـ ۶ق در شهور: س ندارد ـ ۱۱ق بآن: س ندارد ـ ۱۴ق علاءالدوله: س علاءالدین ـ ۱۵ق شتافت: س رحلت نمود: خ خرامید ـ ۲۰ق گشت: س شد ـ ۲۱ق او را: س ندارد ـ

ساد بیگم بآن در درج سلطنت بد بود و همیشه در حضور حضـ خاقانی زبان بتقبیح احوال و اعمال او می کشاد ـ

ذکر مخالفت ملک کیومرث رستمداری و نهضت سلطان کامکار بجـ عراق بار دیگر و سوانح آن سفر و انتقال سلطان سعید در فسلا ـ ز بسرای جاوید ـ

سبب نهضت آخرین خاقان آفاق بطرف عراق آن شد که در شهور سنه خمس و اربعین و ثمانمائه ملک کیومرث رستمداری قدم از جاده اطاعت گزاری ببرون نهاده دست بهر گونه بی حفاظتی برکشاد و مردم خود را از برای نهب و غارت برانگیخته ـ چون این خبر در دارالسلطنه هرات بسمع جلال حضرت خاقانی ظل سبحانی رسید رایات (ق ۲۴۰) آفتاب اشراق در اوائل سنه خمس و اربعین و ثمانمائه بجانب عراق مستعلی گشت و عساکر منصور از هر طرف بحرکت در آمد در ظل رایت جمع شدند ـ چون خطه نیشاپور مضرب خیام عساکر منصور گشت و این خبر بگوش و هوش ملک کیومرث رسید ارکان تمکنش متزلزل شده وهم و هراس بر باطنش استیلا یافته در روز قاصدان قمر سپهر بآستان سلطنت آشیان کرده ـ و بزبان عجز و نیاز عرضه داشت نمود که مرا چه زهره که اندیشه

خ : در سبب نهضت فرمودن خاقان اعظم از خراسان بجانب عراق و بیان بعضی حالات

س : ذکر سبب نهضت آخرین حضرت خاقانی بصوب عراق و رحلت فرمودن دران سرزمین بحکم پادشاه علی الاطلاق

۸ ق و مردم خود : س و چند مرتبه مردم خود ـ ۹ ق برانگیخته : س بحدود ری فرستاد ـ ۱۱ ق خمس : س ست ـ ۱۳ ق عساکر منصور : س عساکر نصرت فرجام ـ ۱۵ ق قمر سپهر : س سخندان ـ ۱۶ ق کرده : خ فرستاد ـ

...الفت خدام بارگاه خلافت بخاطر گذرانم و مقابله فوجی از سپاه نصرت - سلاء بسی نهاد همت گردانم - اگر غرض از نهضت همایون (س ٣٦٦ ب) استمالت و متابعت است بنده و خدمتگارم - اگر سلطنت و لایت رستمدار است بر دل که اسارت سود می سپارم - امرای عظام - ح عجز و انکسار ملک کیومرث را عرض کردند - بنا بر تضرع و شفاعت امرا حضرت خاقان گردون اعتلا فسخ عزیمت سفر عراق نمود - در خلال آن احوال امیر جلال الدین فیروز شاه بعرض رسانند که درین اوقات که شیخ بهاالدین عمر از سفر حجاز بدارالسلطنه هرات رسید چنین تقریر نمود که ''در باب الجنت قزوین بر سر تربت شیخ احمد غزالی بر ما چنان ظاهر شد که اکابر اولیا میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر را بسلطنت برداشتند''- چون حضرت خاقانی بزمرهٔ مشائخ اعتقاد تمام داشت درهمان اوقات میرزا سلطان محمد را بایالت عراق نصب فرموده گوش شاهزاده را بدرر نصائح سودمند زیب و زینت داد شرف رخصت عنایت فرمود و ولایت سلطانیه قزوین و قم و ری را بسیورغال او مقرر داشت و موکب همایون بمرکز دولت و مقر سلطنت معاودت فرمود - اما میرزا محمد بایسنقر چون بمملکت عراق رسید لوای عدل و احسان مرتفع گردانیده جنود فراوان از اطراف و اکناف در ظل رایت او جمع شدند چنانکه دخل شاهزاده بخرج وفا نمی کرد لاجرم دست بمال وجهات بعضی ولایات دیگر که بدو تعلق نداشت دراز کرده باقطاع مقرری خویش راضی نشد و حاکم همدان را بقتل رسانیده آن ولایت را (خ ٣٨٣ ب) نیز متصرف شد و بروایت مولف حبیب‌السیر از آنجا بیک ناگاه بر سر اصفهان تاخت و امیر سعادت بن خاوند شاه که حاکم اصفهان بود گرفتار شده محبوس گردید و مال

---

١٢ ف فرموده: س نموده - ١٩ ق مقرری: س ندارد - ٢٢ق اصفهان: س آن خطه - ٢٢ق گرفتارشده: س گرفته - ٢٢ق گردید: س گردانید-

بسیار از اهالی آن دیار گرفته بلشکریان تقسیم نمود - اما جناب و ... پناه مغفرت دستگاه خواجه جمال الدین محمود شیرازی که ... خود ترتیب داده نوشته که میرزا محمد بایسنقر در اصفهان دست ... و بی میل مطلوب عنان یکران را بصوب شیراز تاخت و میرزا عبدا... چون قوت مقابله و مقاتله نداشت دروازه های شهر را مضبوط و محمو... گردانیده قاصدی همعنان برق و باد بدارالسلطنته هرات فرستاد و کیفیت حادثه را اعلام داد -

حضرت خاقان چون بران حال مطلع گشت باوجود ضعف شیخوخ... بواسطه ناموس پادشاهی و مبالغه مهد علیا گهر شاد آغا در شهور سن... خمسین و ثمانمائه بجانب فارس و عراق روان شد و میرزا علاءالدوله را د... دارالسلطنته هرات قائم مقام خود گردانیده - چون بمملکت ری رسید امیر سلطا... شاه برلاس و امیر شیخ ابوالفضل ولد امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام الدی... احمد بن فیروز شاه بموجب حکم از پیش روان شدند و موکب همایو... نیز از عقب بحرکت درآمد و میرزا سلطان محمد چون بر موکب همایو... بحدود فارس مطلع شد دست از محاصرهٔ شیراز باز داشته بجانب لرستا... روان شد و حضرت خاقانی گیتی ستان چون بر فرار شهزاده وقوف یاف... عنان بارگیر جهان نورد را بصوب اصفهان تافت و چون دران بلده نزو... اجلال فرمود جمعی از سادات و فضلا که در سلک هوا خواها... میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مواخذ و معاتب گردانید و شاه علاالد...

۱ق نمود: س فرمود - ۱۰ق روان: س متوجه - ۱۱ق خود: س خویش ۱۱ق چون بمملکت ری رسید: س چون بمملکت ری مضرب خیام عسا... نصرت فرجام گشت - ۱۴ق چون بر موکب همایون: س چون بر وصو... عساکر ظفر ورود موکب همایون - ۱۵ق شیراز: خ ندارد - ۱۵ق ب... داشته: س کشیده -

و مولانا فضل‌الله اصفهانی را بقتل رسانید ـ

خواند میر رحمت‌الله تعالی در حبیب‌السیر آورده که جناب اشرف ملاذ الملا المحققین مولانا شرف‌الدین علی یزدی تیر سجهت مصاحبت میرزا سلطان محمد گرفتار گشت و بنا بر آنکه حضرت خاقانی سنزلده بود که نوبتی خدمت مولوی بر شاهزاده این بیت را می خواند که بیت:

چرخست پیر و اختر بخت تو نوجوان   آن به که پیر دولت خود را جوان دهد

و دران اثنا این کلمه را نیز بر زبان آورده که خاقان سعید متوجه این جانب نخواهند شد ـ و حضرت خاقانی از مولوی پرسید که "تو از کجا می گفتی که من دیگر باین جانب نخواهم آمد؟" مولانا جواب داد که "من ازین سخن را از قیاس (ق ۱۶۴) عملی می گفتم زیرا که شاهزاده نهالیست خجسته ظلال که بر جویبار دولت و اقبال بالا کشیده و آفتابیست فرخنده پرتو از افق حشمت و استقلال طالع گردیده ظاهر چنان بود که از صرصر غضب (س ۱۶۳) خسرو عالی گهر از پا در نیاید و در برج عاطفت خاقانی بحر و بر ازو صمت زوال و عقدهٔ کسوف ایمن ماند". پیش از آنکه میرزا عبداللطیف که خاطرش بر استخلاص جناب مولوی متوجه بود از برای مصلحت وقت متعرض آنجناب شده سخنان درست گفت و حضرت خاقانی مولوی را بشاهزادهٔ مذکور سپرد ـ آنحضرت مشارالیه را در خفیه بجانب دارالسلطنه هرات فرستاد و حضرت خاقانی بعضی از امرا مثل امیر سلطان شاه برلاس و ولد امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام‌الدین احمد فیروز شاه را از برای دلالت و استمالت میرزا محمد سلطان که بطرف لرستان رفته بود روان گردانید و موکب همایون بصوب ری بعزم قشلاق توجه فرمود و دران زمستان

۳ق گشت: س سد ـ ۱۵ق پیش ازانکه: س ندارد ـ ۱۶ق متعرض: س معارض ـ

اوقات خجسته ساعات را بعیش و حضور و طرب و سرور مصروف می داشت و چون فصل شتا بآخر رسید صباح یکشنبه بیست و پنجم شهر ذی الحجه سنه خمسین و تمانمائه که شاه انجم تخت حمل را مشرف ساخته بود حضرت خاقان فلک جناب شراب مخلصه نوشیده و پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده عزیمت مراقد مشائخ قلعه طبرک نموده عنان بارهٔ جهان نورد بدان طرف معطوف گردانید - چون دران ایام خاقان گردون احتشام را درد معده طاری شده بود و گاهی از وجع آن باطبا نکایتی می نمود درین روز که دو روز بود در اثنا سواری همان درد معده عود کرده ساعت بساعت استداد می پذیرفت، چنانکه آنحضرت بی تاب شده از اسپ فرود آمده بر محافه نشست - و چون آن درد تسکین نیافت و بمرتبه مستولی شد که سلطان طبعیت از مقاومت آن عاجز آمد و در همان لحظه طائر روح شریفش از قفس قالب پرواز نمود در حظائر قدس مأوی گزید، بیت :

همین خو دارد این چرخ جفا کوش   که پی نیستی نه بخشند شربت نوش
نماید تشنگان را شربت از جام   ولی در خاک ریزد گاه آشام

مدت سلطنت آن خسرو مغفرت نشان چهل و سه سال بود و ایام زندگانیش هفتاد و دو سال .

---

٧ ق باطبا نکایتی : س شکایتی باطبا - ٩ ف عود کرده : س بگرفت - ١٠ ق نیافت : س نمی یافت - ١١ ق و بمرتبه مستولی شد که سلطان : س و بنوعی بر ذات مبارک خاقانی آن استیلا یافت - ١٢ ق حظائر : س ریاض - ١٣ ق بیت : س شعر - ١٤ ق همین : س چنین - ١٤ ق کوش : س کیش - ١٤ ق که پی نیستی نه بخشد شربت نوش : س که هرگز نوش می ندهد بجز نیش -

ذکر وقایعی که بعد از ارتحال سلطان سعید در اردوی وی نمود و نقل میرزا عبداللطیف نعش را بهرات

واقعاتی که بعد از فوت حضرت خاقان سپهر تمکین در اردوی ظفر قرین بظهور رسید بروجه ایجاز و اختصار چنان است که در آنروز محنت اندوز از شاهزادگان کسی فیروز غیر از میرزا عبداللطیف بن میرزا الغ بیگ و میرزا ابو القاسم بابر بن میرزا بایسنغر و میرزا خلیل سلطان بن محمد جهانگیر که دختر زادهٔ حضرت خاقان سعید مغفور بود کسی دیگر در اردوی همایون نبود و از امرا بجز سر لقمان برلاس کسی دیگر تشریف نداشت. مهد علیا گوهر شاد آغا بنا بر خاطر میرزا الغ بیگ میرزا عبداللطیف را طلب نموده گفت که " بضبط اردو قیام نمای که فرمان فرمای عباد و بلاد از میان برفت".

چون این خبر ملالت اثر در اردوی اعلی منتشر گردید مردم از حدوث آن واقعه عظیم بهم بر آمده هرکس در فکر حال خویش افتاد و در اثنای آن حال میرزا ابوالقاسم بابر و میرزاخلیل سلطان بهوای سودای سلطنت و استقلال بطرف استرآباد توجه نموده اردو بازار که در سر راه ایشان بود غارت کرده روان شدند و میرزا عبداللطیف سپاه را فراهم آورده بضبط اردو قیام نمود و جمعی که هوای نهب و تاراج در سر داشتند بسیاست رسانید

خ : بیان واقعاتیکه بعد از فوت خاقان سعید روی نمود و اختلافیکه درمیان لشکر ظاهر شد

س : ذکر حالاتی که بعد از وفات حضرت خاقانی روی نمود و بیان سلطنت اولاد امجاد او

٤ق خاقان : س خاقانی . ٤ق دیگر : س ندارد . ٩ق در: س بر . ١٤ق در سر: س ندارد . ١٧ق بسیاست رسانید : س سر ایشان را از بدن جدا ساخت .

و چون از جانب میرزا سلطان محمد بایسنقر که دران اوان در لرستان بود خوفی عظیم داشت بی لیت و درنگ نعش حضرت خاقان فردوس مکان را با خواتین عظام و اهل اردو پیش کرده بطرف خراسان روان شد و چون خبر فوت خاقان سعید بسمع میرزا سلطان محمد بایسنقر رسید بر سبیل استعجال بطرف ری روان شد که اردو را متصرف شود ـ بعد از وصول چون دید که اردو رفته بصوب شیراز توجه نمود و امرای عظام که جهت دلالت و استمالت او رفته بودند امیر سلطان شاه برلاس از عقب اردوی همایون رفت (س ۲۶۷ ب) و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه بامیر محمد سلطان شاه موافق شده ملازمت نمودند و ولد امیر علیکه بجانب هراه رفت و میرزا علاءالدوله بایسنقر را که حاکم هرات بود از اراده و داعیهٔ میرزا عبداللطیف آگاه گردانید ـ اما میرزا عبداللطیف چون بنواحی سمنان رسید جمعی از مردم شریر بد نفس بسمع او رسانیدند که مهد علیا گهر شاد آغا (ف ۳۴۲) با امرای ترخانی اتفاق نموده و نسبت بشما عذری در خاطر دارند ـ چون شاهزاده از نشه جنون بهره تمام داشت و محبت جده را بجانب میرزا علاءالدوله میدانست آن معنی را صدق حمل کرده بحبس امرای ترخانی و غارت اموال و اسباب گهر شاد آغا فرمان داد ـ لشکریان بی سر و پا چون این حکم شنیدند در یک لحظه اموال و اسباب آن جماعت را آنچنان غارت کردند که هیچ چیز از اسباب دنیوی ایشان نماند ـ

خواند امیر رحمت الله در کتاب حبیب‌السیر آورده که از جناب مقرب الحضرت السلطانی امیر علی شیر شنیدم که میرزا عبداللطیف در

۵ق روان شد ...... : س روان شد و همه جا ایلغار نموده می آمد ـ ۹ق نمودند : س اختیار کرد ـ ۱۳ق دارند : س دارد ـ ۱۳ق محبت جده : س و نور محبت جده ـ ۱۵ق معنی : س سخن ـ

نهب اسباب مهد علیا بمرتبه مبالغه نموده بود که در روز کوچ گوهر ساد آغا الاغی نیافت که سوار شود عصای بدست گرفته پیاده می رفت - یکی از نوکران امرای برلاس چون آن حالت را مشاهده کرد اسپ خود را پیش کشید تا مهد عصمت شعار سوار شد و چون میرزا عبداللطیف بدامغان رسید داروغه آنجا از بیباکی شاهزاده اندیشه کرده در شهر تحصن جست - شاهزاده قهراً وقسراً او را بگرفت و بنهب و غارت شهر فرمان داد - امرا و لشکریان دامغان را بجاروب تاراج پاک رفتند و چون ازان مکان کوچ واقع شد تا نشابور در هیچ مکان آرام نگرفتند - شاهزاده می خواست که اردو را با خواص عظام و نعش خاقان مغفرت نشان بصوب ماوراءالنهر برد - میرزا علاءالدوله و میرزا صالح ولد میرزا پیر محمد شیرازی را با امیر اویس ترخان و جمعی از مشاهیر شجعان از برای گرفتن عبداللطیف و استخلاص مهدعلیا و امرای ترخانی نامزد کرد - ایشان از هراة ایلغار کرده در صبح شنبه سیزدهم (خ ٣٢٧ ب) صفر بیخبر بر سر اردوی عبداللطیف ریخته مهد علیا و امرای محبوس را از میان ایشان بیرون بردند و مستمر حرب و بیکار گشته صف قتال بیاراستند - عبداللطیف چون بر حدوث آن واقعه آگاه گشت سپاه خویش را فراهم آورده بحرب مشغول شد اما در اثنای گیر و دار بدست هرویان گرفتار شد - میرزا صالح اردوی عبداللطیف را غارت کرده شاهزاده را مقید ساخت، بیت :

نه یک لحظه نه یک ساعت نه یکدم دگرگون می شود احوال عالم

القصه میرزا عبداللطیف را با نعش حضرت خاقانی و سائر اهل اردو بهرات بردند و میرزا علاءالدوله تا سعد آباد جام باستقبال آمده دران مقام

٦ف شهر: س ندارد - ٨ق نگرفتند: س نگرفت - ١٥ف گشته: س شده -

با جمله ملاقات فرمود و حکم شد که عبداللطیف را بطریق گناه گاران کمر از میان کشاده از جانب چپ در آوردند۔ میرزا علاءالدوله بزبان توبیخ و سرزنش پرسید که "چرا نسبت بوالده ماجده این چنین بی حرمتی کردی؟" عبداللطیف از وفور خجالت جواب داد که "من اگر بدی کردم مکافات آن دیدم۔ تو نیک کن تا بد نه بینی"۔ میرزا علاءالدوله چون بهرات رسید عبداللطیف را در حصار اختیار الدین محبوس گردانید۔

ذکر حالات میرزا علاءالدوله و میرزا الغ بیگ و میرزا عبداللطیف و سوانحی که دران اوان بروی نمود۔

در سابق سمت گذارش پذیرفت که رکن السلطنت و الخلافه میرزا علاءالدوله مسن اولاد میرزا بایسنقر بود و صورت خوب و سیرت مرغوب داشت۔ بعد از فوت پدرش خاقان مظفر لوا او را بامارت دیوان که منصب بایسنقر میرزا بود نصب کرده زمام جمهور را در کف اهتمام او نهاد و شاهزاده بموجب کلمه الولد الرسد بمندی بوالده الحمید عمل نموده ابواب بر و احسان بر روی روزگار طبقات انسان بکشاد۔ و در ایامی که حضرت خاقانی بطرف عراق از برای تادیب میرزا سلطان محمد بن بایسنقر می فرمود مجدداً میرزا علاءالدوله را منظور نظر شفقت و عطوفت گردانیده در بلده فاخره هرات قائم مقام خویش ساخت۔ بعد از فوت خاقان سعید در دارالسلطنت هرات رایت استقلال و استبداد بر افراخته دست در خزائن خاقان (س ۸۶۳) فردوس مکان دراز کرده نقد و جنس

خ: بیان واقعاتیکه میانه میرزا علاءالدوله و الغ میرزا روی داده و ذکر واردات حالات ایشان

س: ذکر سلطنت اولاد امجاد میرزا بایسنقر میرزا شاهرخ

۱۰ ق خوب: س ندارد۔ ۱۱ ق دیوان: س دیوان اعلا۔ ۱۹ ق فردوس مکان: خ ندارد۔

بسیار بر طوائف لشکریان تقسیم نمود و مدت یکسال در کمال دولت و کامرانی بسر برد و در شهور سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه الغ بیگ میرزا با سپاه ترکستان و ماوراءالنهر از جیحون عبور فرموده در بلخ رحل اقامت افگند و میرزا علاءالدوله نیز با لشکر خراسان تا کنار مرغاب بعزم مقابله عم بزرگوار شتافت و میرزا الغ بیگ مصلحت وقت دران دید که نخست برادر زاده صلح کند و فرزند ارجمند عبداللطیف را از قید و حبس بیرون آورد و مرتبه دیگر لوای کشور کشای را بر افرازد. بنأ علی هذا مولانا میرک محمود (ف ٦٤٣) که بمنصب صدارت مشرف بود برسم رسالت نزد علاءالدوله ارسال داشت و چون دران اوان میرزا ابوالقاسم بابر بعزم تسخیر خراسان رایت مخالفت برافراشته بود میرزا علاءالدوله هم صلاح در صلح دیده بطرف دارالسلطنت هرات معاودت فرمود و میرزا عبداللطیف را از حصار بیرون آورده معزز و محترم نزد والد بزرگوار ارسال داشت و شاهزاده در قبة الاسلام بلخ بشرف دستبوس پدر مشرف شد و میرزا الغ بیگ خاطر فرزند دلبند که فی‌الحقیقت دشمن جان و مخرب خاندانش بود بسخنان شفقت آمیز مهر انگیز تسلی داده ولایت بلخ را بسیورغال او ارزانی داشت، بیت:

دلفریبانی که با خود دوست میداری شان
دشمن جانند و چون جان دوست میداری شان

میرزا الغ بیگ بجانب سمرقند نهضت فرمود و میرزا علاءالدوله چون بهرات رسید خبر رسید که ابوالقاسم بابر از کمال تهور عنان یکران بقصد تسخیر بلاد خراسان تافته با لشکری گران چون بحر جوشان بولایت خبوشان

١ق دولت: س استقلال ـ ٢ق اثنی: س احدی ـ ٣ق فرموده: س نموده ـ ٤ق کنار مرغاب: س کنار آب مرغاب ـ ٥ق مقابله عم: س مقابله با عم ـ ١٧ق میداری: س پندار ـ ١٨ق میداری: س دار ـ

رسیده - میرزا علاءالدوله بعد از شنیدن این خبر بصوب مشهد مقدس مطهر نهضت فرمود و بعد از وصول بآن مقام محمود بنفس نفس توقف نموده اکثر امرا را با عساکر ظفر ورود بحرب برادر فرستاد - چون آن سپاه رزم خواه در برابر شاهزاده وافر تهور ابوالقاسم بابر صف کشیده ایستادند از طرفین نیک اندیشان پای در میدان مصالحه نهاده عسکرین را از اقدام بمحاربه و مضاربه منع نمودند و مهم صلح را بران جمله قرار دادند که فاصله میان مملکت برادران ولایت خبوشان باشد - بدین منوال عهد و پیمان (خ ۳۷۵ ب) بغلاظ ایمان مؤکد یافته میرزا علاءالدوله بهرات بازگشت و میرزا بابر باسترآباد توجه نمود و درانولا که میانه میرزا علاءالدوله و میرزا الغ بیگ مبانی صلح مشید گشته بود و میرزا عبداللطیف را از قید نجات داده نزد پدرش می فرستاد - بآنجناب وعده کرده بود که جمعی از نوکران نوکه در واقعهٔ نیشاپور بدست عساکر منصور گرفتار شده اند مطلق العنان خواهیم ساخت و از خزانهٔ حضرت خاقان سعید مغفور آنچه لائق باشد بخدمت عم بزرگوار ارسال خواهم داشت - بعد از معاودت بمرکز دولت بآن وعده وفا نکرد - هرچند میرزا عبداللطیف قاصدان روان گردانیده ملازمان را طلب نمود بجای نرسید و مع ذلک لشکر بولایت اندخود و شبرغان که تعلق بالغ بیگ میرزا داشت فرستاد و خرابی بسیار دران دیار روی نمود - میرزا الغ بیگ چون از بیداد سپاه خراسان و پریشانی احوال اندخود و شبرغان مطلع گشت با لشکری چون امواج دریای بی پایان از جیحون عبور نموده بولایت خراسان رسید و از این جانب نیز میرزا علاءالدوله با لشکری فراوان و شجعان خراسان بحرکت در آمده در شهور سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه در منزل ترناب فریقین را اتفاق ملاقات دست داده حرب عظیم درهم پیوست ، بیت:

۸ق مؤکد : س تاکید - ۲۱ق شجعان : س شجاعان - ۲۳ق بیت : س شعر -

ز بس کشته کافتاد در دشت کین زمین نشته شد تا بچرخ برین
ز بس خون که از کشتگان شد روان جهان گشت دریا کران تا کران
گروهی ندادند سر در ستیز گروهی نهادند رو در گریز

میرزا عبداللطیف دران معرکه کمال تهور و دلیری بظهور رسانیده انتقام خویش از میرزا علاءالدوله کشید - (س ۲۶۸ ب) عاقبت خراسانیان روی در وادی گریز نهادند تا اسفراین در هیچ مقام آرام نگرفتند - دران سرزمین میرزا ابوالقاسم بابر معاونت برادر را بر خویش لازم دانسته با سپاهی در کمال دلیری و تهور بآن جناب پیوست - میرزا الغ بیگ چون صورت فتح و ظفر در آئینه مراد جلوه گر دید شکر نعم الهی بجای آورده فتح نامها باطراف ممالک خراسان و ماوراءالنهر روان گردانید و باوجود آنکه میرزا عبداللطیف دران معرکه کاری نمایان کرده بود جلدوی فتح بنام پسر کوچک که عبدالعزیز نام داشت رقم فرمود - ازین واسطه غبار نفار برخواسته بر ضمیر منیر میرزا عبداللطیف نشست و این معنی منجر بآن شد که بالاخره مخالفت پدر بزرگوار شد کرد آنچه کرد چنانچه از حالات آینده بوضوح خواهد پیوست - انشاالله تعالی -

القصه میرزا الغ بیگ کامران کامیاب از منزل ترناب کوچ فرموده بصوب دارالسلطنت هرات روان شد و چون خبر شکست میرزا علاءالدوله بهرات رسید گهرشاد آغا باتفاق برادر خود امیر محمد صوفی ترخان و خواجه پیر احمد خافی و سلطان ابوسعید که داروغه هرات بود بر سبیل استعجال

۴ق بظهور رسانیده : س نمود - ۶ق نهادند : س آوردند - ۷ ف برادر را : س برادر خود را - ۷ ق بر خویش : س ندارد - ۸ق میرزا : س اما - ۱۳ق غبار نقار برخواسته : خ غبار نقار برحواشی - ۱۳ ف برخواسته : س ندارد - ۱۳ ق بر ضمیر : س برحاشیه ضمیر - ۱۴ق مخالفت : س مخالف -

ساز آهنگ راه عراق کردند و لشکر میرزا الغ بیگ چون در ظاهر شهر هرات نزول اجلال فرمود امیر یارعلی ولد (ق ٣٣٦) قرایوسف که در ملازمت او می بود و سلطان ابوسعید و عمال او را دست و پای بند نهاده بقلعهٔ تیره تو فرستاد ـ اکابر و اشراف هرات بشرائط استقبال قیام نموده میرزا یعقوب سلطان را باعزاز و احترام بشهر در آورده مقالید حصار و ذخائر و خزائن را تمامی تسلیم نمودند ـ اهالی آن شهر مشمول نظر عاطفت و غریق بحر احسان گشتند ـ در خلال آن احوال میرزا علاء الدوله و ابوالقاسم بابر بر در هرات سیوع یافت ـ میرزا الغ بیگ عنان بارهٔ هامون نورد را بطرف ایشان تافت و چون النگ زادگان مضرب خیام عساکر ظفر نشان شد دران اوان از جانب ابوالقاسم بابر بدرگاه عالمپناه آمده تحف و هدایای لایق گزرانیده و بقبول خطبه و سکه نقد اخلاص و متابعت خود را تمام عیار گردانید ـ میرزا الغ بیگ نسبت بحال برادر زاده شفقت و مرحمت زیاده بظهور رسانیده فرستاده او را نوازش نموده رخصت انصراف ارزانی داشت و از آنجا کوچ کرده بولایت اسفراین توجه نمود ـ و عبداللطیف میرزا را با عبدالله میرزای شیرازی و لشکر ظفر انجام بطرف بسطام که میرزا علاءالدوله و میرزا بابر درآن وقت آنجا نزول نموده بودند

---

١ ق و لشکر میرزا الغ بیگ چون در: س و لشکر میرزا الغ بیگ ایشان را تعاقب نموده سلطان ابوسعید را گرفتند و دیگران بسلامت رفتند ـ میرزا الغ بیگ چون در ـ ٥ ق میرزا یعقوب سلطان: س وارث بخت خان مغفرت نشان ـ ٦ ق اهالی: س و مجموع اکابر و اهالی ـ ٦ ق نظر عاطفت: س عواطف بی پایان ـ ٧ ق آن احوال: س آن احوال چون آوازه اتفاق ـ ٩ ق هامون نورد: س جهان نورد ـ ١٠ ق شد: س گشت ـ ١٠ ق دران اوان: س دران منزل ایلچی ـ ١٤ ق نمود: س فرمود ـ ١٥ ق عبدالله میرزای: س میرزا عبدالله ـ ١٦ ق نموده بودند: س داشتند ـ

فرستاد و خود بعد از چند روز ازان منزل کوچ کرده بجانب پل ابریشم بحرکت (خ ٥٧٣ ب) در آمد و از پل ابریشم موجبی بطرف هرات معاودت فرمود - چون این خبر به عبداللطیف و عبدالله میرزا رسید ایشان هم عنان نکران را تاوند از عقب پدر و عم روان شدند - میرزا علاءالدوله و میرزا بابر در اندیشه بودند که اگر الغ بیگ میرزا متوجه بسطام شود ایشان بطرف عراق روند و برادر خود میرزا سلطان محمد دوندد - و بیک ناگاه خبر رسید که الغ بیگ بصوب هرات معاودت نمود - برادران این معنی را بر ازدیاد دولت خود عمل کرده با سپاه پرخاسجوی بحرکت در آمدند - اما الغ بیگ میرزا چون بنواحی هرات رسید خبر شنند که یار علی ترکمان و سلطان ابوسعید داروغه که در حصار نیره تو محبوس بود جمعی از اهل حصار بایشان موافق شده هر دو را از حبس بیرون کرده اند و یار علی دست بر خزانه آن حصار دراز کرده لشکری فراهم آورده است والحال بر ظاهر شهر هرات نزول نموده داعیه استیلا و استقلال دارد - الغ میرزا در توجه سرعت فرمود و چون خبر وصول موکب همایون بسمع یار علی رسید باز بطرف حصار نیره تو رفت و الغ بیگ بسعادت و کامرانی بشهر در آمد و حکم شد که بیرون شهر را غارت کنند بسبب آنکه ایشان با یارعلی موافقت نموده اند - سه روز لشکریان دست به نهب و تاراج بر آوردند از شرائط (س ٩٦٣) بیدادی دقیقه مهمل و نا مرعی نگذاشتند -

دران اثنا آوازهٔ توجه ابوالقاسم بابر و میرزا علاءالدوله در هرات شیوع یافت - میرزا الغ بیگ چون مهمات خراسان را پریشان دید عبداللطیف میرزا را بایالت هرات نصب نمود و نعش حضرت خاقان مغفور را با خزانه و اسباب آنچه بود و جمعی از اکابر و اشراف را

---

٩ ق مهمل : س ندارد - ٢٢ ق خاقان : س خاقانی -

برداشته منوجه سمرقند سد ـ میرزا عبداللطیف به پدر گفت "اکنون که رعایا را حراب و ویران ساختی و منوطنان بی چاره هرات را در بوته نهب و غارت گداختی ایالب این ولایت را بمن تفویض می‌نمای و مرا معارض دشمنان ساخته و خود بسمرقند می فرمای" ـ میرزا الغ بیگ بآن سخنان چندان التفاتی نه فرمود و میرزا عبداللطیف بعد از انکه پانزده روز در هرات بامر حکومت اشتغال نموده بود نیم شبی از بیم سپاه میرزا علاءالدوله و میرزا بابر فرار نموده روی بماوراء النهر نهاد ـ میرزا با برادران میرزا علاءالدوله را از مسند سلطنت بزیر آورده خود منصدی آن شغل خطیر گشته بود و چون میرزا عبداللطیف اطلاع یافت امیر خلیل هندو که را با جمعی از رجال ابطال بداروغگی هرات ارسال نمود ـ ایشان بهرات رسیدند دست تظلم و بیداد برآورده از شرائط مائی دقیقه نا مرعی نگذاشتند ـ دران اثنا میرزا یارعلی کرت دیگر هوس ملک گیری کرده بظاهر شهر هرات شتافت و چون سه روز هرات را محاصره نمود زمره از اکابر و اشراف هرات گروند جور و اعتساف گماشتگان میرزا بابر بجان آمده بود در سحر جمعه از دروازه عراق یارعلی را بشهر در آوردند ـ امرای میرزا بابر از روی اضطرار بحصار در آمده آنچه ظاهر بود برداشته فرار نمودند و یارعلی خود را پادشاه باستقلال تصور کرده از روی غفلت بساط نشاط گسترده عموم اوقات را بشرب مدام و مصاحبت جوانان سیم اندام بسر می برد و از محافظت شهر و حصار غافل و ذاهل

۲ق متوطنان : س رعایا ـ ۷ف علاءالدوله : س علاالدین ـ ۹ق چون میرزا : س چون بر فرار میرزا ـ ۹ق اطلاع یافت : س اطلاع حاصل یافت ـ ۱۰ف ایشان : س چون ایشان ـ ۱۴ق گروند : خ گرد آمده : س ندارد ـ ۱۴ق اعتساف : خ ندارد ـ ۱۵ق سحر : خ روز ـ ۱۵ق از دروازه عراق : خ ندارد ـ

بود که در اواخر ذی حجه سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه یک ناگاه فوجی (ف ٦٣٥) از سپاه میرزا بابر مسلح و مکمل از دروازه شهر بدرون ریختند و جلوریز بباغ شهر که یادگار محمد میرزا درآنجا بساط نشاط گسترده بود شتافتند و آن شاهزاده غافل را گرفته در سر کوچه باغ بپای توسن میرزا بابر کشیدند و در همان مکان بموجب فرمان سرش را از بار تن سبک ساختند. میرزا بابر از کثرت شجاعت و وفور تهور بر سریر سلطنت خراسان متمکن گشت و سرکاری تون را برسم سیورغال ببرادر مهتر میرزا علاءالدوله ارزانی داشت و رایت دولت بر اوج عظمت برافراخته خطبه و سکه در جمیع ممالک خراسان بنام او زیب و زینت گرفت. آنجناب از غایت شوق و شغف که به لهو و طرب داشت تن بآن عجز داده بسرکار تون راضی شده پسر خود میرزا ابراهیم را بآن ولایت فرستاد و خود در هرات تشریف داشت. در همان ایام میرزا بابر بموجب کلمه لایصلح سیفان فی غمد واحد برادر میرزا علاءالدوله را گرفته در حصار هرات محبوس گردانید و یکی از امرای معتمد را (خ ٣٧٦) بگرفتن برادر زاده بتون فرستاد و آن شاهزاده بیچاره را هم گرفته بهرات آوردند و در موضعی دیگر نگاه داشتند. بعضی از امرا و ارکان دولت این شیوه را از میرزا بابر نه پسندیدند و اجازت خواسته ترک ملازمت کردند.

چون دران ایام آوازه عصیان حاکم سیستان شاه حسین بسمع میرزا بابر رسیده بود آنجناب از برای دفع او لشکر بطرف سیستان کشید. دران اثنا میرزا علاءالدوله فرصت یافته از حبس خلاص شده بجانب غور و غرجستان رفت و بعد از چندگاه بصوب عراق روان شده بدارالعباده

٢ق از دروازه شهر: س از دروازه ملک به شهر - ٢ف بدرون: س ندارد - ٥ق سرش: س تنش - ٥ق تن: س سر - ٧ف متمکن گشت: س متمکن و تقرر پذیرفت - ١٣ف برادر: س ندارد - ١٣ق حصار: خ ندارد -

یزد رسید و قاصدی نزد برادر دیگر میرزا سلطان محمد فرستاده او را از آمدن خویش اعلام داد - میرزا سلطان محمد از قدوم بهجت لزوم او اظهار استبشار نموده پیغام داد که درین سال انشاالله لشکر نصرت نشان بجانب خراسان خواهم کشید - در حین توجه بآن برادر ملاقات خواهیم نمود و و در همان اوقات میرزا سلطان محمد موجب وعده بعزم رزم ابوالقاسم بابر بحرکت در آمده متوجه خراسان شد و میرزا علاءالدوله با برادر ملاقات کرده بحرب برادر دیگر روان شدند و از جانب دیگر (س۹۶ه) میرزا بابر با لشکر برخاسجوی بر سهور باستقبال برادران بیرون آمده و در موضع جام تلاقی فریقین دست بهم داد و بعد از محاربه و مضاربه میرزا بابر شکست ناحش یافت بقلعه عماد پناه برد و میرزا سلطان محمد با فتح و نصرت بدارالسلطنت هرات رفت و میرزا ابراهیم که در حصار هرات محبوس بود نجات داده نزد پدرش میرزا علاءالدوله فرستاد و میرزا علاءالدوله چند روز دیگر در هرات حکومت کرده اوقات را بعیش و عشرت صرف نمود - چون میرزا سلطان محمد متوجه عراق شد میرزا بابر لشکری فراهم آورده روی توجه بجانب هرات نهاد - چنانچه شرح این حال در وقائع میرزا سلطان محمد و میرزا بابر بوضوح خواهد پیوست - میرزا علاءالدوله با پسرش دست از حکومت آن دیار باز داشته روی در وادی نامرادی نهادند و در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه که میرزا سلطان محمد کرت دیگر در موضع چناران با میرزا بابر محاربه نموده بقتل رسید میرزا علاءالدوله نیز دران جنگ همراه بود دستگیر شده حکم شد که آنجناب را میل آتشین درجهان بینش کشند - شخصی که مباشر آن فعل شنیع بود میل را بنوعی کشید که آسیبی بقوت باصره‌اش

---

۱۲ ق علاءالدوله فرستاد : خ علاءالدوله فرستاد و حکومت هرات را بمیرزا علاءالدوله داد و خود متوجه عراق شد - ۲۲ ق بنوعی : س وجهی -

نرسید ـ بعد از چند روز از اردوی برادر گریخته در اطراف جهان سرگردان می گشت و چند مرتبه دیگر با برادر وافر تهور مقابله نمود ـ اما هرگز کاری از پیش نبرد ـ بعد از فوت میرزا بابر در شهور سنه اثنی و ستین و ثمانمائه کرت دیگر به تخت که هرات رسید و چند روزی دران خطه بی عدیل بر سر ایالت نشسته شرکت پسرش میرزا ابراهیم سلطنت خراسان نموده و دران اثنا آوازه توجه میرزا جهانشاه بن قرایوسف ترکمان بصوب هرات شیوع پذیرفته پدر و پسر دست از مملکت خراسان باز داشته بطرف غور و غرجستان شتافتند ـ دران سرزمین میانه پدر و پسر مخالفت دست داده میرزا علاءالدوله بهرات آمده با میرزا جهانشاه ملاقات فرمود و شهریار ترکمان مقدم عزیز شاهزاده را با اعزاز و احترام تلقی نمود دقیقه از دقائق الطاف و اعطاف نامرعی نگذاشتند ـ بعد ازین واقعه میرزا علاءالدوله بطرف دارالمرز توجه فرمود در اوائل سنه خمس و ستین و ثمانمائه بر کنار دریای قلزم در خانه ملک بیستون رستمداری جهان عزیمت بعالم آخرت تافت ـ (ف ۸۶۳) ملازمان نعش او را بهرات برده در بقعه انمغفره مهد علیا گوهر شاد اغا بخاک سپردند و بیان مآل حال فرزند ارشدش میرزا ابراهیم بعد از وقائع میرزا الغ بیگ از مساعدت وقت مأمول است ـ

بیان حالات میرزا سلطان محمد بسر میرزا بایسنغر و کیفیت مصالحه او با میرزا جهانشاه ترکمان

خ : ذکر واقعات و حالات میرزا سلطان محمد بن بایسنغر بن شاهرخ که بطرف شیراز رفته بود

س : ذکر سلطنت میرزا سلطان محمد بن بایسنغر و برادرش میرزا ابوالقاسم بابر

۲ق مقابله : س مقابله و مقاتله ـ ۳ق کرت : س نوبت ـ ۷ق پذیرفته : س یافت ـ ۹ق دست داده : س بهم رسیده ـ

در سابق سمت گذارش پذیرفت که میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر چون بر فوت جد بزرگوار مطلع گردید عنان یکران هامون نورد را بطمع اردو و خزانه حضرت خاقانی بصوب ری تاخت و چون بدان نواحی رسید شنید که میرزا عبداللطف اردوی کیهان پوی را بطرف خراسان کوچانیده بسرعت (خ ۳۰۶ ب) تمام رفته است ـ میرزا سلطان محمد کرة بعد اخری و ثانیاً بعد اولی تسخیر مملکت شیراز را پیش نهاد ـ همت بلند نهمت ساخته بدان جانب بحرکت در آمد ـ چون این خبر در شیراز بسمع میرزا عبدالله رسید از غلبه ترس و بیم بقلعه اصطخر متحصن شد ـ میرزا سلطان محمد امیر نظام‌الدین احمد بن فیروز شاه را از برای صلح و صلاح نزد میرزا عبدالله فرستاد ـ امیر نظام‌الدین احمد بلطف تقریر و حسن تدبیر خاطر میرزا عبدالله را مطمئن ساخته از قلعه بزیر آورد ـ میرزا سلطان محمد مقدم عمزاده را معزز و مکرم داشته آنجناب را مخیر گردانید ـ درانکه بعضی ولایت فارس را بوی گذارد یا آنکه یراق سلطنت او را مهیا ساخته بایالت خراسان روان نماید ـ میرزا عبدالله شق ثانی را اختیار فرموده با یراق و اسباب هر چه تمامتر بصوب خراسان توجه نمود و از خراسان بماوراءالنهر رفته در ظل عنایت میرزا الغ بیگ بسر می برد ـ میرزا سلطان محمد بعد از رفتن میرزا عبدالله بر جمیع بلاد عراق و فارس مستولی شده رایت عظمت و ابهت بر اوج مهر و ماه برافراشت ـ

در خلال آن احوال میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان که حاکم (س ۲۰۴) آذربایجان بود اظهار خلاف کرده سلطانیه و قزوین را بلطف و عنف در تحت ضبط و تصرف در آورده ـ چون میرزا سلطان محمد

---

۱۲ ق سلطان: س ندارد ـ ۱۵ ق فرموده: س نموده ـ ۱۵ ق اسباب: س استعداد ـ ۱۶ ق ظل عنایت: س ظل عاطفت ـ

برآن حال مطلع گشت فرمانی بطریق جد بزرگ بمیرزا جهانشاه نوشت ـ مضمون آنکه شهریار اعظم امیر جهانشاه بعنایت پادشاهانه مخصوص گشته بداند که چنان استماع افتاد که گماشتگان او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده اند ـ این صورت بی قاعده واقع شده می باید که آن ولایت را بنواب دیوان اعلی باز گذارد و بمملکتی که حضرت خاقان سعید مغفور جهت او تعین فرموده قناعت نماید و الا بمیدان قتال شتابد تا مقتضای قضای ایزدی بظهور آید ـ و مهر خود را بر روی نشان زده مصحوب قاصد سخن دان ارسال نمود ـ و بنفس نفس از عقب قاصد روان شد ـ میرزا جهانشاه از مضمون آن نشان متعجب شده گفت "این شخص یا در کمال تهور است یا از جنون بهره دارد ـ میرزا جهانشاه از سرخشم با سپاه ظفر ورود از آذربایجان بطرف عراق نهضت فرمود و میرزا سلطان محمد نیز با لشکر پرخاشجوی متوجه بجانب او شد ـ چون عسکرین نزدیک بیدیگر رسیدند از طرفین نیک اندیشان بمیان در آمده غبار فتنه را بزلال پند و نصیحت فرو نشانیده کدورت را بصفا مبدل ساختند و رسم مصاهرت بمیان در آورده مخدرهٔ از تتق آن شهریار ترکمان در سلک ازدواج میرزا سلطان محمد در آوردند ـ میرزا سلطان محمد بعضی از ولایت عراق را بعوض مهر بمیرزا جهان شاه گذاشت و بعد ازین مصالحه مدت پنج سال باستقلال در عراق و فارس سلطنت کرد ـ و درین مدت دو نوبت لشکر بر سر برادر خود ابوالقاسم بابر بطرف خراسان کشید ـ مرتبه اول در شهور سنه ثلاث و خمسین و ثمانمائه در حوالی جام محاربه و مضاربه دست داده حرب عظیم درهم پیوست ،

بیت :

---

١ ق بزرگ : س بزرگوار ـ ١٦ ق در آوردند : س انتظام دادند ـ

٢١ ق حوالی : س نواحی ـ ٢٢ ق بیت : س شعر ـ

ز آمد شد ناوک جان شکار   فلک خواست از پردلان زینهار
ز الماس نوک سنانهای تیز   هوا گشت پرویزن فتنه نیز
ز بیداد شمشیر الماس گون   ز چشم زمانه ببارید خون

عاقبت میرزا سلطان محمد غالب آمده میرزا بابر شکستی فاحش یافت۔ چنانکه باهفت نفر ازان معرکه بیرون رفته پناه بقلعه عماد برد و میرزا سلطان محمد با فتح و نصرت بدارالسلطنت هرات شتافت و دران زمستان در هرات قشلاق فرمود۔ اما قحط و غلائی عظیم دران شهر بوقوع انجامید، چنانکه یک خروار گندم بمبلغ چهار صد دینار کپکی رسیده بود۔ مع ذلک امرا و سپاه میرزا سلطان محمد دست بظلم و تعدی دراز کرده رعایای بی چاره در گرداب حسرت گرفتار بودند که دران (ف ۶۳۷) اثنا میرزا بابر از قلعهٔ عماد بیرون آمده از راه نسا و ابیورد بطرف استرآباد توجه نمود و دران سر زمین حشری انبوه فراهم آورده گماشتگان میرزا سلطان محمد از ولایت گریخته بدرگاه همایون پیوستند۔ آتش خشم میرزا سلطان محمد از استماع آن خبر افروخته شد۔ حرب میرزا بابر را مطمح نظر ساخته میرزا علاءالدوله را بحکومت گرمسیر روان کرد و خود با سپاه غضنفر نهاد متوجه استرآباد گشت و یک مرتبه حاجی محمد غناشیر را با بعضی از امرا برسم منقلای از پیش فرستاد۔ میرزا بابر چون بر وصول امرا بدان حدود واقف گردید مانند شیر ژیان از جنگل جرجان بیرون خرامید و در موضع شهدار به سپاه عراق رسیده بر ایشان حمله کرد۔ امرا تاب مقاومت نیاورده روی بفرار نهادند۔ حاجی محمد (خ ۳۷۷) با جمعی دیگر از امرا و

۲ق نیز: س ریز۔ ۴ق فاحش: خ عظیم۔ ۱۰ق بودند: س کردند۔ ۱۴ق حرب: س استیصال۔ ۱۶ق غضنفر نهاد: خ ندارد۔ ۱۶ق گشت: س شد۔

بهادران علف شمشیر شده بقیت السیف خود را بمیرزا محمد رسانیدند. آنجناب از حدوث آن واقعه بسیار پریشان ضمیر گشته در روز اغرق و اردو را در ولایت طوس گذاشته ایلغار فرمود و بسرعت تمام آن مسافت بعید را طی نمود چنانکه نزدیک باردوی بابر رسید زیاده بر سی صد سوار همراه شاهزاده نبود. باوجود جرجانیان از بیم آن شاهزادد شجاعت آثار ست از هم داده متفرق و پریشان شدند و میرزا بابر بار قلعه عماد رفت (س. ۲۷۴ ب) و دران اثنا خبر رسید که میرزا علاءالدوله از طرف گرمسیرات بهرات آمده کماشتگان سلطان محمد را عذر خواسته از شهر بیرون کرده خود بر مسند سلطنت نشست میرزا سلطان محمد بعد از استماع دانست که مردم خراسان بطبع مائل میرزا علاءالدوله اند و چون اردوی میرزا سلطان محمد بسبب گرانی اکثر بطرف عراق رفته بودند میرزا هم صلاح در مراجعت دیده از دیار خراسان بصوب عراق نهضت فرمود که نوبت دیگر استعداد لشکر نموده از روی قدرت بدفع برادر پردازد.

ذکر توجه میرزا سلطان محمد بار دیگر به تسخیر خراسان و کیفیت محاربت او بامیرزا بابر برادرش و گرفتاری میرزا سلطان محمد و حکم کردن میرزا بابر بقتل میرزا سلطان محمد برادر خود

خ: لشکر آراستن امیر زاده سلطان محمد بجانب خراسان بحرب میرزا بابر و گرفتار شدن درمحاربه و بقتل رسیدن و بیان بعضی واقعات

س: ذکر توجه میرزا سلطان محمد نوبت دوم بصوب خراسان و وقوع محاربه به میان برادران و بقتل آمدن میرزا سلطان محمد و استیلا ابوالقاسم بابر.

۹ق نشست: س نشسته است. ۹ق بعد از استماع: س ندارد. ۱۱ق بسبب گرانی....: س بسبب گرانی و آن جنگی که واقع شده بود.

کشایندگان چهره اخبار و نویسندگان آثار سلاطین کامگار بقلم افادت بر لوح بیان چنین ثبت نموده اند که چون میرزا سلطان محمد بایسنقر عنان یکران را از ولایت خراسان بطرف عراق تافت و مدت دو سال دیگر دران دیار باستقلال گذرانید باز هوای تسخیر خراسان از خاطرش سر بر زده در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه با لشکری مانند حرکات افلاک نامعدود بدان جانب توجه فرمود و میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت بسطام چون این خبر شنید که جناب شیخ الاسلامی خواجه مولانا را که دران اوان بواسطه استیلا ابوسعید میرزا از ماوراءالنهر آمده بود برسم رسالت نزد میرزا محمد سلطان فرستاد و التماس صلح نمود ـ میرزا محمد خدمت مولانا را معزز محترم داشته نخست استدعای برادر را قبول کرد بشرط آنکه خطبه و سکه در تمام بلاد خراسان بنام او زینت یابد و اندک ولایتی از خراسان داخل دیوان عراق باشد ـ میرزا بابر این معنی را قبول کرده از بسطام بطرف مازندران رفت و طرح قشلاق افگنده در اثنای آن حال خبر متواتر شد که میرزا محمد دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده با لشکر فراوان از دامغان گذشته به بسطام رسید و در آنجا نیز توقف ننموده کوچ بر کوچ بطرف اسفراین روان شد ـ میرزا بابر از شنیدن این خبر بر آشفت و مانند شیر دلیر از بیشه مازندران متوجه میدان قتال گشت و میرزا محمد نیز از اسفراین بحرکت در آمده متوجه استر آباد شد و چون برادران بهم رسیده چون ابر بهاران در خروش آمدند و بصر صر حمله نیزان قتال را تیز کردند ، بیت :

چنان شد بانگ کوس و نعرهٔ جوش که گردون پنبه محکم کرد در گوش
غبار خاک زیر پای پاره شده چون سرمه درچشم ستاره

---

۱۵ ق : نهاده : س گذاشته ـ ۱۹ ق و چون ..... : س و چون در موضع چناران ـ ۲۰ ق بیت : س شعر ـ

بهادران تیز جنگ بی لیت و درنگ بهم آویختند و بضرب سهام و زخم حسام خاک را با خون در آمیختند و میرزا سلطان محمد از غایت غرور بنفس خود متصدی حرب شده قصد قول بزرگ که بابر میرزا در آنجا بود نمود - میرزا بابر برادر را شناخته قول را برهم زده کوچه داد و چون میرزا سلطان محمد با چندی از بهادران آن کوچه در آمد از عقب باز لشکر قول بهم پیوستند و نگذاشتند که عراقیان بشهریار خود پیوندند - لشکر خراسان از اطراف و جوانب میرزا سلطان محمد در آمده آنجناب را دستگیر کردند و نزد میرزا بابر که سواره ایستاده بود آوردند - میرزا بابر مهر اخوت را بیک طرف نهاده روی ببرادر بزرگتر کرده (ق۶۳۸) گفت که ''از ما چه واقع شده بود که قاصد خون و مال ما و مسلمانان کشته دو نوبت لشکر بولایت خراسان کشیدی (خ ۳۷۷ ب) و خود را بدین روز گرفتار گردانندی''- میرزا محمد جواب داد که ''همیشه سلاطین را از برای تمشیت امور ملک امثال این قضایا روی نموده''- میرزا بابر باغوای بعضی مفسدان کوتاه اندیش قطع صله رحم را پیشه ساخته بقتل چنان برادری فرمان داد - موکلان شاهزاده را سوار کردند بطرفی بردند - دران اثنا شاهزاده که چون نمی دانست که او را بکجا می برند رومالی طلب داشت که زخم دست خود را به بندد - موکلان گفتند ''ای شاهزاده!

---

۱ ق بهم : س درهم - ۲ق در : س ندارد - ۱۲ ق گردانیدی : س کردی - ۱۳ق ملک : س مملکت - ۱۶ق کردند : س ساخته - ۱۶ق شاهزاده ...... : س شهزاده محمد - ۱۷ق چون : س ندارد - ۱۷ق داشت : س و خ کرد - ۱۹ق زخم دست خود را : س دستش را زخم رسیده بود -

کار از بستن دست گذشته". شاهزاده گفت که "بابر مروت نکرد". گفتند "نه". همانجا از مرکب فرود آمده بنشست و گفت "هرچه مامور شده اید بعمل آورید". آن جماعت بموجب فرموده عمل نمودند و نعش او را بهراب برده نزدیک قبر پدرش دفن کردند، بیت:

چنین است آئین چرخ بلند　　گهی با نشاط و گهی با گزند
سرانجام هردو بخاک اندرند (س ۱۷۴) ز احمر بجنگ مغاک اندرند
یکی را بچاه افگند بی گناه　　یکی را بگه بر نشاند نگاه

ذکر استیلای میرزا بابر در عراق و فارس و رفتن او بسمرقند و مصالحه با سلطان ابوسعید و وفات او در مشهد طوس.

چون بمساعدت دولت و اقبال میرزا بابر از جانب برادران فراغ بال حاصل کرد روی توجه بممالک عراق و فارس آورده از راه ترشیز بدارالعباده یزد فرمود. بعد از وصول بآن حدود امیر نظام الدین احمد بن فیروز شاه با برادرش امیر غیاث الدین سلطان حسین و سائر امرا سلطان محمد بپایه سریر اعلیٰ شتافته بعز بساط بوسی استعداد یافتند و امیر نظام الدین احمد بامارت دیوان اعلیٰ مقرر شد و همچنین خواجه پیراحمد خوافی که وزیر باستقلال سرکار حضرت خاقان مغفور بود

خ: ذکر نهضت فرمودن امیرزاده وافر تهور میرزا بابر بجانب ممالک عراق و فارس و بیان واقعات

س: ذکر نهضت نمودن خسرو وافر تهور میرزا ابوالقاسم بابر بجانب عراق وفارس

۱ق کار از بستن دست گذشته: س کار از زخم بستن گذشته است. ۱ق شاهزاده: س ندارد. ۱ق که: س ندارد. ۲ق همانجا: س ندارد. ۲ق مرکب: س اسپ. ۳ق نمودند: س آوردند. ۴ق بیت: س شعر. ۱۴ق استعداد یافتند: س فائز شدند. ۱۶ق خوافی: س خافی. ۱۶ق حضرت خاقان مغفور بود: س حضرت خاقان سعید و میرزا محمود بود.

درین وقت بدرگاه عالمپناه آمده منظور نظر عاطفت و شفقت گردید و میرزا بابر هر یک اقطاع از ولایت فارس و عراق را بامرا و ارکان دولت داد۔ ایالت ساوه را بامیر شیخ علی بهادر و حکومت قم را بامیر علی درویش داد و خود بسعادت و اقبال بدارالسلطنت شیراز نهضت فرمود و مدام اوقات همایون را باستماع نغمات دلپذیر و مصاحبت جوانان ساده عذار خوش تقریر و تجرع باده ببغمس خوشگوار و موانست مه پیکران دلکش گلرخسار صرف می نمود۔ چون مدت چهار ماه از ایام عیش و عشرت و توقف در دارالسرور شیراز منقضی شد دران اثنا خبر استیلای ترکمانان قراقونیلو بر بلاد ساوه و گرفتار شدن امیر شیخ علی بهادر بسمع مبارک میرزا بابر رسید۔ آنجناب ایالت شیراز را معین الدین سنجر بن میرزا محمد جهانگیر مفوض داشت و بنفس همایون رایت عزیمت بطرف اصفهان بر افراخت۔ در اثنای راه ایلچی از جانب خراسان رسیده بعز عرض رسانید که ”میرزا علاء الدوله که در حصار هرات محبوس بود از بند خلاص شده بمیان طائفه از ولایت رفت و آن طائفه بر سلطنت او اتفاق نموده خلق بسیار در ظل رایت او جمع شده اند۔“ میرزا بابر بعد از استماع این خبر توقف در ولایت عراق مصلحت ندید۔ روز پنجشنبه شانزدهم رجب سنه خمس و خمسین و ثمانمائه از کوشک زر عنان یکران هامون نورد را بطرف دارالسلطنت هرات تافت و چون بولایت تون رسید حکومت آن سرزمین را بامیر سلطان حسین ارزانی داشته موکب همایون در دهم شعبان بدارالملک هرات

۱ق درین وقت: س ندارد۔ ۳ق داد: س تفویض فرمود و دارالعباده یزد را بامیر زاده خلیل سلطان بن میرزا محمود جهانگیر که پسر عمهٔ آنحضرت بود ارزانی داشت۔ ۴ق مدام: س عموم۔ ۶ق ببغمس: س بی نیش۔ ۶ق مه: س پری۔ ۸ق شد: س گشت۔ ۱۰ق مبارک: خ ندارد۔

بسعادت و اقبال نزول نمود ـ و میرزا علاءالدوله چون بر وصول موکب ظفر نشان بدیار خراسان اطلاع یافت سلک جمعیتش از هم گسسته از هرات رود بطرف سیستان گریخت و از آنجا بجانب ری شتافته با میرزا جهانشاه ترکمان اختلاط کرد و در شهور سنه سبع و خمسین و ثمانمائه میرزز جهانشاه بر اکثر بلاد عراق و فارس مستولی شده میرزا سنجر و میرزا خلیل سلطان با امرا و داروغگان آن بلاد بهرات آمدند و حقیقت حال و استیلای میرزا جهانشاه را بذروه عرض رسانیدند ـ چون دران اوان میرزا الغ بیگ و میرزا عبداللطیف و میرزا عبدالله شیرازی از دار جهان بسرای جاودانی رفته بودند و میرزا ابوسعید بر بلاد ماوراء النهر مستولی بود و گاهی مزاحمت بحال رعایای خراسان می رسانید چنانچه کیفیت این حال درین اوراق درضمن وقائع میرزا الغ بیگ انشاالله بوضوح خواهد پیوست، بنا برین میرزا ابوالقاسم بابر نتوانست که دیگر لشکر بر سر ترکمانان قراقو نیلو کشد ـ

تفصیل این حال و تبیین این مقال آنکه شاهزاده وافر تهور میرزا بابر چون بر استیلای میرزا جهانشاه ترکمان مطلع گردید در اوسط سنه سبع و خمسین و ثمانمائه نوبت دیگر خیال تسخیر فارس (خ ۳۷۸) و عراق فرموده رایت نصرت آیت (ف ۹۴۶) بر افراخته متوجه آن بلاد و دیار شد ـ و چون به یلغر آقاج خیوشان رسید دران منزل یکی از معتمدان بسمع جلال رسانید که میرزا خلیل سلطان نسبت به شهر یار زمان داعیه غدری دارد و بعد از تحقیق کسانی که درین امر با سلطان خلیل اتفاق داشته اند بیاسار رسانیدند و شاهزاده را (س ۱۷۴ ب)

---

۴ ق اختلاط: س ملاقات ـ ۷ ق استیلای: س ندارد ـ ۱۲ ق خواهد پیوست ....: س خواهد پیوست انشاالله تعالی ـ ۱۸ ق یلغر آقاج: س یلغر یغاج ـ

گرفته چند روزی نگاه داشته بعد ازان بزندان لحد گرفتار ساختند و دران زمستان پادشاه با دین و داد بطرف جرجان رفته در شهر استرآباد قشلاق فرمود و چون هنگام شتا و فصل زمستان و شدت سرما بر طرف شد و آنحضرت می خواست که یورش مملکت عراق را بامضا رساند که دران اثنا از جانب بلخ قاصدی رسید بسرعت تمام و بموقف عرض رسانید که " سلطان ابوسعید با لشکری بیحد و مر از ماوراءالنهر بحرکت درآمده از آب آمویه عبور فرمود و امیران که در بلخ و آن حدود بودند اظهار جلادت کرده تا اندخود پیش رفتند و بعد از محاربه جان شیرین را بتلخی دادند". میرزا بابر بعد از استماع این خبر دفع آن حادثه را از تسخیر عراق و فارس اولی دانست. لاجرم با سپاه نصرت اثر طریق ماوراءالنهر اختیار فرموده کوچ بر کوچ روان شدند و چون خبر توجه میرزا بابر بسمع سلطان ابوسعید رسید بمقتضای العود احمد عمل نموده از جیحون بگذشت اما ابوالقاسم بابر فتح بلاد ماوراءالنهر را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته با لشکر قیامت اثر متوجه آن صوب شد و چون از آب آمویه عبور نمود میرزا ابوسعید از وقوع آن حادثه هراسان شده خواجه نظام الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی را برسم رسالت بدرگاه بابری فرستاده التماس صلح نمود و میرزا بابر باین معنی راضی نشد و جوابهای درشت در مقابل گفت. در آخر مولانا فتح الله گفت " وماعلی الرسول الاالبلاغ یک سخن مانده و مرا سوگند داده اند که بعرض رسانم." پرسیدند که "آن سخن کدام است؟" گفت "میرزا ابوسعید گفته که من این ولایت

---

۱ ق نگاه : س مقید ـ ۵ ف رسید : س ندارد ـ ۵ ق بسرعت تمام : س بسرعت هرچه تمامتر بپایه سریر سعادت مصیر رسیده ـ ۷ ق امیران : س امیرانی ـ ۹ ق بعد : خ ندارد ـ ۱۹ ق سخن : خ ندارد ـ ۲۰ ق گفته : س می گوید ـ

را کپک پوش گرفته ام ـ آسان از دست نخواهم داد و از هر خبری نخواهم درسید ـ ناممکن است پای ثبات و قرار خواهم فشرد". شاه و سپاه از استماع این سخن در تند خوی و درشت گوی افزودند ـ ایلچیان را حبس نموده بطرف سمرقند توجه نمودند ـ بعد از طول مقال سلطان ابوسعید چون تاب مقابله و معانده نداشت در شهر متحصن گشت و میرزا بابر مدت چهار ماه او را محاصره کرد ـ هر روز از طرفین محاربه و مقاتله دست می داد و جمعی قتل و گروهی دستگیر می شدند ـ دران اثنا سپاه شتا بحرکت در آمده آغاز دست برد نمود ـ بنا علی ذلک از جانبین راضی شدند ـ کسانی که در معارک دستگیر شده بودند از طرفین رهایی کرده گذاشتند و مقرر شد که دیگر سلطان ابوسعید از جیحون قدم بجانب خراسان نه نهد و بمملکت ماوراءالنهر قناعت نماید ـ میرزا ابوالقاسم بابر ولایت ماوراء النهر را بدو ارزانی داشته بمقر عز و دولت خویش معاودت فرمود و در شهور سنه سبع و خمسین و ثمانمائه" والی ولایت سیستان گردن از اطاعت بادشاه عالم‌پناه پیچیده از ادای باج و خراج ابا می نمود ـ میرزا ابوالقاسم بابر امیر خلیل هندوکه را با سپاه جلادت آئین بدان صوب فرستاد ـ امیر خلیل بتوفیق ملک جلیل برو غالب آمده سر آن مدبر را بهرات فرستاد و در همین سال میرزا بابر به تجدید نظر لطف بحال میرزا معین‌الدین سنجر بن پیرمحمد جهانگیر افگنده ولایت مرو را بدو ارزانی داشت و در اوائل سنه ستین و ثمانمائه" دو دنایه در برابر برج حصار هراة که برج نور مشهور است مکون گشت ـ مردم را از ظهور آن دغدغه تمام پیدا شد و هرکس حکایتی

---

١٧ ق مدبر : س متمرد ـ ١٨ ق بحال : س برحال ـ ١٩ ق بدو ارزانی داشت : س باو رجوع فرمود ـ ١٩ ق دنایه : س دوآبه ـ ٢٠ ق است : س بود ـ ٢٠ ق مکون : س متکون ـ ٢١ ق دغدغه تمام پیدا شد : س دغدغها در خاطر افتاده ـ

می‌گفتند و در همان ایام مزاج میرزا بابر از نهج اعتدال انحراف یافته منجر بمرض شد. اطبا در امر معالجت سعی تمام بظهور رسانیدند تا آنمرض روی بانحطاط نهاد و آن پادشاه پاک اعتقاد بعد از صحت در شعبان سنه مذکور عزم طواف مرقد منور مقام محمود بشرف طواف مشرف گشته دران مکان شریف بسر می برد و با ارباب ساز و گویندگان خوش آواز مصاحبت میفرمود. هر روزی در محل دلکشا و منزل روح افزا با امرا ارکان دولت (ح ۳۲۸ ب) بزم عیش آراسته بشرب مدام اشتغال داشت که ناگاه درویش ژولیده موی نیکو روی نزدیک با امرا و پادشاه بر فراز سنگی پیدا شد (ر. ۲۶۲ب) به آهنگ خواندن ترجیعی آغاز کرد که آن ترجیع در بیوفای دنیا و عدم اعتبار عالم فنا اشتمال داشت و این ترجیع بند بود، بیت:

این همه طمطراق کن فکون ذرهٔ نیست پیش اهل جنون

خاطر اهل مجلس از شنیدن آن ابیات متغیر شده هر کس در اندیشه افتاد و درویش بعد از خواندن (ف. ٦۵) ابیات از نظرها غائب شد و هر چند تفحص و تجسس نمودند او را نیافتند. درهمان اوقات صباح سه شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الثانی سنه احدی و ستین و ثمانمائه که پادشاه عالی جاه در محافه نشسته ساعتی چهار باغ مشهد مرا بدولت و کامرانی سیر فرموده

۱ ق میگفتند: خ می‌گفت. ۲ ق مسرزا بابر: س پادشاه. ۳ ق مقام محمود: س ندارد. ۴ ق .... مشرف گشته: س امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا علیهما التحیه والدعا بصوب مشهد مقدس روان شد و بعد از وصول بآن مقام محمود بشرف طواف مشرف گشت. ٦ ق هر: س ندارد. ۸ ق داشت: س داشتند. ۹ ق ترجیعی: س ترجیع بندی. ۱۰ ق که آن ترجیع: س که مضمون ابیات آن ترجیع. ۱۱ ق این ترجیع بند بود: س بند ترجیع بند این بود.

بود بدیوان خانه فرود آمده بر بعضی از امرا غضب فرموده اعراض چند گردد - چون بحرم سرا فرمود در چاست گاه همه روز حیاتس بسر آمد - مدت حیاتس سی و شش سال بود و زمان سلطنتش نه سال - خدمتس بادساه سجاع دلیر کریم نهاد عالی همت بود - حطام دنیوی در نظر همتس چندان اعتباری نداشت - نمل اسب که روزی در مجلس ذکر همت طای می گذشت که خانه داسته چهل در - اگر سائلی از جمیع ابوآب در آمدی از انعام او بهره ور گشتی - میرزا ابوالقاسم بابر فرمود که چرا از یک در چندان چیزی ندادی که بدر دیگرش احتیاج نسدی - در تذکره الشعرای امیر علی شیر مذکور است که آنجناب را طبع شریف موزون بود و سخنان ارباب صوفیه میل تمام داشت و این رباعی از نتائج طبع اوست، بیت :

چون باده و جام را بهم پیوستی   می دان بیقین که رند بالا دستی
جامست سریعت و حقیقت باده   چون جام شکستی بیقین بدمستی

بعد از فوت میرزا بابر امرا و سران سپاه در پادشاهی ولد او میرزا شاه محمود که غیر ازو فرزند دیگر نداست اتفاق نموده آنجناب را در مشهد مقدس بر مسند سلطنت نصب فرمودند - بعد از ایراد وقائع شهر یار کامران میرزا الغ بیگ گورگان شمهٔ از حالات میرزا شاه محمود و عمزاده اش میرزا ابراهیم سلطان بن میرزا علاء الدوله و محاربانی که میان ایسان واقع شده رقم زده کلک بیان خواهد گست انشاالله تعالی وحده العزیز -

---

٥ ق چندان : س هیچ - ٥ ق مجلس : س مجلس او - ٦ ف خانه داشته چهل در : س خانه حاتم چهل در داشته - ٧ ق فرمود : س گفت - ٩ ق آنجناب را طبع شریف : س طبع شریف آنجناب - ١١ ف بیت : س رباعی -

ذکر محاربه میرزا الغ بیگ با پسرش مىرزا عبداللطف و فرار او و ناچار آمدن او نزد پسر و کشته سدن او بدست عباس بحکم پسر

مخفی نماند که در واردات احوال مىرزا علاءالدوله در تحریر بعضی از واقعات مىرزا الغ بیگ در سلک تعبیر کسىد که آنجناب بعد از فوت پدر بزرگوار دو مرتبه با سپاه شجاعت آثار در سر علاءالدوله بمملکت خراسان آمد و مرتبه دوم بر علاءالدوله غالب شده در تمامی بلاد خراسان مستولی گشت و پسر مهتر خود میرزا عبداللطف را بایالت دارالسلطنت هرات نصب فرموده شموچی بجانب ماوراءالنهر معاودت فرمود و میرزا عبداللطف بعد از پانزده روز که در هرات حکومت نموده بود بیم سبی از بیم سپاه میرزا ابوالقاسم بابر فرار نموده تا کنار جیحون در هیچ مقام آرام نگرفت و از آنجا قاصدی نزد پدر فرستاده از وصول خویش اعلام داد۔ میرزا الغ بیگ منشوری ارسال داشت۔ مضمون آنکه ''ما فیه الاسلام بلخ را بسیورغال آن فرزند مقرر داشتیم باید که متوجه آنصوب گردد و بضبط آن مملکت قیام نماید''۔ میرزا عبداللطیف این معنی را فوزی عظیم دانسته بدان طرف مراجعت فرمود و چون بمقصد رسید خاطر بر عصیان پدر قرار داده رایت مخالفت برافراشت ۔ صندوق تمغا را شکسته فرمود که منادی کنند

س : ذکر سلطنت میرزا الغ بیگ بن میرزا شاهرخ و وقوع مخالفت میان او و پسر مهترش عبدالطیف بی باک و گرفتار شدن الغ بیگ در ورطه هلاک۔ خ ندارد۔

٢ق مخفی نماند که : س ندارد ۔ ٢ق میرزا علاءالدوله : س میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنقر۔ ٣ ف در تحریر: س قلم خوش تحریر ۔ ٧ ف خود : س خود را ۔ ١١ ق کنار جیحون : س کنار رود جیحون ۔ ١٤ ق داشتیم : س داشته ایم ۔ ١٦ ق فرمود : س نمود ۔

هیچ کس بعلت تمغا مزاحم مردم نگردد و غرض ازین مخالفت حکم پدر بود چه میرزا الغ بیگ در باب تمغا و حصول آن مبالغه پیش از حد داشت۔ چون این خبر بسمع الغ بیگ میرزا رسید از سمرقند با لشکری افزون از چون و چند بیرون خرامیده پسر کهتر عبدالعزیز را قائم مقام خویش گردانیده کوج بر کوج بکنار جیحون شتافت۔

در حبیب السیر مسطور است که در وقت ولادت میرزا عبداللطیف زمرهٔ از اهل تنجیم بعد از امعان نظر در زائچه طالع حکم کرده بودند که از مهر این پسر آسیبی به پدرش خواهد رسید و چون الغ بیگ میرزا نیز دران فن مهارتی تمام داشت این معنی را دانسته بود و خضر خان (س٢٧٤ب) والی دهلی نیز این معنی را از منجمان معلوم نموده بمیرزا الغ بیگ پیغام کرده بود۔ بنا برین مقدمات همواره میرزا الغ بیگ با این (ح٣٧٩) پسر طریق بی عنایتی مسلوک می داشت و همت بر تربیت پسر کهتر می گماشت و این اعمال سبب عداوت و عناد عبداللطیف می شد۔ بعد از فوت حضرت خاقان مغفور روزی میرزا الغ بیگ می گفته که ''انشاءالله عنقریب تمامی مملکت پدر را در حیز تسخیر خواهم کشید۔'' مولانا محمد اردستانی که از علم طالع و مسئلهٔ رمل وقوفی تمام داشته در جواب فرمود که ''اگر میرزا عبداللطیف بگزارد۔'' القصه عبداللطیف چون از توجه پدر آگاه شد او نیز با سپاه خود از بلخ بحرکت در آمده لب آب آمویه را مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گردانید و پدر را از عبور جیحون مانع آمد۔ مدتی پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته دلیران هر دو لشکر گاه (ف ١٥٦) از بالا و گاه از پایان آب عبور نموده بیکدیگر دست بردها نمودند و در اکثر معارک غلبه از طرف عبداللطیف بود۔ در یکی ازان محاربات میرزا عبدالله بدست لشکریان عبداللطیف گرفتار شد اما آسیبی بدو نرسید۔ عبداللطیف او را بجان امان

داده در آزار او نکوشید. در خلال آن حال از سمرقند خبر رسید که عبدالعزیز نیز مرتکب امور نالائق گشته در حق حرمت و ناموس امرا و سپاه می کوشد و دست تصرف بعیال و اطفال خواص و عوام دراز کرده است. میرزا الغ بیگ تهدید نامه بدو نوشت و هم درین وقت میرزا ابوسعید حشری انبوه از الوس ارغون بهم آورده متوجه سمرقند شد. عبدالعزیز از مقابله او عاجز آمده در شهر متحصن گشت. چون این خبر بسمع میرزا الغ بیگ رسید حیران و مضطرب شده چارهٔ جز معاودت ندید. لاجرم ازان مکان کوچ فرموده بطرف سمرقند روان شد و میرزا ابوسعید بمجرد شنیدن از ظاهر سمرقند برخاسته بمیان الوس ارغون رفت و میرزا عبداللطیف نیز از عقب بدر از جیحون عبور نموده بجانب سمرقند روان شد. میرزا الغ بیگ چون بر توجه پسر آگاه شد با سپاه بعزم رزم پیش آمده در قریه که بدمشق مشهور است نزول فرمود و از طرف دیگر عبداللطیف بدان موضع رسیده در برابر پدر صف قتال بیاراست. میرزا الغ بیگ بر فراز تلی که دران موضع واقع بود فرود آمده سپاه را بمحاربه امر فرمود. دلیران از طرفین بیکدیگر حمله آورده بزخم سهام

٣ ق خواص و عوام: س مردم. ٣ق کرده است: س می کند. ٤ق بدو: س به پسر. ٤ق بدو نوشت ....: س بدو نوشت اما امر او لشکریان بآن راضی نشدند و پیوسته اظهار آن می کردند که ما ترا گرفته بدست عبداللطیف خواهیم داد. دران اثنا خبر رسید که. ٥ق میرزا ابوسعید: س میرزا سلطان ابوسعید. ٥ق از الوس ارغون: س ندارد. ٥ق بهم: س فراهم. ٥ق متوجه: س بظاهر. ٦ق شد: س رفت. ٦ق آمده: س شده. ٧ق مضطرب: س مضطر. ٩ق الوس ارغون.....: س الوس ارغون که با مدد ایشان این حرکت کرده بود. ١١ق شد: س گشت.

و ضرب حسام خون آشام رخنها در پهلو و سینهٔ همگنان از برای بیرون رفتن جان می کشودند - در اثنای ستیز و آویز نزدیک بآن شده بود که عبداللطیف روی گریز نهد که میرزا الغ بیگ بموجب از فراز تل سوار شده بجانب سمرقند نشتافت و از نظر سپاه غائب شد- امرا و لشکریان چون بادشاه را در مکان خود ندیدند دست از هم داده هر کس بطرفی متفرق شدند - در روضة الصفا مسطور است که اگر الغ بیگ میرزا بطرف لشکر از تل فرود می آمد عبداللطیف فی الفور فرار می نمود اما چون اقبال بادبار متبدل شده بود و عمر بنهایت رسیده ازان جانب تل فرمود ، بیت :

چون کار باختیار ما نیست　　به کردن کار کار ما نیست

بالجمله چون میرزا الغ بیگ روی از معرکه پسر برتافت و بنزدیک شهر شد و خواست که بحصار در آید میرانشاه قوچین که کوتوال حصار و شهر بود دروب حصار را مسدود ساخته آنجناب را بسمرقند راه نداد - الغ بیگ با پسر کهتر و معدودی چند با چشم پرنم و دل پر غم بطرف شاهرخیه گریخت- بعد از رنج و تعب بسیار چون بدر حصار شاهرخیه رسید کوتوال آن حصار که ابراهیم پولاد نام داشت و مملوک آنحضرت بود آغاز شقاوت کرده خواست که ولی نعمت را بگیرد - میرزا الغ بیگ از قصد او آگاه گشته مانند صیدی که بپای خویش بدام افتد متوجه سمرقند گشت و نزد عبداللطیف شد - آن نامرد از روی سخریت و استهزا سخنان زشت درشت در روی پدر

٩ق فرمود : س نزول نمود - ٩ف بیت : س شعر - ١٦ف بدر : س بدان - ١٦ق شاهرخیه : س ندارد - ١٩ف خویش بدام افتد : س خود بدام صیاد رود - ١٩ف متوجه : س باز بطرف - ١٩ق گشت : س آمد - ٢٠ف در : س بر -

گفت و بعد ازان با امرا و سپاه در باب ابقا و انهدام پدر مشورت فرمود۔ بعضی ازان جماعت گفتند که " مناسب آنست (س۳-۴) که جمعی از مردم اعتباری همراه او کرده بجانب مکه معظمه زاد الله شرفاً و تعظیماً روانه نمای و خود را ازین دغدغه برهانی۔" عبداللطیف در ابتدا بسخن ایشان عمل نموده پدر را با تهیه اسباب سفر و فوجی از موکلان نگاه شب از سمرقند بیرون فرستاد و برادر را در همان شب بکشت و زمانه بزبان حال مضمون این مقال بگوش هوش او می برسانید، بیت:

ای نادان غافل در چه کاری   چرا عمری به غفلت می گزاری

صاحب روضة الصفا آورده که بعضی از اعیان سمرقند از میرزا الغ بیگ پرسیدند که "چرا در روز جنگ شتاب کردید و زود از فراز آن تل فرود آمدید و لشکر خود را که غالب آمده بودند مغلوب ساختید و چون فرود آمدید چرا بلشکر خود نرفتید؟" گفت "من چکنم که خالق فراز و نشیب مرا بان جانب تل بزیر آورد"۔ القصه چون میرزا الغ بیگ را یک دو منزل از سمرقند دور بردند بعضی از امیران که باو در مقام نفاق و عناد بودند به عبداللطیف خاطر نشان کردند که "احتمال دارد که موکلان در راه با پدر تو موافق شوند و آنجناب را برداشته نزد پادشاه ترکستان برند و مهم بدور و دراز انجامد و ما از دفع آن عاجز آئیم۔" عبداللطیف بسخن آن طایفه از راه رفته دل بر قتل پدر نهاد و عباس نامی که پدرش را میرزا الغ بیگ کشته بود طلب

۱ق انهدام: س انعدام ۔ ۳ف بجانب مکه: س بصوب کعبه ۔ ۳ق زاد الله شرفاً و تعظیماً: س ندارد ۔ ۸ف بیت: س شعر ۔ ۱۱ق جنگ: س حرب ۔ ۱۱ق زود: س ندارد ۔ ۱۳ف و چون: س بعد از آنکه ۔ ۱۳ق نرفتید: س آمدید ۔ ۱۴ق آورد: س برد ۔ ۱۸ق مهم: س فتنه ۔

کرده گفت ''برو و آنچه مقتضای شرع است بعمل در آر۔'' عباس بسرعت تمام از عقب الغ بیگ روان شد ـ شب هنگامی که آنجناب در صحرای فرود آمده از شدت برودت آتشی افروخته بود و برکنار آتش نشسته که دران حال یکی از ملازمان بعرض رسانیدند که عباس آمد ـ آن شاهزاده عاقل فاضل دانست که از برای چکار آمده ـ درین وقت شراره آتش در ردای او افتاد (ق ٦٥٢) و بعضی ازان بسوخت و آنجناب بدست خود آن آتش را منطفی ساخته گفت ''سن داخی بیلدونگ یعنی تو هم دانستی''۔ صاحب حبیب‌السیر آورده که میرزا الغ بیگ در قریه فرود آمده بود و خانهٔ گرفته ، ناگاه عباس با شخصی دیگر که رفیق او بود دآن خانه در آمدند ـ میرزا بیخودانه از جای برجست و مشتی بر سینه عباس زد ـ رفیق عباس مدد کرده عباس را خلاص کرد و چون عباس بیرون رفت میرزا الغ بیگ در خانه را به بست و فی‌الحال غسل کرد و چون از غسل فارغ شد عباس او را از خانه بیرون برد و بقتل رسانید ـ شعلهٔ حیات شهریار باذل فاضل

---

٥ ق درین وقت : س دران اثنا ـ ٦ ق در ردای او : س بر روی الغ بیگ ـ ٦ ف ازان : س از رو ـ ٧ ق آتش را منطفی ساخته : س آتش را محاسن و روی خود منطفی ساخته و به ترک ـ ٧ ق سن داخی بیلدونگ : س من داخی بیلدیگ ـ ٩ ق خانهٔ گرفته : س خانه منزل گرفته ـ ١١ ق مدد کرده عباس را خلاص کرد : س پوستین الثای که بر دوش میرزا بود بیرون رفت که ریسمان پیدا کند ـ ١٢-١٣ ق درخانه .... غسل کرد : س فرمود تا در خانه به بستند آنگاه غسلی کرد ـ ١٣-١٤ ق عباس ..... رسانید : س عباس باز آمد و آنجناب را بیرون برده نزدیک مشعل رسانید و بضرب شمشیر آبدار ـ ١٤ ق شهر یار: س آن شهر یار ـ

که بوفور فضائل و کمالات و ظهور محاسن شیم و مکارم اخلاق در اطراف و اکناف آفاق سمت امتیاز داشت بضرب شمشیر آبدار فرو نشانید و روح عزیزش را بمرکز اصلی رسانید۔ از نوادر اتفاقات آنکه "عباس کشت" تاریخ وفات آنجناب شده یکی از فضلا گفته ، بیت :

الغ بیگ آن شاه جم اقتدار — که دنیا و دین را ازو بود پشت
ز عباس شهد شهادت چشید — شدش سال تاریخ "عباس کشت"

مدت حیات آنجناب پنجاه و هفت سال بود و زمان حکومتش در بلاد ماوراء النهر بنیابت پدر بزرگوار چهل سال و بعد از فوت پدر دو سال ـ

ذکر حالات میرزا عبداللطیف بعد از قتل پدر و کشته شدن او بفاصله شش ماه بزخم تیر ملازمان پدر

صاحب روضة الصفا و مولف حبیب السیر آورده اند که عبداللطیف بعد از قتل پدر خود را بادشاه نصفت دستگاه تصور کرده پای بر مسند عز و جاه نهاد و رایت اقبال دولت و ارتفاع دراز کرده بتقلید خلفا روز جمعه بنفس خویش بقرأت خطبه و امر پیش نمازی پرداخته در رعایت رعیت شرائط اهتمام داشته لشکریان را بعواطف ممهد ساخته ـ اما جمعی از اقرباء ترخان و برلاس را که در خدمت او جانسپاریها کرده

خ : ذکر حکومت و سلطنت میرزا عبداللطیف بعد از قتل پدر در دیار ماوراء النهر و کشته شدن بعد از شش ماه

س : ذکر سلطنت میرزا عبداللطیف در خطه سمرقند و کشته بتقدیر پادشاه بی مثل و مانند

٢ق امتیاز: س اشتهار ـ ٤ق بیت: س شعر ـ ١٢ق بر مسند عز و جاه: خ بر مسند عز و غرور جاه ـ ١٣ق دراز کرده: س داد ـ ١٥ق اهتمام داشته .... ممهد ساخته: س اهتمام مرعی بساط عدل و انصاف ممهد ساخت ـ ١٦ق اقرباء: س امراء ـ

بودند درین وقت طلب کرده مجموع را بمناصب ارجمند سرافراز گردانید۔ باقی امرا و روس سپاه ازین حرکت خاطر متنفر ساخته نوکران میرزا الغ بیگ و میرزا قیدو با ایشان اتفاق کرده بقصد میرزا عبداللطیف با یکدیگر عهد و پیمان بمیان آوردند و منتظر فرصت بودند تا در بست و هشتم ربیع الاول سنه اربع و خمسین و ثمانمائه که میرزا عبداللطیف از باغ چنار دیوانه وار شبهنگام بطرف شهر می آمد جمعی که در کمین گاه (س ۳۷۴ ب) نشسته بودند تیری بسوی او انداختند۔ برحسب تقدیر آن تیر بر هدف مقصود رسیده عبداللطیف دست بر ایال اسب زده فریاد بر کشید که تیر خوردم۔ جمعی که ملازم رکاب او بودند متفرق و پریشان گشتند و دشمنان خود را باو رسانیدند۔ بابا حسین نامی شخصی سرش را از تن جدا کرده در پیش طاق مدرسهٔ میرزا الغ بیگ آویخت۔ مدت حکومتش شش ماه بود۔ مضمون این بیت وصف الحال او آمد، بیت:

پدر کش پادشاهی را نشاید وگر شاید بجز شش مه نپاید

بحسب اتفاق "بابا حسین کشت" تاریخ وفات او شد۔

ذکر حکومت میرزا عبدالله و بقتل رسیدن او و استیلای سلطان ابوسعید بر بلاد ماوراءالنهر

خ: ذکر حکومت میرزا عبدالله و ضرب نمودن با سلطان ابوسعید و کشته شدن

س: ذکر سلطنت میرزا عبدالله بن میرزا سلطان ابراهیم میرزا شاهرخ

۱ق درین وقت طلب کرده: س درخلوتی طلب داشت۔ ۱ق بمناصب ارجمند سرافراز گردانید: س بقتل رساند۔ ۲ ق متنفر: س متفرق۔ ۳-۴ق میرزا قیدو... بمیان آوردند: س عبدالعزیز در باب استیصال نهال حیات او با یکدگر سخنان درمیان آورده۔ ۱۰ق گشتند: س شدند۔

بعد از قتل میرزا عبداللطیف امرا و سپاه اتفاق (خ ٣٨٠) نموده میرزا عبدالله را که بمیرزا عبدالله شیرازی اشتهار یافته بود بر سریر سلطنت ماوراءالنهر نصب کردند. آنجناب پادشاه حلیم کم آزار بود. رعایا و لشکری از سلوک پسندیده او راضی و شاکر بودند. اما چون بر ساقه دولت شاهرخی واقع شده بود زمان سلطنتش چندان امتدادی نیافت. بعد از یکسال و چهار ماه که در حکومت بلاد ماوراءالنهر بسر برده بود در بیست و دوم شهر جمادی‌الثانی سنه خمس و خمسین و ثمانمائه درکنار آب کوهک با سلطان ابوسعید و ابوالخیر خان اوزبک محاربه نموده شکست بر سپاه میرزا عبدالله واقع شد. و آنجناب در اثنای گریز مرکبش در گل ولای فرو رفته بدست مخالفان گرفتار شد و بحکم ابوسعید میرزا جام شهادت درکشید و دیگر کسی از اولاد و اسباط حضرت خاقانی شاهرخیه در دیار ماوراءالنهر سلطنت نکرد، بیت:

جهان نیست آرامگاهی چنان که باشد درو آدمی جاودان
بهر چند روزی ز روی نشاط نشاند یکی را برین خوش بساط

بعد از قتل میرزا عبدالله، سلطان ابوسعید بر بلاد ماوراءالنهر و ترکستان و بدخشان مستولی شده رایت استقلال برافراست و بعد از چند گاه کمند همت بر کنگره حصار هرات افگنده تمامی بلاد خراسان درحیطه تصرف در آورد. چنانچه تفصیل این حال بعد از وقائع میرزا شاه محمود بن میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا ابراهیم بن میرزا علاءالدوله سمت

---

٢ ق اشتهار یافته: س مشهور شده. ٥ ق دولت شاهرخی: س دولت دودمان شاهرخیه. ١٠ ق مرکبش: س بارگیرش. ١٢ ق شاهرخیه: س شاهرخ میرزا. ١٣ ق بیت: س شعر. ١٩ ق درحیطه تصرف: س در حیز ضبط و تصرف.

گزارش خواهد پذیرفت، انشاالله تعالی ـ

بیان حالات میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم و مصالحه (ف ٦٥٣) میرزا ابراهیم با سلطان ابوسعید و مآل حال ایشان

میرزا شاه محمود بعد از وفات پدر در سن یازده سالگی در مشهد مقدس مطهر بر مسند سلطنت نشست ـ در ایام دولت او فتور و قصور در دودمان شاهرخیه راه یافته اعدا از دور و نزدیک سر بمخالفت بر آوردند ـ از جمله میرزا معین‌الدین سنجر بن میرزا پیر محمد جهانگیر که سالها ملازمت میرزا ابوالقاسم بابر کرده بود درین وقت بسطام و مرو که اقطاع او بود رفته اظهار عصیان و تمرد نمود ـ چون خبر واقعه میرزا بابر بهرات رسید مرحب داروغه از محافظت میرزا ابراهیم که در حصار هرات محبوس بود غافل شدند و میرزا از حبس خلاص شده بطرف مرغاب گریخت و دران سر زمین جمعی از متجنده آن دیار بر سر وی جمع شدند و از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید که بشرارت نفس و بیباکی موصوف بود از طرف سرخس متوجه هرات شده نایرهٔ ظلم و عدوان در نهاد روزگار هرویان انداخت و آغاز دست انداز کرد و از شرائط بیداد دقیقه نامرعی نگذاشت ـ چون این اخبار در مشهد مقدس بسمع میرزا شاه محمود رسید بر سبیل استعجال بطرف هرات روان شد ـ بعد از طی منازل بباغ زاغان نزول اجلال

خ : ذکر سلطنت میرزا شاه محمود و بیان بعضی وقائع که در ایام حکومت او در خراسان سانح شد

س : ذکر سلطنت میرزا شاه محمود بن میرزا ابوالقاسم بابر و ظهور میرزا ابراهیم بن میرزا علاءالدوله بایسنقر

٥ف نشست : س به نشست ـ ٦و شاهرخیه : س شاهرخی ـ ١١ق میرزا ابراهیم : س میرزا ابراهیم بن میرزا علاءالدوله ـ ١٦ق بیداد : س بیدادی ـ

فرمود و چون بر تعدی امیر شیخ ابوسعید مطلع گردید حکم شد که دیگر کسی بعلت سر شماره بعمال دیوان یک دینار ندهند و آنچه داده باشند باز گیرند۔ خلق هراب و جمعی از ملازمان میرزا شاه محمود بقصد گرفتن امیر شیخ ابوسعید شتافتند۔ آنجناب ازین معنی خبر یافته بصوب آب آمویه گریخت۔ امیر شیر حاجی با خلق بسیار از عقب او ایلغار کردند و مابین باغ مختار و تفور رباط به شیخ ابوسعید رسیده بین‌الفریقین محاربه و مضاربه دست بهم داد ۔ آخرالامر شیخ ابوسعید سوء اعمال خویش گرفتار (س ۳۷۴) شده دران معرکه بقتل رسید و اردویش تمام بغارتیدند۔

در خلال آن احوال خبر متواتر رسید که ازدحام تمام در ظل رایت ظفر آیت میرزا ابراهیم سلطان مجتمع شده شاهزاده باتفاق امرا و نوینان همت عالی نهمت بر تسخیر بلاد خراسان خصوصاً دارالسلطنت هرات بسته عنقریب بظاهر هرات خواهد رسید۔ بعد از انتشار این خبر امرا و نیک اندیشان خواستند که میانه شاهزادگان مصالحه نمایند تا موجب فراغت حال رعایا و برایا گردد۔ دران اثنا شیر حاجی که در درگاه میرزا شاه محمود تقرب تمام داشت بعرض پادشاه رسانید که این فتنه هم از امرای ترخانی و مهد علیا گوهرشاد آغا که دم از محبت و ولای میرزا ابراهیم می زنند حادث شده۔ صلاح وقت درآنست که امرای ترخانی را به بهانه ضیافت در خانهٔ جمع سازیم و بعد ازان بتیغ مدار حیات ایشان را بر اندازیم۔ چون شاهزاده در صغرسن بود و بتجارب روزگار مهذب نگشته بود بدان امر با (خ ۳۸۰ب) شیر حاجی همداستان گشت۔ بر قرار مذکور امرای بیچاره را در کوشک باغ زاغان طلب

۹ ق بغارتیدند: س غارت شد۔ ۱۰ ق احوال: س حال ۔ ۱۱ ق مجتمع شده: س بوقوع پیوسته ۔

نموده امیر شیر حاجی طرح ضیافتی افگند - چون مجلس منعقد گشت امیر احمد فیروز شاه بفراست یافت که حال چیست - ببهانه خود را از باغ بیرون انداخته راه تون در پیش گرفت - دران اثنا نوکران امیر شیر حاجی تیغ کین در باقی امرای ترخانی نهاده جمعی را بی گناه بکشتند و مهد علیا گهر شاد آغا را در مدرسه میرزا الغ بیگ که نزدیک بقلعه است بموکلان سپردند و امیر شاه محمود و شیر حاجی از شهر بیرون رفتند که بر سر میرزا ابراهیم روند - چون مردم هرات آن حرکت دور از صواب را از میرزا شاه محمود و ارکان دولتش مشاهده نمودند دانستند که امر خطیر سلطنت ازو منمشی نمی شود - قاضی قطب‌الدین احمد الامامی را باستصواب مهد علیا گهر شاد آغا نزد میرزا ابراهیم فرستادند و دروب حصار هرات را مسدود ساخته مستحفظان بر دروازها نگاه داشتند - چون این خبر بمیرزا ابراهیم رسید لجام ریز بعزم ستیز بر سر شاه محمود تاخت - شاه محمود صلاح در محاربه و مقاتله ندید لاجرم بطرف مشهد مقدس روان شد - صباح سه شنبه هفتم ماه رجب سنه احدی و ستین و ثمانمائه میرزا ابراهیم بنزدیک باغ مختار نزول نمود و جمعی از اعیان امرا و رؤس سپاه را از عقب شاه محمود فرستاد - امرای مذکور چون شاه محمود رسیدند بعضی اسیر و دستگیر گشتند - میرزا ابراهیم کامران و کامگار بر تخت هرات بنشست و در اواسط سنه مذکور بعزم رزم میرزا شاه محمود روی بصوب مشهد مقدس آورد و حصار هرات را بمولانا احمد یساول که اعتماد کلی بدو داشت سپرد -

---

۲ق بفراست یافت: س بنور فراست دریافت - ۶ف سپردند: س دادند - ۶ف رفتند: س برد - ۱۱ق نگاه داشتند: س بگماشتند - ۱۶ف امرای مذکور: س امرا و سپاه مذکور - ۱۷ق بعضی اسیر و دستگیر گشتند: س بعضی از امیران و لشکریانش را دستگیر کرده بدرگاه عالمپناه آوردند -

چون شاه محمود از توجه عمزاده آگاه گشت با سپاه رزمجوی باستقبال خصم اشتغال نموده فریقین را در رباط (ی ۳ د ٦) امیر شاه ملک اتفاق ملاقات دست داده نیران محاربه باشتعال در آمد - در ابتدا سپاه میرزا شاه محمود غلبه کرده نزدیک بان رسید که میرزا ابراهیم مغلوب گردد که دران اثنا لطائف غیبی شامل حال میرزا ابراهیم شده - شاه محمود بعد ازانکه غالب شده بود مغلوب گشته بطرف استرآباد گریخت - روز دو شنبه بیست و پنجم شعبان خبر بهرات رسید که میرزا شاه محمود فتح کرد و در آخر همان روز ملازم میرزا ابراهیم با فتح نامه بدان خطهٔ بی عدیل رسید - خلائق شکر باری عزاسمه بتقدیم رسانیدند هر کسی هوای در سر داشتند که در همان روز ایلچی میرزا ابوسعید از گرد راه رسیده نشانها باسم اکابر و اهالی هرات آورد - روز دیگر خود بسعادت و اقبال با کوکبه تمام در باغ زاغان نزول نمود - اکابر و اشراف برسم استقبال قیام و اقدام نموده زبان بدعا و ثنا بر کشادند و چون خبر وصول میرزا سلطان ابوسعید بمیرزا ابراهیم رسید بیش نتوانست آمد - چند روزی در ولایت خاف و باخرز توقف فرمود و سلطان ابوسعید بهرات در آمده همت بر تسخیر حصار اختیارالدین گماشت - مولانا احمد یساول پا محکم ساخته هرچند از وعد و وعید سخنان با او گفتند فائده نداد - آن حصار که در متانت و محکمی با سد اسکندر (س ۳۷۳ ب) برابر بود و بجنگ و جدال تسخیر آن مطلقاً ممکن نبود لاجرم میرزا سلطان ابوسعید دست از محاصره باز داشت - دران اثنا جمعی از مردم

۴ق رسید : س رسیده بود - ۸ق بدان : س بآن - ۱۰ق میرزا ابوسعید : س میرزا سلطان ابوسعید - ۱۷ف پا : خ قلعه - ۱۷ی هرچند : س هرچند که - ۱۹ق برابر بود : س برابری می کند - ۱۹ق نبود : س نیست - ۱۹ق لاجرم : س ندارد - ۲۰ق باز داشت - س باز کشید - ۲۰ق دران : س درین -

خوشامدگو بعرض سلطان ابوسعید رسانیدند که عدم سخن - بسبب تحریک گهر شاد آغا واقع شد و مقارن بآن حال امیر عمر حاجی که در قلعه نیره تو بود و سلطان ابوسعید چند مرتبه کسان بدلالت و استمالت او فرستاده بود و او در هر مرتبه جواب می داد که بسبب قتل امرای ترخانی تا گهر شاد آغا در حیات باشد توجه من بهرات ممکن نیست - بنا برین دو مقدمه سلطان ابوسعید مرتکب قتل گهر شاد آغا شده در رمضان سنه ستة و ستین و ثمانمائة بآن حرکت شنیع اقدام نموده خون آن عورت مظلومه بر سلطان مبارک نیامد - باندک زمانی خلل در ارکان دولت و قصر سلطنت او راه یافته . . . . . - زیرا که آن عورت همگی بافاضهٔ خیرات و اشاعهٔ حسنات و احترام سادات و علما و قضاة قیام و اقدام می نمود و در تشید مبانی ابواب البراز مدارس و مساجد و رباطات سعی بلیغ بظهور می رسانید و از سائر خواتین حضرت خاقان سعید شاه رخ میرزا بحلیه عقل و کمال و زیور حسن و جمال ممتاز (خ ۳۸۱) بود - القصه سلطان ابوسعید بسبب آنکه فرزندان میرزا عبداللطیف میرزا احمد و میرزا محمد جوکی در حوالی بلخ خروج کرده اسپ جلادت در میدان خلافت می تاختند از برای دفع آن فتنه بطرف بلخ رفت - و میرزا ابراهیم فرصت را غنیمت دانسته از خاف بهرات آمد و مردم آن دیار را دلالت و استمالت داده چند روزی اوقات همایون را بعیش و نشاط مصروف داشت - در خلال آن حال خبر رسید که امیر

۲ق گهر شاد آغا: س مهد علیا گهر شاد آغا - ۳ق که در قلعه: س که در آن اوان در قلعه - ۹ق . . . . : س و نهال حیاتش از صرصر اجل برکنده شد، چنانچه عنقریب درین اوراق بوضوح خواهد پیوست - آورده اند که - ۱۴ق ممتاز: س ممتاز و منفرد - ۱۶ق خلافت: س مخالفت -

ا حسن والی استرآباد ا میرزا شاه محمود اتفاق نموده حشری انبوه راهم آورده اند. میرزا ابراهیم بعد از استماع این خبر همت بر دفع شان گماشته باسپاه نصرت اثر از راه نسا و ابیورد بطرف جرجان روان مد. بعد از وصول بآن حدود میرزا شاه محمود خواست که بعزم محاربه پیش آید که دران اثنا خبر رسید که میرزا جهانشاه بن ترایوسف ترکمان با لشکر فراوان باغوای امیر عبدالکریم والی ساری از راه کتل صندوق با لشکر پر شکوه می آید. میرزا شاه محمود ترک محاربه کرده عنان سکران را براه فرار تافت و بطرف خراسان رفت و میرزا ابراهیم آن خبر را اعتباری نه نهاده بعزم تسخیر استرآباد روان گشت و در میدان استراباد او را با میرزا جهانشاه محاربه و مضاربه دست داده شکست فاحش یافت. چنانچه پانصد نفر از میرزاهای چغتای دران معرکه بقتل رسیدند. میرزا ابراهیم با معدودی چند بجانب هرات گریخت. چون دران وقت سلطان ابوسعید در غایت قوت و ابهت بود امرای میرزا ابراهیم صلاح دران دیدند که میرزا با سلطان رسم مصاهرت درمیان آرد و دم از ولا و اطاعت او بزند تا تواند در هرات بفراغت بود. میرزا ابراهیم رای امرا را پسندیده مردم اعتباری را بدرگاه سلطان ابوسعید فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نموده و حلیله جمیله که در مخزن داشت با سلطان تزویج نمود. سلطان آن شیوه را ازان جناب پسندیده از برای اطمینان خاطر او کتابتی بقلم در آورد بهرات فرستاد

٧ق صندوق : س صندوق شکن - ٩ق روان گشت : س بحرکت درآمد - ١٠ق دست داده : س روی نموده : خ افتاده - ١٢ق بجانب : س بصوب - ١٤ق امرای : س امیران - ١٧ق حلیله جمیله که در . . . . تزویج نمود : س همشیره خود را در حباله نکاح سلطان در آورد - ١٩ق کتابتی : س عهدنامه برین مضمون -

که عهد کردم با خدا و انبیا و مصطفیٰ و اولیا و بالله‌العلی‌العظیم و بالله‌الغالب‌القدیم‌والله‌الوالی‌الکریم که مدت‌العمر با (ق ٥٥٦) برادر عزیز اعنی معزالدین ابراهیم سلطان طول‌الله عمره در مقام محبت و مودت باشم و باو عذر نکنم و در حق او بدی نیندیشم و در اعدام و افنای او نکوشم و ازدیاد جاه و جلال و عز و اقبال او مساعی جلیله بتقدیم رسانم و اگر کسی در حق او مکر اندیشد و بران وقوف یابم بمنع و دفع آن قیام نمایم - مادام که آن برادر عزیز چون مرکز دولت قدم از دایرهٔ عبودیت بیرون نه نهد و دران ثبات ورزد و از طریقه مستقیمه اطاعت و متابعت ما تجاوز ننماید و عدول بجوید و باوجود بدایت حال مستمر باشد - حضرت ما که اطلاع و وقوف (س ٤٧٥) بر محمدت عاقبت وفاق و خسران خاتمت خلاف و نفاق یافته بچه تاویل از شارع مخالصت و مصالحت آنجناب مضایقه و منافشه نماید هذا ما عهدنا الیک والعهد فی الدارین علیک فی ثامن عشرین جمادی‌الاول ۸۹۲هـ - از غرائب وقائع آنکه دران ایام در اطراف و اکناف ولایات خراسان چند حاکم نافذ فرمان بامر سلطنت و حکومت اشتغال می نمودند - میرزا ابراهیم در دارالسلطنت هرات خود را پادشاه ذی شوکت باستقلال تصور می گردد - میرزا سلطان ابوسعید در قبه‌الاسلام بلخ تا کنار مرغاب در حیطه تصرف داشت و میرزا سنجر در مرو دعوی سلطنت کرده بدیگری فرود نمی آورد و امیر عبدالله میرزا در سرخس حصار را محکم ساخته کدخدای بود و پرکه مغول در قلعه نیره تو علم مخالفت برافراخته بود و میرزا شاه محمود

۸ق دایرهٔ عبودیت : س دائره عبودیت و جادهٔ میثاق - ۹ق بدایت حال : س بدایت حال و حداثت سن - ۱۷ق حیطه : س حیز - ۱۸ف بدیگری : س سر بدیگری - ۲۰ق برافراخته بود...... : س برافراخته بود دم از استقلال می زد -

ولایت طوس را مضرب خیام عساکر ظفر انجام گردانیده می‌گفت که ملک خراسان را بحسب ارث من صاحبم و میرزا جهانشاه ترکمان استرآباد و اسفراین و آن نواحی را درتحت ضبط در آورده دعوی انا و لاغیری می کرد - دران اثنا میرزا علاءالدوله بن بایسنغر که مدت مدید در مغلستان سرگردان می گشت بحوالی هرات رسید - میرزا ابراهیم مقدم عزیز پدر را فوزی عظیم دانسته پسر و پدر بشرکت یکدیگر بحکومت مشغول بودند - دران اثنا آوازه وصول میرزا جهانشاه بنواحی هرات شائع (خ ٣٨١ ب) گشت - میرزا علاءالدوله با پسر بطرف غور و غرجستان گریخته چند روز دیگر سر گردان می‌گشتند - عاقبت میانه پدر و پسر دران سر زمین مخالفت روی نمود باز با یکدیگر موافق شده میرزا علاءالدوله بهرات آمد و با میرزا جهانشاه ملاقات کرد - چنانچه در داستان میرزا علاءالدوله سمت گزارش پذیرفت - بعد ازان پدر و پسر بطرف عراق روان شدند و چون به بسطام رسیدند میرزا علاءالدوله بطرف مازندران شد و میرزا ابراهیم باز بطرف هرات که دران ولا بتصرف میرزا سلطان ابوسعید در آمده بود معاودت فرمود و در اثنای راه بیمار شد و نقد حیوة را بقابض ارواح سپرد و میرزا شاه محمود در وقتی که میرزا جهانشاه متوجه هرات بود آنجناب بطرف سبزوار رفت و دران سرزمین بدست امیر خلیل هندو که امیر پدرش بود کشته شد، بیت:

٥ق مغلستان: س مغولسان - ٦ق میرزا ابراهیم .... عظیم دانسته: س بزرگوار را باعزاز و اکرام تلقی فرموده آنجناب را بهراة آورد و خود با سپاه در بیرون شهر نزول نمود چند روزی - ١٥ ق فرمود: س نمود - ١٧ ق سبزوار: س سیستان - ١٩ ق بیت: س شعر -

یکی را بعزت براری زجاه عزیزی زماهی دهی تا بماه

ذکر سلطنت سلطان ابوسعید در ماوراءالنهر و استیلای او بر اکثر ولایات ترکستان و ماوراءالنهر و خراسان و طبرستان و توجه او ببلخ برای دفع فتنه فرزندان میرزا عبداللطیف

راویان سخنور و ناقلان فصاحت گستر چنین خبر داده اند که چون دودمان عالیشان خاقان مغفرت نشان میرزا شاهرخ روی بویرانی و انهدام نهاد و اولاد واحفاد اوتیغ کین در یکدیگر نهاده شعله حیات همدیگر را منطفی می ساختند و نقد عمر گرامی را در بوته نفاق و عناد می گداختند دران اثنا میرزا ابو سعید بن میرزا محمد سلطان بن میرزا میرانشاه بن صاحبقران امیر تیمور گورگان در بلاد ماوراء النهر ظهور نموده بعون و عنایت پادشاه روز جزا بموجب توتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء بر اکثر ولایات ترکستان و ماوراء النهر وبدخشان و طخارستان و زابلستان و سیستان و خراسان و طبرستان مستولی شده از حسن معدلتش خللهای چندین ساله تدارک یافته جناح امن و امان و لوای بر و احسان بر مفارق متوطنان بلدان آن ممالک گسترانید و در تمهید بساط نصفت و رعیت پروری و تشید اساس معدلت و داد گستری آن مقدار مبالغه می فرمود که زیاده بر آن متصور نبود ـ مفصل این مجمل آنکه آنجناب سلطنت انتساب

س : در ذکر سلطنت باقی اولاد و اسباط حضرت صاحبقران امیر تیمور گورگان که غیر از اولاد و اسباط شاهرخ اند ـ خ : ندارد

۱ ق یکی را بعزت الخ : س زتو عزت خلق و خواری زتست ، گرفتاری و رستگاری زتست ـ اگرتاب قهر است اگر رحمت است ، همه از سر دانش و حکمت است ـ یکی را درین تیه محنت فزا ، نکو ساز سازی بجا و بلا ـ

۷ ق در: س بر ـ ۸ ف نفاق: س عداوت ـ ۱۱ ق توتی الملک .... ممن تشاء : س توتی الملک ..... ممن تشاوتعزمن تشاوتذل من تشا ـ

در بدایت حال ملازمت میرزا الغ بیگ (س ٥٤٣ ب) گورگان می نمود ـ بواسطه رفعت و همت از ابتدای زمان صبی تا افتتاح ابواب نشو و نما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر صحیفهٔ ضمیر منیر می گماشت و منتظر فرصت بوده خود را از ابنای زمان در امور سلطنت سزاوار تر میدید (ق ٦٥٦) تا در شهور سنه ثلاث و خمسین و ثمانمائه یک مرتبه رایت مخالفت بر افراخته بحوالی سمرقند آمد ـ چنانچه در وقائع میرزا الغ بیگ مبین گشت ـ

بعد از قتل الغ بیگ میرزا عبداللطیف چون بر مسند سلطنت نشست آنجناب را بسمرقند طلب نموده محبوس گردانند ـ بعد از چند روز سلطان ابو سعید که بعد ازین هر جا اسم سلطان مذکور می گردد مراد ازوست شبی فرصت یافته از محبس خلاص شده بطرف بخارا گریخت و آنجا باز داعیه خروج کرد ـ حاکم بخارا در عزیمت او اطلاع یافته آنحضرت را بگرفت و در مضیقی که از حوصله بخیلان تنگ تر بود باز داشت ـ روز دیگر خبر قتل میرزا عبداللطیف بان خطه رسید ـ امرا و اعیان بخارا بقدم اعتذار و استغفار نزد سلطان رفته خدمتش را از بند بیرون آوردند و بر مسند ایالت بخارا نصب فرمودند ـ آنجناب از غایت علو همت سر بحکومت بخارا فرود بیاورد و سپاه خویش را فراهم آورده بقصد تسخیر سمرقند بحرکت در آمد ـ دران زمان میرزا عبدالله بن میرزا ابراهیم شیرازی بر تخت سمرقند متمکن بود ـ چون بر خیال و اندیشهٔ سلطان آگاه شد با جنود ظفر ورود از سمرقند باستقبال بیرون فرمود و بعد از وقوع محاربه سلطان شکست یافته بطرف ترکستان گریخت و در

١ق نمود: س فرمود ـ ٢ق صبی: س صبا ـ ٣ف گماشت: س نگاشت ـ ٥ق می دید: س دانست ـ ١٢ف یافته: س حاصل کرده ـ ١٣ق بگرفت: س بگرفتند ـ ١٣ق داشت: س داشتند ـ

شهر کش ساکن گشت و روزی چند دران بلده سر برد - دران اثنا میرزا عبدالله یک مرتبه دیگر لشکر بحرب او فرستاد - اما جنود بی نیل مطلوب معاودت نمودند - سلطان چون دید که میرزا عبدالله در عناد و عداوت جدی تمام دارد از برای دفع صولت او ایلچیان متعاقب یکدیگر نزد ابوالخیر خان که دران زمان قاآن الوس جوجی خان بود فرستاده بیکر تسخیر بلاد ماوراء النهر را با سهل وجوه در نظر او جلوه داد - ابوالخیر خان را طمع بحرکت در آمده با سپاه فراوان بمعاونت سلطان آمد - میرزا عبدالله ازین معنی آگاه گشته با لشکر بیکران باستقبال دشمنان شتافت و در کنار آب کوهک ایشان را دریافت - بعد از اشتعال نایرهٔ قتال شکست بر سپاه سمرقند افتاده ، میرزا عبدالله در اثنای گریز بدست دشمنان بر ستیز گرفتار شد و بموجب حکم سلطان شربت شهادت چشید -

سلطان بعد ازین فتح نامدار بلوازم محامد پروردگار پرداخته لوای حشمت و عظمت بصوب سمرقند برافراشت و پیشتر از ابوالخیر خان خود را بسمرقند رسانده دروب حصار را محکم بر بست و بعضی از تحف و هدایا که لائق و مناسب خان بود بیرون فرستاد و آنجناب را عذر خواسته گفت "رعایای این دیار بغایت عاجز و بی چاره اند و تاب تلتاقات لشکر ترکستان ندارند - مناسب آنست که حضرت خان بطرف مملکت خود معاودت نماید" - ابوالخیر خان چون می دانست که چاره منحصر در قبول التماس است بدست اضطرار عنان مراجعت انعطاف داده بدست قپچاق

---

۱ ف کش : س پس - ۲ ف بحرب او : س بر سر او - ۲ ق جنود : س جنود وفود - ۳ ق مطلوب : س مقصود - ۵ ف جوجی خان : س جوجی - ۶ ف بلاد : س مملکت - ۷ ف داد : س نمود - ۸ ف لشکر بیکران باستقبال : س لشکرگران بمقابله - ۱۶ ق لشکر : س ندارد - ۱۹ ق است : س نیست -

رفت و سلطان با عروس ملک دست در آغوش کرده در شهور جمادی الثانی سنه خمس و خمسین و ثمانمائه بر تمامی بلاد ماوراء النهر فرمان روا گشت و قاتلان میرزا عبداللطیف را سیاست کرده در آن بلاد و دیار لوای عدالت و نصفت برافراشت و در ایام دولت میرزا ابوالقاسم بابر یک مرتبه لشکر بطرف بلخ و شبرغان کشید - چون میرزا بابر متوجه او شد انجناب از آب جیحون عبور نموده بسمرقند آمد - چنانچه در قضایای سابق معلوم شد و در شهور سنه اثنی و ستین و ثمانمائه که میانهٔ میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم غبار نقار و فتنه متصاعد بود مرتبه دیگر سلطان عالیشان با لشکر فراوان عازم خراسان شده دارالسلطنت هرات در حیزهٔ تصرف در آورده مهد علیا گوهرشاد آغا را بقتل رسانید و دران اثنا بسبب مخالف فرزندان میرزا عبداللطیف(س ۴۷۶) که در نواحی بلخ ظهور نموده بودند از هرات متوجه بلخ شد و بدفع آن فتنه مشغول بود که دران اثنا آوازهٔ استیلا و استقلال میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان و وصول او بدارالسلطنت هرات بسمع مبارک سلطان عالیشان رسید -

ذکر وصول میرزا جهانشاه پسر قرا یوسف ترکمان ببلده هرات و مراجعت سلطان سعید از بلخ بمحاربه او و انهزام میرزا جهانشاه و مصالحت با سلطان و مراجعت بآذربایجان و محاربه میرزا سنجر و میرزا علاءالدوله با

س : ذکر مراجعت نمودن میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان بصوب عراق و آذربایجان و بر تخت نشستن سلطان ابوسعید در دارالسلطنت هرات -
خ : گفتار در سلطنت و حکومت سلطان ابوسعید و توجه نمودن بهراة
۳ق کرده: س فرموده - ۷ق سابق : س میرزا بابر - ۷ف ثمانمائه : س ندارد - ۸ق شاه محمود : س شاه محمود بن میرزا بابر - ۸ق میرزا ابراهیم : س میرزا ابراهیم بن میرزا علاءالدوله باینسقر - ۸ق نقار: س نزاع - ۸ق متصاعد : س متصاعد شده - ۱۰ق تصرف : س تسخیر -

ابوسعید و مغلوب

در شهور سنه ثلث و ستین و ثمانمائه که میرزا جهانشاه ترکمان با حشمت و شوکت تمام در بلدهٔ طیبهٔ هرات رایت استقلال بر افراخته بود پادشاه صاحب تائید سلطان ابوسعید در نواحی بلخ نزول اجلال فرمود و از استیلای شهریار ترکمان اندیشهٔ تمام در خاطر داشت. آخرالامر دل بر محاربه نهاده با لشکری که از حیز بیان بیرون بود از بلخ بحرکت در آمد و چند روزی در کنار آب مرغاب بارگاه فلک اشتباه (ف ۶۵۷) بر افراشت و نخست مصلحت دران دید که جمعی را برسم رسالت روان کند اگر مهم بصلح و صلاح قرار گرفت فبها و الا، مصرع :

شمشیر دو رویه کار یکرویه کند

بنا بر صلاح مذکور مولانا نجم‌الدین عمر و مولانا یوسف عطار را برسم رسالت بهرات فرستاد. مشارالیهما در روز عیدالضحی بهرات رسیدند. میرزا جهانشاه مقدم ایلچیان را معزز داشته بطریق دوسون سلاطین بمجلس در آوردند. و رسولان از زبان سلطان سخنان صلح آمیز بعرض رسانندند. مضمون سخنان آنکه پادشاه ترکمانان باید که بولایت عراق و آذربایجان قناعت نموده دست از بلاد خراسان بدارد. چون میرزا جهانشاه هم از

بحرب میرزا جهانشاه ترکمان و صلح نمودن میرزا جهانشاه از روی عجز و توجه نمودن بصوب تبریز و بیان بعضی وقائع ـ

۳ ق فرمود : س نموده ـ ۶ ف لشکری : س سپاهی ـ ۸ ق و نخست ...... فبها و الا : س و رای جهان آرای سلطانی چنان اقتضا نمود که نخست غبار آن فتنه را بزلال صلح و صلاح فرو نشاند. اگر چنانچه خصم قهار در مقام عناد و استکبار باشد و سر بصلح فرود نیاورد بعد ازان ـ ۱۱ ق صلاح : س قرار ـ ۱۵ ق مضمون سخنان : س مضمون و ما حصل سخنان ـ

وصول سلطان بمرغاب در دغدغه افتاده بود و گاه فکر جنگ و گاه خیال صلح می نمود کلمات محبت آمیز در جواب ایلچیان گفته جناب وزارت مآب سید عاشور را مصحوب ایشان روان گردانید ـ اما در خاطر داشت که دران زمستان در هرات بماند ـ چون سید عاشور بدرگاه سلطان رسید و ادای رسالت نمود سلطان او را بخلعت فاخره و اسپ تازی و دیگر نسوقات نوازش کرده رخصت انصراف ارزانی داشت و از عقب سید عاشور موکب همایون سلطانی بحرکت در آمده بطرف هرات روان شد ـ چون سید عاشور باردوی جهانشاه رسید بیکناگاه آوازه در افتاد که سلطان ابوسعید از لشکر میر غیاث الدین بهرات رود در آمد ـ میرزا جهانشاه از استماع آن خبر در بحر حیرت افتاده (خ ۳۸۲ب) روی بمیدان قتال نهاد و میرزا بداق که ارشد اولادش بود برسم قراولی از پیش فرستاد ـ میرزا پیر بداق چون بمقدمه لشکر سلطان رسید آغاز محاربه نمود ـ اما از سپاه چغتای دست بردی چند دید که انگشت حیرت بر دهان نهاد ـ بسیاری از ترکمانان اسیر سر پنجهٔ تقدیر شدند و شاهزاده ترکمان پای در وادی گریز نهاده خود را بمعسکر پدر رسانید و حقیقت حال را معروض پدر گردانید ـ مقارن بآن حال از جانب آذربایجان خبر پریشانی رسید ـ میرزا جهانشاه صلاح در صلح دیده گرگ آشتی بمیان آورد و فی‌الفور متوجه عراق و آذربایجان گشت و سلطان بی استعمال سیف و سنان بر مسند سلطنت هرات کامران و کامگار بنشست و دست هوس در گردن عروس ملک حلقه کرده روزگار فرخنده آثارش بنشاط و سرور و طرب و

۴ق در هرات بماند : س در هرات قشلاق نماید ـ ۷ق موکب همایون سلطانی : س موکب ظفر اثر ـ ۱۰ق افتاده......... : س افتاده از غایت غیرت ـ ۱۱ق میرزا بداق : س میرزا پیر بداق را ـ ۱۸ق متوجه : س بطرف ـ ۱۸ق گشت : س عزیمت بلکه هزیمت نمود ـ

حضور صرف می شد و پیوسته لب بر لب جام ارغوانی رنگ و گوش بر آواز دف و چنگ داشت، بیت:

چه خوش دید دل را خوشی می نمود بآن دل خوشی خوشدلی می نمود
جوانی و شاهی و بخت بلند چرا خوش نباشد دل هوش مند

چون دران سال بسبب عبور لشکر ترکمانان و بعضی از حوادث دوران نقصان تمام بغلات و حبوبات ولایات راه یافته بود و بقدر گرانی و تنگی در هرات و توابع و مضافات روی نموده بود سلطان عدالت شعار رفاهیت خلایق را مطمح نظر خجسته اثر گردانیده اکثر امرا و عساکر ذوی‌الامدار را بطرف ماوراء النهر فرستاد ـ چنانچه زیاده بر دو هزار سوار ملازم رکاب نماندند ـ چون میرزا سنجر بن میرزا بایسنقر و میرزا علاءالدوله و پسرش میرزا ابراهیم دران حال اطلاع یافتند از هر طرف با سپاه آراسته متوجه حرب سلطان شدند و سلطان گردون توان از بسیاری اعدا بیم نا کرده با دو هزار سواری که ملازم رکاب بودند متوجه حرب ایشان شد ـ در اثنای راه امیر زید ارغون و امیر سلطان احمد تمر تاش با سپاه آراسته که از سمرقند می آمدند بموکب همایون پیوستند ـ در اواسط جمادی الاول میانهٔ سرخس و مرو فریقین را اتفاق ملاقات افتاد

٢ق بیت : س شعر ـ ٦ق حبوبات ولایات : س حبوب ولایت ـ ١٠-١٢ق چون میرزا سنجر .... متوجه حرب سلطان شدند : س چون این اخبار بسمع شاهزاده کالی که در زاویه ناکامی بسر می بردند رسید میرزا علاءالدوله من میرزا بایسنقر و پسرش میرزا ابراهیم و میرزا سنجر که والی ولایت مرو بود با یکدیگر اتفاق نموده گروهی انبوه از اطراف و اکناف آن ولایت فراهم آوردند و بعزم قتال متوجه هرات شدند ـ ١٤ق در اثنای راه .... : س در اثنای راه بمحض عنایت حضرت اله ـ ١٦ق افتاد : س دست داده ـ

و حرب عظیم دست داد - چنانچه شکست بر لشکر سلطان افتاده بیشتر لشکر سلطان بجانب سمرقند بدر رفتند - اما سلطان پای ثبات افشرده بتوفیق ذوالجلال بر مخالفان غالب آمد - میرزا علاءالدوله و پسرش میرزا ابراهیم بجانب بسطام گریختند و میرزا سنجر دران معرکه جام شهادت چشید - سلطان بعد از فتح لشکر نعم الهی بتقدیم رسانیده فتح نامها با اطراف و اکناف ممالک محروسه روان ساخت و در همان سال حصار سرخس و قلعه نبره تو و قلعه عماد با سهل الوجوه در حیز تسخیر سلطان در آمد و در شهور سنه اربع وستین وثمانمائه سلطان حسین میرزا بر ولایت جرجان و آنحدود مستولی شده خطبه و سکه آن مملکت را بالقاب و نام خویش مزین ساخت -

سلطان عالیشان بعد از استماع این خبر با عساکر نصرت اثر از برای دفع آن فتنه و شر متوجه ولایت جرجان شد و چون (ق ٦٥٨) موکب همایون سایهٔ وصول بر اطراف آنولایت انداخت سلطان حسین میرزا صلاح در توقف ندید لاجرم مرکز دولت را خالی گذاشته بجانب ادواق و اخرجه ببرون تاخت - سلطان عالیشان چون در گلشن استرآباد نزول اجلال فرمود چند روزی دران خطه نزهت آثار داد عیش و نشاط داده یک لحظه از شراب بادهٔ خوشگوار و مصاحبت جوانان ساده عذار خالی نبود - دران اثنا آوازهٔ عصیان امیر خلیل هندوکه که والی ولایت سیستان بود و با لشکر بپای حصار هرات آمده بود بسمع ملازمان بارگاه رسید -

---

١ ق دست داد : س در هم پیوست - ٢ ق بر لشکر سلطان افتاده : س بر لشکر دست راست سلطان یافته - ٣ ق ذوالجلال : س کردگار - ٤ ق گریختند : س فرار نمودند - ٥ ق چشید : س درکشید - ٧ ق سلطان ..... : س سلطان دین و داد - ١٩ ق ملازمان بارگاه : س مقربان آستان سلطنت آشیان -

سلطان عالیشان فرزند ارجمند میرزا محمود را بایالت ولایت جرجان نصب نموده متوجه دارالسلطنت هرات شد و بعد از وصول بآن نواحی خلیل عاصی راه انهزام پیش گرفته بملک نیمروز شتافت و سلطان جمعی از امرا و سپاه را بگرفتن آن عاصی نامزد کرد - امرا بعد از وصول به سیستان کارزاری چند کردند که مهم بر خلیل دشوار گشت - عاقبت فریاد الامان بر کشیده بعدم اطاعت و انقیاد بدرگاه سلطان کریم نهاد آمده زبان باعتذار (خ ۳۸۳) و استغفار بر کشاد - سلطان رقم عفو و صفح بر جرائد جرائم او کشیده در سلک امرای درگاه انتظام داد و در شهور سنه سته و ستین و ثمانمائه از ماوراء النهر خبر رسید که میرزا محمد جوکی بن میرزا عبداللطیف بدستور پیشتر مرکب را در میدان مخالفت افگنده جولان می نماید - بنا برین رای گیتی افروز سلطان استیصال نهال شهزاده را مطمح نظر گردانده در بیست و هفتم جمادی الاول از دارالسلطنت هرات بصوب ماوراء النهر نهضت فرمود و در نهم رجب از آب جیحون عبور نموده رایت وصول بر سمرقند انداخت و میرزا محمد جوکی رایت عزیمت بجانب حصار شاهرخیه برافراشته دران حصار متحصن گشت - حضرت سلطان با سپاه ظفر نشان از عقب او روان شد و چون بر ظاهر حصار مذکور رسید برج و باروی آنرا در غایت استحکام دید - بعضی از امرا را بمحاصرهٔ آن حصار تعین نموده موکب همایون بسمرقند معاودت فرمود - مدت یک سال عساکر منصور حصار مزبور را در محاصره داشتند - در اوائل سنه سبع و ستین سلطان یک نوبت دیگر رایت عزیمت بصوب

---

۱ ق ولایت: س مملکت - ۳ ف خلیل عاصی راه انهزام: س خلیل عاصی با سیستانیان طریق انهزام - ۸ ق داد: س یافت - ۱۰ ف افگنده: س ندارد - ۱۴ ق رایت: س سایه - ۱۷ ف بعضی از امرا: س بعضی از امرا و ارکان دولت - ۱۸ ف نموده: س فرمود -

ساهرخیه بر افراخت - چون قوت محصوران بنهایت رسیده بود(س ۲۷۴م) و کار بر ایشان دشوار شده میرزا محمد جوکی از غایت اضطرار قاصدان نزد خواجه ناصرالدین عبدالله فرستاده التماس نمود که قدم در میدان مصالحه نهاده جرم او را از سلطان عالیشان درخواست نماید - خواجه حسب‌الالتماس شاهزاده باردوی سلطان شتافت و جهت ساکنان قلعهٔ شاهرخیه امان طلبید - سلطان مقدم خواجه را باعزاز و اکرام تلقی فرموده ملتمس او را مبذول داشت و در جمعه نهم ماه محرم سنه ثمان وستین وثمانمائه میرزا محمد جوکی از حصار بزیر آمده با سلطان ملاقات کرد - آنحضرت دربارهٔ شهزاده لطف و مرحمت نموده بجانب سمرقند بازگشت و از آنجا متوجه هرات شد و در بیست و دوم ربیع‌الثانی در باغ سفید نزول اجلال فرمود و میرزا محمد جوکی را در قلعهٔ اختیارالدین محبوس گردانید و شاهزاده دران حصار بود تا وقتی که بعالم بقا خرامید -

سلطان عالیشان دران اوقات میل بمعموری و آبادانی ولایات خصوصاً دارالسلطنت هرات کرده پرتو التفات بر وجنات احوال خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی که در سلک وزرای عظام انتظام داشت افگند و در احداث قنوات و مزارع و معموری شهر و ولایت امر فرمود - خواجه موسی‌الیه بموجب فرمان متصدی آن امر شد - در کار زراعت و عمارت سعی موفور بظهور رسانید و نسخه از بحر آثار آن خواجهٔ خجسته اطوار جوی سلطانیست که جانب شمال هرات از رود پاستان سمت جریان یافته - چون بنام سلطان ابوسعید آن نهر را جاری گردانیده بود بنا برین بجوی سلطانی اشتهار یافت و بدین واسطه چندین هزار باغ و بستان و خطیره در موضع کازرگاه و دامن کوه زنجیرگاه تا چشمهٔ ماهیان از خارستان

---

۳ ق عبدالله : س عبیدالله - ۶ ق اکرام : س احترام -

عدم بگلزار وجود شتافته، بیت:

همه در خرمی بسان بهار گشته در دیدها بهار نگار
از سپهرش بحضرت آمده تنگ وز بهشتش بنزهت آمده عار

سلطان از احداث آن جوی سلطانی بغایت مسرور گشته مکرراً بر زبان می آورد که جوی سلطانی نزد من بر فتح عراق ترجیح دارد. ازین سبب پایه قدر دولت خواجه طاوس را بمراتب افزود ....

و در شهور سنه تسع و ستین و ثمانمائه رای سلطان عالیشان چنان اقتضا فرمود که بلدهٔ فاخره مرو وشلاق فرماید. تواچیان بموجب فرمان جار بامرا و لشکریان (ف ۹ ۶۵) رسانیده در اواخر ماه ربیع‌الاخر موکب همایون بدان طرف نهضت فرمود و شاهزاده سلطان محمد را در دارالسلطنت هرات بگذاشت. و چون فصل شتا بعیش و حضور در مرو بسر برد در هنگام بهار که هنگام استوای لیل و نهار است باز سلطان میل دارالسلطنت هرات کرده در هفدهم شعبان که آفتاب در هفده درجهٔ حمل بود بباغ سفید نزول فرمود و دران سال مزاج شهریار جهان از نهج اعتدال انحراف یافته چند روزی صاحب فراش بگشت و چون بعنایت حکم قادر قدیم بمودای و اذا مرضت فهو یشفین صحت کامل یافت و مال سردرختی را در تمامی ممالک خراسان برعایا و مزارعان بخشید و بدین واسطه نهال

۱ق بیت: س شعر - ۵ق نزد من ...... دارد: س چندان بهجت حاصل است که بر فتح عراق ترجیح می دهم - ۶ف را: س ندارد - ۶ق .... : س بیت: بآب باری فیض میمن متعال: شگفت در چمن دولتش گل اقبال - ۸ف فرمود که بلده: کرد که در بلده - ۹ق رسانیده: س رسانیدند - ۱۱ ق در مرو بسر برد: س در بلده مرو صرف نمود - ۱۱ق هنگام: س اول - ۱۲ق سلطان: س خسرو جلالت مناط - ۱۶ق و اذا ..... یشفین: خ وینزل من القران ما هو شفاو رحمه -

زندگانی طوائف انسانی درچمن امال و امانی سرکشیده بغایت خرم و شادان شدند (خ ٣٨٣ ب) و ابواب رفاهیت و حضور بر روی روزگار اهل آن دیار مفتوح شده بدولت کامگار خلائق در مهد عافیت و امنیت غنوده و آسوده بودند و در زمستان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه حضرت سلطان گردون توان باز میل قشلاق خطه مرو کرده با جنود نصرت نشان روان گشت و هنوز در یورت قشلاق بود که از جانب عراق خبر کشته شدن میرزا جهانشاه بدست حسن بیگ آق قونیلو از منهیان اقبال بسمع جلال رسید - چون شرح این حال در وقائع سلاطین آق قونیلو و قراقونیلو به تفصیل معلوم خواهد شد انشاءالله قلم مشکین رقم از عیب تکرار احتراز نموده درین مقام ازان زبان نکشود و شمه از توجه سلطان آفاق بصوب عراق و فرو نشستن چراغ دولتش در حدود قراباغ در حیز بیان آورد -

بیان وصول خبر قتل میرزا جهانشاه و استیلای حسن بیگ آق قونیلو و عزیمت سلطان ابوسعید باذربایجان و وقوع قحط در اردو و پراگنده شدن لشکر سلطان در اردبیل و گرفتاری او بر دست پسر حسن بیگ و کشته شدن او بحکم حسن بیگ -

چون بمنطوق لارادلقضاءالله ولامغب فی حکمه آفتاب دولت و سلطنت سلطان ابوسعید میل بمغرب فنا نموده بود دست قضا ابواب رنج

خ: گفتار در بیان سلطنت حسن بیگ آق قونیلو و انهدام دولت سلطان شهید ابوسعید در ولایت قراباغ و بیان حالات ترکمانان قراقونیلو و صورت احوالات بعضی از امرا -

س: ذکر نهضت فرمودن سلطان عالیمکان بصوب عراق و آذربایجان و شربت شهادت چشیدن دران سرزمین از دست ساقی دوران -

٣ ق کامگار: س کامران -

و عنا بر روی روزگار آنجناب کشود - و حکم یزدانی و قضای آسمانی برین نهج قرار یافته که در ولایت آذربایجان بساط زندگانی آن خسرو کامران بدست موکلان قضا و قدر درهم نورد - و لاجرم سلطان عالیشان در امضای آن عزیمت مصر گشته بتهیه سفر مشغول شد ، شعر :

چون از قضا گریز نواند کسی که هست
دست قضا عنان کش او هر کجا که هست

بیان این حال آنکه چون سلطان بر قتل میرزا جهانشاه و استیلای حسن بیگ آق قوینلو اطلاع یافت مقارن بآن حال ایلچی از جانب حسن علی میرزا که ولد جهانشاه بود بپایه سریر آمده از زبان حسن علی معروض مقربان بارگاه عالم پناه گردانید که اگر رایات عراق و آذربایجان نهضت فرماید کمترین قمر اخلاص بر میان جان بسته مقالید ممالک و مفاتیح قلاع و بلاد بخدام آستان سلطنت آشیان تسلیم می نمایم - از شنیدن این خبر شوق و شغف سلطان بران عزیمت زیاده شد حکم فرمود که تواچیان بهرام انتقام بجمع سپاه ظفر انجام قیام و اقدام نمایند - بعد از اجتماع جنود ظفر ورود در اواخر حوت و اول شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه موکب همایون کوچ بر کوچ بصوب عراق روان شد و بعد از طی منازل چون بکالپوش استر آباد رسید اکابر و اشراف عراق و فارس روی انجا

۴ق شعر : س بیت - ۶ق هست : س جست - ۷ق این حال : س این حال و تبیین این مقال - ۷-۸ف آنکه چون ..... اطلاع یافت : س خبر کشته شدن میرزا جهانشاه و استیلا حسن بیگ بسمع جلال سلطان عالیشان رسید - ۹ف سریر : س سریر اعلی - ۹ق حسن علی : س میرزا حسن علی - ۱۰ف رایات : س رایات نصرت آیات بجانب - ۱۳ق بران عزیمت : س در توجه بسفر عراق و آذربایجان - ۱۷ق استرآباد رسید : س مضرب خیام عساکر سلطان دین و داد گشت -

بدرگاه آن خسرو باستحقاق آورده نیاز و نثار عرض کردند - در همان منزل سلطان گیتی ستان زمره از امرا و معتمدان را از برای ضبط ولایت فارس و عراق و کرمان نامزد فرموده هر بلدی را یکی از امرا مرحمت نمود - از آنجمله صاحب‌السیف والقلم خواجه محمدی باصفهان رفت و امیر نظام‌الدین احمد برلاس را بشیراز و امیر جلال‌الدین محمود برلاس را بکرمان و امیر سید محمد برادر سید مراد را بقزوین و سلطانیه و امیر حسین علی قوچین را بهمدان و درگزین فرستاد - و در همین مکان ایلچی ایلچیان حسن بیگ آق قونیلو آمده بعرض رسانیدند که اولاد امیر قرایوسف ترکمان هرگز بدودمان عالیشان حضرت صاحبقران در مقام هوا خواهی ثابت قدم و راسخ دم نبوده اند - بخلاف این بنده که اباعن جد طریق مخالصت مسلوک می دارد و هرگز غبار نقار بر حاشیهٔ ضمیر نمی گذارد - سلطان ایلچیان را بمراحم شاهانه و عواطف خسروانه نوازش فرموده از برای حسن بیگ دکله زردوزی و کلاه نو روزی و کمر شمشیر مرصع ارسال نمود و فرمود که امیر حسن بیگ با سپاه خود ازان طرف حرکت نماید که عساکر منصور ازین جانب متوجه اند - انشاالله یکبار مواد فساد اهل عناد را از میان بر خواهیم داشت (ق.٦٦) -

و بعد از رفتن ایلچیان حسن بیگ آق قونیلو ایلچی حسن علی میرزا

۱ق کردند: س می کردند - ۱ق منزل: س منزل کالپوش - ۳ق نامزد: س تعین - ۵ق بشیراز: س بشیراز و فارس پیش گرفت - ۸ق حسن بیگ: س امیر حسن بیگ - ۸ق آق قونیلو: س ندارد - ۸ق آمده بعرض رسانیدند: س بدرگاه عالمپناه آمده بعرض اخلاص و شرح اختصاص کردند و معروض داشتند - ۹ق صاحبقران: س صاحبقران عن صمیم القلب ۱۰ق نبوده اند: س نخواهند بود - ۱۱ق نقار: س خلاف - ۱۲ق عواطف: س مراسم - ۱۷ق آق قونیلو: س ندارد - ۱۷ق ایلچی: س رسولان -

بن جهانشاه با تحف و هدایای بسیار از زر و جواهر آبدار بپایه سریر سعادت مصیر آمده عرض بندگی نمودند و از زبان شهزاده حسن علی معروض داشتند که مملکت عراق و آذربایجان و فارس با کنوز فراوان پیشکش سپاه ظفر نشان خواهم کرد ـ سلطان عالیشان ایلچیان را نوازش فرموده رخصت انصراف ارزانی داشت ـ

موکب همایون از آنجا (خ ۳۸۴) کوچ کرده متوجه ری شد و ایلچیان را جواب داد که چون موکب همایون بدانصوب آمد آنچه مصلحت وقت باشد بعمل خواهد آمد و چون مملکت ری مضرب خیام عساکر منصور گشت امیر مزید ارغون بموجب فرمان لازم الاذعان برسم منقلای از پیش روان سده لجام ریز به تبریز رفت و رایات نصرت آیات نیز از عقب بحرکت آمد و چون منزل میانه مضرب خیام عساکر گردون مآثر گشت (س ۸۷۴) برادر زادهٔ امیر حسن بیگ که یوسف بیگ نام داشت برسم رسالت بآستان سلطنت آشیان رسید و در همان منزل امیر حسن علی با برادران و فرزندان و بعضی از امرای ترکمان بدرگاه سلطان عالیشان آمدند ـ سلطان اولاد میرزا جهانشاه را بشرف تقبیل انامل فیاض سرفراز ساخته بمراسم دلجوی قیام فرموده بمواعید دل پسند مجموع را امیدوار

۱ق زرو جواهر: س نقود و جواهر ـ ۴ق پیشکش سپاه ظفر نشان: س در تحت تصرف منست مجموع آنها را پیشکش آن بادشاه ـ ۴ق ایلچیان را نوازش: س این ایلچیان را هم نوازش و مرحمت فرموده جواب داد که ـ ۶-۸ق و ایلچیان....بعمل خواهد آمد: س موکب ظفر ورود عنقریب بدان حدود خواهد رسید آنچه مصلحت دولت باشد بحصول خواهد پیوست ـ ۸ق مضرب خیام: س محل نزول ـ ۱۰ق به: س بصوب ـ ۱۱-۱۲ق و چون منزل ...... مآثر گشت: س و چون قریب به تبریز مضرب خیام اردوی کیهان پوی گردید ـ ۱۵ق آمدند: س رسیدند ـ

گردانید و بعد ازان برادر امیر حسن بیگ را در مجلس که مجموع شاهزادگان ترکمان و امرا و ارکان دولت حاضر بودند طلب داشته فرمودند که بیست و هفت جا زانو زده بعد ازان بشرف دستبوسی استسعاد یافت - یوسف بیگ از زبان عم خود معروض داشت که قرب صد سال است که آبای ما نسبت بخاندان حضرت صاحبقران مغفور امیر تیمور گورگان طریق اخلاص مسلوک داشته اند و حالا این مخلص نیز همان قاعده را مرعی می دارد - ولایت عراق و فارس را از معاندان انتزاع نموده بملازمان گذاشتم - اگر گوشه آذربایجان را همچنانکه خاقان مغفور شاهرخ میرزا بمیرزا جهانشاه مسلم داشته بود آنحضرت به بنده می گذارد تا زنده ام کمر اخلاص بر میان جان بسته دقیقهٔ از دقائق اطاعت و فرمان گزاری فرو گذاشت نخواهد شد و الا بنده را چندان مهلت دهد که زمستان بپایان رسد و ابواب که از کثرت برف و سرما مسدود شده مفتوح گردد - بنده دست ازین ولایت باز داشته بطرف دیار بکر روم و همین مضمون را در نامهٔ که نوشته بود این بیت را درج نموده که، بیت :

گرت هواست که معشوقه نگسلد پیمان
نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

سلطان از غایت غرور و باغوای فرزندان میرزا جهانشاه چندان التفاتی بدان سخنان نکرد و در جواب گفت که "چون موکب همایون بدان حدود رسد آنچه مقتضای وقت باشد بعمل خواهد آمد"- و پسر عم خود

۲ق شاهزادگان ترکمان: س شاهزادها - ۷ق معاندان: س مخالفان -
۸ ق بملازمان: س بگماشتگان - ۸ ق خاقان: س حضرت خاقان -
۱۲ق ابواب: س ابواب تردد - ۱۴ق همین مضمون را در نامهٔ که: س نامه - ۱۴ق این بیت .... نموده که: س و مضمون همین سخنان را باین بیت درج کرده -

میرزا محمود خواجه لاق را مصحوب یوسف بیگ روان گردانید و مقارن بآن حال از جانب تبریز امیر مزید ارغون عریضه بدرگاه فرستاد که "امیر حسن بیگ با ما در مقام سرکشی و نخوت است و درین ایام بنام ما نشانی نوشته که امرای چغتای باید که تبریز بیرون روند که من آنولایت را به پسر حود سلطان خلیل داده ام". سلطان از استماع این خبر بر آشفت و بجانب اردبیل کوح فرمود - اما یوسف بیگ و میرزا محمود چون باردوی امیر حسن بیگ رسیدند یوسف بیگ صورت واقعه را بعرض عم خود رسانید و گفت "این تنزل تو هیچ فائده ندارد و سلطان باین سخن از سر تو نمی رود". امیر حسن بیگ از روی اضطرار خاطر بر قتال و کارزار قرار داده مجلسی در غایت تکلف قرار داده تختی از زر بنهاد و میرزا یادگار بن میرزا سلطان محمد بن بایسنقر را بر تخت مذکور نشانیده خود در طرف یسار تخت بنشست و همچنین امیر زادگان و امرای ترکمان هرکدام در جای خود قرار گرفتند و لشکر بسیار مکمل و مسلح بر در بارگاه بایستادند - بعد ازان میرزا محمود را طلب نموده فرمودند که چند جا زانو زده بفرمان حسن بیگ دست میرزا یادگار را ببوسد و بعد

۱ق یوسف بیگ روان گردانید : س یوسف بیگ نزد حسن بیگ ارسال داشت - ۲ق که : س مضمون آنکه - ۳ق با ما : س ندارد - ۵ق این : س آن - ۷ق یوسف بیگ : س یوسف - ۸ق خود رسانید : س خویش تقریر کرده - ۸ف سلطان : س سلطان ابوسعید خان - ۹ق از سر تو نمی رود : س از سر تو وا نخواهد شد ، فکری به ازین بکن - ۱۰ق تکلف قرار داده : س ترتیب و تکلف بیاراست - ۱۳ق گرفتند : س گرفته - ۱۳ق مسلح : س مسلح شده - ۱۴ق بایستادند : س صف زده بایستادند - ۱۴ق طلب نموده : س بار داده - ۱۵ق دست میرزا : س نخست دست میرزا -

ازان دست حسن بیگ را نیز ببوسید و سخنانی که داشت معروض گردانید و جواب بر وجه صواب شنیده رخصت انصراف یافت -

عمدة العلماء المتأخرین خواجه جمال‌الدین محمود شیرازی رحمت‌الله تعالی در تالیف خود از علامـه العلماء مولانا جلال‌الدین محمد دوانی نقل می کند که مولانا فرمودند که من در خطهٔ بی عدیل اردبیل بودم که سلطان عالیشان میرزا ابوسعید با جنود نا معدود بر ظاهر آن خطه فرود آمد - چون جمعی از اکابر و افاضل مثل شاه نورالدین نعمت الله ثانی و خواجه جلال‌الاسلام صاعدی و خواجه حبیب‌الله ترکه اصفهانی و مولانا (ق ۱۶۶) (خ ۳۸۳ب) شمس‌الدین ابوبکر هراتی و دیگر فضلای هرات همراه اردوی معلا بودند با ایشان صحبت واقع شد و در همان روزها در مجلس شاه نعمت‌الله با میرک عبدالرحیم که صدر سلطان بود ملاقات دست داد - آنجناب که دم از علم جفر می زد گفت ''این سال بحسب حساب مطابق شرع بسلطان ابوسعید است و سال دیگر شرع سلطان ابوسعید و سال دیگر شرع سلطان ابوسعید''- فقیر گفتم ''اگر اول شرع (س۳۸۷ب) بصیغهٔ ماضی باشد افاده می کند که شروع کرد در اخذ این ممالک''- صدارت پناه این معنی را تحسین کرد و بعد از انتشار مجلس من عزم زیارت بزرگوار حضرت ولادت پناه شیخ صفی قدس‌سره‌العزیز کردم - چون بکریاس آن بقعه رسیدم فیلی که از سلطان بود آنجا نگاه داشته بودند - چون نظر من بر فیل افتاد بی اختیار از زبان من این آیت جاری شد که الم تر کیف فعل ربک باصحاب‌الفیل - و چون حساب آن سال که بحروف جمل ضجیع آمد ازین دو معنی استشعار زوال دولت سلطان نمودم - و هم

۱ق دست حسن بیگ را نیز ببوسید : س حسن بیگ را دست بوس نموده - ۱ف گردانید : س نمود - ۹ق هراتی : س ترانی - . ۱ق معلا : س اعلی - ۵۱ق بصیغهٔ ماضی : س بصیغه فعل ماضی -

از وی منقول است که در وقتی که سلطان در اردبیل نزول اجلال فرموده بود شاه معین‌الدین طاهر از سلطانیه و سید عبدالغفار کرمانی از تبریز باردبیل آمدند که بشرف ملازمت سلطان مشرف شوند ـ چون معلوم نمودند که سلطان در تعظیم و احترام سادات و علما کما یجب و ینبغی نمی نماید مشار الیهما باختیار ترک ملاقات کردند و شاه معین الدین طاهر که در شیوهٔ نجوم مهارت تمام داشت فرمود که مجاهدالانام پادشاه عالی مقام را از احکام سماوی و اوضاع فلکی چنان می نماید که اخراج درین سال بزوال اولو العزم العدیل خواهد یافت ـ فی الحقیقه چون اردوی اعلیٰ از خطه اردبیل کوچ فرمود مجموع سادات و اکابر و علما و اشراف ولایات دران مکان از اردوی جدا شده روی باوطان خویش آوردند و سلطان با لشکری که از حیز بیان بیرون بود بصوب قرا باغ بحرکت در آمد، بیت:

سپه را بمنزل بریدن بسنج　　زمین از روا رو در آمد به بنج
ز سم ستوران وادی خرام　　زمین شد سوی آسمان تیز گام
محیطی شتابان شده نیل رنگ　　پر از در شهوار و چنگ نهنگ

مرویست که صد هزار سوار جرار دران یورش ملازم رکاب سلطان عالیشان بودند و عرابهٔ بسیار نیز همراه بود و بهر بلدی که میرسیدند یاساق بیرون می کردند و در هر منزلی که نزول واقع می شد یاساقیان بموجب فرمان برگرد عرابها و اردوی معلیٰ بحفر خندق قیام می نمودند و بدین وتیره مراحل و منازل قطع کرده می فرمودند ـ چون هفت فرسخی قرا باغ محل نزول همایون گشت بسبب قلت ماکولات

۱ ق وی: س جناب مولوی ـ ۴ ق کما یجب و ینبغی: س مضایقه ـ ۶ ق مجاهدالانام: س اقبال این ـ ۷ ف سماوی: س نجومی ـ ۸ ق فی‌الحقیقه: س بالجمله ـ ۱۰ ق دران: س ازان ـ ۱۶ ق همراه بود: س بموجب فرمان برکرد ـ ۱۹ ق فرمودند: س رفتند ـ

ارباب تدبیر صلاح دران دیدند که بطرف محمود آباد روند تا شروان شاه که دم از ولا و هوا خواهی سلطان می زند با اردوی اعلیٰ ملحق شود و از طرف شروان ماکولات و حبوبات باردوی سلطان بیاورند - سلطان رای ایشان را پسندیده ازان مکان کوچ کرده بطرف محمودآباد روان شدند و دران اثنا بصحرای رسیدند که علف آن زهر داشت - هر حیوانی که آن علف خورد در همان روز بمرد و چون ازان مکان کوچ فرمود بنواحی آب کر فرود آمد و چند روزی از طرف شروان غله باردوی اعلیٰ می آوردند - آخرالامر شروان شاه بسبب تهدید وعید حسن بیگ کشتیها را بآنطرف آب کشیده نگذاشت که کسی بدین طرف آب آید و راه عراق و فارس را حسن بیگ مضبوط ساخته نمی گذاشت که کسی باردوی اعلیٰ آید - قحط و غلایی عظیم در اردوی سلطان واقع شد چنانچه یک من غله بده دینار کبکی بدست نمی آید ،

بیت :

آنچنان تنگ شد بر ایشان کار — کادمی‌شد چوگرگ مردم خوار
نان بنزدیک مرد حاجت مند — قرص خور بود بر سپهر بلند
پیش مرد غریب بر سر راه — خورش شام بود ز کاسهٔ ماه
نه دل از نان آنچنان بنظام — نه شکم را ازین خورش آرام

کار بجای رسید که اسپان خاصه سلطان چند شب جو نخوردند -

---

۳ ق حبوبات : س حبوب - ۵ ق زهر داشت : س زهر دار داشت - ۶ ق علف خورد : س علف را خوردی - ۷ ق فرمود : واقع شد - ۷ ق فرود آمد : س مضرب خیام عساکر فرجام گشت - ۸ ق اعلیٰ : س سلطان - ۱۱ ق اعلیٰ آید : س همایون رود - ۱۲ ق سلطان : س ندارد - ۱۳ ق بیت : س نظم - ۱۸ ق نخوردند : س نیافتند -

سلطان و امرا صلاح دران دیدند که ازان مکان کوچ کرده بطرف اردبیل روان شوند - چون از نواحی محمودآباد بطرف اردبیل روان شدند در اثنای راه بمحل بروحل رسیدند - چهار پایان صعیف لاغر بسیاری دران گل دلای ماندند - شاه و سپاه بانواع حیل از آنجا بگذشتند و بمنزل تانیان فرود آمدند - در روز پنجشنبه دوازدهم رجب سنه ثلث و سبعین وثمانمائه (خ ۳۸۵) امیر سید مراد برسم قراولی بطرف خصم روان شد - در اثنای راه چهار صد سوار آراسته بوی دو چار شدند و بزرگ ایشان که امیر بیگ (ف ۶۶۲) ترکمان بود پیش رانده سید مراد را گفت که "میرزا سلطان ابوسعید دشمنان صد ساله را دوست و دوستان صد ساله را دشمن ساخت و اکنون بی آنکه صلح کند بکجا میرود ؟ باید (س ۹۷۳) که فردا امرای بزرگ از آنجانب بیایند تا حسن بیگ نیز جهت مهم مصالحه بعضی از مقربان خود را خواهند فرستاد" - سید مراد بازگشت و آنچه شنیده بود بعرض سلطان رسانید - روز دیگر امیر ارغون با جمعی از امرای رفیع مقدار بیرون رفته در همان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمدند - امیر مزید را عرق جلادت بحرکت در آمده فی‌الفور بریشان تاخت و سلک جمعیت آن طایفه را پریشان ساخت - هرچند امرا بامیر مزید گفتند که اینها کومک در عقب دارند قبول نه کرد و آن جماعت را تعاقب نموده چند فرسخ دوانید - دران اثنا امیرحسن بیگ و پسران با لشکر آراسته حمله بر لشکر چغتای آوردند - امیرانی که همراه بودند مثل سلطان جنید برلاس و پهلوان حسین دیوانه و حسن علی ازلات و شیر محمد بغدادی و پیر محمد قورچی با قرب پانصد نفر از اعیان لشکر چغتای بقتل رسیدند و امیر مزید ارغون

۴ق بانواع حیل : س بلطایف‌الحیل - ۶ق بطرف خصم : س بطرف معسکر امیرحسن بیگ - ۱۱ق تا : س که - ۱۱ق جهت : س جهت تمشیت -

دستگیر شد۔ بقیت‌السیف بفلاکت تمام خود را باردو رسانیدند۔ بعضی از فرزندان میرزا جهانشاه و اتباع چون صورت حال را بدین‌منوال دیدند قرار بر فرار اختیار کرده هر یک بطرفی رفتند و اردوی سلطان از وقوع آن حادثه بنوعی بهم بر آمد که نشانه دشت محشر ظاهر می شد۔ سلطان از غایت اضطرار امیر غیاث‌الدین محمد را که اولاد سید قوام‌الدین والی مازندران بود جهت بساط صلح نزد امیر حسن بیگ فرستاد و از عقب آن سید، والدهٔ خود را مصحوب سید صدرالدین قمی بهمین مهم ارسال نمود۔ امیر حسن بیگ نسبت به سادات و والدهٔ سلطان شرائط تعظیم و تکریم بجای آورده داعیه داشت که از در مصالحت در آید۔ دران اثنا سید اردبیل که قبل ازان حسن بیگ او را برسم رسالت باردوی سلطان فرستاده بود رسید و معروض داشت که لشکر خراسان در غایت پریشانی و نهایت فلاکت اند و خودی خود دست از مهم میدهند چه وقت صلح است ۔ حسن بیگ بعد از استماع این خبر والدهٔ سلطان و سید صدرالدین قمی را رخصت انصراف ارزانی داشت و امیر غیاث‌الدین محمد را نگاه داشته ایالت ساری را باو ارزانی داشت۔ چون مهد علیا و سید صدرالدین ابراهیم بپایهٔ سریر اعلی رسیدند و هنوز در سخن بودند که بیک ناگاه طلیعه سپاه ظفر پناه امیر حسن بیگ نمودار شد ۔ بعضی از امرا و لشکر خراسان از سلطان رو گردان شده بدشمنان پیوستند ۔ سلطان سراسیمه و حیران در نیم روز شانزدهم شهر رجب سوار شده با معدودی چند روی بهزیمت نهاد ۔ دو پسر حسن بیگ بتکامیشی شتافته آنجناب را گرفته نیم شبی باردوی

---

١ ق باردو رسانیدند : س باردوی سلطان رسانیدند۔ ٦ ق صلح : س صلح و صلاح ۔ ٧ ق صدرالدین قمی : س صدرالدین ابراهیم قمی ١٣ ق قمی : س ابراهیم۔ ١٤ ق ارزانی داشت : س فرمود ۔ ١٩ ق بهزیمت : س بصوب فرار ۔ ٢٠ ق باردوی حسن بیگ آوردند : س باردوی پدر خود رسانیدند۔

حسن بیگ آوردند۔ او را بموکلان سپردند۔ بعد دو روز امیر حسن بیگ بر تخت بخت خویش نشسته سلطان ابوسعید را بمجلس طلبید و چون نزدیک ببارگاه رسید شرائط تعظیم و احترام بتقدیم رسانیدند و در موضعی که مدعا داشت نشانده سخنان شکائت آمیز بر زبان آورد و سلطان جوابیکه مناسب وقت فرمود و با بجای خویش مراجعت نمود ۔ امیر حسن بیگ نمی خواست که نهال زندگانی او را از پای در آورد ۔ داعیهٔ او چنان بود که او را یراق داده بملک خراسان فرستد۔ بعضی از امرای ترکمان و قاضی شیروان مانع آمده گفت ''باوجود بقای او سلطنت بر شما چگونه قرار خواهد یافت؟'' حسن بیگ بالضرورت خاطر بر انهدام او قرار داده روز دیگر آنجناب را بدیدن میرزا یادگار فرستادند ۔ شاهزاده شرائط استقبال بجای آورده یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا یادگار بحرگاه خود رفت و موکلان بفرمان حسن بیگ شعله حیات آن سلطان عالیشان را بتیغ آبدار فرو نشانیدند ۔ و قولی آنست که امیر حسن بیگ آنجناب را نزد میرزا یادگار فرستاد که بعوض خون گهر شاد بیگم او را بقتل رسانند چلهٔ کمان در حلقش افکنده بدار بقا فرستادند ۔ مدت سلطنت (خ ۳۸۰ ب) آن سلطان عالي مکان در ماوراءالنهر و خراسان هجده سال بود از هفت سال که در بلاد ماوراءالنهر سلطنت کرده بود ۔ در شهور سنه اثنی وستین و ثمانمائه بر مملکت خراسان و جرجان و مازندران مستولی شده فرمان‌روا گشت ۔

---

۱ ق بموکلان: س بموکلان هشیار ۔ ۲ ق سلطان ابوسعید : س آن سلطان عالیشان ۔ ۲ ق بمجلس: س ندارد ۔ ۶ ق او را .... چنان بود : س آن خسرو مسند کامرانی را از پای در آورد داعیه داشت ۔ ۷ ق بملک: س بمملکت ۔ ۸ ق گفت: س گفتند۔ ۹ ق انهدام: س انعدام ۔

بیان غارت ترکمانان اردوی سلطان ابوسعید را و سپردن امیر حسن بیگ امیرزادگان را بمیرزا یادگار

در آن زمان که سلطان ابوسعید (س ۹-م ب، ف ۶۶۳) تاج و افسر سلطنت را با اردو و لشکر در قراباغ وداع فرموده هزیمت فرمود روز رستخیز در اردو بظهور رسید و سورت یوم تذهل کل مرضعة عما أرضعت جلوه گر گشت - همان لحظه بهادران ترکمان امیر حسن بیگ در اردوی پریشان ریختند و دست بنهب و غارت دراز کرده شرائط بیداد بجای آوردند و از بیداد دقیقه نامرعی نگذاشتند - دران حال که هنوز خیمه و خرگاه و سراپرده پادشاه بر جای خود بود امیر حسن بیگ تشریف حضور ارزانی داشته سواره بر در بارگاه سلطان عنان کشیده بایستاده و سپاه ترکمان از نهب و غارت خزائن و ساکنان سراپردهٔ عفاف مانع آمده مردم اعتباری از برای محافظت آنجا بداشت و بعد ازان بسرانجام مهام سائر اهل اردو پرداخته سپاهیان ترکمان که در قتل و غارت خراسانیان افراط می نمودند سیاست فرمود و چند کس را بدست خود تبر زد و حکم فرمود که تراکمه آذربایجان و یاساقی خراسانیان از اردو بیرون روند و امیرزادگان جغتای با امرای سلطان شهید در ظل حمایت میرزا یادگار محمد پیوندند -

---

س: بیان آنچه بعد از گرفتاری سلطان ابو سعید شهید باهل اردو رسید -

خ: ذکر حالات امرا و ملازمان سلطان شهید ابوسعید در قرا باغ بدست حسن بیگ ترکمان آق قونیلو -

۲ق در قرا باغ: س ندارد - ۴ق فرمود: س نهاد - ۵ق رسید: س پیوست - ۵ق تذهل........ أرضعت: خ اذا وقعت الواقعه لیس لوقعتها کاذبه: س یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه - ۸ق بجای آوردند: س ندارد - ۱۱ق اعتباری: س اعتمادی - ۱۳ف غارت: س اسیر - ۱۵ق خراسانیان: س خراسان -

سادات و علما و فضلا و اهل صلاح را در ظل جناح عاطفت خویش جای داد و ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار آن بیچارگان بکشاد و بعض وکلا و وزرا که در شرارت طبع موصوف بودند در سلاسل و اغلال کشد مثل امیر مزید ارغون و امیر محمود موسیکه و امیر احمد یار و میرک عبدالله و امیر عبدالوهاب و مولانا قطب‌الدین و میرک عبدالرحیم صدر بواسطه بعضی سخنان نامناسب که گفته بود بقتل رسید و باقی از بند نجات یافته بعضی عمال میرزا یادگار گشتند و بعضی دیگر از راه مازندران بخراسان شدند و از وزرا بعضی ملازمت اختیار کردند و بعضی را مطلق‌العنان گردانیدند ـ چنانچه در قضایای ابوالنصرامیر مظفرالدین از مقاله ششم درگفتار دوم انشاالله سمت گزارش خواهد پذیرفت ـ

ذکر اولاد سلطان ابوسعید و حکومت سلطان احمد ولد او در سمرقند و حالات او

صاحب حبیب‌السیر آورده که در ایامیکه سلطان ابوسعید در قراباغ شربت شهادت چشید یازده پسر نیک اختر از آنجناب یادگار ماند ـ برین ترتیب: میرزا سلطان احمد، میرزا سلطان محمود، میرزا سلطان محمد،

خ: بیان حالات فرزندان سلطان ابوسعید بعد از شهادت پدر در قرا باغ
س: ذکر احوال فرزندان سلطان سعید شهید بعد از واقعه قرا باغ و مال حال هر یک ازیشان ـ

۳ ق وکلا: س امرا ـ ۳ ف در: س به ـ ۳ ق موصوف: س موصوف و معروف ـ ۵ ق میرک عبدالله: س میرک عبدالرحیم ـ ۵ ق قطب‌الدین: س قطب‌الدین طبیب و عاقبت ـ ۷ ف گشتند: س رفتند ـ ۸ ق بخراسان شدند: س بطرف خراسان شتافتند ـ ۸ ق از: س ندارد ـ ۸ ق کردند: س کرده ـ ۹ ق امیر مظفرالدین: س امیر مظفرالدین حسن بیگ ـ

میرزا شاهرخ، میرزا الغ بیگ، میرزا عمر شیخ، میرزا ابابکر، میرزا خلیل سلطان، میرزا سلطان عمر، میرزا سلطان مراد میرزا اویس ـ ازین جمله چهار بسر قدم بر مسند سلطنت نهاده اند و دیگر هر یک بر سبیل اجمال در ذیل انشاالله مسطور خواهد شد ـ

اول سلطان احمد که اسن اولاد سلطان بود ـ بعد ازانکه مملکت خراسان در حیطه تصرف سلطان سعید درآمد ایالت ولایت ماوراءالنهر را بآن فرزند ارجمند ارزانی داشت خود بسعادت و کامرانی بمملکت خراسان فرمود و چون در قراباغ سلطان را آن واقعه روی نمود شاهزاده سلطان احمد بعزم دارای ولایت خراسان از آب آمویه گذشت بحدود اندخود رسید و دران سرزمین خبر شنید که سلطان حسین میرزا بر ولایت خراسان مستولی گشته و مردم آن دیار بطوع و رغبت بسلطنت او راضی شده اند ـ سلطان احمد بعد از استماع این خبر صلاح در معاودت دید و چون بسمرقند رسید بهمان ملک قناعت نمود ـ در حبیب السیر مسطور است که سلطان احمد را در ایام دولت چهار نوبت با اهل خلاف محاربه دست داد ـ اول با برادر شیخ جمال ارغون که نعمت نام داشت در نواحی رامن جنگ کرد ـ دران معرکه برو ظفر یافته نعمت بکفران نعمت گرفتار سد و مرتبه دیگر با برادر کهتر میرزا عمر شیخ میرزا در دامن

۳ق نهاده اند: س نهادند ـ ۴ق در ذیل ...: س در ذیل این سطور ـ ۵ق اسن: س اکبر ـ ۵ق سلطان: س سلطان ابوسعید ـ ۶ق سلطان سعید: س سلطان ابوسعید ـ ۷ق داشت: س داشته ـ ۱۱ق گشته: س شده ـ ۱۱ق رغبت: س رغبت و خوشحالی ـ ۱۱ق شده: س ندارد ـ ۱۲ق استماع: س شنیدن ـ ۱۵ف شیخ جمال ارغون: خ شیخ جمال الدین ارغون ـ ۱۶ق بکفران نعمت: س ندارد ـ ۱۷ق در دامن: س درمیان ـ

شاهرخیه و اراتبیه بنواحی قریه خواص نیران محاربه اشتمال (خ ۳۸٦) پذیرفت و دران معرکه نیز سلطان احمد غالب شد. نوبت سیوم با سلطان محمود خان بن یونس خان که درمیان مغولان تحانیک مشهور است بقصد تسخیر سمرقند از ترکستان آمده بود در نواحی تاشکنت سلطان احمد را با ایشان اتفاق ملاقات واقع سد و بی استعمال سیف و سنان و محاربه عسکرین از بهم متوهم شده هر کس (س ۳۸۰) بجای خویش مراجعت نمودند. جنگ چهارم با حیدر کوکلتاش واقع شد که مشار الیه قدم در وادی خلاف نهاده اسپ جلادت در میدان خلاف تاخت. سلطان احمد با زمره از رجال ابطال دفع او را پیش نهاد. همت عالی نهمت ساخته عنان توجه بجانب او معطوف داشت. و در حوالی بار سلاق با آن (ق ٦٦۳) عاصی تلاقی فریقین دست داد و عافبت شکست بر لشکر حیدر افتاد و سلطان مظفر و منصور بدارالملک خود معاودت فرمود و در سنه تسع و تسعین و ثمانمائه سلطان احمد و سلطان محمود که از سلوک میرزا عمرشیخ بغایت متنفر بودند اتفاق کرده قصد ولایت میرزا عمرشیخ کردند و دران یورش کاری از پیش نبردند. در حین معاودت مزاج شریف سلطان احمد از نهج اعتدال مائل شده تپ محرق طاری شد و در اواسط شهر شوال سال مذکور در کنار آب آق سو شعله حیاتش بزلال اجل منطفی شد. چهل و چهار مرحله از مراحل زندگانی طی فرموده بود و بعد از فوت پدر بیست سال سلطنت کرد. آنجناب بصفای اعتقاد و سلوک

۲ق پذیرفت: س یافت. ۵ق واقع شد: س افتاد. ۵ق سیف و سنان: س آلات حرب. ٦ ق محاربه: س مضاربه: ٦ ق بهم: س یکدیگر. ۸ق خلاف: س عناد. ۹ق همت عالی نهمت ساخته: خ همت ساخته. ۱۱ق فریقین دست داد: س اتفاق افتاد. ۱۱ق و عاقبت: س بعد از محاربه. ۱۲ق فرمود: س نمود. ۱٦ و ۱۸ق شد: س گردید.

طریق رشد و رشاد موصوف بود و در ادای صلوات مکتوبه شرائط اهتمام بتقدیم می رسانید -

ذکر سلطنت سلطان محمود میرزا ولد سلطان ابوسعید در ماوراءالنهر و حالات او

آنجناب برادر اعیانی سلطان احمد بود بصفت سجاعت و مردانگی موصوف و بسمت سخاوت و فرزانگی معروف - در روز گرفتاری پدر بعون عنایت ملک اکبر ازان ورطه پر خطر بسلامت بیرون آمد و روز پنجشنبه دوم رمضان المبارک سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه بدارالسلطنت هرات رسید و دل بر حکومت آن دیار نهاده بضبط و ربط مملکت موروثی مشغول گشت و در روز جمعه در مسجد جامع هرات خطبه بنام امیر تیمور گورگان و سلطان احمد خواند و بعد ازان اسم خود را ردیف اسامی ایشان گردانید - بعد از چند روز مردم هرات روی از صوب اطاعت او تافته کوتوال حصار اختیارالدین باغی شد - اکابر و اشراف هرات اظهار هوا داری سلطان حسین میرزا نموده کار از حیز تدبیر سلطان محمود در گذشت و چون شاهزاده حال چنان دید باتفاق جمعی از سالکان طریق یکدل از دروازه خویش بیرون رفته متوجه سمرقند گشت - بعد ازان وصول سلطان احمد مقدم برادر را باعزاز و احترام تلقی نموده مدت چند گاه میانه برادران طریق موافقت مسلوک بود و آخرالامر میرزا سلطان محمود روزی ببهانه شکار از شهر بیرون رفت و باغوای احمد مشتاق و سید بدر و امیر خسروشاه

س : دوم از سلطان سعید سلطان محمود

خ : ذکر سلطنت و حکومت سلطان احمد بن ابوسعید -

٦ق معروف : س معروف بود - ٦ق در: س از - ٨ق ثلاث: خ ثلث - ١٠ق گورگان ... : س گورگان و میرزا سلطان ابوسعید - ١١ق اسامی : س اسم - ١٢ق حصار: س ندارد -

و بعضی دیگر از مقربان درگاه راه حصار شادمان پیش گرفت۔ بعد از وصول بمقصد امیر قنبرعلی که دران وقت حاکم آن ولایت بود شاهزاده را بسلطنت برداشت و شاهزاده باندک وقت تمامی ولایت رند و جغانیان و حصار و ختلان و قندز و بقلان و بدخشان تا کوتل هندوکش در حیز ضبط و تصرف درآورد و چند مرتبه لشکر بر سر کفار کتور کشیده شرائط غزو و لوازم جهاد بتقدیم رسانید و دران ولایت سلطان محمود غازی ملقب شد۔ و در ایام سلطنت خود مکرر با سلطان حسین میرزا جنگ و صلح کرد و بعد از فوت برادرش سلطان احمد بر مملکت ماوراءالنهر مستولی شده بر تخت سمرقند متمکن گشت۔

آورده اند که آنجناب در ارتکاب فسق و فجور بغایت مائل بود و همگی با پسران ساده عذار خورشید طلعت محبت می نمود و در تعظیم و حرمت سادات و مشائخ و افاضل تساهل و تغافل می نمود - ازین واسطه طباع نوع خلائق از اطوار نا هموار او متنفر شده زوال دولت او ازکردگار بدعا و زاری مسألت می نمودند۔ عاقبت تیر دعای ایشان بر

١ق درگاه: س بارگاه - ١ف گرفته: س گرفته - ٣ق شاهزاده: س میرزا سلطان محمود - ٣ف وقت: س روزی - ٣ق ولایت: س ولایات - ٦ق غزو و لوازم: خ حزم و لوازم - ٦ق بتقدیم رسانید: س اقدام فرمود - ٦ق دران ولایت بسلطان محمود غازی: س و خ لهذا محمد غازی - ٨ق کرد: س نمود - ١٠ف مائل: س دلیر - ١١ق همگی با: س در مصاحبت - ١١ق خورشید طلعت: س جوانان خورشید رخسار - ١١ق محبت: س جسارت- ١١ق تعظیم: س رعایت - ١٢ق می نمود: س تجویز می فرمود - ١٣ق واسطه: س سبب - ١٣ق نوع خلائق: س کافه انام- ١٤ق از کردگار: س حضرت پروردگار- ١٤ق می نمودند: س می طلبید: ١٤ق عاقبت: س آخر -

هدف مراد رسیده در ماه ربیع‌الاخر (خ ۳۸۶ ب) سنه تسعمائه بمرض موت گرفتار شده بعالم بقا شتافت. مدت حیاتش چهل و سه سال بود. در تذکرة الشعرای میر علی شیر مذکور است که سلطان محمود میرزا بصفت شعر که میزان طبع هنر پروران است اشتغال می نمود در فصاحت (س ۳۸۰ ب) و بلاغت الفاظ و دقت معانی جالس مسند کمال بود. این مطلع از نتائج طبع اوست :.......

گنبد گردون که خشتی نقره و خشتی زر است
پیش چشم اهل بینش تودهٔ خاکستر است

بعد از فوت پسرش سلطان مسعود قائم مقام او گشت و بر مملکت ماوراءالنهر فرمان روا گشت. مادر او از سادات ترمد بود. آنجناب هم طبع لطیف داشت. شعر ترکی و فارسی را بغایت خوب می گفت. در وقتی که بدست امیر خسرو شاه گرفتار شده بود نیستر بر چشم او زده بودند، از الم نابینای این رباعی را گفته، بیت :

نوری که عیار دیدهٔ روشن بود   چشم بد ایام ز چشمم بر بود
فریاد که فریاد بجای نرسید   افسوس که افسوس نمی دارد سود

بعد از وی برادرش بایسنقر میرزا (ق ۶۶۵) جانشین برادر شد و در واردات احوال شهریار پر تهور میرزا عمر شیخ تفصیل احوال بایسنقر

---

۱ ق مراد رسید : س اجابت پیوست. ۱ ق ربیع‌الاخر : س ربیع‌الاول. ۲ ق بقا : س باق. ۳ ق سلطان محمود میرزا : س سلطان محمود میرزا بن سلطان ابوسعید. ۵ ق الفاظ : س ندارد. ۶ ق . . . . : س نظم. ۹ ق اوگشت : س پدر شده. ۱۰ ق بود : س است. ۱۱ ق می گفت : س می گفته. ۱۲ ق گفته : س بوده است : خ گفته بود. ۱۳ ق بیت : س نظم : خ رباعی. ۱۴ ق عیار : س عیان ز. ۱۴ ق روشن : س روشن تر. ۱۷ ف پر تهور : خ با تهور. ۱۷ ق میرزا عمر شیخ : س میرزا بابر بن میرزا عمر شیخ.

بوضوح خواهد پیوست انشاالله‌تعالیٰ - سیوم از اولاد امجاد سلطان سعید که قدم بر مسند ایالت نهاده اند میرزا الغ بیگ است -

ذکر حالات میرزا الغ بیگ ولد سلطان ابوسعید و حکومت او در کابل و قندهار -

آنجناب در ایام حیوه والد بزرگوار بسلطنت کابل و غزنین و قندهار می نمود با توابع و لواحق - بسبب عدالت و رعیت پروری ایام سلطنتش امتداد یافته بفراغت خاطر روزگار فرخنده آثار را صرف نمود و چون تاریخ هجری از نهصد بگذشت آن خسرو نصفت آئین متوجه بهشت برین گشت و پسرش میرزا عبدالرزاق بجای پدر بنسست - اما بسبب صغرسن و اختلاف رای امرا از عهده ضبط و دارای آن ولایت بیرون نتوانست آمد و میرزا مقیم ولد امیر دوالنون ارغون از قندهار لشکر بر سر کابل کشید - میرزا عبدالرزاق هزیمت نموده آن ولایت را جولان گاه یکران خویش ساخت - بالاخر ظهیرالسلطنت والخلافت میرزا بابر بن میرزا عمر شیخ باقبال و تائید بجانب کابل شتافت و آن خطه را از تصرف میرزا مقیم انتزاع نمود - پرتو عدالتش بسر اطراف آن ولایت تافت و شرح احوال آن پادشاه دریانوال در فضایای سلطان حسین میرزا و اولاد و امجاد رقم زده کلک بیان خواهد گشت انشاالله‌الموافق بالمرام - چهارم از اولاد فرخنده آثار سلطان سعید که متصدی امر سلطنت و حکومت شده اند میرزا عمر شیخ است -

ذکر حالات میرزا عمر شیخ و حکومت او در فرغانه و مال کار او

خ : ذکر سلطنت میرزا الغ بیگ بن سلطان ابوسعید - س : ندارد

خ : ذکر سلطنت امیرزاده عمرشیخ بن سلطان ابوسعید - س : ندارد

١ ق سیوم : خ سیم - ٥ ف بزرگوار : س نامدار - ٧ ف نمود : س می نمود -

١٣ ف باقبال : س همعنان باقبال - ١٤ ف انتزاع نمود : س بیرون برد -

١٨ ق عمر شیخ : س عمر شیخ بهادر -

آنجناب در بدء حال ایالت ولایت کابل و غزنین می نمود ـ سلطان سعید او را بدارالسلطنت هرات طلب نمود ـ چون چند گه در پایهٔ سریر اعلی بسر برد دران اثنا بخاطر اشرف اعلی رسید که همچنانچه حضرت صاحبقران حکومت فرغانه را که عبارتست از اندجان و توابع به پسر خود میرزا عمر شیخ عنایت فرموده بود لائق آنکه ما نیز آن ولایت را بفرزند عمر شیخ تفویض نماییم ـ برین موجب فرمان جهان مطاع نفاذ یافته منصب اتابکی شهزاده را بامیر خدا داد بروی بمور تاش مفوض شد ـ شاهزاده کامگار همعنان عنایت پروردگار بملک فرغانه که مشتمل است بر هفت قصبه معموره شتافت و قصبه اخسی را دارالملک خویش ساخت و گاهی بطرف ترکستان لشکری می کشید و مزاحم اوقات متوطنان آن دیار می گشت گاه بجنگ وگاه بصلح مراجعت می نمود ـ در آخرمیانهٔ آنجناب و یونس خان که والی باستقلال دیار ترکستان بود رسم مصاهرت بمیان در آمد ـ یونس خان یکی از دارای عفت و سلطنت را با شاهزاده در سلک ازدواج کشید ـ و چون شاهزاده باقطاع مفروزی خویش قناعت نمی کرد و بملک برادران طمع میکرد سلطان احمد دو مرتبه لشکر بر سر او کشید ـ چنانچه در داستان سلطان احمد بوضوح پیوست ـ در مرتبه اخیر که

---

١ ق بدء حال : س بدو حال بفرمان والد بزرگوار ـ ١ ق ولایت : خ ندارد ـ ١ ق غزنین می نمود : س غزنین و قندهار می کرد ـ ١ ق سلطان سعید : س در ایامیکه سلطان سعید بطرف هرات توجه فرمود ـ ٢ ق چند گه : س چند گاهی ـ ٣ ق همچنانچه : س همچنانکه ـ ٦ ق بفرزند : س بفرزند ارجمند ـ ٧ ق مفوض شد : س تعلق گرفت ـ ١٤ ق نمی کرد : س نمی نمود ـ ١٦ ق بوضوح پیوست : خ بوضوح خواهد پیوست ـ

سلطان احمد باتفاق سلطان محمود لشکر بفرغانه کشیده بودند در شاهرخیه فریقین را اتفاق ملاقات دست داده چند روزی در برابر هم نشستند۔ بعد از مجادله که میان دلبران روی نموده بود میرزا عمرشیخ (س ٣٨١) صلاح در معاودت دیده عنان یکران هامون نورد را بجانب اخسی تافت۔ و دران اثنا واقعه در غایت غرابت روی نمود۔

مجمل (خ ٣٨٢) احوال آنکه میرزا عمر سیخ بعد از وصول بدارالملک روزی بهوای کبوتر پرانیدن ببالای بام کبوترخانه بر آمده بود و از حال خویشتن غافل نشسته بیکبار از بام کبوتر خانه بزیر افتاد و طائر روح نازنینش از قفص قالب بعالم قدسی برواز نمود ۔ مدت عمر عزیز آن شاهزاده همایون فال سی و نه سال بود ۔ این واقعه در شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمائه در شهر رمضان واقع شد ۔ و چون این خبر بسمع سلطان احمد رسید در تسخیر مملکت فرغانه بجد تر شد و تا چهار فرسخی اندجان رفت ۔ اما فتح آن ولایت او را میسر نه شد و عاقبت با شاهزاده وافر تهور میرزا بابر که بعد از پدر بر مسند سروری نشسته بود صلح گونه کرده بملک خویش مراجعت نمود ۔

مآل حال باقی اولاد سلطان ابوسعید چنانست که میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ در روزی که پدر شان بدست امیر حسن بیگ (٦٦٦ق) گرفتار شد ایشان نیز دران معرکه اسیر شدند و در قلعهٔ از قلاع

١ق کشیده بودند: ...... : س میرزا عمر شیخ نیز با سپاه جلادت آئین بقصد اعدا دولت ابد قرین از مرکز دولت بیرون فرمود ۔ ١ق در شاهرخیه فریقین: س در نواحی شاهرخیه عسکرین ۔ ٨ق نشسته : س شده ۔ ٩ق قدسی : س قدس ۔ ١٢ق سلطان احمد : س سلطان احمد که دران نواحی نزول داشت ۔ ١٨ق دران معرکه اسیر شدند : س همراه بودند بذل اسیری گرفتار شدند مدتی مدید ۔

آذربایجان محبوس بودند ـ عاقبت نجات یافته روی بطرف خراسان نهادند ـ چون بری رسیدند میرزا شاهرخ از برادر جدا شده بجانب مازندران رفت و در اثنای راه در شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمائه در شهر ساری بجوار رحمت حضرت باری پیوست ـ نعش او را بهرات آورده در مدرسه گوهرشاد آغا دفن کردند ـ شاهزاده شاهرخ دختر زاده میرزا علاءالدوله بن میرزا بایسنغر بود ـ اما میرزا سلطان محمد در شهر ری چون از برادر جدا شد هم بمملکت عراق بازگشت و دران سر زمین از هم بگذشت ـ میرزا ابابکر اشجع اولاد سلطان سعید بود ـ در زمان حیوة پدر مملکت بدخشان تعلق بدو داشت ـ بعد از شهادت پدر چند گاه با سلطان حسین میرزا طریق مخالصت و دوستی سلوک می داشت و در آخر ترک دوستی کرده رایت مخالفت برافراشت و مدتی لوازم ستیز و گریز بتقدیم می رسانید تا در آخر رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه در حدود مروالرود گرفتار شده دست سیاست بساط حیوتش را در نوردید ـ میرزا سلطان مراد در زمان سلطنت پدر در ولایت گرمسیر بسر می برد ـ چون پدرش بیورش آذربایجان نهضت نمود او نیز بموجب فرمان از گرمسیر متوجه شد و در اثنای راه خبر واقعه پدر شنیده آه سرد از دل پر درد برکشید و عنان بسوی گرمسیر باز گردانید و بسبب استیلای اعدا آنجا نتوانست مکنت نمود بهرات آمد ـ چند روزی در ملازمت سلطان حسین میرزا بود ـ آخر باغوای بعضی مفسدان در صفر سنه ثمانین و ثمانمائه بقلعه نیره تو محبوس شد و دیگر خبری ازو بمردم نرسید ـ میرزا سلطان

۱ق نجات یافته : س نجات یافته بدحال و پریشان ـ ۴ق رحمت : س رحمت و مغفرت ـ ۴ق آورده : خ آوردند ـ ۶ق محمد : س محمود ـ ۸ق سعید : س ابوسعید ـ ۱۳ق حیوتش را : س حیاتش ـ ۱۶ق متوجه شد : س بحرکت در آمد ـ ۱۶ق راه : س طریق ـ ۱۶ق واقعه : س هائله ـ

خلیل دران وقت که سلطان سعید بطرف عراق توجه نمود او در شهر هرات بتصرف سلطان حسین میرزا در آمد شاهزاده را بسمرقند روان کرد ـ آنجناب در ماوراءالنهر خیال پادشاهی کرد و بر دست یکی از امیران سلطان احمد کشته شد ـ میرزا سلطان اویس بموجب فرمان پدر درمیان امرای ازلات اوقات می گزرانند ـ بعد از واقعه بدر اندک زمانی شربت تا خوشگوار هلاک نوشید ـ میرزا سلطان عمر در زمان حیات پدر در سمرقند بود ـ چون چندگاه ازان قضیه درگذشت سلطان احمد از حرکات و سکنات او تفرس نموده باخراجش حکم فرمود ـ مشارالیه بمیرزا ابابکر ملحق شد و دران زمان که میرزا ابابکر در نواحی مرو بدست گماشتگان سلطان حسن میرزا کشته شد میرزا عمر بحدود نسا و ابیورد رفت و دران سر زمین بدست یکی از امرای سلطان حسین میرزا گرفتار شده او را بهرات فرستاد و چند روزی در قلعهٔ اختیارالدین محبوس بود و بعد ازان بقلعهٔ نیره نو بردند و دیگرکس او را ندید ـ این واقعه در رجب سنه ثلث و ثمانین و ثمانمائه واقع شد، بیت:

چنین است کردار گردان سپهر　　گهش زهر قهر است وگه نوش مهر
بناز ار کسی پرورد در کنار　　بخاک افگند آخرش خار و زار
نشاید ازو داشت چشم وفا　　که کیشش بود جور و عادت جفا
نکردست هرگز وفا با کسی　　نه آزرم از آز دارد بسی

---

١ ق دران وقت: س در محلی ـ ٥-٦ ق شربت .... نوشید: س شربت شهادت چشید ـ ٦ق سلطان عمر: س عمر ـ ٦ق حیات: س شهادت ـ ٧ق در سمرقند: س در ولایت سمرقند ـ ٨ ق سکنات: س سکنات و آثار ـ ٨ ق تفرس: س مخالفت تفرس ـ ٨ق مشارالیه: س شاهزاده بنا بر مودت جبلی ـ ٩ق زمان: س هنگام ـ ١٤ق بیت: س شعر ـ ١٧ق: نشاید ازو ...... جفا: س ندارد ـ

بیان سلطنت سلطان حسین میرزای بایقرا و ذکر نسب و زمان ولادت آن سلطان کامگار و شمه از حالات او پیش از جلوس بر سریر حکمرانی و مواصلت میرزا سنجر با او و ولادت بدیع الزمان میرزا (س ۱۸۳ ب) ـ

(خ ۳۸۷ ب) بروایت مولف حبیب السیر میرز سلطان حسین ولد ارشد سلطان غیاث‌الدین منصور بن میرزا بایقرای بن میرزا عمر شیخ بن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورگان بود و والده ماجده اش فیروزه بیگم بنت سلطان حسین است که دخترزاده حضرت صاحبقران بود ـ ولادت با سعادتش در ماه محرم سنه اثنین واربعین و ثمانمائه واقع شد در دارالسلطنت هرات و چون هفت مرحله از مراحل زندگانی طی فرمود والد بزرگوارش بجوار رب غفور پیوست ـ و چون هفت سال دیگر از سن شریفش بگذشت با والدهٔ ماجده خویش طریق مشورة فرموده بخدمت میرزا ابوالقاسم بابر بن میرزا بایسنقر رفت و آنجناب او را منظور نظر اشفاق و مکرمت گردانیده مواجب مناسب تعین فرموده ـ در شهور سنه اربع وخمسین و ثمانمائه که میرزا ابوالقاسم بابر بعزم قتال و جدال سلطان ابوسعد میل

خ : ذکر حکومت پادشاه جهان و خلاصه دودمان امیر تیمور گورگان سلطان حسن میرزا بن غیاث‌الدین منصور بن میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ بن صاحبقران در مملکت خراسان و بیان واقعات

س : ذکر احوال ابوالغازی سلطان حسین میرزا بن سلطان غیاث‌الدین منصور بن میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورگان از ایام جوانی تا جلوس

۶ ق بود : س است ـ ۷ ق صاحبقران : س صاحبقرانی ـ ۸ ف سعادتس : خ سعادت او ـ ۱۰ ق رب غفور : خ رب‌الغفور ـ ۱۱ ق فرموده : س مسلوک داشته ـ ۱۳ ق اربع : س سبع ـ ۱۴ ف سلطان ابوسعید .... : سلطان ابوسعید بظاهر سمرقند رفته بود و میرزا سلطان حسین بسبب قرب قرابت بملاقات ـ

فرموده بسمرقند رفت میرزا ابو سعید (ف٦٦٧) چند روزی پرتو التفات بر وجنات احوالش کشیده ـ مقارن بآن حال سلطان اویس بن میرزا محمد بن بایقرا که عم زاده سلطان میرزا بود خروج کرده رایت مخالفت برافراخت ـ سلطان سعید از جمله شاهزادگان رنجیده سلطان حسین میرزا را با سیزده کس از قرابتان در قلعه سمرقند محبوس گرداند ـ چون این خبر محنت اثر در هرات بسمع والدهٔ سلطان حسین میرزا رسید مصحوب قافلهٔ غم و اندوه متوجه سمرقند شد ـ بعد از وصول بمقصد از سلطان ابو سعید التماس تخلیص فرزند کرد ـ سلطان ملتمس او را مبذول داشته فرزند ارجمندش را از حبس نجات داد ـ آن نیر سمای سلطنت چون از حضیض مشقت بیرون آمد عنان یکران بصوب خراسان تافت و نوبت دیگر در سلک خواص میرزا ابوالقاسم بابر انتظام پذیرفت و تا آخر حیات میرزا بابر در ملازمت آنجناب بسر برد و آنگاه بمرو و شاهجان شتافت ـ و میرزا سنجر بن میرزا پیر محمد که حاکم مرو بود چون در ناصیهٔ شاهزاده فر دولت و اقبال مشاهده نمود مقدم شریفش را با عزاز و احترام تلقی نموده نهایت عطوفت و شفقت ظاهر ساخت و صبیهٔ خویش را که بیگه سلطان بیگم نام داشت بحبالهٔ نکاحش در آورد ـ و بعد از چند گاه صدف وجود آن بانوی عظمی بدر دانه آبستن گشت و چون آن گوهر شب افروز از کتم عدم قدم بعالم ظهور نهاد بسلطان بدیع‌الزمان موسوم شده نوای فرح و شادمانی از اوج سماوات بگذشت ـ و چند گاهی میرزا معین‌الدین سنجر و خاقان فریدون فر با یکدیگر در مقام پدر فرزندی بسر

۲ق کشیده : س افکند ـ ۷ف بمقصد : س بآن مقام ـ ۸ق تخلیص: س مخلص ـ ۱۱ق پذیرفت : س یافت ـ ۱۳ق پیر محمد : س پیر محمد جهانگیر ـ ۱۴ف دولت و اقبال : خ دولت ـ ۱۴ق باعزاز و احترام : خ باعزاز و اکرام ـ ۱۸ق قدم : س ندارد ـ

کرده بالاخر میان ایشان غبار نفار و خلاف متصاعد شده صفا بکدورت تبدیل یافت- چنانچه از خبر آینده معلوم خواهد شد انشاالله تعالی-

ذکر حالات سلطان حسین میرزا با میرزا سنجر و محاربات او با امیر بابا حسن ترکمان و حسین بیگ

چون عنایت بی علت بعلوشان و سموّمکان حضرت سلطان عالیشان سلطنت نشان تعلق گرفته بود و از دیوان توتی الملک من تشاء منشور دولت آنحضرت بطغرای وانا خیرتک موشح گردیده لاجرم امری بوقوع پیوست که تا آنجناب بر زمین ملک ستانی و مسند جهانبانی نشسته بمراد دل کامرانی نماید مصرع: بسا مراد که در ضمن نامرادیهاست- تبیین این مقال آنکه در زمانی که میرزا شاه محمود بن میرزا بابر از میرزا ابراهیم بن میرزا علاءالدوله بایسنغر میرزا انهزام یافته بود میرزا سنجر بطمع ملک گیری از مرو بطرف مشهد مقدس روان شد و میرزا سلطان حسین را بنیابت خود در مرو بگذاشت- در غیبت میرزا سنجر میان سلطان حسین و ملازمان سنجری غبار نفار متصاعد شده حسین ازلات که از پرورشیدگان سنجری بود قصد کرد که میرزا سلطان حسین را بگیرد- آنجناب بفحوای ارباب الدول ملهمون بر غدر و کید آن غدار ملهم شده

خ: ذکر محاربه که میانه میرزا حسین و میرزا سنجر واقع شده و بیان حالات

س: ذکر مخالفت سلطان حسین میرزا با سلطان سنجر بن پیر محمد جهانگیر

۲ف خواهد شد: س خواهد کرد- ۶ق توتی الملک من تشاء: خ تعزمن تشاء- ۷ق بطغرای ....: س بطغرای جهان آرای- ۷ق وانا خیرتک: خ انی جاعل فی الارض: س و آتیناه الملک- ۱۴ف سنجری: س میرزا سنجر- ۱۵ق سنجری: س ندارد- ۱۵ق سلطان حسین: س ندارد-

قبل ازآنکه آن معنی از قوت بفعل آید بعضی از خاصان خود بر سر حسین بیگ حاکم مرو رفته او را بگرفت و شهر مرو را متصرف شد۔ (س۳۸۲) دران اثنا روزی میرزا با بعضی از خواص از مرو بیرون آمده بعزم شکار بصحرا شد ۔ ملازمان سنجری اتفاق نموده بعضی از ملازمان میرزا که بی احتیاط در شهر قیام داشتند بقتل رسانیده دروازه و حصار را استوار (خ ۳۸۸) ساختند ۔ چون سلطان حسین میرزا معاودت فرمود دروازه حصار را مسدود دید روی به بیابان آورد ۔ بعد از طی آندک مسافتی دویست سوار جرار در ظل رایت او جمع شدند و مقارن بآن حال میرزا سنجر از جانب خراسان بمقر دولت خود آمد و چون بران حال اطلاع یافت جمعی را از عقب میرزا روان گردانید ۔ آن

---

۱ تا ۷ ق قبل ازآنکه .... به بیابان آورد: س دران اثنا روزی میرزا بعزم جانور پرانیدن از تنگنای شهر بفضای صحرا فرمود ۔ قبل ازآنکه این معنی از قوت او بفعل آید آنجناب با بعضی از خاصان بر سر حسن ازلات رفته او را بگرفت و شهر مرو را متصرف شد و چون صحرا بفرمود رعایت حزم و احتیاط مرعی نفرمود ۔ امرا و ارکان دولت سنجری چون شهر را از وجود بادشاه زاده خالی دید اتفاق نموده بر سر ملازمان میرزا که بحراست شهر قیام می نمودند رفتند و چند جوانان دلیر را از پای در آوردند و شعله حیاتشان را بتیغ آبدار فرو نشاندند ۔ چون این خبر بمیرزا رسید با بعضی از دلیران که ملازم رکاب بودند روی بشهر نهادند و چون نزدیک دروازه شهر رسدند شنیدند که مردم شهر از لشکری و رعیت بهوا خواهی سنجر برخاسته اند و در مقام ستیز و خونریز ایستاده اند۔ حضرت میرزا چون برضمائر اهل شهر و حصار اطلاع حاصل کرد بضرورة عنایت یکران را بصوب بیابان تافت ۔ ۸ ق رایت او: س رایت میرزا ۔ ۱۰ ق بران حال اطلاع : س ازان حرکت خبر ۔

جماعت از باد صرصر سرعت سیر استعاره کرده روز دیگر بلشکر میرزا رسیدند ـ فی‌الفور نیران محاربه و مضاربه باشتعال در آمد ـ از طرفین جمعی کثیری مجروح و بیروح گشته میرزا با جمعی از خاصان بطرف بیابان بیرون رفت و مردم سنجر بمرو معاودت نمودند ـ اما سلطان حسین میرزا هر چند روز در منزلی بسر می برد و دل بر شدت و آلام ایام نافرجام نهاده بر محنت مصابرت می نمود بامید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطر می سترد ـ دران اوقات چند نوبت میرزا سنجر لشکر بر سبیل ایلغار بر سر آنجناب فرستاد ـ اما کاری از پیش نتوانست برد و آن طالب تاج و سریر دران زمستان در بیابانی که میان مرو و خیوق واقع است بسر می برد و انتظار لطیفه غیبی می کشید ـ

و چون فصل شتا بگذشت و آوازهٔ لشکر ربیع در اطراف و اکناف جهان منتشر گشت سلطان گیتی ستان بر یکران هامون نورد سوار شده با بیست و دو نفر که اکثری پیاده بودند بطرف نسا و ابیورد روان شد ـ در اثنای طریق جمعی از (ق ٦٦٨) مردم لشکری که از میرزا علاءالدوله جدای اختیار کرده بموکب همایون پیوستند ـ در خلال آنحال که امیر بابا حسن از هجوم سپاه ترکمان قراقوینلو ترک حکومت ولایت جرجان کرده و چون بابیورد رسیده خبر شنیده که سلطان درین حدود تشریف دارد بعزم محاربه ایلغار کرده می آید ـ سلطان جلادت اثر بعد از استماع این خبر با سیصد نفر مرد دلاور که در ظل رایت ظفر پیکر جمع آمده بودند عنان سمند تیز گام بطرف جرجانیان انعطاف داده سب آن روز در مکانی فرود آمدند چندانکه اسپان ایشان جو خوردند باز سوار شده همه شب راندند و چون صباح شد در منزل ابیورد بامیر بابا حسن رسیدند ـ

---

٣ ق جمعی: س چندی ـ ١١-١٣ ق آوازه لشکر ربیع ...... روان شد: خ ندارد ـ ١٥ ق آنحال: س آنحال خبر رسید ـ

آن پهلوان صف شکن که بزور بازوی خود مغرور بود چون نظرش بر سپاه میرزا سلطان حسن افتاد فی‌الفور بر مرکب شقاوت سوار شده بمیدان ضلالت جهانید. سلطان عالیشان عساکر منصور عنایات موفور را امیدوار ساخته حسام خون آشام از نیام شجاعت آخته در صف اعدای حمله آورد و جمعی از لشکریان امیر بابا حسن را که روز حیاتشان بسر آمده بود دران معرکه مقتل آمدند و بعضی راه هزیمت پیش گرفته بدر رفتند. امیر بابا حسن چون روی بگریز آورد عساکر منصور ایشان را تعاقب نموده امیر بابا حسن را در اثنای گریز دستگیر کردند. و بموجب فرمان تنش را از بار سرسبک ساختند. عاقبت جمعی از دلیران لشکر امیر بابا حسن امان طلبیدند و در سلک عساکر ظفر آئین انتظام یافتند. آنجناب مجموع را بعواطف خسروانه بهره ور گردانند و از آنجا به ابیورد و نسا توجه فرمود و مال بارس بیل آنولایت را گرفته بلشکریان تقسیم نمود.

و در همان ایام جمعی از امیران میرزا سنجر مثل شاه غریب و عبدالله قمرالدین و عبدالرحمن از والی خویش رو گردان شده بموکب همایون پیوستند و هم دران اوقات قریب هزار سوار از قوم جلایر و سائر سپاهیان از حدود ولایت جرجان بآستان سلطان عالیشان آمده عرضه داشتند که حسین بیگ سعدلو که بر اکثر ترکمان سمت تفوق دارد و حالا در خطه استرآباد لوای حکومت برافراشته و غیری را در نظر

---

۵ ق حمله آورد ـ س حمله کرد ـ ۶ ف راه هزیمت .... رفتند: س پشت هزیمت نموده از معرکه بر تافتند ـ ۱۰ ف امیر بابا حسن: س امیر بابا حسن از سلطان مروت آئین ـ ۱۰ ف ظفر آئین: س ظفر قرین ـ ۱۱ ف خسروانه: س شاهانه ـ ۱۲ ف بیل: س اصل ـ ۱۸ ق بر اکثر: س بر اکثر امرا ـ

نمی آورد - اگر از عساکر منصور مغلوب گردد بلا شک سائر تراکمه را در ممالکت خراسان مجال اقامت (س۳۸۲ب) نخواهد بود - ولایت جرجان با اکثر بلاد خراسان بسهل و آسان در حیز تصرف سلطان قرار خواهد یافت و امرای چغتای با ایل و الوس از اطراف و اکناف در ظل رایت همایون مجتمع خواهند گشت - نقد این سخن بر محک ضمیر آن طالب تاج و سریر تمام عیار آمده بطرف استرآباد از نسا نهضت فرمود - و در اثنای آن طریق جمعی کثیر و جم غفیر از بهادران چغتای که از استیلای ترکمان جهانشاهی در اطراف ولایات سرگردان و حیران بودند بموکب همایون بپیوستند و چون آوازه توجه سلطان و عساکر برخاشجوی بسمع حسن بیگ (خ۳۸۸ب) سعدلو رسید با سپاه آراسته پیراسته از استرآباد بیرون آمده سلطان میدانی را معسکر ظفر اثر گردانید - صباح روز دوشنبه عشر اول ماه ذی‌الحجه سنه ثلاث و ستین و ثمانمائه در میدان مذکور بترتیب و تعبیه لشکر پرداخت و از طرف دیگر سلطان کشورستان رایت اقبال بعزم قتال در کنار سلطان میدان برافراخت - از طرفین دلیران مرد و یردلان معرکه نبرد دست تهور از آستین جلادت بیرون آورده تیغ یمانی آغاز سر افشانی کرد و عقاب تیر از آشیانه کمان بهوای صید روح پردلان به پرواز آمده رخنها در پهلو و سینه پهلوانان از پی بیرون رفتن جان گشود ، بیت :

تیغها در مغزها کرده مقر همچو خرد

تیرها در شخصها گشته روان همچو دوان

۱ف اگر: خ اما - ۲ف نخواهد بود: س نخواهد ماند - ۵ف خواهند گشت: س خواهند شد - ۱۱ف میدانی را: س سدان - ۱۱ق روز: س ندارد ۱۲ف ماه: س ندارد - ۱۲ق ثلاث: س ثلث - ۱۶ف کرد - س نمود -

حلقهٔ بند اجل در پای غداران رکاب
رشتهٔ دام فنا در دست مکاران عنان

القصه بعد از کوشش و کشش فراوان نسیم فتح بر پرچم رایت سلطان صاحبقران وزیده ترکمانان روی بهزیمت نهادند و حسن بیگ سعدلو دران معرکه گرفتار شده بموجب فرمان بقتل رسید و بسیاری از تراکمه را بدن از بار سر سبک گردید و اهل و عیال و نسوان و اطفال ایشان بذل اسیری گرفتار شدند. اما سلطان مروت شعار عورات مستورات تراکمه را با فرزندان از بأس و سخط لشکریان در ظل حمایت خویش جا داده مجموع را بوطن و دیار خویش روان گردانید، بیت:

بر اطفال و نسوان خیل عدو — بجمعی که بودند بیراه و رو
ز محض عدالت ترحم نمود — در رحم بر روی ایشان کشود

ذکر جلوس سلطان حسین میرزا بر مسند جهانبانی و بعضی از حالات که سلطان ابوسعید و اولاد او روی داد

چون آفتاب دولت سلطان بی همال از مطلع سعادت و اقبال طلوع نمود و ماهچه رایت ظفر نشان آن سلطان عالیشان (ق ٦٦٩) بر فتح و نصرت چهره کشود چمن مملکت جرجان از خار جور و جفای ترکمانان پاک و صافی گشته سلطان عالیشان همعنان دولت و اقبال در باغ ......نزول اجلال

خ: قدم بر سریر ابهت و سلطنت گذاشتن سلطان حسین میرزا
س: ذکر جلوس سلطان صاحبقران در مرتبه اول بر سریر سلطنت جرجان
۳ق فراوان: خ بسیار - ۷ق شدند: س کردند - ۹ق جا: س جای - ۹ق بیت: س شعر - ۱۱ق در رحم بر روی ایشان کشود: س طریق سلامت بر ایشان کشود - ۱۵ق ظفر نشان: س ظفر آیت - ۱۵ق سلطان عالیشان: س مظهر عدل و احسان - ۱۵ق بر فتح: س بر اوج فتح - ۱۶ق جور و جفا: س جور و طغیان - ۱۷ق در باغ: س در باغ گل افشان استرآباد -

فرمود و قدم بر مسند جهانبانی و سریر کامرانی نهاده سادات و اهالی و اشراف آن خطه را بمواعید انعام و اکرام پیوست ـ و چون این جلوس همایون در مبادی عشر اول ذی‌الحجه که مبشر بقدوم بهجت لزوم عید بود محمد خدایداد که از سائر امرا و اعیان بحلیه عقل و کیاست منفرد بود بعرض رسانید که انسب آنست که خطبهٔ عید بنام سلطان ابو سعید میرزا که دران اوان در دارالسلطنت هراب رایت استقلال بر افراخته بود مزین گردد تا بین الجانبین طریق پسندیده موافقت و اتحاد بظهور پیوندد و سلطان حسین میرزا این معنی را قبول نفرمود و خطبه بنام خجسته فرجام خویش خواند ـ و دران ایام قتلق درویش اللهی از جانب سلطان ابو سعید برسم رسالت باسترآباد آمد و نسانی مشتمل بر اظهار محبت و داد و مودت و اتحاد بنام سلطان با دین و داد آورد و معروض‌داشت که سلطان سعید فرمود که آن برادر باید که در رفع اعلام شوکت سپاه ترکمانان و بدفع اعدای دودمان عالیشان لوازم سعی و اهتمام بجای آورد و در سلوک طریق موافقت و معاضدت این جانب خود را معاف ندارد ـ مقرر آنکه هر ولایت که از تصرف ترکمانان استخلاص نماید تعلق بدو دارد و بر ملازمانش مسلم است و هیچ کس ابواب تعرض نگشاید ـ سلطان معدلت پناهی قتلق درویش اللهی را بانعام موفور سرفراز گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت و جهت سلطان معدلت پناهی ابو سعید تبرکات لائقه و تنسوقات رائقه فرستاد ـ اما سلطان ابو سعید باین قدر ملائمت راضی نشد ـ در همان سال بعضی از امرا را بطرف جرجان نامزد کرد و خود نیز از عقب امرا بحرکت در آمد ـ در اوائل سنه اربع و ستین و ثمانمائه خبر باسترآباد رسید که بعضی که از امرای سلطان ابو سعید (س ۴۸۳) حدود

۲ق پیوست : س بنواخت ـ ۵ق انسب : خ صلاح ـ ۱۶ق است : س بود ـ ۱۷ق گردانیده : س نموده ـ ۱۸ق معدلت پناهی : س ندارد ـ

النگ رادکان آمده اند۔ میرزا سلطان حسن هم جمعی از امیران خویش را بدانطرف فرستاد و از عقب امیران بنفس مبارک متوجه شد ۔ دران اثنا آوازهٔ توجه سلطان ابوسعید بصوب جرجان در اردوی سلطان حسن میرزا شائع گشت ۔ سلطان رعایت حزم را مرعی داشته باسترآباد باز گشت بخیال آنکه تهیه اسباب نماید و راه های جنگل را مضبوط سازد (خ ۳۸۹) دران اثنا پهلوان احمد و بابا قوت با قوم جلایر خاک بد عهدی در فرق دولت خود پاشیده چهرهٔ بخت را بناخن بیوفای خراشیده از موکب همایون جدا شده بمخالفان پیوستند ۔ سلطان حسین میرزا از روی لا علاجی صلاح دران دید که چند روز دیگر با روزگار در سازد ۔ بنا بر اندیشه مذکور از استرآباد بطرف اخریجه نهضت فرمود ۔ از آنجا با پانصد سوار بکنار آب آمویه توجه نمود۔ سلطان ابوسعید با حشمت و شوکت تمام بشهر استرآباد در آمد و بعد از چند گاه استرآباد را با توابع و لواحق به پسر خود سلطان محمود میرزا ارزانی داشته بدارالسلطنت هرات معاودت نمود ۔

میرزا سلطان حسین چون کنار آب آمویه را از قدوم خویش رشک روضهٔ رضوان ساخت جمعی از الوس چغتای که دران نواحی مسکن

۲ف بنفس مبارک: خ بنفس خود ۔ ۴ف شائع گشت: خ شائع شد ۔ ۴ف سلطان: س سلطان حسین میرزا ۔ ۴ق مرعی داشته: س کرده ۔ ۵ق نماید: س کارزار نماید ۔ ۵ف را: خ ندارد ۔ ۸ق جدا شده: س رو گردان شده ۔ ۸ق سلطان حسن .... دران دید: س ازان ممر فتوری تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافته سلطان عالی مقام اندیشه مقابله و مقاتله را از خاطر عاطر محو ساخته صلاح دران دیدند ۔ ۹ف در سازد: ح سازد ۔ ۱۱ق توجه نمود: س توجه فرمود ۔ ۱۱ف تمام: س هرچه تمام در ۔ ۱۴ق قدوم خویش: س نزول موکب ظفر نشان ۔

داشتند در ظل رایت ظفر قرین پیوستند ـ و دران سر زمین سلطان عالیشان با مصطفی سلطان و بداق خان که والی آن ولایت بودند و برادر یکدیگر رسم مصاهرت بمیان آورده همشیره سلطان سعادت نشان بحباله نکاح بداق خان در آمده ـ مدت چندگاه بین الجانبین مبانی مودت و موافقت مشید بود و سلطان در جوار ایشان بسر می برد ـ دران اوان که میرزا محمد جوکی بن عبداللطیف میرزا در ماوراءالنهر اظهار مخالفت سلطان ابوسعید کرد و سلطان سعید از برای دفع آن فتنه از خراسان بماوراءالنهر شد چنانچه در فضاهای سلطان سعد بوضوح پیوست ـ سلطان حسین میرزا غیبت سلطان را غنیمت دانسته با سپاه آراسته بطرف خوارزم روان شد و از آنجا بی توقف باسترآباد در آمد ـ میرزا سلطان محمود که از قبل پدر حاکم ولایت جرجان بود بمیدان قتال اقبال فرمود و حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و عاقبت سلطان حسین میرزا غالب آمده میرزا سلطان محمود بطرف هرات هزیمت فرمود و سلطان عالیشان در اواسط شهر شعبان سنه خمس و ستین و ثمانمائه کرة بعد آخری در خطه فاخره استرآباد قدم بر مسند سلطنت نهاد ـ و بعد از فتح استرآباد عنان عزیمت (ق ۰ ۱۶۷) بجانب خراسان معطوف گردانیده سپاه ظفر پناه را دران ولایت معمور و مسرور ساخت ـ و بعد ازان همت عالی نهمت را بر تسخیر مملکت گماشته حصار سرخس را بسهل و آسان در حیطهٔ تصرف در آورد ـ و از آنجا عنان یکران را بقصد تسخیر هرات انعطاف داشت و بعد از وصول بر ظاهر آن خطهٔ بشرائط محاصره اقدام نمود ـ

---

۱ ق قرین : س درایت ـ ۲ ق بداق خان : س و خ بوادق خان ـ ۴ ق چندگاه : خ چندگاهی ـ ۶ ق میرزا : خ ندارد ـ ۸ ق بماوراءالنهر : س عازم ماوراءالنهر ـ ۱۲ ق عاقبت : س اما آخرالامر ـ ۱۳ ق فرمود : س نمود ـ ۱۴ ق شهر : س ماه ـ ۲۰ ق داشت : س داد ـ

چون این خبر در ماوراءالنهر بسمع سلطان سعید رسید با میرزا جوکی مصالحه نموده بزودی ازان دیار متوجه خراسان شد و چون آوازه توجه سلطان بخراسان و عبور از آب جیحون بسمع میرزا سلطان حسین رسید صلاح در توقف ندید. لاجرم از راه نسا و ابیورد بطرف جرجان روان گشت و چون ارض خراسان از غبار موکب سلطان ابوسعید عنبر بیز گشت آنجناب از سر قهر و ستیز اول بجانب سرخس توجه نموده حصار آنجا را قسراً و قهراً بگرفت و دست بخون ریزی بر آورد و از ملازمان و گماشتگان سلطان حسین میرزا بر هیچ کس ابقا نفرمود. و بعد ازان با سپاهی بیرون از حیز تعداد بجانب استرآباد رفت. و چون آوازه وصول و کثرت سپاه آن پادشاه بسمع سلطان حسین میرزا رسید با امرا و ارکان دولت در باب مقابله و هزیمت صلاح دید (س ۳۸۳ ب) مجموع امرا متفق‌اللفظ و المعنی معروض گردانیدند که چون اعدای در غایت کثرت اند و سپاه نصرت پناه در نهایت قلت، مناسب چنین می نماید که نوبتی دیگر مملکت استرآباد را باز گزاریم و دست در حبل المتین صبر و شکیبای زده چند روزی مهم حرب را در توقف اندازیم. شاه و سپاه قرار بر فرار داده در ظلمت لیل علم نهضت برافراشتند و چون برق بدر رفتند بعد از طی مراحل چون بقعه اداق مخیم عساکر آن خسرو آفاق گشت تحف و هدایای فراوان مصحوب الیاس خواجه نزد مصطفی خان ارسال داشت و اظهار اخلاص و یک جهتی نموده پیغام داد که بجهت تحریک سلسله محبت و مودت بخاطر می گزرد که بدانجانب توجه

۲ق نموده: س فرموده ـ ۵ف عنبر بیز: س عنبر افشان ـ ۸ق نفرمود: س ننمود ـ ۱۱ف صلاح دید: س مشورت فرمود ـ ۱۶ق برق بدر: س بطرف اداق بیرون ـ ۱۸ق فراوان: س چند ـ ۱۹ق بجهت تحریک: س بنا برارتباط ـ ۲۰ق بدانجانب توجه نماید: س بدانجانب توجه نماید و چند روزی طریق

نماید. مصطفی خان از بیم جان و ملک آن معنی را قبول نکرد. و چون (خ ٣٨٩ ب) الیاس خواجه بی نیل مراد بپایه سریر رسید سلطان گیتی ستان ازان حرکت بر آشفته با عساکر نصرت فرجام بجانب شهر وزیر نهضت فرمود و دران اوان میان مصطفی خان و برادرش یداق خان که بمصاهرت سلطان حسین میرزا سرافراز بود غبار کدورت و نفار نشسته بود و مردم آن دیار نیز از رعیت و لشکری از سلوک مصطفی خان ناراض بودند. بنا برین مقدمات سلطان عالیشان باندک روزی بران شهر و آن نواحی مستولی شده ایل و الوس آنولایت فوج فوج و گروه گروه در تحت لوای سلطان عدالت شعار در آمده زبان بدعا و ثنا برگشودند. سلطان ضبط آن‌ولایت را در قبضهٔ اختیار سید زین‌العابدین خیوقی نهاده جهت مصلحت خراسان دیگر بار باداق خرامید. مقارن بآن حال متوطنان خیوقی هوا داری سلطان کشور گیر با قتلق درویش الاهی که از قبل سلطان ابوسعید حاکم ایشان بود اظهار مخالفت نموده پسرش را بکشتند. موکب همایون بعد از استماع این خبر بدانجانب شتافته پرتو انوار معدلتش بر مفارق اهالی آن ولایت تافت و بعد از چندگاه علم نهضت بطرف خوارزم برافراخته از آنجا بصوب خراسان روان شد و چون بحدود مرو رسید شنید که بعضی از امرای سلطان سعید آن ولایت را مضبوط ساخته

اختلاط و انبساط مسلوک داشته در آن انجام مهام کشورستان بانحضرت مشورت نماید. ١ق قبول نکرد ......: س قبول نکرد و بمعاذیر نادلپذیر تمسک جست. ٢ق مراد: س مرام. ٢ق بپایه سریر رسید: س از مصطفی خان مراجعت نمود. ٣ق فرجام: س نشان. ٤ق نهضت: س توجه. ٥ق که بمصاهرت .... بود: س ندارد. ٥ق کدورت و نفار: س کدورت. ١٠ق سید زین‌العابدین: خ سید زین‌الدین. ١٦ق بصوب خراسان: س بصوب خوارزم و بجانب خراسان.

باستقلال نشسته اند۔ یکبار دیگر عنان مراجعت بصوب خوارزم معطوف گردانید و در شهور سنه سبع و ستین و ثمانمائه که سلطان ابوسعید از بلاد ترکستان مراجعت نموده در ییلاق بادغیس نزول فرموده بود سلطان صاحبقران بولایت خراسان در آمد و در نواحی سبزوار نیشابور و نرسیر دست بنهب و غارت دراز کرده از مخالفان هرکس را که دیدند بقتل رسانیدند۔

سلطان سعید بعد از استماع این خبر از بادغیس بحرکت در آمده بولایت فوشنج شتافت۔ امیر حاجی برلاس و امیر باراحمد را با سپاه بی قیاس بدفع سلطان گیتی ستان نامزد کرد۔ امرا بر سبیل استعجال بدانجانب شتافتند و فوجی کثیر از بی باکان فتنه انگیز در حوالی ترشیز بآن شمر بیشه ستیز رسیدند۔ دران روز بر حسب تقدیر زیاده بر هشتاد سوار تیغ گزار در ملازمت رکاب ظفر انتساب نبودند۔ آنحضرت توکل کل برکرم کردگار کرده با مردم اندک خود را بران گروه بسیار زد و دست در عروة الوثقی و من یتوکل علی الله فهو حسبه زده هیچ اندیشه از کثرت اعدا نکرد و مانند شیر غرین که مانند هزبر از آهوان نیندیشد و بسان باز تیز پرواز که از بسیاری (ق ١٧٦) تیهو بنظر همت در نیاورد بر سر ایشان تاخت و بضرب تیغ آبدار آتش بار شعله فنا در خرمن حیوة اعدا افگنده دمار از روزگار ایشان بر آورد۔ و بعد از فرار و هزیمت دشمنان از حدود نیشاپور بطرف مرو روان شد و از آنجا باز بخیوق فرمود و بعد از چندگاه که از رنج و تعب سفر آسوده بود صلاح دران دید که بطرف ترکستان رود و از ابوالخیرخان که دران اوان قان دشت قپچاق و عمده خواقین آفاق بود استمداد نماید و

٤ق نیشاپور: س ندارد ۔ ١٠ ق شتافتند: س تاختند ۔ ١٢ ق انتساب: س کردار ۔ ١٢ق نبودند: س ندارد ۔

از روی استظهار متوجه دیار و بلاد خراسان گردد - بنا بر اندیشه مذکور با بعضی از خواص و زمره (س ۳۸۳) از اهل اختصاص پای در رکاب نصرت انتساب آورده روی براه نهاد و بعد از وصول باردوی ابوالخیر خان جمعی از شاهزادگان جوجی نژاد و نوینان جلادت نهاد برسم استقبال قیام و اقدام نموده جهت نزول همایون خرگاهی تعین فرمودند - روز دیگر ابوالخیر خان مجلس را از وجود شاهزادگان و نوینان و اشراف و اعیان زیب و زینت داده سلطان صاحبقران را طلب نموده ملاقات فرمود و ابوالخیر خان از برای تعظیم سلطان قیام نمود و سلطان بعادت ادب کرده زانو زد - بعد ازان ابوالخیر خان قدمی چند پیش آمده سلطان را در آغوش کشید و بمراسم دلجوی اقدام نموده متقبل شد که آنحضرت را سپاه فراوان داده مقضی‌المرام بصوب خراسان روانه نماید - بحسب تقدیر دران ایام رشته عمر ابوالخیر خان بمقراض اجل منقطع گشت و ایل و الوس اوزبکان از وقوع آن حادثه بنوعی بهم بر آمد که سلطان (خ ۰۹۳) عالیشان از امداد و معاونت ایشان مایوس شده بلکه استشمام مضرت نمود و با سی نفر از ملازمان درگاه فلک اشتباه روی براه خراسان آورد و چون بحدود نسا و ابیورد رسید خبر قتل سلطان ابوسعید که در قراباغ آذربایجان واقع شده بود شنید - بی دغدغه بابیورد در آمد - اهالی آن شهر و اعیان آن ولایت از در اطاعت در آمدند و بلوازم نیاز و نثار اقدام نمودند و باظهار دولت خواهی موکب پادشاهی زبان کشودند -

چون این خبر در دارالسلطنهٔ هرات رسید امیر تاج‌الدین حسن لکی و امیری نظیر که از قبل سلطان سعید حاکم هرات بودند و بضبط بروج

۱ق گردد: س کرد - ۳ق انتساب: س ندارد - ۳ق بعد از وصول: س بعد از قرب وصول - ۱۱ق بصوب خراسان: س ندارد - ۲۱ق سلطان سعید: س سلطان سعید شهید - ۲۱ق بودند: س بود -

و باروی حصار پرداخته صورت واقعه را بسمرقند عرضه داشت کردند۔ میرزا سلطان احمد بن سلطان سعید با سپاه فراوان بعزم رزم سلطان حسین میرزا از جیحون عبور نمود و میرزا سلطان حسین ازین طرف با پانصد سوار جلادت آئین که درآنولا در سایه لوای کشور کشا جمع آمده بودند از ابیورد بجانب مرو بحرکت در آمد و امر مبارزالدین ولی بیگ را با جندین از دلیران پر تهور بطرف نیشاپور فرستاد و میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قرا باغ گریخته بود و بخراسان متوجه بود در فرهاد جرد جام بامیر ولی رسید۔ بین‌الجانبین صورت مقاتله روی نمود۔ شاهزاده هزیمت نموده بهرات شتافت و چون خبر قتل سلطان سعید نزد اهالی هرات محقق شد اکثری خلائق بسلطنت سلطان حسین میرزا مائل شده اظهار هوا داری کردند۔ میرزا سلطان محمود آن چون حالت را مشاهده کرد قطع نظر از مملکت خراسان کرده بطرف ماوراءالنهر رفت و در کنار آب جیحون برادران سلطان احمد و سلطان محمود با یکدیگر ملاقات کرده از مافی‌الضمیر اهالی و اشراف هرات و میل ایشان بسلطنت سلطان حسین میرزا شمه ببرادر باز گفت۔ سلطان احمد بعد از تحقیق این خبر عزم مراجعت کرده باز بطرف ماوراء النهر رفت ۔ در حبیب السیر مسطور است که چون میرزا سلطان محمود از هرات بکنار رود جیحون می رفت از یک فرسخی لشکر سلطان حسین میرزا عبور فرمود۔ منهیان اقبال

۲ق سلطان حسین میرزا : س سلطان عالیشان۔ ۳ ق سلطان احمد : س سلطان احمد میرزا ۔ ۱۳ ق سطان محمود بایکدیگر : س ندارد۔ ۱۴ ق اهالی : س اکابر۔ ۱۴ ق میل ادسان. . . حسین میرزا : س مایل بودن بسلطان حسین میرزا ۔ ۱۵ ق بازگفت : س بیان کرد۔ ۱۶ ق کرده : س نموده۔ ۱۸ ق لشکر سلطان حسین : س لشکر سلطان گیتی ستان۔ ۱۸ ق فرمود : س نمود۔

سمع جلال رسانیدند که میرزا سلطان محمود با مردم اندک و خوف بسیار از کنار اردوی سپهر یار عالم مدار میگزرد ـ اگر جمعی را بر سر راه او فرستی یحتمل که دست بردی نمایند ـ سلطان در جواب فرمود که سر راه پدر کشته و بخت برگشته چرا گیرم ـ القصه چون خبر معاودت سلطان احمد بماوراءالنهر بسمع اهالی خراسان رسید هر روز اشراف و اعیان فوج فوج و گروه گروه باستقبال سلطان حسین میرزا می آمدند و رسم نثار و ایثار بتقدیم می رسانیدند ـ القصه سلطان عالیشان ابوسعید خان درمیان را برسم داروغگی هرات فرستاده موکب همایون از عقب روان شد ـ

بیان ورود موکب همایون بهرات و زینت یافتن خطبه و سکه بنام همایون و انتظام یافتن امیر علی شیر و جمعی از ارکان دولت ابوسعید در سلک ملازمت آنحضرت

س : ذکر جلوس ابوالمظفر سلطان حسین میرزا بعد از قتل سلطان ابوسعید بر تخت هراه و مشرف شدن اهل خطه بتقبیل آستان خلافت مناط

خ : بر سریر کامرانی قرار گرفتن پادشاه عالم سلطان حسین میرزا و قرار خطبه خواندن دادن و مهمات صدارت و وزارت را بر همگنان مقرر داشتن

۲ ق کنار : س حوالی ـ ۳ ق فرستی : س فرستند ـ ۳ ق نمایند : س کامل توانند ـ ۳ ق درجواب : س ندارد ـ ۴ ق سرراه .... گیرم : س شعر چه گیرم سر راه سر گشته ؛ پدر کشته ؛ بخت بر گشته ؛ ـ ۵ ق سلطان احمد : س سلطان احمد میرزا ـ ۵-۶ ق هر روز اشراف و اعیان : س ندارد ـ ۶-۷ ق سلطان حسین میرزا . . . . می رسانیدند : س سلطان حسین میرزا شتافته بموکب ظفر اثر پیوستند و بزبان حال مضمون این مقال که

تخت جمشید و تاج آفریدون آرزمند پا و تارک تست

۷ ق القصه :س آنگاه ـ ۷ ق عالیشان : س عالمیان ـ

چون حضرت سلطان سعادت انتما بمودای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا مدت مدید و عهد بعید بعزم جهانبانی و کشور ستانی (ق ۲۴۹) فراز و نشیب ربع مسکون را بقدم سلوک پیموده به هیچ وجه پای از وادی طلب نکشید و سکرات خویش را از وادی ورطات مهلک، و خطرات (س ۳۸۳ب) عظیم افگنده مطلقاً از کثرت اعدا و بسیاری دشمنان نیندیشید. لاجرم بفحوای حدیث صحیح نبوی صلی الله علیه وآله که من طلب شیا وجد و جد ومن قرع باباً ولج ولج بمطلوب خویش فائز گشته حضرت بخشنده بی‌منت مقالید مملکت خراسان را بقبضهٔ اقتدار و اختیار آنحضرت نهاده رایت عز و جاهش بر اوج مهروماه افراشته شد، بیت:

جهان آنرا بود کو به شتابد   جهانگیری توقف بر نتابد

تفصیل این اجمال آنکه سلطان عالیشان چون شیخ ابوسعید درمیان را بدارای شهر هراة روان گردانید موکب همایون نیز از عقب بحرکت در آمده روز چهارشنبه رمضان سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه همعنان اقبال و دولت بشمال کوه بابا ولبگاه رسید. سادات و قضاة و اکابر و اشراف شهر برسم استقبال استعجال نموده بتقبیل بساط گردون انبساط سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا بر کشودند. روز دیگر که پنجشنبه بود امیر مبارزالدین ولی بیگ از طرف مشهد مقدس رسید (خ ۳۹۰ب) و بسعادت زمین بوس مشرف گشت. روز جمعه عاشر شهر مذکور در مسجد جامع هراة خطبه بنام با احترام سلطان عالیشان زیب و زینت گرفت

۱ ق والذین جاهدوا ... سبلنا: س آن بلوغ الآمال فی رکوب الاهوال: خ تعز من تشا بیدک الخیر - ۴ ق از وادی: س در- ۴ ق مهلک: س نهیب- ۹ ق بیت: س نظم- ۱۳ ف ثلاث: س و خ ثلث- ۱۴ ق کوه بابا ولیگاه: س کوه با ولیگاه- ۱۸ ف گشت: س گردید - ۱۸ ف شهر: س ندارد- ۱۹ ق هراة: س دارالسلطنت هراة-

و زر بسیار برسم نثار پاشیدند و حصار آن خطه متبرکه غلغله تهنیت و مبارکباد بگوش هوش خطیب نه پایه سموات رسانیدند - در حبیب السیر مسطور است که چون شعشعه انوار دین پروری سلطان عدالت آئین بر اطراف مملکت خراسان تافت آنحضرت داعیه نمود که خطبه و سکه را بنام سامی ائمه معصومین علیهم السلام مزین گرداند - وصیت این نیک نامی در اطراف آفاق انتشار داده آوازه تجدید قواعد نبی هاشمی از ایوان کیوان بگذارند که جمعی از متعصبان مذهب حنفی که دران زمان در دارالسلطنت هراة بغایت معتبر بودند بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته در باب ترجیح بسوم اهل سنت سخنان گفته مانع عزیمت سلطان شدند - چون آنجناب را هنوز استیلای چنان دست نداده بود بالضرورت التماس آن جماعت را قبول نموده خطبه بدستور سابق خواندند - و در همان ایام امیر علی شیر که در ملازمت میرزا سلطان احمد بسر می برد از کنار آب جیحون از اردوی سلطان احمد جدا شده در هراة بموکب همایون پیوست و کیفیت احوال آن امیر صائب تدبیر بعد ازین بتفصیل مذکور خواهد شد، انشاالله تعالی -

و هم دران اوقات پیرزاده محمد سلطان که خواهر زادهٔ میرزا سلطان حسین و نبیره زاده میرزا میرانشاه بود و میرزا کیچیک نام داشت با والده و والد از قراباغ ازان بدارالسلطنته هراة رسید و منظور نظر مرحمت و اشفاق گردید - و هم دران ایام مسرت انجام بعضی از وزرا و ارکان دولت سلطان سعید شهید مثل امیر سید مراد اوغلاقچی که از جمله معتبران بود با جمعی از قرابتان و مولانا قطب الدین خوافی

---

۹ ق ترجیح : خ ترویج - ۱۱ ق نموده: س فرموده - ۱۶ ق محمد سلطان : س محمد سلطان میرزا - ۱۷ ق میرانشاه : س میرانشاه بن امیر تیمور گورگان - ۱۷ ق نام: س لقب -

و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از جانب عراق و آذربایجان بدارالملک هرات آمد در سلک خدام بارگاه ملک اشتباه انتظام یافتند و امیر سید مراد بمنصب امارت سرافراز گشت. خواجه قطب الدین طاوس مشرف دیوان همایون شد و مولانا قطب الدین بامر صدارت اختصاص یافته مهم وزارت بخواجه قرار گرفت.

ذکر توجه میرزا یادگار بامداد امیر حسن بیگ ترکمان بهوای استیلای خراسان و حرکت موکب همایون بعزم مدافعه و وقوع محاربه درجناران و هزیمت یافتن میرزا یادگار

در شهور سنه اربع و سبعین و ثمانمائه میرزا یادگارمحمد بن سلطان محمد بن بایسنغر بن میرزا شاهرخ که دختر زاده میرزا جهانشاه ترکمان بود و بعد از کشته شدن میرزا جهانشاه در ظل حمایت امیر حسن بیگ بسر می برد و آنجناب در تعظیم و احترام شاهزاده دقیقه نامرعی نمی گذاشت. بعد از واقعه قراباغ که سلطان ابوسعید از دست ساقی اجل جرعه شهادت چشیده بود امیرحسن بیگ شاهزاده را بزر و لشکر امداد نموده مملکت خراسان که ملک موروثی شاهزاده سعادت نشان بود بدو ارزانی داشت با سپاه آراسته بدانصوب فرستاد و چون آوازه توجه میرزا یادگار بطرف خراسان و قرب وصول او بولایت جرجان بسمع جلال سلطان گیتی نشان رسید یک مرتبه جمعی از امرای عظام مثل امیر

خ: محاربه نمودن سلطان حسین میرزا با میرزا یادگار و لشکر حسن بیگ ترکمان آق قوینلو که بامداد و کومک میرزا یادگار از آذربایجان بخراسان آمده بودند

س: ذکر توجه میرزا یادگار محمد بصوب خراسان و محاربه نمودن با سلطان عالیشان و انهزام یافتن از عساکر نصرت نشان

۱۱ ق جهانشاه: س جهانشاه بن قرایوسف. ۱۶ ق آراسته: س فراوان.

ناصرالدین عبدالخالق بن امیر (س۱۵۳م) نظام الدین احمد فیروز شاه و امیر مبارزالدین ولی بیک را با جمعی از اعیان لشکر بر سبیل استعجال باستقبال مخالفان روان کرد و از عقب ایشان خواهر زاده (ف۳۰۶) خود میرزا کیچیک را هم با سپاه جرار برسم ایلغار فرستاد۔ و موکب همایون در ربیع الاول سنه مذکور از دارالسلطنت هراة رایات مظفر آیات برافراخته بعد از طی مراحل و منازل چون بمشهد مقدس رسید بعزم طواف و شرائط زیارت امام الانس والجنه علی الرضاعلیه التحیة والدعا قیام و اقدام نموده از آنجا بالنگ رادکان نهضت فرمود و در موضع چناران عسکرین را اتفاق ملاقات دست داده حربی عظیم درهم پیوست۔ آخرالامر لشکر میرزا یادگار که اطرافی بودند از دست برد سپاه خراسان و لمعان تیغ و سنان موکب گیتی ستان روی بوادی فرار و هزیمت نهاده از راهی که آمده بودند باز گشتند۔ میرزا سلطان حسین مظفر و منصور شکر باری عزاسمه بتقدیم رسانید (خ ۳۹۱) و امیر شیخ حسن تیمور را بایالت ولایت استرآباد مقرر فرموده بنفس نفیس بمستقر سریر خلافت مصیر روان شد و دران سال درباغ سفید قشلاق فرمود۔ و دران قشلاق یارعلی ترکمان و پسران محمد علی شکر آغلی که از اعاظم امرای آذربایجان بودند با هزار مرد شجاعت پناه باتفاق میرزا ابراهیم ولد میرزا محمد بن میرزا جهانشاه از بیم امیر حسن بیگ از عراق بطرف خراسان آمده التجا بدرگاه سلاطین پناه آوردند و باصناف الطاف سلطانی مفتخر و سرافراز گشتند۔ و از عقب آن جماعت فضائل پناه معالی دستگاه قاضی علی که از جمله مقربان کریاس گردون اساس حسن بیگ بود برسم رسالت بهرات امد و از زبان پادشاه

---

۶ ق بمشهد .... شرائط : س بمشهد مقدس را محل نزول همایون ساخت و بلوازم شرائط۔ ۱۱ ف هزیمت نهاده : س هزیمت آوردند و۔

عالی جاه بسمع اشرف سلطان عالیشان رسانید که "همواره میان آبای عظام و اجداد کرام ما اساس محبت و نیاز مودت ارتباط و استحکام داشته. چون بعنایت قادر مختار این جانب را دفع فساد میرزا جهانشاه میسر گشت میرزا ابوسعید از شیوه ستوده اسلاف تجاوز نموده لشکرها باذربایجان کشید و هر چند ازین طرف دواعی و نیازمندی بوقوع انجامید فائده بران مرتب نگشت. عاقبت منتقم جبار او را باو نمود و صورتی که در پرده غیب مستور بود بظهور پیوست. اکنون مدعا آنست که رابطه اتحاد موروثی را مرعی داشته جماعت تراکمه قراقونیلو که پناه بآن درگاه آورده اند نگاه ندارند و از پیش خود برانند". چون سلطان عالیشان را در باب اخراج ترکمانان عرق حمیت و مروت مانع بود سخنان امیرحسن بیگ مزاحمت بحال آن جماعت برسانید. چون رسول امیر حسن بیگ بی نیل مطلوب معاودت فرمود امیرحسن بیگ بر سر عناد آمده مرتبه دیگر امیرزاده یادگار محمد را با سپاه فراوان که اکثری از ایشان ترکمان بودند باز بطرف خراسان روان گردانید.

ذکر توجه میرزا یادگار بار دیگر بطرف خراسان و ظهور اندک اختلالی در امور سلطانی و ایلغار میرزا یادگار بارض اقدس و جام و وقائع آن روزگار

چون مرتبه دیگر آوازه توجه میرزا یادگار محمد بصوب خراسان در معسکر ظفر اثر شیوع پذیرفت سلطان عالیشان بعزم ستیز و خونریز رایت اقبال بر افراخته بطرف ولایت جرجان که میرزا یادگار محمد بدانصوب

خ : لشکر آراستن حسن بیگ آق قونیلو بمدد میرزا یادگار بر سر سلطان حسین میرزا و تسلط نمودن میرزا یادگار در بلده هراة

س : ذکر توجه میرزا محمد یادگار بطرف خراسان نوبت ثانی و ترک محاربه نمودن سلطان عالیشان جهت رعایت حزم و روی آوردن

۵ق طرف: خ جانب - ۱۴ق گردانید: س ساخت.

رفته بود روان شد و چون حوالی حاجرم مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گشت از استرآباد خبر رسید که چون میرزا یادگار با لشکر جرار متوجه استرآباد شد امیر شیخ حسن تیمور که از قبل سلطان حاکم جرجان بود از بیم سپاه ترکمان شهر استرآباد را خالی گذاشته پناه بقلعه شماسان برد و بعد از چند روز از میرزا یادگار امان خواسته از حصار بیرون آمده در سلک ملازمان آنجناب انتظام یافته۔ بمجرد انتشار این خبر بعضی از امرا و روس عسکر خاک بی آزرمی را برفرق دولت خود پاشیده از موکب همایون رو گردان شدند و بمخالفان پیوستند۔ سلطان گردون نوان چون از لشکر آن حرکت را مشاهده نمود بر سائر امیران و اعیان اعتماد نکرد و صلاح حال در مضاربه و محاربه ندید۔ لاجرم ازان مکان کوچ فرموده بطرف مشهد مقدس نهضت فرمود و دران ایام در هراه نیز بواسطه زیادتی عمال غوغائی عظیم دست داده بود۔ سلطان دران مکان صائب تدبیر (س۵۸۴ب) امیر علی شیر را از برای تسکین آن فتنه بهراة فرستاد و موکب همایون بجانب پل خاتون که اغرق و اردوی سلطان دران مکان بود توجه نمود۔ و از پل خاتون با اردو بجانب حصار نیره نو روان شد که بعضی از مخدرات حجره کرامت را دران حصار مضبوط سازد۔ کوتوال حصار مذکور احمد توقچی که تربیت کرده آنحضرت بود پیغام داد که "اگر سلطان با دوسه نفر می آید بمدم اطاعت پیش آمده دروازه را می کشایم و الا در طریق اطاعت سلوک نمی نمایم۔" (ق۴۷۶) خاطر مبارک سلطان ازان سخنان بر آشفته عنان یکران بجانب مرغاب تافت و میرزا یادگار محمد چون از مراجعت سلطان

۲ق از استرآباد : س از جانب استرآباد۔ ۹ق لشکر : س لشکریان۔
۱۲ق ایام : س اوان۔ ۱۲ق نیز : س هم۔ ۱۲ق بواسطه : س بسبب۔
۱۳ق دران مکان : س ندارد۔

و لشکریانش خبر یافت از استرآباد لجام ریز بجانب مشهد مقدس شتافت - در خلال آن احوال میرزا سلطان محمود بن سلطان سعید از طرف ماوراءالنهر با لشکری پر قهر و ستیز از آب جیحون عبور نموده در حوالی بلخ فرود آمد - اکثر امرا و سپاه با طائفه ترکمانان جهانساهی دران بیابان خونخوار از سلطان حسین کامگار تخلف ورزیده بسلطان محمود میرزا پیوستند - سلطان از مشاهده آن حال مضطرب و حیران شده نمی دانست که بکدام (خ ۱۹۳ب) طرف رود که دران اثنا قاصدی یوسف نام از نزد امیر مظفر برلاس بدرگاه خاقان گردون احتشام رسیده عرضه داشتی رساند - مضمون آنکه فوجی از بندگان خدمتگار و مخلصان اختصاص آثار چون امیر محمد ازلات با چهار فرزند و جمعی کثیری از مردم دولتمند در نواحی حصار انتظار موکب ظفر کردار می کشند سلطان از استماع این خبر بغایت مسرور شده در ساعت با اعوانی که از ملازمت تخلف ننموده بودند متوجه قصبه حصار شدند و دران موضع جماعت مذکور بموکب ظفر اثر پیوستند - آنحضرت هر روز در منزلی و هر ساعت در مکانی با معدودی چند بسر می برد - و چون آوازه پریشانی سلطان و تفرقه شدن لشکر بی اعتبار بسمع میرزا یادگار رسید از مشهد مقدس توجه فرموده بطرف جام بحرکت در آمد و آنجناب هنوز در جام بود که در روز جمعه ششم محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه در دارالسلطنت هرات خطبه بنام او خواندند - میرزا یادگار کامران و کامگار از جام بطرف شمال هرات

۱ق ولشکریانش : س و بی اتفاق لشکریانش - ۳ف قهر و ستیز : س قهر و ستیز و خونریز - ۳ق آب : س ندارد - ۳ف حوالی بلخ : س قبة الاسلام - ۵ق سلطان حسین کامگار : س موکب همایون شهریار - ۱۲ق با اعوانی : س با اعوانی و انصاری - ۱۶ف توجه : س و خ کوچ - ۱۹ف کامران و کامگار: خ کامران -

گزشته از عقب سلطان سلطنت مآب تا کنار آب مرغاب رفت و چون معلوم نمود که سلطان بطرف بیابان بیرون رفته آنجناب عنان یکران هامون نورد را بطرف دارالملک هرات تافت ـ

ذکر ورود میرزا یادگار بهرات و ایلغار سلطان کامگار علی انغفله و تصرف شهر هراه و گرفتاری میرزا یادگار در خواب مستی بسعی امیر علی شیر و بسزا رسیدن

چون آوازه نیک خواهی و یک جهتی اهالی هرات بسمع میرزا یادگارمحمد رسید استمالت نامها باعیان و سادات و قضاة و علما و مشائخ هرات فرستاده مجموع را بمواعید دلپذیر مستظهر و امیدوار گردانیده خود بعظمت هرچه تمامتر از راه رباط سحاب بسواد هراة در آمد ـ اهالی آن خطه بشرائط استقبال استعجال فرموده روز نهم محرم که قمر بطریقه محرقه بود میرزا در النگ کهدستان منزل گزید و روز دیگر که بر تیغ نخستین بود بباغ زاغان نزول فرمود و سریر حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا که چند سال از فروغ طلعت اولاد آنحضرت عاطل مانده بود از پرتو انوار جبین مبین منور گردانید ـ و امرای ترکمان که اکثری اقوام امیر حسن بیگ بودند همه را در عمارات سلاطین و منازل جنت آئین فرود آورده شاهزاده قدم بر مسند سلطنت نهاده با عروس ملک دست در آغوش کرد ـ چون آن شاهزاده ساده لوح بعیش و عشرت بسیار مشغول بود و عموم اوقات را با قدح می ارغوانی صرف می نمود و بامور مملکت کمتر می پرداخت

خ : ذکر شبخون آوردن سلطان حسین میرزا در باغ زاغان بر سر میرزا یادگار و او را گرفتن و بقتل رسانیدن و بیان حالات او

س ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بن بایسنقر بن میرزا شاهرخ بر سر سلطنت هراة و مآل حال آن شاهزاده کثیرالغفلت موفورالنشاط ـ

۸ق نامها : س باسم ـ

ترکمانان دیو سیرت که همراه او بودند دست تعدی بمال و منال رعایا و برایا دراز کرده از شرائط بیدادی دقیقه نامرعی نمی گذاشت و در خصبه اسم امیر حسن بیگ را ذکر می کردند و بعد ازان میرزا یادگار را نام می بردند و زمام امور ملکی و مالی خراسان تمام در قبضه اقتدار ترکمانان و سلطان خلیل که پسر مهتر حسن بیگ بود در النگ رادکان خیمه اقامت داشت و (س ۴۸٦) اوقات نازنین را در وادی نامرادی صرف می نمود - همواره دردن اندیشه بود که بچه تدبیر بر عدوی قوی غالب آید و بکدام اندیشه فرزین بند خصم را از هم بکشاید که دران اثنا منهیان اقبال علی العاقب والا تصال بمسامع جلال خبر می رسانیدند که میرزا یادگار محمد از نشه غرور بغادت بی شعور است و از تواتر تجرع شراب انگوری گاهی مست و گاهی مخمور-

سلطان ثاقب رای صائب تدبیر چون بر غفلت و بی پروائی دشمن اطلاع یافت بدیدن پیکر فتح و ظفر واثق گشته رای جهان آرای بران قرار یافت که ببیک ناگاه بطرف دارالسلطنت هراة شتابد و بصرصر حمله قیامت نهیب نهال اقبال و دوحه آمال مخالفان را از بیخ و بنیاد بر اندازد - در خلوتی که در بر روی غیر بسته بود با امیر صائب تدبیر نظام الدین علی شیر ابواب مشورت باز کرده شمه از مخطور خاطر آن امیر صافی ضمیر درمیان نهاد - آنجناب رای سلطان را بغایت پسندیده مبالغه فرمود که این سر را مخفی باید داشت که مبادا این خبر بهراة

---

۱ ق او: س ندارد - ٦ ق اقامت داشت: س افراشته بود و امرا برادرش زنبیل بیگ در قهستان دست ظلم دراز کرده کار بجای رسید که اکثر مردم آن دیار جلا وطن اختیار نموده متفرق شدند - ٦-۷ ق اوقات نازنین .... مینمود: س که درین دقت در چهار باغ قصبه میمنه اقامت داشت - ۱۳ ق یافت: س گرفت -

رسد و دشمنان غافل ازین حال آگاه گردند و بشرائط حزم و احتیاط (ق ٥٧٦) قیام نمایند - سلطان عالیشان جمعی از امرای طایفه ازلات را از برای محافظت اغرق در همان مکان گذاشته از آنجا کوچ فرمود و بکنار آب مرغاب روان شد و بعد از قطع منازل در موضع برکن نزول فرموده (خ ۳۹۲) دران مقام امرای ذوالاحترام را در مجلس طلب نمود و از ما فی الضمیر خویش شمه بر ایشان ظاهر ساخت - تمامی آنجماعت متفق اللفظ والمعنی بر عزیمت سلطان تحسین نموده در امضای آن عزیمت مبالغه فرمودند - سلطان عالیشان چون امرای گردون توان را موافق و یکدل دید در کنار آب مرغاب که هشت صد و پنجاه سوار دلیر جرار ملازم رکاب ظفر کردار بودند همه را جبه و جوشن قسمت کرده بمناصب بلند و اقطاع لائق مستظهر و امیدوار گردانید و بر سبیل استعجال ایلغار نمود - و بعد از طی مسافت نیم شبی در باغ رباط فرود آمده چاشت گاه روز دیگر از آنجا کوچ کرده برابر لنگر بابا خاکی از طریق آهو و سنگ بحرکت در آمد - و چون شب شد شیرم قراولی را برسم زبان گیری از پیش فرستاد - و در وقت ظهر همان روز شخصی که از طرف هرات می آمد چنان تقریر نمود که مخالفان دولت قاهره اصلا از توجه سلطان خبر ندارند - سلطان از شنیدن این خبر مسرور شده بتعجیل تمام روان شد و چون بحدود چشمه خبردوک رسید از نزد شیرم قراول خبر آمد که مردم هراة از سپاهی و رعیت همه در مهد غفلت غنوده اند و از هیچ خبر ندارند - سلطان در چشمه مذکور فرود آمده فرمود که بهادران

---

۴ ق برکن : س بوکن - ۵ ق مجلس : س مجلس مشوره - ۷ ق نموده : س کرده -
۷ ق آن : س ندارد - ۱۰ ق کرده : س نموده - ۱۰ ق بلند : س ارجمند -
۱۲ ق مسافت : س مسافت بعید - ۱۳ ق کرده : س فرموده - ۱۳ ق سنگ :
س دشتک - ۱۴ ق قراولی : س قراول - ۲۰ ق در : س بسر -

خویش را بسلاح و جوشن بیارایند. شب سه شنبه بیست و دوم صفر ازان منزل روان شد و امیر مظفر برلاس و ابو سعید ... درمیان و ابراهیم برلاس و درویش ازلات را با صد و پنجاه مرد ... صفات پیشتر فرستاد که دروازه باغ زاغان را بگشایند و خود با محمد سلطان از عقب امرا ایلغار کرده بزبان گیری تحرک در آمده ... باغ زاغان آمده معلوم کرد که میرزا یادگار محمد در غایت غفلت مست و خراب در خواب است. سلطان عالمشان از راه کوچه خیابان روان شده امرا و لشکریان را از هر طرف تقسیم فرمود و خود با هشتاد نفر متوجه دروازه باغ شد. دران اثنا خبر رسید که امرا دروازه باغ را گشوده اند. و چون سلطان بدر باغ رسید اول امیر علی شیر قدم پیش نهاده بدرون باغ رفت و بعد ازان سلطان با عساکر نصرت نشان بپای مردی بباغ در آمد و مجموع بپای قصر رسیدند. از مردم میرزا یادگار کسی را خبر نبود. فی الحال شمعی چند روشن کرده امیر علی شیر شمشیر برهنه بمانند عصا بدست گرفته از راه معتاد ببام قصر بر آمد و حاجی علی پیاده از راه دیوار ببام قصر بر آمده بود. میرزا یادگار را از بستر خواب کشیده بیرون آورد. امیر علی قلی شهزاده را از دست وی گرفته از راه معتاد که امیر علی شیر بالا رفته

۱ق خویش را: س خویش را مکمل سازند و. ۱ق دوم: س سوم.
۳ ق درویش ازلات: س درویش علی ازلات. ۳ ق مرد: س سوار.
۴ق صفات: س سعار. ۴-۶ق و خود با محمد ... معلوم کرد: س و
حاجی محمد خسرو از عقب امرا ایلغار نموده بزبان گیری روان شد تا نزدیک
باغ زاغان رفته باز آمد و عرض کرد. ۷ق مست و خراب: س مانند
بخت خود. ۱۲ق با عساکر... مردی: س مجموع انفار. ۱۵ق ببام:
س ببالای. ۱۵ ق برآمد: س رفت. ۱۷ق گرفته: س ستانده.

بود بزیر آورده کشان نزد سلطان عالیشان د. د (س۳۸۶ ب) -
سلطان خواست که از سر خون او گذرد - امرای عظام بدی شهزاده را چون مستلزم های خویش می دانستند در همان لحظه ... حموش را ... دار فرو نشاندند و بصرصر سیاست بساط حکومت را در نوردیده - سلطان میرزا یادگار مانند دوران گل زمانه از چهل روز نبود، بیت:

گل صحبتی بخود بر آشفت و ربخت تا باد صبا حکایتی گفت و بریخت
بد عهدی دهر بین که گل در ده روز سر برزد و غنچه کرد و شگفت و بریخت

مولانا کمال الدین عبدالواسع در تاریخ شهادت میرزا یادگار گفته،

شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر از سال شهادتش همی داد خبر

ذکر مرخصی ترکمانان بعد از قتل میرزا یادگار و ضم قندهار بر ممالک محروسه و تفویض امارت دیوان اعلیٰ بامیر علی شیر و حالات دیگر

چون سلطان سعادت مند بنیروی بخت بلند و طالع ارجمند در ابتدای دولت قاهره غالب آمد در دارالسلطنت هرات کرة بعد اخری قدم بر سریر جهانبانی و تخت کامرانی نهاده رایت عز و جاه بر اوج مهر و ماه بر افراخت و یوسف بیگ و شاه منصور و باقی لشکریان بایندر که امیر حسن بیگ بکومک میرزا یادگار فرستاده بود از روی مروت و مردمی بجموع را رعایت نموده رخصت انصراف ارزانی داشت و جرائم

خ : قدم بر مسند کامرانی و سریر ابهت گذاشتن سلطان حسین میرزا در دفعه ثانی بمملکت حراسان

س : ذکر جلوس سلطان گردون اعتلا سلطان حسین میرزا بر سریر سلطنت خراسان نوبت ثانی بسعادت و کامرانی

۲ ق خواست : س می خواست - ۳ ف خویش : س خود - ۶ ف بیت : س رباعی - ۱۸ ق رخصت انصراف : س رخصت انصراف بصوب عراق -

جمعی را که از موکب همایون فرار نموده بودند بمیرزا یادگار پیوسته بودند۔ بموجب شفاعت امرا و ارکان دولت بعفو و اغماض مقابل گردانید۔ از (خ ۳۹۲ ب) مشاهده آنحال اولیای دولت روز افزون را امیدواری تمام دست داده زبان بمضمون این مقال کشودند، بیت:

دوستان را کجا کنی محروم   تو که با دشمنان نظر داری

اما امیر علی (ق ۶۷۶) جلایر که راتق فاتق مهمات میرزا یادگار بود و شرارتی چند ازو بظهور رسیده بود بتیغ سیاست از هم گزرانید۔ بالجمله چون سلطان صاحبقران تخت سلطنت و جهانبانی را از فر طلعت خورشید سیما غیرت افزای سپهر خضرا گردانید نسبت بطوائف انام علی اختلاف طبقاتهم وتباین درجاتهم مراسم تربیت و رعایت بجای آورده در تمهید بساط عدل و انصاف فرامین مطاعه صادر شد و در جمیع امور رعایت رعیت پروری را مرعی داشته، بیت:

خلائق را بنعمت داد یاری   ولایت را ز فتنه رستگاری
ز بس کافتاد کانرا داد سداد   جهان راعدل نوشیروان شدازیاد

در زمان سلطنت آن خسرو عدالت شعار مجموع بلاد خراسان سیما خطه فردوس مثال و بلده فرخنده فال هرات که مرکز دولت و مقر سلطنت آنحضرت بود بنوعی آبادان و معمور گشت که مزیدی بران متصور نبود۔ در نزاهت دشت و طراوت اشجار و حصانت عمارات و سلاست انهار طره هر دیار و غیرت افزای سائر بلاد و امصار بود۔ طبقات انام از اکابر و اماثل و علما و فضلا و هنرمندان و پیشه‌وران و اهل براعت در هر صناعت در مصر جامع چندان جمع شده بودند که از حیز تعداد بیرون و از حیطه ضبط و شمار افزون بود۔ سادات عظام کرام و

---

۱ ق بودند: س ندارد۔ ۱۱ ف صادر شد: س بنفاذ رسانید۔ ۱۷ ق گشت: س شده۔ ۲۰ ق فضلا: س افاضل۔

علما و قضاة و مشائخ ذوالاحترام که ثمرات ریاض نبوت و ولایت و کواکب سپهر هدایت و مصابیح شبستان معرفت و مفاتیح ابواب بوستان افادت اند ازان سلطان عالیشان رعایت تمام یافته بسیورغالات و انعامات شرف اختصاص داشتند و شعرا و ارباب انشا که شهسواران میدان بلاغت و سخنوران و سجان مضمار براعت اند باصناف لطف و احسان ممتاز و مستثنی بودند ـ و همچنین سحاب مکرمت آن پادشاه عالیجاه بر کشت زار امید خاص و عام باریدن گرفت و ابواب رفاهیت بر روی روزگار کافه انام بگشود و باروه معدلتش ظلمت ظلم و ستم از چهره ایام بزودد ، بیت :

عدل او صفحه ایام بتیغ کرده پاک از رمم درد و دریغ
برق قهرش چو رسد زهر آلود دوستان بگذرد از چرخ کبود
کار مظلوم بود ساختهاش ظلم از آفاق بر انداختهاش

در سالیکه میرزا یادگار محمد رخت هستی بعالم بقا کشیده بود سلطان عالیشان از ضبط و نسق هراة فارغ گردیده عزیمت سفر مرو نمود ـ زیرا که دران اوان الغ بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید از طرف کابل با لشکر فراوان ببرادر خود سلطان محمود میرزا که بمحاصره قبة الاسلام بلخ (س ۸۷۴) قیام می نمود پیوست و دران اثنا بولایت مرو تاخت پرده شعله پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آنولایت انداخته بود ـ بنا برین سلطان عدالت آئین جهت استیصال نهال خلاف بصوب مرو توجه نمود و در حین توجه دو ساله اخراجات و زر لشکر بر ساکنان هرات و

۵ق سخنوران : س ندارد ـ ۵ق سنجان : س سخن سنجان ـ ۷ف گرفت : س آغاز نهاده ـ ۷ق بر : س ندارد ـ ۹ف بیت : س نظم ـ ۱۳ق در : س درین ـ ۱۹ق توجه نمود : س نهضت فرمود ـ

بلوکات معاف داشت و حکم شد که عمال دیوان مزاحم رعایا نکردند و مولانا معزالدین جوینی و قاضی قطب الدین احمد الانامی را نزدیک طلب نمود گفت "بلده هرات را بدستور سلطان ابوسعید ضبط می باید نمود و اگر بنفس من یا برادر من یا فرزندم بدر حصار آید در می باید کشود و در اجرای آن تاخیر نمی باید نمود." و همچنین در باقی احکام شریعت غرا مبالغه تمام فرمود و موکب همایون بطرف مرو بحرکت در آمد و دران زمستان در همان مکان قشلاق نمود.

و چون فصل شتا بآخر رسید خسرو خاور عزیمت تخت گاه حمل نموده از پانزده درجه حوت تجاوز کرده بود که شیر بیشه شجاعت ابوالغازی سلطان حسین میرزا با لشکر قیامت اثر از مرو بطرف بلخ که دران اوان در حیطه تصرف سلطان محمود میرزا در آمده بود روان شد و از جانب دیگر سلطان محمود میرزا با لشکر ظفر ورود بحرکت در آمده در ولایت اندخود در موضع چکمن عسکرین را اتفاق ملاقات دست داده و حربی در غایت شدت و صعوبت روی نمود. اما آخرالامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت (خ۳۹۳) سلطان غازی وزیده لشکر ماوراءالنهر روی بهزیمت نهاده قبة الاسلام بلخ دیگر بار در حیز تسخیر سلطان حسین میرزا در آمد. احمد مشتاق که دران معرکه کارهای نمایان کرده بود بایالت آن خطه سرافراز شد و دران زمان که سلطان عالیشان با میرزا سلطان محمود در محاربه و مجادله بود میرزا محمد عمر

---

۱ ق عمال دیوان ...... نکردند : س عمال و دیوانیان جهت طلب آن وجه نشوند. ۲ ق جوینی : س ندارد. ۳ ق بدستور : س بدستور فرمان. ۴ ق بدر حصار آید : س حد شرعی واقع شود. ۱۱ ق تصرف : س تسخیر. ۱۲ ق لشکر : س جنود. ۱۳ ق اتفاق ملاقات : س تلاق و تقارب. ۱۴ ق سلطان حسین میرزا : س سپهر یار خراسان.

که نبیرهٔ میرزا پیر محمد جهانگیر بود بعد از شهادت سلطان ابو سعید بر ولایت قندهار استیلا یافته بود فرصت را غنیمت دانسته (ق ـ ٦٤) بولایت قهستان با لشکر فراوان در آمد ـ چون این خبر بسمع مبارک سلطان عالیشان رسید بعد از فتح سلطان محمود از برای دفع فتنه او توجه بود ـ چون آوازه وصول موکب همایون بحدود قهستان بسمع میرزا عمر رسید چون آهو که از شیر گریزان شود روی هزیمت بولایت خوش نهاد و یک مرتبه دیگر که سلطان عالیشان بدولت و اقبال در دارالسلطنت هرات تشریف داشت شاهزاده موی الیه لشکر بنواحی فراه کشید ـ جمعی از امرا که بموجب فرمان بدفع شاهزاده بدان صوب روان شده بودند بعد از وصول بدان حدود شاهزاده جسارت نموده بر سر امرا می آید و در اثنای کارزار تیری بر مقتل میرزا عمر می آید و جان گرامی بجهان آفرین تسلیم می نماید و دران وقت مملکت قندهار با ممالک محروسه منظم گشت ـ

و در شهور سنه ست و سبعین و ثمانمائه منصب امارت دیوان به امیر علی شیر مرحمت شد ـ در مرتبه اول قبول این منصب نمی کرد و می گفت که من حالا که صاحب منصب نیستم و در جرگه ایکچیان شده سدره مرتبه انتظام دارم از جمیع امرای عظام بسریر سپهر احتشام نزدیکتر می نشینم ـ هرگاه که متصدی منصب امارت گردم مقرر است که بحسب توره از امرای برلاس و ارلات برمن تقدیم خواهند نمود ـ پس تکفل امر امارت دون مرتبهٔ من باشد ـ" سلطان عالیشان این عذر را بذیرفت و حکم فرمود که "غیر از امیر مظفر برلاس هیچ کس امرای عالی اساس بر امیر علی شیر مقدم ننشیند ـ" بهر تقدیر بعد ازین حکم امیر علی شیر بنا بر خاطر خطیر خاقانی در امر امارت دیوان شروع فرموده بخلعت طلادوزی و کلاه نوروزی سرافراز

---

٤ ق عالیشان: س بیهمال ـ ١٣ ق منظم: س منضم ـ ٢٣ ق بخلعت: س بجبه ـ

گشت و تصور فرق انام آن بود که امیر صافی ضمیر بموجب فرمان مقدم بر سائر امرا مهر خواهد زد - دران روز که ارباب نجوم ساعتی نیک کرده بودند که آنجناب مهر بر نشان نهد چون نشان را بدست او دادند ار غایت ادب و کسر نفس در جای مهر زد که ازان فروتر جا نبود - آنمعنی بموجب استحسان خاص و عام گشته موجب ازدیاد اعتقاد پادشاه اسلام شد - و هم درین سال خواجه نظام‌الملک خوافی در امر وزارت دخل نمود - و در آخر همین سال سلطان عالیشان خواجه مجد الدین محمد ولد غیاث الدین میر احمد خوافی را منظور نظر عنایت (س۲۸۷ب) وافی اثر گردانیده حکم همایون شد که آن خواجه افاضل ملاذ متصدی منصب پروانه و رسالت بوده بر جمیع پروانجات ملکی و مالی مهر زند و هرگاه که پادشاه در دیوان نشیند آنجناب در پایهٔ سریر خلافت مصیر نشسته سوانح وقائع و سخن داد خواهان و احکامی که در باب مهمات ایشان صدور یابد قلمی گرداند و بر روی فرامین مطاعه در برابر مهر بزرگ همایون اطلع‌علیه توقیع نماید - بسبب امارت علی شیر و نیابت خواجه مجد الدین محمد امور سلطنت و پادشاهی بتجدید رونق و بها پذیرفته مهمات سپاهی و رعیت صفت نظام و انتظام یافت -

ذکر بعضی از حالات امیرعلی شیر و کیفیت وفات او در هنگام مراجعت موکب همایون از استرآباد به هراة -

---

خ : بیان حالات و فضائل و کمالات امیر علی شیر از بدو حال تا محل انتقال بر سبیل اجمال

س : بیان احوال مقرب الحضرت السلطانی امیر نظام‌الدین علیشیر از بدو حال تا آخر ایام زندگانی

۲ ق خواهد زد : س زد - ۳ ق نیک کرده : س نیک اختیار کرده - ۴ق ادب: س تواضع - ۶ق اسلام شد: س اسلام پناه شد -

در حبیب السیر مسطور است که آبا و اجداد عظام ذوی الاحترام امیر نظام الدین علی شیر از قدیم الایام در سلک مخصوصان دودمان امیرزاده عمرشیخ بن صاحبقران امیر تیمور گورگان انتظام داشتند و نقش منصب کوکلتاش بقلم اعتبار بر لوح خاطر اولوالابصار می نگاشتند و آنجناب در ایام طفولیت و اوان صبی همواره در خدمت سلطان عالیشان سلطان حسین میرزا می برد - در وقتی که آنحضرت با میرزا ابوالقاسم بابر (ح ۳۹۳ ب) مصاحبت نمود امیر علیشیر نیز در مصاحبت آن پادشاه عالیجاه بود و چون میرزا بابر وفات یافت و میرزا سلطان حسین از مشهد مقدس بمرو شتافت امیر علیشیر دران ولایت توقف نموده به تحصیل فضائل و کمالات مشغولی فرمود - و در زمان سلطان ابوسعید روزی چند در هراة بود و در سلک ملازمان عتبه علیا انتظام داشت - و چون فراخور حال رعایت نیافت بنا بران از هرات بسمرقند رفت و در مدرسه ابواللیثی بکسب علوم اشتغال می فرمود و اوقاتش در کمال عسرت می گذشت - آخر میرزا سلطان احمد پرتو التفات بحالش افگنده اسباب معیشت او را مهیا ساخت - در ایامیکه سلطان حسین میرزا بر تخت سلطنت هرات متمکن گشت امیر علی شیر در کنار جیحون از اردوی میرزا سلطان احمد جدای اختیار کرده متوجه هرات شد - سلطان حسین میرزا مقدم او را (ف ۶۷۸) باعزاز و اکرام تلقی فرموده اعزاز و اکرام او را بجای آورد و در وقتیکه میرزا یادگار محمد بر ملک هرات استیلا یافت امیر علی شیر با

---

۵ ف صبی : س صبا - ۱۳ ق فرمود : س نمود - ۱۶ ق امیر علی شیر در کنار جیحون : س آنجناب از کنار آب جیحون - ۱۷ ق متوجه هرات شد : س در هرات بظل حمایت همایون پیوست - ۱۷-۱۸ ق او را باعزاز و اکرام تلقی فرموده : س آن یار گرامی را معزز و مکرم داشته منصب مهر داری باو حواله شد -

سلطان رفیق بود ـ و چون کرة بعد اخری میرزا سلطان حسین بر تخت سلطنت متمکن گشت آنجناب را با منصب امارت ممتاز گردانید ـ چنانچه از حالات گذشته وضوح پیوست ـ و در سهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه ایالت ولایت جرجان بدو مفوض گشت و مدت دو سال بضبط آن ولایت قیام نموده بعزت و احترام روزگار گذرانید ـ حکام ولایت مازندران و رستمدار وگیلانات چون خبر حکومت آنجناب را در استرآباد شنیدند رسل و رسائل با تحف و تبرکات لائقه وتنسوقات رائقه ارسال داشته اظهار محبت و مودت نمودند ـ و دران اوان پادشاه عالیجاه یعقوب سلطان هم مکرر معتمدان سخن دان با تحائف فاخره و نفائس وافره نزد آن جناب روانه گردانید و فرامین عنایت آمیز مناشیر مرحمت انگیز فرستاده کمال محبت و مودت بظهور رسانید ـ و مقرب الحضرت السلطانی امیر علیشیر تمام ایلچیان سلاطین عدالت آئین را با اسپان تازی و خلع گرانمایه و زر و انعام نوازش کرده فراخور همت عالی نهمت خویش جهت سلطان یعقوب و سائر سلاطین پیشکشهای لائق مناسب فرستاد ـ چون مدت دو سال باستقلال در استرآباد بحکومت گذرانید باز بپایه سریر اعلی شتافت ـ میر خواند امیر رحمه الله علیه تعالی در تاریخ الوزرا آورده که دران سال که امیر نظام الدین علی شیر بایالت استرآباد قیام می نمود سلطان در زمستان آنسال در بلده مرو قشلاق داشت و خواجه مجد الدین خوافی دران ایام در کمال عظمت بوده گاهی سخنان وحشت آمیز در باره امیر علی شیر بسمع سلطان می رسانید ـ در

۴ق بدو: س بانجناب ـ ۴ق بضبط: س بضبط و ربط ـ ۶ق گیلانات: س گیلان ـ ۶ق در استرآباد: س در خطه استرآباد ـ ۷ق رسل: س مجموع رسل ـ ۱۳ق گرانمایه: س فاخره ـ ۱۴ق مناسب: س ندارد ـ ۲۰ق وحشت: س درشت ـ

وقتیکه امیر علی شیر از استرآباد بپایه سریر اعلی رسید سنبد که خواجه مجدالدین گاهی در مجلس زبان معیوب او وا می کرده در تدبیر استیصال نهال زندگانی او شد ـ و در همان (س۸۸۴) ایام خواجه نظام الملک خوافی را که در فیصل معاملات دیوانی و تمشیت مهام سلطانی ید بیضا می نمود بر روی خواجه مجد الدین کسیده تغلبات و تصرفات او را بر سلطان ظاهر ساخت و مبلغ خطیری برو لازم آورده بمحصلان حواله نمودند ـ خواجه موسی الیه از نظر اعتبار ساقط سده مدتی خوار و زار بود و خواجه نظام الملک چون در وزارت استمرار و تمکن یافت سوابق حقوق امیرعلیشیر را بر طاق نسیان نهاده او نیز طریق مخالفت مسلوک می داشت، چنانچه این معنی بر شاه ظاهر سد ـ میر خواند امیر رحمت‌الله آورده که من از زبان امیر علیشیر شنیدم که می گفت که "پادشاه روزی از من سوال کرد که تقرب شما بیش من بیشتر است یا تقرب خواجه مجد الدین محمد ؟" من از جواب این سخن اعراض نمودم ـ سلطان سوال را مکرر ساخت ـ من بعرض رساندم که "مجد الدین را زهره و یارا نبود که با من برابری تواند کرد ـ زیرا که شما فرمان داده اید که منشیان درگاه عالم پناه در فرمانهای همایون مرا مقرب الحضرت

۴ق معاملات : س مهمات و معاملات ـ ۷ق نمودند : س دارند ـ ۹ق امیر علیشیر : س خواجه نظام الملک ـ ۹ق نهاده : س گذاشت ـ ۹ق نیز : س ندارد ـ ۹ق مخالفت مسلوک : س مخالفت عالیجناب نیز مسلوک ـ ۱۰ق شاه : بادشاه صافی ضمیر ـ ۱۱ق پادشاه : س سلطان ـ ۱۲ق ازمن سوال کرد : س خلوت کرده از من پرسید ـ ۱۲ق بیش : س نزد ـ ۱۲ق تقرب : س ندارد ـ ۱۳ق محمد .... : س محمد بیشتر بود ـ ۱۴ق ساخت : س کرده ـ ۱۶ق درگاه : س بارگاه ـ ۱۶ق فرمانهای : س فرمناشیر ـ ۱۶ق مقرب الحضرت : س مقرب الحضرت السلطانی ـ

می نویسند و اولاد امجاد شما که دراری برج سلطنت و درر درج خلافت اند بتعظیم من قیام می نمایند۔ مجدالدین از امتثال این مواهب و عطایا بهرهٔ نداشت۔'' سلطان صاحب شوکت فرمود که ''با آنکه مجدالدین محمد بر آستان نسبت سما بی اعتبار بود من نوبتی بجهت بغایت او نظام الملک را مقید کرده انواع تعذیب نمودم۔ اکنون می شنوم که نظام الملک بعنایت مغرور شده با شما طریق مخالفت سلوک می دارد۔ اگر شما راضی می شوید همین لحظه او را مقید ساخته حبس می فرمایم۔'' من بعرض رسانیدم که ''در ایام دولت ابد (خ۴۹۳) پیوند هر کس که نسبت بمن بدی اندیشید بسزای خود رسید و میدانم که نظام الملک هم به بلیه گرفتار خواهد شد۔ اما نمی خواهم که سبب ابتلای او من باشم۔ اکنون از بندگان درگاه التماس می نمایم که بواسطه من متعرض او نگردند۔'' سلطان صاحب تمکین اگرچه دران وقت مزاحمت بحال نظام الملک نرسانید اما در شهور سنه ثلث و تسعمائه ببهانه آنکه با بدیع الزمان میرزا در مخالفت سلطان یکدل بوده خواجه را با اولاد و اتباع بقصاص رسانیدند۔

بعد ازین قضیه جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت بطوع و رغبت بر درگاه امیر علیشیر ملازمت می نمودند و در شهور سنه سته و تسعمائه که سلطان با دین و داد از برای دفع فتنه فرزند ارجمند محمد حسین میرزا باسترآباد رفته بود چنانچه تفصیل (ق ۹۷۶) این حکایت از حالات آینده بوضوح خواهد پیوست۔ در وقت مراجعت بدارالسلطنت هرات قاصدان قمر سیر از اردوی اعلی بطرف هرات شتافته بشارت قرب وصول موکب همایون را بسمع اهالی آن خطه رسانیدند۔ مقرب الحضرت السلطانی امیر علیشیر که دران یورش از رکاب همایون تخلف جسته در هرات مانده بود از استماع آن خبر بهجت اثر متبهج و مسرور گشته

با اجله ارباب و اعزه اصحاب برسم استقبال استعجال نمود و در دوشنبه پنجم جمادی‌الاخر بیرون فرموده بسرعت هرچه تمامتر روان شد و روز چهار شنبه در رباط پایاب نزول نموده شد قرب وصول موکب همایون استماع فرمود و اکثر آن شب از غایت شوق و شغف بادراک ملازمت سلطان صاحبقران بیدار بود و چون روز شد سوار شده بصوب رباط امیر ولی بیگ که دران شب منزل خاقان منصور بود متوجه شد ـ بعد از طی اندک مسافتی مقدمه سپاه ظفر دستگاه پیدا شده فوج فوج از امرا و ارکان دولت بسعادت ملازمت مقرب الحضرت مشرف میگشتند ـ ناگاه محفه محفوف بدولت و اقبال نمودار شد ـ امیر علیشیر از مرکب بزیر آمد که بشرف دستبوس پادشاه عالیجاه مشرف گردد ـ فی‌الفور تغیر تمام بحال آن امیر عالیمقام راه یافت چنانکه قوت رفتار نداشت ـ بخواجه شهاب‌الدین عبدالله که نزدیک آنجناب بود گفت "خواجه از من واقف باش ـ" خواجه مشار الیه از یکجانب (س ۳۸۸ ب) و مولانا قاسم میرخواند از جانب دیگر بزیر بغل امیر علیشیر در آمده او را بملازمت سلطان پای کشان بردند ـ بمشقت تمام بتقبیل انامل فیاض سرافراز گشت و همانجا بر زمین نشست و زبانش نیز از غایت ضعف از تکلم باز ماند ـ سلطان از مشاهدهٔ آنحال پریشان ضمیر گشته در ساعت او را بمحافه خوابانیده بطرف شهر بردند که اطبا معالجه نمایند ـ در نیم شب جمعه آنجناب را بمنزل رسانیدند و علی الصباح اطبا جمع آمده فصد کردند ـ فائده نداد و در آخر همان روز نقد ارواح را بقابض ارواح تسلیم نمود ـ خواند میر مورخ این قطعه

---

۳ ق نموده شد: س ندارد ـ ۴ ف ملازمت: س ملاقات و ملازمت ـ ۸ ف مقرب الحضرت: س مقرب الحضرت السلطانی ـ ۸ ق محفه: س محافه ـ ۹ ق که: س خواست که ـ ۱۰ ق گردد: س شود ـ ۱۱ ق نداشت: س برطرف شد ـ ۲۰ ق ارواح: س حیات ـ

را در تاریخ او گفته، بیت:

جناب امیر هدادت بناهی ... که ظاهر ازو گشت آثار رحمت
شد از خار زار جهان سوی باغی ... که آنجا شگفت است گلزار رحمت
چو نازل شد انوار رحمت بروحش ... بجو سال فوتش ز اسرار رحمت

سبصد و هفتاد بقعه و رباط از آثار او در دیار خراسان موجود است ـ و هر روز هفتاد و پنج هزار دینار کپکی حاصل مواضع و مواحب او بوده ـ پانزده هزار دینار هر یوم بخرج سرون می رفته و باقی بخزانه جمع شده ـ و هر سال هزار دست سر و پا بمساکین و فقرا می پوشانیده الحق بحلیه عقل و فضل و کرم متحلی بوده و رعایت اهل فضل و شعرا و ارباب هنر کما یجب و ینبغی می نموده و خود هم شعر ترکی و فارسی را بغایت خوب می گفته ـ این شعر ازوست، شعر:

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیور است
اخگری بهر خیال خام پختن در سر است

تخلص اش نوائیست ـ دیوان ترکی و فارسی دارد و مثنوی بسیار می گفته ـ تذکرة الشعرای به ترکی ترتیب داده ـ اما باوجود این همه کمالات و ظهور خیرات و جمع اسباب مخزن خاطرش همواره از نقود ولای دودمان طیبین و طاهرین علیهم من الصلواة اعرافها و من التحیات اشرافها خالی بوده و لوح ضمیرش مدام از نقوش مهر و محبت خاندان ولایت آشیان مرتضوی ساده می نموده و از مضمون کلام معجز بیان حب علی حسنته لا یضر معها سیئته لا تنفع معها حسنته غافل گشته طریق متابعت آن سرور

---

۱ ف بیت: س نظم ـ ۹ ق فضل: س علم ـ ۱۱ ق شعر: س مطلع ـ ۱۳ ق مثنوی بسیار می گفته: س مثنوی نیز گفته بسیار است ـ ۱۹ ق بیان: س نظام ـ ۲۰ ق لا تنفع معها حسنته ـ ۲۰ ف غافل: س غافل و ذاهل ـ

اولیا را بقدم انکار می نموده و ندانسته که، بیت:

دوستی اهل بیت مصطفیﷺ   موجب رفعت شود روز جزا

(خ ۳۹۳ ب) ذکر مخالفت احمد مشتاق حاکم بلخ و تفویض ایالت بلخ بشاهزاده بدیع الزمان میرزا و عصیان او باپدر بعلت تفویض امارت جرجان بامیر مظفر حسین

در شهور سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه احمد مشتاق که بحکومت قبة الاسلام بلخ قیام می نمود بوسوسه دیو غرور بحصانت و رصانت حصار بلخ مغرور شده از طریق متابعت سلطان عالیشان دور افتاده و نزد والی سمرقند ایلچیان فرستاده اظهار ایلی و انقیاد نمود۔ سپهر بار بلاد خراسان چون بر عصیان و طغیان آن عاصی اطلاع یافت رایت آفتاب اشراق از برای دفع امر احمد مشتاق بصوب بلخ مستعلی گشت و بعد از طی مسافت بعید بظاهر شهر بلخ نزول اجلال (ق ۶۸۰) فرمود۔ احمد مشتاق دروب حصار را استوار ساخته هرکس را مجال دخول و خروج نداد۔ هرچند امرا و ارکان دولت زبان به نصیحت او گشودند و بدلائل خاطر نشان کردند که این حرکت نتیجه نیک نخواهد بخشید فائده بران مرتب نشد۔ آخرالامر روس سپاه بفرمان پادشاه عالیجاه آن حصار را مرکز وار بمیان گرفته دست بقلعه کشای بر آوردند و مدت چهار ماه زمان محاصره امتداد یافت۔

خ: ذکر نهضت فرمودن پادشاه عالیشان سلطان حسین میرزا بجهت دفع احمد مشتاق بجانب قبة الاسلام بلخ و بیان حالات

س: ذکر بعضی از حالات متفرقه که در زمان دولت سلطان عالیشان واقع شده و بیان مخالفت شاهزاده عالیمقدار و محاربه نمودن با پدر۔

۱ ف نموده: س پیموده۔ ۱۱ ف گشت: س شد۔ ۱۲ ف بظاهر... فرمود: س چون بظاهر شهر بلخ مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گردید۔ ۱۵ ق نخواهد بخشید: س نمی دهد۔ ۱۶ ق روس: س امرا و روس۔

و اصلا صورت فتح و ظفر در آینه مراد جلوه گر نگشت۔ در خلال آن حال خبر رسید که سلطان احمد و سلطان محمود ابنای سلطان ابوسعید بکنار رود جیحون نزول نمودند و دران اثنا در اردوی همایون بقدر گرانی و تنگی حبوبات واقع بود ۔ بنا برین دو مقدمه سلطان عالیشان صلاح در کوچ دید و از ظاهر بلخ کوچ فرموده بکنار آب مرغاب روان شد و مسرعان بطلب لشکرها بخراسان روان کرد ۔ چون خبر معاودت سلطان عالیشان بسمع سلاطین ماوراءالنهر رسید بر سبیل استعجال از جیحون عبور نموده متوجه بلخ شدند۔ بعد از وصول بنواحی بلخ احمد مشتاق همچنان دروب حصار را مسدود ساخته بر روی ایشان هم نکشود ۔ هر چند (س۳۸۹) او را بزر و مناصب ارجمند فریب دادند قبول نکرد۔ عاقبت سلاطین ماوراءالنهر از توجه خود پشیمان شده از حوالی بلخ برخواسته بطرف آب آمویه رفتند ۔ دران اثنا امیر مظفر برلاس که در سلک امرای عظام کرماس گردون اساس انتظام داشت از برای دلالت و استمالت احمد مشتاق ببلخ آمده بآنجناب ملاقات فرمود و خاطر او را از سطوت قهر شاهانه ایمن گردانید و او را در مقام اطاعت آورد۔ احمد مشتاق گفت "غرض من درین حرکت نه اظهار عصیان و حرام نمکی بود بلکه مقصود آن بود که بر پادشاه ظاهر گردد که از دست من کار می آید و حصار را این چنین نگاه میدارم۔" آنگاه شهر را تسلیم امیر مظفر کرده خود بدرگاه عالم پناه شتافت و سلطان رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده رتبهٔ او را زیاده بر زمان سابق ساخت و امانت

۲ق سلطان ابوسعید : س سلطان مغفور سعید شهید با لشکر ماوراء النهر و ترکستان۔ ۱۱ق نکرد : س نفرمود۔ ۱۱ق سلاطین ماوراءالنهر : س سلاطین احمد و سلطان محمود۔ ۱۲ ق حوالی بلخ : س حوالی قبة الاسلام بلخ ۔ ۱۳ق کرماس : س ندارد۔ ۱۸ق کار: س کاری ۔

بلخ را به برادر خود میرزا بایقرا تفویض فرمود. و امیر مظفر برلاس بهرات آمد و بعد از چندگاه بواسطه حلول اجل طبعی مریض گشته درگذشت و در خلال آن احوال امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس باتفاق امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود رو گردان شده بدارالسلطنت هرات آمدند و ملحوظ نظر عنایت سلطان عالیشان گردیده امیر محمد برندق منصب امیرالامرای یافته در دیوان نواحی و مال مقدم بر جمیع امرا مهر زد.

و در همین اوقات سلطان بیگم بنت سلطان ابوسعید بنکاح میرزا بدیع الزمان انتظام یافت و قریب یک ماه سهر هرات را آئین بستند. مردم بعشرت و نشاط بسر می بردند و در شهور سنه اربع وثمانین وثمانمائه غور و داور زمین را بامیر شجاع الدین دوالنون بن حسن بصری مرحمت فرموده مشار الیه با لشکر اندک و هیبت بسیار متوجه آن دیار شد و در مدت سه چهار سال بر ولایت قهستان و غور فرمان روا گشته لشکر فراوان در ظل رایت او جمع شدند. و در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه امیر مغول که حاکم استرآباد بود عصیان بر پیشانی طغیان بسته سید کمال الدین اجل که بعلو نسب و طهارت بر سائر امتیاز تمام داشت بقتل رسانید. حضرت سلطان عالیشان شاهزاده بدیع الزمان را بایالت استرآباد و دفع فتنه امیر مغول نامزد فرمود و چون آوازه توجه شاهزاده بسمع امیر مغول رسید بطرف عراق فرار نمود (خ ۳۹۵) و چند گاه در سلک امیران میرزا بایسنقر بن یعقوب سلطان انتظام داشت و بعد ازان بفرموده صوفی خلیل بقتل رسید. و در سنه سبع و تسعین وثمانمائه امیر محمد برندق برلاس و امیر جهانگیر برلاس بسبب حمایت خواجه مجدالدین محمد خوافی در قلعه اختیارالدین محبوس گشتند و خواجه

۸ق شهر: س در شهر. ۸ق بستند: س بندی کرده. ۲۰ق ثمانین: س تسعین.

مجدالدین را بمحصلان حواله داده اموال و اسباب بی نهایت از سرکار او ظاهر شد ـ و بعد از یکسال پادشاه بیهمال بر سر عنایت آمده امیر مجدالدین برلاس که در قلعه اختیارالدین محبوس بودند نجات داده بدستور سابق بمهم خود مشغول شدند ـ و در شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمائه که فترت و پریشانی در ولایت عراق بسبب بی نفاق ترکمانان آق قوینلو دست داده بود سلطان بدیع‌الزمان از استرآباد عزم تسخیر بلاد عراق و آن دیار کروه با لشکر فراوان تازی و شهر یار رفت و چون دید که کاری از پیش بدر نمی تواند برد باز باسترآباد آمد ـ و در همین سال سلطان (ق ۶۸۱) عالیشان از هرات بعزم تسخیر حصار شادمان و قندز و بقلان بحرکت در آمد و بعد از وصول بآن حدود بسببی از اسباب با والی آنجا صلح نموده بطرف بلخ باز گشت و در وقتیکه موکب همایون از هرات بعزم تسخیر حصار شادمان حرکت نمود مسرعان بطلب میرزا بدیع الزمان باسترآباد فرستاد که شاهزاده با لشکر جرجان بکنار جیحون باردوی اعلی ملحق شود ـ میرزا بدیع‌الزمان بموجب فرمان فرزند ارجمند خویش محمد مومن میرزا را قائم مقام خویش ساخته بسرعت تمام متوجه شد و در بلخ بتقبیل انامل فیاض پدر بزرگوار سرافراز گشت ـ و دران سال ایالت ولایت بلخ را بمیرزا بدیع‌الزمان مقرر شد و شاهزاده توقع داشت که سلطان عالیشان مملکت جرجان را نیز بدستور سابق بدو مسلم دارد و رقم عزل بر صفحه نبره (س ۳۸۹ ب) سعادت مند نکشد ـ سلطان ولایت جرجان را بشاهزاده گان امیر مظفر حسین گورگان که میان او و میرزا بدیع‌الزمان

۳ق شدند: س گشتند ـ ۱۲ق حرکت نمود: س می رفت ـ ۱۴ق شود: س کرد ـ ۱۹ق صفحه: س ندارد ـ ۲۰ق سلطان . . . . . : س سلطان بخلاف تصور شاهزاده بدیع‌الزمان میرزا ـ

غبار کدورت و نزاع بلند بود عنایت فرمود - میرزا بدیع‌الزمان ازین معنی بغایت متغیر گشت و با امرا و مخصوصان خود طریق مشهبات مسلوک داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار در گذشت -

و چون سلطان دران زمستان از بلخ بجانب هرات نهضت فرمود میرزا بدیع‌الزمان قاصدی باستراباد فرستاد و پسرش محمد مومن که در استراباد بود پیغام داد که سپاه مملکت جرجان را فراهم آورده با مظفر حسین میرزا بقدم محاربه پیش آید و او را دران ولایت راه ندهد - و بهمین طریق قاصدان سخندان نزد امیر خسرو شاه و امیر ذوالنون که از جانب سلطان عالیمقام ایمن نبودند فرستاده از مکنون ضمیر خویش شمه بایشان اعلام داد - امیرین بسبب رفاهیت روزگار رضا بدان کار داده با شاهزاده همداستان شدند - چون این خبر در هرات بسمع خاص و عام رسید و سلطان برعزیمت شاهزاده مطلع گردید در بحر حیرت و اضطراب افتاده چند مرتبه رسل و رسائل نزد فرزند عاصی فرستاده شرائط نصیحت بجای آورد، اما فائده بران مرتب نگشت - سلطان کشورستان عزم جزم نمود که بنفس نفیس جهت تادیب فرزند ببلخ شود - مقرب الحضرت السلطانی امیر علیشیر التماس نمود که نخست او را نزد شاهزاده بفرستند که شاید بزلال نصیحت غبار فتنه را تسکین دهد - شهریار جهان التماس او را مبذول داشته امیر علیشیر بموجب فرمان متوجه بلخ شد و بعد از وصول بآن حدود میرزا بدیع‌الزمان بشرائط تعظیم و تکریم قیام نموده مقدم آن مهمان عزیز را باکرام تلقی فرمود و امیر علیشیر زبان نصیحت بشهزاده کشاده از وخامت و عاقبت تحدید نمود - میرزا بدیع الزمان در اوائل حال نصائح آن امیر ستوده خصال را قبول فرموده

---

۱۰ ق بدان کار داده: س بآن کار دادند - ۱۴ ق نگشت: س نشد -
۱۵ ق ببلخ: س متوجه بلخ - ۲۲ ق اوائل: س بدو -

داعیه داشت که طریق مخالفت را طی نماید که دران اثنا خواجه نظام‌الملک و بعضی امرا که با امیر علیشیر در مقام نفاق بودند نمی خواستند که بوساطت او آن صلح واقع شود خسرو ثریا مناص را بران داشتند که نشانی بنام امیر اسلام برلاس که دران اوان کوتوال حصار بلخ بود صدور یابد که چون میرزا بدیع الزمان برسم شکار از حصار بلخ بیرون رود او دروازها را مضبوط ساخته نگذارد که دیگر بدرون آید ـ از قضا نشان مذکور بنظر میرزا بدیع‌الزمان (خ ۳۹۵ ب) رسیده از شفقت پدر نا امید گردید و بساط مصالحه را درهم نور دید و امیر علیشیر بی نیل مطلوب معاودت فرمود ـ بعد از وصول او سلطان نصرت دستگاه متوجه بلخ شد و از جانب دیگر میرزا بدیع‌الزمان علی طغای را اعتماد تمام بروی داشت بدارای شهر و حصار بلخ گذاشته خود با لشکر رزمجوی درشت خوی باستقبال پدر استعجال نمود

ذکر توجه موکب همایون ببلخ و فرار بدیع‌الزمان میرزا و گرفتاری محمد مومن میرزا ولد او در استرآباد و تفویض ایالت بلخ با ابراهیم حسین میرزا

در شعبان سنه اثنی و تسعمائه پدر و پسر در النگ نکی بموضع دهانه دره رایت قتال و جدال برافراخته، بیت :

ز خون یلان سنگ شد لعل گون روان شد بروی زمین جوی خون

خ : ذکر محاربه نمودن میرزا بدیع‌الزمان با پدر خود سلطان حسین میرزا در حدود بلخ و شکسته شدن میرزا بدیع‌الزمان

س : ذکر محاربه سلطان صاحبقران با شاهزاده بدیع‌الزمان در موضع بیل چراغ و ظفر یافتن برو بعنایت خداوند علی‌الاطلاق

۶ق رود : س آید ـ ۶ق آید : س رود ـ ۱۳ق استعجال نمود : س استعجال روان شد ـ ۱۷ق دره : س دره بیل چراغ ـ ۱۷ق برافراخته : س برافراخت ـ

در اثنای آن حال که از جانبین کوشش و کشش فراوان می نمودند همای چتر همایون مال سلطان ستوده خصال سایه پرتو و جناح اقبال بران معرکه افگنده میرزا بدیع الزمان از مشاهده ماهچه رایت کشورکشا عنان اختیار از دست داده شرم داشت که در برابر چنان پدری در میدان کارزار ثبات قدم ورزد - لاجرم روی بوادی فرار نهاده ازان طرق دشوار ناهموار بمشقت بسیار بیرون رفت و بصوب گرمسیر و قندهار روان شد - و از غرائب اتفاقات (ف ٦٨٢) آنکه روز سه شنبه بیست و نهم شهر شعبان سنه مذکور میرزا بدیع الزمان را این واقعه روی نمود و در چهار شنبه آخر همین روز پسرش محمد مومن میرزا در استرآباد با مظفر حسین میرزا در مصاف مغلوب گشته در اثنای محاربه گرفتار شد و مظفر حسین میرزا زنجیری از (س ٩٠٣) نقره بر پای شهزاده نهاده مصحوب امیر محمد برندق بهرات فرستاد و بموجب فرمان در قلعه اختیار الدین محبوس گشت - بالجمله سلطان مظفر لوا بعد از فرار و هزیمت بدیع الزمان میرزا بسعادت و کامرانی متوجه بلخ شد و علی طغای که از قبل میرزا بدیع الزمان کوتوال حصار و دارای شهر بود با استحکام برج و باروی بقدر میسور کوشید و دل بر محاربه و مضاربه نهاد - ازین طرف عساکر نصرت شعار دست بقلعه کشای بر آورده از هر جانب حصار عقاب تیر پرواز را از پی صید

---

١ ق می نمودند: س نموده بود - ١ ق همای: س ندارد - ٩ ق روز: س ندارد - ٩ ق با مظفر حسین: س که با عم خود با مظفر حسین - ١٠ ق در اثنای محاربه گرفتار شد و - س در اثنای هزیمت اسپش سر در آمد شاهزاده بدست مخالفان افتاد - ١٢ ق گشت: س ساختند - ١٣ ق فرار و هزیمت: س هزیمت - ١٥ ق شهر بود: س شهر بلخ قیام می نمود - ١٥ ق با: س در - ١٥ ق کوشید....: س کوشید خاطر بر تحصن قرار داد - ١٧ ق تیر پرواز: س تیر تیز پرواز -

مرغ روح دلیران روان ساختند و عراده و منجنیق از هر طرف نصب نموده سنگ تفرقه در سلک جمعیت ساکنان آن حصار انداختند ـ چون مدت چهل روز از ایام محاصره بگذشت بسبب کمی ذخیره و قلت آذوقه کار بر اهل حصار دشوار شد و شیخ علی طغای درین اندیشه بود که بچه وسیله دست تشفع بدامن عاطفت سلطان جرم بخش گنه پوش استوار گرداند ـ امرا و ارکان دولت را شفیع جرائم خویش ساخته ساکنان حصار بلخ که از فقدان نان بجان آمده بودند دران اثنا وجود شاهزاده سعادت انتما محمد زمان میرزا از افق ولادت طالع گشته از انوار جبین مبین اش دیده ساکنان حصار بلخ روشن شد ـ و در زمان شیخ علی طغای آن مولود فرخنده قدوم را در خرقه پیچیده برسم سفارت نزد جد بزرگوارش فرستاد ـ سلطان را از مشاهده آن قرة العین عرق شفقت در حرکت آمده از سر جرائم اهل حصار درگذشت ـ امیر شیخ علی طغای اعتماد بر عاطفت سلطانی نموده بتقبیل بساط خلافت مناط بشتافت و بعد از چند روز بموجب حکم جهان مطاع شهزاده محمد زمان را با والده و سائر متعلقان برداشته نزد سلطان بدیع الزمان میرزا رفت و ایالت بلخ و توابع با ابراهیم حسین میرزا مفوض گشت و موکب همایون از آن مکان کوچ فرموده بکنار آب مرغاب توجه نمود ـ

---

۱ ق مرغ : س ندارد ـ ۲ ق آن حصار: س قلعه ـ ۴ ف شیخ علی طغای : س امیر شیخ علی طغای ـ ۵ ق گنه پوش : س گردون رخش ـ ۶ ق امرا و ارکان : س وکدام یک امرا و ارکان ـ ۷ ف از فقدان . . . . بودند : س از فقدان خوردنی بر ایشان تلخ شده بسعت معیشت رساند که ـ ۷ ق دران اثنا : س دران اثنا نیز ـ ۱۱ ف قرة العین : س قرة العین سلطنت ـ ۱۲ ق درحرکت آمده : س بحرکت در آمده ـ ۱۵ ق میرزا : س ندارد ـ

ذکر قتل شاهزاده محمد مومن میرزا باغوای والده مظفر حسین میرزا و رسیدن این خبر بپدرش بدیع الزمان میرزا و وقائع آن زمان

در ضمن احوال گذشته اندراج یافت که امیر محمد برندق در ماه صفر سنه ثلث و تسعمائه شاهزاده محمد مومن میرزا که در دودمان عالیشان تیموری بصباحت و ملاحت او جوانی پیدا نشده بود از استرآباد بهرات آورد و در قلعه اختیارالدین محبوس ساخته خود متوجه کنار آب مرغاب که معسکر ظفر اثر بود شد و کیفیت محاربه شهزاده و گرفتاری او را بذروهٔ عرض مقربان بارگاه سلطانی رسانید ـ خدیجه بیگی آغا که والده مظفر حسین میرزا بود چون فنای شهزاده را مستلزم بقای فرزند خود میدانست با نظام‌الملک و اولاد که درآن ولا راتق فاتق مهمات (خ ۳۹۶) دیوانی بودند استیصال نهال شهزاده را قرار داده در شبی که سلطان از شراب انگور مست و بی شعور بود حکم قتال شهزاده را حاصل کرده در همانشب بدست چهار مرد نا بکار داده در سرعت سیر مبالغه نمودند ـ آن فتاکان بی باک مانند فلک الافلاک از سر باز نماندند تا بمقصد رسیدند ـ و صباح آنشب سلطان عالیمکان از حکمی که در مستی کرده بود وقوف یافته مسرعی را از عقب آن چهار ناپاک فرستاده

ح : ذکر گرفتاری شاهزاده جوان بخت شاهزاده محمد و بیان کشته شدن آن تازه نهال باغ صاحبقرانی در عنفوان جوانی

س ذکر کشته شدن میرزا محمد مومن بتیغ مکر و خدیعه خدیجه بیگی آغا و ظهور فتنه و آشوب در بلاد خراسان و گرفتاری رعایا

۸ق مقربان بارگاه سلطانی : س ندارد ـ ۹ف فنای شهزاده : س فنای شهزاده محمد مومن ـ ۹ق فرزند خود : س فرزند بجان پیوند خویش ـ ۱۰ف ولا : س زمان ـ ۱۲ف قتال : س قتل ـ ۱۳ق سرعت سیر : س سرعت سیر و طی طرق ـ ۱۴ق فتاکان : س سفاکان ـ

تاکید پیش از پیش نمود که بجان آن ثمرة الفواد سلطنت و قرة العین خلافت آسیبی نرسانند ـ اما آن چهار کس درهمان شب که بهرات می رسند با روی های بسته بمجلس شاهزاده می روند و آن سرو بوستان ایالت در حجرهٔ خویش بتلاوت مشغول بوده که ایشان بحجره در می آیند و آن چنان جوانی را که دران عصر عدیل و نظیر نداشت بی تامل هلاک می سازند و بجهت مغلطه عوام از برج قلعه بزیر می اندازند و بی توقف همان شب راه اردو را پیش می گیرند در سر خیابان ایلچی که نشان بخشش می آورد بدیشان می رسد ـ چون قضا کار خود کرده بود تاسف و تلهف نموده صباح آنشب که مردم هرات شاهزاده را بآنحال درمیان خاک و خون افتاده دیدند فریاد و فغان باوج سموات رسانیدند ـ اهل هرات را مصیبتی دست داد که بشرح راست نیاید ـ والدهٔ شاهزاده که دختر سلطان ابوسعید بود با همشیره (ف ٦٨٣) بیچاره اش نمدهای (س۰۹۳ ب) سیاه درگردن انداخته گریبان جامه جان چاک زدند، بیت:

رخی کز برگ گل آزار می یافت تنی کز تار موی بار می یافت
بشمشیر ستم شد کشته ناگاه بخون آغشته شد الحکم لله

امیر ساربان جنید که داروغه شهر بود به تجهیز و تکفین او مشغول شده در مدرسه شریفه بدیعه مدفون ساختند ـ مولف حبیب السیر آورده که مقرب الحضرت السلطانی امیر علیشیر که دران اثنا از مشهد

٢ق می رسند: س می رسند فی الفور ـ ٤ق ایشان بحجره: س آنجماعت بدرون حجره ـ ٦ق می سازند: س ساخته ـ ٦ق بزیر: س بخاک ریز ـ ٩ق تاسف و تلهف نموده: س غیر از تاسف و تلهف چیزی دیگر روی نداد ـ ١٢ق ابوسعید: س ابوسعید میرزا ـ ١٣ف گریبان: س بجای گریبان ـ ١٨ق دران اثنا .... مقدس: س در همان ایام که شاهزاده را آنحالت روی نموده بود ـ

مقدس ببرون آمده چون بحدود هرات رسید و بران حال اطلاع یافت گفت "قتل شهزاده مثل شیخ مجد الدین بغدادی دارد که دران زمان که آن شیخ بزرگوار بقتل رسید ماوراءالنهر و خوارزم و خراسان بالتمام از استیلای سپاه تتار خراب و ویران گشت. در ضمن این قتل شنیع نیز فتنه عظیم خواهد شد" و عاقبت چنان شد که او گفته بود.

چون خبر مذکور بسمع پدر بزرگوارش میرزا بدیع الزمان رسید دود حیرت از نهادش بر آمده بقصد استیصال دودمان سلطان عالیشان از اطراف و اکناف ولایات گرمسیر و قندهار لشکرهای جرار فراهم آورده می خواست که بانتقام خون فرزند ارجمند بصوب هرات توجه نماید. سلطان عالیشان چون در عزیمت او اطلاع یافت دران امر مبادرت نمود و بعد ازآنکه ازکنار آب مرغاب بدارالسلطنت هرات تشریف آورده بود و مدت پنجاه روز اقامت فرموده یورش قندهار را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته بدانصوب توجه نمود. چون خبر نهضت همایون بسمع بدیع الزمان و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه که دران زمان با بدیع الزمان میرزا در مخالفت سلطان مظفر لوا همداستان بودند رسید رعایا و مزارعان ولایت قندهار و داور زمین را حکم کردند که از جنس حبوبات و خوردنی آنچه در صحرا و قریات باشد بحصارها آورند و ولایات را بنوعی خراب سازند که از برای حیوانات گیاه نماند. رعایا بموجب فرموده عمل نموده

۱ق بیرون آمده چون: س ندارد - ۱-۲ف برانحال .... مثل: س چون بر حدوث آن حادثه مطلع گردید سیلاب خون از جویبار دیده روان ساخته گفت واقعه قتل شهزاده مثل میرزا محمد مومن - ۳ف آن شیخ بزرگوار بقتل رسید: س ندارد - ۳ق ماوراء النهر: س ولایت ماوراء النهر - ۶ق خبر مذکور: س خبر شاهزاده مقتول - ۱۵ق مظفر لوا همداستان: س صاحبقران متفق - ۱۷ق آورند: س در آورند -

میرزا بدیع الزمان امیر ذوالنون و سائر سرداران هر یک در حصاری متین رصین تحصن نمودند ـ چون موکب همایون بآن ولایت در آمد قحط و غلای عظیم در اردوی همایون دست داد و از صعوبت آن حالت نزدیک بآن رسید که سپاه ظفر پناه متفرق شوند ـ سلطان چون آن صورت را مشاهده فرمود صلاح در مراجعت دیده بزودی عنان سمند گیتی نورد را بصوب مستقر سریر خلافت تافت و در اثنای آن یورش مرض مفاصل عام که عارض ذات خسرو سپهر احتشام بود شدت پذیرفته بمسقت تمام بمرکز دولت رسید ـ

ذکر ایلغار بدیع الزمان میرزا از قندهار بعزم جنگ پدر و وقوع محاربت فیما بین ایشان و شکست و انهزام بدیع الزمان میرزا بجانب قندهار

در شعبان سنه اربع و تسعمائه[١] که سلطان سپهر تمکین در النگ نشین بسعادت و اقبال نزول اجلال فرموده متعاقب و متوالی از طرف قندهار خبر رسید که بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ ولد امیر ذوالنون ارغون چون معلوم کرده اند که سلطان با مردم اندک (خ ٣٩٦ ب) در النگ نشین نزول فرموده داعیه دارند که چند هزار سوار جرار نیزه گزار برسم ایلغار بر سر اردوی همایون آیند و دست بردی نمایند ـ سلطان از استماع این خبر ملالت اثر پریشان ضمیر گشته در روز مسرعی بهرات فرستاده بمقرب الحضرت السلطانی امیر علیشیر پیغام داد که بنفس نفیس سوار شده در محلات درون و بیرون شهر بر آمده عساکر نصرت مآثر هرکس آنجا

خ : در بیان ایلغار فرمودن میرزا بدیع الزمان میرزا بر سر سلطان حسین میرزا و بعد از محاربه باز انهزام نمودن بطرف قندهار

س : ذکر آمدن میرزا بدیع الزمان برسر سلطان سپهر تمکین و محاربه نمودن در موضع النگ نشین

١٢ ق فرموده: س فرموده بود ـ

باشند باردو فرستد ـ امیر علیشیر بموجب فرموده عمل نموده محمد ولی بیگ و میر عمر بیگ و امیر بابا علی از جانب استرآباد بهراب رسیدند ـ چون بر حکم سلطان مطلع گشتند بی توقف بجانب اردو شتافتند ـ اما قبل از وصول ایشان باردو قراولان سپاه ظفر پناه از طرف اسفزار آمده خبر رسانیدند که میرزا بدیع الزمان با سه چهار هزار سوار جرار باسفزار رسید و بگرفتن قلعه اسفزار التفات نفرمود و از رباط ادرشکن و امیر داور گذشته بسرعت برق و باد طی مسافت می نمایند ـ از شنیدن این خبر اضطراب تمام در خاطر نواب کامیاب راه یافته بترتیب و (س ۱۹۳) تعبیهٔ سپاه امر فرمود ـ

مولف حبیب السیر که در اکثر یورشها ملازم رکاب همایون بوده در تحریر آورده که اگر میرزا بدیع الزمان بهمان طریق می راند همانشب بمعسکر پدر می رسد و مهم آنحضرت را بی ارتکاب تعب بفیصل می رسانید ـ اما چون اقبال سلطان بلند بود در اثنای طریق چون بخت خویش بخواب می رود و بعد از خواب کردن دیگر بار بر سمند تیز رفتار سوار شده در وقتیکه خورشید خاور بر سپهر اخضر بر آمده بود باردوی (ق ۳۶۸) همایون می رسد ـ و سلطان گیتی ستان بر تکاوران جلادت سوار شده بترتیب و تعبیه سپاه اشتغال داشته و درین اندیشه که آیا بخت کرا یاوری کند و عطیه فتح و ظفر روزی که گردد که از اتفاقات

---

۱ ق امیر علیشیر . . . عمل نموده : س امیر علیشیر . . . عمل نموده در آخر روز جمعه که امیر علیشیر بجمع سپاه متفرق مشغول بود بحسب اتفاق امیر مبارز الدین ـ ۳ ق حکم : س احوال ـ ۳ ق گشتند : س گردید ـ ۳ ق بجانب اردو شتافتند : س بطرف اردو اعلی روان گشته ـ ۶ ق التفات : س آن التفات ـ ۱۱ ق در تحریر : س در حیز تحریر ـ ۱۳ ق بلند بود : س بلند بود آنجناب ـ ۱۴ ق کردن : س ندارد ـ

حسنه در همان صباح سلطان مسعود میرزا که ولد سلطان محمد بود بواسطه عصیان امیر خسرو شاه روی امید بدرگاه سلطانی نهاده با پانصد سوار تهمتن لشکر شکن بمعسکر ظفر اثر ملحق شد و مقارن بانحال امیر ولی بیگ و عمر بیگ با جمعی کثیری از طرف هرات رسیدند ـ اولیای دولت روز افزون را از مشاهده آنحال قوت تازه و مسرت بی اندازه روی نمود بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بمیدان محاربه شتافتند ـ و میرزا بدیع الزمان و شجاع بیگ ارغون چون بکنار اردوی همایون رسیدند برخلاف آنچه تصور کرده بودند ملاحظه نمودند و اردوی دیدند در کمال کثرت و از هر طرف فوج فوج از دلیران و بهادران مستعد حرب و پیکار گشته روی بمیدان قتال دارند ـ میرزا بدیع الزمان از مشاهدهٔ آن مضطر و حیران شده چاره جز محاربه و مضاربه ندید ـ از طرفین دلیران دست بشمشیر و تیر برده از وقت صباح تا هنگام زوال صفیر تیر پیغام مرگ بگوش هوش دلیران می رسانید و شمشیران بران قطع و فصل بنهایت می نمود ، بیت :

جهان گشت بحری پر از خون ناب   درو گشته سرها بسان حباب
ز کشته درو هر طرف پشتهٔ   بهر پشته افتاده سر کشته

آخرالامر پیکر فتح و ظفر بر پرچم رایت سلطان عالیشان وزیدن بدیع الزمان میرزا فرار نموده روی ببوادی قندهار آورد ـ سلطان منصور لوازم حمد پادشاه عطا بخش غفور بجای آورد و صدقات بمستحقان رسانیده جلدوی فتح بنام سلطان مسعود میرزا رقم فرموده صبیه صلبیه

---

٢ ف سلطانی : س سلاطین پناه ـ ٣ ق لشکر : س صف ـ ٤ بیگ : س ندارد ـ
١٦ ف ز کشته . . . . الخ شد از کشته در هر طرف پشته ـ ١٧-١٨ ق آخرالامر
. . . . . قندهار آورد : س آخرالامر مبارزان موکب ظفر اثر غالب آمده
بدیع الزمان میرزا با رفقا روی ببوادی فرار نهاده بصوب قندهار بیرون رفت ـ

که در مهد سلطنت پرورش یافته بود بحبالهٔ نکاح آن شاهزاده در آورد ـ

ذکر فرار محمد حسین میرزا و التجا او بحضرت شاه اسمعیل صفوی

محمد حسین میرزا از اکثر اولاد سلطان عالیشان بوفور شعور و دلبری سمت تفرد داشت و در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه که نواب سلطانی پهلو بر بستر ناتوانی داشت محمد حسین میرزا از برادران توهم نموده با برادر اعیانی خود ابوتراب میرزا بجانب عراق و فارس فرار نمود ـ بعد از وصول بخطه شیراز منصور بیگ پرناک که حاکم آنجا بود مقدم شهزادها را باعزاز و اکرام و تحیاد و احترام تلقی فرموده خدمات پسندیده بتقدیم رسانید ـ چون پادشاهی عراق و فارس برستم بیگ قرار یافت شاهزادها از شیراز بعراق آمدند ـ ابوتراب بخدمت رستم بیگ رفت و محمد حسین میرزا باز بصوب خراسان روان شد و چون بآن ولایت قدم نهاد جمعی کثیر از رجال ابطال بر سر او جمع شدند ـ شاهزاده چون بنواحی هراه رسید قاصدان باستان سلطنت آشیان فرستاده شمه (خ ٣٩٧) از اشتیاق خود بتقبیل انامل فیاض عرضه داشت نمود ـ سلطان عالیشان از توجه ولد رشید متبهج و مسرور گشته استمالت نامها روان ساخت ـ دران اثنا بعضی از منهیان بپایه سریر اعلی آمده عرضه داشتند که آمدن محمد حسین میرزا نه از روی عبودیت و اخلاص است بلکه خیال غدری در خاطر دارد ـ بنا بران سلطان عالمیان امیر

خ : مخالفت نمودن محمد حسین میرزا با پدر و بیان بعضی حالات

س: بیان شمه از مخالفت محمد حسین میرزا از ابتدا تا انتها

٩ ق تحیاد: س بتحیل ـ ١٠ ق بتقدیم: س بظهور ـ ١٣ ف هراة: س مشهد مقدس ـ ١٥ ف خود: س خویش ـ ١٧ ق روان ساخت: س ارسال داشت ـ ١٩ ق در خاطر: س ندارد ـ

مبارزالدین ولی بیگ و عمر بیگ و امیر بابا علی را با دو هزار سوار باستقبال شاهزاده فرستاد و با ایشان گفت ''اگر فرصت یابند آنجناب را گرفته بدرگاه عالمپناه آورید۔'' چون امرای مذکور بمشهد مقدس رسیدند میرزا محمد حسین از ۔اعیه٘ امرا آگاهی یافته نائره غضبش باشتعال در آمد و به نیت دست پای در رکاب جلادت نهاد۔ امرا در چهار باغ مشهد مقدس و مدرسه٘ امیر سیدی پناه برده خود را مضبوط ساختند۔ شاهزاده چون دید که دستی بر ایشان (س ۱۹۳ ب) ندارد و نیز از رسیدن کومک اندیشه داشت روی بصوب ولایت جرجان نهاد۔ امرا صورت واقعه را بپایه٘ سریر اعلیٰ عرض کردند۔ حکم شد که امرا بآن دو هزار سوار بمدد مظفر حسین میرزا که دران وقت والی جرجان بود بروند۔ امرا بموجب فرمان روان شدند و بمظفر حسین میرزا ملحق شدند۔ مظفر حسین سپاه جرجان را فراهم آورده بر سر برادران که دران نواحی نزول اجلال داشت رفت۔ بعد از اتصال بین الفریقین نیران قتال باشتعال در آمد و در آخر شکست بر سپاه محمد حسین میرزا واقع شده آنجناب بجانب آذربایجان رفت و در آخر سنه ثلث و تسعمائه با امرای ترکمان با سپاه فراوان باز بطرف استرآباد نهضت فرمود و درین

---

۱ ق عمر بیگ: س ندارد ۔ ۲ ق یابند: س دارید۔ ۳ ق مذکور: س ندارد ۔ ۵ ق دست پای: س دست برد پای ۔ ۶ ق مقدس: س ندارد۔ ۱۰-۱۱ ق مظفر حسین .... روان شدند و: س ندارد ۔ ۱۲ ق سدند: س گشتند۔ ۱۲ ق برادران: س برادر۔ ۱۳ ق اجلال داشت: س نموده بود ۔ ۱۴ ق نیران قتال: س نیران محاربه و قتال ۔ ۱۵ ق واقع شده: س افتاد ۔ ۱۵ ق آذربایجان: س ترکمان اترک۔ ۱۶ ق با سپاه فراوان: س با سپاه فراوان فراهم آورده۔ ۱۶ ق استرآباد: س جرجان ۔

مرتبه در نواحی گنبد قابوس بر مظفر حسین میرزا گورگان غالب (ق۸۸۰ه) آمد - مظفر حسین شکسته و پریشان از استرآباد عنان باز کشید - چون این خبر بسمع سلطان عالیشان رسید امیر محمد برندق را با جمعی از امرا بمدد مظفر حسین گورگان فرستاد و مکنون ضمیر همایون آن بود که بنفس نفیس خود از عقب متوجه شود - دران اثنا آوازهٔ مخالفت ابوالمحسن میرزا در اردوی همایون شائع گشت - بنا بران سلطان صاحبقران آن مهم را اهم دانسته بجانب مرو نهضت فرمود - چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست - القصه محمد حسین میرزا در استرآباد و توابع بفراغ بال حکومت می کرد و در اواخر شهور سنه اربع و تسعمائه که سلطان کشورستان از جانب شاهزاده ابوالمحسن و محمد محسن فارغ ساخته بود بطرف جرجان نهضت فرمود - محمد حسین میرزا از استماع توجه پدر بزرگوار پریشان ضمیر گشته از استرآباد باز بصحرای ترکمان اترک رفت - موکب همایون بسعادت و اقبال بدارالفتح در آمده در خیال آن بود که از عقب محمد حسین امرای ذوی الاحترام را نامزد نماید که دران اثنا خبر رسید که بدیع الزمان میرزا قدم در وادی مخالفت نهاده با حشری انبوه متوجه هرات است - سلطان بضرورت نشان ایالت استرآباد و توابع و مضافات بنام میرزا

۱ق گورگان : س ندارد - ۱ق غالب آمد : س غالب شد - ۲ق از استرآباد : س با سبزوار - ۳ق این خبر . . . : س این خبر در هرات - ٤ق امرا : س دلیران - ۵ق عقب متوجه شود : س عقب امیر محمد برندق آنصوب کرد : ۵ق ابوالمحسن میرزا : س ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا - ٦ق شائع : س شیوع - ۱۱ق فارغ : س خاطر عاطر فارغ - ۱۴ق بدارالفتح : س بدارالفتح استرآباد - ۱۵ق دران : س درین - ۱٦ق قدم : س باز قدم.

محمد حسین نوشته ارسال داشت و خود بر سبیل استعجال بجانب دارالسلطنت هرات بحرکت در آمده و ولایت شیراز را بمظفر حسین میرزا مرحمت فرمود. و در سال نهصد و ستین حضرت شاه صاحبقران شاه اسمعیل صفوی در مملکت آذربایجان ظهور نمود و در همان سال در بلاد شروان مستولی گشت چنانچه در مقاله ششم در گفتار سیوم از وقائع آنحضرت بتفصیل سمت گزارش خواهد پذیرفت.

محمد حسین میرزا غائبانه دل بر ولای گردون اعتلا بسته همواره رسولان با تحف و هدایا بدرگاه عالم پناه می فرستاد تا در رمضان سنه سبع و تسعمائه خلعه شاهی با فتح نامه باسترآباد آمد. محمد حسین میرزا با مجموع اکابر و اهالی جرجان قدم در طریق متابعت شاه عالمیان نهاده در روز جمعه فتح نامه را در مسجد جامع استرآباد بآواز بلند خوانده بتاج وهاج شاهانه سرافراز گشتند. و در تاریخ سنه تسع و تسعمائه که دولت ترکمانان آق قویونلو بنهایت رسیده بود و هرج و مرج بحال مملکت عراق و فارس و آذربایجان راه یافته بود محمد حسین میرزا بقصد تسخیر حصار سمنان را محاصره نمود. امیر حسین کیا با گروه انبوه از طرف فیروز کوه ایلغار کرده بر سر او آمد و در ظاهر شهر سمنان

۱ف ارسال داشت: س جهت او ارسال داشت. ۲ق هرات: س ندارد.
۳ف شیراز: س سبزوار. ۴ف حضرت شاه صاحبقران: س حضرت صاحبقران.
۵ق در: س از. ۱۳–۱۵ق محمد حسین میرزا .... محاصره نمود: س محمد حسین میرزا ... محاصره نمود با سپاه جرجان بحرکت آمد در آن زمان سمنان و خوار و ری و فیروزکوه و آنحدود بتمام در تحت تصرف امیر حسین کیای چلاوی بود و ذکر وقائع او در قضایای حضرت شاه ولایت پناه شاه اسمعیل رقم تحریر بر خواهد یافت. الحاصل محمد حسین میرزا چون حصار سمنان را محاصره نمود.

بین‌العسکرین نائره قتال اشتعال یافت و بعد از ستیز و آویز (خ ۷ ۳۹ ب) محمد حسین میرزا رو بگریز نهاده بجانب دامغان رفت - و در ایامی که رایات نصرت آیات شاهی از برای استیصال نهال زندگانی امیر حسین حلاوی در ولایت فیروز کوه افراخته شده بود و خاک وجود حسین از صرصر پادشاه دین پناه بباد فنا رفته محمد حسین میرزا از سر اخلاص قدم در وادی اطاعت نهاده بآستان گردون مماس توجه نمود و در نواحی فیروز کوه باردوی گردون شکوه رسیده و منظور نظر عاطفت و شفقت گردید - (س ۲ ۹ ۲ م) و بعد ازان مکتوبی جهت سفارش محمد حسین میرزا و قتل امیر حسین کیای حلاوی و فتح قلاع او بقلم در آورده مصحوب یعقوب آقا نزد سلطان حسین میرزا ارسال داشت -

صورت مکتوبی که حضرت شاه اسمعیل صفوی در باب سفارش و شفاعت محمد حسین میرزا بسلطان حسین میرزا نوشته و فوت محمد حسین میرزا در استرآباد

س : ذکر مکتوبی که حضرت شاه جمجاه شاه اسمعیل بسلطان عالیجاه سلطان حسین میرزا در باب سفارش محمد حسین میرزا نوشته

خ : صورت کتابی که شاه اسمعیل صفوی بسلطان حسین میرزا نوشته و سفارش چندیکه نموده و شمه از حالات سانحه

۵ ی صرصر : س صرصر قهر - ۶ ق گردون : س ثریا - ۷ ق گردون شکوه رسیده : س گردون شکوه رسیده انواع اعزاز و احترام یافت - ۷ ی عاطفت : س مرحمت - ۸ ق و بعد ازان مکتوبی جهت سفارش : س حضرت شاه گردون پناه کتابی مشتمل بر سفارش - ۹ - ۱۰ ق مصحوب یعقوب .... ارسال داشت : س نزد والی ولایت خراسان ابوالغازی سلطان حسین میرزا مصحوب یعقوب ارسال داشت -

حضرت سلطنت منقبت خلافت مرتبت نصفت منزلت شفقت پناه مکرمت سعار مرحمت آثار سلطان اعظم اعمل اعدل مشید قواعدالدین والدوله کهف السلاطین ملاذ اعظم الخواقین حامی الاسلام والمسلمین منظور نظر حضرت آفریدگار مظهر کریمه یخلق مایشاء و یختار معزالسلطنة والخلافة والدین سلطان حسین میرزا شدالله تعالی قواعد سلطنت و خلافت و دولت و حشمت را تحفات محبت سعار و دعوات مودت دثار مهدی داشته انهای رای صواب نما می گرداند که برهنمونی توفیقات سبحانی و مرحمت تائیدات ربانی عالیجناب سلطنت مآب ایالت مناب نصفت شعار اعظم اعدل معدلت دثار زبدة اعظم احکام بعلوالمراتب عمدة اکابر الولاة سمو المناقب مصدوقه و لقد اصطفیناه فی الدنیا معین السلطنت والدین محمد حسین میرزا رفع‌الله اعلام دولت و سلطنت دست ارادت و اعتصام در حصول تمام مرام بعروة‌الوثقی لاانفصام خانواده کرام آبای اعظام این مخلص زده و از خلوص عقیدت و کمال صدق و طویت محبت (ق ٦٨٦) خاندان مصطفوی و مرتضوی اختیار کرده بدین مقال رطب‌اللسان و عذب‌البیان است، بیت:

هر کس از باطل بجای التجای کرده اند
در جهان مارا جناب آل حیدر التجا است

اکنون چنان معلوم شد که دران ایام خجسته فرجام که بنا بر وفور اخلاص و حق اختصاص که عالیجناب مشارالیه متوجه این صوب شده جناب حکومت مآب محمد محسن میرزا بالکای او در آمده خرابی بسیار کرده اگر این صورت بوقوف و اشاره آنحضرت بوده بغایت مستعد می

---

١ ق شفقت بناه: س معدلت پناه عظمت دستگاه - ٩ ق اعظم احکام: س اعظم الحکام - ١٠ ق عمدة اکابر: س عمدة‌الاکابر - ٢٠ ق حکومت مآب: س حکومت پناه -

نماید بواسطه آنکه عالیجناب مشارالیه ارشد اولاد نامی آنحضرت است و عنایت توفیقات حضرت ملک متعال من حیث علو شانه در همگنان سمت رجحان دارد و اگر بی استصواب و رخصت ایشان بوده رفع و منع مشارالیه بر آنحضرت انسب و اولی است - غرض آنکه مناسب چنان است که در جمیع ابواب ملاحظه خاطر عالیجناب مشارالیه نمایند و الکا و ولایت او را زیاده گردانند و الطاف و شفقت بدرباره دریغ ندارند تا آن وسیله مزید حسن ارادت و محبت گردد و رابطهٔ مودت و داد او یوماً فیوماً متزاید شود - و بعد هذا مرفوع ضمیر منیر آنکه استماع افتاده باشد که دران فرصت که عنان عزیمت بصوب تسخیر و استخلاص ممالک فارس مصروف و معطوف گشته بود جمعی غازیان و لشکریان را بمحافظت حدود ری نامزده فرموده بودیم - حسین کیای یزید پلید که درین مدت مدید عرصه این ناحیت را خالی دیده باقدام طغیان عصیان نموده از راه مکر و ضلال بر سر ایشان تاخته اکثری را متفرق گردانیده و بعضی را بمنزل رسانیده و باغوای جماعت مخذول العنت ترکمان روزگار برگردیده اجل رسیده بمتانت و حصانت قلاع رفیع الارتفاع خود مستظهر گشته بود واجب و لازم شد - بنا بر کریمهٔ من یعمل سوءً یجزبه او را بسزا و جزا رسانیده متوکلا بعنایت الله تعالی در تاسع رمضان سنه تسع و تسعمائه از قشلاق بلده قم کوچ با گروه انبوه و لشکر کوه شکوه متوجه فیروز کوه گشتیم و در اندک فرصتی حصار فیروز کوه و قلعهٔ گلخندان را (خ ۳۹۸) در حیز تسخیر آوردیم و از آنجا بجانب قلعه استا که حسین کیا و ترکمانان و تمامت عیال و اموال ایشان در آنجا بود نهضت

---

۱ ف اولاد نامی : س اولاد نامدار - ۲ ق عنایت : س بمیامن - ۱۴ ق روزگار : س بدگمان روزگار - ۱۶ ق شد : س نمود - ۱۶ ف برکریمهٔ : س بر سر کریمه - ۲۰ ف آوردیم : س در آوردیم -

فرمودیم و گرد برگرد قلعه را چون دائره درمیان گرفتیم، شعر:

بسان دائره باید محیط دشمن شد　　که همچونقطه نیابد ازان میانه خروج

والحق آن قلعه بود بغایت محکم و استوار بر بالای کوهی بلند واقع شده بجهت متانت و حصانت پنج مرتبه حصار ساخته اند و در هر مرتبه اساس محاربه و مجادله مهیا گردانیده و مغرور و مسرور بدان گشته و زعم ایشان آنکه بهیچوجه تسخیر آن ممکن و میسر نه ـ القصه (س ۲۹۳ ب) بعد از جدال و قتال بسیار اهل قلعه بیکبار فریاد مالا طاقة لنا به آورده برای درخواست و استشفاع چاره دیگر ندیدند ـ در روز دوشنبه ۲۸ شهر ذی‌القعده الحرام اهل قلعه تمام تیغ و کفن در دست و گردن از بالا بزیر آمدند ـ غازیان و مجاهدان نیز بدلیل قاطع و فرمان ساطع آیه فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم بریشان خوانده قریب ده هزار کس مثل مراد خان ارشالو و اسلمس بیگ و اقربا و متعلقان حسین کیا بتمامی تیغ سیاست ازهم گسستند، بیت:

جنگجو از باد بیداد آتش کین بر فروخت
زخم پیکان آب رویش همچو خون بر خاک ریخت

و بعد از چند روز آتش قهر بر وجود مردود حسین کیای بی آبرو زده خاک ناپاک او را بباد فنا بر دادند، نظم:

با زنده پیل پشه چو پهلو همی زنی
گر جان به باد بر دهی الحق سزای تست

۱ق درمیان گرفتیم: س درمیان گرفتیم هر آینه ـ ۱ق شعر: س بیت ـ
۳ق کوهی: س کوه ـ ۵ق بدان: س بان ـ ۸ق برای: س بعجز ـ
۱۰ق فرمان ساطع: س فرمان ساطع به تیغ تیز ـ ۱۳ق بیت: س شعر ـ
۱۷ق نظم: س بیت ـ ۱۸ق زنی: س زند ـ ۱۹ق دهی: س دهد ـ
۱۹ق تست: س اوست ـ

الحمدلله الذی هدانا لهذا که گلزار این ناحیت از خار تعرض آن گروه بی شکوه پاک شد و احبای دولت مسرور و اعدای حضرت مخذول و مقهور گشتند ـ طریقه آنکه از آن طرف نیز همین قاعده مسلوک باشد و پیوسته ابواب رسل و رسائل باعلام حالات و مهمات مفتوح داشته همواره خاطر بموافقت و یک جهتی گمارند زیادت مزاحمت اوقات نمیگردد ظلال اعلیٰ موید و سایه سلطنت مخلد باد ـ

چون مکتوب شریف بمطالعه سلطان حسین میرزا پیوست نسبت بفرزند ارجمند محمد حسین میرزا در مقام لطف و شفقت آمده در تراضی خاطر او کوشید ـ اما محمد حسین میرزا چون از درگاه شاه عالمپناه رخصت یافته باسترآباد تشریف آورد چند روزی بیش نماند و در اوائل شهور سنه عشر و تسعمائه در استرآباد جان (ق ۶۸۷) بجهان آفرین تسلیم نمود، انالله وانا الیه راجعون ـ

ذکر مصالحه بدیع الزمان میرزا با حضرت سلطانی بوساطت مولانا فصیح الدین و مخالفت ابوالمحسن میرزا والی مرو با پدر و مآل حال او

دران اوان که شاهزاده بدیع الزمان در النگ نشین شکست یافته بطرف گرمسیرات و قندهار بیرون رفت باندک فرصتی با حشر انبوه که از مردم آن دیار در ظل رایت او جمع شده بودند درآن وقت

خ : ذکر صلح نمودن شاهزاده بدیع الزمان میرزا با پدر خود سلطان حسین میرزا و بیان بعضی وقائع سانحه

س : ذکر مصالحه بدیع الزمان میرزا با سلطان عالیشان و توجه موکب همایون بمرو شاهجان

۶ ق اعلیٰ: س عالی ـ ۷ ف پیوست: س رسید ـ ۱۷ ق شده بودند: س شدند ـ ۱۷ ف در آن وقت: س در ایامی ـ

که سلطان با دین و داد جهت دفع محمد حسین میرزا باسترآباد متوجه شد شاهزاده بدیع الزمان بهرات رود آمده داعیه تسخیر هرات داشت۔ چون خبر مراجعت سلطان شنید از حوالی هرات کوچ نموده بکنار آب مرغاب رفت و سلطان چون بسعادت و اقبال مانند روح که بجسد بیجان در آید درخطه هرات نزول اجلال فرمود و چون بر کثرت سپاه میرزا بدیع‌الزمان مطلع گردید با مقرب الحضرت العلیه امیر علیشیر در باب مصالحه با فرزند عاصی مشوره نمود۔ امیر علی شیر گفت "صلاح در صلح است۔" سلطان دین پناه از برای انتظام آن صلح مولانا فصیح الدین اسرآبادی را که مرد پاکیزه سیرت بود بکنار آب مرغاب نزد شاهزاده فرستاد۔ مولانا بعد از وصول ملازمت شاهزاده را بحسن تقریر و عبارات دلپذیر طرح مصالحه افگنده شاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار ترغیب و تحریص نمود و آنحضرت نیز بملاحظه حقوق ابوت مائل بصلح و صفا گشته۔ بعد از آمد و شد بسیار مقرر شد که حکومت بلخ از کنار آب مرغاب تا لب آب آمویه من حیث الاستقلال ببدیع الزمان میرزا داشته باشد و درآن ولایت نام نامی شاهزاده گرامی را ردیف اسم همایون در خطبه سازند و دیگر هیچ یک از پدر و پسر طریق مخالفت نسپرند۔ ابراهیم حسین میرزا در آن وقت حاکم بلخ بود۔ بموجب فرمان پدر شهر را تسلیم برادر نموده بپایه سریر اعلی رفت۔ و حضرت سلطان عالیشان

۱ق جهت دفع محمد حسین : س از برای دفع فتنه محمد حسین۔ ۱ق متوجه شد: س رفته بود۔ ۲ق شاهزاده بدیع‌الزمان: س شاهزاده با سپاه فراوان و جنود نامعدود۔ ۳ق چون خبر مراجعت سلطان شنید: س دران اثنا چون خبر مراجعت سلطان عالیشان را از جانب استرآباد معلوم نمود۔ ۳ق نموده: س فرموده۔ ۸ق دین پناه: س دین پرور۔ ۸ق صلح: س مهم۔

چون از تعب سفر استرآباد آسوده گشت سفر مرو را پیش نهاد - همت بلند نهمت ساخته بدانصوب توجه فرمود - و سبب آن یورش آن شد که خبر قتل محمد مومن میرزا در اطراف و اکناف ولایات خراسان بل مجموع معمورهٔ جهان (خ۹۸۳ب) انتشار یافت - از شاهزادگان که هر یک در ناحیه از نواحی خراسان حکومت می کردند از مکر و خدیعت خدیجه بیگی آغا اندیشه مند گشت و طریق (س ۳۹۳) مخالفت تقلید میرزا بدیع الزمان نمودند - از آنجمله ابوالمحسن میرزا که حاکم مرو بود و برادرش محمد حسن که بایالت نسا و ابیورد اشتغال داشت با یکدیگر طرح اتحاد افگنده در مخالفت پدر بزرگوار متفق شده علم طغیان و عصیان برافراشته - سلطان عالیشان بنا بر مخالفت عازم مرو شد و یک مرتبه امیر قوام الدین حاکم ساری را از برای نصیحت شاهزادگان پیشتر روان کرد - چون از رسالت امیر قوام الدین و نصیحت او فائده مرتب نشد موکب همایون کوچ بر کوچ بدانصوب نهضت نمود و ابوالمحسن میرزا نیز برج و باروی حصار مرو را محکم و استوار ساخته دل بر تحصن نهاد - و حضرت سلطان گردون اعیان از اثنای راه فرمانی نزد حیدرمحمد میرزا که حاکم طوس بود فرستاد که باتفاق امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی جنود آن حدود را مجتمع ساخته از برای دفع محمد محسن میرزا که بکپک میرزا اشتهار یافته متوجه ابیورد گردد - القصه چون موکب همایون ظفر قرین در ماه جمادی الاول سنه اربع و تسعمائه بظاهر

۳ق خبر قتل محمد مومن: س در وقتی که خبر قتل محمد مومن - ۴ ق هریک: س ندارد - ۶ ق گشت: س گشته - ۷ ف نمودند: س ندارد - ۸ق محمد حسن: س محمد محسن - ۸ق داشت: س می نمود - ۱۰ ف برافراشته: س سنید - ۱۵ ف گردون اعیان: س گردون اعتلا -

مرو نزول اجلال فرمود مدت چهل روز درمیانه عساکر نصرت مآثر و ساکنان حصار نیران محاربه اشتعال داشت۔ بعد از مدت مذکور از جانبین ملول گشته پدر و پسر صلح گونه ازهم بگذشتند و موکب همایون از مرو کوچ کرده بکنار آب مرغاب رفت۔ ابوالمحسن میرزا حصار مرو را بمعتمدی سپرده خود با سپاه بابیورد روان شد و با برادر اعیانی کپک میرزا ملاقات فرمود۔ برادران در باب امور جهانگیری با یکدیگر مشاورت نموده خاطر در محاربه پدر بزرگوار قرار داده پنج شش هزار سوار دلیر جرار از اطراف آنولایت جمع آوردند۔

چون این خبر در منزل بابا خاکی بسمع جلال همایون رسید باوجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت در محفه نشسته بسرعت تمام طی مسافت نموده بابیورد رسید۔ ابوالمحسن و محمد محسن چون از موکب وصول جهان‌کشا خبر یافتند از ابیورد بیرون رفته بطرف نسا متوجه شدند۔ سلطان عالیشان دراثنای طریق چون خبر توجه فرزندان را بجانب نسا شنید تصور کرد که مکر فرار بر قرار اختیار نموده اند۔ بنا بران مظفرحسین میرزا و حیدرمحمد میرزا و ابن حسین (ق۶۸۸) میرزا و امیر شجاع‌الدین محمد برندق برلاس را با اکثر لشکر ظفر اثر برسم تکامیشی روان ساخت و به نفس نفیس با بعضی از نویسندگان و شاگردپیشگان از عقب بتانی و آهستگی میرفت۔ چون شاهزادگان نزدیک بحلوا چشمه رسیدند بخلاف متصور شنیدند که ابوالمحسن میرزا با برادر بغرور موفور منتظر رزم و پیکار ایستاده اند و بترتیب و تعبیه لشکر مشغول اند۔ ایشان نیز بالضرورة دل بر قتال و جدال نهاده میرزا مظفرحسین در قلبگاه جای

---

۱ ق نصرت مآثر: س نصرت شعار۔ ۳ ق ملول: س ملول و متبرم۔
۶ ق برادر اعیانی: س برادر اعیانی بل مصاحب خانی۔ ۱۱ ق رسید: س روان شد۔ ۱۱ ق محمد محسن: س ندارد۔

گرفت و آن دو شاهزاده را بر یمین و یسار خویش بداشته برادران بقصد جان یکدیگر تیغ کین کشیدند ـ و دلیران از طرفین بباد حمله آتش قتال بر افروختند ـ از آنجانب کپک میرزا چون شیر غرین روی بمیدان کین آورده در طرفة العینی فوج و سپاه ابن حسین میرزا که بر جانب یمین مظفر حسین میرزا بود برهم زده متفرق و پریشان گردانید و ابراهیم حسین ترخان که بریمین ابوالمحسن میرزا جای داشت بر لشکر حیدر محمد میرزا حمله آورده ـ شاهزاده تاب آن صدمه نیاورد و عنان یکران از معرکه بگرداند ـ مظفر حسین میرزا چون حال برین منوال دید خواست که او نیز اقتدا ببرادران کند که سلطان علی قراسقل عنان بارگیر شاهزاده را گرفته گفت "زمانی قدم استوار دار که اگر فضای معرکه از موکب عالی خالی گردد مخالفان دلیر تر شوند و نکابت این هزیمت بحضرت اعلی سرایت کند ـ" مظفر حسین را عرق حمیت ازان سخنان بحرکت در آمده لحظه ثبات قدم ورزید و سلطان عالیشان دران زمان بر سر دره که منتهی بصحرای حلوا چشمه می شود رسیده بود و چون سپاه منهزم را دید باوجود ضعف بدن از تخت روان بزیر آمده خویشتن را بسلاح و جوشن بیاراست و بر سمند تیز تک سبک خیز آتش آهنگ سوار شده بسرعت تمام با معدودی چند بجانب معرکه روان شد و فرمود تا کوس و کورکه همایون را بلند آوازه ساختند و رایت ظفر آیت بدین نوع ازان دره بیرون آمد (س ۹۳۳ ب) و ابوالمحسن (خ ۳۹۹)

---

۱) شاهزاده: س شاهزاده دیگر ـ ۲) تیغ کین کشیدند: س تیغها از نیام برکشیدند ـ ۷) یکران: س یکران را ـ ۱۸) کوس و کورکه: س نقاره و کورکه ـ ۱۸-۱۹) و رایت ظفر آیت بدین نوع ازان دره بیرون آمد و ابوالمحسن: س و سورن انداخته رایت نصرت آیت بآن طریقه از دره بیرون آمد و بطرف رزمگاه بشتافت ـ

میرزا نزدیک بود که صورت فتح و ظفر را در آینه مراد جلوه دهد که بیک ناگاه نظر ایشان بر علم ظفر نسیم افتاد۔ از غایت اضطراب دیگر نتوانست که خود را نگاه دارد و روی بصوب فرار آورده برادران هریک بطرفی گریختند۔ ابوالمحسن میرزا بمرو رفت و کپک میرزا راه استرآباد پیش گرفت۔ سلطان عالیشان مظفر و منصور گشته لوازم محامد بادشاه غفور مرعی داشته نذور و صدقات بمستحقان رسانید و از جماعتیکه درآن معرکه آثار جلادت و مردانگی بظهور رسیده بود انعامات فرموده فتح نامها باطراف ولایات فرستاد ۔ و در شهور سنه ست و تسعمائه که سلطان عدالت نهاد نوبت دوم از برای فتنه محمد حسین میرزا متوجه استرآباد شد کپک میرزا از حرکات نا صواب خود نادم و پشیمان شده کسان بدرگاه عالم پناه فرستاد و در صدد استغفار و مقام اعتذار درآمد۔ سلطان شفقت آئین رقم عفو بر جرائد جرائم فرزند ارجمند کشیده بعضی از امرای سپهر تمکین را از برای استمالت شاهزاده روان ساخت۔ میرزا کپک در نواحی استرآباد بتقبیل انامل فیاض پدر بزرگوار مشرف گشته منظور نظر عاطفت و احسان شده ایالت مشهد مقدس و آن نواحی بشاهزاده مفوض گشت و ابوالمحسن میرزا در مرو بود تا وقتیکه سلطان از جهان فانی انتقال فرمود۔

ذکر لشکر کشیدن بدیع الزمان میرزا بدفع سیبک خان و ظهور فتور در لشکر او و شرفیابی او از راه اضطرار بملازمت پدر

خ: ذکر مخالفت نمودن شیبک خان اوزبک بر بلاد قبة الاسلام و لشکر آراستن بدفع سومی الیه و بیان واقعات ۔ س: ذکر ظهور فتنه

۱ف در آینه مراد جلوه دهد: س مشاهده نمایند۔ ۳ق نتوانست: س نتوانستند۔ ۴ق بطرفی گریختند: س بیرون رفتند۔ ۹ق برای فتنه: س برای دفع فتنه۔ ۱۵ق ایالت: س ایالت ولایت۔

در شهور سنه ثمان و تسعمائه که شیبک خان بر بلاد ماوراء النهر مستولی شده بود هوای تسخیر دیار خراسان در سرش افتاده جمعی از اوزبکان بی سروپا را گاهی باین طرف جیحون می فرستاد و در نواحی بلخ و شبرغان بنهب و غارت اقدام می نمودند. چون این معنی سمت تکرار پذیرفت میرزا بدیع الزمان سپاه آنحدود را فراهم آورده باتفاق امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون با دوازده هزار سوار جوشن پوش بتسخیر دیار ماوراءالنهر و رزم شیبک خان متوجه کنار جیحون شد و امیر عمر بیگ را بهرات فرستاده از سلطان گیتی‌ستان استمداد نمود. امیر ذوالنون را بقندز و بقلان بطلب امیر خسرو شاه روان کرد و شاهزاده کنار آب آمویه را مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گردانیده منتظر خبر بود که از هرات برسد. بعد از چند گاه امیر عمر بیگ بمعسکر شاهزاده رسید و چنان تقریر کرد که سلطان عالیشان و خسرو شاه درمقام مکر و تذویر است و اعتماد بر معاونت ایشان نمی توان کرد. بنا برین دو خبر میرزا بدیع الزمان (ف۶۸۹) فسخ عزیمت ماوراءالنهر کرده بصوب بلخ معاودت فرمود و امیر شجاع الدین را رخصت انصراف ارزانی نموده بصوب قندهار فرستاد و چون میرزا بسعادت و اقبال ببلخ رسید نقصانی تمام بنشوکتش راه یافت و اکثر سپاهش متفرق شدند و بعضی از امیرانش با او در مقام

اوزبکان بولایت خراسان و آمدن میرزا بدیع‌الزمان سایه سریر ثریا مکان.

۶ق بتسخیر دیار ماوراءالنهر: س در معرض عرض در آمد میرزا بعزم به تسخیر دیار ماوراءالنهر. ۱۲ق سلطان عالیشان و: س حضرت سلطان عالیشان در فرستادن کومک اندیشه دارد و مقارن بآن حال امیر ذوالنون هم از طرف بقلان رسیده گفت امیر. ۱۳ق ایشان: س او. ۱۵ق شجاع الدین: س شجاع الدین ذوالنون. ۱۵ق نموده: س داشت تا. ۱۵ق فرستاد: س رود.

نفاق در آمده قاصدان بماوراءالنهر فرستاده شیبک خان را بصوب خراسان ترغیب نمودند - میرزا بدیع الزمان بر شیوهٔ ناستوده امیران مطلع شده اکثر را بتیغ بیدریغ از میان برداشتند - اما در اوائل پاییز سنه تسع و تسعمائه" شیبک خان با سپاه فراوان از آب آمویه عبور نموده بولایت شبرغان آمده - میرزا بدیع الزمان را چون دران اوان سپاهش متفرق شده بودند در بلخ توقف نمودن مصلحت ندید - بنا بر استصواب امرا شاهزاده محمد زمان را بامیر سلطان قلنجاق سپرده با چندی دیگر از امرا بمحافظت شهر و حصار بلخ گذاشته رایات عالیات بجانب قرایقاج و کوهستان خرزوان توجه نمود و شیبک خان بعد از فیصل مهمات شبرغان عازم بلخ شد و ساکنان حصار و بلخ در استحکام برج و باره و اهتمام لشکری و رعیت اقدام نمودند - اوزبکان از هر طرف دست بجنگ و جدل بر آورده مدت سه ماه نائرهٔ قتال ملتهب و مشتعل بود - شیبک خان می دانست که تسخیر آن حصار (س۳۹۴) بجنگ و ستیز میسر نیست از در مکر و تدویر پیش آمده مکرر رسولان نزد اهالی حصار و شهر فرستاده پیغام داد که "آفتاب اقبال سلاطین تیموری بسرحد زوال رسیده و سلطنت ازان خاندان نوبت دیگر بدودمان چنگیزی انتقال کرده و شما را ذخیره نمانده - مناسب آنست (خ۹۹۳ب) که بعنایت خانی و التفات خاقانی اعتماد کرده دروب شهر و حصار را بکشایند و بقدم اطاعت و انقیاد پیش آیند -" امیر سلطان علی با سائر اعیان سپاه که دران شهر بودند جواب دادند که "قرب صد سال است که ابا عن جد در ظلال رعایت و عنایت اولاد امجاد امیر تیمور گورگان بفراغت و

۱ف بصوب: س بمملکت - ۱۱ق اقدام: س قیام و اقدام - ۱۳ف تسخیر: س فتح - ۱۳ی بجنگ و ستیز: س و تسخیر آن بلده بجنگ و ستیز - ۱۷ق ذخیره: س نیز ذخیره -

رفاهیت اوقات گزرانیده ایم - حالا بمجرد آنکه میرزا بدیع الزمان را شکستی واقع شده باشد و نتواند که عجالت‌الوقت با خان در مقام مقابله و مقابله در آید - چگونه جائز باشد که حقوق تربیت چندین سال آن شهردار را نابود انگاریم و شهری را که بر سبیل امانت بما سپرده باشد بتصرف خصم بگذاریم و حال آنکه عنقریب ابوالغازی سلطان حسین میرزا و سائر شاهزادگان و امرای گردون توان برین ولایت خواهند آمد و آنکه گمان کرده اید که ذخیره ما آخر شده غیر واقع است و هنوز یکساله ذخیره در انبارها موجود است.» چون این جواب بسمع شیبک خان رسید دانست که شهر را بدو تسلیم نخواهند کرد - درمیان زمستان همان سال کوچ کرده از آب جیحون عبور نمود و بسمرقند فرمود - اما ویرانی بسیار در ظاهر شهر بلخ و آن نواحی روی نمود - خواند امیر رحمت الله تعالیٰ در تاریخ این حادثه گفته ، بیت :

محمد خان چو از آمویه بگذشت   شراب عشق اهل بلخ شد تلخ
تمام شهر ویران گشت از آن جنگ   ازان تاریخ شد ویرانی بلخ

بالجمله بعد از معاودت شیبک خان میرزا بدیع الزمان که بجبال بحر روان نهضت فرموده بود متوجه بلخ شد و دران اوان که شیبک خان بمحاصره بلخ قیام داشت میرزا بدیع الزمان مکرر رسولان بصوب هرات فرستاده کیفیت بیداد مخالفان را بپایه سریر ثریا مکان عرض نمود -

---

٥ ق ابوالغازی سلطان حسین میرزا : س سایه وصول لوای ابوالغازی سلطان حسین میرزا - ٦ ق خواهند آمد : س خواهد افتاد - ٧ ق کرده اید : س برده اید - ١٢ ق تاریخ این حادثه گفته : س تاریخ آن حادثه این قطعه گفته - ١٢ ف بیت : س شعر - ١٥-١٦ ف بجبال بحر روان نهضت فرموده بود : س در جبال خرزوان تحصن نموده - ١٨ ف بیداد : س بیدادی -

چون سلطان از طور نا هموار آن فرزند آزار بسیار دیده بود التفاتی بآن سخنان نکرد ـ بعد ازانکه میرزا بدیع الزمان ببلخ رسید و بر خرابی و ویرانی آنولایت مطلع گردید ـ چاره جز آن نداشت که بخدمت پدر بزرگوار رساند و علاج این واقعه را بر اصل نماید ـ بنا بر اندیشه مذکور کس بطلب امیر ذوالنون فرستاد ـ بعد از وصول آن امیر نامدار این معنی را بآنجناب قرار داده امیر سلطان با یزید برلاس را از برای انتظام مهام مصالحه بکریاس سلطنت اساس فرستاد و بنواب سپهر اساس پیغام داد که "اگر حضرت خاقانی جرائم و اثام این سالک سبیل سرگردانی را بآب عفو مرحمت فرو شویند در حضور سادات و مشائخ دارالسلطنت هرات لوازم عهد و پیمان درمیان آرند که قصدی نیندیشند حلقه اطاعت درگوش و غاشیه بندگی بر دوش کشیده بپایه سریر اعلی می آیم ـ" چون امیر سلطان با یزید بدرگاه عالم پناه رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بسمع خاقان رسانید آنحضرت در منزل بابا خاکی نزول داشت ـ (ق ۶۹۰) ازان خبر بغایت متبهج و مسرور گشته در روز مسرعان بطلب سادات و اهالی هرات فرستاده ایشان را باردوی همایون رسانیدند ـ چون دران زمان سلطان را فی‌الجمله ضعفی در مزاج بود و بعضی از شاهزادها و امرا در اطراف متفرق بودند خدیجه بیگی آغا که بآن صلح و صلاح راضی نبود با جمعی دیگر مفسدان خاطر نشان همایون کردند که درین وقت که اردو از شاهزادهای سپهر مدار و امرای ذوی الاقتدار خالی است اگر ملاقات میرزا بدیع الزمان را چند روزی در تعویق اندازند یحتمل که بهتر باشد ـ سلطان را ازان سخنان اندیشه

---

۳ ق خاقان : س خاقان زمان ـ ۳ ق منزل : س موضع ـ ۴ ق نزول داشت : س نزول اجلال داشت ـ ۱۶ ق رسانیدند : س حاضر کردند ـ

بیجایگاه بخاطر راه یافته امیر سلطان بایزید برلاس را بی نیل مطلوب رخصت معاودت فرمود ـ دران سال امیر خسرو شاه از طرف قندز و بقلان با سپاه فراوان بمیرزا بدیع الزمان پیوست و امیر ذوالنون با فرزندان و لشکر داور زمین در ظل رایت آنحضرت جمع آمده باز کثرت بی اندازه در اردوی شاهزاده دست داد ـ و دران اثنا دیگر باره میل ملاقات پدر بزرگوار کرده باتفاق امرا و سپاه (س ۳۰۹ ب) متوجه دارالسلطنت هراة شد ـ دران وقت سلطان عالیشان در مرکز دولت و مقر سلطنت بر سریر صحت و سلامت دکبه زده اکثری شاهزادگان و امرا در پایهٔ سریر اعلی حاضر بودند ـ

چون خبر توجه میرزا بدیع الزمان باتفاق امیر خسرو شاه و امیر ذوالنون بسمع سلطان صاحبقران رسید بچندان متبهج و مسرور گشت که مزیدی بران متصور باشد ـ از برای اطمنان خاطر شاهزاده شیخ الاسلامی احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و نظام الدین سلطان علی مشهدی که مشهور بود بخواب بین و سید غیاث الدین امیر محمد میر یوسف الارسبتانی و مولانا محمد الامامی را که خلاصه مشائخ و سادات آن بلده فاخره بودند در مجلس شریف طلب فرموده و در حضور ایشان دست بر مصحف نهاده قسم یاد نمود که نسبت بمیرزا بدیع الزمان و امیر خسرو

۱ ف بخاطر راه یافته : س بخاطر بهم رسیده ـ ۵ ق دست داد : س دست بهم داد ـ ۷ ق هراة : س ندارد ـ ۱۱ ق بسمع سلطان صاحبقران رسید : س بدرگاه همان مسموع صاحب مملکت خراسان گشت ـ ۱۱ ق گشت : س گردید ـ ۱۲ ق مزیدی بران متصور باشد : س شرح توان کرد ـ ۱۳ ق نظام الدین : س سید نظام الدین ـ ۱۵ ق مولانا محمد الامامی : س قاضی صدرالدین محمد الامامی ـ ۱۵ ق آن بلده فاخره : س ندارد ـ ۱۶ ق در مجلس شریف : س در هرات سائر مردم ممتاز در مجلس شریف ـ

شاه و امیر ذوالنون قصدی بخاطر نگذارنم و درباره ایشان عنایت و شفقت تقدیم رسانم - آنگاه آن پنج بزرگ را رخصت فرمود که باستقبال شاهزاده ستابند و کمال شفقت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطر نشان نمایند تا بی دغدغه عزیمت ملازمت را بامضا رسانند - حضرات عالیات بموجب فرمان روان شدند و در لنگر مقدسه غیاثیه بشرف دستبوس شاهزاده فائز شدند و کیفیت عهد و پیمان حضرت سلطان عالیشان را بعرض شاهزاده رسانیدند و هریک تحفهای لائق پیشکش کردند - شاهزاده در تعظیم و احترام سادات و مشائخ کما یجب و ینبغی کوشیده بمنزل هر یک تشریف برده بخلعت فاخره و اسپ تازی و انعام وافره نوازش نموده روی بمقصد آورد - چون بمنزل بادام نزول اجلال واقع شد مظفر حسین میرزا باولاد خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا که باستقبال شاهزاده روان شده بودند در منزل مذکور ملاقات نمودند و غبار نفار که بین الجانبین متصاعد شده بود بآب الفت و مواست فرو نشستند - روز دیگر که داخل ایام جمادی‌الاخر سنه عشر و تسعمائه بود سلطان کشورستان برسم استقبال فرزند ارجمند از باغ جهان آرای متوجه شد - در وقت نیم روز نزدیک بغار عباس پدر و پسر بهم رسیده قران نیرین دست بهم داد - و میرزا بدیع‌الزمان را چون چشم بر تخت روان والد عالیشان افتاد خواست که بشیوهٔ ارباب جرائم رومال در گردن اندازد و سه نوبت زانو زده شرف پای بوس در یابد - سلطان عالیشان از مشاهدهٔ آن صورت رقت فرموده فرزند ارجمند را ازان امر معاف داشت - میرزا بدیع‌الزمان یک بار زانو زد و حضرت خاقانی او را در آغوش کشیده قطرات عبرات از فواره دیده روان گردانید - پدر و پسر مدتی در آغوش یکدیگر گریه

---

۲۱ ق قطرات عبرات : س و انواع عطوفت و مهربانی نموده -

ی کردند، بیت:

گاهی پدر از کمال اشفاق   در روی پسر نظر نمودی
گاهی پسر از سر تواضع   رخساره بخاک ره ستودی

و هم دران مجلس که بوجود سادات عظام و مشائخ کرام و قضاة اسلام و امرای ذوی الاحترام مشحون بود امیر خسرو شاه و امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون بشرف دستبوس سلطان عالیشان مشرف شدند و آن دو امیر ار غایت انفعال و خجالت زمین اخلاص و خدمت مقبل و ملثوم گردانیده لوازم اخلاص و عبودیت بجای آوردند۔ خاقان منصور خاطر فاطر امرای (ق ۱۹۶) مذکور را بوفور عنایت و مرحمت نوازش نموده مسرور ساخت و مضمون کریمه لا تثریب علیکم الیوم بر زبان گوهر بار آورد و در آن روز و شب پدر و پسر دران منزل خجسته اوقات شریف را بعیش و حضور مفتوح داشتند۔ روز دیگر سلطان عالمیان و شاهزادگان گردون توان و امرای عظام و اکابر فخام بر بادپاها نشسته متوجه شهر شدند۔ ساکنان شهر از خاص و عام برسم استقبال و تماشا بقدم اخلاص بیرون آمده بشرائط نیاز و نثار اقدام نمودند و سلطان عالیشان بباغ جهان آرا شتافت و میرزا بدیع الزمان منزل امیر علی شبر را بقدوم فرخنده لزوم مشرف ساخت۔ و دران زمستان میرزا بدیع الزمان در پایه سریر ثریا مکان بسر برد و چون فصل شتا بآخر رسید و آوازهٔ هجوم لشکر ربیع در اطراف جهان (س ۵۹۳) مشهور گردید رای جهان آرای سلطان

---

۱ ق بیت: س نظم۔ ۹ ق عنایت و مرحمت نوازش نموده: س عنایت پرسش و نوازش۔ ۱۰ ف بر زبان گوهر بار آورد: س بر زبان الهام بیان رانده به تسلی خاطر ایشان پرداخت۔ ۱۱-۱۲ ف درآن .... حضور: س در النگ داعی بزمی عیش و خرمی نشسته ابواب فرح و سرور۔ ۱۳ ف بادپاها: س پایان۔ ۱۵ ق آمده: س آمدند۔ ۱۹ ق مشهور گردید: س منتشر شد۔

عالیشان چنان اقتضا فرمود که میرزا بدیع‌الزمان و میرزا مظفر حسین (خ ۰ ۳۰ ب) گورگان با بعضی از امرا و سپاه تا کنار مرغاب رفته آن مکان را مضرب عساکر نصرت فرجام گردانند و اگر احیاناً شیبک خان بار دیگر قصد ولایت خراسان کند بمقابله و مدافعه او قیام و اقدام نمایند ـ بر حسب فرمان میرزا بدیع‌الزمان در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمائه از منزل مقرب الحضرت السلطانی امیر علی شیر سفر کرده در خطره حیدر کوکلتاش که در دامن کوه مخوار واقع است نزول فرموده از آنجا کوچ کرده منزل بمنزل بکنار آب مرغاب رفت و از عقب میرزا مظفر حسین و امیر محمد برندق برلاس بحرکت در آمده در کنار آب مرغاب بشاهزاده ملحق شدند ـ و بعد از چند روز که شاهزادگان باهم بودند مظفر حسین میرزا را بهرات طلب شد و امیر خسرو شاه نیز رخصت حاصل نموده بطرف قندز و بقلان رفت ـ و دران سرزمین او را با لشکر اوزبکان مقابله و مقاتله دست داد و عاقبت اوزبکان غالب آمده امیر خسرو شاه در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر شد و او را بر دراز گوشی سوار کرده بر گرد شهر قندز گردانیده بعد ازان شعلهٔ حیوتش را بتیغ آبدار فرو نشانیدند ـ آنجناب مدت پانزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا بنیابت در قندز و بقلان حکومت می نمود و بعد از فوت آنحضرت چند سال در ولایت حصار شادمان و ترمد و

---

۳ ق فرجام : س دستگاه ـ ۶ ق حیدر : س جنید ـ ۷ ق مخوار : س مختار ـ ۹ ق در کنار آب مرغاب : س تا آب مرغاب را مضرب خیام گردانیدند و ـ ۱۰-۱۱ ق مظفر حسین میرزا را بهرات طلب شد : س از پایه سریر اعلی مظفر حسین میرزا را طلب شد ـ و بموجب فرمان متوجه هراة شد ـ ۱۲ ق دست داد : س روی نمود ـ ۱۳-۱۴ ق دستگیر شد و او را : س دستگیر میگردد و سردار سپاه اوزبک را ـ ۱۴ ق برگرد : س به ـ ۱۴-۱۵ ق بعد ازان شعله حیوتش : س بعد ازان در همان بلده شعله حیاتش ـ

بدخشان و قندز و بقلان باستقلال سلطنت کرد و کفران نعمت نموده یک پسر سلطان محمود را که سلطان مسعود نام داشت و داماد سلطان عالیشان بود نیشتر بر جهان بینش زده کور ساخت و پسر دیگر که میرزا باسنقر نام داشت نهال حیاتش را از صرصر سیاست بباد فنا بر داد ـ لاجرم باندک زمانی شامت این افعال شامل حال او گست و دید آنچه دید ـ و در همین سال شاهزاده مظفر لوا ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب مدام و کثرت مباشرت با جوانان سیم اندام بمرض صعب گرفتار شده بروضه رضوان شتافت ـ سلطان عالیشان از حدوث آن واقعه بغایت پریشان خاطر و اندیشه ضمیر گشته قطرات عبرت از فواره دیده بر کشود و بالاخره بکلمهٔ طیبه انا لله وانا الیه راجعون زبان کشوده صبر را شعار خود ساخت ـ

ذکر توجه بدیع الزمان میرزا بجانب قندهار بعلت وصول خبر اراده ظهیرالدین بابر میرزا بصوب قندهار

خ : ذکر مخالفت میرزا بابر بصوب قندهار و لشکر آراستن میرزا بدیع الزمان بدفع فتنه میرزا بابر و توجه نمودن بدانصوب

س : ذکر توجه میرزا بدیع الزمان بجانب بلخاب و از آنجا رفتن بجانب قندهار کامران و کامیاب

۱ق باستقلال سلطنت کرد : س باستقلال درکمال جاه و جلال سلطنت کرد ـ
۲ق نموده ـ س اقدام نموده ـ ۳ ق بباد فنا بر داد ـ س از بنباد برکند ـ
۵ق گشت : س شد ـ ۶ق در همین سال : س در سنه عشر و تسعمائه ـ
۷ف صعب : س صعبی ـ ۸ق شتافت : س پیوست ـ ۹ق اندیشه ضمیر گشته : س آشفته ضمیر شده ـ ۱۰ ق زبان کشوده : س فرموده ـ
۱۰-۱۱ ف صبر را شعار خود ساخت : س بکریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب تمسک نمود ـ

دران آوان که میرزا مظفر حسین بهرات معاودت فرمود و امیر خسرو شاه بمملکت خویش رفته آن صورت روی نمود میرزا بدیع‌الزمان بجانب کوهستان بلخات که عقبات سخت و بیشهای پر درخت دارد و مردم آنجا اکثر اوقات قدم از جادهٔ اطاعت کشیده بهر گونه پی خاطی دست بر آورده بودند روان شد ـ بعد از وصول بآن حدود بعضی ازان طائفه را گوشمالی بسزا داده برخی دیگر بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند ـ در ظلال رایت ظفر آیت جای گرفتند و دران اثنا از جانب امیر مبارز الدین ذوالنون که قبل ازان بطرف قندهار متوجه شده بود متعاقب و متوالی ایلچیان آمده بعرض شاهزاده رسانیدند که حضرت پادشاه ظهیر الدین بابر میرزا با سپاه لامتناهی لوای جهان کشای بصوب قندهار و داور زمین بر افراشته و نقش تسخیر این سر زمین را بر لوح خاطر نگاشته ـ التماس (ق۶۹۲) چنانست که آنحضرت عنان عاطفت بدین صوب معطوف سازند که شاید بیمن لوای جهانکشای گلزار این مملکت از خار اغیار مصون و محروس ماند و ریاض این ولایت در سایه چتر همایون از تاب آفتاب حوادث مامون و محفوظ ماند ـ بدیع الزمان میرزا مصلحت در ایجاب آن ملتمس دانسته فرستادگان امیر ذوالنون را مقضی المرام باز گردانیده رایات عالیات متعاقب بجانب قندهار روان گشت ـ

۴ق کشیده : س کشیده داشته ـ ۷ف ظلال : خ ظل ـ ۸ف متوجه : س روان ـ ۱۱ ف این سرزمین : س آن ولایت ـ ۱۱ ق لوح خاطر : س لوح ضمیر ـ ۱۴ف از خار اغیار مصون : س وصمت انفصا و انصرام ـ ۱۴ف ماند : س شد ـ

بیان عزیمت حضرت سلطانی بدفع فساد شیبک خان و احضار شاهزاده بدیع‌الزمان از قندهار بهراة و نهضت موکب همایون بعد ازو رو داد

(س٣٩٥ب) در اوائل سنه احدی و عشر و تسعمائه میرزا بدیع‌الزمان که ضبط ولایت بلخ در عهده و اهتمام او بود بصوب قندهار تشریف برد و شیبک خان که همواره همت عالی نهمتش بر سر انجام امور کشورستانی متصور بود متعاقب و متواتر جنود جلادت مآثر بدین جانب (خ ١٠٣) جیحون می فرستاد تا از لوازم قتل و غارت و تخریب شهر و ولایت ظاهر می گردانیدند و در میدان خالی بچوگان اقتدار گوی مراد هواگاه مقصود میرسانیدند. و در پاییز سنه مذکوره جمعی از لشکر بولایت فاریاب و آنحدود تاخت آورده ولد امیر ابوالقاسم ازلات و امیر شیرم جلایر و امیر بابا جان که داروغه و حاکم آن ولایات بودند درجنگ بقتل آورده از شرائط بیدادی دقیقه نامرعی نگذاشتند. لشکریان امیر مقتول از ضرب تیر و شمشیر اوزبکان فرار نموده افتان و خیزان بدارالسلطنت هراة رفته کیفیت واقعه را معروض درگاه عالمپناه نمودند و مقارن بانحال تمامی الوس و صحرا نشینان آنحدود جلای وطن کرده بنواحی هرات رسیدند. سلطان عالیشان که دران آوان در باغ جهان آرای عزم قشلاق نموده بود بباغ شهر در آمده رحل اقامت انداخت. بعد ازان از تغافل و اهمالی

خ: ذکر تاخت آوردن شیبک خان بجانب خراسان و طلب نمودن سلطان حسین میرزا بدیع‌الزمان را از قندهار بجهت دفع آن فتنه

س: ذکر طغیان لشکر قیامت اثر شیبک خان بطرف بلخ و آن دیار و توجه بدیع‌الزمان میرزا بنا بر طلب پدر بزرگوار

٣ق بدیع‌الزمان: س بدیع‌الزمان میرزا - ٥ق برد: س برده بود - ٩ق از لشکر: س ازان لشکر - ١٠ق ازلات: س ندارد - ١١ف ولایات: خ ولایت - ١٢ق بعد ازان: س بعد از اندیشه و تامل دران -

که در مهمات میرزا بدیع‌الزمان کرده بود پشیمان شد و با امرا و ارکان دولت مراسم مشوره بجای آورده قرار بران داد که کرت دیگر میرزا بدیع‌الزمان را بدارالسلطنت هراة طلبد و مراسم دلجوی بجای آورده آنحضرت را برسم منقلای بکنار آب مرغاب فرستد و بعد ازان خود بنفس نفیس با سپاه فراوان بعزم رزم شیبک خان متعاقب روان گردد۔ بنا بر اندیشهٔ مذکور جناب وزارت مآب خواجه شمس الدین محمد منشی را برسم رسالت نزد شاهزاده فرستاد و فرامین عنایت آمیز ارسال داشت و سخنان عطوفت انگیز پیغام داد۔ خواجه مومی الیه در قلب شتا در قندهار بسده سدره انتما رسیده کیفیت اشتیاق سلطان عالیشان را بعرض رسانید و ضمیر ان طالب تاج و سریر را ملاقات پدر بزرگوار مائل گردانیده باتفاق شاهزاده در سبیل تعجیل بپایهٔ سریر اعلی شدند۔ میرزا بدیع الزمان امیر شجاع الدین ذوالنون را از برای جمع لشکر و تهیه سفر ماوراءالنهر در همان ولایت باز داشت و خود متوجه مستقر سریر خلافت شده باندک روزی بنواحی دارالسلطنت هراة رسید و خواجه شمس‌الدین محمد را از برای رسانیدن خبر پیشتر فرستاد و شاهزادها با امرا و ارکان دولت برسم استقبال اقدام نموده میرزا بدیع الزمان را بحشمت هرچه تمامتر بشهر در آوردند۔ شاهزاده چون بشرف دستبوس پدر بزرگوار مشرف شد سلطان کامگار از دیدار فرزند ارجمند متبهج گشته اظهار عطوفت و مهربانی نمود۔ و میرزا بدیع الزمان بعد از کشیدن پیشکش در منزل امیر علی شیر نزول فرمود و دران آوان دیگر بار خبر

۲ق بجای آورده : س مرعی داشته ۔ ۲ق قرار بران داد : س خاطر عالم بران قرار داد ۔ ۴ق فرستد : س روان کند ۔ ۷ق داشت : س فرموده ۔ ۹ق عالیشان : خ ندارد ۔ ۹ق بعرض رسانید ۔ س بعرض شاهزاده رسانید ۔ ۱۸ق متبهج : خ متبهج و مسرور ۔ ۲۰ق آوان : س ایام ۔

قتل و غارت از حدود بلخ و شبرغان و اندخود که از عساکر جلادت مآثر اوزبک واقع شده بود بدارالسلطنت هرات رسید و نهایت تحیر و سرگردانی متوطنان آن ولایت کرة بعد اخری بوضوح انجامید. سلطان عالیشان باوجود ضعف مزاج و فقدان قوت متحرکه من جمیع الاعضا از کمال غیرت خسروانه و وفور حمیت پادشاهانه عزم رزم شیبک خان را پیش نهاد. همت بلند نهمت ساخته اشارت علیه بنفاذ پیوست که تواچیان بهرام صولت به تهیه سپاه و جمع لشکر اقدام نمایند. و میرزا بدیع الزمان را زیاده از بیست روز در هرات نگاه نداشت و برفتن کنار مرغاب امر فرمود. شاهزاده بموجب فرمان رایت نهضت برافراشته در اواسط شهر رمضان و اواخر حوت روی براه آورده در چهل دختران ماه صیام را بپایان رسانیده بعد از عید بسعادت و اقبال روان شده در (ف ۶۹۳) موضع مرو بسر پل تابان انتظار وصول چتر همایون می کشید. اما سلطان عدالت شعار در ایام بهار که کوه و صحرا لاله زار گشته بود با دوازده هزار سوار جرار نیزه گزار از باغ شهر بعزم یورش ماوراء النهر نهضت فرمود و بعد از طی مراحل و منازل بسبب کثرت حرکت و سرعت (س ۶۹۴) نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال انحراف یافت و بعد از وصول بمنزل بابا اللهی ضعف بمرتبه رسید که کار از امضا آن عزیمت و ارتکاب شبگیر و ایوار در گذشت.

ذکر انتقال حضرت سلطانی در منزل بابا اللهی بسرای جاودانی

خ: توجه نمودن سلطان حسین میرزا بدفع شیبک خان و وفات یافتن دران سفر و بیان حالات: س ذکر انتقال سلطان عالیشان بروضه رضوان.

۱ق قتل و غارت: س قتل و غارت نهب و تاراج که در. ۲ق واقع شده بود: س وقوع می یافت. ۲ف بدارالسلطنت: خ ندارد. ۹ق کنار مرغاب: خ بکنار آب مرغاب. ۱۲ق موضع مرو: س موضع مروجاق.

دلا عمر ابد امر محال است   بهای دنیوی زود انتقال است
نباشد آدمی در عمر جاوید   وفا از ملک دنیا نیست امید

چون مدت مدید بود که بدن سلطان عالیشان بسبب استیلای ضعف از قوت باز مانده بود درین وقت طبیعت با مرض دیگر معاوضه نتوانست نمود و هرچند (خ ۱۰۳ ب) اطبا در معالجه سعی می نمودند فائده بران مرتب نمی گشت۔ چون بر شاهزادگان و امرا و اعیان دولت این معنی ظاهر شد که آن مرض شفاپذیر نیست گفتند "قبل از آنکه این واقعه هائله روی نماید و دست روزگار ابواب تفرقه بر روی خاص و عام بکشاید کس بطلب میرزا بدیع‌الزمان که ارشد اولاد سلطان صاحبقران است باید فرستاد و او را از کیفیت واقعه آگاهی داد تا بر سبیل استعجال متوجه اردوی اعلی گردد۔" و امرا از سلطان عالیشان استجازه نموده نشانی بطلب میرزا بدیع‌الزمان فرستادند که جریده بپایه سریر سعادت مصیر شتابد۔ چون فرمان در سرپل تابان بمیرزا بدیع‌الزمان رسید اردو را در همان منزل گذاشته با سی صد سوار ایلغار کرده صباح روز سیم ماهچه رایت شاهزاده پرتو وصول بر یک فرسخی اردوی اعلی انداخت۔ سائر شاهزادگان و امرا بشرائط استقبال قیام و اقدام نموده شاهزاده را ببارگاه فلک استباه در آوردند۔ شاهزاده چون از صعوبت مرض پدر بزرگوار خبردار شده بود کس بطلب اغرق و لشکر دوانیده بسرعت تمام ایشان را طلب نمود و چون بر بالین پدر رسید آنحضرت را بغایت سست و ضعیف دید۔ اظهار حزن و اندوه نموده از

۲ف آدمی : س خسرو۔ ۲ف عمر : س دهر۔ ۳ف عالیشان : س گیتی ستان۔ ۴ق ضعف از قوت : س مرض افلیج از حس و حرکت۔ ۶ف اعیان دولت : س ارکان دولت و اعیان حضرت۔ ۱۵ق سیم : س سوم۔ ۱۷ق اشتباه : س بارگاه۔

خرگاه بیرون خرامید و جهت رعایت حزم در اردو توقف نکرد و بمنزل شریف باز گشت. امرای عظام و خواتین ذوالاحترام از برای مصلحت سلطنت و انتظام امور مملکت و آسائش سپاهی و رعیت صلاح دران دیدند که میان شاهزاده بدیع الزمان و شاهزاده مظفرحسین گورکان قبل از آنکه واقعه ناگزیر صاحب تاج و سریر روی نماید بنان عهد و پیمان را مستحکم گردانندند تا خلافی بظهور نرسد و فتور بقواعد آن دودمان راه نیابد. روز جمعه هستم ماه ذی‌الحجه امیر شجاع‌الدین محمد برندق برلاس و امیر مبارزالدین محمد ولی بیگ و امیر ناصرالدین عمر بیگ و امیر نظام الدین عبداللطیف در ملازمت مظفرحسین و سائر شاهزادگان باردوی میرزا بدیع الزمان رفته خلوت کردند و بعضی از امیران میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین نیز حاضر شده شاهزادگان دست بر کلام مجید ربانی نهاده مراسم عهد و پیمان آوردند که مدت‌العمر بر جاده مستقیم اتفاق و اتحاد راسخ دم و ثابت قدم باشند و پیرامن مخالفت نکردند.

صباح روز عیدالضحیٰ که مرض سلطان حسین میرزا امتداد یافته ساعت بساعت می افزود شاهزادها با امرا و ارکان دولت و سائر سپاه نصرت دستگاه بر درگاه دیوان خانه جهت ادای نماز عید جمع گشتند و در وقت خواندن خطبه چون نام خجسته فرجام آنحضرت بر زبان خطیب گذشت آواز گریه و فغان حاضران بمرتبه بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاد. روز دیگر که دو شنبه یازدهم ذی‌الحجه سنه احدی عشر

---

۵ ق بنیان: س مبانی. ۹ ق مظفر حسین: س مظفر حسین میرزا. ۱۰ ق خلوت کردند: س مجلس خلوت ساختند. ۱۱ ق نیز: س هم. ۱۱ ق شده: خ بودند. ۱۲ ق نهاده: س زده. ۱۳ ق مستقیم: س مستقیمه. ۱۷ ق درگاه: س در خرگاه.

و تسعمائه" بود نزدیک بوقت غروب خورشید برج سلطنت و کامگاری بمغرب فنا افول نموده روح مطهرش بمرکز اصلی پیوست۔ صباح روز دیگر امرا و ارکان دولت نعش مغفرت قرین را در محفه محفوف برحمت رب‌العالمین نهادند و آن محفه را در لباس مشکین گرفته عنان عزیمت بصوب هرات انعطاف دادند۔ و میرزا بدیع‌الزمان نیز از عقب نعش پدر بزرگوار کوچ کرده با اغرق و اردو روان شد۔ و بعد از قطع مراحل و منازل چون نعش ارجمند آن پادشاه عادل را بالنگ کهندستانه رسانیدند خواجه شهاب‌الدین عبدالله که دران آوان بفرمان سلطان فردوس مکان حاکم (ف ۳۹۶) هرات بود و با اجلهٔ سادات و علما و مشائخ و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران لباس مصیبت پوشیده فغان و زاری باوج فلک زرنگاری رسانیده شرف ملازمت شاهزادگان در یافتند و لوازم پرسش (س ۹۶۳ب) بجای آورده بامداد روز دیگر بصحرای عیدگاه دارالسلطنت هرات بر تابوت محفوف برحمت حی لایموت نماز گزارده بگنبد مدرسه شریفه که جهت همین مصلحت بنا کرده شده بود بطریقه سریعت غرا دفن نمودند۔ اولاد و امجاد و امرا و ارکان دولت آن پادشاه دین پرور یک هفته متواتر برسم عزا و وگواری قیام و اقدام نموده هر روز ختم کلام معجز نظام و رسم آش و طعام بفقرا و ایتام بظهور می رسانیدند۔ روز هفتم چنانچه آئین سلاطین حشمت قرین تواند بود بکشیدن آش بزرگ پرداخته و خلائق را از لباس (خ ۳۰۲) تعزیت بیرون آورده سر انجام معظمات مهمات

۶ق کرده: س فرموده۔ ۷ق پادشاه عادل: س بادشاه عادل باذل۔
۱۵ ق شده: خ ندارد۔ ۱۸ ق آئین: خ رسم۔ ۱۹ ق تواند بود۔
س است؟۔ ۲۰ق معظمات مهمات: س معظمات امور و مهمات۔

سلطنت را پیش نهاد همت بلند ساختند ـ

زمان حیات آن فردوس مکان شصت و نه سال بود و ایام سلطنتش بعد از قتل سلطان ابوسعید سی و هشت سال ، و بعد از واقعه میرزا یادگار سی و شش سال ـ حضرت واهب‌العطیات آنحضرت را چهارده پسر کرامت فرموده بود ـ هفت پسر در ایام حیات آنحضرت جهان فانی را وداع کردند ، اسامی ایشان این است : فرخ حسین میرزا ، شاه غریب میرزا ، محمد معصوم میرزا ، حیدر محمد میرزا ، ابراهیم حسین میرزا ، محمد حسین میرزا ، ابوتراب میرزا ـ و اسامی هفت پسر دیگر که بعد از فوت سلطان مغفرت پناه در ولایت خراسان رایت استقلال برافراخته دعوی سلطنت کردند برین موجب است : بدیع‌الزمان میرزا ، مظفر حسین میرزا ، ابوالمحسن میرزا ، محمد حسن میرزا که بکپک میرزا اشتهار داشت ، ابن حسین میرزا ، فریدون حسین میرزا ، محمد قاسم میرزا ، و مآل حال هر یک درین اوقات سمت گذارش خواهد پذیرفت انشاالله تعالی ـ

ذکر سلطنت بدیع‌الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بالاشتراک و مخالفت برادران دیگر

چون سلطان عالیشان سلطان حسین میرزا رایت عزیمت را بعالم بقا برافراشت امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت انجمنها ساخته در باب سلطنت بدیع‌الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا قصها پرداختند ـ بعد

س : ذکر حالات و واقعاتی که بعد از فوت سلطان فردوس مکان روی نمود و مآل حال شاهزادها ـ

خ : ذکر پادشاهی و حکومت نمودن بدیع‌الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بمشارکت و بیان بعضی حالات سانحه

١ ق همت بلند : خ همت بلند نهمت ـ ٦ ق کردند : س نمودند ـ

١٢ ق داشت : س یافته ـ ١٣ ق اوقات : س اوراق ـ

از طول مقال آرا و اهوا برین نهج قرار یافت که آن هر دو شاهزاده گردون اعتلا بشرکت قدم بر مسند سلطنت نهاده بضبط و ربط امور مملکت قیام و اقدام نمایند - بنا برین در روز جمعه اواخر ذی‌الحجه سنه احدی عشر و تسعمائه در مسجد جامع دارالسلطنت هرات خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده شد و ایضاً در یک سکه اسامی ایشانرا نقش کرده شده تنکجات بان مزین گشت - و بلوکات و محترفات آن بلدهٔ فاخره را بحسب جمع تقسیم نموده نصفی بسلطان بدیع‌الزمان میرزا تعلق گرفت و نصفی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت و باقی ممالک محروسه بدین صفت قسمت یافت - و چند ماه برین ترتیب و آئین آن دو پادشاه ظفر قرین در دارالسلطنت هرات متصدی شغل خطیر سلطنت شده بدارای سپاهی و رعیت قیام نمود - اما چون این خبر بمسامع شاهزادگان دیگر رسید بر زبان آوردند که اگر سلطان بدیع‌الزمان میرزا که من‌حیث‌الوجوه بر ما رتبهٔ تقدم دارد باستقلال متصدی منصب ایالت و سلطنت می‌گشت بر ما واجب بود که بغیر از طریق سلوک اطاعت و دولت خواهی راه دیگر نسپریم - اکنون که مظفر حسین میرزا درین امر با آنحضرت شریک و بهم شده ما را اطاعت او نمودن ضرور نیست - بنا برین هر یک دم از استقلال و استبداد زده سر بدیگری فرود نیاوردند و در مملکتی که بودند خطبه بنام خود خواندند - هرگاه که دو بادشاه در اقلیمی نگنجند هفت بادشاه در ولایتی چون توانند بسر برد -

---

۱ق یافت: خ گرفت - ۱ق هر: خ ندارد - ۳ق مملکت: س سلطنت - ۶ق کرده: س کردند - ۶ق شده: س و خ ندارد - ۹ق و باقی .... صفت: س و سائر ولایات که در تحت تصرف داشتند برهمین منوال - ۱۶ق اطاعت: س مطاوعت و متابعت - ۱۹ق توانند بسر برد: س چون تواند بسر برد -

لاجرم باندک زمانی اساس قصر سلطنت سلطان حسین میرزا بسبب مخالفت اولاد امجاد متزلزل و متخلخل گشته ولایت خراسان بقبضهٔ اقتدار و اختیار اوزبکان در آمد۔ چنانچه از حالات آینده معلوم خواهد شد، انشاالله۔

ذکر اجتماع بدیع‌الزمان میرزا و سائر برادران بمدافعت شیبک خان و کیفیت حال ایشان

در تاریخ محرم‌الحرام سنه اثنی عشر و تسعمائه شیبک خان چون بر انتقال (س۹۰۷م) سلطان حسین میرزا بعالم بقا وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده یک مرتبه لشکر نصرت اثر بساخت ولایت (ق۹۵۵) اندخود و شبرغان فرستاد۔ و آنجماعت چون از جیحون عبور نمودند تا کنار مرغاب بجاروب نهب و غارت پاک برفتند و از سرائط بی باکی دقیقه نامرعی نگذاشتند۔ چون این خبر بهرات رسید شاهزادگان باستصواب یکدیگر امیر ذوالنون را با سپاه مملکت از برای دفع شر آن طائفه نامزد کردند۔ امیر مذکور باتفاق سلطان بایزید برلاس و لشکری بی قیاس بطرف مرو چاق روان شد۔ اوزبکان خبر لشکر خراسان شنیده براه جوی زرد علم عزیمت برافراشتند۔ امیر شجاع‌الدین ذوالنون که شیر بیشه هیجا بود متعاقب بدان بیابان درآمده خود را بمخالفان رسانید و تیغ کین از نیام انتقام کشیده قریب صد نفر ازان طائفه بیباک را (خ ۳۰۲ ب) بخاک افگنده هفتاد نفر دیگر را اسیر و دستگیر کرده رایت مراجعت بطرف هرات برافراخته مظفر و منصور بپایهٔ سریر

خ: ذکر نهضت فرمودن شیبک خان بجانب خراسان و رسولان از پیش فرستادن و بیان وقائع

س: ذکر نهضت نمودن شیبک خان از ولایت توران بعزم تسخیر ایران

۱۳ق مذکور: س مشارالیه۔ ۱۸ق افگنده: س انداخت۔ ۱۸ق نفر: س کس۔ ۱۸ق اسیر و دستگیر: خ دستگیر۔

سلاطین عظام رسید۔ و چون سپاه ماوراءالنهر شکسته و پریشان بملازمت شیبک خان رسیدند آتش خشم خان افروخته گشته شخصی را که مولانا ختای نام داشت برسم رسالت بدارالسلطنت هرات فرستاد۔ مولانا مذکور درالنگ باغ جهان آرای بتقبیل بساط جلالت مناط میرزا بدیع الزمان و و مظفر حسین میرزای گورگان فائز گشته بذروهٔ عرض رسانید که شیبک خان می گوید که پیوسته آبا و اجداد شما در حدوث وقائع و وقوع حوادث رجوع بخواقین دودمان عالیشان ما کرده شرائط مطاوعت بجای آورده اند۔ مناسب آنکه شما نیز بسنت پدران خود اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود سازند و در شارع مستقیم موافقت عدول و انحراف نورزند تا عرصهٔ مملکت معمور و آبادان ماند و رعایا و برایا که ودائع خالق البرایا اند پائمال عساکر نصرت مآثر نشوند۔

میرزا بدیع‌الزمان و مظفرحسین گورگان چون می دانستند که غرض شیبک خان ازین مراسله چیست جواب سخنان و رخصت ایلچی را موقوف داشته قاصدان قمر سیر باطراف ولایات فرستاده شاهزادگان را با جمیع امرا و سپاه بپایه سریر سلطنت پناه طلب نمودند۔ و در اثنای آن حال ایلچیان از جانب امیر سلطان قلجاق که حاکم بلخ بود بدرگاه عالم پناه رسیده معروض داشتند که شیبک خان با سپاهی که از حیز بیان بیرون است ظاهر شهر بلخ را مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گردانیده بمحاصره اقدام می نماید و رعایای شهر را از ذخیره چیزی نمانده و سپاهیان از قلت قوت و کثرت اعدا بی قوت شده در مقابله و مدافعه سعی نمی توانند نمود۔ امید که موکب همایون بدین طرف

۱ق سلاطین عظام : خ اعلیا۔ ۴ق جلالت : خ جلادت۔ ۵ق گورگان : خ ندارد۔ ۱۳ ف موقوف داشته .... : س موقوف داشته چنانکه می خواست که برود او را نگاه داشته۔

نهضت فرماید تا شر اعدای وافر شوکت ازین دیار مندفع گردد و الا کار مشکل افتاده است ـ میرزا بدیع‌الزمان و مظفر حسین گورگان بعد از استماع این خبر امرا و اعیان لشکر طریق مشوره مسلوک داشته خاطر بر مقابله و مقاتله شیبک خان قرار داده مجدداً قاصدان بطلب شاهزادگان و امرا ولایات ارسال داشته در اوائل پاییز سنه مذکور رایات نصرت آیات بطرف قبة‌الاسلام بلخ مستعلی گشت ، بیت :

روان گشتند شاهان نکوکیش　　سپاهی بی نهایت از پس و پیش
بتائید الهی گشته خرم　　ظفر در خدمت و اقبال همدم

و چون نواحی چهل دختران از غبار موکب پادشاهان مشک افشان گشت ابوالمحسن میرزا با لشکر نصرت از بلده فاخره مرو آمده با برادران کامگار ملاقات فرموده از جانبین لوازم نیاز و نثار وقوع یافت و ازان مرحله کوچ واقع شده بطرف مرغاب روان شدند و درکنار آب مذکور ابن حسین میرزا از قائن و امیر سلطان علی ارغون از سیستان و سائر امرا و لشکریان متعاقب و متواتر باردوی همایون پیوستند ـ و چون کنار مروالرود مضرب خیام جنود ظفر ورود گردید جمعیتی دست بهم داد که دیدهٔ روزگار از مشاهدهٔ آن لشکر و سوار حیران بماند و در خلال آن احوال مبشری خجسته مقال بدرگاه میرزا بدیع‌الزمان و مظفر حسین گورگان آمد و خبر تشریف قدوم فرخنده لزوم حضرت خلافت پناه (س۷۹ب) ظهیرالدین محمد بابر پادشاه در اردوی شاهزادگان شیوع یافت ـ شاه و سپاه از استماع آن خبر متبهج و مسرور شده انوار بهجت و شادمانی بر وجنات احوال ایشان تافت ـ میرزا بدیع‌الزمان و مظفر حسین گورگان با سائر امرا و لشکریان بشرائط استقبال استعجال نموده مقدم آن

۶ق بیت : س نظم ـ ۱۱ق کامگار ملاقات فرموده : س پیوست ـ ۱۵ق دست بهم داد : خ روی ـ ۱۶ق بماند : س ماند ـ ۲۰ق شده : خ گشته ـ

شریف مهمان عزیز را باعزاز و اکرام و بتجبل و احترام تلقی فرموده در مکان لائق فرود آوردند و در لوازم مهمان داری و خدمت گاری سعی و اهتمام تمام نمودند ـ (ق ٦٩٦) و در باب تدبیر امور دین و دولت و دفع شر اعدا ملک و ملت مشورتها کرده غایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند ـ چون دولت دودمان سلطان حسین میرزا بنهایت انجامیده بود اختلاف در آرا و اهوا بدید آمده شاهزادها هو یک طریقی اختیار می کردند ـ در خلال این احوال خبر رسید که امیر سلطان قلجاق و سائر لشکریان که بمحافظت قبة الاسلام بلخ قیام و اقدام می نمودند از غایت بی قوتی از شیبک خان بجان امان طلبیده شهر را تسلیم اوزبکان کردند و شهر را بجاروب نهب و غارت پاک برفتند و بعد ازان چون شنیدند که شاهزادگان و سپاه خراسان در کنار آب مرغاب جمع آمده خیال قتال دارند (خ ٣٠٤) صلاح در توقف ندیده عنان بارگیر گیتی نورد را بطرف ماوراءالنهر انعطاف داده بزودی از رود جیحون عبور نمود ـ چون این خبر در اردوی سلاطین خراسان انتشار یافت ایشان نیز اندیشه معاودت نموده در ماه رجب سال مذکور سنگ تفرقه در سلک جمعیت سپاه خراسان افتاده هر کس بمقر دولت خود شتافتند ـ و دران زمستان میرزا بدیع الزمان در دارالسلطنت هرات قشلاق فرمود و مظفر حسین گورگان بقصبه کوسو تشریف برده دران مکان زمستان را به پایان رسانید ـ

---

٣ ق دین و دولت: س دولت ـ ٦ ق شاهزادها: خ شاهزادگان ـ ٨ ق قبة الاسلام: خ ندارد ـ ٨ ق از غایت بی قوتی: س بسبب فقدان قوت و بیم موت ـ ١٠ ق نهب و غارت پاک برفتند: س تاراج و غارت آن بلده فلخره را پاک برفتند ـ ١٢ ق عنان بارگیر: س بعد از فتح بلخ عنان بارگیر ـ

ذکر محاربه بدیع‌الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با شیبک خان و شکست یافتن ایشان و استیلای شیبک خان

چون دوران استیلای شتا بنهایت رسید و آوازه هجوم لشکر ربیع در اطراف و انحاء جهان منتشر گردید میرزا مظفر حسین گورگان بخدمت برادر بزرگتر بدیع‌الزمان میرزا که دران بهار در مرغزار مرل نزول اجلال فرموده بود شتافته در باب امور سلطنت بایکدیگر مشوره نمود چه گمان داشتند که شیبک خان کرت دیگر بطرف خراسان خواهد آمد۔ بنا بر این دغدغه قاصدان بطلب شاهزادگان و امرا که در اطراف ولایات بودند فرستادند و با امرا که در پای سریر اعلی حاضر بودند هر روز طریق مشورهٔ مسلوک داشته از گذشته و آینده سخنان می گفتند که بیک ناگاه خبر رسید که شیبک خان با سپاه قیامت نهب در شهر محرم سنه ثلث عشر و تسعمائه از رود جیحون عبور نمود۔ از استماع این خبر شاه و سپاه حیران و مضطر شده میرزا بدیع‌الزمان امیر شجاع‌الدین ذوالنون و امیر نظام‌الدین شیخ علی طغای را که در شهر هرات بودند باردوی اعلی طلب کرده باز بساط مشوره مبسوط گشت۔ و درآن چند روز امیر شاه منصور که حاکم اندخود و شبرغان بود از بیم دست برد سپاه شیبک خان دست از دارای ولایت باز داشته متوجه پایه سریر اعلی شد و منظور نظر عاطفت و احسان گردید۔ و شیبک خان

خ : ذکر توجه نمودن شیبک خان ببلده هراة و قرار نمودن شاهزادگان و تسلط شیبک خان

س : ذکر عبور شیبک خان از آب جیحون و در حیطه تصرف در آوردن ولایت خراسان بغایت

٦ ق فرموده بود : س داشت ۔ ٦ ق نمود : س نمودند ۔ ٩ ق پای : س پایه ۔ ٩ ق حاضر : س ندارد ۔ ١٣ ق این : س آن ۔

از اندخود و شبرغان بسان سیل که از فراز به نشیب آید بمرغاب رسید و از آن منزل نیز کوچ کرده بنواحی بادغیس نزول نمود - حیرت و دهشت بر سلاطین خراسان غلبه کرده باز با امرا طریق مشورة مسلوک داشتند - امیر ذوالنون که شجاعت جبلی داشت و از نشه جنون نیز خالی نبود همانا از جمعی مردم بیوقوف که بعلم نجوم و رمل معروف بودند شنیده بود که شیبک خان بدست او کشته خواهد شد - آنجناب بآن سخنان لاطائل مغرور شده در این وقت صلاح در جنگ صحرا دید و امیر محمد برندق در بلده هرات تحصن مصلحت دید - و قبل از آنکه خاطر بر یکی ازین دو مصلحت قرار گیرد صباح روز پنجشنبه محرم الحرام سنه مذکور آثار قرب وصول محمد خان شیبانی افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت و منقلای آن سپاه که سرکردهٔ ایشان (س ۹۸م) ولد شیبک خان محمد تیمور سلطان و عبدالله خان بن محمود سلطان خان بودند صف قتال و جدال آراسته بمیدان کارزار رسیدند - بدیع‌الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا گورگان چون آن صورت را مشاهده نمودند بضرورت ترتیب و تعبیه لشکر پرداخته در برابر دشمنان ذی شوکت صاحب قوت صف آرای شدند - از جمله امرای خراسان امیر شجاع‌الدین ذوالنون و امیر شیخ علی طغای با فوجی از شیران بیشه رزم آزمای پیشتر خود را بر صف اعدای وافر شوکت زده مردی و دلاوری دادند و بزخم تیر خارا شکاف درهای مرگ بر روی روزگار دشمنان پلنگ صفت بکشادند،

۲ق منزل : س مکان - ۲ق کرده : س فرموده - ۸ق دید : س نمود - ۹ق خاطر : س خواطر - ۹ ق مصلحت : س صورت - ۹ ق محرم‌الحرام : س هفتم محرم الحرام - ۱۰ق افزون : س با سپاهی افزون - ۱۴ق صورت : س حال - ۱۵ق در برابر دشمنان : س در برابر امیران خصم و دشمنان - ۱۸ق مردی و دلاوری : س داد مردی و دلاوری -

بیت :

نهان گشت از سختی آن مصاف   مروت چو سیمرغ در کوه قاف
سر نیزه پردلان سینه سوز   شده چاک شمشیرها تیر دوز
اجل آمده ز آسمان بی گمان   کمین کرده در گوشهای کمان
پذیرفته بنیاد مردم خلل   گشاده شده دستگاه اجل

اما لشکر اوزبک اضعافاً مضاعفاً زیاده بر سپاه خراسان بودند و نیز از (ق٦٩٩) مقابله و مقاتله ایشان عاجز گشته طریق انهزام پیش گرفتند و هر طائفه از غایت حیرانی روی بطرفی نهادند و امیر ذوالنون دران معرکه بقتل رسید و آنچه منجمان گفته بودند عکسش ظاهر گردید و امیر شیخ علی بهادر دستگیر گشت ـ سپاه اوزبکان گریختگان را تاحدود تفوز رباط تعاقب نمودند ـ و چون نسیم عنایت بغایت پادشاه علی‌الاطلاق درمیان رباط امیر علی شیر و منزل مرل بر سقه رایت شیبک خان وزیده بر اعدا مظفر و منصور گشت ـ میرزا بدیع‌الزمان و مظفر حسین گورگان با اکثری امرا و لشکریان (خ ۳۰۳ ب) متفرق و پریشان شده هرکس بجای رفتند ـ سید عبدالله میرزا با جمعی از امرا بمشهد مقدس رفته بکپک میرزا پیوستند و عبدالباقی میرزا و امیر محمد برندق برلاس در حدود سبزوار بابن حسین میرزا ملحق شدند و میرزا بدیع‌الزمان بظاهر دارالسلطنت هرات شتافته آنشب در باغ نو منزل گزید ـ و سحر گه با صد درد و داغ مرکز دولت را از دور وداع کرده بطرف قندهار رفت ـ و محمد حسین گورگان در جوف لیل بهرات در آمده بباغ شهر خرامید و شیخ‌الاسلام و امیر

١ ق بیت : س شعر ـ ٦ ق خراسان : س خراسانیان ـ ٦ ق و نیز از مقابله و مقاتله ایشان : س و نیز چون دریای پر موج فوج فوج از عقب یکدیگر میرسیدند شاهزادگان از ـ ١٠ ق بهادر : س طغای ـ ١٨ ق گزید : س گردید ـ ١٩ ق محمد حسین گورگان : س مظفر حسین ـ

غیاث‌الدین محمد بن امیر جلال‌الدین یوسف الرازی و قاضی اختیارالدین حسین را طلبیده در باب محافظت هرات از ایشان استعانت جست۔ جواب دادند که ''نگاه داشتن شهر بلشکر میسر است بمجرد اهتمام ما فائده مرتب نمی گردد۔'' مظفر حسین میرزا گفت که ''همراه من زیاده بر سه نفر نوکر بشهر در نیامدند۔'' اکابر عرض کردند ''بر این تقدیر چگونه با سپاه اوزبک مقاومت توان کرد۔'' چون سخن بدینجا رسید آن شاهزاده هم بحسرت تمام ملک و مال و مادر و عیال را وداع نموده با جمعی از خواص از دروازه فیروزآباد بیرون رفت و از راه ترشیز روی بصوب استرآباد آورد و در دوازده محرم الحرام سادات و قضاة و اکابر و اعیان هرات در مدرسه شیخ‌الاسلام بجهت مشورة جمع آمدند۔

در حبیب‌السیر آورده که اکابر بعد از رسم مشوره اطاعت و انقیاد شیبک خان را در خواطر قرار داده فرمودند که عرضه داشتی مشعر بر دولتخواهی و یک جهتی خان در قلم آورد و آن نوشته را مصحوب برادر زاده مولانا که محتسب شهر بود روان ساختند۔ چون عریضه اهالی هرات در النگ کهندستان بمطالعه شیبک خان رسید در ساعت فرمانی مشتمل بر استمالت و دلجوی اهل هرات نوشته مصحوب برادر مولانا بنای بهرات

٢ق جست: س نمود۔ ٤ق گفت: س فرمود۔ ٥ق نفر: س ندارد۔ ٦ق کرد: س نمود۔ ٨ق وداع نموده: س وداع کرده هنگام صبح۔ ٩ق آورد: س نهاد۔ ٩ق و در دوازده محرم‌الحرام: س و روز جمعه هشتم محرم‌الحرام۔ ١٠ق بجهت مشورة: س ندارد۔ ١٢ق در حبیب‌السیر آورده: س خواند میر رحمة‌الله تعالی کتابی حبیب السیر آورده۔ ١٢ق رسم: س رسوم۔ ١٣ق فرمودند: س به فقیر فرمودند۔ ١٣ق که: س تا۔ ١٥ق مولانا: س مولانازاده۔ ١٦ق رسید: س می رسید۔

فرستاد ـ اشراف و اهالی هرات مسرور و خوشدل شده مجموع بشرائط استقبال استعجال نمودند و چون بر در کریاس سلطنت اساس نزدیک شدند مولانا میرک عبدالرحیم که صدر و صاحب اختیار سرکار شیبک خان بود اکابر و اهالی هرات را استقبال نموده در یکی از خیام فرود آورد و بپادشاه اعلام نمود ـ شیبک خان حکم فرمود که نخست کمبت مال امانی و پیشکش و ساوری هروبان را قرار دهند آنگاه ایشان را بمجلس اشرف اعلی (س۹۸۹ب) رسانند ـ میرک عبدالرحیم و خواجه کمال الدین محمود که منصب وزارت داشت دران باب گفت و شنود نموده مقرر شد که عامه رعایا و محترفه مبلغ صد هزار تنکچهٔ یک مثقالی که هر یک تنکچه ازان دران آوان به شش دینار کپکی جاری بود سرانجام نمایند ـ و اکابر عظام و سیورغال داران بالتمام مبلغ بیست هزار تنکچه جهت پیشکش خان فرود آوردند و پانزده هزار تنکچه میرک عبدالرحیم صدر را خدمت کنند ـ بعد ازان شیبک خان مجلس را بوجود شاهزادگان جوجی نژاد و امرا آراسته ساخته اکابر و اشراف را بار داد ـ شاهزادگان و امرا از برای تعظیم ایشان قیام نمودند و خان رخصت جلوس ارزانی داشته همان ساعت بمعاودت اشارت فرمود و جان وفا میرزا را بداروغگی هرات و تحصیل زر امانی مقرر داشته باتفاق میرک عبدالرحیم همراه اکابر شهر فرستاد و در عرض یک هفته وجوه امانی را تحصیل داران بوصول مقرون ساختند ـ و بعد ازان بجهات و متملکات ظاهری ازواج طاهرات و بنات مکرمات دودمان سلطان فردوس مکان پرداختند و متعلقان بدیع‌الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا را بالتمامی گرفته باردوی

٥ق فرمود: س کرد ـ ۹ق محترفه: س اهل محترفه ـ ۱۲ق پیشکش: س پیشکش خاصه ـ ۱۵ق از برای: س در ـ

شیبک خان آوردند۔ متعلقان سراپردهٔ سلطنت و عفت را شیبک خان در حضور طلبیده مهد علیا خان زاده خانم بنت احمد خان که خواهر زاده سلطان حسین میرزا و منکوحه مظفر حسین میرزا بود در نظر شیبک خان مستحسن گشته جویان امر مواصلت گشته۔ خانم دعوی کرد که مظفر حسین میرزا قبل ازین تاریخ بدو سال طلاق داده و جمعی (ق٦٩٨) از اهالی برطبق مدعای او گواهی دادند تا بآئین شریعت غرا در سلک ازدواج خان انتظام یافت۔ و مهر انگیز بیگم که صبیه صلبیه مظفر حسین میرزا بود عبدالله سلطان بحبالهٔ نکاح در آورد و شیبک خان بقیه حجله نشینان تتق عصمت را باز بشهر فرستاد و جهت مطالبت نفائس اجناس و ذخائر ایشان محصلان تعین کرد۔ آن مقدار لالی آبدار و در شاهوار و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و سائر جواهر و طلا آلات بحصول پیوست که مهرهٔ (خ٤٠٤) حساب از درک آن عاجز آمد و از جهات امرا و ارکان شکنجه کشیده زر می طلبیدند، بیت:

بر آمد نالـه شیون ز مردم نبود آن قوم را اصلا ترحم

ذکر رسیدن بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا در استرآباد بیکدیگر و فوت مظفر حسین میرزا و التجا بدیع الزمان میرزا بحضرت شاه اسمعیل

خ: بیان حالات میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا بعد از انهزام

١ ق آوردند: س بردند ـ ١ ق متعلقان: س مخدرات ـ ٤ ق گشته: س نمود ـ ٤ق گشته: س گشت ـ ٥ق بدو سال: س بدو سال مرا ـ ٦ ق اهالی: س اهل دیانت ـ ٦ ق گواهی دادند: س ادای شهادت نمودند ـ ٧ ق مهر انگیز بیگم: س مهر انگیز ـ ١٣ ق امرا و ارکان شکنجه کشیده زر می طلبیدند: س امرا و ارکان دولت دودمان عالیشان نیز نقود و اقمشه فراوان بدست آمد اوزبکان تنگ نظر متمولان خراسان را در تعذیب و شکنجه کشیده زر می طلبیدند ـ

و مآل حال او

در زمانیکه میرزا بدیع‌الزمان و مظفر حسین از بیم تیغ خون ریز شیبک خان دست از ملک و مال شسته روی بوادی نامرادی نهادند بدیع‌الزمان میرزا بامید آنکه شجاع بیگ که دران آوان حاکم قندهار بود او را امداد نماید بدانصوب توجه نمود و چون ازو طریقه نامرضیه و بی وفای مشاهده فرمود بطرف سیستان رفت و کسی نزد امیر سلطان علی ارغون فرستاده فرزند دلبند خود را که محمد زمان نام داشت طلب داشت ـ امیر سلطان علی شاهزاده را با یراق مناسب باردو فرستاد و بعد ازان میرزا بدیع‌الزمان کوچ کرده متوجه جرجان شد و مظفر حسین میرزا نیز از راه ترشیز بهمان جانب عزیمت فرمود ـ لاجرم در دارالفتح استرآباد نوبت دیگر مقارن سعدین دست داد و آن دو برادر یکدیگر را در آغوش کشیده گریه بسیار کردند ـ و میرزا فریدون حسین را که پس از فوت برادر اعیانی خود محمد حسین میرزا دراسترآباد علم حکومت بر افراشته بود بایالت دامغان فرستادند ـ چون خبر استقامت احوال آن دو خسرو ستوده خصال بدارالسلطنت هرات رسید حجله نشینان تتق عصمت پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیگم که مادر مظفر حسین میرزا بود و بعضی دیگر از مخدرات حرم سرای سلطنت از جان وفا میرزا رخصت حاصل کرده روی

شیبک خان و مآل حالات ایشان

س: ذکر فرار و هزیمت میرزا بدیع‌الزمان و میرزا مظفر حسین گورگان بصوب استرآباد و مآل حال و عاقبت کار ایشان

٧ق فرزند . . . . طلب داشت: س فرزند دلبند خود را که محمد زمان نام داشت که دران آوان در سیستان بود طلب کرد ـ ٨ ـ ٩ ق باردو فرستاد و بعد ازان: س باردوی عالی روان کرد و آنگاه ـ ٩ق کوچ: س کوچ بر کوچ ـ ١١ق دست داد: س واقع شد ـ

بجرجان آوردند - از سپاهیان الوس تیموری هرکس در بلاد خراسان مانده بود بدانجانب توجه فرمود - بنا بران کرت دیگر لشکر جلادت آئین در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا جمع آمدند - اما بعد از انقضای چند ماه مظفر حسین بمرض موت مبتلا شده دست حیات عاریتی (س ۹۹۳م) باز داشت - بدیع الزمان میرزا و خدیجه بیگم که والده ماجده مظفر حسین بود بشرائط عزا و سوگواری قیام نموده لباسهای سیاه در بر کردند و صدای نوحه و زاری بسپهر زرنگاری رسانیدند - عاقبت دست در حبل المتین صبر استوار کرده از لباس ماتم مانند خورشید از عقده کسوف بیرون آمدند - بدیع الزمان میرزا در امر حکومت اشتغال فرموده و هنوز یک سال از وصول او باستر آباد منقضی نشده بود که آوازه لشکر شیبک خان بحوالی جرجان سمت شیوع پذیرفت - بدیع الزمان میرزا از قرب وصول مخالفان اندیشه کرده شاهزاده محمد زمان را نزد عمش فریدون حسین میرزا که در حصار دامغان اقامت داشت فرستاد و خود احرام آستان نواب کامیاب شاه اسمعیل بسته بصوب آذربایجان روان شد - بعد از وصول بنواحی اردوی اعلی بیرام بیگ شاملو بموجب فرمان جهان مطاع برسم استقبال قیام و اقدام نموده میرزا بدیع الزمان را بمجلس بهشت آئین و محفل فردوس قرین در آورده بشرف دست بوس حضرت شاه دین پناه مشرف گردانید - میرزا بدیع

۲ق مانده: س ندارد - ۲ق فرمود: س نمودند - ۴ف اما: س ندارد - ۵ق عاریتی: س عاری - ۶ق مظفر حسین: س مظفر حسین مرحوم - ۷ق بسپهر: س بفلک - ۸ق صبر: س اصطبار - ۸ق کرده: س ساخته - ۸ق ماتم: س تعزیت - ۱۰ق فرموده: س نموده و - ۱۱ف آوازه لشکر: س خبر توجه - ۱۱ق بحوالی: س بطرف - ۱۶ق جهان مطاع: س جهانمطاع شاهی - ۱۷ق آئین: س ندارد - ۱۷ق در: س ندارد -

بدیع الزمان مشمول عنایت بی پایان گشته قریب سه چهار ماه در اردوی همایون بود ـ بعد ازان بموجب فرمان چند گاهی دیگر در شهر ری رحل اقامت افگنده بود ـ دران ولایت جمعی از مردم پریشان روزگار با وی اتفاق نموده باز بطرف استرآباد رفت و با حاکم آنجا که خواجه احمد قنصرات نام داشت محاربه نمود ـ بعضی از اعوانش دران معرکه بقتل آمده شاهزاده با معدودی چند طریق انهزام پیش گرفته بطرف سند روان شد ـ بعد از وصول حاکم آن ولایت شاهزاده را استقبال نموده مراسم تعظیم و احترام بجای آوردند و پیشکش و ساوری لائق فرستاد ـ آنحضرت یکسال دران دیار بماند ـ نوبت دیگر آرزوی آستان بوسی شاه عالم پناه در سرش افتاده عازم عراق و آذربایجان (ف۶۹۹) شد ـ در شهور سنه عشرین و تسعمائه" باردوی کیهان پوی رسیده همراه باذربایجان رفت و دران مملکت از امر ملازمت استعفار نمود و نواب کامیاب شاهی ملتمس او را مبذول داشته و مقرر شد که حضرتش در شب غازان ساکن باشند و هر روز هزار دینار تبریزی در وجه مد و خرج او برسانند ـ و در رجب سنه عشر و تسعمائه" که سلطان سلیم والی روم به تبریز آمد میرزا بدیع الزمان را به تجمل و احترام نموده همراه خود باستنبول برد ـ و بعد سه چهار ماه (خ ۴۰۴ ب) بدیع الزمان میرزا بمرض طاعون گرفتار شده مرغ روحش از قفس قالب پرواز نمود و مضمون آیه" کریمه وماتذری نفس بای ارض تموت و صرف الحال آن نهال چمن سلطنت و اقبال گشت ـ

ذکر کشته شدن ابوالمحسن میرزا و محمد محسن بردست پسر و برادر زاده شیبک خان

خ : بیان حالات ابوالمحسن میرزا بعد از قضایای برادران در مشهد مقدس ـ
س : ذکر محاربه ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا با اوزبکان و مآل حال ایشان ـ ۹ ر ق وماتذری . . . . تموت : خ ارجعی الی ربک راضیه" مرضیه" ـ

ابوالمحسن میرزا در زمان سلطنت والد بزرگوار بحکومت مرو شاه جان اشتغال داشت و میرزا محمد محسن که بکپک میرزا اشتهار داشت در مشهد مقدس لوای ایالت برافراخته بود ـ چون خبر توجه شیبک خان و هجوم سپاه اوزبک دران ولایت متواتر گشت ابوالمحسن میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعه سرخس را تعمیر نموده بعضی از ذخائر و نفائس که داشت بدآنجا فرستاده ـ در اوائل سنه ثلث عشر و تسعمائه که سپاه اوزبک بدیار خراسان درآمد آنحضرت اعرق خود را دران حصار مضبوط ساخته اوای توجه بصوب مشهد مقدس بر افراخت ـ کپک میرزا مقدم برادر را باقدام تعظیم و اجلال استقبال نموده بلوازم طوی و پیشکس پرداخته به بسط بساط عیش و انبساط اشارت فرموده ـ در اثنای آن حال سپاه میرزا بدیع‌الزمان و مظفر حسین گورگان که در جنگ موضع مرل انهزام یافته بودند برشان و بی سامان بمشهد مقدس رسیدند و از استیلای مخالفان و عجز شاهزادگان آنچه دیده بودند معروض داشتند ـ میرزا ابوالمحسن و کپک میرزا از خواب غفلت بیدار شده باجتماع لشکر و سپاه پرداختند و باندک روزی سپاه جنگجوی درشت خوی که عدد ایشان بده هزار می رسید در ظل رایت شهزادها مجتمع گردید ـ و شبیک خان چون از جمعیت سپاه خراسان در مشهد مقدس مطلع گردید فرزند ارشد محمد تیمور سلطان و برادر زاده خود عبیدالله خان را با خلاصه سپاه ماوراءالنهر که هر یک ازان دلیران ثانی رستم و اسفندیار بودند بر سر شهزادها نامزد کرد ـ ایشان دو منزل را یکی ساخته باندک روزی از هرات بمشهد مقدس (س ۹۹۳ ب) رسیدند و شهزادها چون از وصول خصم خبر یافتند بامرا و اعیان لشکر طریق مشورت مسلوک داشته هرکس

٥ق کمال: س غایت ـ ٩ق برادر: س برادر بزرگتر ـ ١٧ق مقدس: س ندارد ـ

طریقی اختیار کردند - چون دولت دودمان سلطان فردوس مکان بانتها رسیده بود شاهزادها مستعد حرب و پیکار گشته روی بمیدان قتال نهادند - بعد از ترتیب و تعبیه سپاه دلیران رزم گاه بباد حمله آتش کارزار راشتعال در آوردند، بیت :

چنان شعله زد آتش کار زار	که دل سوخت مریخ را زان شرار
چنان ریخت خون تیغ الماس گون	که روی زمین گشت دریای خون

کپک میرزا آنچه شرط دلاوری و رزم گستری بود بجای آورد چنانچه مخالفان از حیرت انگشت بر دهان نهادند - اما چون مدت دولت بسرآمده بود و حیات مقدر بنهایت انجامیده فائده بران مرتب نگشت و باوجود آن همان کوشش و کشش شکست بر سپاه خراسان افتاده بعضی از امیران از مرکب حیات پیاده شده برخی دیگر طریق فرار اختیار کرده - اما شاهزادها از کمال شجاعت و دلاوری ثبات قدم ورزیده روی از معرکه برنتافتند تا اوزبکان از اطراف و جوانب ایشان در آمدند و ابواب بیرون شدن را مسدود کردند و آن هر دو شهزادها را دستگیر کرده دست بسته پیش سلاطین خود بردند و بضرب شمشیر خونریز آن دو پادشاهزاده مشتری طلعت را از پای در آوردند - اناللهوانااليه راجعون

ذکر حالات ابن حسین میرزا و فرار او از عبیدالله خان بجانب عراق

خ : بیان حالات ابن حسین میرزا بعد از وقائع بدیع‌الزمان و مظفر حسین میرزا - س : بیان حال و مال ابن حسین میرزا -

۱ق دولت : س ندارد - ۲ق رسیده : س انجامیده - ۷ق بجای آورد : س در معرکه ببرد بظهور رسانیدند - ۱۱ق مرکب حیات : س مرکب حیات در معرکه رزم - ۱۱ق دیگر طریق : س ندارد - ۱۱ کرده : س نمودند - ۱۳ق شدن : س شد - ۱۳ق کردند : س گردانیدند - ۱۳ق شهزادها : س شهزادها شجاع - ۱۳ کرده : س کردند -

شاهزاده گردون اعتلا ابن حسین میرزا بعد از شکست میرزا بدیع‌الزمان و مظفر حسین از ولایت قائن که در ایام دولت والد بزرگوار بسیورغال او مقرر بود بخیال حرب آزمای و کشور کشای رایت بر افراخته از قائن بطرف نیشاپور و سبزوار توجه نمود و بعضی از لشکریان خراسان که از معرکه ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا گریخته بودند بآنجناب پیوستند ـ چون این خبر به محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان رسید کیفیت واقعه را معروض درگاه (و ۷۰۰) شبیک خان نموده با سپاه جلادت شعار بطرف سبزوار روان شدند ـ ابن حسین میرزا چون خبر بشنید سپاه را فراهم آورده منتظر جنگ و پیکار گردید ـ چون فریقین بیدیگر رسیدند مولف حبیب‌السیر آورده که در مرتبه اول ابن حسین میرزا بر اعدا غالب آمده میمنه و میسره مخالف را از پیش برداشت و عبیدالله خان را زخم زده رایت اقتدار بر افراشت ـ اما چون قلب منقلب نشده بود نوبت دیگر اوزبکان جمع آمده سپاه خراسان را از پیش (خ ۵۰۴) برداشتند ـ بعضی از امرا مثل عبدالله میرزا و عبدالباقی میرزا و زمره دیگر از اعیان لشکر بقتل آمدند و امیر محمد برندق برلاس با فوجی دیگر از رؤس سپاه در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر گشت و ابن حسین میرزا بجانب عراق

۲ق مظفر حسین : س مظفر حسین گورگان ـ ۳ق حرب : س بخت ـ ۳ق کشور کشای : س نبت کشور کشای ـ ۳ق رایت بر افراخته : س بر زمین ملک ستانی نشسته ـ ۳ق از قائن : س از ولایت قائن ـ ۴ق بعضی از لشکریان خراسان : س و بعد از شهادت میرزا ابوالمحسن و کپک میرزا و امرا و لشکریان ـ ۵ق بآنجناب پیوستند : س در سایه لوای شاهزاده سعادت انتما جمع آوردند ـ ۶ق سلطان : س ندارد ـ ۷ق نموده : س نمودند ـ ۷و با سپاه : س با سپاه دلیر شده ـ ۸ق چون خبر بشنید : س در موضع رباط یکدر چون این خبر بشنید ـ

قرار نموده بپایهٔ سریر سعادت مصیر شاهی رفت و چند سال در ظلال دولت نواب کامیاب شاهی بفراغت اوقات گزرانید و در شهور سنه سبع وعشر و تسعمائه در کاشان بعلت نجاه روی بعالم آخرت آورد ـ

ذکر حالات فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا و مآل حال ایشان

در ایامی که شیبک بقصد بدیع‌الزمان میرزا متوجه ولایت جرجان شد و در اثنای راه شنید که بدیع‌الزمان دست از حکومت جرجان باز داشته بجانب عراق و آذربایجان رفت آنحضرت خواجه احمد قنصرات را بحکومت استرآباد ارسال داشته بنفس نفیس متوجه دامغان شد ـ فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا که دران حصار بودند بتعمیر برج و باروی آنحصار پرداخته بمدافعه و مقابله مشغول شدند و شیبک خان کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر آن قلعه افگنده چند روزی از جانبین نیران محاربه اشتعال داشت ـ آخرالامر شاهزادگان آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال خود مشاهده فرموده از در صلح در آمدند ـ بعد از استحکام عهد و پیمان از حصار بزیر آمده ببارگاه شیبک خان شتافتند و ملحوظ نظر شفقت شده عنایت و رعایت یافتند ـ محمد زمان میرزا بطرف عراق توجه فرمود و ذکر مآل حال او بعد ازین مسطور خواهد شد، انشاالله‌تعالی (ص ۰۰ ٥) ـ اما فریدون حسین میرزا از دامغان بمیان ترکمان اترک رفته چند گاه دران صحرا بسر می برد و در تاریخ سنه سبع وعشر و تسعمائه که شیبک خان بر سر ترکستان و دشت قپچاق لشکر کشیده بود فریدون حسین میرزا سپاهی فراهم آورده بولایت خراسان درآمد و بر قلعه

خ : حالات فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا در قلعه دامغان

س : ذکر عاقبت کار و سرانجام روزگار فریدون حسین میرزا

۱۹ ق بر سر ترکستان : س بر سر والی ترکستان ـ ۱۹ ق لشکر : س ندارد ـ

کلاه استیلا یافت ـ حاکم مرو شاهجان قنبر بیگ که عمده امرای شیبک خان بود چون این خبر بشنید با جمعی کثیری از اوزبکان متوجه کلات شد ـ شاهزاده را چون هنوز استقلالی دست نداده بود بدست قنبر بیگ گرفتار شده رخت بعالم بقا کشید ـ

ذکر التجا محمد زمان میرزا بحضرت شاه اسمعیل و آمدن او بجانب خراسان و سوانح حالات او

محمد زمان میرزا ازان زمان که از قلعهٔ دامغان بیرون خرامید متوجه بارگاه فلک اشتباه شاه اسمعیل صفوی شد و مدت مدید در ظل لوای آن خسرو کشور کشای بفراغت اوقات گزرانیده و روز بروز التفات و عنایت بیشتر می یافت ـ و دران وقت که پادشاه عالیجاه باستقبال والی روم بموضع چالدران می رفت میرزا محمد زمان با جمعی مردم نادان بی خرد ازان یورش تخلف نموده روی بجانب خراسان نهاد ـ

خ : ذکر حالات میرزا محمد زمان که از قلعه دامغان فرار نموده بخدمت شاه اسمعیل صفوی شتافت و بیان حالات او

س : ذکر شمه از احوال شاهزادگان میرزا محمد زمان بن میرزا بدیع‌الزمان و امیر اردو شاه

۱ ق استیلا یافت: س مستولی شد ـ ۱ ق قنبر بیگ که: س قنبر بی که از ـ ۳ق بیگ: س بی ـ ۳ ق بعالم بقا کشید: س بقای عاریتی از برش بیرون کشید ـ ۷ق قلعه: س حصار ـ ۸ق بارگاه: س درگاه ـ ۸ق شاه اسمعیل صفوی: س ندارد ـ ۹ق بفراغت اوقات: س بفراغت و عافیت روزگار ـ ۱۰ق دران وقت که پادشاه عالیجاه باستقبال: س در شهور سنه عشرین و تسعمائه که حضرت شاه جمجاه از تبریز باستقبال ـ ۱۱ق رفت: س فرمود ـ ۱۱ف جمعی: س اغوای ـ ۱۲ خراسان: س استرآباد ـ

و چون بحوالی هزار جریب رسید میر حسن هزار جریبی که عمده سادات عالیشان آن دیار بود و پیوسته طائر آرزویش در هوای سودای حکومت و سروری طیران می نمود درین وقت با هزار سوار بخدمت شاهزاده آمده کمر اطاعت او را بر میان جان بسته در ملازمت موکب عالی عنان بطرف جرجان تاخت ـ چون این خبر بسمع پیر غیب بیگ تالش که از قبل برادر خود خلفا بیگ حاکم استرآباد بود رسید منوهم نشده بی استعمال سیف و سنان راه انهزام پیش گرفت ـ لاجرم اشراف و ارباب استرآباد بقدم اطاعت و انقیاد شاهزاده را استقبال نموده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند ـ میرزا محمد زمان کامیاب و کامران بشهر در آمده بر چار بالش ملک تکیه زده کلانتران استرآباد را باصناف لطف و احسان نوازش فرمود ـ از جمله خواجه غیاث‌الدین علی تبکچی را که برادر بزرگتر خواجه مظفر بود منصب امارت دیوان داد و پسر او را که ابن یمین بیگ نام داشت پروانچی ساخت و زمام سهام داروغگی آن ولایت را بآقا میر شفقت کرد و آقا میر کتشفگر بود و رسولان از برای اطاعت الوس صاین خان و کرایلی فرستاد و آن طائفه نیز سر اطاعت در ربقهٔ فرمان در آورده جمعی کثیری از امرای ایشان بنوبت ملازمت می نمودند ـ جمیع اعیان سیاه پوشان (ق ۱۰۷) استرآباد غاشیه خدمتگاری حضرت شهریاری را بر دوش گرفتند مگر برادر دیگر خواجه نظام‌الدین محمود نام داشت و پسر خواجه مظفر امیر محمد که در حصن حصین تحصن نموده بودند و سر باطاعت (خ ۵۰۳ ب) فرو نمی آوردند ـ محمد زمان میرزا بمجرد همین قدر استیلا خود را پادشاه باستقلال

۱ق و چون بحوالی: س بعد از وصول ـ ۶ف سیف و سنان: س آلات حرب و نبرد ـ ۸ق شاهزاده . . . . : س شاهزاده محمد زمان ـ ۹ق ملک: س سلطنت ـ ۱۳ق میر شفقت کرد: س ندارد ـ ۱۴ق بود: س داد ـ

دانسته عموم اوقات را بشرب مدام و صحبت خوبان سیم اندام صرف می نمود - بعد از دو سه ماه که منازعت رومی با حضرت شاه دین پناه بر طرف شد و والی روم بمقر سلطنت خود باز گشت امرا و ارکان دولت شاهی هرکس بولایت خود مراجعت نمودند -

فرمان از دیوان قضا جریان باسم خواجه مظفر تبکچی که دران آوان در هراه بود صادر شد که باتفاق امرای خراسان بدفع محمد زمان پردازند - خواجه مظفر قبل از وصول فرمان چون از فتنه محمد زمان خبر داشته بود و متوجه آنحدود شده در قریه فراسان ورا اویس قورچی رسیده خبر مراجعت والی روم و فرمانی که بدفع محمد زمان میرزا داشت رسانید - خواجه موصی الیه و امرا از استعمال آن خبر متبهج و مسرور گشته عزیمت استرآباد را بطرف بسطام رفتند - در همان ایام خواجه میر کفش گر که بطریق تاخت بولایت بسطام آمده بود بدست داروغه بسطام کشته شده سرش را نزد خواجه مظفر فرستاده - خواجه مذکور از غایت سرور با امرا ازان منزل کوچ کرده متوجه استرآباد شدند - آقا میرکفش گر چون از قتل برادر خود خواجه میر مطلع شد و توجه خواجه مظفر را شنید میرزا محمد زمان را بر گرفتن خواجه غیاث‌الدین و پسرش تکلیف نمود و امیر

---

۱ ق صحبت : س مصاحبت - ۲ ق رومی : س والی روم - ۳ ق سلطنت : س دولت - ۸ ق فراشان : س خرا شاه - ۹ ق والی روم : س رومی - ۹ ق و فرمانی...... رسانید : س فرمان همایون که بنام خواجه مظفر و سائر امرا خراسان در باب انتزاع ملک جرجان از تصرف محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود - ۱۳ ق مذکور : س مظفر - ۱۳ ق از : س بر - ۱۵ ق خود : س ندارد - ۱۵ ق خواجه میر : س خواجه مظفر - ۱۵ ق را شنید : س مطلع گردید - ۱۶ ق گرفتن : س اخذ و قید - ۱۶ ق پسرش : س پسرش ابن یمین بیگ - ۱۶ ق تکلیف : س ترغیب -

کمال‌الدین حسین هزارجریبی نیز در آن باب (س . . ٥ ب) معاون آقا میر گشت - پدر و پسر را بگرفتند و در روزی که خواجه مظفر با عساکر منصور شاهی نزدیک باستراباد رسیدند خواجه غیاث‌الدین را با پسرش بکشتند - و بعد از اتصال فریقین و اشتعال نیران محاربه غازیان عظام و عساکر نصرت فرجام فائق آمده محمد زمان میرزا طریق انهزام پیش گرفته و امیر حسین هزار جریبی بولایت خویش رفت و محمد زمان مدت دو ماه درمیان الوس کرایلی بود - عاقبت از بیم عساکر منصور آنجا هم توقف نتوانست نمود - و دران اثنا استماع نمود که امیر اردو شاه بن امیر سلطان محمد که در سلک امرای میرزا بدیع‌الزمان انتظام داشت در خراسان خروج نموده و کوهستان غرجستان را تصرف کرده - میرزا محمد زمان بطمع حکومت آن ولایت از راه نسا و ابیورد متوجه غرجستان شد و آن مسافت بی نهایت را بسرعت تمام طی می فرمود - چون بیکات‌الوم که داخل ولایت مذکور است رسید امیر اردو شاه که دران وقت در کوه زاغ ساکن بود و موکب مخدوم زاده را بقدم اخلاص و نیاز استقبال فرمود و از اسباب سلطنت آنچه دست تمکنش بدان میرسید پیشکش کرد -

خواند میر تغمد الله بغفرانه درکتاب حبیب السیر آورده که در ایامی که میرزا محمد زمان باردوی امیر اردو شاه در آمد من درقریه پشت که داخل وری ولایت غرجستان است و بکوه زاغ اتصال دارد تمکن داشتم -

---

٢ق گشت : س گشته - ٣ق رسیدند : س رسید - ٦ق رفت : س گریخت -
٦ق مدت دو ماه : س قریب مدت دو ماه - ٧ق توقف : س هم - ٨ق نمود :
س بود - ٨ق سلطان محمد : س سلطان محمد بن اردوشاه - ١٠ق تصرف کرده :
س تسخیر فرموده - ١١ق شد : س گشت - ١٧ق امیر اردو شاه درآمد :
س امیر اردو شاه را بفر قدوم فرخنده لزوم مشرف ساخت - ١٨ق تمکن
داشتم : س ساکن بودم -

چون از موکب عالی خبر دافتم بنا بر حقوق تربیت سلطان فردوس مکان و میرزا بدیع‌الزمان خود را ذره وار منظور نظر آفتاب آثار گردانیدم و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شدم. شاهزاده از غایت لطف و مرحمت بنده موروثی خود را نوازش فرمودند که بدستوریکه در ملازمت آبای ما می بودهٔ بعد ازین خدمت ما می باید کرد. من هرچه بمعاذیر دلپذیر تمسک جستم بجای نرسید. مخدوم زاده اسپ و زر انعام کرد و امیر اردو شاه سائر اسباب سفر بهم رسانید. القصه چون امیر اردو شاه را بواسطه وصول میرزا محمد زمان استظهار تمام دست داد باز نیل خان شاملو که دران آوان از قبل حضرت شاه دین پناه شاه اسمعیل حاکم خراسان بود اظهار مخالفت نموده همواره بولایت خراسان تاخت می کرد و غنائم نفیس از دست بدست او در می آمد. چون فی‌الجمله مکسی بیدا کرد بطرف غور توجه نموده بعضی و لطف از حکام آن دیار اسپان راهوار و شتران بار بردار و اجناس نفیسه گرفت و بفتح و ظفر در رکاب شاهزاده فریدون فرازان سفر مراجعت کرده روزی چند در مفخران رحل اقامت افگند. دران اثنا دیو سلطان که حاکم بلخ بود آن بلده را بتوکیل خود بهارلو سپرده خود عازم درگاه همایون شد. محمد زمان میرزا و امیر اردو شاه را آرزوی تسخیر بلخ شد. در ماه رمضان سنه احدی و عشرین و تسعمائه از مفخران با سپاه فراوان عازم شان (خ ٣٠٦) و چهاریک شدند و در آخر ماه بولایت مذکور درآمده

٣ف بشرف تقبیل: س به تقبیل - ٣ق مشرف شدم: س اختصاص یافتم - ٤ف فرمودند: س فرموده - ٥ف هرچه: س هرچند - ٨ق میرزا محمد زمان: س محمد زمان میرزا - ٨ ق دست داد: س پیدا شد - ١١ ق می کرد: س می آورد - ١١ق بدست او در می آمد: س ازان دیار بیرون می برد - ١٧ق آرزوی . . . . شد: س آرزوی تسخیر بلخ در خاطر پیدا شد -

دران زمستان آنجا طرح قشلاق انداختند و اشراف (ق۱.۲) و اعیان دره صوف و برادران حکام ملخات عبدالعلی و نجم الدین بدرگاه عالم پناه آمده پیشکشهای لائق آوردند و اویماقات سرکار بلخ بتمام غاشیه خدمتگاری بر دوش گرفته باردوی اعلی ملحق شدند - در اول بهار که سپاه ریاحین جمع شده بود میرزا محمد زمان و امیر اردو شاه لشکرها فراهم آورده متوجه بلخ شدند - بعضی از کلانتران ولایات از محمد بهارلو وکیل دیو سلطان روگردان شده بموکب عالی پیوستند و مردم بلخ از بیم آنکه محصول ایشان پایمال اسم اسپان نصرت نشان نشود و نیز از جفای قزلباشان بجان آمده بودند در روز شنبه سیم ربیع الاول که محمد زمان میرزا و امیر اردو شاه نزدیک بدروازه عکاسه رفته سپاه را بحرب ترغیب می نمود و اهالی بلخ دروازه مذکور را کساده محمد زمان میرزا و امیر اردو شاه را بشهر در آوردند - محمد بهارلو از بیم جان پناه بارک برد و بعد از چند روز امان طلبیده بیرون آمد و نقد و جنس پیشکش کرده ملازم شد - و مقارن بآن حال امیر جان محمد قلجاق که حاکم شبرغان بود با ارباب و کلانتران آنولایت بآستان عالیشان (س ۱۰.۱) آمده مقالید بلده مذکور را بخدام عالی مقام سپرد و پیشکشهای لائق کشیده در سلک سائر ملازمان انتظام یافت - محمد زمان میرزا و امیر

۱ق اشراف و اعیان : س دران زمستان ملوک - ۲ف عالم پناه : س سلطنت پناه - ۳ف خدمتگاری : س اطاعت - ۴ف اعلی : س عالی - ۵ف سپاه . . . بود : س سپاه سبزه و ریاحین بحرکت در آمده - ۶ف بعضی از : س و دران اثنا بعضی از - ۷ق وکیل دیو سلطان : س ندارد - ۸ق اسپان نصرت نشان نشود : س ستوران سپاه شود - ۹ف قزلباشان : س قزلباش - ۹ق روز شنبه سیم ربیع الاول : س روز دوشنبه سوم ربیع الاخر - ۱۰ق آمده : س در آمده -

اردو شاه مدت دو ماه و نیم در بلده بلخ توقف نموده در آبادانی و معموری آن بلده فاخره مساعی جمیله بظهور رسانیدند و غلات رعایا را بالتمامی بشهر در آودند - آنگاه امیر اردو شاه زمام حکومت بلخ را در قبضه اختیار برادر خود قوام بیگ نهاد و ولایت شبرغان را به پسر عم خود امین بیگ عنایت فرمود و داروغگی سان و چهاریک را نیز باو داد - این معنی بر ضمیر منیر میرزا محمد زمان بغایت گران آمد زیرا که مدعای آنحضرت چنان بود که بلخ بدیوان اعلی تعلق گیرد و شبرغان بیکی از امرای خاصه سمت اختصاص پذیرد - بالجمله چون خاطر امیر اردو شاه از استحکام بلخ و شبرغان فارغ شد محمد زمان میرزا را بکراهت ازان بلده بیرون برده باطراف ولایات بتاخت و تاراج مشغول شد و اسباب فراوان ازان ممر بدست آورده سپاه را معمور می ساخت و بیکبار دیگر بطرف غرجستان رفت و در اثنای آن راه چیزی چند ازو سانح شد که مجدداً موجب آزار خاطر میرزا محمد زمان گردید - و در همان ولا میرزا محمد زمان روزی به بهانه شکار با سی سوار بصحرا رفته طریق فرار اختیار نموده بطرف خرم و سار باغ رفت - امیر اردو شاه از مفارقت شاهزاده بغایت محزون شده رسل و رسائل متواتر ارسال داشت و استدعا نمود که اگر نوبت دیگر طریق عنایت مسلوک دارد و باین دولت خواه ملحق گردد بلا شک بتدارک تقصیرات گذشته قیام خواهم نمود - شاهزاده قبول این معنی نکرد بلکه هر که برسالت رفت

۲ ق مساعی : س سعی - ۵ ق فرمود : س کرد - ۵ ق باو داد : س باو ارزانی داشت - ۱۱ ق شد : س گشت - ۱۱ ق می : س ندارد - ۱۲ ق ازو : س ندارد - ۱۳ ق خاطر میرزا محمد زمان گردید : س خاطر مخدوم زاده شد - ۱۴ ق ولا : س ایام - ۱۴-۱۵ ق بصحرا......نموده : س بصحرا رفته بود از آنجا طریق فرار اختیار کرده - ۱۷ ق دا د : س داری - ۱۸ ق گردد : س گردی -

بازگشت - بعد ازان لشکریان جوق جوق هر شب از اردوی امیر اردوشاه فرار نموده التجا بدرگاه محمد زمان می بردند تا آنکه جمعیت تمام درظل رایت نصرت اعلامش بوقوع پیوست و قاصد استیصال امیر اردو شاه گشته از خرم و سان باغ عنان عزیمت بسان و چهاریک انعطاف داد - امیر اردو شاه چون بران حال اطلاع یافت اغرق خود را بجانب غرجستان فرستاد و خود نیز عزم آن طرف داشت که دران شب امرای مغول غانچی و مردم علی دانشمند فرار نموده میرزا محمد زمان پیوستند - امیر اردو شاه چون از آق مسجد گذشته بقصبه که درمیان آن منزل و جزر وران واسطه است رسید امرا محمد زمان میرزا از عقب در رسیدند و از ارکان دولت امیر اردو شاه محمد پیرکه با ایشان متفق شد شمشیرها کشیدند و روی با اردوی امیر اردو شاه نهادند - امیر اردو شاه با هفت کس از قرابتان خود ازان ورطه بیرون رفته بجانب سبرغان گریخت - باقی اثقال و اسباب در تحت تصرف ملازمان میرزا محمد زمان درآمد و امیر اردو شاه از شبرغان (خ ٣٠٦ ب) بصوب بلخ رفت و محمد زمان میرزا سپاه را فراهم آورده خاطر بر مصالحه اردو شاه قرار داده متوجه آن حدود شد - و خواند امیر که مولف حبیب السیر و خلاصة الاخبار است برسم رسالت نزد امیر اردو شاه فرستادند که بلطف تقریر منازعت را طی نماید و معانی مصادقت را بقاعده معهود سابق مشید گرداند - خواند امیر چون بشهر بلخ در آمد و

---

١ ق بازگشت: س دیگر باز نگشت - ١ ق بعد ازان: س ندارد - ٣ ق امیر: س امرا - ٤ ق خرم و سان: س خرم و سار - ٥ ق اطلاع یافت اغرق: مطلع شد اوردق - ٧ ق و مردم: س بتمام و مردم - ٧ ق پیوستند ......: س امیر اردو شاه مضطرب و حیران بطرف غرجستان روان شد و چون این خبر محمد زمان میرزا رسید جمعی از امرا را از عقب او فرستاد - ١٠ ق شد: س بود - ١٢ ق اثقال: س انفار -

بصحبت امیر اردو شاه رسد هر چند سخنان نصیحت آمیز و کلمات مودت انگیز بعرض امیر اردو شاه رسانید که بلخ را بتصرف محمد زمان میرزا گزارد و خود بغرجستان رود قبول نکرد ـ عاقبت محمد زمان میرزا بطمع آنکه مردم(و۳۰۷) بلخ* حقوق عدالت آبا و اجداد او را ملاحظه کرده دروازه شهر را باز خواهند کرد بادشاه فراوان بظاهر شهر بلخ نزول فرمود و قریب یکماه محاصره نمود ـ فتح اسباب میسر نشد و دران ایام بتحقیق پیوست که اردوی شاه امیر خلیل محمد را که در سلک مخصوصانش انتظام داشت نزد ظهیر الدین بابر بادشاه فرستاده و استدعای بدان حضرت نموده که متوجه بلخ گردد تا مقالید شهر و حصار را تسلیم نماید ـ محمد زمان میرزا از توجه بابر شاه اندیشه کرده از ظاهر بلخ کوچ کرده بدره جز روت و دران منزل میرزا علی بیگ و امیر محمد باقر ولد امیر محمد برندق برلاس از طرف بدخشان رسیدند (س ۱۰۵ ب) و غاشیه بندگی و ملازمت میرزا محمد زمان را بردوش گرفتند ـ میرزا علی بیگ متعهد تمهید بساط مصالحه گشته از میرزا محمد زمان رخصت حاصل کرده جریده بلخ روان شد و با امیر اردو شاه ملاقات نموده بدلائل معقول خاطر نشان امیر کرد که صلاح جانبین در صلح است ـ امیر اردو شاه قبول این معنی نموده مهم بران جمله قرار یافت که محمد زمان میرزا و اردو شاه با کسی اندک در قریه توخته که در دو فرسخی بلخ واقع است بایکدیگر ملاقات

٦خ نشد: س نگشت ـ ۹خ متوجه بلخ گردد: س ندارد ـ ۱۲خ رسیدند: س بملازمت رسیدند ـ ۱۳خ بردوش گرفتند: بر دوش دولتخواهی کشیدند ـ ۱۴خ حاصل کرده: س خواسته ـ ۱۵خ روان شد: س رفت ـ ۱۷خ کسی: س مردم ـ

* از اینجا تا صفحه ٥٣٩ نسخه تبریزی ناقص است و این عبارت از نسخهٔ برتش میوزیم و سالار جنگ نقل کرده (مرتب)

نمایند و لوازم عهد و پیمان درمیان آورده هم عنان یکدیگر ببلخ روند - بعد ازان آنچه صلاح وقت دانند بعمل آورند - و چون میرزا علی بیگ باز آمد و خبر مصالحه رسانید محمد زمان میرزا از دره جز بمیعاد مقرر آمد و ازین جانب امیر اردو شاه با بعضی از اقوام و چهل نفر از اعیان بلخ متوجه شد - صباح روز چهارشنبه از ایام ربیع الاول سنه ثلاث و عشرین و تسعمائه بعد از تاکید عهد و پیمان در قریه نوخته بهم رسیدند - میرزا محمد زمان جمیع سپاه را همراه آورده در دور بداشت و با ایشان مواضعه نهاد که آن قدر توقف باید کرد که با امیر اردو شاه ملاقات کنم - بعد ازان بهیات مجموعی بجانب او حرکت نمایند - بعد از رائط وصیت خود با شصت هفتاد سوار پیش رفت - امیر اردو شاه را چون نظر بر شاهزاده افتاد از مرکب سرکشی فرود آمده سر نوبت زانو زده بشرف تقبیل انامل حاصل کرده گفت "من از جمله نوکرانم - وقتی که مرا از درگاه راندید بگوشه رفتم و چون طلب فرمودید باز آمدم -" محمد میرزا جوابی مناسب گفت و هم عنان یکدیگر متوجه شهر شدند و همان لحظه تمام سپاه میرزا محمد زمان بموکب عالی پیوستند و امیر اردو شاه از کثرت سپاه هراسان شده خیال کرد که خود را پیشتر بشهر رساند و دروازه را مسدود سازد - چون بگذر گاهی تنگ رسیدند امرای شاهزاده دانستند که او باز داعیه مخالفت دارد - هم آنجا او را دست گیر کرده بقتل رسانیدند و ازان چهل سوار اقوامش نیز بعضی مقتول شدند و بعضی

---

٤ خ اعیان : س ندارد - ٨ خ نهاد : س نمود - ٩ خ کنم : س کنند - ١٣ خ طلب فرمودید باز آمدم: س طلب کردید بملازمت شتافتم - ١٤ خ محمد میرزا: س محمد زمان میرزا - ١٤ خ متوجه شهر : س سوار شده روی شهر - ١٦ خ سپاه : س ندارد - ١٧ خ مسدود سازد : س به بندد - ١٩ خ ازان : س آن - ١٩ خ اقوامش نیز بعضی مقتول شدند : س همراه او بودند بعضی بقتل رسیده -

خود را بشهر رسانیده کیفیت واقعه را بقوام بیگ خاطر نشان کردند ـ قوام بیگ در استحکام برج و بار کوشید ـ رسولان سخندان متعاقب و متواتر بکابل فرستاد و اظهار اطاعت بابر پادشاه نموده استدعای موکب همایون کرد ـ

چون چندگاه از قتل امیر اردو شاه و توقف محمد زمان میرزا در ظاهر بلخ بگذشت خبر توجه ظهیر الدین بابر بادشاه متواتر شد ـ محمد زمان میرزا بر سبیل استعجال کوچ فرموده ، مقارن بآنحال خبر رسد که فقیر علی بیگ از درگاه بابر بادشاه فرمان حکومت بلخ آورده و قوام بیگ مقالید شهر باو سپرده باردوی عالی رفت و عنقریب چتر ظفر پیکر حضرت پادشاه عالی گهر سایه وصول برین ولایت (خ ۲۰۷) خواهد انداخت ـ محمد زمان میرزا چون آن صورت را مشاهده کرد چاره جز آن ندید که امیر محمد باقر برلاس را جهت اطاعت و انقیاد و طلب ملک موروثی بآستان سلطنت آشیان حضرت ظهیرالدین بابر فرستد ـ بنا برین اندیشه مذکور محمد باقر را ارسال داشت ـ بابر پادشاه در مقام عنایت و الطاف آمده او را بپایه سریر طلب کرد ـ اما محمد زمان میرزا دران زمان بسبب افساد بعضی مردمان برفت ـ بعد از تردد بسیار و سرگردانی بی شمار آخر بدست حاکم بلخ گرفتار شد و امیر ابراهیم چابق که آنحضرت را دستگیر کرده بود مراسم تعظیم و تکریم بجای آورده مخدوم زاده را مصحوب خویش بکابل برد ـ حضرت پادشاهی بابر میرزا

---

۱ خ خاطر نشان کردند : س معروض داشتند ـ ۲ خ کوشید : س کوشیده ـ ۴ خ همایون : س عالی ـ ۵ خ چندگاه : س یک ماه ـ ۸ خ بابر : س ندارد ـ ۸ خ فرمان : س عالیجاه نشان ـ ۹ خ باو : س بدو ـ ۱۶ خ زمان : س آوان ـ ۱۶ خ بعضی مردمان : س بعضی ازمفسدان ـ ۱۹ خ بابر میرزا : س محمد بابر میرزا ـ

ازغایت مکارم اخلاق و محاسن اعراق و کرم جبلی در نهایت مرحمت و شفقت با محمد زمان میرزا ملاقات کرده جریمه او را نابوده تصور کرده و کریمهٔ از مخدرات سرا پردهٔ پادشاهی نامزدش کرده راضی و شاکر ساخته حکومت بلخ را بدو تفویض فرمود - وصیت این لطف و احسان و آوازه این عفو و امتنان در اقطار و اطراف جهان انتشار یافته همه کس زبان تحسین و آفرین بر پادشاه عاطفت آئین کشودند - باقی حالات محمد زمان میرزا در ضمن واقعات محمد همایون پادشاه سمت گذارش خواهد پذیرفت ، انشاالله تعالیٰ -

بعد از محمد زمان میرزا از اولاد و احفاد سلاطین مغفرت نشان جنت آشیان سلطان حسین میرزا کسی در بلاد خراسان (س ۵۰۲) حکومت و سلطنت نکرد و دودمان ایشان بکلی مندرس و منطمس گشت ، بیت :

چنین است رسم این گذرگاه را که دارد با آمد این راه را
یکی را در آرد بهنگامه تیز یکی را زهنگامه گوید که خیز
نگه زیر این لاجوردی بساط باین قلعه گهر با گون نشاط
که رویت کند گهر باو ارزرد کبودت کند جامه چون لاجورد
که داند که این دخمهٔ دام و دد چه تاریخها دارد از نیک و بد
چه نیرنگ تا بخردان ساختست چه گردن کشان را سرانداختست

۲خ کرده: س نموده - ۳خ ساخته: س ساخت - ۳خ بدو: س بوی -
۱۱خ منطمس: س منطسم - ۱۱خ بیت: س نظم -

گفتار سوم

در ذکر حکومت و پادشاهی امیرزاده وافر ظهور امیر ظهیرالدین بابر از ابتداء ظهور و جلوس بر تخت سعادت تا زمان وفات بر سبیل ایجاز و بیان تسخیر ممالک و واقعات و حالات سانحه

علمای اخبار و فضلای سخن گزار بکلک بیان بر صفحه بیان چنین ثبت نموده اند که تاریخ ولادت با سعادت آنحضرت در شهر محرم‌الحرام سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه در ولایت فرغانه واقع شد ـ و والده‌اش قتلغ نگار خانم بنت یونس خان بود که دران عهد و آوان بر اکثر ولایات ترکستان سلطنت می نمود ـ شاهزاده در مهد عزت و اجلال با دایه سعادت و اقبال پرورش یافت و دران آوان صبی در ولایت اندجان بسر برد و چون دوازده مرحله از مراحل زندگانی طی فرمود خبر حادثه شامله و مصیبت کامله پدر بزرگوارش میرزا عمر شیخ استماع نمود ـ امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت شاهزاده را بپادشاهی برداشتند وسر اطاعت بر خط فرمان او نهادند ـ سلطان احمد میرزا و سلطان محمود بنوعی که در ضمن وقائع میرزا عمر شیخ بوضوح پیوست قصد ولایت شاهزاده کردند و تا چهار فرسخی اندجان آمده رایت مخالفت در افراشتند و شاهزاده نیز

س: ذکر مجملی از واردرت احوال بادشاه گردون اعتلا ظهیر السلطنه والدنیا بابر میرزا بن امیر زاده عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد میرزا بن میرزا میرانشاه بن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورگان انارالله براهینم

۱۲ خ بسر برد: س بسر می برد ـ ۱۳ خ طی فرمود: س طی شد ـ

۱۵ خ برداشتند: س برداشته ـ

امرا و سپاه را فراهم آورده در استحکام بروج و باره حصار اندجان اهتمام تمام بجای آوردند و بحسن تدبیر و لطف تقریر بساط منازعت را در نوردید و مولانا قاضی و اوزن حسن خواجه را برسم رسالت نزد عم خود میرزا سلطان احمد فرستاد و رعایت طریق ادب نموده پیغام داد که ''بسیار ظاهر است که آنحضرت سمرقند را نخواهد گذاشت که درین صوب اقامت کند و یا مکنت نماید و بلا شک این مملکت را بدیگری تفویض خواهند فرمود - اگر لطف و مرحمت آنحضرت این مملکت را برقرار سابق باین دعاگو ارزانی دارد که نواب را بمثابه فرزندم و مع ذلک مدةالعمر بر شارع مستقیم بوده پیرامن خلاف نخواهم گشت''- میرزا سلطان احمد از استماع این پیغام متاثر گشته در مقام صلح در آمد - چون دانسته بود که آن حصار بسهل و آسان بدست در نخواهد آمد ازان مکان کوچ نموده بطرف سمرقند مراجعت (خ ۲۰۳ ب) فرمود -

و چون خاطر عاطر شاهزاده از جانب مخالفان فراغت یافت توجه بضبط و نسق مهمات فرغانه گشته حکومت اندجان و منصب سر انجام ملکی و مالی را بحسن یعقوب داد و زمام ایالت ولایت اوش در قبضه اقتدار امیر قاسم قوچین نهاد و برادرش شاهزاده جهانگیر میرزا که در اخسی رحل اقامت داشت اورن حسن خواجه را باتابکی شاهزاده مقرر

۱خ بروج و باره: س برج و باروی - ۲خ بجای آوردند: س فرمودند - ۳خ بساط منازعت: س بساط مخالفت و نزاع - ۵خ درین صوب: س در اندجان - ۶خ اقامت کند: س اقامت نمایند - ۶خ یا مکنت نماید: س ندارد - ۸خ دعاگو: س مخلص - ۸خ دارد: س ندارد - ۹خ مستقیم بوده: س مستقیم اطاعت بوده - ۱۱خ بدست در نخواهد آمد: س میسر نخواهد پذیرفت - ۱۴خ سر انجام ملکی: س سر انجام مهام ملکی - ۱۷خ اقامت داشت: س اقامت افگنده بود -

داشته باخشی فرستاد - و برین قیاس سائر امرا و ینکچیان را بمناصب مفتخر و سرافراز گردانیدند - دران اثنا بعضی از ملازمان درگاه باغوای سلطان محمود میرزا که پس از فوت برادرش سلطان احمد بسلطنت ماوراءالنهر قیام داشت با شاهزاده طبل نفاق می زدند و داعیه داشتند که برادرش جهانگیر میرزا را بپادشاهی بر دارند و شاهزاده را بعنف و تعدی از اندیار بیرون کنند - آخرالامر شاهزاده روشن ضمیر بمقتضای ارباب الدول ملهمون بر کید و غدر ملازمان درگاه همایون مطلع شده در اندیشهٔ استیصال نهال زندگانی ایشان شد - اگر قلم مسکین رقم بتفصیل در صدد بیان این داستان در می آمد این اجزا بتطویل می انجامد و غرض از تالیف این رساله اختصار بود - بنا برین طومار اطاله و اطناب را در نور دید و بمجملی از وقائع آن خسرو سامان مکان در حیز (س ٢٠٥ ب) بیان آورد - و بعد ازین هر جا که حضرت پادشاه مذکور می گردد مراد ازوست تا واضح باشد -

ایضاً دران وقت که بعضی از ملازمان پادشاه عالیجاه عصابهٔ عصیان بر پیشانی طغیان بسته بودند سلطان محمود خان بن یونس خان که خال فرخنده مال حضرت پادشاه عالیجاه بود از ترکستان با سپاه فراوان بشاهرخیه نزول نمود و داعیهٔ تسخیر دیار ماوراءالنهر داشت - دران اثنا حضرت

---

١ خ ینکچیان: س ایچکیان - ١ خ بمناصب: س بمناصب مناسب - ٢ خ گردانیدند: س گشتند - ٢ خ درگاه: س بارگاه بنا بر - ٣ خ قیام داشت: س بر و قرار گرفته بود - ٥ خ بر دارند: س بر داشته - ٥ خ از اندیار: س ازان مملکت - ٨ خ بیان: س بیان آید و - ٩ خ داستان در می آمد: س داستان را تقریر می نماید - ٩ و اجزا: س اوراق - ١٠ خ اختصار بود: س اختصار مقال است - ١٢ خ گردد: س شود - ١٢ خ ازوست: س شاهزاده وافر تهور میرزا بابر -

پادشاه همایون آثار مثل ملاقات حال بزرگوار کرده بصوب شاهرخیه نهضت فرمود و محمود خان از قرب وصول آن قرةالعین خواقین بغایت مسرور و شادمان شد - و چون پادشاه ببارگاه در آمد لوازم تعظیم مرعی داشته از روی سریر بر پای خواست و حضرت پادشاه رعایت ادب بجای آورده زانو زد و خان او را در آغوش کشید انواع مهربانی نمود - و پادشاه حمیده خصال چند روزی در صحبت خال فرحناک و خوشحال بود و بعد ازان رخصت خواست - محمود خان خواهر زاده را مشمول لطف و احسان گردانیده پیشکشهای لائق مناسب موافق داده رخصت انصراف ارزانی داشت - آنحضرت متوجه مقر دولت و اقبال گشته - چون ممالک اندجان و فرغانه در تحت ضبط و تصرف پادشاه عالم مدار قرار گرفت بعزم تسخیر دیار دیگر که مدتها در حوزهٔ تصرف عمر شیخ میرزا بود و سلطان محمود میرزا بعنف و تعدی متصرف شده از توابع سمرقند ساخته بود به پسر خود سلطان علی میرزا داده رایت ظفر آیت بر افراشت و چون خبر توجه عساکر منصور مسموع سلطان علی میرزا گشت شیخ ذوالنون را بمحافظت آن حصار باز داشته خود بطرف کوهستان سفر و سجا روان شد - و حضرت پادشاه مظفر لوا بعد از وصول بحوالی حصار رسولان از برای

٢خ بغایت مسرور: س خرم - ٣خ تعظیم: س تعظیم و تبجیل - ٤خ روی ...... خواست: س جای خویش برخواست - ٤خ رعایت ادب: س رعایت مراسم ادب - ٤خ بجای آورده: س نموده - ٥خ و خان او را در: س و آنگاه خان عالیمکان پادشاه عالیجاه را - ٦خ بود: س بسر برد - ٨خ مناسب: س تنسوقات - ٩خ دولت و اقبال گشته: س دولت و اقبال گشته و بسعادت و کامرانی روزگار می گذرانید و - ١٠خ اندجان: س ندارد - ١١خ دیار: س ولایت - ١١خ مدتها: س سالها - ١٥خ آن حصار: س حصار آن دیار -

استمالت و اطاعت شیخ ذوالنون فرستاده او را بعواطف شاهانه و مراحم خسروانه امیدوار گردانید - شیخ ذوالنون بنا بر اقتضای بخت نگون و طالع زبون رسولان را گرفته سر باطاعت فرود نیاورد و حضرت پادشاه دین پرور چون دانست که درین وقت تسخیر حصار میسر نیست و نیز زمستان نزدیک رسیده بود صلاح در معاودت دیده بجانب اندجان رفت - و در همان سال محمود خان از ترکستان متوجه ولایت داینه شده بود - شیخ ذوالنون حصار را گذاشته بگریخت و آن حصار و آن ولایت در حیز تصرف آن خان عالیشان در آمد - و در شهر شوال سنه احدی و تسعمائه از جانب سمرقند خبر رسید که سلطان محمود میرزا رخت بعالم بقا کشیده و میانه فرزندانش غبار نفار متصاعد گشته و اکنون بمحاربه و مضاربه رسیده والحال سلطان مسعود میرزا برادر خود بایسنقر میرزا را در حصار سمرقند محصور ساخته اند - پادشاه عالم گیر بعد از استماع این خبر خیال تسخیر سمرقند کرده از (خ ۸۰م) اندجان بدان طرف روان شد و چون بظاهر سمرقند نزول نمود از سه طرف آن در درج معرفت و سلطنت شهر را در محاصره گرفتند و مدت سه چهار ماه کوشش کردند - حصار شهر مفتوح نشد و لشکر شتا و هنگام دست برد سرما نیز نزدیک رسید - سلاطین عظام صلاح دیدند که در زمستان هر کس بمقر دولت خود باز گردند و چون فصل بهار در آید بار دیگر متوجه فتح سمرقند شوند - بنا بر قرار مذکور هر کس بمقر دولت خود رفتند و سلطان علی میرزا بمقر دولت بخارا قشلاق فرمود و سلطان مسعود که بملاقات دختر شیخ عبدالله

۷خ : آن حصار: س ندارد - ۹خ رخت بعالم بقا : س رخت هستی بدار بقا - ۱۰خ گشته : س شده - ۱۱خ مسعود میرزا : س مسعود میرزا و سلطان علی میرزا - ۱۳خ نمود: س فرمود - ۱۴خ معرفت: س ندارد - ۱۷خ : صلاح دیدند: س صلاح دران دیدند -

برلاس مشعوف بود او را بحبالهٔ نکاح در آورده بحصار شادمان مراجعت نمود ـ

ذکر محاصره نمودن شاه وافر تهور سلطان علی میرزا شهر سمرقند را و بیان حالات

در اول بهار سنه اثنی و تسعمائهٔ سلطان علی میرزا از بخارا بیرون آمده لوای نصرت انتما بصوب سمرقند بر افراشت و بعد از طی مراحل و منازل موضع خواجه کازرون را معسکر ظفر اثر ساخت ـ میرزا بایسنقر نیز با لشکری دلیر پر تهور از شهور شهر بیرون خرامیده سر پله را لشکر گاه کرده در برابر برادر قبه بارگاه مرتفع گردانید و (س ۳۰۵) حضرت پادشاه گردون توان هم در ماه رمضان با لشکر از اندجان بحرکت درآمده کوچ بر کوچ بجانب سمرقند روان شد ـ چون بر ظاهر آن خطه نزول نمود بایسنقر میرزا چون بر توجه پادشاه ظفر لوا اطلاع یافت برابری با دو پادشاه در حیز مکنت خود ندید ـ لاجرم بدرون حصار رفته ابواب دروب را مسدود گردانیده ـ حضرت پادشاه دوست نواز در اثنای توجه بصوب سمرقند حصار سیران را که بر سر راه بود مسخر گردانیده بموکلان آگاه سپرد و چون بر ظاهر سمرقند نزول نمود عساکر منصور را بگرفتن حصار و محاربه و مضاربه با خصم قهار تحریص و ترغیب

س: ذکر نهضت نمودن رایات عالیات نوبت دوم بعزم تسخیر سمرقند و حیطه تصرف آنحضرت در آمدن

۶خ برافراشت: س بر افراخت ـ ۸خ شهور: س ندارد ـ ۹خ برادر: س ندارد ـ ۱۰ خ رمضان: س رمضان سنه مذکور ـ ۱۱ خ چون: س و بعد از وصول ـ ۱۲ خ نمود: س فرمود ـ ۱۴خ دروب: س تردد ـ ۱۵خ شیران: س شیراز ـ ۱۶خ گردانیده: س ساخته ـ ۱۶خ سپرد: س سپرده بود ـ

نمود ـ و از درون نیز هر روز جمعی بیرون آمده با یکدیگر مجادله و مقاتله می نمودند و شب و روز بهیچ وجه نمی آسودند تا آنکه جمعی کثیری از طرفین مجروح و بیروح گشته زمان محاصره ممتد شد ـ عاقبت سلطان علی میرزا بتنگ آمده بجانب بخارا رفت و حضرت پادشاه دین پرور نصر از ظاهر شهر کوچ فرموده یورت خان را که قریب چند فرسخ است مخیم عساکر ظفر اثر گردانید و چند گاه دران منزل توقف نمود ـ دران اثنا اکثری مردم بقاع و قلاع فامدان بدرگاه ثریا مکان ارسال داشته اظهار اطاعت و ادعان کردند و پیشکشهای لائق ارسال داشتند ـ

چون فصل تابستان بآخر رسید و آفتاب در کنج میزان منزل گزید و چون فصل خریف بآخر رسید و آغاز دم سردی کرد پادشاه و سپاه و ارباب یورت قشلاق مشوره نمودند ـ خاطر همگنان بران قرار گرفت که آن زمستان در قلعهٔ خواجه دیدار روزگار گذارنند و در اوائل فصل بهار بار دیگر بسمرقند آیند ـ برقرار مذکور اردوی اعلیٰ از آن مکان کوچ فرموده بطرف حصار خواجه دیدار توجه نمودند و چون بدان قلعه رسیدند و بدرون حصار قرار گرفتند محمد خان سلیمانی باجمعی کثیری از سالکان مسالک پهلوانی بنا بر استدعای بایسنقر میرزا از ترکستان ایلغار نموده بیورت خان نزول نمودند و چون معلوم کردند که پادشاه ذوی‌الاقتدار با آرا و سپاه بحصار درآمده اند متحیر بماند تاسف بسیار خورده بظاهر سمرقند آمدند ـ و چون بایسنقر میرزا آنچه مدعا داشت از

٥ خ قریب بچند : س تا شهر قریب یک ـ ١٠ خ کنج میزان : س برج میزان ـ ١٢ خ قرارگرفت : س قرار یافت ـ ١٦ خ محمد خان سلیمانی : س محمد خان شیبانی ـ ١٨ خ نزول نمودند: س نزول اجلال فرمود ـ ١٨ خ کردند : س کرد ـ ١٩ خ آرا : س امرا ـ ٢٠ خ آمدند : س آمد ـ

خان بحصول نه پیوست در اعزاز و اکرام و احترام او کما یجب و ینبغی نپرداخت ـ محمد سلیمانی نا امید و حیران بصوب ترکستان بار بر بست ـ و بعد از مراجعت شبک خان که مراد از محمد خان سلمانی اوست بایسنقر میرزا هفت ماه در مضیق حصار گرفتار بود بخاطرش رسید که با دوست سوار بفضای صحرا بیرون آید و بجانب ترمد رفته با امیر خسروشاه ملاقات نماید، بعزیمت مذکور بطرف ترمد روان شد ـ و چون این خبر بسمع مبارک بابر پادشاه رسید این معنی را فوزی عظیم دانسته بسعادت و کامران از حصار دبدار خواجه بیرون آمده بطرف سمرقند نهضت فرمود ـ بعد از وصول بنواحی خطهٔ مذکور اهالی شهر شرائط استقبال بجای آورده بعنایت سرافراز گشتند ـ پادشاه جهان پناه در اواخر ربیع الآخر سنه ثلث و تسعمائه بحصار در آمده آن خطه دلپذیر را بفر قدوم بهجت لزوم غیرت افزای سپهر بوقلمون گردانیده اکابر و اشراف و سائر برایا و رعایا در ظلال عدالت و عاطفت آن پادشاه گردون اعتلا از آفتاب (خ ۸۰۴ب) حوادث ایمن و مطمئن گشته زبان بدعا و ثنا برکشادند ـ مدت چند روز

---

۱ خ اکرام: س ندارد ـ ۲ خ محمد سلیمانی: س محمد خان شیبانی ـ ۲ خ بر بست: س برگشت ـ ۳ خ سلمانی: س شیبانی ـ ۴ خ هفت ماه: س که مدت هفت ماه ـ ۵ خ آید: س آمده ـ ۷ خ بسمع ..... پادشاه: س بپادشاه عالی جاه ـ ۸ خ کامران: س کامگار ـ ۸ خ بطرف: س بجانب ـ ۹ خ خطه: س ندارد ـ ۹ خ اهالی: س اکابر و اهالی ـ ۹ خ استقبال بجای آورده: س استقبال و قدم اطاعت پیش آمده ـ ۱۰ خ بعنایت سرافراز گشتند: س ادراک بساط بوسی نمودند و تحف لائقه و تبرکات رائقه پیشکش کرده بانواع اصطناع و التفات مفتخر و سرفراز گشتند ـ ۱۰ خ ربیع الاخر: س ربیع الاول ـ ۱۳ خ ظلال: س ظل ـ ۱۳ خ عاطفت آن پادشاه: س ندارد ـ ۱۴ خ چند: س صد ـ

آن خطهٔ فردوس مثال در تحت تصرف آن پادشاه دریانوال بود و بعد ازان بسبب حوادث ایام نا فرجام بنوعی که در ضمن حکایات آینده انشاالله بوضوح خواهد پیوست سمرقند باز از سعادت ملازمت آن پادشاه نصفت آئین محروم گشته موکب همایون بصوب اندجان بحرکت در آمد -

ذکر مخالفت امیر زاده جهانگیر برادر ظهیرالدین بابر با برادر خود، گذاشتن شاه بابر سمرقند را و بجانب ملک موروثی رجعت نمودن

سلاطین که کشور می گشایند ز اقران گوی دولت میربایند
نباشد از خلاف ظلم کشان بیک منوال دایم حال ایشان
بیک نهضت گهی ملکی گشادند گهی در حال خود حیران بمانند

کیفیت حال آن دو پادشاه سعادت مند بعد از فتح سمرقند چنان با نوابع و مضافات بسبب عبور لشکرها و امتداد ایام محاصره و کثرت وقوع محاربه بغایت خراب (س ۲۰۵ ب) و پریشان شده بود و از رعایا نفعی که موجب لشکریان و خرچی که سبب انتظام سرکار پادشاه عالمیان شود متصور نبود و مع ذلک دران ایام مکرراً از جانب فرغانه که ملک موروثی پادشاه حشمت دستگاه بود خبر رسید که اوزن حسن که سابقا ذکر او مذکور شد و سلطان احمد تنبلی در اخسی جهانگیر میرزا را که برادر پادشاه سپهر اعتلا بود بپادشاهی برداشته سپاهیان آنحدود را بسلطنت آنجناب دعوت کرده - چون این خبر در سمرقند شیوع یافت بعضی از عساکر منصور که از عذاب افلاس و صعوبت معیشت بتنگ

س: ذکر توجه پادشاه عالمگیر بصوب اندجان از دفع فتنه برادرش میرزا جهانگیر

۳خ سمرقند باز: س سمرقندیان - ۷خ اقران: س اخوان - ۹خ کشایند: س ستانند - ۱۰خ دو: س ندارد - ۱۰خ چنان: س چنان بود که - ۱۸خ کرده: س می کنند - ۱۹خ صعوبت: س صعوبت و مصیبت -

آمده بودند از موکب همایون جدای جسته بطرف فرغانه رفتند و در ظل رایت امیر جهانگیر مجتمع گشتند ـ ازین سبب پادشاه روشن ضمیر صائب تدبیر دانست که ملک سمرقند اعتبار ندارد و ولایت موروثی هم از دست خواهد رفت ـ بنا بران باختیار دست از سمرقند باز داسته بصوب اندجان نهضت فرمود و مدت مدید با امرای عاصی (ف ٣٠٧) و برادر خود جهانگیر میرزا در مقام محاربه و مجادله بود و گاه غالب و گاه مغلوب می گشت ـ بعد از تمادی ایام که کوکب طالع آن بادشاه ذوی الاحترام از حضیض نقصان بذروهٔ کمال رسید بتوفیق سبحانی و تائیدات یزدانی بر اعدا مظفر و منصور گشته جهانگیر میرزا سر اطاعت و انقیاد بر رقعهٔ فرمان برادر نهاد و دیگر طریق مخالفت نه پیمود ـ

دران آوان که پادشاه گیتی ستان از سمرقند بیرون فرمود این خبر در بخارا بسمع سلطان علی میرزا رسید بر سبیل استعجال بطرف سمرقند شتافت و آن خطه را بسهل و آسان در تصرف در آورد و زمام مهام سرکار سلطنت را در قبضهٔ اختیار محمد فرید ترخان نهاد ـ امرای ترخانی باندک زمانی بر اکثر بلاد ماوراء النهر فرمان روا شده بر سلطان علی بجز نامی از پادشاهی بیش نبود ـ لا جرم سلطان علی میرزا از استیلای آن طائفهٔ بتنگ آمده خواست که محمد فرید ترخان را بمکری دفع نماید ـ آنجناب بر این معنی اطلاع یافته با اقوام و تابعان خویش از شهر بیرون رفت ـ و مقارن بآنحال پسر سلطان محمود که بخان میرزا اشتهار داشت با جمعی از امرای پدر و لشکر بیحد و مر بقصد سمرقند بحرکت در آمد و چون

---

٢ خ گشتند : س شدند ـ ٦ ق مقام : س ندارد ـ ٦ ف بود : س نمود ـ ٩ ق رقعه : س رقبه ـ ١٠ ق نه پیمود : خ نمی بود ـ ١٥ ق سلطان علی : س سلطان علی میرزا ـ ١٧ ق طائفه : س ندارد ـ ١٧ ق نماید : خ کند ـ ٢٠ ق امرای پدر : الف امرا : س امرای پدر و لشکر از شهر بیرون رفت ـ

بآن نواحی رسید محمد فرید ازین معنی مسرور شده وقوع آن صورت را از امارت دولت خود بنداشت ـ و قاصدی جهت اظهار اخلاص و دولت‌خواهی ارسال نموده عرضه داست که مناسب چنان می نماید که در طی مسافت مسارعت فرمایند ـ چون آن لشکر بنواحی دوار رسیدند محمد فرید ترخان لوازم استقبال بجای آورده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گشت ـ اما امرای مغول چنانچه می بایست بحالش نپرداخسد بلکه موأخذه و مصادرهٔ او را با خود مخمر ساختند ـ منهی کیفیت این اندیشه را بگوش هوش او رسانید ـ آنجناب با سائر امراء سمرقند از لشکر مخالفان جدا شده بطرفی رفتند ـ لشکر مغول ازین سبب از تسخیر سمرقند در گذشتند و بیار ییلاق رفته خیمه اقامت نصب کردند ـ ناگاه سپاهی سپاه سلطان علی میرزا که بقصد محمد فرید ترخان از شهر بر آمده بودند نمودار شد ـ مغولان از مشاهدهٔ آن حال سراسیمه شده هر طائفه بطرفی رفتند (خ ۹ ۰ ۴) و محمد فرید ترخان بسبب آنکه از سلطان علی میرزا خائف و هراسان بود مغول عبدالوهاب را که سابقا در سلک خدام سده سدره مقام پادشاهی انتظام داشت بپایه سریر اعلی ارسال داست و عرضه داشت که اگر رایات نصرت آیات سایهٔ وصول برین حدود اندازد بندهٔ اقبال سنال کمر خدمت و اطاعت بر میان جان بسته در فتح سمرقند سعی بلیغ بظهور خواهم رسانید ـ مغول عبدالوهاب بر جناح استعجال روان شده بعد از شرف آستان بوسی صورت اخلاص و دولت خواهی محمد فرید بعرض مقربان بارگاه گردون استباه رسانید ـ پادشاه سعادت انتما عزم یورش سمرقند جزم کرده مغول عبدالوهاب را باخشی نزد جهانگیر میرزا فرستاد تا او

---

۱۵ ف داشت: خ یافت ـ ۱۹ ف فرید: س فرید را ـ ۲۰ ق پادشاه سعادت انتما عزم یورش سمرقند: س بادشاه سعادت انتباه عزم توجه بجانب سمرقند ـ

بر تصمیم عزیمت مطلع گرداند و بر سلوک طریق موافقت ترغیب نماید ـ و موکب همایون در ماه ذی قعده سنه خمس و تسعمائه روی بجانب سمرقند آورده کوچ بر کوچ روان شد ـ و دران راه منهیان بسمع اجلال رسانیدند که شبک خان (س‌م ـ ه) بدولت قدسی محمد باقر ترخان را که حاکم حصار شادمان بود در نواحی قلعه دبوسی شکست داده روی بصوب بخارا نهاد ـ پادشاه عالی مقدار ازان انه گذشته بعد از طی منازل در یورت خان منزل نزول اجلال فرمود و دران منزل محمد فرید ترخان با بعضی از امرای سمرقند بعز عتبه بوسی رسیده بمزید لطف و مکرمت سرافراز گشتند ـ پادشاه سعادتمند در فتح سمرقند با آن جماعت مشوره فرمود ـ ایشان معروض گردانیدند که اختیار سمرقند در قبضهٔ تقوی‌ٔ شعاری خواجه قطب‌الدین یحیی است و آنجناب خود را از جمله محبان و مخلصان نواب کامیاب می شمارد ـ فرمانی باسم مشارالیه روان کردند ـ او پیغام داد که مناسب آنست که موکب همایون بر ظاهر شهر اید ـ پادشاه کامیاب و کامران کوچ فرموده بر ظاهر سمرقند نزول فرمود ، اما سلطان علی

---

۲ ق بجانب : س بمقصد ـ ۳ـ۷ ف که شیبک خان ...... محمد فرید ترخان : س که شیبک خان در اثنای گذار که بحوالی حصار شادمان میرسد و چون محمد باقر ترخان دران حصار بوده بعد از استماع وصول شیبک خان بیرون می آید و شیبک خان بعنایت قدوسی باقر ترخان را که حاکم حصار شادمان بود در نواحی قلعه دبوسی شکست داده روی بصوب بخارا نهاد ـ بادشاه عالی مقدار از ارانیه گذاشته بعد از طی منازل در یورت خان منزل گزید و دران مکان ـ ۱۰ ف در قبضه تقوی‌ٔ سعاری : س در قبضه اقتدار جناب تقوی‌ٔ شعاری ـ ۱۱ ق محبان و: س ندارد ـ ۱۲ ف فرمانی ...... کردند: س درین باب قاصدی نزد خواجه مذکور فرستادند ـ ۱۳ ق آید : س نزول فرماید ـ ۱۳ ق پادشاه : س حضرت پادشاه ـ

میرزا از مواضعهٔ خواجه خبردار شده بنفس خود در استحکام و ضبط برج و باروی حصار و دروازها سعی و اهتمام تمام می نمود - بنا برین مقصود پادشاه گیتی ستان دران وقت در حیز تعویق افتاده فتح سمرقند روی نداد - و مع ذلک خبر رسید که شیبک خان از تسخیر بخارا فارغ شده متوجه سمرقند است - حضرت پادشاه جمجاه توقف دران مکان مصلحت ندید و ازان مکان کوچ کرده بطرف کش که کوح و متعلقان امرای سمرقند بتجدید موکب همایون ملحق شده بودند آنجا بود روان شد(ق۴۰۷) -

چون رایات نصرت آیات متوجه کش گشت و چهارده روز از اقامت بآن خطه بگذشت خبر رسید که سلطان علی میرزا بلدهٔ محفوظه سمرقند را به شیبک خان داد و خود بملازمت آستان خانی شتافت و این حرکت را از دبار و دولت خود پنداشت - بتبیین این مقال آنکه در شهور سنه خمس و تسعمائه شیبک خان چون بر مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا مطلع گشت طمع در تسخیر ولایت ماوراءالنهر کرده با فوجی از رجال ابطال دهر و جمعی از سپاه که سراسر خشم و قهر بودند بطرف ماوراءالنهر آمده چنانچه مذکور شد - اول با محمد باقر ترخان که از قبل سلطان علی میرزا حاکم بخارا بود محاربه نموده او را شکست داد و محمد باقر در قلعهٔ دبوسی متحصن گشت - شیبک خان با سپاه فراوان در ظاهر بخارا نزول نموده سه روز آن شهر را محاصره کرد - روز چهارم اکابر و اشراف بقدم اطاعت بدرگاه خان شتافته شهر را تسلیم کردند - اوزبکان بشهر در آمده اکثر

---

۱ ق خواجه : س قطب الدین یحیی - ۱ ق خبردار : س آگاه - ۱ ق بنفس خود در: س ندارد - ۲ ق سعی: س ندارد - ۳ ق دران وقت: س چند روزی ایام - ۳ق نداد: س ننمود - ۶ق ازان: س ازآنجا - ۶ق کرده: س فرموده - ۹ق بآن: س دران - ۱۳ق تسخیر: س ندارد - ۱۸ق کرد: س نمود -

خانهای منعمان را بجاروب نهب و غارت پاک برفتند - بعد ازان زمام حکومت آن خطه را در قبض اقتدار برادر خود محمود سلطان نهاده با لشکر منصور متوجه سمرقند شد و دربن اندیشه بود که آن شهر را چگونه در حیز تسخیر در آورد که درخلال آن احوال زهره بیگی که مادر سلطان علی میرزا بود (خ ۹۰۳ ب) بسبب قلت خرد و کثرت میل بشوهر مجدد بطریق نهانی قاصدی نزدیک شیبک خان فرستاده از میلان خاطر اظهار نموده متقبل شده که "اگر حضرت خان قبول نماید که این ضعیفهٔ بی عقل را بعقد ازدواج در آرد من کمر خدمت درمیان بسته دروازه شهر را می کشایم و پسر خود سلطان علی میرزا را بملازمت آنحضرت ارسال می نمایم - مقرر آنکه هرگاه خان بلاد ماوراءالنهر را بتمام در حیطهٔ تصرف در آورد سمرقند را به پسر من ارزانی دارد"- شیبک خان از استماع این خبر مسرور شده گفت "عنقریب با عروس ملک دست در آغوش خواهم کرد"- مکاتیب شوق انگیز محبت آمیز نزد زهره بیگی آغا فرستاده او را بمواعید دلپذیر مغرور گردانید - و آن عورت ناقص العقل بسخنان لاطائل پسر را از راه برده صورت یکرنگی و یک جهتی شیبک خان را در نظر او جلوه داد - و آن ضائع روزگار نیز قبول این معنی نموده دل در محبت و ملاقات اعدا نهاده بی آنکه با امرا و ارکان دولت مشوره نماید روز جمعه که خلائق همه در مسجد جامع بودند دروازه چهار را کشوده

---

۱ ق نهب : الف خاک - ۲ ق محمود سلطان : خ محمود خان - ۳ ق متوجه : س وارد - ۳ ق دربن : س ندارد - ۸ ق در آرد : س در آورد : الف در آمده - ۸ ق درمیان : س بر میان - ۹ ق بملازمت آنحضرت : س بخدمت - ۱۴ ق دلپذیر : س دلفریب - ۱۷ ق اعدا نهاده : س اعدا جانی نهاده - ۱۸ ق دروازه چهار : س دروازه چهار راهه -

با جمعی از خواص بصوب بمعسکر شیبک خان متوجه شد ـ و چون ببارگاه شیبک خان رسید بقاعده چنگیز خانی زانو زد و خان او را در آغوش گرفته انواع الطاف و مهربانی نمود و آنجناب را درجوار محمد خان فرود آوردند ـ اهالی شهر سیما خواجه قطب‌الدین یحیی (س ۴. ۵ ب) که عمده و صاحب اختیار آن شهر بود چون بر حرکت سلطان علی میرزا مطلع شد خواست که مردم را جمع ساخته شهر را نگاه دارد فرصتش نشد و اوزبکان هجوم کرده بشهر در آمدند ـ سپاهی و رعیت بحال خود گرفتار شده کس را مجال مخالفت نشد ـ اوزبکان بعد از استیلا از شرائط بیداد دقیقهٔ فروگذاشت نکردند ـ

چون شیبک خان بر تخت سمرقند متمکن گشت اکثر اکابر و اشراف ماوراءالنهر بپایه سریر جمع آمدند و مهمات آنجا بر حسب مدعا صورت بست و همگی همت متوجه آن شد که از هرکس که طریق مخالفت متصور باشد نهال حیاتش را از بیخ برکنند یا از آب گذرانیده بطرف خراسان فرستند ـ نخست میرزا سلطان علی را با خان علی نامی که از اعیان امرای او بود سبی بتیغ بد عهدی نقش وجود آن دو جوان نیکو خوی را از صفحهٔ هستی بسترد و فوجی از معتمدان را

۱ ف خواص : س خاصان عنان یکران ـ ۱ ف متوجه شد : س انعطاف داد ـ ۲ ق شیبک خان : س سلطنت پناه ـ ۲ ف بقاعده چنگیز خانی زانو زد : س فرود آمده بملاحظه تورهٔ چنگیزی زانو زده ـ ۲ ف او را : س شاهزاده ـ ۳ ق و.... : س و حکم شد که ـ ۳ ف محمد خان : س تیمور سلطان ـ ۵ ق شهر : س خطه ـ ۵ ف مطلع شد : الف مطلع گشت ـ ۶ ف ساخته : س سازد ـ ۸ ف مخالفت : س ممانعت ـ ۸ ق بعد از : س ندارد ـ ۸ ف استیلا : س استیلا یافتند ـ ۱۱ ق سریر : س سریر اعلیٰ ـ ۱۲ ف بست : س پذیرفت ـ ۱۳ ق باشد : خ شد ـ ۱۵ ق او : س ندارد ـ ۱۶ ف جوان : س وجود ـ ۱۶ ف و فوجی : س و آنگاه فوجی ـ

بمحافظت خواجه قطب الدین یحیی و خواجه خورد قاضی برگماشت و اموال ایشان را آنچه ظاهر و نهان بود بعنف و تعدی متصرف شد و بعد ازان ازان شهر اخراج فرموده بطرف خراسان فرستاد ـ بعضی از اوزبکان بی رحم را از عقب ایشان روان ساخت و در اثنای طریق خاطر را از دغدغه آن دو عزیز بپرداخت و برین نوال بسیاری از خاندان را مستاصل گردانند ـ

ذکر رسیدن خبر استیلایه اوزبک بسمرقند و توجه پادشاه جهان بابر شاه بسمرقند و استخلاص آنجا از تصرف اوزبک

چون خبر فتح سمرقند و استیلای اوزبک در بلدهٔ کش بسمع مبارک حضرت پادشاه صاحبقران رسید بغایت پریشان ضمیر گشته اکثر امرا و لشکریان از سلطنت آنحضرت نا امید گشته دست از ملازمت باز داشتند ـ پادشاه جهان از مشاهدهٔ آن حال مضطر و حیران شده از راه حصار شادمان با معدودی چند از رجال ابطال بجانب مملکت خال خود روان شد ـ و بعد از پریشانی بسیار که ذکر آن مورث ملال جویندگان (ق ٥٠ ب) اخبار است باز با دویست سوار که هر یک از ایشان ثانی رستم و اسفندیار بودند ایلغار کرده بیک ناگاه خود را بنواحی سمرقند رسانید و حوالی قلعه سمندک را مضرب خیام عساکر ظفر اثر گردانید و خاطر بران قرار داد که دران ظلمت لیل بخندق سمرقند در آید و جمعی را از خاک زیر بالا

٣ق بعد ازان ازان شهر: س بعد ازان ایشان را از شهر ـ ٣ق بطرف: س بجانب ـ ٤ق خاطر: الف خواطر ـ ٥ق بسیاری: س بسی ـ ٥ق خاندان: س خاندانها ـ ١٠ق صاحبقران: س ندارد ـ ١١ ق گشته: س شده ـ ١٢ق آن حال: الف ندارد ـ ١٦ق ایلغار کرده: س از راه دور ایلغار کرده ـ ١٨ق دران: س ندارد ـ ١٨ق درآید: الف در آمده ـ ١٨ق جمعی را از خاک زیر.....فرستد: الف جمعی سوار جرار از اوزبکان بیباک فتاک

فرستد تـا بطریق عیاری دروازه را کشوده بشهر در آیـد ـ دران وقت جان وفا میرزا و عبدالرحیم صدر با قرب ششصد سوار جرار از اوزبکان بی باک فتاک در درون شهر اقامت داشتند و حمزه سلطان و مهدی سلطان با جمعی کثیری از ساعان در موضع (خ ۱۰۳) بودینه نزول نموده بودند

٥ و شیبک خان با هفت هزار سوار در نواحی حصار دیدار ننسسته بود حضرت پادشاه وجود این جماعت را عدم انگاشته هنگام ظهر بعد از ادای صلواه و طلب مقصود از رب الارباب از ییلاق متوجه سمرقند شد درین شب قدوه الاعظم خواجه ابوالمکارم که از سم و تعدی اوزبکان گریخته مانند فتح و ظفر همعنان پادشاه سلیمان مکان بود و چون نصف

۱۰ از سب مذکور بگذشت موکب همایون بحوالی سمرقند رسید ـ پادشاه صائب تائید قرب هشتاد نفر از جوانان رستم اثر را پیشتر فرستاد

س: ذکر مسخر ساختن بادشاه سلیمان مکانی بلده فاخره سمرقند را نوبه ثانی بتوفیق سبحانی

خ: ذکر توجه فرمودن ظهیرالدین بابر بجانب سمرقند و بیان بعضی حالات

درون سهر اقامت داشتند و حمزه سلطان و مهدی سلطان با جمعی کثیری از ...

خاک زیر بالا فرستند ـ ق خاک زیر: س دیوار ـ ۱ ق تا: س و ۱ ق کشوده: س بکشاید ـ ۱ ق در آید: الف در آمد ـ ۲ ق عبدالرحیم س میرک عبدالرحیم ـ ۲ ف جرار: خ ندارد ـ ۳ ق فتاک: س سفاک ٥ ق هفت هزار: س هفت هشت هزار ـ ٦ ف پادشاه: س بادشاه شجاعت شعار ـ ٦ ق این: س آن ـ ۷ ف رب الارباب: س قاضی الحاجات ـ ۸ اوزبکان گریخته: س شیبک خان فرار نموده ـ ۱۰ ق مذکور: س ندارد ۱۰ ق موکب همایون بحوالی سمرقند: س موکب ظفر اثر بسر پل مغاک ـ

فرمان داد که بی تامل نردبانها بر فصیل نهاده خود را بشهر افگند و دروازه را مانند ابواب سعادت بر روی سائر کمربستگان بکشایند، و خود بنفس نفیس از عقب ایشان باهستگی روان شد. آن جوانان پر دل در همان موضع نردبان نهاده بر سر دیوار صعود نمودند و خود را بشهر افگنده با شمشیرهای کشیده بدر دروازه رفتند. دیدند که جمعی که بحراست دروازه متعین اند در بستر غفلت خوابیده اند. هر دو کس یک کس را بآسانی سر از تن جدا کردند بنوعی که هیچ کس را خبر نبود. چون حارسان را بشهر عدم فرستادند بعد ازان دروازه بفراغ خاطر کشوده همان زمان پادشاه کامران مظفر همعنان و نصرت مانند حیات جاوید که ببدن در آید بشهر در آمد. از جملهٔ دوبست سوار که ملازم رکاب ظفر انتساب بودند سصت سوار را بمحافظت دروازه بداشت و خود با یک صد و چهل جوان دلیر پر تهور بدرون شهر تاخت و غلغلهٔ روز رستخیز دران شهر انداخت و در خانقاه معارف پناه عبدالعزیز نزول اجلال فرموده بطرفة العینی مردم سمرقند ازان قدوم سعادت لزوم پادشاه خبر یافته از غایت فرح و سرور (س ۵۰۵) از خانها بیرون دویدند و بملازمت شتافتند، بیت:

۱ق فرمان داد که بی تامل نردبانها بر فصیل: س فرمان داد که در همواری غار شقان عیاران بی تامل و اندیشه نردبان بر فصیل. ۲ق دروازه: س دروازه فیروزآباد. ۳ق پر دل: س شیر دل. ۴ق نردبان: س نردبانها. ۶ق در: س بر. ۸ق نبود: س نشد. ۸ق چون: الف آن. ۸ق بشهر عدم: س بشهرستان عدم. ۸ق بعد ازان: س پس. ۸-۹ق دروازه بفراغ خاطر کشوده: س دروازه را بفراغ بال بکشادند. ۹ق نصرت: س نصرت از بی روان. ۱۲ق خود: س خود بسعادت. ۱۳ق دران شهر: س در عالم. ۱۴ق ازان قدوم: خ از فر قدوم. ۱۶ق بیت: س شعر.

در شب غم کوکب مسعود ناگه ره نمود
خلق را در نا امیدی پر عجب صبحی دمید

اوزبکان چون ازان واقعه هائله خبردار شدند سراسیمه وار مانند سگ دیوانه از منازل خود بر جسته خانه به خانه می‌گشتند ـ عساکر نصرت شعار و مردم نه بازار اوزبکان را دنباله کرده از محله بمحله و کوچ به کوچ سدوانیدند تا قرب پانصد نفر دران شب بقتل رسیدند ـ جان وفا میرزا که در منزل خواجه قطب‌الدین یحیی نزول نموده بود و مبرک عبدالرحیم صدر با بعضی از اعیان درگاه شبیک‌خان بلطائف خود را ازان ورطه بیرون افگنده بجای اردوی اعلی رفتند و خطه سمرقند بسهل و آسان در حیطهٔ تصرف بادشاه درآمد ـ و چون روز شد شیبک خان از حدوث آن واقعه خبر یافته از نواحی حصار دیدار ایلغار کرده با صد و پنجاه جوان مکمل مسلح بدر دروازه آهنین رسید و چون دید که کار از دست رفته در همانجا توقف نموده آه سرد از دل پر درد بر کشید و عنان یکران بطرف اردو انعطاف داده مراجعت نموده بعد از دو سه روز کوچ کرده بطرف بخارا رفت ـ

ذکر استیلای شیبک خان بار دیگر بسمرقند و بیرون رفتن شاه جهان با سپاه و اسباب از سمرقند بجانب اندجان

س : ذکر محاربه بادشاه ربع مسکون با شیبک خان در موضع خواجه کازرون
خ : ذکر لشکر کشیدن شیبک خان بعزم تسخیر شهر سمرقند و تسلط شیبک خان و رفتن شاه از آن ملک

٣ف وار : س ندارد ـ ٦ف کوح به کوچ : س کوچه به کوچه : خ کوح ـ ٨ق بلطائف : س بلطائف الحیل ـ ٩ق ازان ورطه : س شهر ـ ٩ق بجای : خ و س بجانب ـ ١٠ف پادشاه در آمد : س بادشاه سلیمان مکان گرفت ـ ١١ق واقعه : س بلیه و واقعه ـ ١٣ف در همانجا : س لحظه ـ

در شهور شوال سنه ست و تسعمائه حضرت پادشاه عالم مدار در خطه سمرقند کامران روزگار می گزرانیدند - منهیان مکرر خبر رسانیدند که شبیک خان لشکری فراوان فراهم آورده داعیه تسخیر سمرقند دارد - آنحضرت از وفور شجاعت و دلیری در کار حرب مبادرت نمود - و در شهر مذکور بعزم حرب شبیک خان رایت نصرت آیت برافراخت و دو سه روزی در شهر توقف نمود تا لشکریان بتهیه جدال و قتال مشغول شده اسباب را مهیا ساختند و بعد ازان از سمرقند نهضت نموده از سرپل گذشته موضعی را که شائسته دید مضرب خیام عساکر منصور ساخت و ازآن طرف شیبک خان نیز باستقبال خصم بیرون آمده - مدت چند روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته بودند و هر روز یکه جوانان در میدان کارزار دست بردی بهم (خ ١٠٣ ب) می نمودند با آنکه لشکر اعدا پنج شش برابر سپاه پادشاه عالیجاه بودند - در اکثر روزها ظفر از جانب عساکر منصور بود - در آخر با آنکه (ق ٧٠٦) پادشاه وافر تهور چشم آن داشت که از اطراف ولایات قریب سه چهار هزار سوار بموکب همایون

---

١ ق شهور: خ ندارد - ٢ ف کامران روزگار می گزرانیدند: س کامران و کامگار می نشسته بود - ٣ ق فراوان: س ندارد - ٤ ق در شهر: س با نهصد سوار جرار در شهر - ٥ ق حرب: س رزم - ٦ ف در شهر: س برظاهر سمرقند - ٦ ق مشغول شده: س اقدام نمایند - ٦-٧ ق اسباب را مهیا ساختند: س ندارد - ٧ ق بعد ازان از سمرقند: س بعد ازان بکوچ متواتر بجانب دشمن - ٨ ق شائسته دید مضرب خیام عساکر منصور: س مقابله و مقاتله بود معسکر ظفر اثر - ٩ ق بیرون آمده: س پیش آمده در نواحی خواجه کازرون نزول نمود - ١٠ ق کارزار: س بهم - ١٢ ق پادشاه: خ ندارد - ١٣ ق چشم آن: س میدان - ١٤ ق سوار: س سوار جرار -

می پیوندند ، در کار جنگ سلطانی تعجیل می نمودند با امرا و سپاه صفها آراسته بمیدان قتال فرمود و از آن جانب شیبک خان با قریب پنج شش هزار جوان آراسته در مقابل پادشاه عالمیان صف آرای گشت ـ بعد از اشتعال نیران محاربه و مضاربه حضرت پادشاه شجاعت آثار باوجود آدم اندک در میدان کارزار دست بردی چند نمود که روز روشن در نظر دشمنان چون شب تار گشت و از هر طرف میدان جوی از خون روان شد ، بیت :

غمام کمانها ز باران تیر　　رسانید طوفان بچرخ اثیر
حسام دلیران چو خون بار گشت　　ز خون رود جیحون بدیدار گشت

اوزبکان نزد شیبک خان رفته گفتند که برانغار و جوانغار خصم از ضرب تیغ آبدار و سنان صاعقه کردار عساکر نصرت شعار هراسان شده روی از معرکه بر تافتند و بعضی از نزدیکان شیبک خان رفته گفتند که برانغار و جوانغار لشکر ما زبر و زبر شد ـ لائق آنکه بمضمون الفرار فی وقته ظفر عمل نماییم و از مقتضای الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین تجاوز نفرماییم ـ شیبک خان گوش بران سخنان نکرد و سپاه خویش را استمالت داده بهیچ معرکه قتال امر فرمود ـ اوزبکان را بار دیگر عرق حمیت بحرکت در آمده هجوم نمودند و جوانغار و برانغار پادشاه گردون وقار را از پیش برداشتند ـ اما آنحضرت از غایت شجاعت تا وقتی که امکان داشت دران معرکه هولناک توقف نموده بدفع آن طائفه بیباک می پرداخت ـ چون زیاده از دوازده نفر در رکاب عالی کس نماند صلاح دران دید که ازان غرقاب بلا عنان یکران بگرداند ـ بعد ازان بصعوبت تمام از آنها

۵ق دست بردی : خ از دست بردی ـ ۱۰ق اوزبکان .... گفتند که : س ندارد ـ ۱۳ق لشکر ما : س ندارد ـ ۱۸ق از پیش : س ندارد ـ ۱۸ق غایت : س وفور ـ

عبور نموده روز دیگر میان دو نماز از دروازهٔ شیخ زاده بشهر سمرقند در آمد و در ارک نزول نمود۔ باستصواب اشراف و اهالی شهر خاطر بر تحصن قرار داده بمحافظت هر دروازه (س ٥٠٥ ب) معتمدان آگاه فرستاد۔ روز دیگر شیبک خان بنواحی بلدهٔ فاخره سمرقند رسیده قبه عظمت و حشمت بر اوج مهر و ماه برافراخت و امرا و لشکریان را بدر دروازها فرستاده نقش تسخیر آن بلده را بر لوح ضمیر می انگاشت۔ چون مدت سه ماه از ایام محاصره بگذشت قحط و غلایی عظیم در شهر واقع شد۔ چنانچه خلق کثیری از فقدان نان جان دادند۔ مردم مضطر و حیران مانده چاره جز آن ندیدند که شهر را تسلیم نمایند۔ پادشاه چون مردم را بیچاره دید ترحم نموده بر حال ایشان ببخشود۔ در اوائل سه سبع و تسعمائه شبی با سپاه و اسباب از دروازه بیرون رفته راه اندجان پیش گرفت و شیبک خان کرة بعد اخری و ثانیاً بعد اولی ببلدهٔ فاخرهٔ سمرقند در آمده با عروس ملک دست در آغوش کرد۔

ذکر توجه شاه جهان بعد از تخلیه سمرقند بجانب بدخشان و صرف همت به تسخیر بلاد هندوستان و معاودت بقندهار

احوال پادشاه ذوی‌الاقتدار بعد از بیرون رفتن از شهر سمرقند بر سبیل ایجاز و اختصار چنان است که آنحضرت چون از سمرقند بطرف اندجان روانه شد دران دیار بسبب مخالفت سلطان احمد تنبل بفراغت

خ : ذکر توجه نمودن پادشاه وافر تهور ظهیرالدین بابر از سمرقند بجانب اندجان و از آنجا رفتن به تاشکنت نزد خال خود

س : ذکر بعضی حالات و حکایات متفرقه آن بادشاه ذوی‌الاقتدار و مسخر شدن ولایت کابل و قندهار

۳ ق داده : س یافت۔ ۱۰ ق ایشان : س آن جماعت۔ ۱٦ ق شهر: س ندارد۔ ۱۸ ق تنبل : س تنبلی۔

نتوانست که سلطنت نماید بضرورت بطرف تاشکنت توجه فرمود و از آنجا متوسل بخال فرخنده فال خودش گشته آنجناب را بر دفع احمد تنبل و استیصال مال حکومت او ترغیب و تحریص نمود - خال آنحضرت که سلطان محمود نام داشت امداد و معاونت پادشاه را بر خویش لازم گردانیده باتفاق برادر الجه خان و لشکر فراوان بطرف اندجان نهضت نمود - و مقارن بآنحال سبک خان نیز با سپاهی زیاده از حیز بیان بعزم تسخیر مملکت فرغانه از سمرقند روان شده بود - فریقین را در نواحی اندجان اتفاق (خ ۱۱۳) ملاقات دست داده نائره جدال و قتال افروخته گشت - بعد از ستیز و آویز شیبک خان غالب آمده محمود خان روی بوادی گریز نهاد و الجه خان دستگیر شد و شیبک خان بران مملکت مستولی شد و حضرت پادشاه عالیجاه بعد از مشاهده آنحال دل از ملک موروثی برداشته متوجه مغولستان شد و بعد از مشقت بسیار و طی مسافت بعید و قطع طرق نا هموار بکوهستان بدخشان رسید و دران سر زمین کرت دیگر بازوی استظهار آن پادشاه از ممر یراق و اسباب امیر خسرو شاه که والی ولایت بدخشان و حصار شادمان و قندز و بقلان بود قوی گشت -

شرح این حال آنکه پادشاه عدالت (ف ۲۰۷) آئین چون از مغولستان ببدخشان رسید داعیه داشت که بطرف کابل و غزنین توجه نماید - امیر خسرو شاه که دران حدود اقامت داشت توهم بیجا بگاه بخود راه داده بموجب تمامی یراق و اسباب خود را گذاشته با معدودی چند براه بلخ فرار نمود و بمیرزا بدیع‌الزمان پیوست - پادشاه عمیم‌النوال اسباب و اموال او را متصرف شده در شهور سنه عشر و تسعمائه بحدود کابل نزول نمود -

---

۴ ق خویش: س خود - ۶ ق نمود: س فرمود - ۶ ق حیز بیان: س حیطه حصر - ۱۱ ف شد: س گشت - ۱۴ ق پادشاه: س پادشاه کامگار -

امیر محمد مقیم ارغون که در آنجا بود چون تاب مقابله و مقاتله با عساکر منصور در حیز مکنت خود ندید در شهر متحصن گشت - بعد از چند روز امان طلبیده بخدمت پادشاه عالم پناه آمد و شهر را تسلیم نموده خود با امرا و اعیان و نوکران و سائر ملازمان بطرف قندهار رفت - پادشاه سلیمان جاه بموافقت تائیدات الهی و معاضدت توفیقات لا متناهی خطهٔ کابل را با توابع و لواحقین تا غزنین در تصرف در آورده معمور و آبادان کرد و رایت عدالت و نصفت بر افراست - و در ایامی که خلل در قواعد سلطنت حسین میرزای بایقرا راه یافته بود ولایت قندهار و کابل و غزنین در حیطهٔ تصرف پادشاه عالمیان در آمد و در وقتی که پادشاه جمجاه شاه اسمعیل صفوی با شیبک خان حرب نمود پادشاه عالیشان رسولان بدرگاه سلطنت آشیان فرستاده اظهار اخلاص و یک جهتی نمود - حضرت شاه عالیجاه رسولان آنحضرت را مشمول انعام و احسان بیکران نموده حکم همایون بنفاذ پیوست که آنحضرت از ممالک ماوراء النهر آنچه به

---

١ ق در: س حاکم - ١ ق مقاتله: س مجادله - ١ ق عساکر منصور: س ندارد - ٤ ق امرا و اعیان: س اموال خاصه - ٦ ق آبادان کرد: س آبادان گردانید - ٧ ق بر افراست: س دران دیار بر افراست، شعر

علم عدل و داد ساخت بلند　پرتو لطف جهان افگند
بس که در فلک تخم احسان گشت　گشت خرم چو مرغزار بهشت
باغ امید اهل فضل و هنر　شد ز فیض عطای او بابر

٨ ق حسین میرزای: س ابوالغازی سلطان حسین میرزا - ٨ ق کابل و غزنین: س داور زمین - ٩ ق در وقتی که پادشاه: س شهور سنه ست و عشر و تسعمائه که حضرت پادشاه - ١٠ ق اسمعیل صفوی: س اسمعیل صفوی انارالله برهانه - ١٠ ق شیبک خان: س فتح بلاد خراسان - ١٢ ق عالیجاه: س عالم پناه - ١٢ ق نموده: س گردانید -

تسخیر در آورد برو مسلم باشد - لاجرم پادشاه گردون توان چون مملکت ساوراء النهر را از وجود پادشاه نافذ فرمان خالی (س ۵۰۶) دید عنان یکران بدان صوب معطوف گردانید - در سنه سبع عشر و تسعمائه بولایت بدخشان در آمد و دران سرزمین میرزا سلطان اویس بن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید که مشهور بود بخان میرزا با آن حضرت در دفع اعدا متفق شده نخست علم نهضت بجانب حصار شادمان بر افراخت - حکام آن ولایت حمزه سلطان و مهدی خواجه سلطان چون از توجه رایات عالیات خبر یافتند لشکرها فراهم آورده بعزم رزم بمیدان کارزار شتافتند و در نواحی وخش درفنس محاربه و مضاربه روی نموده شکست بر سپاه اوزبک افتاد و آن دو سلطان عالیشان دران جنگ کشته شدند و ولایت حصار شادمان و ختلان و قندز و بقلان در تحت تصرف پادشاه نصرت نشان در آمد و کیفیت این فتح را در همان ایام بدرگاه شاه عالمیان عرضه نموده طلب کمک کرد - فرمان همایون شرف نفاذ یافت که احمد بیگ صوفی آغلی و شاهرخ بیگ افشار با فوجی از شیران بیشهٔ پیکار بحصار شادمان رفته بپادشاه والا تیمور میرزا بابر امداد نمایند - امیرین بموجب فرمان قضا جریان بحصار شادمان رفته بپادشاه گیتی ستان ملحق شدند و باتفاق بصوب سمرقند شتافتند - خانان اوزبک از استماع آن خبر متوهم شده رایت عزیمت بطرف بخارا بر افراشتند و از آنجا نیز توهم کرده بصحرای (خ ۱۱۴ ب) ترکستان رفتند - پادشاه ظفر نهاد کرت دیگر قدم بر تخت گاه آبا و اجداد نهاده خطبه و سکه را بنام سامی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و القاب پادشاه جمجاه شاه اسمعیل صفوی مزین ساخته گماشتگان از برای محافظت بخارا روان کرد - و بعد ازان آن دو امیر سعادت آثار که از

---

۱ ف تسخیر : س حبز تسخیر - ۱۲ ف عرضه : س عرضه داشت - ۱۵ ق قضا جریان : س ندارد - ۱۸ ق توهم : س تجاوز -

جانب شاه عالم مدار تشریف آورده بودند بانعام و تبرکات لائقه و تنسوقات و اسپان گردون توان و اشتران کوه کوهان خوشدل گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت ـ بعد از توجه آن امیران که هیبت و صولت آن طائفه در خاطر خانان اوزبک تاثیر کرده بود اوزبکان باز دلیر شده با حشری انبوه بماوراء النهر آمدند ـ حضرت پادشاه از غایت وفور تهور با مردم اندک در برابر آن گروه انبوه در آمد بمحاربه اشتغال نمود ـ بعد از کوشش اندک چون اوزبکان را بسیار دید صلاح دران دانست که بطرف داور زمین و ولایت قندهار رود ـ لاجرم عنان عزیمت را بدانطرف انعطاف داد و یک مرتبه دیگر امیر نجم ثانی در شهور سنه ثمان عشر و تسعمائه تا نواحی بخارا رفت و در موضع مجدوان امیر نجم الدین با اوزبکان محاربه دست داد و امیر نجم دران معرکه شربت شهادت چشید و حضرت پادشاه بسعادت همعنان صحت و سلامت بولایت کابل و قندهار رسید ـ

بعد ازان واقعه قطع نظر از ولایت ماوراءالنهر کرده همت بر تسخیر بلاد هندوستان و جهاد مشرکین گماشته در ابتدای شهور سنه (ف۸۰ے) خمس و عشرین و تسعمائه بموجب کریمه وجاهدوا فی الله حق جهاده روی توجه بفتح بلاد و کسر بقاع مشرکین آورده بقدم اخلاص اتباع حکم جهان مطاع و جاهدهم به جهاداً کبیراً سپرده درین سال لشکر بر سر بجور که بحصانت و متانت مشهور بود کشید و باندک روزی حصاری بدان استواری بدست عساکر منصور مسخر شد ـ چون اهالی حصار مذکور از

۲ق اشتران کوه کوهان : س دیگر چیزها ـ ۳ق امیران : س دو امیر ۶ق کوشش : خ کوشش و کشش ـ ۸ف انعطاف داد : س تافت ـ ۱۰ق مجدوان : س غجدوان ـ ۱۰ق امیر نجم الدین : س امیر نجم ـ ۱۷ق مشرکین : س مشرکین هند ـ ۱۸ف سر بجور : س سر حصار بجور ـ

دولت اسلام بی بهره بودند از تیغ خونریز مجاهدان شربت فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون چشیدند. زنان و فرزندان آن گروه غدار بقید اسیری گرفتار شده مال و منال بباد نهب و غارت رفت. و بعد از فتح حصار بجور سماه منصور بصوب بهره توجه نمودند. ساکنان آنجا فریاد ما لا طاقة لنا به بشنیده امان خواستند. حضرت بادشاه کشور گیر آن گروه بیچاره را بجان امان داده مبلغ چهار لک شاهرخی مال امانی بر ایشان حواله کرد و باندک روزی بوصول مقرون شد و آن بقعه در حیز تسخیر در آمد و مبلغ مذکور را بلشکریان تقسیم فرموده عنان مراجعت بصوب قندهار تافت. و از شهور سنه خمس و عشرین و تسعمائة تا سنه اثنی و ثلثین و تسعمائة که ما بین این دو زمان مدت هفت سال بود حضرت پادشاه ذوی الاقتدار پنج نوبت لشکر را بدیار هند کشید. چهار نوبت سالماً و غانماً بی حصول مطلوب کلی و غرض اصلی معاودت نمود (س ٦٠٥ ب) اما در مرتبه پنجم بتوفیق سبحانی و تائیدات یزدانی دست مراد درگردن این عروس سیه چرده کرده رخسارهٔ مملکت هندوستان را بزیور اسلام و زیب عدالت بیارایست، بیت:

.... او گرفت نوا   بر نفسها کشاده گشت هوا
پایه کار دشمنان بشکست   بر جهان ....
مردمی کرد در جهان داری   مردمی به ز مردم آزاری

---

٨ ق فرموده: س نموده - ٩ ق از: س در - ١١ ق لشکر: س عساکر نصرت شعار - ١٤ ق سیه چرده کرده: س سیه چرده مشکین نام حلقه - ١٥ ق بزیور اسلام و زیب عدالت بیارایست: س بنور اسلام و زیور عدالت زیب و زینت داد - ١٥ ق بیت: س شعر - ١٦ ق ...او گرفت نوا: س کار عالم ازو گرفت نوا - ١٧ ق بر جهان...: س بر جهان داد دوستان را دست.

او چه درکار این جهان برداخت   هر کسی را بقدر پایه نواخت

ن فتوحاتی که در ممالک هندوستان بپادشاه جهان روی داد و نهضت
ات ظفر آیات بجانب مملکت لهاور

جناب قدوة المشائخ و الفضلاء شیخ زین رحمت الله تعالی در مهمات
وان پادشاه گردون اعتلا انتقام داستانه کیفیت واقعات و فتوحات
شده عالی را در مملکت هند در نوبت پنجم که واقع سده بدین گونه
سلک تحریر کشیده (خ ۱۲م) که در سنه اثنی و ثلثین و تسعمائه
ه خسرو انجم در برج قوس منزل ساخته بود پادشاه عالیجاه از دارالامان
ل که مقر سلطنت و اقبال آنحضرت بود بجانب سواد الاعظم روان
ـ

روان شد سوی هند سالار ترک   بنیروی بازو و رای بزرگ
بجنبید و جنبش بعالم فتاد   بعالم چنان جنبشی کم فتاد

: ذکر توجه فرمودن پادشاه گیتی ستان نوبت پنجم بصوب هندوستان مسخر ساختن آن بلاد و دیار بعون عنایت ملک دیان
: ذکر توجه نمودن پادشاه وافر تهور ظهیر الدین بابر بعزم تسخیر ک و غزو و قلع و قمع کفار بد کردار بجانب ممالک هندوستان
ی مهمات: س سلک عمال - ۵-۶ق فتوحات پادشاه عالی را در لکت هند: س فتوحاتی که آنحضرت را در یورش هند -
ی در سنه: س در سهور سنه - ۸ق پادشاه عالیجاه: س رایات نصرت ه - ۹ق سلطنت: س خلافت - ۹ق سواد الاعظم: س سواد الاعظم د که علیکم با سواد الاعظم فجر از عظمت شان اوست متحرک گشته نمن نهر قریه یعقوب که از مواضع مرغوب آنصوب است مضرب خیام ر اتسام گشته ماهچه رایات نصرت آیات از اوج مهر و ماه بگذشت -
ق بزرگ: س سترگ -

درین منزل بسبب آنکه عساکر منصور هنوز مجتمع نشده بودند و مقدمات و لوازم سفر تردد می بودند دو سه روزی توقف واقع شد و عبد الملک قورچی که بهفت ماه قبل از تاریخ مذکور برسم رسالت نزد والی کاشغر که سلطان سعید خان نام داشت رفته بود در همین منزل بتقبیل عتبه سپهر مرتبه سرافراز شده مکاتبات و پیکلات که همراه داشت بعرض عرض رسانید و مشمول عنایت و عاطفت بی پایان گردید. و چون موکب ظفر آثار ازان موضع کوچ فرمود و موضع باریک آب محل نزول عساکر نصرت شعار گشت یکی از برادران نورعلی بیگ که از اعیان بارگاه بود و پرسش داد خواه قیام می نمود از طرف هند رسید و خزانه که خواجه حسین مشرف دیوان از خالصات بها پور مصحوب او ارسال داشته بود در معرض عرض داشتند. حضرت پادشاه جهان مطاع وصول خزانهٔ مذکور را بفال نیک دانسته فرمودند که استقبال این خزانه از خزانهٔ زمان خبر می دهد. چون همگی همت بلند نهمت حضرت پادشاه بمعموری قبهٔ الاسلام بلخ که دران اوقات درحیطهٔ تصرف بندگان اعلی در آمده بود مصروف بود خزانه مزبور را بمصحوب مولانا محصص که از ارباب آن ولایت بود ارسال داشت تا در تعمیر سهر و حصار و لشکریان آن بلدهٔ فاخره صرف نمانند تا از شر اعدا که اقرب جوار آن بلده بودند ایمن ماند. پس ازان رایات نصرت نشان از باریک آب کوچ فرموده بدو منزل در باغ وفا که از متحدثات آنحضرت بود نزول اجلال واقع شد و چند روز دران روضهٔ جنت آسا جهت وصول قدوم شاهزاده

۹ق داد خواه: س داد خواهان - ۱۳ ف زمان: س زمان استقبال - ۱۴ و پادشاه: س شهریاری - ۱۸ ق بودند: س دارند - ۲۰ق وصول قدوم: س وصول قدوم بهجت لزوم -

سعادت انتما محمد همایون که در عقب مانده بود از برای جمع ساختن لشکر توقف واقع شد۔ پادشاه دریانوال بساط عیش و نشاط گسترده بتجرع (ف ۷۰۹) می ارغوانی استغال فرمود۔ صبوحش بغبوق و غبوقش بصبوح متصل بود، بیت:

صحن گلزار رشک خلد برین ساقیان جمله رشک حورالعین
قدح زر نگار در مجلس بر کف دست جمله چون نرگس
سر خوش از می بتان حور نژاد پای کوبان چو شاخ گل از باد

مدت هشت روز بدین منوال ساغر مالا مال درکار بود و بعد از هشت روز شاهزادهٔ کامران باسپاه بدخشان در رسید۔ مجلس حضرت سلیمان از اشعهٔ انوار سعادت و کامرانی آن نیر سیمای سلطنت نورانی گشته مایه سروری از آنچه بود اضعافاً مضاعفاً افزود۔ و چون پادشاه اسلام پناه را میل رزم با کفار فجار از بزم زیاده بود در همان روز بساط نشاط را در نور دیده ازان عشرت آباد کوچ فرمود۔ و بعد از قطع منازل و مراحل چون موضع بکرام محل نزول عساکر بنده مآثر گردید (س ۵۰۷) قاصدی از جانب امرا که در سرحد هند بودند و بمحافظت آن ولایت قیام می نمودند رسید و بموقف عرض مقیمان آستان سلطنت آشیان رسانید که دولت خان بخت برگشته و غازی خان بشقاوت سرشته قرب سی هزار مرد از کوهستان و افغانان بیباک فتاک جمع آورده موضع کلانور

---

١ ق جمع ساختن لشکر: س جمع ساختن لشکر بدخشان و آن نواحی۔ ٨ ق درکار: س شب و روز درکار۔ ٩ ق کامران: س عالمیان۔ ٩ ق در رسید: س رسیده۔ ٩ ق سلیمان: س سلیمانی۔ ١١ ف سروری: س طرب و سرور۔ ١۴ ق بنده: س فرخنده۔ ١٦ ق آستان: س بارگاه۔ ١٦ ق آشیان: س دستگاه۔ ١٧ ق بخت برگشته: س برگشته۔ ١٧ ق سی: س صد۔ ١٨ ق کوهستان: س کوهیان۔ ١٨ ق فتاک: س سفاک۔

را در حیز تسخیر در آوردند و عزم رزم امیر لهاور دارند و امیران نیز متشمر جنگ و پیکار گشته در خیال مالند - چون صورت این معنی منقوش ضمیر منیر خسرو صائب تدبیر گشت علی تواچی را بقدغن تمام ارسال فرمود که خبر توجه رایات منصور را با امرای لهاور رساند و بگوید که تا رسیدن صاحب تاج و سریر انتظار کنند - امرا از بیرون آمدن منزل کوچ نموده بکنار آب مد نزول فرمود - و روز شنبه غره ربیع‌الاول سنه مذکور آن بحر جاری مطرح انوار شهر یاری گشته پادشاه دردانوال در سفینه اقبال نشسته ازان رود عریض عمیق عبور نمود و از آب کجه کوت نیز در همان روز عبور واقع شد و حوالی آن رود چون محل جنود ظفر ورود گشت امرای شوکت انتساب و وزرای سریع‌الحساب که بر سرهای گذر جهت احصای افراد لشکر و تعداد اعداد عسکر متعین بودند نسخه تفصیل اسامی را از نوکران و سوداگر و غیر ذلک که همراه لشکر بودند دوازده هزار قلم راست رقم در آورده بنظر اشرف اعلی رسانیدند -

روز دیگر حضرت نواب جهانبانی ازان موضع کوچ کرده از ر سیالکوت و دامن کوهسار که آب و علف جهت دواب بیشتر بود و غل و حبوبات سبز بهر بدست می آمد روان شد و چون بمواضع هائله بی آ

۲ق گشته: س شده - ۲ق صورت: خ ندارد - ۴ف فرمود: خ داشت
۴ق امرای لهاور: س امرای لاهور وغیره - ۵-۶ف امرا از بیرون آمدن منزل: س امرا از بیرون آمدن حصار و اقدام نمودن بر جنگ و کارزا احتراز نمایند - بعد از ارسال علی تواچی عساکر منصور ازان منزل
۸ق عبور: س مرور - ۱۱ق گذر: س گذرها - ۱۲ق تفصیل: س ندارد
۱۲ف نوکران: س ندارد - ۱۲ق غیر ذلک: س غیر آن - ۱۳ق دوازده هزار: س دوازده هزار نفر - ۱۷ق هایله بی آب: س هاتی لکر -

رسیدند اردوی اعلیٰ دران منزل نزول نمودند - سقایان بطلب آب بکولابهای دور شتافتند و روی همه کولابها را یخ بسته یافتند - سقایان و قلفچیان یخها را شکسته بروسالها بسته چون نوبادۀ بستان باردوی حضرت خاقان برسم تحفه آوردند - و با آنکه چهار انگشت زیاده یخ نبسته بود ظهورش در ولایت هند و حوالی سند بود و دیگر بار بعد ازان کس یخ ندید و ازان منزل بگذشتند - امیر ولی قزل که بکومک سیالکوت شتافته آمده بود و پرگنه و مواجب دران حدود داشت باردوی اعلیٰ ملحق شد و بشرف تقبیل بساط بوس مشرف گردید - پادشاه عدالت آئین سید طوفان و سید لاچین را دران موضع لاحمن صفت در پرواز آورده بجانب امرای عظام که در حوالی لاهور مقام داشتند ارسال نمود و تاکید فرمود که امرا باید که دست محاربه و مقاتله نکشوده بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده در سیالکوت برایت منصور بپیوندند - و چون تواچیان بطلب امرا روان شدند موکب منصور کوچ فرموده بقصبه بهلول پور که در کنار آب چناب واقع بود نزول اجلال فرمود بعد از ملاحظه و مشاهده قصبهٔ مذکور مجدداً در حیطهٔ ضبط و تصرف گماشتگان عالم

۲ق بکولابهای : س بکولابهای آن منزل - ۴ق خاقان : س خاقانی - ٥-٦ق حوالی سند . . . یخ ندید : س حوالی سند بود عجب و غریب نمود لشکریان آن روز یخ را وداع کرده - ٦ق بگذشتند . . . : س چون کنار آب رهب محل نزول عساکر منصور گشت دران موضع - ۷ق شتافته آمده : س نامزد شده - ۷ق دران حدود داشت . . . : س دران حدود داشت چون مبشر اقبال باستقبال آمده دران منزل - ۸ق تقبیل بساط بوس مشرف گردید : س تقبیل بساط جلالت مناط مشرف شد - ۱۰ق ارسال نمود - س دو اسپه ارسال نمود - ۱۱ق فرمود : خ نمود - ۱۱ق مقاتله نکشوده : س مضاربه نکشایند - ۱۴ق چناب : خ ندارد -

پناهی درآمده بود بصوب لهاور نهضت نمود۔

ذکر فتح حصار ملوت و آمدن دولت خان و پسرش علی خان بدرگاه شاه جهان و ضبط اموال غازی خان و سائر حالات

در زمانی که هوای سیالکوت از غبار موکب همایون عنبر بیز گشته بود قاصدان که نزد امرای لهاور رفته بودند مراجعت نموده بموقف عبودیت عرضه داشتند که بموجب آوازهٔ وصول عساکر منصور بحوالی سیالکوت مخالفان برگشته روزگار از خوف جان ابرار بر فرار اختیار کرده روی بوادی سرگردانی نهادند و امرای لهاور بموجب فرمان واجب الاذعان بجنبش و اهتزاز درآمده متوجه درگاه عالم پناه اند۔ روز دیگر که رایت منصور بقصبهٔ برسرور توجه نمود دران موضع امیر محمد علی جنگ جنگ (ق ۷۱۰) و خواجه حسین مشرف دیوان با جمعی ازیکه جوانان بدولت رکاب بوس نواب گردون جناب از دیگران سبقت نموده مشرف شدند۔ و شب آن روز بود که با جمعی از جوانان شجاع دلیر بموجب فرمان صاحب تاج و سریر تفحص احوال غازی خان و سائر مخالفان نموده در کنار رود لهاور نشان دادند و روز سیوم مراجعت نموده بذروهٔ عرض رسانیدند که مخالفان چون (س ۵۰۷ ب) آوازهٔ وصول عساکر نصرت نشان را بدین حدود شنیده اند از برق و باد سرعت استعاره کرده گریزان شده اند و غافل از آنکه کاتبان قضا و قدر بر صفحهٔ عمر کوتاهشان مضمون

خ : ذکر نهضت نمودن ظهیر الدین بابر بجانب سیالکوت و قلعهٔ ملوت و تسخیر بعضی قلاع

س : ذکر ملحق شدن امراء عالیمقدار بموکب ظفر کردار و فرار نمودن مخالفان برگشته روزگار۔

۱۳ ق که باجمعی: س که امیر بوجکه با جمعی - ۱۳ ق جوانان: س مردم - ۱۵ ق نشان دادند: س نشان می دادند روان شوند۔

کریمه لن یبفعکم الفرار انفررتم من الموت اوالقتل بقلم تقدیر ثبت نموده اند ـ توقف ایشان با این عنایت بنا بر عدم تیقن ابواب اعلیٰ بوده، بیت:

بود ظاهر این نکته چون آفتاب که از روی خود چون بر افتد نقاب
سها را نباشد مجال ظهور گریزان سود همچو ظلمت ز نور

حضرت پادشاه گیتی ستان چون بر فرار و هزیمت آگاه گشت خواجه حسین را بمحافظت اردو و اغرق باز داشته خود آفتاب صفت بر خنگ فلک سرعت تابان سد و از عقب آن بخت برگشتگان روان گشت ـ و بعد از طی مسافت بر مقام نزول اردوی (خ ۳۰۱م) مخالفان عبور نموده در موضع کلانور فرود آمده دران منزل سلاطین سریر محمد سلطان میرزا و عادل سلطان با سائر امرا لهاور باردوی کیهان پوی رسیده سعادت عتبه بوسی مشرف شدند و پیشکشهای لائق کشیدند و بشرف عاطفت و نوازش شاهانه سرافراز گشتند و سحرگاه ازان منزل کوچ واقع شد ـ امیر محمدی کوکلتاش و امیر احمد پروانچی با چندی دیگر از امیران که دران ایام لباس امارت پوشیده بودند بموجب فرمان از عقب مخالفان ایلغار نموده و حکم شده بود که اگر ادراک آن بیباک چند میسر نگردد اطراف حصار ایشان را محافظت نمایند تا ساکنان آن حصار بطرفی فرار نمایند و مخزونانش تلف نشود ـ اما مقصود اصلی ازین احکام گرفتاری غازی خان بود ـ زیرا که شنیده بودند که او در قلعه ملوت متحصن شده، اما غیر واقع بوده امرا بموجب فرمان از پیش روان شدند وحضرت پادشاه بتأمل و آهستگی از عقب

۲ف ایز: س ندارد ـ ۲ق تیقن: س نیقن آمدن ـ ۲ق بیت: س نظم ـ ۷ق تابان: س سوار ـ ۷ق برگشتگان: س برگشته چند ـ ۸ق گشت: س گردید ـ ۹ق سریر: س ظفر اثر ـ ۱۶ق حصار ایشان: س قلعه ملوت ـ ۱۸ق احکام گرفتاری: س مبالغه و احتیاط ـ ۱۹ق قلعه ملوت: س قلعه موت ـ

امرا بحرکت در آمده از نواحی کانوهره از آب سیاه عبور فرموده همانجا نزول اجلال واقع شد و از سیاه آب بدو کوچ بدهنه تنگی که سارع قلعه ملوت است رفته آن موضع معسکر ظفر اثر گشت. و امرای اهاور تا امیران که از پیش رفته بودند بمحاصره حصار ملوت اشتغال نموده طریق آمد و شد را بر اهل حصار مسدود ساختند. روز دیگر اسمعیل‌خان ولد علی‌خان که پسر بزرگ دولت‌خان بود از حصار بیرون آمده بعرض نواب جهان پناه رسانند که غازی‌خان درین حصار نیست و از غایت دهشت درین حدود نیز توقف نتوانست کرد. اکنون پدرم و جدم علی‌خان و دولت‌خان با سائر اقوام خود درین حصار ساکن اند و امیدوار بلطف شاهانه و مراحم خسروانه هستند. حضرت پادشاه ذوی‌الاقتدار چون شنید که دولت‌خان و اقوام او که سرفتنهٔ آن گروه باغیه طائفه اند در درون حصار مقام دارند در تدبیر گرفتن ایشان شده بوعده و وعید و استمالت و تهدید و جاحبن خوف و رجای اسمعیل‌خان را تقویت داده بازش بدرون حصار فرستاد و امرا را امر فرمود که در امر محاصره جد تمام بظهور آورند. هرچند آن حصار از غایت ارتفاع و حصانت و نهایت محکمی و متانت می نمود و کمند اندیشه از کنگره فلک آسایش کوتاه و سمند عقل هدایت بسته در طریق پرخم و پیچش گمراه بود و جوبهای عمیق در بیرونش واقع و بامدیهای عظیم در درونش مرتفع، بیت:

با اساس بیستون در استواری دو امان تا سمند آسمان اندر بلندی هم عنان

اما ارتفاع رایات دولت پادشاهی ازان رفیع تر و استحکام نیروی اقبال ابدی‌الاتصال شهنشاهی ازان محکم تر بود. لاجرم ساکنانش را از هیبت و صولت عساکر منصور وحشت و دهشت کلی روی نموده صغیر و کبیر و

۳ق گشت: س شد. ۸ق نتوانست کرد: س نتوانست نمود.

برنا و پیر در قلق و اضطراب افتادند۔ دولت خان که مقدم آن طائفه بود بدرخواست گناه خویش کسان نزد امرا و ارکان دولت فرستاده بوسیلهٔ ایشان بموقف عرض رسانید که "غازی خان گریخته سر بکوه و بیابان نهاده و این مشت پریشان از صدمهٔ لشکر قیامت اثر خوف (ف ۱۱ے) و رعب عظیم دست داده۔ اگر مراحم شاهانه و مکارم خسروانه نوبت دیگر ابواب عفو و احسان بر روی روزگار این گروه پریشان بکشاید و این بیچارگان را در جناح رافت و عاطفت شاهی جای داده از سطوت قهر خود ایمن گرداند مسیاً علی الروس سحباً علی الجبین در ساعت بساحت عبودیه شتافته قلعه و دفائنش را بتمام تسلیم می کنم۔" (س ۸۰ ه) حضرت پادشاه کشور گیر بعد از استماع پیغام دولت خان در حالت آن بیچارگان فقیر ترحم نموده مجموع را بجان امان داد و جناب سیادت مآب خواجه میر میران که منصب صدارت داشت بموجب فرمان واجب الاذعان بحمایت و محافظت دولت خان و اتباعش بحصار رفته دولت خان با دل (خ ۱۳ ب) پر خون باتفاق پسرش علی خان از حصار بیرون آمده بدرگاه عالم پناه شتافت۔ همانا آن پیر درنذوپذیر مکرراً با صاحب تاج و سریر نقض عهد و سوگند بظهور آورده در صدد فتنه انگیزی و درمقام خونریزی می شده و بقصد مساکر گردون توان همواره دو شمشیر بر میان بسته و در هر مرتبه که پادشاه جرم بخش برو دست می یافته رقم عفو و صفح بر جرائد جرائم او می کشیده درین وقت از سوء اعمال و شناعت افعال خویش ترسان و هراسان و بغایت مضطرب بود، بیت:

دلش رفته از جار خوف عذاب — چو اصحاب عصیان بروزحساب
بدیوان اقبال شاهنشهی — ز اعمال غیرش صحائف تهی

۲ق نزد: خ با - ۹ق تمام تسلیم می کنم: س تمام تسلیم بندگان پادشاه سپهر تمکین می نمایم - ۲۰ق بیت: س نظم - ۲۱ق جار: س ندارد -

نه بر پادشاهش حق خدمتی   نه با پاسبان شهش سبقتی
نه عذری که باشد شفیع گناه   نه ارکان دولت کسی عذرخواه
زشیرین زبانی پی عرض حال   برونش نیابی برای مقال

چون دولت خان را با پسر بدرگاه عالم پناه مانند مجرمان در موقف عتاب باز داشتند و طوعاً و کرهاً شمشیرها در گردنش آویخته بدیوان در آوردند و زانو زدن فرمودند حضرت پادشاه عطوفت شعار بر عجز و ناتوانی آن پیر بدکردار ترحم نموده حکم شد که شمشیرها از گردنش برداشتند۔ بعد ازان او را نزدیک خویش جای داده لب گهر بار بنفائس گفتار صدق آثار کشاده گفت که "بی سابقه خدمت و استحقاق ملازمت قبل ازین با تو عنایت بی غایت نمودم و بنوعی که در خاطرت نمی گذشت ابواب لطف و احسان بر روی روزگار تو کشودم۔ و ترا و اولاد ترا از قید مذلت ملوخان خلاص کرده بر مسند عزت هندوستان نشانیدم و ترا پدر خواندم و از زمان اسکندر اعتبارت را افزودم و اهل و اعیال ترا از بند سلطان ابراهیم خلاص کرده سرکرور ولایت را بتو ارزانی داشتم۔ این چه وقاحت ذات و قباحت صفات بود که تو بر کفران جسارت کرد تا طریق عصیان پیش گرفتی و بعد از هفتاد سال در سلک ارباب بغی و طغیان انتظام یافتی و شمشیر عدل و احسان بر میان می بندی و غبار فتنه را از هر طرف بر می انگیزی"

۱ق پاسبان: س نائبان ۔ ۳ق نیابی: س مبانی ۔ ۵ق باز داشتند. . . س باز داشتند فرمان شد که دو شمشیری که بعزم رزم بر مبارز اجتهاد با عساکر منصور بسته درگردن آویخته بدرون آورند بموجب فرمان. ۱۴ق کرده: س ساخته ۔ ۱۴ق سرکرور: س پهکرور ۔ ۱۶ق کفران س کفران نعمت ۔ ۱۶ق کرد: س نمود ۔ ۱۶ق تا: س که ۔ ۱۸ق برمی انگیزی. . . : س برمی انگیزی و خود را مستحق کشتن می سازی ۔

دولت خان از کمال خجالت سر شرمساری در پیس افگنده در جواب چیزی نگفت - پادشاه عالیجاه فرمود که ''چون ترا بجان امان داده ایم بجان و عرض تو کس را کاری نیست - اما اموال و اسباب ترا بعساکر منصور تقسیم می نمایم -'' بموجب فرمان نویسندگان دیوان اعلی اموال و اسباب او را بقلم در آورده بعساکر منصور نمودند - و بعد ازان پادشاه بتفرج و تماشای حصار تشریف برد ، چه هنوز گمان آن داشت که غازی خان در درون حصار بوده باشد - چون بدان حصار بسعادت و اقبال صعود نمود بعد از تجسس و تفتیش معلوم شد که در حصار نیست - امرای دولت و اعیان حضرت را بجهت قبض خزائن استخراج آن امر فرمود - بمسامع جلال رسیده بود که دران حصار کتب بسیار است بنفس نفیس متوجه کتابخانه شد - چون کتب مذکور بنظر اشرف اعلی رسید منظور نظر همایون شد بخزانه فرستاد و آنچه بنظر کیمیا اثر درنیامد اکثر آن را بطلبه و اهل علم که ملازم رکاب همایون بودند انعام فرمود و بعضی دیگر بشاهزاده عالمیان محمد همایون میرزا و شاهزاده کامران که

---

۱ ف شرمساری: خ ندارد - ۳ق بجان و عرض: خ ندارد - ۳ق بجان و عرض . . . . نیست: س که مستورات قباب عصمت اند تعرض نمی رسانم - ۴ق منصور: خ منصور حصه - ۴ق تقسیم: س قسمت - ۵ ق بعساکر منصور: س بجنود ظفر ورود تقسیم - ۵-۶ق و بعد ازان . . . . تشریف برد: س شهریار کامگار روز دیگر بملاحظه و مشاهده حصار تشریف برده - ۹ ق امرای دولت: س بعد ازان ارکان دولت - ۱۰ف رسیده: س رسانیده - ۱۰ق دران حصار کتب بسیار است: س غازیخان کتاب خانه نفیس دارد - ۱۱ق مذکور: س ندارد - ۱۱ق اعلی رسید . . . . : س اعلی رسید آنچه شنیده بود از نفایس کتب چیزی - ۱۳ق انعام: س عطا -

دران آوان در کابل بود مرحمت نمود. و حکومت حصار ملوت را با توابع و لواحق باسر محمد جنگ جنگ تفویض فرموده طبل کوچ فرو کوفتند و موکب همایون از راهی که غازی خان فرار نموده بود روان شدند و دولت خان را با اولاد و اتباع بطریق مجرمان بمهتر شبه (ق۲۱۲) که حاکم ملوت بود حواله کردند و حکم شد که او را ازین ملوت بملوت مهیره برند و آنجا محافظت نمایند. مهتر کننه آنجناب را بموجب فرمان ازان مکان نقل نموده می برد که در اثنای طریق دولت خان ودیعت حیات را بمقتضای اجل سپرده بزندان لحد گرفتار شد. و موکب (خ۲۱۳) همایون چون یک سرل (س۸۰۵ب) از حصار ملوت دور شد دلاورخان و عالم خان که سابقا در سلک چاکران عتبه علیه انتظام داشتند و در ایامی که پادشاه عالیجاه از برای دفع شر اوزبکان بطرف قبة الاسلام بلخ رفته بود ایشان حصابه عصیان بر پیشانی طغیان بسته در دیار هند هوای استقلال و استقلال داشتند. چنانچه شرح این حال بتفصیل در واقعات شیخ زین رحمت الله تعالی مسطور شده.

چون آوازه وصول موکب ظفر قرین بولایت هند بسمع امیرین رسید از کردار ناصواب پشیمان گشته چاره جز آن ندیدند که روی عجز و ناتوانی بدرگاه عالم پناه نهند. بنا علی ذلک اعتماد بر کرم پادشاه فلک سریر جرم پذیر کرده بشرف تقبیل عتبه سپهر مرتبه فائز گشتند. حضرت پادشاه عالمگیر رقم عفو و صفح بر جرائد جرائم آن دو امیر کشیده هر دو را بخلعت خسروانه سرافراز ساخته عالم خان را که پادشاهزادگان افغان بود بمقدار تعظیم و احترام نموده نزدیک خویش بنشاند، بیت:

سهی سرو ریاض استقامت همایون نخل بستان سلامت

٥ق ملوت: س ملوت بهره. ٨ق بمقتضای اجل: خ بقابض ارواح.
١١ق عالیجاه: س عالمیان. ١٤ق مسطور شده: س بتفصیل مسطور شده.

برای احترام او بپا خواست بجای انتقامش عذرها خواست

ذکر توجه موکب همایون بجانب دیپال‌پور و رسیدن عرائض ارسن‌خان وغیره و بنای عمارت و باغ درکنار رودکگر

چون موکب همایون با نشاط و سرور از حوالی حصار ملوب بطرف دیپال‌پور روان شد بعضی از امرا و عساکر منصور را بطلب غازی‌خان و تسخیر قلاع و بقاع آن دیار فرستاد و خود بنفس نفیس از عقب بحرکت در آمد. چون موضع دیپال‌پور محل نزول جنود ظفر ورود گشت دران سرزمین شاه و سپاه چند روز بعیش و نشاط کوشیدند و همواره اقداح راح از دست ساقیان سیم اندام می نوشیدند، بیت:

اقداح راح راحت دلها کجا شود ان لم یکن تناولها من یدالملاح

چون چهره اصحاب بزم از شراب آتش خصال افروخته گشت دران جلگه عیش و نشاط خسرو گردون بساط امیر باقی را بقبة‌الاسلام بلخ روان کرد تا آن خطه را که ثبات جمعیتش از تفرقه جمعی اوزبکیه متزلزل بود محافظت نماید و مبلغ کلی که مجددا از الکای ملوت بخزانه عامره در آمده بود از برای تعمیر شهر و حصار مذکور مصحوب او روان نمود و بعضی از تحف و تنسوقات از برای شاهزادها و مخدرات سرپرده عصمت بصوب کابل ارسال گردانید و ازان موضع کوچ فرموده

س: ذکر کوچ بکوچ رفتن بادشاه عدالت سیر و در هر کوچ رخ نمودن فتح و ظفر

خ: ذکر نهضت نمودن پادشاه وافر تهور بشهر دیپال‌پور و قلع و قمع قلاع هندوان برگشته روزگار

۹ق بیت: س شعر. ۱۱ق اصحاب: س ارباب. ۱۱ق گشت: س شد.

۱۲ق امیر باقی را: س امیر باقی شغاول بحکومت دیبالپور سرافراز ساخته.

۱۳ق روان کرد: س فرستاد. ۱۷ق سرپرده عصمت: س سرپرده سلطنت.

بعد از قطع منازل شاه عماد الدین سیرازی از جانب دهلی و اردوی سلطان ابراهیم بپایه سریر سلطنت مصیر رسید و عرائض ارسن خان و مولانا محمد مذهب که در سلک امرا و فضلا لشکر انتظام داشتند مشتمل بر تحریص و ترغیب بادشاه مظفر لوا بعد از اطلاع بر مضمون عریضه یکی از همدیان زاغ شعار را با منشور عنایت در جواب آن دو بزرگ در روز روان ساخت و ازان منزل کوچ فرموده بر سبیل استعجال قطع مراحل و منازل می نمود تا کنار رود گگر در هیچ مکان نیاسود. چون آن موضع مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گشت پادشاه معدلت آئین آن سرزمین را مناسب عمارت دید بمعماران درگاه و مهندسان بارگاه فلک اشتباه حکم شد که درین موضع چهار باغی طرح کنند. معماران بموجب فرمان در احداث باغ مذکور شروع نمودند. در شهور سنه خمس و ثلثین و تسعمائه باتمام پیوست.

در همان موضع منهیان اقبال در موقف سریر خلافت معروض داشتند که سلطان ابراهیم چون خبر توجه رایات نصرت آیات را شنیده از نواحی دهلی کوچ کرده نزدیک تر آمده است و حمید خان که از جانب سلطان حاکم حصار فیروزه است جنود آن حدود را فراهم آورده با گروه انبوه پانزده گروه بطرف معسکر ظفر اثر آمده. خسرو گردون سریر از استماع این دو خبر موحش اصلا تغیر بخود راه نداد و در زمان امر فرمود که امیر کته بیگ بحوالی اردوی سلطان ابراهیم (خ ۴۱۴ ب) رفته

---

۱ ف قطع منازل: س قطع دو منازل. ۴ ق بر تحریص و ترغیب پادشاه ....: س بر تحریص و ترغیب بادشاه بصوب دهلی و متناول بر اظهار دولتخواهی غائبانه بمطالعه سامی نواب عالمپناهی رسانندند و. ۷ ق می نمود: س نموده. ۷ ف رود گگر: س رود گنگ.
۱۱ ف مذکور: خ مزبور.

کیفیت آن لشکر را نانجه مقدورش باشد تحقیق نماید و بزودی باز گردد و بر همین اسلوب نومن آنکه به تحقیق و تفحص احوال لشکر حصار فیروزه رود ـ مشارالیهما بر حسب فرمان اعلی (ق ۷۱۳) روان شدند ـ روز یکشنبه سیزدهم جمادی‌الاول که از نواحی قصبه (س ۵۰۹) انباله کوچ واقع شده بود در حوالی لونی اتفاق فریقین افتاده هر دو فرستاده دران منزل معاودت نمودند و موافق آنچه از السنه و افواه شنیده بودند عرض کردند ـ و درهمین منزل گزیده علی که از مقام مخالفت قدم می ورزد دربن وقت از اعمال ناموزون خود پشیمان شده قول...... که قاعدهٔ هند است طلب کرده درهمان ایام بپاده سریر خلافت مصیر شتافت و ازکمال حماقت استدعای مجلس عالی نمود ـ باآنکه دلاورخان و دولت خان که بخان خانان مخاطب شده بودند و از اولاد امجاد پادشه زادگان جماعت افغان اند همه استاده ملازمت می کردند ـ او را داعیه جلوس بود ـ چون قبول این معنی تلقی ملازمان حضرت اعلی بران اقبال نفرمود .....

---

۱ - ۲ ق باز گردد : س مراجعت نماید ـ ۴ ق جمادی‌الاول : س جمادی الاول سنه اثنی و ثلاثین و تسعمائه ـ ۵ ق فریقین افتاده : س نزول افتاد ـ ۷ ق عرض کردند : س از پیش آمدن هر دو فریق تقریر کردند و خصوصیات و تحقیق کیفیات که واقع شده بود معروض داشتند ـ ۸ ق صح البیاض : س قول نامه همایون که رسم و ـ ۱۰ ق اسدعای : س التماس و استدعای ـ ۱۰ ق مجلس عالی نمود : س که رخصت جلوس درمجلس عالی دهند ـ ۱۳ ق تلقی : س لطفی نداشت ـ ۱۴ ق اقبال : س اقبالی ـ ۱۴ ف .... : خ (ناتمام است)

ذکر مامور شدن شاهزاده محمد همایون بجنگ حمید خان و شکست یافتن حمید خان و فتح حصار فیروزه و آمدن سلطان ابراهیم بمدافعه و شرح بعضی حالات

چون بر ضمیر منیر پادشاه صاحب تدبیر واضح و لائح بود که حمید خان از حصار فیروزه دو سه منزل پیش آمده فرمان شد که ماه سپهر جلالت و غرة العین جبین سلطنت شاهزاده محمد همایون توسن فلک سرعت عزیمت را بجانب اعدای دولت قاهره بحرکت در آورد و او را بنوعی گوشمالی دهد که عبرت دیگران گردد - شاهزاده مظفر لوا بموجب فرمان پادشاه سپهر اعتلا با سپاه فراوان و جمعی کثیر از امرا مثل خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی و امیر خازن و امیر عبدالعزیز و امیر محمد علی جنگ جنگ و امیر شاه منصور برلاس و امیر محب علی و بعضی از یکه جوانان بجانب مخالفان روان شدند، بیت:

علمها بر آمد بچرخ بلند　　شد از سقها مهر و مه پرده بند
ازان کوه تمکین گران شد رکاب　　سر از کوه بر زد بلند آفتاب
روا رو در آمد بصد خیل سبر　　سراسر بر آمد بگردون دلیر

چون شاهزاده جلادت آئین عنان نگران بجانب دشمنان بر انگیخت بخان رخان عساکر نصرت شعارش بتموج در آمده بطریق ایلغار قطع مسافت بعید نموده بسپاه اعدا قریب گشت و با موازی یک صد و پنجاه

خ : ذکر محاربه نمودن پادشاه وافر تهور با حمید خان و سائر حکام و بیان حالات که دران وقت واقع شده

س : ذکر محاربه شاهزاده کامگار محمد همایون با حاکم حصار فیروزه و ظفر یافتن بر او بعنایت قادر بیچون

۱۲ ق بیت : س شعر - ۱۴ ق بر : س در - ۱۷ ق بخان رخان : س بحار ذخار - ۱۷ ق ایلغار : خ ندارد - ۱۸ ق بعید : س ندارد -

نفر از یکه جوانان پسندیده که هر یک از ایشان ثانی رستم و اسفندیار را غاشیه کش خویش میدانستند از میان لشکر گزیده برسم قراولی از پیش فرستاد - از آن جانب نیز بعضی پر دلان سپاه هند برسم خبرگیری متوجه اردوی شاهزاده شده بودند - در اثنای طریق فریقین بهم رسیده بباد حمله نائره قتال و جدال بر افروختند - خاک میدان را از خون دلیران گل ساختند و بضرب شمشیر آبدار و آتشبار و سنان صاعقه کردار خرمن حیات یکدیگر را سوختند - در خلال آنحال سپاهی سپاه شاهزاده دریانوال نمودار شده پشت دل عساکر منصور که برزم و پیکار اشتغال داشتند قوی گشت و صدای نفیر و کرنای و آواز گبرگه و کوس از فلک آبنوس بگذشت و مقارن بآنحال والی حصار فیروزه نیز با سپه آراسته پیراسته بمدد قراولان لشکر خویش رسیده عسکرین درهم ریختند و بیک دیگر آمیختند، بیت:

ز سم ستوران هنگامه سوز زمین پردها ست بر روی روز
خدنگ از کمانها گسستن گرفت ز قوس و قزح برق جستن گرفت
ز خون دلیران و پیکان تیز زمین لاله خیز آسمان ژاله ریز

بعد از کوشش و کشش فراوان نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت شاهزادهٔ کامران وزیده مخالفان روی بهزیمت نهادند - سوای آنکه تیغ بیدریغ از هم گذشته بودند دویست و نه نفر از نامداران هندیان برگشته روزگار دران معرکه بذل اسری گرفتار شده بودند - شاهزاده عطوفت شعار بخونریزی اعدا شیوه اعتدال و انصاف (خ ٥١م) که از اوصاف عدیم المثال آنحضرت بود مرعی داشته نصف اسیران با سرهای سرداران ایشان بپایه

۹ق گبرگه : س کورکه - ۱۲ق بیت: س شعر - ۱٤ق آنکه تیغ : س آنچه به تیغ - ۱۸ف دویست و نه : س دویست -

سریر اعلی ارسال نمود و نصف دیگر را باهشت سلسله فیل بزرگ ک
در جنگ گرفته بودند همراه خود بدرگاه عالم پناه برد و جمعی از امرا
و دلبران را از عقب گریختگان بتکامیشی ایشان روان گردانید - خبر این
فتح خجسته آثار میرک مغول در روز جمعه هفدهم شهر جمادی‌الاول
در همان منزل که شاهزاده عالمیان از اردوی شهریار جهان جد
شده بود بعرض پادشاه عالمپناه رسانید - و این خبر (س ۵۰۹ ب) مسرت ا
سبب انشراح خاطر عاطر شاه و سپاه گشت و میرک مغول بخلع گرانمایه و اسـ
نازی شرف اختصاص یافته بمواعد حلده مستظهر و امیدوار شده فرق
مباهاتش از فلک اول بگذشت و در دو شنبه بست و یکم شهر مذکور شاهزاد
مظفر لوا با فتح و نصرت تازه و سعادت و اقبال بی اندازه (ق ۱۳ ـ) باردو
اعلی ملحق شد و اسیران و فیلان را در موقف عرض داشت - امیران ر
بموجب فرمان تسلیم استاد علی قلی توپچی کردند و جمعی از امرا ک
گریختگان را تعاقب نموده بودند بحصار فیروزه رسیده در روز آن شهر ا
حصار را در حیطه ضبط و تسخیر آورده از شرائط نهب و غارت دقیق
نامرعی نگذاشتند و در همان ایام از عقب شاهزاده به اردوی بزرگ
لاحق گشتند - حضرت پادشاه کشورگیر از ظهور فتح مذکور بغایـ
متبهج و مسرور گشته نمودار کارش بر وجه مطلوب در نظر آمد و حصا
فیروزه را با توابع و مضافات که جمله یک کرور ولایت است با یک
کرور دیگر نقد در وجه جلدوی شاهزاده عالمیان از دیوان اعلی مقر
شد - و اردوی کیهان پوی ازان منزل کوچ کرده در قصبه شه آبا
نزول اجلال نمود - و ازین منزل جمعی از دلبران کار دیده که بتجاو

---

۱ ق سریر اعلی: س سریر ثریا مکان - ۹ ق در دو شنبه: س در روز دو شنبه
۱۱ ق اسیران: خ اسیران مذکور - ۱۴ ق تسخیر: س تصرف
۱۶ ق لاحق گشتند: س ملحق شدند -

روزگار مهذب گشته بودند برسم خبرگیری متوجه اردوی سلطان ابراهیم شدند و نواب کامیاب چند روز جهت تحقیق خبر و انتظار فرستادگان دران مکان توقف فرمود و در همین مقام فتح نامجات حصار فیروزه و دلیری شاهزاده عالمیان منشیان بلاغت شعار بقلم گهر بار در آورده مصحوب رحمت پیاده بصوب کابل و قندهار روانه گردانیدند - و در همین منزل نو روز سلطانی در بیست هشتم شهر جمادی‌الاول واقع شد - شاه و سپه بعیش و طرب کوشیدند و بپاختن قبق که لازم آن روز است اقدام نمودند و هر یک لباسهای فاخر پوشیدند - و در اثنای آن بهجت و خوشحالی که سامعهٔ بادشاه عالیجاه باستماع اخبار سلطان ابراهیم مشغول بود تا آنکه بتواتر خبر رسید که اردوی سلطان ابراهیم در سه روز یک روز کوچ کرده یک کروه یا دو کروه پیش می آید - اما سپاهی سپاهش از حساب و شمار افزونست - اگرچه در حرکت و انتقال تامل و آهستگی تمام دارند لیکن برای قتال و جدال استحکام تمام داده دل برجنگ و کارزار نهاده اند ، بیت :

سپاهان برفتند خیره بسر ز چشم سیاه بمان خیره تر
شده جمع گردون سپاهان هند ز دریاچهٔ گنگ تا آب سند
بود صد هزار ازدهای سیاه وزان هریک آسوب صد رزمگاه

اما سلطان عالیشان از استماع کثرت اعدا و بسیاری ایشان اصلا

---

۹ ق بادشاه عالیجاه : س بادشاه گردون بساط ساعت بساعت - ۱۰ ف در سه روز: س در هر دو سه روز - ۱۳ ق دارند: س دارد - ۱۳ ق قتال و جدال: س قتال را - ۱۳ ف تمام: س ندارد - ۱۴ ف بیت: س نظم - ۱۵ ف سپاهان .... بسر : س سپاهان پر فتنه خیره سر - ۱۶ ق سپاهان: س فرازان - ۱۸ ق سلطان عالیشان از: س چون این خبر بسمع اشرف اعلا رسید -

اندیشه بخاطر راه نداد و یکران جلادت را در میدان شجاعت بجولان در آورده از شه آباد کوچ فرمود و دو منزل کنار آب حون را مخیم عساکر نصرت مآثر نمود و در مقام پل قصبه سرساوه قبه خیمه و سرا پرده شاهی بر اوج مهر و ماه افراخته گشت. و بعد از دو روز ازان منزل نیز کوچ واقع شده بدو منزل دیگر کنار دریا محل اقامت اردوی اعلی شده. حیدر قلی بیگ ملازم خواجه کلان بیگ که حسب الحکم بزبان گیری بطرف اردوی مخالفان رفته بود باز آمد و بذروهٔ عرض رسانند که (خ ۱۰۳ ب) داور خان و وهیم خان با موازی پنج شش هزار از پیر و جوان را اسیر کرده از آب جون گذشته اند و سه چهار کروه راه از لشکر سلطان ابراهیم میرزا دور در نشسته اند. در ساعت فرمان قضا مضا شرف صدور یافت که تیمور سلطان و سید مهدی خواجه و محمد سلطان و میرزا عادل سلطان و امیر جنید برلاس و خواجه سلطان و قتلق قدم و شاه میر حسین و امیر یونس و امیر عبدالله کتابدار با جمعی دیگر از دلیران معرکه کارزار جهت قلع و قمع آن گروه ستمگار روانه شوند و دستبردی بدیشان نمایند که والی این ولایت از صلابت آن متنبه گردد. امرا بموجب فرموده روز یک شنبه هشتم جمادی الاخر از آب جون گذشته متوجه سپاه مخالف شدند و زمانی که افواج صبح صادق رایت مصابر

---

۱ ق یکران جلادت: س توسن همت. ۲ ق کوح فرمود: س کوچ کرد. ۲ ق و دو منزل: س و به دو منزل. ۲ ق آب جون: س آب جونه. ۴ ق منزل: س موضع. ۷ ق باز آمد: س حیدر بیگ ملازم خواجه کلان بیگ که حسب الحکم بزبان گیری بطرف اردوی مخالفان رفته بود باز آمد. ۸ ق وهیم خان: س هستیم خان. ۱۰ ق فرمان قضا مضا: خ و س فرمان قضا جریان. ۱۱ ق صدور: س نفاذ. ۱۱ ق تیمور: س چنتمور.

افراخته بر موکب کواکب تافتن آورد لشکر ظفر اثر سپاه دشمن زدند، شعر:

شبخون رسانان ناگاه گیر (س ۱۰ ه) ره خواب را بسته از سد قبر
دم صبح رایت بر افراختند بخون ریز دشمن سبک ساختند

چون آن گروه بی شکوه از تموج آن بحر مواج خبردار شدند قلیلی ازان جمع پریشان در مقابل دشمنان در آمده دست بتیغ و سنان بازیده لحظه ثبات قدم ورزیدند و آخرالامر مانند پشهٔ ضعیف نهاد که از تند باد گریزان گردد روی از مقابله و معارضه بر تافتند و مجموع بیکبار بطرف اردوی سلطان ابراهیم فرار نمودند و عساکر منصور ایشان را (ف ۱۰۷) تعاقب نموده مردانه وار سر از تن جدا می ساختند. تا آنکه وهیم خان را با بعضی از روس سپاه اسیر و دستگیر کرده بقیت‌السیف را رانده و دوانده باردوی سلطان ابراهیم ریختند و غوغای عظیم از حدوث آن واقعه در اردوی مذکور افتاد. بعد ازان عساکر نصرت آئین ازان سرزمین عنان یکران را تافته وهیم خان را با هفتاد نفر از اسیران و هشت سلسله فیل بزرگ که دران معرکه بدست آمده بود برداشته بطرف پایه سریر ظفر مصیر روان شدند و بعد از وصول در معرض عرض داشتند. حضرت پادشاه بنا بر تاکید سیاست بقتل اسیران فرمان داد و جلادان بموجب فرمان سر سرکش آن جباران را بتیغ آبدار از بار تن سبک ساختند. و روز دیگر ازان مکان کوچ واقع شده بطرف اردوی مخالفان رایات ظفر برافراختند و بر حسب فرمان تواچیان بهرام صولت

---

۳ ق ساختند: س تاختند ـ ۷ ق مقابله: س مقاتله ـ ۸ ق فرار نمودند: س ریختند ـ ۹ ق وهیم خان: س هستیم خان ـ ۱۲ ق نصرت: س منصور ـ ۱۳ ق را: س بر ـ ۱۳ ق وهیم: س هستیم ـ ۱۴ ق معرکه: س جنگ ـ ۱۵ ق سریر: خ ندارد ـ ۱۹ ق فرمان: س فرمان واجب‌الاذعان ـ ۱۹ ق بهرام صولت: س گردون توان ـ

یمین و یسار و قلب لشکر را بترتیب آراسته ساخته بنظر اشرف اعلیٰ در آوردند۔ آن مقدار لشکر که در ضمیر انورش قرار یافته بود در نظر مبارک نمودار شد ۔ و در همان روز فرمان داد که تمامی سپاه از ترک و تاجیک و هندی و عراقی و سمرقندی و خراسانی تردد نموده عرابها مهیا سازند ۔ لشکریان بقدر طاقت و توان کوشش فرموده هر طبقه بقدر قوت و استعداد چند عرابه بهم رسانیدند چنانکه مجموع شش صد عرابه شد ۔ استاد علی قلی توپچی را حکم شد بدستور و قرار مردم عرابها را بزنجیر و چرم گاو که بصورت ارقمچی می سازند با یکدیگر اتصال داده درمیان ده عرابه شش هفت توره تعبیه سازند تا نیک اندازان بروز معرکه در پناه عرابها تورها بفراغت تفنگ توانند انداخت۔ قریب پنج شش روز در یک منزل جهت تکمیل عرابها و تحصیل آلات و ادوات آن مقام نمودند ۔ و بعد از ترتیب و اتمام آن اصحاب رای همگی امرا و ارکان دولت و یکه جوانان و کارکنان در مجلس مشاورة جمع آمده در باب محاربه و مضاربه با خصم قهار قوی مشوره فرمودند ۔ بعد از قیل و قال و طول مقال رای مجموع بر جدال و قتال قرار یافت۔ و دران اثنا پیران پر تدبیر کاردان در تعین کیفیت محاربه تدبیرات کرده گفتند "اندک مسافتی بشهر مانده برویم و شهر مذکور را در پس پشت گذاشته فرود آئیم و صف عرابها را در پیش سپاه ترتیب داده پناه خویش سازیم و از اطراف لشکری از پیاده و سوار و شاگرد پیشگان وغیره بمحاربه (خ ٣١٦)

---

٢ ق یافته : س گرفته ۔ ٦ ق مجموع : س ندارد ۔ ٦ ق شش : س هشت ۔
١١ ق آن مقام : س آن در یک مقام ۔ ١٤ ق فرمودند : س کردند ۔
١٦ ق کرده گفتند : س شایسته بظهور رسانیدند و معروض گردانیدند که مناسب آنست ازین مقام بشهر پانی پت که اندک مسافتی بود ۔
١٩ ق شاگرد پیشگان : خ ندارد ۔

اشتغال نموده تفنگ اندازان از عقب بانداختن تفنگ قیام نمایند و از جانب دشمن روزی که سپاه منصور رسد خود را در پناه عرابها کشیده لحظه بیاسایند.“

این سخن در ضمیر منیر حضرت پادشاه کشورگیر موثر افتاده حکم شد که کوچ کرده بموجب فرمان در روز پنج شنبه سلخ جمادی‌الاخر بلده پانی‌پت را که تا لشکر مخالف شش کروه راه بود موضع مناسب را لشکرگاه ساختند و عرابها و تورها را که ترتیب داده بودند در پیش قول پادشاهی نصب نمودند و اطراف را بخندق و درها ترتیب داده در هر نبر پرتابی از خندق دری بزرگ جهت عبور لشکری باز گذاشتند. و از جانب دیگر سلطان ابراهیم در ترتیب و تعبیه سپاه و آلات حرب قیام و اقدام می نمود. بصحت پیوسته که دران جنگ صد هزار سوار هندی در ظل رایت سلطان ابراهیم جمع بود و یک هزار فیل جنگی که اکثری مست بودند همه بر سنانها پوشانیده در هر فیلی یک فیل بان دلیر نامدار با دو سه نفر دیگر از تفنگ اندازان سوار گشته (س ۱۰٥ ب) مترصد رزم و پیکار بودند. و در اردوی حضرت پادشاه عالم مدار از ترک و تاجیک و پیاده و سوار از هیجده هزار

٥ق حکم شد .... کرده: س حکم شد .... کرده شهر پانی‌پت را معسکر ظفر اثر گردانند لشکریان. ٦ق را لشکرگاه ساختند: س گرفته فرود آمدند. ٧ق درتیب داده بودند: س مرتب شده بود. ٨ق و اطراف: س و باقی اطراف. ٨ق درها ترتیب: س درختان استحکام. ٩ق از خندق... لشکری: س دوازده که صد نفر سوار گذار تواند کرد. ١٠ق سپاه و: س سپاه و استعداد. ١٢ق هندی: س ندارد. ١٣ق بر سنانها: س بر کستوانها. ١٦ق هیجده هزار: س پانزده هزار.

زیاده نبود ـ باوجود قلت سپاه هر روز یکه جوانان از پانی‌پت که محل اقامت عساکر منصور بود بیرون رفته با بسیاری از لشکریان ایشان جنگ کرده در اکثر معارک بر ایشان غالب می شدند و سرهای اعدا را آویزهٔ فتراک ساخته باردوی اعلی می آوردند ، بیت:

همه چون تیغ بخونریزی تیز سر اعدا همه را دست آویز
سوی درگاه بتعجیل تمام میدویدند بدنبال عوام
چون بنزدیک شهنشاه جهان میرسیدند بفریاد و فغان
می فکندند به پیش نظرش [illegible]
می نهادند پی غره و جاه سر خود نیز بخاک ره شاه

تا آنکه همه روزه دست برد جنود ظفر ورود برین منوال واقع (ف ۲۱۶ ب) شد مخالفان تن به بی غیرتی در داده اصلا حرکت و جنبشی نمی نمودند. آخر بعضی از امرای هند که دولتخواهی ایشان سمت ظهور یافته بودند بذروهٔ عرض رسانیدند که " از برای دفع کشاکش اگر فوجی از عساکر منصور دست به شبخون بیالایند دور نیست چه اگر از شبخون مراد حاصل نگردد میتواند بود که دشمنان را عرق حمیت بحرکت در آید و بر سر عرابه و خندق ما آیند " ـ حضرت شهریاری رای امرای هندی را پسندیده شد که مهدی خواجه سلطان و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و خسرو بیگ کوکلتاش و شاه میر و امیر سلطان جنید برلاس و امیر محمد علی جنگ جنگ و بعضی دیگر از

۳ق بیت : س نظم ـ ۱۰ف واقع شد: س واقع می شد ـ ۱۱ق جنبشی خ ندارد ـ ۱۳ف دفع کشاکش: س دفع این کشاکش ـ ۱۷ق شد س حکم شد ـ ۱۸ق شاه میر: س شاه میر حسین ـ ۱۹ف امیر محمد علی جنگ جنگ و بعضی دیگر: س امیر محمد علی جنگ جنگ و امیر محب علی و با چندی دیگر ـ

روس سپاه که مجموع پنج شش هزار سوار جرار بودند متوجه اردوی مخالف شوند و بقدر مقدور دست بردی نمایند ـ امرا بموجب فرمان روان شدند، اما بسبب تیرگی شب که با بخت مخالفان موافقتی داشت امرا راه گم کرده شرائط شبخون دست بهم نداد ـ بوقت روشنی صبح نزدیک اردوی اعدا رسیده بعضی از غایت جسارت خود را بدرون اردو افگندند و دست بردها نمودند ـ و بعضی دیگر از بیرون غلغله در لشکرگاه دشمن افگنده تک و تاز کردند ـ مخالفان چون لشکر اعدا را اندک دیدند از اطراف و جوانب بحرکت در آمدند ـ مغولان حرب کنان خود را ازان ورطه بیرون افگندند ـ اکثر امرا ازان معرکه بسلامت بیرون آمدند الا امیر محمد جنگ جنگ که تیری در پا خورده بود و هم دران چند روز سلطان ابراهیم صاحب فراش گشت ـ چون خبر محاربه امرا و هجوم مخالفان بسمع جلال پادشاه عالمیان رسید اشارت علیه بنفاذ پیوست که شاهزاده فیروز جنگ محمد همایون میرزا با تمامی عساکر گردون توان بمدد امرا روان شوند ـ بعد از توجه شاهزاده پادشاه عالمپناه با بقیه سپاه از عقب شاهزاده سوار شده و در اثنای راه امرا و سپاه که بشبخون رفته بودند بسلامت بشاهزاده رسیدند و باتفاق مراجعت نموده بپایه (خ۴۱۶ب) سریر اعلیٰ آمدند ـ حضرت عالمپناهی هم بازگشته در مقام نصرت و اقبال نزول اجلال فرمودند ـ

۳-۴ ف شرائط . . . نداد : س شرائط شبخون بنوعی که می بایسته دست بهم نداده ـ ۵ ق دست بردها نمودند : س دست بردهای مردانه نمودند ـ ۷ ف کردند : س نمودند ـ ۷ ق لشکر اعدا را : س مغولان ـ ۸ ق مغولان حرب کنان : س مغولان نیز یکجا جمع شده جنگ کنان ـ ۹ ق اکثر امرا ازان معرکه : س ندارد ـ ۱۰ ق و هم : س و بسبب الم هم ـ ۱۰ ق سلطان ابراهیم : س ندارد ـ ۱۶ ف مراجعت : س ندارد ـ

ذکر محاربه شاه جهان با سلطان ابراهیم و کشته شدن سلطان ابراهیم در هنگام فرار و فتح دارالملک دهلی

صباح روز جمعه هفتم شهر رجب که خسرو سیار بعزم جهانگیری بر ابلق گردون سوار شده از افق سپهر دوار بر آمد دست اجل گریبان حیات سلطان ابراهیم را گرفته کشان کشان بمقابله عساکر نصرت نشان آورد ـ شرح این حال و تبین این مقال آنکه سلطان ابراهیم چون از امرای مغول آن جسارت و دلیری دید عرق حمیتش بحرکت در آمده با گروه انبوه و فیلان قوی هیکل که هر یک بمثابه کوهی بودند مستعد حرب و پیکار گشته بر سر عرابها و لشکر پادشاه ظفر اثر آمد و در برابر ایشان صف آرای گشت و از جانب دیگر سپاه حضرت شاهی مسلح و مکمل شده بر شبدیزهای سبک سر سوار شده بعزم شکار بمیدان کارزار تاختند ، بیت :

دم صبح کین خانه سوز سپهر　　پی سوختن آتشین کرد چهر
بر آمد ز دو حشر که آن خروش　　که بگریخت هوش ازدماغ سروش
در اندیشهٔ داوری داوران　　لباس آهنین کرده جنگ آوران

سپاه حضرت پادشاه ظفر لوا اگرچه بحسب عدد اندک بودند و

خ : محاربه نمودن سلطان ابراهیم هند و با ظهیرالدین بابر و بقتل آمدن سلطان ابراهیم

س : ذکر جنگ بزرگ و ظفر یافتن پادشاه گردون توان و کشته شدن والی هندوستان

۷ ف جسارت و دلیری دید : س جسارت و دلیری را مشاهده نمود ـ ۸ق بمثابه : س ندارد ـ ۹ف لشکر : س ندارد ـ ۱۰ف سپاه : س ندارد ـ ۱۰ق حضرت شاهی : س حضرت عالمپناهی ـ ۱۱ق شبدیزهای : س شبدیز ـ ۱۱ق شکار : س پیکار ـ ۱۲ق بیت : س نظم ـ

در نظر اعدا بغایت قلیل می نمودند اما هر یک از ایشان در روزگار و میدان پیکار صد چو رستم و اسفندیار را در نظر نمی آوردند ، بیت :

مرغابیان جوهر دریای تیغ تو　　هریک بروز معرکه صیاد صد نهنگ

القصه عساکر نصرت مآثر در مقابل دشمنان جوشن پوش چون رعد (س ۱۱۰) برق در جنبش و خروش آمدند مانند سحابی که اجل بارد باهم اتصال یافته ـ قول که باصطلاح ترکان عبارت از قلب است محل اقامت پادشاه موفور الفتوح که القلب مستقر سلطان الروح گشت و بر یک ضلع قول چین تیمور سلطان و سلیمان شاه و امیر محمدی کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر محب علی و خواجه میر میران صدر و امیر محمد پروانچی و امیر بردی بیگ ترخان و امیر درویس علی و امیر خلیفه بر ضلع دیگر ایستادند ـ میمنه میمنت آثار که درمیان ترکان به برانغار استهار دارد بفر وجود شاهزاده کامگار نصرت شعار محمد همایون میرزا و امیر خواجه کلان و امیر هندو بیگ و ولی خان و جمعی دیگر زیب و زینت گرفت ـ و میسره با پسرش که بجوانغار مشهور است بحسن اهتمام مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و خواجه میر شاه (ف ۲۱۷) حسین استحکام پذیرفت ـ و امیر عبدالعزیز را طرح گذاشتند که هر جا که ضعفی دست دهد او امداد نماید ـ چون عسکرین متقارب گشتند و یکدیگر را بدیده یقین و قیاس مشاهده کردند سلطان ابراهیم بآن کثرت و جمعیت در بدء حال ازین گروه اندک هراسان شده مضطر و حیران بماند ـ چون روی باز گشتن نداشت دل بر مرگ نهاده بمحاربه و مضاربه اشتغال نمود ـ از جانب پادشاه گیتی‌ستان از جوانغار امیر قراقوزی و امیر شیخ علی بهادر و امیر ابوالمجد نیزه باز

۲ق را در نظر نمی آوردند : س بودند ـ ۲ق بیت : س نظم ـ ۱۴ق مشهور است : س تغیر یافته ـ ۱۸ق یقین : س تخمین ـ ۲۰ق حیران : س متحیر ـ

و شیخ جمال درکار حرب مبادرت نموده سمند جلادت را بر انگیختند. از طرف برانغار ولی قزل و بابا قنمه با مجموع دکه جوانان بمیدا تاختند و از دو جانب از عقب سپاه مخالف در آمده آغار تیر بارا کردند. از امرای جوانغار و برانغار تمام و ازقول امیر محمد کوکلتاش امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر جنید و امیر محمد پروانچ بیکبار حمله کردند و دست بشیبهٔ تیر که شیوه صغیر و کبیر آن طائ است در آوردند و چندان در باران بر لشکر هند واقع شد که مو برسگال و ایام قبل باران را فراموش کردند. و ازان خدنگهای پی در رخنها در سینها و پهلوی پهلوانان هند ظاهر شده جان شیرین و رو نازنین شان از آنجا بیرون می رفت و فیلان مست قوی هیکل پرسکوه سبب حشمت و زینت آن گروه بود از ضرب تیر خونریز ترکان بسا گاومیش از پا در آمده (خ ۲۱۴) عاجز و ناتوان شده بود، بیت:

گذشتی چنان تیر ترکان ز پیل　　که باد سحرگه ز دریای نیل

چون شاه انجم بر سبز طاق طارم بقدر یک نیزه ارتفاع یافت نیرا محاربه و مضاربه چنان افروخته گشت که بیم آن بود که ملک را و فلک را اخگر بسوزد، بیت:

چنان گرد برخواست از رزم گاه　　که بنمود ماهی و بنهفت ماه

شیران بیشه جلادت و مرد افگنی و دلبران معرکه شجاعت و لشکر شک در رکاب ظفر انتساب بودند و در رزم چنان بهجت و سرور می نمود که گویا هنگام بزم است، شعر:

آستین افشان علم در رقص از آواز کوس
پای کوبان از تزلزل همچو اسپان کوه در

۶ق حمله کردند : خ حمله آوردند - ۶ق آن طائفه : خ ایشان - ۱۱ق ترکان : س ترکمان - ۱۲ق بیت : س نظم - ۱۴ق طاق : س ندارد -

فتح خونین کرده کوته بر اجل راه دراز
نای زرین گشته بر بالین کشته نوحه گر
در زره از تیر آزمایان نوک پیکان سنان
چون مژه در چشم عاشق غرقه خون جگر

القصه آتش محاربه و قتال تا نصف النهار اشتعال داشت و بعد ازان که هنگام زوال در رسید نسیم فتح و ظفر بر شقه رایت فتح آیت پادشاه بحر و بر وزیده دشمنان تار کار سیاه روزگار که از حساب و شمار افزون بودند مقهور و مغلوب گشته منزلزل و متفرق گشتند. سلطان ابراهیم با معدودی چند سر در کوه و بیابان نهاده بامید آنکه شاید خود را بسلامت ازان ورطه بیرون افگند که جمعی از مغولان که بطمع مال و اسباب از عقب گریختگان می رفتند بدیشان رسیده سلطان ابراهیم را با جمعی از نزدیکانش سر از تن جدا کرده بدرگاه سلاطین پناه آوردند. شاهزادگان و امرا مجموع زبان به تهنیت و مبارکباد بر کشاده اظهار بهجت و شادمانی نمودند.

فرمان قضا جریان عز صدور یافت که منشیان بلاغت شعار و دبیران فصاحت آثار کیفیت این فتح نامدار را که تا قیام قیامت طراز پرچم اعلام ظفر انتسام سلاطین ذوی الاقتدار است بقلم آورده مصحوب قاصدان قمر سیر باطراف ممالک محروسه (س ١١٥ ب) روان سازند. منشیان بموجب

---

١ ق فتح : س رمح - ٣ ق زره از تیر : س دل رزم - ٥ ف القصه : س برینمنوال - ٦ ف در رسید : س دولت مخالفان بود - ٧ ف تار کار : س تباه کار - ٨ ق مغلوب گشته متزلزل و متفرق : س مغلوب گشته هر کس بطرفی متزلزل و متفرق - ٩ ق سر : س ندارد - ١١ ف بدیشان رسیده : س ندارد - ١١-١٢ ق ابراهیم را با جمعی : س ابراهیم را در ویرانه نا دانسته با جمعی - ١٧ ف انتسام : س اتسام -

فرمان عمل نموده در روز سه شنبه هجدهم شهر رجب دارالسلطنت دهلی که از ظلمات مخالفان پاک گشته بود ازان اشعه انوار رایات فتح آیات شهنشاهی منور گردید و جمعه همین هفته بر منابر فرخنده مآثر دارالملک مذکور خطبه بنام نامی و اسم سامی ظهیر السلطنته والدنیا والدین شاه بابر خواندند ـ و در همان ایام پادشاه ظفر انجام شاهزادهٔ کامگار محمد همایون را با جمعی از امرا بصوب آگره که دارالملک سلطان ابراهیم و اجداد بود بمحافظت آن بلدهٔ فاخره فرستاد ـ بعد از ضبط و نسق دهلی و توابع و نقل خزائن و دفائن و استمالت رعایا و برایا که ودائع حضرت آفریدگار ند تعالی و تقدس عنان باره جهان نورد را بصوب بلدهٔ فاخره آگره تافت و در بیست و پنجم شهر مذکور دران خطه سعادت اشتمال بدولت و اقبال نزول اجلال فرموده در جمعه آن هفته دران بلده نیز روس منابر و وجود دنایر بنام و القاب خجسته مآلس زیب و زینت یافت ـ و حضرت پادشاه مظفر لوا (ق ۱۸ ح) بعد از حصول بدین نعمت عظمیٰ و وصول بدین موهبت کبریٰ بمودای کریمه احسن کما احسن‌الله الیک قلم عفو و صفح بر جرائد جرائم والده و اتباع سلطان ابراهیم کشیده نگذاشت که احدی مزاحمت بحال ایشان برساند ـ و چون مادر سلطان ابراهیم بتقبیل بساط جلالت مناط رسید پادشاه گردون وقار آن ضعیفه را باحترام و اعزاز دلخوش گردانیده اموال و خزانه خاصه او را با سائر خدمه و متعلقان باو ارزانی داشته یک دینار از آنها تصرف نکرد ـ و در روز شنبه بیست و هفتم شهر مذکور وقت عصر منزل سلطان ابراهیم از فر قدوم بهجت لزوم پادشاه عالم مدار و امرای ذوی‌الاقتدار (خ ۲۱۳ ب) رشک نگار خانه چین و غیرت افزای خلد برین گشت و زر و جواهر بسیار و نفائس

۸ف رعایا و برایا: س رعایا ـ ۱۶ق برساند: س شود ـ ۱۷ق جلالت مناط: خ جلادت مناط ـ

بی شمار که از حد و شمار افزون بود و از زمان دولت سلطان ابراهیم بهلول و سلطان اسکندر که دران خطه فاخره جمع آمده بود مجموع بخزانه عامره انتقال یافت - از جمله یک قطعه الماس بوزن هفت مثقال درمیان جوهرها پیدا شد که درمیان جوهر شناسان هند به بی مثلی اشتهار داشت - و در واقعات شیخ زین رحمت الله تعالی مسطور است که سلطان علاءالدین او را بهند آورده بود و مشهور چنان است که مقوم ذی بصیرت دو روز و نیم خرج تمامی عالم آن را قیمت کرده - بالجمله حضرت پادشاه دریانوال بعد از مشاهده و ملاحظه آن جوهر نفیس سیال را به شاهزاده کامگار محمد همایون میرزا بخشید و شاهزاده مومی الیه در ایامی که از دست برد حوادث دوران انجم اشتباه شیر خان افغان شکست یافته از کشور هند بدیار سند افتاده بود و از آنجا تصمیم عزیمت درگاه سلاطین پناه حضرت شاه عالمیان شاه طهماسپ نموده متوجه صوب عراق شد بعد از وصول بمجلس سامی الماس مذکور را با چند قطعه جواهر دیگر برسم پیشکش کشید - چنانچه شرح این حال بتفصیل در وقائع شاهزاده دریانوال عنقریب رقم زده کلک بیان خواهد گشت، انشاالله تعالی - القصه چون پادشاه گیتی ستان را مدائن معمور و کشور عظیم و خزائن نا محصور سلطان ابراهیم در حیطهٔ تسخیر و حیز تصرف در آمد بمحامد شکر باری عزاسمه قیام نموده در اشاعه عدل و احسان و ازاله ظلم و عدوان کوشیده در رعایت رعایا و استمالت گریختگان و جمعیت از هم گسیختگان و تسخیر قلاع و تعمیر بقاع و تعظیم موالی و ارباب عمائم و تکریم اهالی و اصحاب عزائم سعی موفور بظهور آورده بمراد دل

---

١ ق از حد و شمار افزون بود : س ندارد - ٣ ق الماس : س الماس بود - ٧ ق قیمت کرده : س قیمت نموده است - ١٠ ق انجم اشتباه : س سپاه انجم اشتباه - ١٥ ق دریانوال : س عمیم النوال -

کامرانی می نمود و بصیقل عدالت زنگ ظلم و ظلمت را از صفحه ایام می زد ، بیت :

ملک سلیمان چو گرفتی فراز   از سر سوریت به پرسند باز
داد گری کن که ز دادگر داد   بس در دولت که توانی کشاد

ذکر محاربه رانا سنگا با پادشاه مظفر و شکست یافتن او و آمدن مملکت چیتهور بتصرف سلطان کامگار و انتقال سلطان بسرای جاوید

بیان محاربه و مضاربه رانا سنگا به حضرت پادشاه مظفر لوا بر وجه ایجاز و اختصار چنانست که بعد از قتل سلطان ابراهیم چون زبده و خلاصه هندوستان با غنائم فراوان در قبضه اقتدار و اختیار حضرت پادشاه گیتی‌ستان در آمد رانا سنگا که دران آوان در دیار هندوستان بمزید حشمت و سپاه و وسعت مملکت و وفور مال وجاه از سائر رایان و حکام سمت تفرد داشت و بجرأت شمشیر چندان اعتبار یافته بود که سلاطین بزرگ از مقاتله (ص ٢١٥) و مقابله او عاجز آمده تاب محاربه نداشتند ۔ بعد از استیصال دولت سلطان ابراهیم اکثری امیران و سران لشکرش از بیم سیز و تیغ خونریز مغولان متوسل بآن کافر ملعون شده او را بر قلع نهال اقبال و دفع استیلای مغولان ترغیب و تحریص می نمودند ۔ آن کافر مغرور حکام آن دیار را از نزدیک و دور با خویش موافق ساخته باندک روزی سپاه چندان فراهم آورد

خ : بیان محاربه و مضاربه پادشاه عالم پناه به راناسنگا که در ممالک هندوستان از بزرگتر بمال و لشکر دیگری نبود

س : ذکر محاربه حضرت پادشاه اسلام پناه با راناسنگا و سائر حکام کفار و ظفر یافتن بر ایشان بعون عنایت پروردگار

٢ ف بیت : س شعر ۔ ٩ ف خلاصه هندوستان : س خلاصه بلاد هندوستان ۔
١١ ف وفور مال و جاه : س وفور جاه ۔ ١١ ق حکام : س راجگان ۔
١٥ ف استیلای : خ ندارد ۔

که مهره حساب از حساب و شمار آن عاجز بود، بیت:

سپاهی که نتوان شمارش خیال — ز تعین برون بود هم از مجال
سپاهی که نتوان شکستن بجنگ — بصد حیل چون لشکر روم و زنگ

رانا سنگا ملعون که ذکر او در مقاله هشتم در ضمن وقائع سلاطین عظام هندوستان مذکور خواهد شد انشاالله چون بر وفور حشمت و سپاه و کثرت اقبال و بسیاری آلات حرب مستظهر و امیدوار گشت باتفاق حسن خان و صلاح‌الدین که عمده حکام آن دیار بودند با قریب صدهزار پیاده و سوار از ولایت جیتو ده (ق ۹۱۷) وطن مالوف و محل مانوس آن کافر مجوس بود بعزم محاربه و مضاربه حضرت پادشاه اسلام پناه بحرکت در آمده متوجه آگره شد ـ (خ ۲۱۸م) و چون خبر کفره و هجوم فجره در خطه آگره بسمع جلال پادشاه بیهمال رسید توکل بر عون عنایت پروردگار کرده از بسیاری اعدا نیندیشیده باستقبال آن گروه انبوه با عساکر گردون شکوه بیرون فرموده در نواحی آگره در نوحی شکری فریقین را اتفاق ملاقات دست داد ـ پادشاه نصرت شعار بنا بر رعایت حزم و احتیاط حکم فرمود که عرابها و تورها را بقاعدهٔ معهود بر گرد لشکر نصب نمایند و بطریقی که با سلطان ابراهیم محاربه و مضاربه نموده بودند بهمان طریق عمل نمایند ـ امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت بموجب فرموده عمل نمودند

---

۱ ف بیت: س نظم ـ ۲ ق تعین: س تخمین ـ ۲ ق بود هم: س بیشتر ـ ۵ ق انشاالله: س ندارد ـ ۷ ف حسن خان: س حسن خان میواتی ـ ۸ ق جیتو: س چتور ـ ۱۰ ف کفره و هجوم: س هجوم کفره ـ ۱۲ ق از بسیاری اعدا نیندیشیده: س از بسیاری اعدا اصلا اندیشه بخاطر عاطر راه نداد ـ ۱۳ ق نوحی: س موضع ـ ۱۴ ق دست داد: خ دست افتاد ـ ۱۴ ق نصرت شعار: س نصرت اثر ـ ۱۴ ف حکم فرمود: س اشارت فرمود ـ ۱۶-۱۷ ق بهمان طریق عمل نمایند: س همان قاعده را مرعی دارند ـ

و در یک روز عرابها حصاری ترتیب داده بحفر خندق اقدام نمودند ـ اعدای وافر شوکت چون آن صورت را مشاهده کردند از آمدن خویش پشیمان شده دانستند که کاری از پیش نمی تواند برد ـ اما مغولان بر سنت آبا و اجداد خویش عمل نموده هر روز جمعی بحوالی اردوی هندیان رفته بقدر طاقت و توان دست بردها می نمودند ـ راوی که دران جنگ ملازم رکاب ظفر قرین بوده روایت کرده که قریب بیست روز عسکرین در برابر یکدیگر نشسته سپاه هند را زهره و یارای نبود که بر سر عرابها و مقابل لشکر ظفر اعتلا در آیند ـ در روز آخر که فرار و هزیمت را با خود قرار داده بودند هجوم کرده بر سر اردوی کیهان پوی آمدند و فیلی که بگردباد موسوم بود با چند سلسله فیل دیگر در پیش صف خویش مستعد حرب ساخته حمله آوردند و ازین جانب نیز امرای ذوی‌الاحترام و عساکر نصرت فرجام بحرکت در آمده ازیمین و یسیار خویش را بیاراستند ـ اما استاد علی قلی توپچی که در فن توپ اندازی عدیل و نظیر نداشت دران حال بقصد پیشانی فیل گرد باد ضرب زنی بر آتش داد ـ از اتفاقات حسنه آن گوله ضرب زن بر پیشانی فیل مذکور آمد چنانچه مغزش پریشان شد و بر مثال کوهی از پا در آمد ـ و باقی افیال از هیبت و صدای آن ضرب زن برق وش بخروش و چون بحر مواج بجوش در آمده از معرکه بر تافتند و صف لشکر هندیان را که از سد سکندر نشان می داد از هم دریده متفرق و پریشان ساختند ـ از یک ضرب زن شکست درمیان آن گروه افتاد و حسن خان

۱ق و در یک . . . نمودند : س ندارد ـ ۱۶ق مذکور آمد : س مذکور کرد ـ ۱۷ق بخروش : س رعد خروش ـ ۲۰ق از یک ضرب . . . گروه افتاد : س لشکری بآن بسیاری از یک ضرب زن کاری دست از هم داده کالجراد المنتشر متفرق و پراگنده شد ـ

دران معرکه بقتل رسید و دیگران روی بگریز نهادند. عساکر منصور گریختگان را تعاقب نموده بقدر میسور در نهب و غارت کوشیده در قتل و اسیر تقصیر نکردند، بیت:

بسنگ تفرقه خواهد خراب شد آری   بنای قصر عدو گرچه آسمان باشد

در واقعات شیخ زین رحمت‌الله مسطور است که در شهور سنه اربع و ثلثین و تسعمائه لمعات رایات اسلام شعار پادشاه بر نواحی مملکت چندی انداخته حصارش را بغلبه و قهر از سبدنی راو که جمله الملک رانا سنکا بود در یکزمان بقتل عام و غارت اشارت فرمود و قریب پنج شش هزار کافر حربی به تیغ سیاست غازیان عظام از هم در گذشتند. (س ۵۱۲ ب) جمع آن مملکت در تحت ضبط و تصرف پادشاه گیتی ستان در آمد. چنانکه سال وجهات ممالک محروسه از آنوقت تا بهار پنجاه و دو کرور بود. ازین جمله هشت کرور مواضع آن رایان و راجگان بود که سلاطین اسلام از قدیم الایام برسم اقامت و مواجب متاخر مصالح ملک و ملت و انتظام سلطنت و دولت و معاونت اهل اسلام بدیشان گذاشته بودند. حضرت پادشاه دین درور نیز اقتدا السلاطین سلف کرده طمع دران موضع ننمود و چون مدت ... سال از سلطنت پادشاه غازی در کشور هند سپری شد دست از جهان مجازی باز داشته بروضه

---

۵ ق رحمت‌الله : س رحمت الله تعالی - ۷ ق چندی : س چندیری -
۸ ف در یکزمان : س در یکروز بگرفت - ۱۰ ق جمع آن: س ندارد -
۱۰ ف مملکت: س مملکت وسیع و عریض - ۱۱ ق آنوقت: س بهره -
۱۲ ق آن : س از - ۱۳ ق برسم اقامت: س برسم استقامت -
۱۳ ف متاخر: س ندارد - ۱۳ ق مصالح : س بنا بر مصالح - ۱۶ ق ... :
س پنج - ۱۷ ف غازی: خ خاورگیر -

رضوان و بهشت جاودان انتقال فرمود - این واقعه در جمادی‌الاول سنه سبع و ثلثین و تسعمائه در بلده فاخره آگره روی نمود - شاهزادگان و امرا بل کافه برایا از وقوع این مصیبت عظمی گریبان صبر و شکیبای چاک زده قطرات عبرت از فواره دیده روان ساختند و بساط عیش و نشاط را درهم نورد دیده بمراسم عزا و سوگواری پرداختند و آخرالامر بمنطوق "دریمه الصادرون اجرهم بغیر حساب" دست در حبل‌المتین اصطبار استوار ساخته بختم کلام ملک (خ ۳۱۸ ب) العلام و رسم آش و طعام بفقرا و اتمام جهت ترویح روح در فتوح پادشاه مغفور قیام و اقدام نمودند - مدت حیات آن پادشاه خجسته سال چهل و نه سال بود و زمان سلطنتش در بلاد ماوراء النهر و داور زمن (ق ۷۲۰) سی سال و در ولایت هندوستان چنانچه مذکور شد پنج سال - و چهار خلف نامدار ازان حضرت یادگار بماند - اول حضرت خلافت پناهی محمد همایون میرزا که بعد از فوت پدر بزرگوار بحکم وصیت بر سریر سلطنت آن دیار متمکن گشت - دوم کامران میرزا که در ایام توجه پادشاه بصوب هند والی ولایت کابل بود - سیم میرزا عسکری چهارم میرزا هندال که در پایه سریر ثریا مثال بود و شرح حال و مآل هر یک در ضمن وقائع حضرت خلافت پناهی محمد همایون پادشاه بوضوح خواهد پیوست انشا الله تعالی وحده العزیز -

---

۱ ق رضوان : س رضوان شتافت - ۱ ق واقعه در جمادی‌الاول : س واقعه هائله در اوائل جمادی‌الاول - ۲ ق ثلثین : س ثلاثین - ۲ ق بلده : س خطه - ۴ ق چاک : س خاک - ۶ ق دست در : س دست اعتصام در - ۷ ق ملک‌العلام : س معجز نظام - ۱۳ ق دوم : خ دیگر - ۱۵ ق ولایت کابل : س ولایت کابل و قندهار - ۱۵ ق سیم : س سیوم : خ دیگر - ۱۵ ق چهارم : خ دیگر -

ذکر جلوس شاهزاده محمد همایون در دارالخلافه آگره بر سریر سلطنت و ذکر شمه از فضائل و کمالات نفسانی و انسانی و محاسن اخلاق او

شعر -

وگر رفت نور مه از صحن باغ ز گلها بر افروخت گلش چراغ
بمغرب فروشد اگر نور مهر ز مشرق بر آمد همی مهر چهر
جهان گشت روشن چوخرم بهشت شد ایام وی فصل اردی بهشت
زمین را ز غیب آمد آیت فرو ببارید باران رحمت برو
پس از گریهٔ ابر طوفان مآب زمین خنده زد بر رخ آفتاب
جهان گشت خرم چو فصل بهار گل عیش بشگفت از روزگار

واقفان اخبار سلاطین نامدار و معرفان آثار خواقین عالی مقدار بر صفحه ورق لیل و نهار بکلک بیان دو زبان چنین رقم نموده اند که در روز جمعه شهر جمادی‌الاول سنه سبع و ثلثین و تسعمائه در مسجد جامع دارالخلافه آگره خطبه بنام و لقب پادشاه عالی نسب محمد همایون بلند آوازه گشت و غلغله تهنیت و مبارکباد از میان جان جهانیان بر آمده از دور مقصوره سپهر اخضر درگذشت ، بیت :

صدای خطبه را بردند بر ماه زر افشاندند بر نام شهنشاه

حضرت پادشاه ربع مسکون محمد همایون چون از ادای نماز و عرض نیاز بدرگاه کریم کارساز فارغ گردید از مسجد بیرون خرامیده باستصواب

س : ذکر جلوس بادشاه ربع مسکون معزالدین محمد همایون بن بادشاه وافر تهور شاه بابر بر سریر سلطنت هندوستان و بر افراشتن رایت عدل -

خ : ذکر جلوس بر سریر کامرانی پادشاه ربع مسکون محمد همایون در بلده آگره بعد از فوت ظهیرالدین بابر انارالله برهانه و بعضی واقعات

۱۱ ق نموده اند : خ زده اند - ۱۷ - ۱۸ ق عرض نیاز بدرگاه کریم : خ عرض نیاز بدرگاه بی زوال -

شاهزادگان و امرا و ارکان دولت و اعیان مملکت و اشراف پای در تخت سلطنت قدم بر سر تخت دولت و کامرانی نهاده بقدم شریف معزز و مکرم گردانیده خلایق را با عدل و داد نوید و مژده داده زبان بتقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت سهام ملت بیضا کشوده سخنان سنجیده بر زبان الهام پیام گزرانیده تاج و افسر از ذات صفاتش ازدیاد و رفعت پذیرفت۔ و ناظم و مناظم سخن آرای اعنی مولانا شهاب‌الدین معمای این قطعه را در تاریخ جلوس آن حضرت گفته ، بیت:

سر خسروان شاه بابر که داشت   دو صد بنده مانند جمشید و کی
شد آرام گاهش بهشت برین   چو طومار عمرش اجل کرد طی
محمد همایون بجایش نشست   که ملکش ز چین باد تا روم و ری
چو پرسد تاریخش ای دل بگوی   همایون بود وارث ملک وی

آنحضرت پادشاهی بود (س ۳۱۵) بجلالت قدر و پناهت شان موصوف و بفصاحت بیان و خصلت فراوان معروف۔ در علم ریاضی و فنون فلسفه مهارتی تمام داشت و همواره همت عالی نهمت را در تحصیل علوم غریبه و اختراعات بدیع می‌گماشت۔ چنانچه بعضی از مبدعات ذهن وقاد مخترعات طبع نقاد آنحضرت را جناب فضلت شعار فصاحت آثار امیر غیاث‌الدین که بخواند امیر اشتهار یافته بعبارات دلپذیر در حیز تقریر و سلک تفسیر در آورده و شمه ازان در اواخر وقائع این پادشاه صاحبقران انشاالله رقم زده کلک بیان خواهد گشت۔ آن خسرو سخی کریم بجودت طبع سلیم وحدت ذهن مستقیم و اتصاف بفضائل نفسانی و اکتساب بکمالات انسانی سرآمد سلاطین زمان و مرجع خواقین

۱ق اعیان مملکت : س اعیان حضرت۔ ۲ق قدم بر سر تخت : خ ندارد۔
۳ق نوید و مژده : س نوید۔ ۳ق زبان : س ندارد۔ ۷ق بیت : س نظم۔
۱۳ق خصلت : س فضلیت۔ ۲۱ق مرجع : خ ندارد۔

دوران بود - و در شجاعت و جلادت ضرب المثل بود و عدالت بی شبه و بذل احسان سعادت آشیانش پناه فضلا و علمای عظام و درگاه کعبه صفاتش ملاذ ارباب عزت و احترام و از نوادر عطایای وافر مقدارش عطایای آمال ارباب اقبال از ادبار و از تقاطر غمام دست گوهر بارش حدیقه امانی اصحاب فضل و کمال نضارت (خ۹۱م) آثار آن خسرو عالی احتشام در اوائل جلوس فرخنده فرجام از فیض غمام انعام ساخت - امید خواص و عوام را بنهایت حضارت و نضارت رسانید و از بدایت مملکت هند تا نهایت دیار بهار علم عدالت و نصفت برافراشته بسان بوستان ارم معمور و خرم گردانید و مملکت جونپور بدستوریکه پادشاه مرحوم مغفور محمد زمان میرزا مقرر داشته بود مفوض گشت - و ایالت ولایت لاهور تا کابل با توابع و لواحق برقرار معهود بمیرزا کامران مرجوع شد - و عسکری میرزا بحکومت مملکت قندهار و داورزمین سرافراز (ف۱۲۷) شد - و بر سریر حکومت بدخشان شاه سلیمان بن خان میرزا بموجب فرمان پادشاه گردون اعتلا بنشست - و ولادت الور و مضافات و منسوبات به محمد هندال میرزا تعلق گرفت - و سرکار کالپی با توابع و لواحق بمهدی خواجه صفت اختصاص پذیرفت - و در ولایت سنبل امیر هندو بیگ علم مفاخرت بر افراخت - و میرزا شاه حسین ارغون دیار سند را در حیطه ضبط و تصرف در آورده معمور و آبادان ساخت - و داروغگی دارالملک دهلی را بامیر فقیر علی مقرر شد - و برین قیاس نسبت بطوایف انام علی اختلافات طبقاتهم و سائر درجاتهم مراسم تربیت و قواعد رعایت و تقویت بجای آورده بنوازش شاهانه و مراحم خسروانه

۳ق صفاتش : س آسایش - ۴ق از ادبار: س گران بار- ۶ق عالی : س جم - ۸ق مملکت هند: س مملکت هند و ولایت قندهار- ۱۲ق مرجوع : س رجوع- ۱۳ق شد: س گشت - ۱۳ق شاه: س میرزا - ۱۵ق منسوبات : س ندارد -

سرافراز گرداید ـ و کتابتی ببرادر خود میرزا کامران که دران آوان در لاهور یا کابل رحل اقامت داشت فرستاد و از واقعه پادشاه مرحوم مغفور و جلوس همایون او را اعلام داد ـ

ذکر نوشتن سلطان محمد همایون نامهٔ تعزیت پدر بکامران بهادر برادر خود و ظهور فتنه محمد زمان میرزا و طائفه افغان

خجسته بهار گلشن خلافت و جهانبانی و ردای گلزار سلطنت و کشورستانی، نهال بخش حدائق حشمت و سروری، خسرو آفتاب درخش ممالک شوکت و دین پروری، جوهر فرد خزینه پادشاهی، در یتیم گنجینه شهنشاهی یعنی برادر اعز ارشد ارجمند کامگار مظهر لطف آفریدگار مؤید الشریعه الغری مقوی الملة الطاهرة وعضدالدولة الباهرة مقرالسلطنة و الخلافة محمد کامران بهادر طول الله تعالی و رفع بین الانام لواه نسائم شوق انگیز عطوفت و اشفاق و شمائم عطران بیز محبت و اشتیاق را معطر مشام و محرک روضه اتصال و التیام شناخته بر صفحه ضمیر دانش پذیر مرتسم داند که بنا بر اقتضای قضا و تاثیر قدر من و آن برادر بجان برابر را واقعه افتاده و حادثه روی نموده که ممتنع البیان است و مستحیل الکتمان اجرای آن در حیز امکان نیست و افشای آن مقدور زمان خجسته بیان نه ـ اراده آن نمود که خود کلمه چند تحریر کرده با حسن عبارتی بدین معنی اشارتی نمایم هجوم هموم عنان طاقت را در ربوده تعبیر این واقعه بی تدبیر را بمنشیان فصیح التقریر فرمودن لازم نمود و

خ : صورت کتابت محمد همایون شاه بمیرزا کامران برادرش و بیان بعضی واردات

س : تعزیت نامه که همایون پادشاه ببرادر خود کامران میرزا نوشته

۲ق رحل : س ندارد ـ ۹ق آفرید گار : س حضرت آفرید گار ـ ۱۴ق پذیر : س ندارد ـ ۱۶ق اجرای : س اخفای ـ

از خصوصیات بر تفاصیل کیفیت وقوعش حامل صحیفه نقاب خفا خواهد گشت ـ اما نمی دانم که آن برادر استماع خبر وحشت اثر چگونه خواهد نمود و این واقعه جان سوز را چون خواهد شود ـ بخاطر گذشت که امر بصبر کرده شود و دران باب نصیحتی نوشته آید آتش بی صبری شعله بر کشید و مضمون کریمه یقولون مالاتفعلون (س ۱۳ ۵ ب) مانع نصیحت گردید رزقنااللّه و اباک صبراً جزیلاً و اجراً جمیلاً ـ و قبل از گسیختن این عمل جمیعت و انگیختن این غبار بلیت پادشاه والا منقبت انارالله برهانه ازمه اقتدار خلائق را بابادی دولت ما سپرده حکم فرمودند که در لوازم این معنی تقصیر ننمای و ابواب عدالت و شفقت بر وجوه خلائق بکشای ـ اکنون اگرچه کوه های مصیبت را حامل آمدیم و بعادت محزون و دل شکسته ایم اما بار هموم و آلام را از قلوب و خواطر انام برداشته کمر اجتهاد بمعاونت عباد و محافظت بلاد بسته ایم ـ باید که آن برادر عزیز در امداد و تقویت بدانچه داند و تواند اهتمام نماید و همگی خاطر ما را متوجه حصول امانی و آمال و ازدیاد دولت خویش دانسته پرده خفا از وجوه مقاصد خویش بکشاید ـ والسلام والاکرام ـ

چون عرصه مملکت هندوستان بر پادشاه عالمیان قرار گرفت برادران کامگار و امرای نامدار سر اطاعت و انقیاد در ربقه فرمان در آوردند ـ حضرت (خ ۱۹۳ ب) پادشاه عالمپناه مظهر کلمه السلطان ظل اللّه در دارالخلافه آگره به تمهید اسباب جشن و سرور و بسط بساط نشاط و سور اشارت فرمود ـ ارکان دولت و اعیان حضرت از امرا و وزرا و سائر فرق انام از مزارع و محترفه بترتیب مقدمات طوی مشغول گشته تمامی

---

۷ ق عقل: س عقد ـ ۱۴ ق امانی: خ ندارد ـ ۱۶ ق والاکرام: خ ندارد ـ ۱۹ ق عالم پناه: س عالمیان ـ

دکاکین و اسواق خطهٔ آگره را مانند نگار خانه چین باطلس و کمبخای فرنگی و سائراقمشه نفیس الوان زیب و زینت نمودند. و هنرمندان ماهر و مهندسان ستوده اثر انواع تعبیهای غریب و صنعتهای عجیب ساخته ابواب شادمانی بر روی روزگار طبقات انسانی کشودند. و اوقات طوی قریب یک ماه امتداد یافت و در اکثر ایام پادشاه سلیمان مکان در مجلس بزم و نشاط بساط انبساط مبسوط می ساخت و امرا و مقربان و ایچکیان و خواص بارگاه اختصاص را در صحبت حسن آئین و رخصت جلوس ارزانی (ق۲۲۷) داشته اکثری از زمره را بالطاف بیدریغ بنواخت. و بعضی از شعرا و اهل فضل که در تهنیت جلوس همایون شعرها گفته بودند بهر یک فراخور حال احسان نموده ملحوظ نظر عاطفت و احسان گردانید و باصناف لطف و کرم سرافراز ساخت. مولانا شهاب معمای گفته، بیت:

کدام دل که نه زین مژده شاد و خرم شد
که شاه کشور جا نرا جهان مسلم شد
فرشتهٔ بصفائی، پری بصورت حور
ظهور کرد و شهنشاه نسل آدم شد
مدار امن و امان خسرو همایون نام
که قامت فلک از بار طاعتش خم شد
بس است عالمیان را همین شرف تا حشر
که ذات اشرف او پادشاه عالم شد

جناب امارت مآب امیر جلال‌الدین اویس هم قطعه گفته و این دو سه بیت ازان جمله است، بیت:

۷ق ایچکیان: خ ندارد - ۱۰ق بهر یک .... نموده: س ندارد -
۱۲ق بیت: س شعر -

شها عالم پناها پادشاها خسروا این دم
ترا زیبد نشستن بر سریر ملک خاقانی
توی قطب زمان از تست آباد این جهان ورنه
همیشه این بنای کهنه دارد رو بویرانی
چو می بینم وجود عالمی وابستهٔ ذاتش
الهی ذات پاکش را بعالم دار ارزانی

و برهمین منوال خاطر سازندگان نغمه پرداز و گویندگان خوش آواز که از حسن صورت و نغمات دلپذیر مجلس بزم آراسته از آواز رود و سرود ناهید را از بزم گاه خویش بزیر می اوردند بایثار دینار و درم مجموع آن طبقه را خرم گردانید ـ و توشمالان و خوان سالاران که در حسن جشن و ترتیب اطعمه و اشربهٔ گونا گون بمضمون کریمه وفاکهه مما یتخیرون ولحم طیرمما یشتهون هر ساعت مبالغه می‌کردند و هر لحظه خوانهای ملون بنعمتهای گونا گون مزین ساخته در مجلس بهشت آئین می کشیدند ـ ایشان نیز بخلعتهای شاهانه و مراحم خسروانه شرف اختصاص یافتند و درسه روز آخر امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت را طوی دادند و هریک ازان طبقه سعادت انتما فراخور مکنت و قدرت خود ساچقها و بیشکشها در پای سریر اعلی کشیده جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهادند ـ دست دریانوال پادشاه همایون فال تمامی آن نقود و ساچقها را بفقرا و صعالیک عطا فرمود ـ امرا و ارکان دولت را بخلع گرانمایه و اسبان تازی اعلی با زین و لجام زرین و دیگر انعامات شاهانه مفتخر و ممتاز ساخت، شعر:

۱۰ق مجموع آن طبقه : س ندارد ـ ۱۱ق اشربهٔ گوناگون : س ندارد ـ
۱۴ق ایشان نیز : س ندارد ـ ۱۷ق پیشکشها : س از نقود سرخ و سفید ـ
۲۰ق اعلی: خ ندارد ـ ۲۰ق زرین : س طلا ـ

پر آواز گردید.......گاهی نبوده همچو او عالم پناهی

چون دران ایام عشرت انجام بعضی از منهیان اقبال از اطراف ولایات آمده اخبار چند بسمع جلال نواب عمیم‌النوال رسانیده بودند و از جملهٔ (س ۳۱۵) اخبار آنکه خلاصهٔ السلاطین عظام محمد زمان میرزا که در ولایت جیپور رحل اقامت افگنده بود بهوای استبداد و استقلال حشری انبوه فراهم آورده شاه باز آرزویش در هوای سودای سلطنت طیران می نماید. و از جانب دیگر شیخ بایزید افغان جمعی کثیری فراهم آورده پای ۷از طریق مراعات بیرون نهاده دست بهر گونه پی حفاظتی بر می‌کشاید. بعد از استماع این اخبار پادشاه گردون وقار مجلس بزم را در نور دیده بتهیه رزم مشغول شد و اشارت علیه بظهور پیوست که تواچیان بهرام صولت بجمع جنود نا معدود قیام نمایند. بعد از اجتماع جنود ظفر ورود حضرت (خ ۳۲۰) پادشاه سلیمان جاه بطرف قنوج و آن حدود روان شد، بیت:

جهان پادشا را نیت جزم گشت   بفتح ممالک سبک عزم گشت
سلیمان صفت بر صبا زین نهاد   بر آمد به تخت سلیمان چون باد
زبانگ روا رو که بر ماه شد   ملائک بنصر من الله شد
جهان پر شد از نای هندی خروش   کزان بانگ کرنای کر گشت گوش
غریو بدن کوس روینه تن   در افگند روینه تن را شکن
بزرگان درگاه از هر طرف   ز رایات خود داده مه را شرف

۱ق پر آواز .... گاهی: س بر اورنگ خلافت هیچ گاهی - ۳ق نواب: س نواب عدیم‌المثال - ۵ق جنپور: س چتور- ۷ق فراهم آورده.........: س شاه باز آرزویش نیز در هوای سودای سلطنت پرواز می‌کند و - ۹ق در نور دیده: س برهم زده- ۱۰ق شد: س گشت- ۱۱ق قیام: س قیام و اقدام- ۱۳ق بیت: س نظم -

جدا هر یکی را صفی پر شکوه چو سد سکندر در البرز کوه
ز جنبیدن زنده پیلان مست همه مهرهٔ ماهی مه شکست
پد نیسان بدولت شه باج بخش همی شد ته چتر بالا درفش

چون خبر نهضت پادشاه گردون اعتلا بسمع محمد زمان میرزا رسید او نیز با سپاهی که زمین از کثرت اسپان و حرکت ستوران بتنگ بود بطرف آب گنگ توجه نمود و کنار آب گنگ را مضرب خیام عساکر ظفر مآب ساخته داعیه محاربه و مضاربه داشت که موکب نصرت اثر از طرفی دیگر بر لب رود مذ کور نزول اجلال فرمود ـ و دران اثنا بعضی از امرا که بحسن تدبیر و تجارب روزگار از اکفا و اقران سمت امتیاز داشتند بیان در آمده غبار کدورت و ملال را که مابین پادشاه دریانوال و محمد زمان میرزا (ق ۲۳۰ ب) بتدریج متصاعد شده بود بزلال وعظ و نصائح فرو نشانده ـ مضمون این بیت را خاطر نشان پادشاه گیتی ستان کردند ،

بیت :

گر سودت خصم بتدبیر رام تیغ نشاید که کشی از نیام

پادشاه صافی ضمیر سخنان امرا را بسمع رضا اصغا نموده مهدی خواجه را با جمعی اعتباری نزد محمد زمان میرزا فرستاده خاطر او را بعهد و یقین مطمئن گردانیده بخدمت پادشاه آوردند ـ چند روز آنجناب را طویها داده عنایت بی غایت و مرحمت بی نهایت درباره او بظهور رسانید ـ چون بر ضمیر منیر خسرو آفاق گیر که آینهٔ جمال یعلم السر والخفی

---

۲ ق همه مهرهٔ ماهی مه شکست : س همه مهره بر پشت ماهی شکست ـ
۷ ق ظفر مآب : خ گردون مآثر ـ ۱۴ ق بتدبیر : س بتدریج ـ ۱۶ ق
با جمعی : س با جمعی از مردم ـ ۱۶ ق فرستاده : س رفته ـ ۱۹ ق
بر ضمیر منیر خسرو . . . . : س بر ضمیر منیر خسرو خورشید اشراق
آن خسرو ـ ۱۹ ق والخفی : خ و الخفیات ـ

ظاهر و مبرهن شده بود که محمد زمان را دیو غرور از طریق مستقیم اطاعت و انقیاد دور انداخته و او ترک سرکشی و فتنه انگیزی نخواهد کرد۔ بنا برین آنجناب را در مجلس شراب گرفته بعلی طغای سپرده بولایت بیانه فرستادند و بعضی از امیران و ملازمانش که متحرک آن فتنه بودند هر یک را بنوعی سیاست فرمودند، بیت:

چو بد مبکنی چشم نیکی مدار   که کل کل دهد ای پسر خار خار

چون خاطر عاطر پادشاه عالمیان از جانب مخالفت محمد زمان فارغ گشت عنان یکران هامون نورد را بدفع فتنه افغانان معطوف گردانیده از آب گنگ بگذشت و در ولایت لکنور بموضع دو رن فریقین را اتفاق ملاقات دست داد۔

ذکر شکست یافتن شیخ بایزید و بزرگان افغان از پادشاه کامگار و توجه موکب همایون بتسخیر قلعه شیرخان و مصالحه با او بعلت فتنه محمد زمان میرزا

شرح این حال و تبین این مقال آنکه بعد از فوت پادشاه مغفور شاه بابر طبقه افغانان که در وادی ناکامی و زاویه اختفا بسر می بردند از استماع آن خبر مسرور و شاد شده بطمع مملکت موروثی مجموع بیکجای آمده با شیخ بایزید و جمعی دیگر از سران و بزرگان آن طائفه در دفع استیلا و استعلای مغولان بیعت کردند۔ و دران وقت چون خبر

خ : ذکر محاربه نمودن محمد همایون شاه با جماعت افغانان هند و فتح نمودن و شمه از حالات ایشان

س : ذکر محاربه پادشاه ربع مسکون محمد همایون با طائفه افغانان و کشته شدن بایزید و هزیمت نمودن آن گروه بی سامان

١ ق مبرهن : خ ندارد ۔ ١ ق شده : س ندارد ۔ ٧ ق عالمیان : خ ندارد ۔
١٦ ق مسرور و شاد : س مسرور و شادمان ۔

وصول موکب همایون را شنیدند مجموع خویشتن را بسلاح و جوشن بیاراستند و در برابر عساکر رایت قتال و جدال بر افراختند، بیت:

دو لشکر همه اژدها و نهنگ بهم بر کشادند بازو بجنگ
ز هر دو طرف شپه تیر شد در و دشت پرصید و نخچیر شد
ز چوب خدنگ آتش افروختند وزان عالمی را همی سوختند
هنر بران بیشه پلنگان کوه بهم در ستیزه گروها گروه

مغولان چون جسارت و دلیری افغانان را مشاهده کردند دل بر مقاتله آن گروه پر شکوه نهاده (س۳۰۵ب) بضرب تیغ خونخوار و سنان صاعقه کردار اول آتش بیم در خرمن حیات آن مشت لیم انداختند و بعد ازان یمین و یسار ایشان را متفرق و پریشان ساختند. و شیخ بایزید با چندی دیگر از اعیان آن لشکر دران معرکه بقتل رسیدند و بقیت‌السیف روی در وادی فرار نهاد، دیگر پیرامون (خ. ۲۴۳ب) جدال و قتال نگردیدند. حضرت پادشاه ذوی‌الاقتدار بعد ازین فتح نامدار بطرف حصار چنار که در تصرف شیر خان افغان بود و او نیز دران آوان اظهار تمرد و عصیان نموده بود روان شد. و بعد از وصول بر ظاهر حصار مذکور اشارت علیه بظهور پیوست که عساکر منصور حصار را مرکز وار بمیان گرفته دست بقلعه کشای بر آوردند. امرا و سران سپاه بموجب فرمان پادشاه عالیجاه بمحاصره حصار قیام و اقدام نموده، استاد علی قلی توپچی که در توپ اندازی عدیل و نظیر نداشت بترتیب و نصب توپهای بزرگ رعد صریر قلعه گیر مشغول گشت و شیرخان ار حدوث

۲ق بیت: س نظم. ۸ق گروه پر شکوه نهاده: س گروه انبوه نهادند. ۹ق اول: خ ندارد. ۹ق خرمن حیات: س خرمن حیات سپاه قلب. ۱۰ق یمین و یسار: س از یمین و یسار. ۱۶ق بظهور: خ بنفاذ. ۱۷ق سران سپاه: س سران لشکر.

آن واقعه خطیر مضطر و حیران شد مکرر ایلچیان با تحف و هدایا بدرگاه معلا فرستاده اظهار اطاعت و فرمانبرداری نموده زبان بضراعت و انکسار برکشود و پیغام داد که "اگر حضرت پادشاه عالم مدار از سر تسخیر این حصار درگذرد هر سال مبلغ خطیری برسم پیش کش بدرگاه عالم پناه می فرستم والحال مقدار پنج من طلا میدهم و یک پسر خود را بملازمت بآستان فلک آسیان میفرستم و هرگاه که پادشاه را بمدد احتیاج افتد خود با جمع اقوام و احشام سرقدم ساخته می آیم-" اگرچه پادشاه عالمیان بالطبع بصلح شیرخان راضی نبود اما بسبب آنکه دران ایام محمد زمان میرزا در ولایت بیانه شبی با جمعی از موافقان یکجهت بقتل علی طغای و سائر موکلان اقدام نموده بمیان ولایت رفته بود و علم مخالفت برافراخته بنا برین پادشاه عدالت آئین با شیرخان صلح کرد و شیرخان پسر خود را با پنج من طلا بوزن هند بدرگاه عالم پناه فرستاد-

و موکب همایون ازان مکان کوچ کرده (ق۳۲۷) بطرف دارالخلافه آگره روان شد و در اثنای راه یادگار ناصر میرزا را با جمعی از امرا و رؤس سپاه بر سر محمد زمان میرزا نامزد کرد و محمد زمان چون بر معاودت موکب ظفر قرین و توجه سپاه حشمت آئین بقصد وی آگاه شد قرار بر فرار اختیار کرده بسلطان بهادر که والی ولایت گجرات بود متوسل گشت- سلطان مقدم عزیز آن پادشاهزاده ذوی‌الاحترام را

۲ف اطاعت... نموده: س ندارد- ۳ف برکشود: س ندارد- ٦ف فلک: س سلاطین- ٦ف میفرستم: س می نمایم- ۸ق عالمیان: س گیتی‌ستان- ۱۱ق عدالت آئین: س فرستاده- ۱۲ف با شیرخان صلح کرد: س با شیخ را پیغام داده صلح نمود- ۱۳ف عالم پناه: س سلاطین پناه- ۱٦ق کرد: خ نمود- ۱۹ف ذوی الاحترام: خ ذوی الاقتدار-

باکرام و اعزاز تلقی فرموده تشریف لائق و اقطاع مناسب داد۔ از جمله موضع بلودره که مبلغ کلی جمع آن می شد جهت مد و خرج شاهزاده مقرر فرموده۔ چون قبل از آنکه محمد زمان میرزا بصحبت سلطان بهادر رسید میانه سلطان بهادر و پادشاه وافر نمور سفرا آمد و شد نموده مبانی مودت و محبت را بعهد و پیمان مشید ساخته بودند و مقرر شده بود که با دوست یکدیگر دوست و با دشمن دشمن باشند۔ و ایضاً دران سال نیز بسیاری از افغانان برگشته روزگار که از بیم تیغ خونریز مغلان فرار نموده در ظل رایت سلطان بهادر جمع آمده بودند و او همه را نوازشها نموده اقطاع گرامند داده بود۔ چون پادشاه سلیمان جاه بر توجه محمد زمان میرزا بصوب گجرات و رعایت و مراقبت یافتن از والی آن ولایت اطلاع یافت خاطر مبارکش بر آشفت و بحضار مجلس شریف گفت که " عجبیست که والی گجرات با ما دم از مصادقت و موالات می زند و کسانی که از درگاه فلک اشتباه رو گردان شده باو توسل می جویند همه را رعایت و مراقبت نموده از نقض عهد و پیمان اندیشه نمی نماید۔" بنا بر تنبیه این معنی مولانا قاسم علی صدر را با غیاث‌الدین قورچی برسم رسالت نزد سلطان بهادر فرستاده پیغام داد که " اگر آن سلطنت شعار با این جانب دم از موالات و مصافات می زند باید که جماعتی که حقوق نعمت و ایادی این دودمان سلطنت آشیان را بعقوق مبدل گردانیده بدان صوب آمده اند و با ایشان متوسل شده بدرگاه عالم پناه فرستند یا از مملکت خود اخراج نمایند تا موجب

۲ق بلودره که : س بلودره را که ۔ ۳ف مقرر: س تعین ۔ ۵ف مشید: س مشید و مشدد ۔ ۸ق جمع آمده : س مجتمع شدند ۔ ۱۴ف مراقبت : خ ندارد ۔ ۱۶ق قورچی: س قواجی ۔ ۱۷ق سلطنت شعار: س سلطنت دستگاه۔ ۱۷ق این جانب : خ این جماعت۔ ۲۰ق شده: س گشته۔

ازدیاد مواد بهجت و داد گردد۔"

چون رسولان پادشاه عالم پناه بمجلس والی گجرات رسیدند سلطان بهادر مقدم ایشان را باعزاز و اکرام تلقی فرمود۔ بعد از اطلاع بر مضمون پیغام در باب دوستی و یک جهتی نسبت به بندگان پادشاه (س ۱۰۵) ظفر انجام و استقرار (خ ۱۲۲م) و استمرار عهد و پیمان فصلی فرو خواند۔ اما اراده که پادشاه در باب محمد زمان میرزا و باقی ارباب عصیان نموده بود سلطان دران باب بمعاذیر نا دلپذیر تمسک جسته جواب بر وجه صواب باز نداد و مقرب الحضرة السلطانی نورمحمد خلیل را با عهد نامه مجدد همراه رسولان پادشاه بپایه سریر ثریا مکان فرستاد۔ چون رسولان با نور محمد خلیل بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند نور محمد خلیل بعد از شرف تقبیل بساط جلالت مناط زبان بادای پیغام کشاده عهد نامه که آورده بود بمطالعه مقربان بارگاه رسانید۔ سخنان بی ماحصل سلطان بهادر بمزاج پادشاه عالم پناه نیامده در جواب آن سخنان نامه بدین مضمون نوشته بسلطان بهادر فرستاد۔

صورت مکتوبی که بسلطان بهادر والی گجرات سمت تحریر یافت

بعد از تمهید قواعد شکر و سپاس الهی جلت نعماؤه و پس از درود و نعت حضرت رسالت پناهی علیه الصلوٰة والسلام نموده می شود که دران وقت که قاضی عبدالقادر و محمد مقیم باشیان ملک آشیان رسیدند و خبر عهد و میثاق آن سلطنت شعار را بمسامع علیه رسانیدند خاطر دریا مقاطر کیمیا مآثر بر سلوک طریق اتفاق و اتحاد که مستلزم رفاهیت حال عباد که

خ : صورت کتابت محمد همایون بسلطان بهادر هند

س : ذکر مکتوبی که پادشاه ربع مسکون محمد همایون بهادر نوشته‌اند

۷ ق بر وجه : س ندارد۔ ۱۰ ق سلطنت مصیر : س ثریا مکان۔

۱۱ ق جلالت مناط : خ جلادت مناط۔ ۱۳ ق عالم پناه : س عالمیان۔

مستوجب معموری امصار و بلادست قرار یافت و اصلا بر ضمیر منیر مهر تنویر خطور ننمود که ایشان از مقتضای فرموده یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعهد تجاوز جائز دارند و مضمون مقرون ان حسن العهد من الایمان را کان لم یکن شمارند ـ بنا علی هذا اصلاح الملک مولانا قاسم علی صدر را با غیاث الدین قورچی ارسال داشته پیغام داد که اگر آن سلطنت دستگاه در جادهٔ قویم موافقت و صراط مستقیم معاهدت راسخ خواهند بود لائق آنکه جماعتی که حقوق نعمت بعقوق مبدل گردانیده بدانصوب آمده بایشان پناه آورده اند بدرگاه عالم پناه فرستند یا از پیش خود رانده ازان مملکت اخراج نماید و من بعد مردمی که در صف بندگان این آستان خود را منتظم گردانیده اند ایشان را اغوا نکنند ـ مترصد بود که مشارالیهما (ف ۲۰۷) جواب این سخنان بیاورند تا غبار خلاف از خاطر دریا مقاطر بزلال وفاق پاک و صاف گردد و شجرهٔ مصادقت را در چمن معاهدت مثمر و بارور گردانند ـ چون مشارالیهما با نور خلیل بپایهٔ سریر اعلی رسیدند و عهد نامه که ارسال داشته بودند رسانیدند جواب آن سخنان از تقریر مشارالیهما مضمون عهد نامه چنانچه باید بوضوح نه پیوست بسی موجب تعجب گردید ـ لائح باد که آنچه در باب محمد زمان فرموده اند که باوجود موافقت و معاهدت سلطان مغفور مبرور سلطان مظفر و سلطان مغفور سکندر و سلطان علاالدین مرحوم و چندی دیگر از پادشه زادگان آن دیار فرار و اختیار کرده بگجرات آمده بودند مجموع فراخور حال خود رعایت یافتند و اصلا نقصانی در قواعد دوستی و یک جهتی آن دو پادشاه واقع نشد ـ اگر چنانچه محمد زمان میرزا درینجا باشد و فی الجمله رعایتی یابد چه شود ـ این نظیر مسموع نمی گردد و

۳ق بالعهد: س بالعهود ـ ۵ق قورچی: س قورچی را ـ ۸ق یا از پیش خود رانده: س یا آنکه فرقه باغیه را پیش از خود رانده ـ ۲۲ق نظیر مسموع: خ تضرع ـ

چرا که قیاس مع‌الفارق است و غریبست که آن سلطنت شعار این واقعه را بآن قیاس کرده اند پوشیده نماند که رسوخ بپایه سریر اعلیٰ ارسال گردانی با آنکه از رعایت ایشان احتراز نموده من بعد دران مملکت نگذاری ـ و چون چنین کنی کالشمس فی وسط‌السماء ظاهر و هویدا شود که در معاهدت که وقوع یافته زبان ایشان بادل موافق است و الا بکدام دلیل بر عهد نامه اعتماد توان کرد، بیت :

ای آنکه لاف می زنی از دل که عاشق است
طوبی لک ار زبان تو با دل موافق است

شاید که آن سلطنت شعار را معلوم شده باشد که حضرت صاحبقران انارالله برهانه باوجود آثار که از ایلدرم بایزید بظهور می انجامید بالطبع بجانب روم و خرابی آن مرز و بوم مائل نبود زیرا که مشارالیه گاهی بجنگ کفار فرنگ اشتغال می نموده ـ بعده قرا یوسف ترکمان و سلطان احمد (خ ۳۲۱ب) جلایر از صولت عساکر نصرت مآثر از دار و دیار خود فرار نموده التجا بوالی روم بردند و حضرت صاحبقران چند مرتبه رسولان فرستاده او را از رعایت مشارالیهما منع فرمود و باخراج ایشان از مملکت روم امر نمود ـ چون ایلدرم با یزید از قبول (س ۵۱۵ ب) آن معنی ابا و امتناع کرده سرباز زد انچه مقدور بود بظهور آمد ـ و ایضاً در کتابتی که سابقاً مصحوب محمد مقیم ارسال نموده بودند مذکور شده بود بجهت آنکه از اطراف اخبار موحش و حرکات غیر مستقیم بوضوح پیوسته بود عزیمت سواری بخطه گوالیار شده بود ـ نور محمد خلیل چون عهد نامه

۲ق بآن : خ باین ـ ۲ف پوشیده نماند که ..... : س علامت رسوخ و ثبات بر جادهٔ عهد و میثاق و ایمان آنست که سخنان مذکور را بسمع رضا جا داده آن محاذیل را ـ ۷ف عاشق است : خ عاشقی ـ ۱۰ف آثار : س آثار خلاف ـ ۱۷ق آمد : خ رسید ـ ۱۸ق شده بود : س شده ـ

آن سلطنت شعاری را آورد ملاحظه نمودیم که جواب آن عهد نامه را برده بزودی مراجعت نماید- عزیمت مذکور را چند روز در حیز تعویق انداخت مقرر است که چون غرض از فرستادن مشارالیه ابلاغ عهد نامه است بزودی رخصت خواهند داد ، بیت:

درختی دوستی بنشان که کام دل ببار آرد
نهال دشمنی بر کن که رنج بی شمار آرد

زیادت چه نویسم ، شعر:

اگر در سرای سعادت کس است ز گفتار سعدیش حرفی بس است
ترا این پسندست اگر بشنوی که گر خار کاری سمن ندروری

چون این مکتوب بمطالعه سلطان بهادر رسید بر آشفت و سخنانی که نه در حد زیاد بر طور و قدر او بود در جواب نوشت -

صورت جوابی که سلطان بهادر زیاده از حد و طور خود بحضرت سلطانی نوشت

بعد از تصدیر کلام بفوائح شکر و سپاس ملک علام و تعطیر مشام بروایح صلواة و سلام حضرت خیرالانام و آله الصلواة والسلام اعلام آنکه فرستاده که همراه مقرب الحضرة السلطانی نور محمد خلیل متوجه درگاه فلک اشتباه گردانیده بودند بعز بساط بوسی رسیده و مکتوب نادرالاسلوب را رسانید و مضمون بغدور مغرور آن مقربان درگاه سلاطین پناه واضح و لائح گردید- ازآنجمله مرقوم بود که قاسم علی و غیاث‌الدین قورچی را بنا بران بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده شده بود که باز

خ : جواب نامه محمد همایون که سلطان بهادر والی گجرات داده

س : سواد مکتوبی که سلطان بهادر در جواب نامه پادشاه سلیمان جاه محمد همایون نوشته

٩ق که گر: س اگر - ١٨ق بغدور: س ندارد - ٢٠ق قورچی: س ندارد

نموده شود که جمعی که پناه باین درگاه آورده اند از ممالک محروسه اخراج نمایند تا آثار صدق و معاهدت ظاهر گردد و حالانکه این خلاف محض است۔ چه رسولان مشار الیهما در پایه سریر اعلیٰ در باب اخلاص و وثوق عهد مطلقاً از هیچ مقوله دیگر دم نزدند۔ اگر از معروضات ایشان این مقاصد مفهوم (ق٢٦ب) می شد یا شمه ازین سخنان بسمع عالی میرسید مهم باین غایت نمی انجامید که قدم رنجه کنند و بگوالبار آیند۔ این خیال محال و طمع خام است۔ همانا بر خاص و عام ظاهر است که ایشان با خلاصه السلاطین العظام و نقاوة الخواقین الکرام جلال الدین محمد زمان میرزا در باب مصادقت و مواخاة عهد را بقسم و ایمان موکد گردانیده اند و چون بر او دست یافتند نقض عهد نموده روی از راه صدق و وفاق تافته بجانب خلاف و نفاق ستافتند۔ و خلاصه السلاطین مومی الیه چون تخت و کسور گری این خاندان منیع البنیان را از عالم و عالمیان شنیده بود و معلوم نموده که سلطان محمود خلجی بعد از شر و فساد و طغیان هنود درمیان که پناه باین آستان آورده بود۔ حضرت فردوس مکانی خدایگان رحیم طاب الله ثراه و جعل الجنه مثواه در باره او تا چه غایت آثار رعایت و حمایت بظهور رسانیده۔ بنا علیه بر مضمون بخت فیروز بآن امید التجا بدرگاه آسمان جاه آورد و درین حضرت زبان عرض باستغاثه و استعانت کشود که ازان عهد شکنان نادرست چه ستمها رسیده از آنجا که مقتضای دین پروری و داد گستری این حضرت است عمل بمدلول حدیث نبوی علیه شریف التحیات الابدی نمود حیث قال انصر اخاک ظالماً او مظلوماً بر او سایه عاطفت و حمایت انداخته اعانت در باره مومی الیه بر خود واجب و لازم ساخت۔ یقین بعون عنایت الهی صادق و رجا بفیض فضل نا متناهی واثق که جمیع

---

۱۱ ق صدق : خ صواب۔ ۱۱ ق وفاق: س وفا ۔ ۱۷ ق بر مضمون : بر همنونی ۔

مطالب و امال او صفت باستحصال پذیرد و باوجود که وثاقت عهد و پیمان ایشان باین عنوان بمرتبه ظهور و اعیان رسیده بود چون بحضور قاضی عبدالقادر و موتمن الزمان خان اعظم خراسان خان بی سبق شرطی و عهدی از اینجانب بطوع و رغبت (خ ۲۲۴م) خود در باب خود در باره ثبات محبت و وفاق قسم بمصحف مجید یاد گر نمودند اینحضرت بعد از اطلاع بدان معنی متمکن فرموده باور داشتند ـ بنا بر صدق عقیدت و صفای طویت و حسن ظن با اهل اسلام آن عهد را راست انگاشته اتمام بر سرانجام مهام آنجا مطلقاً در حیز تاخیر افتاد ـ تا درین ولا که جهت قلع و قمع بنیاد ملاعین فرنگ عبور به بندر دیپ است و داد ایشان بتجرد وهم و تصور وجدان فرصت غنیمت شمردند و عمل بمصداق سیاق ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدیها از صحیفه اندیشه و خیال سترده (س۱۹٦۵) بخیال محال بی تامل و اهمال بگوالیار و آن حدود تاختند ـ بعد از اطلاع نواب کامیاب بدان حرکت ناصواب و مراجعت عساکر ظفر مآثر از خطهٔ دیپ بادنی تامل دانستند که اعلام بر آنچه اندیشیده‌اند بیش از قدرت و قوت ایشان است از آنجا که آمده بودند باز رفتند و از نتائج نقض عهد ایشان خطبه بعض ممالک بنام همایون ما مزین شد و درین محل عذری آوردند و پرداختند که بسبب آمدن مقرب‌الحضرة مومی الیه باز گشتم ـ ازین طرف اظهار عذر اگرچه نشده بود اما ایشان عذرها نوشته بودند لیکن عذر ایشان بس بمحل و مسموع است ـ واقعاً از حرکات و مراسلات ایشان بسیار آثار جلادت و صلابت ظاهر است ، چنانچه از پدر هفتم می لافند باری اگر شمه از کارهای خود

۳ق بی : س ندارد ـ ۵ق یاد گر : س یاد ـ ٦ق ممکن : س تمکن ـ ۸ق مطلقاً : س بی مطلقاً ـ ۱۱ ق توکیدیها : س تاکیدیها ـ ۱۷ق عذری آوردند : س عذری که بصورت عذر باز ـ

می نوشنند وجهی داشت۔ اما ظاهر است که تا غایت کاری نشده که ازان توان گفت و نوشت۔ اگر مقصود داستان و قصه پردازیست باری شمه از کارهای ما که معائنه درین اوقات کرده شدند باید که جهت عبرت بر لوح خاطر نویسند که لکل‌جدیدلذة ، بیت :

چون تیغت ندارد زبان مصاف مکن رنجه تیغ زبان را بلاف
چون تیغ تو بی گوهرست ای‌پسر به تیغ و بگوهر ملاف از پدر
اگر کوتهی پای چوبین به بند که در چشم طفلان نمای بلند

بحمد الله و توفیقه که بر همگنان روشن است که تا تخت سلطنت و جهانبانی بوجود آنحضرت مشرف است هیچ پادشاه را تاب مقابله و مجادله با امواج قاهره میسر نشده و ادنی افغانان با ایشان مقابله کرده اند، بیت :

چو مهمان خراباتی بعزت باش با رندان
که درد سرکشی جانا گرت مستی خمار آرد

باید که بمدلول ولا تغرنکم الشیطان عمل نموده غرور از سر بیرون کنند۔ یقین که در ایام معدوده آنچه خواست حق تعالی باشد بظهور خواهد پیوست ، شعر :

زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست تا درمیانه خواستهٔ کردگار چیست

و السلام۔

ذکر توجه موکب همایون به تنبیه سلطان بهادر و آمدن مملکت گجرات بتصرف پادشاه مظفر (ق ۲۷ ے)

خ : ذکر محاربه نمودن سلطان بهادر والی گجرات با محمد همایون و تسخیر ملک گجرات ۔ س : ذکر نهضت فرمودن پادشاه ربع مسکون محمد همایون بصوب مندو و گجرات و فرار نمودن سلطان بهادر به بندر دیپ و ساحل نجاة ۔

۳ق شدند : خ شد ۔ ۴ق بیت : س شعر ۔ ۶ف گوهرست : خ جوهرست ۔ ۱۲ق گرت : س گر این ۔ ۱۵ق شعر : س بیت ۔

چون اراده و مشیت الهی بتخریب اساس دولت سلطان بهادر و ولایت گجرات تعلق گرفته بود سر نوشت سلطان را بران داشت که قدم از حد خود فراتر نهد و از سر غرور سخنانی که از طریق صواب دور است بر زبان آورد بلی، بیت:

چو خواهد که ویران کند عالمی نمود پایمال بلا سروری
مسلط کند دیو طغیان برو که تا سر بغیری نیارد فرو
چو از حد خود پا فراتر نهد عنان را بدست جسارت دهد
فتد بر سرش قاهری کامیاب شود او گرفتار و ملکش خراب

خلاصه کلام آنکه چون مکتوب نامرغوب سناعت اسلوب سلطان بهادر بمطالعه مقربان بارگاه پادشاه سرافراز رسید و پادشاه سلیمان جاه بر مضمون آن مطلع گردید آتش خشم ساهانه بالتهاب و اشتعال در آمده استیصال دودمان والی گجرات را با خود مخمر ساخت و تواچیان بهرام صولت را بجمع جنود ظفر ورود فرمان داده رایت بطرف گجرات برافراخت - و در شهر ذی‌القعده سنه احدی اربعین و تسعمائه از فیروزآباد دارالملک دهلی که دران سال محل نزول اجلال بود با جمع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت در کشتیها نشسته از راه دریا متوجه دارالخلافه آگره شد و میرزا هندال را در دارالخلافه مذکور بر سریر ایالت نصب نموده جمعی از امرای عظام را در (خ ۲۲۳ ب) ملازمتش گذاشت و موکب همایون بعزم یورش گجرات بحرکت در آمده - دران ایام سلطان با لشکر پر تهور بعزم تسخیر حصار چتور که در حیطه تصرف پسر رانا سنگا بود متوجه شده حصار مزبور را در محاصره داشت و تاتار خان افغان را با قریب ده هزار سوار بولایت بیانه فرستاده و چون حضرت پادشاه فیروز

---

۴ ق است: س باشد - ۵ ق عالمی: س کشوری - ۱۰ ق سرافراز: س وافر تهور -

جنگ کناره آب گنگ را محل نزول همایون ساخت منهیان اخبار خبر رسانیدند که تاتار با قریب ده هزار سوار بولایت بیانه در آمده سمند جلادت را در میدان مخالفت می تازد و از شرائط بیدادی دقیقه نامرعی نمی گذارد - حضرت پادشاه عالم مدار امیر تردی بیگ را با سی صد سوار جرار برسم خبرگیری از پیش فرستاد و از عقب ایشان عسکری میرزا را با چهار هزار سوار از برای دفع تاتار خان و سپاهش روان گردانید - و از غرائب اتفاقات آنکه تا رسیدن عسکری میرزا امیر تردی بیگ با رفقا هنگام (س ۱۰۶ ب) صبح صادق بحوالی اردوی تاتار خان می رسد و دشمنان را در کمال غفلت می یابد - توکل برکرم کردگار کرده با سی صد سوار مسلح مکمل خود را بر لشکر مخالف می زند - مخالفان از هول آن رستخیز هرکس بطرفی فرار می نمایند - چون خبر این فتح نامدار بذروه عرض خسرو کامگار رسید موکب همایون ازان مقام بحرکت در آمده از راه نرور بموضع رای سنگ آمد و حصار رای سنگ را که تعلق باولاد صلاح الدین داشت عساکر نصرت نشان بموجب پادشاه عدالت آئین محاصره نمودند و چون خبر قتل تاتار خان و توجه عساکر نصرت قرین بموضع رای سنگ در پای حصار چتور بسمع سلطان بهادر رسید ارکان تمکنش متزلزل شده از قلق و اضطراب افتاد و از غایت دهشت رسول چرب زبان سخندان بپایه سریر ثریا مکان فرستاد - و بزبان ضراعت و انکسار پیغام داد که این محب بموجب فرمان واجب الاتباع

٦ق سپاهش: خ ندارد - ۱۱ق هرکس بطرفی فرار می نمایند ....: س و تاتار بر جمعی دیگر دران کارزار کشته می شود - سر تاتارخان را در ساعت بدرگاه بادشاه عالمیان روانه ساختند و تردی بیگ در همان مکان نزول می کند - ۱۳ق بحرکت درآمده: خ کوچ کرده - ۱۴ق نشان: خ و س قرین - ۱۷ق از: س در - ۱۹ق فرمان واجب الاتباع : س فرمان الاذعان -

وجاهدوا فی الله حق جهاده بجهت تقویت دین اسلام و رفاهیت حال عباد و فرق انام روی توجه بفتح حصار چتور که در قبضه قهر و حیطه تصرف اهل شرک و عناد است آورده و نزدیک بآن رسده بود که صورت فتح و ظفر در آینه مراد جلوه گر آید عجب ازان سلطنت پناه که باوجود اجتهاد در تقویت و تمشیت دین اسلام و رواج و رونق شریعت سید انام علیه التحیه والسلام با لشکر فراوان بحمایت کفره فجره متوجه شده اند ـ یقین که این معنی موجب ملالت مسلمانان و شماتت بی دینان می گردد ، مصرع : مکن مکن که نکو محضران چنین نکنند ـ

چون ایلچی سلطان بهادر بپایه سریر اعلیٰ رسید و حضرت پادشاه جمجاه بر مضمون پیغام مطلع گردید زبان معجز بیان بجواب پیغام کشاده گفت "از آن روزی که والی گجرات باین آستان جلالت مناط دم از ولا و یک جهتی زده تا امروز هرگز در خاطر خطیر (ف ۲۸۷) این معنی خطور نکرده بود که عنان توجه و تعرض بصوب ولایت او معطوف گردانم و از مرور و عبور لشکر منصور غبار تفرقه بر دامن اهالی آن بلاد و دیار رسانم ـ باوجود آنکه خلاف عهد و نقض ایمان مکرراً ازو بظهور رسید و جماعتی که حقوق نعمت و آبادی این دودمان سلطنت آشیان را بعقوق مبدل ساخته اند و ازین درگاه فرار نموده بایشان پناه برده بود همه را بر زعم این جماعت رعایت نموده در ظل حمایت جای دادند ـ حضرت ما همچنان برقرار معهود طریق مودت را مسلوک داشته مکتوبی مشتمل برتنبیه او ارسال داشتیم ـ والی شما زبان بلاف و گزاف بر کشاده سخنی چند زیاده بر طور خود که نه حد امثال اوست بر زبان آورده

۱ ف فی الله : س فی سبیل الله ـ ۳ ق رسیده بود : س رسیده ـ ۸ ق محضران : خ منظران ـ ۱۹ ق جماعت : س جانب ـ

نوشته ـ اکنون بر نواب همایون ما واجب و لازم گشته که او را گوشمالی بواجبی بدهند (خ ۴۲۳) تا عبرت دیگران گردد، بیت:

چه کم دیدی از ما بفرزانگی　　در آئین مردی و مردانگی
که با خصم نا کرده دست آزمای　　بسوی زبونی شوی رهنمای
زبردست را ملک عالم عطاست　　بشاهان زبونی نمودن خطاست
خروسی که مردی کند با خروس　　بچنگال شهباز گردد عروس
زبان بند کردن بصد قفل و بند　　بسی به ز گفتار نا سودمند

چون او درین ولا لشکر بر سر کفار چتور کشیده و حصار آنجا را محاصره نموده موکب همایون در همین مکان چندان توقف خواهد نمود تا آن حصار در حیطه تصرف و تسخیر او در آید ـ بعد ازان رایات منصور بدان صوب مستعلی خواهد گشت'' بیت:

اگر مرد جنگی بیمشار پای　　رسیدم من اینک نگه دار جای

چون رسول سلطان مراجعت نمود بعد از وصول بخدمت ولی نعمت زبان بادای پیغام پادشاه والا منقبت بکشود و آنچه شنیده بود معروض داشت ـ سلطان بهادر چون می دانست که او را تاب محاربه و مقابله با عساکر نصرت مآثر مسسر نبست و از ارسال نامه که در سابق مسطور شده بغایت پشیمان بود درین وقت صلاح دران دید که جناب فضیلت شعار فصاحت آثار خواجه ایوب ابوالبرکه را که مرد خوش طبع شیرین کلام بود و همواره حکایات ظرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز می فرمود برسم رسالت بدرگاه پادشاه ربع مسکون محمد همایون فرستد که شاید در مجلس سامی (س ۵۱۷) آنحضرت بلطف تقریر و حکایات دلپذیر

---

۲ ق گوشمالی بواجبی: س گوشمال بسزا ـ ۲ ق بیت: س نظم ـ ۱۴ ق معروض داشت: س معروض گردانیدند ـ ۱۵ ق محاربه و مقابله: س مجادله و مقابله: خ مقابله و مقاتله ـ

غبار نفار که درمیانه آن دو پادشاه ذوی‌الاقتدار متصاعد شده فرو نشاند۔ بنا بر اندیشه مذکور خواجه ایوب را بنوعی که لائق بود رعایت نموده بتعظیم تمام روانه درگاه بادشاه سپهر احتشام ساخت۔ خواجه ایوب بعد از وصول بحوالی عساکر منصور کتابات سلطان بهادر را با تحف و تنسوقاتی که همراه او کرده بودند تسلیم ملازمان سلطان کرده گفت ''بسلطان بگوئید که غرض بنده از قبول رسالت آن بود که می‌خواستم که خود را باردوی پادشاه عالم پناه رسانم۔ بسبب نا ایمنی راه ها نمی توانستم آمد ۔ اکنون که بامداد مرحمت سلطان بمقصد رسیده بمقصود خویش فائز گشتم دانستم که امر رسالت و کار حجابت از من متمشی نمی شود۔ بنا بر این کتابات و تنسوقات را تسلیم ملازمان سلطان بهادر نموده باز گردانیدم تا هر کس دیگر را صلاح دانند باز بفرستند۔'' چون این خبر بسلطان بهادر رسید گفت ''از امثال خواجه ایوب این حرکت غریب و بدیع می نماید۔'' در سابق مذکور شد که در محل و زمانی که سلطان بهادر حصار چتور را در محاصره داشت حضرت پادشاه عالم پناه میرزا عسکری را بمحاصره حصار نرسنگ که تعلق بصلاح‌الدین داشت امر فرموده بود اولاد و اتباع صلاح‌الدین بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده پیشکش فراوان از زر و جواهر نفیس آوردند و استغاثه نمودند که عساکر نصرت شعار از سر گرفتن آن حصار در گذرند۔ و مقارن بآنحال خبر رسید که سلطان بهادر حصار چتور را گرفته در حیطه تصرف در آورده از آنجا بجانب دستور توجه فرمود۔ حضرت

---

۵ ق تنسوقاتی : س تنسوقات۔ ۱۲ ق باز: س ندارد۔ ۱۲-۱۳ ق از امثال ...... می نماید : س از خواجه ایوب امثال این حرکات بدیع نیست۔ ۱۳ ق بدیع : خ ندارد۔ ۱۳ ق در سابق : س ایضاً درسابق ۔ ۱۵ ق پادشاه عالم پناه میرزا عسکری : س بادشاه لوا امرا گردون اعتلا۔

پادشاه فیروز جنگ دست از محاصره رای سنگ کشیده باولاد و اتباع صلاح‌الدین مرحمت فرمود و بعزم رزم سلطان بهادر بحرکت در آمده امیر هندو بیگ را برسم منقلای از پیش فرستاد ، بیت:

بجنبید با قلب رزم آزمای — چو سیلاب طوفان که جنبد زجای
بیاراست قلب جهان سوز را — که از دیده می خواست آنروز را
بخصم آزمای علم بر کشید — همه دشت در زیر لشکر کشید
بشیر افگنی قصد بد خواه کرد — چو شیری که آهنگ روباه کرد

اما سلطان بهادر چون از حرکت لشکر قیامت اثر خبر یافت فرمود که امرای و لشکریان برگردا گرد اردوی او بحفر خندق و ترتیب عرابه قیام و اقدام نمایند - امرا و لشکریان (ق ۹۲۷) بموجب فرمان واجب الاذعان عمل نموده گردا گرد اردو را بعرابها و خندق مستحکم ساخته توپچیان قائم انداز و پیادهای با برگ و ساز از عقب عرابها بداشتند - و خراسان خان که بمزید حشمت و شوکت بر سائر امراء سلطان بهادر سمت تقدم داشت با جمیع کثیری از امرا و رؤس سپاه برسم قراولی بطرف لشکر خصم روان شد - و بعد از (خ ۳۲۳ ب) طی اندک مسافتی با قراولان پادشاه عالمپناه مقابل شده نیران محاربه و مضاربه اشتعال می پذیرد و در اثنای محاربه شراره ازان نیران در خرمن حیات خراسان خان افتاده جان شیرین را بخالق جهان آفرین تسلیم می نماید - بعد ازان بموجب فرمان لازم الاذعان سر خراسان خان را از تن جدا کرده در گردن یکی از اسیران آویخته نزد سلطان بهادر فرستادند - از مشاهده آنحال خوف و هراس تمام بر باطن سلطان بل تمام گجراتیان راه یافته مجموع در قلق و اضطراب افتادند - چون موکب

---

۳ ق بیت: س نظم - ۹ ق امرای و لشکریان: س لشکریان معلا -
۱۱ ق واجب الاذعان: س ندارد -

همایون بر ظاهر عرابه سلطان نزول اجلال فرمود مغلان دست از آستین جلادت و تهور بیرون آورده بر اطراف اردوی دشمنان می تاختند و از مردم گجرات هر که را می یافتند بقتل می رسانیدند. راوی روایت کرده که دران سفر موازی دویست هزار سوار و پیاده ملازم رکاب سلطان بهادر بودند و لشکر حضرت پادشاه جم اقتدار زیاده بر هفتاد هزار نبودند. باوجود آن کثرت گجراتیان را زهره و یارا نبود قدم از محیط عرابه بیرون نهند. باندک روزی قحط در اردوی سلطان بهادر افتاده خلق کثیری از فقدان نان جان دادند. عاقبت سلطان در فکر مآل خود افتاد و بعد ازآنکه قریب پنجاه روز در محیط عرابه بسر برد. شبی توپهای بزرگ که یکی را بهادر شاهی نام بود و دیگر را لیلای مجنون می گفتند فرمود که پر از دار و گرده آتش دادند و بشکستند و خود با امرا و بعضی از سپاه که قوت رفاقت داشتند در همان شب (س ٢١٥ ب) روی براه آورده بطرف مندو روان شد و دران شب پر خطر که یاد از روز محشر می داد صورت یوم یفر المرمن اخیه و امه ابیه و صاحبه و بنیه معائنه مشاهده می شد، شعر:

یکی رخت می بست بهر گریز یکی تیغ و پیکان همی کرد تیز
یکی دامن از عالم افشانده بود یکی در غم جان خود مانده بود

لشکری بان یراق و سوار و سپاهی بآن کثرت و استعداد بمقتضای

٣ق هر که را: س هرکس را که. ٤ق سفر: س یورش. ٤ق موازی: س قریب. ٤ق ملازم رکاب: س در اردوی. ٥ق بودند: س جمع بودند. ٥ق جم اقتدار: س جمجاه. ٦ق یارا: س ندارد. ٩ق بسر برد: س بسر برده بود. ١٠ق بود: خ داشت. ١٠ق دیگر: س دیگری. ١١ق پر از دار و گرده آتش دادند: س بارود ساخته آتش ساختند و. ١٤ق یفر: س یفر المر. ١٥ق شعر: س نظم.

من اتجر فقد ربح عمل نموده هرکس بقطری از اقطار روان شدند و صباح آن شب پر تعب چون خبر فرار سلطان بهادر بسمع مبارک پادشاه والا تهور رسید جمعی از امرا و سران سپاه را برسم تکامیشی روان ساخته ایشان از عقب می تاختند ـ اما سلطان بهادر با قرب بیست هزار سوار خود را به حصار مندو رسانیده در استحکام برج و باروی آن حصار کوشش فراوان بظهور آورد ـ و در آخر شهر شوال حضرت پادشاه عمیم النوال بسعادت و اقبال در موضع نعلچه که در یک فرسخی حصار مندو واقع است نزول اجلال فرمود و امرا و سپاه را بمحاصره آن قلعه که با فلک البروج دم از مساوات می زد و با سد اسکندری در محکمی برابری می نمود اشارت نمود ـ بموجب فرمان اطراف حصار را محاصره کرده در تدبیر آن بودند که چسان کمند اندیشه را بر کنگره تسخیر آن افگند که بیک ناگاه سلطان بهادر عمارت حصار انداخته ظلمت لیل را لباس سلامت ساخته با خیل و حشم از حصار بیرون آمده طریق فرار اختیار کرده بجانب گجرات رفت ـ و در شهر ذی القعده الحرام حضرت پادشاه اسلام حصار مندو را از فر قدوم همایون رشک معموره ربع مسکون ساخته سه روز دران قلعه بود ـ و بعد از سه روز یکی از امرای ذوی الاقتدار بمحافظت شهر و حصار مندو گذاشته خود بسعادت و کامرانی چون سیر از پی نخچیر روان شد ـ و سلطان بهادر هنوز در حصار چنپانیر جای

٢ف پادشاه والا تهور : س بادشاه وافر تهور ـ ٣ق ایشان : س آن خسرو سرفراز ـ ٤ق می تاختند : س بحرکت می آمد و اهتزاز در آمد ـ ٤ف سوار : س سوارجرار ـ ١٠ق نمود : س کرد ـ ١٠ف اشارت نمود : س اشارت فرمود ـ ١٢ف عمارت حصار انداخته : س آتش در عمارت حصار انداخته ـ ١٣ق اختیار کرده : س اختیار فرموده ـ ١٦ق ذوی الاقتدار بمحافظت : س ذوی الاقتدار را از برای محافظت ـ

نگرفته بود که آوازه توجه خصم قهار بسمع او رسید ـ از استماع آن مضطر و حیران شده دارالسلطنت چنپانیر را که مرکز دولت و مقر سلطنت او بود خالی گذاشته دل از ملک و مال برداشت و حرمها و معلقان و اسباب و مال و احمال و اثقال آنچه بود که توانست برد بجانب بندر دیپ فرستاد و خود در بیستم شهر ذی‌الحجه آنس در شهر چنپانیر زن و اخشار خان را بضبط و دارای آن حصار گذاشته متوجه کنبایت شد ـ و چون پادشاه گیتی ستان در چنانیر بسعادت و کامرانی نزول اجلال نمود و شنید که سلطان بهادر بطرف کنبایت رفته از عقب او روان شد ـ سلطان از بیم جان آتش در کنبایت افگنده بطرف بندر دیپ هزیمت نمود (ق ۳۰۷) و بعد از وصول به بندر مذکور کشتیها و عرابها مستعد کرده یک مرتبه آصف خان را که از جمله معتمدان (خ ۲۳۳) و زمره یکجهتان بود با چند صندوق زر و جواهر و سائر نفائس بصوب مکه معظمه زاد الله تشریفاً و تعظیماً فرستاد و خود مترصد آن بود که از پرده تقدیر چه قضایا روی خواهد نمود، بیت :

رفیقی که با وصل شد کار او مبادا پراگنده بازار او
اگر ز آشیان مرغی افتد جدا زافغان کند چرخ را پر صدا
تو بین چون بود حال آن ناصبور که دور افتد از خانهٔ خویش دور
چو گردد گرفتار اندیشهٔ ندانند بجز عاجزی پیشهٔ

۱ق خصم قهار : س خصم قهار و آمدن بادشاه عالم مدار ـ ۱ق از استماع : س سلطان از استماع ـ ۱ ق آن : س آن خبر ـ ۲ ف مضطر و حیران : خ مضطر و پریشان ـ ۷ق و شنید : س و خبر شنید ـ ۸ق رفته از عقب او روان شد : س فرار نموده باز از عقب خصم یلغار کرد ـ ۹ق افگنده : س انداخته ـ ۱۴ق خواهد نمود : خ خواهد داد ـ ۱۴ق بیت : س شعر ـ ۱۶ق افغان : س ناله ـ

حضرت پادشاه نصرت شعار بعد از توجه سلطان بهادر به بندر دیپ از کثافت هوای دریا بار احتراز نموده از کنبایت باز بطرف چنپانیر مراجعت فرمود و همت عالی نهمت را بر تسخیر حصار آنجا گماشته قهراً و قسراً بگرفت و نقود و اجناس بی قیاس دران حصار بدست عساکر ظفر آثار در آمد ۔ و بعد از فتح حصار چنپانیر مجموع بلاد و قصبات گجرات را بشاهزادگان ذوی الاقتدار و امرای نصرت شعار تقسیم فرموده احمد آباد را به برادر خود عسکری میرزا ارزانی داشت و امیر هندو بیگ را بمحافظت او تعین فرمود ۔ و حکومت چنپانیر را با کوتوالی حصار بامیر تردی بیگ باز گزاشت و ایالت کنبایت بیادگار ناصر میرزا تعلق گرفته و قاسم حسین میرزا بحکومت بروچ و آن حدود مقرر شد ۔ و دران ایام باز پادشاه ظفر انجام بقصد گرفتن سلطان بهادر (س ۵۱۸) به بندر دیپ عزیمت کرد و چون به کنبایت رسید مزاج همایون از نهج اعتدال انحراف یافته در همان مکان دو سه روزی توقف واقع شد ۔ چون این خبر در بندر دیپ بسمع سلطان بهادر رسید قوافل غم و اندوه متوجه شهرستان خاطرش شده حیرت و دهشت برو کار کردد ۔ از غایت بیچارگی نامهٔ بدین مضمون بقلم آورده بدرگاه عالمپناه فرستاد ۔

ذکر نامه ضراعت آمیز سلطان بهادر بحضرت سلطانی و استیلای او باز دیگر بگجرات

بعد تنمیق الکتاب بذکر القیوم الذی جری بما اجرا و القلم و تنسیق الخطاب باسم النبی افضل العرب والعجم صلی الله علیه و آله وسلم منهای

خ : کتابت سلطان بهادر بحضرت پادشاه عالیجاه محمد همایون
س: ذکر مکتوب آخری که سلطان بهادر بحضرت پادشاه مظفر لوا محمد همایون فرستاد

۳ ق واقع : س ندارد ۔

رای غرا آنکه به صحیفه که قبل ازین مرسول بود رسیده باشد ـ در مقدمه آن ذکر مراسله سابق و عذر آن از قبل این جانب مندرج بود ـ واضح باد که آن تجاوز از سلک اعتدال باغوای بعضی کسان کامل الاضلال واقع شده بود و بکرات این معنی بخاطر می رسید که استعذار آن نموده شود باعث بر عدم اقدام بران باز همان بود مصیٔ ما مضیٰ ـ اکنون آنچه حضرت یوسف نبی علی نبینا و علیهم السلام در جواب برادران فرموده یاد آرند ـ وقتی که ایشان گفتند که تا الله لقد آثرک الله علینا و ان کنا لخاطین ـ حضرت یوسف علیه السلام فرمود لاتثریب علیکم الیوم یغفرالله لکم و هو ارحم الراحمین ـ بناء علیه اگر رضا باشد صدر خان را وکیل مطلق کرده فرستاده آید ـ آنچه با خان مشارالیه حسب المقدور المعقول قرار در حضور داده شود همان ثابت و راسخ باشد و اگر چیزی خارج آن بخاطر اشرف رسد خان مومی الیه را رضا داده باین جانب فرستند غرض که معتمدان را بفرستند تا خان را فرستاده شود و در صحیفه که خواهند فرستاد دگر بار فرستادن خان باین جانب و رسانیدن او صریحاً بکرم نویسانیده عهد فرمایند که خان خود از مصلحت ایشان عدول نخواهد نمود، والسلام ـ

چون این نامه بمطالعه مقربان بارگاه فلک اشتباه رسید حضرت پادشاه سلیمان مکان ترحم بر عاجزی و ناتوانی سلطان بهادر نموده از کنبایت باز بجانب چنهانیر نهضت فرمود ـ و چون مزاج همایون از کثافت آن مملکت متاذی و متضرر بود شاهزادگان و امرا را بضبط و دارای ولایت گجرات باز داشته موکب ظفر قرین بطرف مندو توجه فرمود ـ دران سال

۲ق قبل : س قبیل ـ ۱۳ق بفرستند : خ فرستاده ـ ۱۹ق از کثافت آن مملکت : س از کثافت هوای گجرات ـ

ولات و حکام مملکت دکن و بیجانگر با تحف و پیشکش فراوان بپایهٔ سریر ثریا مکان ارسال داشته اظهار اطاعت و انقیاد کردند. این وقائع در شهور سنه اربع و اربعین و تسعمائه واقع شد. شاعری این قطعه در تاریخ آن واقعه گفته، بیت:

همایون شاه غازی آنکه او راست   هزاران بنده چون جمشید در خور
بفیروزی چو آمد سوی گجرات (خ ۲۳۳ب) مظفر گشت فخر آل تیمور
بهادر چون ذلیل و خوار گردید   شده تاریخ آن دل بهادر

چون مدت یک سال از توقف مغولان در ولایت گجرات سپری شد مردم (ق ۲۱۷) گجرات از لشکری و رعیت از سلوک نا هموار مغولان بتنگ آمده در صدد فتنه انگیزی مقام خونریزی شدند. زیرا که مغولان را مال و اسباب فراوان در ولایت گجرات بدست آمده بود و فرزندان و متعلقان ایشان در آگره و دهلی بودند اصلا دل بر بودن این ولایت نمی گذاشتند. بنا برین با رعایا بر وجه پسندیده سلوک نمی نمودند. آخرالامر گجراتیان از سپاهی و رعیت در ظل حمایت سلطان بهادر جمع شده آنجناب را برابر مقابله و مقاتله دشمنان ترغیب و تحریص نمودند. سلطان چون گروه انبوه در ظل رایت خود جمع دید و حضرت پادشاه بسعادت و اقبال در مندو نزول اجلال داشت سلطان بهادر تهور ورزیده از بندر دیپ بطرف کنبایت توجه نمود. یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین میرزا که دران سرزمین بحکومت و ایالت اشتغال داشتند پهلوتهی ساخته باحمدآباد آمدند و عسکری میرزا که والی احمدآباد بود با

---

۱ ق با تحف و پیشکش فراوان: س رسولان با تحف و هدایا و پیشکش. ۳ ق اربع: س اثنی. ۴ ق بیت: س شعر: خ قطعه. ۱۰ ق مقام خونریزی شدند: س خونریزی در آمدند. ۱۲ ق دل: س میل. ۱۳ ق نمی گذاشتند: س نمی داشتند. ۱۷ ق داشت: س فرموده بود.

شاهزادگان و امرا بیکجای جمع آمده در باب محاربه و مقابله با گجراتیان مشوره کرد ـ اختلاف در آرا و اهوا پدید آمده هر کس طریقی اختیار می فرمود ـ عاقبت بی استعمال سیف و سنان محموع متوجه چنپانیر شدند ـ امیر تردی بیگ که بمحافظت آن خطه مقرر بود بخدمت شاهزادگان و امرا آمده ایشان را بمحاربه و مضاربه مخالفان ترغیب و تحریص نمود ـ چون محموع (س ۵۱۸ ب) آن طائفه میل رفتن بآگره و دهلی داشتند و از برای رفتن بهانه می خواستند درین وقت هیچ یک از ایشان تن برزم و پیکار در نداده می خواستند که امیر تردی بیگ را گرفته بحصار چنپانیر روند و خزانه را غارت کنند ـ امیر تردی بیگ این معنی را بفراست دریافته بحصار شد و دیگر بیرون نیامد ـ عسکری میرزا با سائر شاهزادگان و امرا بطرف مندو روان شدند ـ امیر تردی بیگ دو سه روزی بعد از رفتن ایشان در حصار چنپانیر توقف نمود ـ چون می دانست که دیگر مغلان بدین طرف معاودت نخواهند کرد او نیز از نقد و جنس آنچه مقدور بود برداشته از عقب امرا روان شد ـ سلطان بهادر کرة بعد اخری بر مملکت موروثی مستولی گشت ـ و بعد از وصول شاهزادگان و امرا در مندو بپایه سریر اعلی پادشاه مظفر لوا چون از طرف شیر خان و استیلای او دغدغه داشت متوجه مقر خلافت و مرکز دولت شده در محرم الحرام سنه ثلث و اربعین و تسعمائه همعنان فتح و ظفر بدارالخلافه آگره در آمد و ابواب معدلت و مکرمت بر روی متوطنان آن خطه فاخره برکشود ـ حکام و اشراف و اکابر و اهالی اطراف بعد از وصول آن مظهر عدل و احسان بدارالسلطنت مذکور مانند دولت و اقبال بآستان سلطنت آشیان شتافته

۲ق مشوره کرد: س مشوره فرمودند ـ ۳ق سیف و سنان: س آلات جنگ و جدل ـ ۱۰ق بحصار شد: س بحصار رفت ـ ۱۱ق روان شدند: س رفتند ـ

شرف بساط بوسی دریافتند و باصناف الطاف اختصاص یافته دعا گویان و ثنا خوانان بمواضع خویش شتافتند ـ

ذکر طغیان شیر خان و چشم زخمی که بسلطان کامگار را وی داد و آمدن دهلی و آگره و لاهور بتصرف شیر خان

بلبل نوایان چمن روایات و نغمه سرایان گلشن حکایات درین داستان چمن ترنم نموده اند که در ایامی که پادشاه خجسته صفات رایات نصرت آیات را بصوب گجرات بر افراشته بود شیر خان افغان که در وقائع گذشته که از حال او در حیز بیان آمد در غیبت پادشاه مظفر لوا رایت مخالفت در افراخته سمند جلادت را در میدان خالی جولان می داد و ابواب نهب و تاراج را بر روی افغانان بی سر و پا که در آنجا رو اطراف بهلاکت روزگار می گذرانیدند می کشاد ـ بنا برین جمعی کثیری در سایه چتر آن بر تدبیر جمع آمده استیلای تمام یافت و دران اثنا که پادشاه عالمپناه از دارالملک مندو متوجه آگره شد شیر خان هوس تسخیر بنگاله نموده با سپاهی فراوان عازم آن دیار شد ـ والی بنگاله از قصد و اندیشه او بغایت (خ ٥٢٢م) هراسان شده رسولان بدرگاه پادشاه عالمپناه فرستاد و از داعیه و عزیمت شیر خان شکایت بی نهایت نموده از استیعلا و استقلال او مقربان بارگاه همایون را آگاهی داد ـ

خ : ذکر توجه پادشاه ربع مسکون محمد همایون بجانب بنگاله بدفع فتنه و فساد شیر خان افغان

س : ذکر نهضت پادشاه گیتی ستان بصوب بنگاله بجهت دفع استیلا شیر خان افغان

١١ ق جمعی کثیری : س جمعی کثیری جمعی غفیر ـ ١٣ ق عالمپناه : خ عالمیان ـ ١٣ ق آگره : س دارالخلافه آگره ـ ١٤ ق سپاهی فراوان : س سپاه بسیار ـ

حضرت پادشاه عالمگیر چون این خبر بشنید در اواخر شهر سنه اربع و اربعین و سبعمائة سریر مملکت و ضبط سلطنت را در عهده اهتمام برادر اعز کامگار نیر سمای سعادت و اقبال میرزا هندال و بعضی از امرای فرخنده فال گذاشته رایات عز و اجلال بطرف بنگاله مستعلی گشت ، بیت : (ق ۳۲ب)

ظفر همدم و اختر سعد یار بود   سعادت چو دولت مددگار بود
بآهنگ رفتن میان بست چست   برای صواب و بعزم درست
گران کرد از پای دولت رکاب   بر آمد بگردون بلند آفتاب
بتدبیر پیر و به بخت جوان   ز اُگره شه کامران شد روان

بعد از طی منازل و مراحل چون موکب همایون بر ظاهر حصار چنار که در قبضه اختیار و اقتدار شیرخان بود نزول اجلال فرمود اشارت علیه بنفاذ پیوست که امرا عظام و عساکر نصرت انجام دست بقلعه گشای بر آورده اطراف حصار مذکور را در محاصره گیرند۔ بعضی از امرا و ارکان دولت زمین خدمت بلب ادب بوسیده عرضه داشتند که بندگان صلاح دران می دانند که موکب همایون کوچ بر کوچ بطرف بنگاله روان شوند و نگذارند که شیر خان دخل دران ولایت نماید ، چه هر گاه که ولایت بنگاله با خزانه معمور موفور بتصرف او در آید هر آینه استیلا و استقلال او زیاده خواهد شد و مهمات بتطویل خواهد انجامید۔ پادشاه را سخنان امرا موافق مزاج همایون (س ۹۱۵) افتاد و داعیه نمود که ازان مکان کوچ نماید۔ استاد علی قلی توپچی که تقرب تمام داشت و می خواست که در فن قلعه گیری خدمات چند بظهور رساند از پادشاه عالمپناه متقبل شد که من باندک روزی

۵ق بیت: س نظم۔ ۱۲ق نصرت انجام: خ نصرت فرجام۔

این قلعه را در حیز نسخیر می آورم ـ حضرت پادشاه عالم مدار بر حسب التماس او در گرفتن قلعه بجد شد ـ اگرچه آن حصاری بود که با سپهر دو اردم از برابری میزد و طائر اندیشه هیچ قلعه کشای پرواز بر فراز کنگره آن ننموده بود اما بیمن دولت و اقبال حضرت پادساه بیهمال در مدت چهل روز مسخر شد و عساکر ظفر قرین بعد از نسخیر حصار چنس بصوب بنگاله بحرکت در آمدند ـ در اثنای طریق والی بنگاله که بدودمان سیادت منسوب بود از معرکه شیر خان زخم خورده و پریشان گشته فرار نموده باردوی اعلی ملحق شد و بعد از دو سه روز بسبب الم جراحت طائر روحش از قفس قالب پرواز نمود ـ و موکب همایون کوچ بر کوچ روان شد و چون آوازه توجه عساکر گردون توان در بنگاله بسمع سرخان رسید ارکان تمکنس متزلزل شده فرار بر قرار اختیار کرد ـ اما زر و جواهر بسیار که سالهای دراز دران مملکت جمع شده بود بدست او و لشکریانش در آمد و در اوائل صفر سنه خمس و اربعین و تسعمائه ماهچه رایات نصرت آیات پرتو وصول بر دارالملک بنگاله انداخت و مقیمان و ساکنان آن مکان را بعواطف شاهانه بنواخت ـ چون قریب یک سال از اقامت عساکر نصرت مآل دران دیار بگذشت بسمع اشرف پادشاه جمجاه رسید که غشاوه غفلت دیده بصیرت میرزا هندال پوشیده در دارالخلافه آگره خیال استقلال نموده خطبه بنام خود خوانده بر تخت سلطنت نشسته شیخ بهلول را بقتل رسانید و جهت فتح دهلی رایت برافراخته ـ حضرت پادشاه سپهر

---

۱ ق در حیز تسخیر می آورم : خ می گیرم ـ ۱۲ ف اختیار کرد : س اختیار نمود ـ ۱۵-۱۶ ق آن مکان . . . بنواخت : س آن مکان را بانظار بعواطف آثار بنواخت ـ ۱۷ ف دران دیار بگذشت بسمع اشرف : س دران دیار از منهیان درگاه بسمع اشرف ـ

اعتلا بعد از اطلاع بر داعیه میرزا هندال جهانگیر قلی میرزا را با ایالت بنگاله مقرر ساخت و اکثر امرای عظام و تمامی سپاه نصرت فرجام را تابع او گردانیده بنفس نفیس با جمعی از سادات و علما و مخصوصان درگاه سپهر انتما متوجه آگره شد - شیر خان که دران آوان در ولایت کرنز مقام داشت چون بر توجه پادشاه جمجاه با سپاه اندک اطلاع یافت با لشکر فراوان سر راه موکب همایون گرفته حرب عظیم درهم پیوست و خلاصه السلاطین العظام محمد زمان میرزا که بعد از فرار (خ ٥ ٢ ٣ ب) و هزیمت سلطان بهادر دیگر بار بدرگاه عالمپناه آمده در سلک شاهزادگان انتظام یافته بود و جناب وزارت پناهی مولانا محمد پرغری و چند دیگر از مقربان بارگاه فلک اشتباه در شهر صفر سنه ستة واربعین و تسعمائة دران معرکه درجه شهادت دریافتند - اگرچه پادشاه کیوان منزل قرین صحت و سلامت بدارالخلافه آگره منزل گزید اما چشم زخمی عظیم بر چهره اقبال و دولت آنحضرت رسید - اما میرزا هندال چون بر وصول پادشاه بیهمال دریانوال بدارالسلطنت آگره مطلع گردید از حرکت شنیع و خیال محالی که کرده بود پشیمان شده بوساطت و شفاعت بعضی امرا متوجه پایه سریر اعلی گشت و حضرت پادشاه جرم بخش گردون ارتقا رقم عفو و صفح بر جرائد جرائم شاهزاده سعادت انتما کشیده ملحوظ نظر عاطفت و احسان گردانید - و از طرف لاهور شاهزاده کامران نیز با سپاه فراوان باردوی کیهان پوی ملحق شده از اطراف و اکناف ولایت محروسه در اندک روزی چندان سپاه مجتمع گردید که از حیطه حساب و شمار افزون بود - حضرت پادشاه (ق ٣٣٤) صاحبقران بعد از اجتماع سپاه گردون توان بقصد انتقام شیر خان رایت عزیمت بر افراخت -

---

٧ ق حرب عظیم درهم پیوست : س در موضع چوسا حرب عظیم درهم پیوست - ١١ ق دریافتند : س یافتند - ١٤ ق بیهمال : س ندارد -

دران اثنا کامران میرزا بسبب نفاق که همیشه در خاطر داشت تجاوز نموده در اثنای طریق از موکب همایون تخلف نموده جمعی کثیری از جنود ظفر ورود با او مرافقت کرده با زن و فرزند و خویش و پیوند بجانب لاهور روان شدند. باوجود آن شاه والا منقبت فسخ عزیمت ننمود و با سائر شاهزادگان و امرا از آب گنگ عبور نموده بطرف مخالف نهضت فرمود و شیرخان نیز ازان جانب با سپاه فراوان آماده جدال و قتال شده (س ۹۱۵ ب) بجانب خصم روان شد و درین مرتبه نیز امری که نه بروجه دلخواه بود از پرده تقدیر صورت پذیر گشت و آخر الامر افغانان غالب آمده لشکر مغول بسیاری تلف شدند، بیت:

چرخ می خواست تا کند خالی   لیکنش فرصت و مجال نبود
عاقبت آنچه داشت در دل کرد   بطریقی که در خیال نبود

بعد ازین واقعه حضرت پادشاه عالیجاه دست از ایالت ولایت هند باز داشته بجانب مملکت سند روان شد و در محرم الحرام سنه سبع و اربعین و تسعمائه شیرخان دارالملک دهلی و آگره را در خطه تصرف در آورد و در رجب سنه مذکور خطه لاهور را نیز تصرف نموده فرمانروا گشت و مدت مدید در کشور هند باستقلال سلطنت نمود. چنانچه شمه از حالات او درمقاله هفتم درضمن وقائع سلاطین هندوستان انشاالله بوضوح خواهد پیوست. القصه پادشاه والا گهر در بیست چهارم شهر رمضان سنه سبع و اربعین و تسعمائه بی سامان و پریشان در خطه بکره نزول فرمود. سید طاهر اجل استر آبادی را که رتبه صدارت داشت و بحلیه فضل و دانش آراسته بود برسم رسالت نزد میرزا شاه حسین ارغون که والی باستقلال ولایت

۱ق تجاوز نموده: س تعارض نموده. ۲ق طریق: س راه. ٦ق جدال و قتال: خ جدال. ۹ق بیت: س شعر. ۱۸ق خواهد پیوست: س خواهد پیوست انشا الله تعالی.

سند بود فرستاد - و مقصود کلی ازین رسالت آن بود که سیادت پناه مومی الیه بفراست معلوم نماید که والی سند نسبت بپادشاه عالمپناه بقدم اطاعت و انقیاد پیش می آید یا طریق مخالفت می ورزد - بعد از تحقق صورت حال را معروض درگاه عالمپناه نماید و اگر چنانچه صورت واقع را از بیم مستحفظان سوانح بصریح نتواند نوشت و والی سند را در جاده اطاعت مستقیم یابد در عنوان عریضه بسم الله الرحمن الرحیم بنویسد و اگر خلاف این معنی ظاهر گردد بقاعده معهود عریضه بفرستد - میر طاهر چون بصحبت میرزا شاه حسن ارغون رسید آنجناب را جباری دید در غایت تکبر و از اقوال و افعال او اصلا استشمام موافقت و مطاوعت ننمود - عریضه بمقربان بارگاه فلک اشتباه در قلم آورده بر عنوان آن بنوشت که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم - از کلمه استعاذه و عریضه میر طاهر بر پادشاه ظاهر شد که والی سند در امر مخالفت و عناد بغایت مصر است - در همان ولایت بکر قریب سه سال توقف نمود و دران ایام بنا بر ناسازگاری چرخ نافرجام برادران پادشاه عصابه عصیان بر پیشانی طغیان بسته میرزا عسکری در قندهار و میرزا کامران در کابل علم مخالفت (خ٢٢٦م) برافراشته پادشاه را در مملکت موروثی راه ندادند و دران اثنا اکثری امرا و روس سپاه و مقربان بارگاه بسبب بی برگی و پریشانی در اطراف و اکناف ولایت متفرق و پریشان گشتند و چرخ دوار و فلک ستیزه کار مدت مدید آنحضرت را آفتاب وار سرگردان داشت و گاهی نوید مسرت و شادمانی و زمانی رقم غم و الم بر خاطر عاطرش می نگاشت - عاقبت بخاطر خطیر

---

٢ ق عالمپناه : س عالیجاه - ٩ ق افعال او : خ احوال او - ١٣ ق توقف نمود : س توقف فرمود - ١٦ ق راه ندادند : س خود راه ندادند - ١٧ ق پریشانی : س پریشانی اوقات - ١٨ ق گشتند : س شدند - ٢٠ ق غم و الم : س غم و ناکامی -

حضرت پادشاه روشن ضمیر رسد که اگرچه مسبب الاسباب و کشور کشای هر صاحب اقتدار حضرت کردگار است جل ذکره و اسباب و ادوات را چندان اعتباری نیست ـ اما چون عادت بر تقدیم و تمیم اسباب و ادوات بمقتضای اذا ارادالشیا هیأ اسبابه جاریست و شاهد مراد بی سبب ماد مائل وسائل و اسباب در پردهٔ خفا متواری و قلت اسباب شوکت علت صعوبت مهام و کثرت اسباب شوکت موجب سهولت مرام است ـ پس برخردمندی صاحب رای واجب است که در تحصیل اسباب عزت و شوکت خود بکوشد و کمر اجتهاد بجهت تدارک مآفات درمیان جان بسته خود را بمقام بلند و منزل ارجمند برساند و حصول این معنی درین وقت بجز تائید و امداد صاحب دولتی که بکثرت مروت و ابهت و وفور حشمت (ف۳۳ب) و شوکت از سلاطین زمان سمت رجحان داشته باشد میسر نپذیرد و صورت این سعادت بغمر عنایت و امعاد پادشاهی که بشرف ذات وجودت صفات آراسته باشد از تتق غیب روی نماید، بیت:

گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش نگینی

بنا بر اندیشه مذکور حضرت پادشاه عالیجاه توکل بر کرم کردگار نموده عزیمت درگاه حضرت شاه سکندر جاه شاه طهماسپ که پادشاه تمام بلاد عجم و طبرستان بود تصمیم فرمود و نخست قاصد چرب زبان سخن دان (س ۵۲) با نامه مشحون بفنون اخلاص و مقرون بصنوف اختصاص بدرگاه عالم پناه فرستاده از داعیه و عزیمت خویش اعلام نمود ـ بعد از وصول قاصد و نامه بمقصد شریف حضرت شاه جمجاه گردون سریر از توجه پادشاه همایون بدرگاه سلطنت مصیر بغایت مسرور شده فرامین قضا مضا بحکام ولایات خراسان نوشته ـ حکم شده بود که هرگاه همایون

۱ق مسبب الاسباب: س کارگزار هرکار ـ ۱۳ق بیت: خ فرد ـ ۱۵ق عالیجاه: س جمجاه ـ ۱۵ق کردگار: س کریم ـ

پادشاه عزیمت درگاه اعلیٰ و میل ملاقات ما نموده بممالک محروسه در آید باید که از شرائط تعظیم و اکرام و بتجیل و احترام و مراسم خدمتگاری و مهمانداری و کشیدن پای انداز و پیشکش دقیقهٔ از دقائق فرو گذاشت ننمایند و بنوعی که لائق و فراخور چنان پادشاهی باشد امداد و همراهی نموده روانه درگاه معلیٰ گردانند - چون این خبر مسرت اثر بحضرت پادشاه بحر و بر رسید از روی اخلاص متوجه ملاقات آن پادشاه مرتضوی انتساب ثریا مناص شد -

ذکر عزیمت سلطان محمد همایون بخراسان و عبور او از آب سند و ملاقات آنحضرت پادشاه طهماسپ صفوی و باقی حالات

در تاریخ بیست و دوم جمادی‌الآخر سنه خمسین و تسعمائه حضرت پادشاه سعادتمند برهمنونی بخت بلند و طالع ارجمند از آب سند عبور نموده بسعادت و اقبال عازم دیار خراسان شد - بعد از طی منازل و مفاوز در ذی قعده سنه مذکور بحوالی دارالسلطنت هراة نزول اجلال واقع شد - محمد خان حاکم هرات بموجب فرمان قضا جریان پادشاه عدالت سمات بشرائط استقبال قیام نموده از لوازم اعزاز و اکرام دقیقهٔ نا مرعی نگذاشت - و پادشاه کشور هندوستان مدت بیست روز در باغ زاغان رحل اقامت افگنده بمشاهده و ملاحظه عمارات و سیر باغات و طواف مزارات اکابر و اولیا و اعاظم اتقیا مشغول می نمود - بعد از مدت مذکور از راه جام

خ : ذکر توجه نمودن پادشاه همایون بایران بخدمت اعلی حضرت خلافت پناه شاه طهماسپ بن شاه اسمعیل حسینی از راه خراسان

س : ذکر توجه نمودن پادشاه عالیجناب بجانب عراق و خراسان و مراجعت نمودن با حصول مقاصد بتائید ملک منان

۴ق فراخور : خ ندارد - ۱۴ق واقع شد : س فرمود - ۱۴ق فرمان قضا جریان : س فرمان حضرت شاه عدالت سمات - ۱۵ق قیام : س قیام و اقدام -

عازم مشهد مقدس گشت و در اوائل ذی‌الحجه الحرام بولایت رسیده بزیارت شیخ جام مشرف شد ـ و چون ازان دیار تجاوز نمود و بنواحی مشهد مقدس رسید احرام طواف آستان قدسی مطاف امام الانس و الجنه علی ابن موسی الرضا علیهما السلام بسه در محرم‌الحرام (خ ٤٢٦ ب) سنه احدی و خمسین و تسعمائه بر ظاهر آن خطه فاخره نزول نمود ـ سادات عظام کرام و شاه قلی استنجلو بمراسم استقبال قیام نموده آنحضرت را بنوعی که لائق بود و سزاوار می نمود بشهر در آوردند و بشرائط طوی مشغول شدند ـ حضرت پادشاه عالمیان بشرف تقبیل آستان ملک آشیان مشرف شده بعد از شرائط زیارت و طواف و مراسم عبادت و اعتکاف مقاصد و مراداتی که داشت دران مکان شریف که قبله ارباب حاجات است بتضرع و ابتهال استدعا نمود و بشارت حصول مدعا بر طبق دعا از هاتف غیبی شنوده از سر صدق و نیاز آهنگ عراق دلنواز کرده بهر بلده که می رسید سادات و علما و مشائخ برسم استقبال شتافته مقدم بزرگوارش را با اعزاز و اکرام تلقی می نمودند ـ

بر همین منوال طریق مصادقت را مسلوک فرموده در جمادی الاول سنه مذکور در چمن سلطانیه قران سعدین و مطلع نیرین اتفاق افتاده آنحضرت را با حضرت شاه طهماسپ ملاقات دست داده و حضرت شاه مصطفوی خصال مرتضوی انتساب قریب یک ماه بلوازم مهمانداری پرداخته بانجناب صحبتهای مخصوصانه داشت ـ بعده پادشاه عدیم العدیل

٣ق علیهما السلام: س علیهما التحیه" والدعا ـ ٦ق شاه قلی استنجلو: س شاه قلی سلطان استنجلو ـ ١٥ف مسلوک فرموده: خ سلوک داشته ـ ١٧ق حضرت شاه طهماسپ: س حضرت شاه خلافت پناه مظهر لطف اله شاه طهماسپ ـ ١٨ق مرتضوی انتساب ... : س در تعظیم و تکریم بدآنچه ممکن و مقدور بود طویهای بادشاهانه داد و ـ ١٩ق عدیم العدیل: س عدیم المثل

میل بصوب اردبیل و زیارت روضه سلطان السادات و اتقیا قطب الحقیقة والدین والدنیا سلطان شیخ صفی قدس الله سره العزیز فرموده متوجه آنصوب شد و بعد از زیارت آن موضع عنان شبدیز را بجانب تبریز تافت - بعد از سیر عمارات سلاطین و باغات و بساتین باز بپایه سریر اعلی مراجعت نموده دیگر بار شوق ملاقات (ں ۳۵۰ ے) حضرت شاه دین پناه نموده - حضرت شاه در این مرتبه اسباب سلطنت پادشاه را که دست حوادث روزگار از هم ریخته بود انتظام داده شاهزاده والا نژاد سلطان مراد را که (س ۲۰۵ ب) در همان سال نهال وجودش از جویبار سلطنت و اجلال سرکشیده بود مصحوب امرای نامدار مثل شاه قلی سلطان افشار و شادی بیگ امیر شکار و حسن سلطان و احمد سلطانساملو و یعقوب سلطان قاچار که مجموع قریب ده هزار سوار کار گزار بودند همراه پادشاه کرده فرستادند - و محمد همایون پادشاه متقبل شد که کابل و قندهار و آنحدود آنچه در تحت ضبط و تصرف پادشاه عالیجاه بوده از تصرف برادرش که دران ولا در مقام عصیان و طغیان قدم نهاده انتزاع نموده در حیطه تصرف ملازمان پادشاه در آورد و بعد ازان مراجعت نمانند - القصه حضرت پادشاه ربع مسکون محمد همایون در زمانی که بصحبت شاه دین پرور مشرف شد یک قطعه الماسی که بوزن هفت مثقال بود و از خزانه سلطان ابراهیم باو رسیده بود چنانچه در وقائع گذشته سمت گزارش پذیرفت با چند قطعه دیگر از یاقوت و زمرد برسم پیشکش کشید و متقبل شد

۱ق السادات و اتقیا: س السادات و النقبا - ۲ق سلطان شیخ صفی: س سلطان صفی - ۳ق موضع: خ ندارد - ۵ق نموده: س را دریافت - ۶ق حضرت شاه: س حضرت شاه سلاطین پناه - ۹ق سلطان افشار: س سلطان افشار که حاکم ولایت کرمان بود - ۱۱ق همراه پادشاه: س برسم نامزده همراه بادشاه - ۱۸ق باو رسیده بود: س بدست او درآمده -

که هرگاه که مملکت موروثی برو قرار گیرد قندهار را با توابع و لواحق و خزائن و دفائن برسم اقامت تسلیم ملازمان شاهزاده والا نژاد سلطان مراد نماید و دیگر دران ولایت مدخل ننماید - القصه چون پادشاه عالم مدار مقضی الاوطار از اردوی معلی بصوب کابل و قندهار روان شده در ۱۱ شهر محرم‌الحرام سنه اثنی و خمسین و تسعمائه بر ظاهر بلده قندهار پرتو افگنده آن بلاد و دیار رشک سپهر زرنگار گشت - و در جمادی الاول سنه مذکور فتح حصار قندهار دست داد، عسکری میرزا که دران حصار علم طغیان برافراخته بود بقدم استغفار و اعتذار بیرون آمده - حضرت پادشاه مکرمت آثار از سر جرائم میرزا عسکری در گذشت، بیت:

از توانگر سیم بخشیدن چنان دشوار نیست
آنکه در قدرت ببخشد جرم کاری معظم است
گر عظیم است از فرودستان عذر این گناه
از خداوندان قدرت عفو کردن اعظم است

حضرت پادشاه بموجب وعده (خ ۲۲۷م) بلده قندهار را با خزائن بتصرف شاهزاده سلطان مراد باز گذاشت - اگرچه شاهزاده نازک نهال در همان سال بجوار ایزد متعال پیوست اما ولایت قندهار در تصرف گماشتگان حضرت شاه دین پناه شاه طهماسپ بود و برادرزاده آنحضرت سلطان حسین میرزا که ولد بهرام میرزا است حسب الحکم جهان مطاع بحکومت آن ولایت اشتغال نمود -

---

۱ ق برو قرار گیرد: س بقبض من در آید - ۳ ق نماید: س نمایم - ۳ق ننماید: س ننمایم - ۷ق جمادی‌الاول: س جمادی‌الاخر - ۱۷ ق متعال: خ ندارد - ۱۸ ق بود: س است - ۱۹ ق ولد بهرام: س ولد شهزاده مغفور بهرام - ۲۰ ق نمود: س می نماید -

ذکر تفویض قندهار بعد از فتح بشاهزاده سلطان مراد صفوی و نهضت موکب همایون بکابل و تسخیر آنجا و گرفتاری کامران میرزا و میرزا عسکری و مآل کار ایشان

شرح این حال بر سبیل اجمال چندان است که چون حضرت پادشاه کامگار از فتح قندهار فارغ گردید امرا و عساکر حضرت شاه دین پناه را رخصت انصراف ارزانی داشت و بنفس نفیس توکل بر کرم خالق جزو و کل نموده باسپاه رزمجوی درشت خوی متوجه کابل شد ـ و کامران میرزا که والی باستقلال آن ولایت بود بمجرد آوازه توجه موکب همایون ارکان تمکنش متزلزل شده با لشکر و سپاه راه هزیمت پیش گرفته بطرف سند روان شد ـ و پادشاه عالمیان در یاردهم شهر رمضان بسان روح در بدن و گل در چمن بکابل در آمد و خلایق را در کنف امن و امان آرام داد ـ حضرت پادشاه بعد از ضبط و نسق ولایت کابل و آنحدود عزیمت بدخشان نموده رایت ظفر انجام بدانجانب مستعلی گشت ـ چون این خبر در سند بسمع میرزا کامران رسید فرصت را غنیمت شمرده بامداد والی سند میرزا شاه حسین ارغون با لشکر فتنه جوی پرستیز بطرف کابل ایلغار فرمود و آن بلده را بمکر و فریب گرفته

خ: ذکر فتح نمودن پادشاه عالیجاه محمد همایون و لشکر خلافت پناه شاه طهماسپ را در قندهار گذاشتن و خود متوجه کابل و سائر دیار هند شدن بفیروزی

س: ذکر محاربات و مجادلات که میان حضرت پادشاه سپهر اعتلاء و برادرش کامران میرزا بوقوع پیوست و مآل حال کامران بل سائر برادران

٥ ق عساکر: س سپاه ـ ٦ ق داشت: س دانسته ـ ١٢ ق آرام داد: س آرام گرفته در ظل رایت و عاطفت آنحضرت آسوده و شادمان شدند ـ

١٥ ق شمرده: س دانسته ـ

دیگر بار رایت استقلال بر افراشت و بعضی از امرای پادشاه که بمحافظت آن بلده متعین بودند بقتل ایشان اقدام نمود و بعضی دیگر که دو کس از ایشان بسیادت منسوب بودند میل آتشین در جهان بینشان کشیده عالم را در نظر ایشان تاریک ساخت ـ چون این خبر در بدخشان بسمع جلال پادشاه عالمیان رسید با آنکه اثنا زمستان بود و برودت هوا و کثرت برف (ق ۲۳٦ ب) بمرتبه اعلی رسیده بود از قلعه ظفر متوجه کابل شد و میرزا کامران باز درکار خویش حیران شده چاره جز فرار ندید ـ (س ۵۲۱) لاجرم بطرف حصار رستاق روان شد و آنجا را مامن و ملجا تصور نموده پشت اعتماد بر حصار رستاق باز داده در استحکام برج و باره آن کوشید ـ و پادشاه آفاق چون بکابل رسید و خبر کامران میرزا را در حصار رستاق شنید رای عالم آرای اقتضای آن نمود که بی لیت و درنگ حصار مذکور را محاصره نماید ـ شاید که آن متمرد سرکش را بدست آورد و فتنه را تسکین دهد ـ بنا بر اندیشه مذکور رایات نصرت آیات در همان ایام متوجه آن ولایت شدند و چون ماهچه لوای اشراق بر ظاهر حصار رستاق پرتو انداخت کامران میرزا بعزم محاربه و مضاربه ببرج و باره بر آمده بمدافعه اقدام نمود و قریب چهل روز از وقت طلوع صبح صادق تا هنگام شام نیران محاربه از طرفین افروخته شد ـ از ضرب تیر و تفنگ جمعی عرصه تلف می گشتند ـ عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت پادشاه بحرو بر وزیده میرزا کامران فریاد مالا یطاق بر کشیده بقدم عجز و انکسار ازان حصار بیرون آمده بدرگاه عالم مدار شتافت و بتقبیل انامل فیاض سرافراز گشته ارقام اثامش بزلال عفو و صفح

---

۱ ق برافراشت : س برافراخت ـ ۹ ق باره : س باروی ـ ۱۴ ق لوای اشراق : س لوای آفتاب اشراق ـ ۱۶ ق بمدافعه : س بمدافعه و مقابله ـ ۱۹ ق مالایطاق : س مالاطاقه‌لنا ـ

پادشاه انام محو شده انوار شفقت و عاطفت بر وجهات احوالش تافت و و مجدداً بعنایت طبل و علم و خیل و حشم معزز و محترم گشته ایالت ولایت کولابه که معمور ترین بلاد بود بانجناب مفوض شد و در رعایت و تربیتش بیشتر از بیشتر کوشید ـ اما میرزا کامران را چون بحت یاور و سجره سعادتش بارور نبود این همه عنایت و اشفاق پادشاه عالمیان را بر طاق نسیان نهاده بعد از چند گاه که در کولابه اوقات گزرانیده بود باز کفران نعمت را شعار خویش ساخته در مخالفت زیاده بر سابق کوشید و در آخر (خ ۲۴۳ ب) که از مقابله و مقاتله عاجز شد التجا به سلیم شاه ولد سیر خان که دران ولا والی تمام بلاد هندوستان بود برده استعانت برد ـ والی هندوستان سی هزار سوار جرار با چند سر امیر نامدار همراه وی کرده بر سر ولایات مظفر لوا فرستاد ـ میرزا کامران بوفور لشکر و اعوان مغرور گشته متوجه کابل شد ـ حضرت پادشاه مظفر لوا چون بر توجه کامران میرزا اطلاع یافت با ده هزار سوار شجاعت آثار دفع خصم بدکردار را پیش نهاد همت عالی نهمت گردانیده در ضمان عنایت الهی متوجه دفع آن جماعت شد ـ چون تلاق فریقین دست بهم داد و نیران محاربه و قتال باشتعال در آمد بعد از کوشش و کشش فراوان صورت دل آرای فتح و ظفر در آینه مراد جلوه پادشاه نصرت اثر جلوه گر گشته مخالفان شکستی فاحش یافته هر یک بطرفی بدر رفتند ـ اما میرزا هندال که نخل بوستان معانی قرانی و شمع شبستان تیمور خانی بود دران معرکه بقتل رسید و میرزا کامران از وفور اضطرار طریق فرار را گم کرده بمیان احشامی که دران نواحی بودند افتاد ـ

---

۵ ق شجره : س شجر ـ ۹ ق ولا : س آوان ـ ۱۰ ق برد : س نمود ـ ۱۱ ق مظفر لوا : س پادشاه عالم ـ ۱۵ ق شد : س گردید ـ ۱۹ ق معانی قرانی : س صاحبقرانی ـ

یکی از سرداران حشم او را گرفته بدرگاه پادشاه عالم مدار فرستاد۔ داعیه پادشاه کامگار آن بود که میرزا کامران را بطریق هر بار بعواطف شاهانه بنوازد و بازش منظور نظر خجسته اثر سازد۔ امرای نامدار بل تمامی لشکر از صغار و کبار در پایه سریر اعلیٰ عرضه داشتند و مبالغه نمودند که وجود میرزا کامران موجب فتنه و فساد است مخالفتی که از ابتدای جلوس پادشاه تا این زمان بظهور رسیده بود یک یک در حضور پادشاه عالمیان عرض نمودند و گفتند ”حرکت شنیعی که مجدداً ازو ظاهر شده آنست که دیده جهان بین دو نفر از اولاد رسول که چشم و چراغ آفرینش و نور حدیقه دانش و بینش اند به نشتر بیوفای حلیه بینای عاطل گردانیده است۔“ پادشاه چون امرا و عساکر را در باب انعدام و انهدام اساس زندگانی کامران میرزا مصر یافت رضا بقتل او نداد۔ اما رجوع بفضای اسلام نموده سادات مومی الیه را مدعی او ساختند و بموجب العین بالعین میرزا کامران بجزای خود رسیده دران نابینای رخصت زیارت مکه معظمه و مدینه رسول‌الله صلوات الله علیه یافته از بندر دیپ بکشتی نشسته روان شد و چند سال دران مکان شریف روزگار گزرانید و دران اثنا سفر آخرت (۹۶۴ھ) اختیار فرمود۔ و از افواه السنه انام چنان مسموع شد که در همان ایام که میرزا کامران بمحنت نابینای گرفتار شد میرزا عسکری هم رخت بعالم بقا کشید۔ والله اعلم بحقائق الامور۔

ذکر عزیمت شاه جهان بهندوستان و تسخیر لاهور و دهلی و تمکن بر

خ : ذکر توجه نمودن محمد همایون شاه بجانب لاهور و فرستادن بیرام خان بحرب سلیم شاه بن شیر خان

س : ذکر نهضت فرمودن پادشاه گیتی ستان بصوب هندوستان و مستولی

۱ق پادشاه عالم مدار فرستاد : س بادشاه عدالت شیم رسانید۔ ۸ق رسول : س سیدالمرسلین۔ ۱۰ق حلیه بینای : س از حلیه بینای۔

سریر سلطنت و انتقال آنحضرت بسرای آخرت

در اوائل شهور سنه اثنی و ستین و تسعمائه حضرت پادشاه بهمان چون بمساعدت دولت و اقبال از جانب برادران خاطر عاطر جمع فرمود بدست معدلت ابواب انعام و احسان بر روی روزگار جمهور انام بگشود و ببسط بساط عدالت و نصفت پرداخته بتدارک اختلال که در وقت مخالفت برادرانش واقع شده بود تمام و اقدام نمود، بیت:

سرگنج بگشاد و دست کرم در فتنه در بست و پای ستم
هر کس که دست عطایش رسید دگر نسل او روی حاجت ندید
بعهد همایون آن داد گر بعالم نماند از گدای اثر

در اثنای آن حال و خلال آن احوال تسخیر بلاد هندوستان و تادیب مخالفان از خاطر همایونش سر بر زده بمقتضای فاذا عزمت فتوکل علی الله رایت ظفر آیت آن پادشاه جمجاه بصوب هندوستان مستعلی گشته عساکر منصور از نزدیک و دور در ظل رایت نصرت آیت شاهی و سایه چتر فلک قدر شهنشاهی جمع آمده کوچ بر کوچ روان شدند، بیت:

در هر زمین که ظل همایونش اوفتاد
آن سر زمین بچرخ برین کرد افتخار

در اواخر ربیع الاخر سنه مذکور هوای بلده طیبه لاهور از غبار موکب همایون عنبربیز گشته عرصه آن دیار از قدوم مواکب کواکب اثر رشک سپهر بوقلمون گردید، بیت:

تزلزل در آمد بهندوستان بلرزید از مهر جان بوستان
طرف دار سرحد نگهبان راه گریزان همه جانب تخت گاه

حضرت پادشاه گردون سریر کشور گیر از غایت نشاط و سرور در

شدن بران دیار و ولایت بسهل و آسان

٦ق بیت: س نظم -

خطه لاهور توقف فرموده مقرب الحضرت العلیه و انیس الدوله مظفرالدین بیرام خان که بخان خانان اشتهار یافته با موازی ... سوار جرار نامدار که هر یک از ایشان ثانی رستم و اسفندیار بود بطرف دارالسلطنت دهلی نامزد کرد. دران آوان سلیم شاه بن شیر خان قدم از گوشه تخت به تخته تابوت نهاده بود و سکندر نامی از طبقه افغان سلطنت هندوستان می نمود. بیرام خان با عساکر نصرت نشان از خطه لاهور توجه نموده تا بلده سرهند عنان یکران هامون نورد باز نکشید و متوطنان و ساکنان آن بلدان را مژده عفو و امان داده بنوید مکرمت و احسان مطمئن خاطر گردانید و دران موضع میانه مقرب الحضرة العلیه بیرام خان و اسکندر سلطان که قریب پنجاه هزار سوار همراه داشت اتفاق محاربه و مضاربه دست داد. بهادران و دلیران هر دو لشکر تیغ در یکدیگر گذاشته مغولان بسیاری آن گروه را عدم انگاشته دست به تیر و کمان بردند، بیت:

ز چوب خدنگ آتش افروختند　　وزان عالمی را همی سوختند
ندیدی ز رفتار تیر از کمان　　فرشته زمین آدمی آسمان
گزر کرد تیر از زره‌های سیم　　چو از حلقه زلف خوبان نسیم
بخون ریختن از کمانها خدنگ　　چو غمزه ز ابروی خوبان شنگ

بعد از ستیز و آویز و کشش و کوشش افغانان که دولتشان بنهایت انجامیده بود رو بوادی گریز نهادند و هر کس بطرفی گریختند. جلیس الحضرة العلیه کیفیت این فتح را عرضه داشت پایه سریر اعلی نموده بتکامیش مخالفان روان شد و آن مقدار که مقدور بود ایشان را

---

۲ ق مظفرالدین: س مظفرالدنیا. ۳ ق بودند: س می دانستند. ۱۲ ق لشکر: خ سپاه. ۱۸ ق کوشش: س خونریز. ۱۹ ق انجامیده: س رسیده. ۲۰ ق فتح: س فتح نامدار.

. هری و دریسان ساحسد و حضرت پادساه عالمپناه قرین عون و نصرت ر سب طفر این را نصوب دهلی درافراحب ، ىب :

. . ر تمایه کوهر گرامی صدف پادشاه دهلی در آراست تخت
. زاه ازی سد اثری نگوهر گران گرفته ، مهاد را تران تا کران

و شهور سعان خسرو عالمیان سادد همایون ر دارالملک دهلی و جهان سناه احمدی رایت سپهر اشتباه ساوج مه ماه رسانید و مجدداً تخت سلطنت ، جهانبانی را از فر قدوم غیرت افزای سپهر اخضر گردانید و در اشاعه عدل و احسان و ازاله ظلم و عدوان لوازم اجتهاد مرعی داشته در باب تمهید بساط نصفت و انصاف فرامین مطاعه بنفاذ رسانید و مملکت هندوستان کرّه بعد اخری و ثانیاً بعد اولی بی سازعی (ق ٣٨٤) ده تحت تصرف آن بادشاه کامران در آمد ، بیت :

جهان کهنه از نو زندگی یافت

و ریاض آن ولایت که از خار و خاشاک طغیان از صفا و نضارت از مانده بود از فر طلعتش فرخندگی یافت . (س ٥٢٢) چون مدت سه سال برین منوال ذات همایون صفاتش در سریر کامرانی و مسند جهانبانی روزگار گذرانید در شهور سنه خمس و ستین و تسعمائه در دارالسلطنت دهلی دست از جهان فانی باز داشته بملک جاودانی شتافت ، بیت :

خورشید که هست خسرو چرخ برین دارد همه بر روی زمین زیر نگین
هر روز کمالش بزوال ایست قرین پیوسته چنین بود جهان را آئین

مدت زندگانی آن پادشاه غازی درین سرای مجازی پنجاه و دو سال بود . ایام سلطنتش بیست و هشت سال و دو خلف نامداران سپهر یار

٣ق بیت : س نظم - ٦ق رایت سپهر استباه : س قبه بارگاه گردون اشتباه - ٧ق فر قدوم : س طلعت خورشید سمات - ١١ق بیت : خ مصرع - ١٧ق بیت : س رباعی -

یادگار مانده ـ اول سلطان جلال الدین اکبر که بسعادت و اقبال بجای پدر بزرگوار شهر یار است و شمه از شوکت و حشمت این پادشاه عدل گستر دین پرور عنقریب درین اوراق سمت تحریر خواهد یافت انشاالله تعالی ـ و دیگری که در ولایت کابل بموجب فرمان برادر رایت مفخرت بر افراخت است ـ

ذکر بعضی از اختراعات و قواعدی که از سلطان غازی محمد همایون در روزگار یادگار ماند

عمدة الفضلاء و اسوه البلغاء خواند امیر رحمت الله تعالی در تألیفات خود اختراعاتی که پادشاه ستوده (خ ۲۳۸ ب) خصال محمد همایون انار الله برهانه در ایام سلطنت و اقبال ترتیب اشارت فرمود بعبارات دلپذیر در سلک تحریر کشیده ـ مسود این اوراق بعضی آنرا که آنجناب نوشته در ذیل وقائع پادشاه فردوس مکان بی زیاده و نقصان ثبت نمود تا جودت طبع سلیم وحدت ذهن مستقیم از پادشاه عالیجاه بر جویندگان اخبار سلاطین نامدار و مستخبران آثار خواقین کامگار واضح و لائح گردد والله المستعان علیه التکلان ـ

بر رای مستمعان اخبار محجوب و مستور نخواهد بود که در ایامی

خ : بیان اختراعات که پادشاه همایون در زمان دولت خود مستمر ساخته بود و بدان قواعد مهمات بفیصل می رسید

س : ذکر شمه از مخترعات فرح افزای که رای پادشاه مغفور جنت آشیان بترتیب آن اشارت فرمود ـ

۱ ق بجای : س قائم مقام ـ ۲ ق شهر یار : س ندارد ـ ۴ ق دیگری : س دیگری میرزا حکیم ـ ۵ ق برافراخت است : س برافراخت ـ ۱۰ ق ترتیب اشارت : س ترتیب آن اشارت ـ ۱۱ ق بعضی آنرا که : س بعضی از آنرا بنوعی که ـ ۱۳ ق از : س آن ـ

که تخت و بخت سرفرازی، بعز وجود پادشاه مجاهد غازی زینت سپهر برین گرفت جمیع ملازمان عتبهٔ سدره مرتبه بلکه تمامی متوطنان ممالک محروسه را منقسم به سه قسم ساختند. اخوان و اقربا و امرا و وزرا و کافه سپاهیان را اهل دولت گفتند زیرا که چنانچه بر ضمائر اذکیا روشن و هویدا است و طبق کلمه لاملک الا بالرجال بی مساعدت این طائفه شجاعت مآل عروج بر معارج دولت و اقبال و صعود بر مصاعد سلطنت و استقلال بغیر معاضدت ابطال رجال، بیت:

سلاطین بامداد حیل و حشم   نهادند بر تخت دولت قدم
بباید کسی دولت و برتری   که او را کند لشکری یاوری

و صدور عظام و سادات ذوی الاحترام و مشائخ کرام و علمای اعلام و قضاة اسلام و طائفه فضلا و شعرا و موالی و اشراف و اهالی را اهل سعادت خواندند زیرا که رعایت این زمره واجب التعظیم و مصاحبت این فرقه لازم التعظیم بسبب استسعاد ابدی و موجب ارتقا بدرجات سرمدیست، شعر:

سعادت ببخشش داور است   نه در جنگ و بازوی زور آور است
چو خواهی که گردی بدولت قرین   همیشه باهل سعادت نشین

و ارباب حسن و ملاحت و جوانان صاحب صباحت و سازندگان نغمه پرداز و خوانندگان خوش آواز را اهل مراد نام نهاده اند زیرا که

٢ق عتبهٔ سدره: س سده سدره. ٦ف دولت و اقبال: س دولت و اقبال میسر نیست. ٧ق ابطال رجال: س ابطال رجال متعذر پس. ٧ق بیت: س شعر. ١٣ق لازم التعظیم: س لازم التکریم. ١٣ف استسعاد ابدی: س استسعاد سعادت ابدی. ١٣ق بدرجات سرمدیست: س بدرجات دولت سرمدیست. ١٥ق نه در...... است: س نه در جنگ و بازو و زور و زرست.

اکثر افراد ایشان را ملاقات جوانان ساده عذار و گلعذاران نغز گفتار مراد و مطلوب است و اسماع اغانی و سرود و استماع آواز چنگ و قانون و عود مقصود و مرغوب، بیت:

مراد خاطر امیدواران نباشد جز وصال گلعذاران

کسی کو مائل آوازساز است بروی او در اقبال باز است

و برین قیاس این پادشاه خرد اقتباس بقسمت ایام هفته پرداخته و هر روزی را بیکی از ارباب دولت و سعادت مراد منسوب ساخته ـ برین موجب که روز شنبه و پنج شنبه باهل سعادت و ملاقات ناظمان مناظم علم و عبادت تعلق می دارد ـ و دران دو روز زمره کریمه را سبب ادراک شرف صحبت جنت آئین درخت امید میوه سعادت جاوید بار می آورد ـ و جهت اختصاص این دو روز باهل سعادت آنکه روز شنبه منسوب است بزحل و زحل مربی مشائخ واجب التعظیم و ارباب خاندانهای قدیم است و پنج شنبه متعلق است بمشتری و مشتری کوکب سادات و علما و ناهجان (ف ۷۳۹) مناهج شریعت غرا است ـ و روز یک شنبه (س ۵۲۲ ب) و سه شنبه باهل دولت و سرانجام مهام سلطانی و انتظام امور جهانبانی سمت اختصاص بگرفت ـ و درین دو روز بسبب نشستن پادشاه دشمن سوز در دیوان و اجرای حکم و فرمان آنست که روز یک شنبه تعلق بآفتاب دارد و آفتاب بمقتضی مشیت رب الارباب منسوب بحکام و سلاطین است و سه شنبه متعلق است بمریخ مربی اتراک جلادت آئین است و از منسوبات بحکام و سلاطین است و صاحبان تمکین

۳ف قانون: خ ندارد ـ ۳ف بیت: س نظم ـ ۶ف این: س ندارد ـ ۷ق ساخته: س ساختند ـ ۱۰ق جنت آئین: س جنت رتبت ـ ۱۷ق در دیوان.....: س در دیوان خواص و عوام را دولت ملازمت صفت میسر پذیرفته، و حکمت در تعین این دو روز جهت نشستن در دیوان ـ

و ازین کالشمس فی وسط‌النهار ظاهر و آشکار می گردد که درین دو روز دیوان خانه تخت حکومت را بوجود فایض‌الجود مشرف ساختن و بمهام سلطنت و فرمان فرمای پرداختن از سائر ایام مناسب توانست.

و از مخترعاتی که در روزهای دیوان بفرمان این مظهر لطف و احسان بوقوع می پیوندد یکی آنکه چون سریر خلافت مصیر بذات معالی صفات پادشاهی زیب و زینت پذیر می گردد نقارچیان از آواز نقاره ساده‌دانه طوائف انسان را متنبه می سازند انسان بی شائبه بملازمت می شتابند، و در وقتی که از دیوان بر می خیزند همچنان بصدای تفنگ خلائق را متفرق می سازند. دیگر آنکه دران روز کرک یراقان و خزانه داران چند دست سر و پای نفس و چند بدره سره نزدیک ببارگاه عالم‌پناه نگاه می دارند تا هرکس را بانعام و جامه و زر بنوازند بی محنت انتظار وصول یابد. دیگر آنکه دران روز چند کس از ملازمان بهرام صولت جوشن در بر افگنده حسام خون آشام بر سردست گرفته بنزدیک بارگاه می ایستند تا اگر گناه گاری مقهور گردد بموجب فرمان بسزایش برسانند. اما روز دوشنبه و چهارشنبه تعلق باهل مراد دارد. دران دو روز از ندما و خواص و جمعی از اهل مراد و اختصاص را بمجلس فردوس صفت طلبیده بمشهار مرادات می رسانند و نکته خصوصیت درین دو روز بجوانان قمر بیکر صحبت داشته آن صحبت را باستماع نغمات و الحانات ساز و آواز زیب و زینت بخشند. اما روز جمعه بر

۵ق مصیر: خ ندارد. ۹ق متفرق: س متعرف. ۹ق کرک یراقان: س کیر کیراقچیان. ۱۷ف بمشهار: س بمنتهای. ۱۷-۱۸ق نکته خصوصیت درین دو روز: س نکته خصوصیت باهل مراد آنکه روز دوشنبه تعلق بقمر دارد و چهار شنبه بعطارد. پس لایق می نماید که درین دو روز. ۱۸ق باستماع: س بامتزاج. ۱۹ق نغمات: خ اصوات.

طبق نم خوینس و صلاح امور مذکوره گشته و مجلس آن روز بمقتضی اقتضاء وقت از هم گذشت ـ

دیگر از اختراعات بادشاه همایون :

اول از ضوابط آن بادشاه آنکه سه سر طلا که کنایت است از سهم السعادة و سهم الدوله و سهم المراد ساخته شده و هریک از سهام ثلاثه که بهر یک از ارکان دولت راسخه البنیان وغیره تعلق میگردد و مهمات ان سرکار بحسن اهتمام او صفت سرانجام می پذیرد و مقرر آنکه ما دام که صاحب هریک ازان سهام در تمشیت اموری که متعلق بآن سهم است اگر بر وجهی لوازم اجتهاد مرعی دارد که مستلزم رضای الهی و موجب پادشاهی باشد منظور نظر عنایت بوده بر مسند اختیار ثابت و پایدار ماند و هرگاه که از شراب جاه و غرور مست و بی شعور گشته غشاوهٔ غفلت بصر بصیرت او را بپوشاند و تعلق بر امور سلطنت نیندازد و رقم عزل بر صفحه احوال جسارت مآل او کشند ـ درین ایام سعادت انجام مهام سرکار سعادت من حیث الاستقلال بعمدهٔ اصحاب فضل و کمال و قدوهٔ ارباب جاه و جلال مولانا محی‌الدین محمد فرغری تعلق گرفته ـ حل و عقد امور مشائخ بزرگوار و سادات رفیع مقدار و علمای افادت آثار و قضاة دیانت دثار و ارباب درس و فتوی و اصحاب زهد و تقوی بر تحقیق استحقاق اهالی عمائم از اصاغر و اعاظم و عزل و نصب و متکفلات مناصب شرعیه و متصدیان امور دینیه و تعین وظائف و سیورغالات تمامی این فرقه کریمه بجناب آنجناب

س : دیگر از مخترعات حضرت اعلی آنکه

۱ ف صلاح : س جامع ـ ٦ ق وغیره : س وغیراست ـ ١٦ ق محمد فرغری : س محمد پرغری ـ ١٨ ق اصاغر و اعاظم : س اصاغر و اکابر و اعاظم ـ

صفت اختصاص گرفته و امور سرکار دولت و اقبال و مهمات[1] ملازمان آن درگاه شوکت و استعلا بصف آرای معارک اختیاری و مظفر لوای مبادی نامداری صاحب الدوله لائق‌المملکه مقرب الحضرة شجاع الدین هندو بیگ تعلق گرفته ـ حسب‌الحکم همت بنند نهمت و رتق و فتق و بسط و کشاد مهام امرا و اکابر وزرا و تمامی متصدیان امور و اعمال سلطانی و متکفلان اشغال دیوانی و قرار علوفات عساکر مظفر شعار و تعین مراتب ملازمان آسمان مقدار و سهمات سرکار مراد و امور (س ۳ ۲ ٥) بیوتات پادشاهی را از افضل پناهی معالی دستگاهی جلال الدوله والدین امیر اویس محمد متقبل شد که انتظام دهد بی شائبه تکلف دخل دران می نمود و مهمات بیوتات پادشاه (ق ٤٧٠) موید و منصور قیام و اقدام نماید ـ

دیگر از قواعد متبینهٔ پادشاه جوان بخت بر تدبیر تقسیم تیر است ـ و بدان واسطه هریک از ملازمان پایه سریر خلافت مصیر تعین پذیراست ـ قلم بلاغت مقال تفصیل این اجمال را برین منوال در سلک تحریر و سمت تقریر انتظام می دهد که بر طبق عیار طلا مراتب فرق برایا را از اهل دولت و سعادت و مراد بر دوازده تیر منحصر گردانیده اند و پایه قدر و منزلت هریک بمرتبه که مناسب بحال اوست رسانیده (خ ۹ ۲٤ب) اند - تیر دوازدهم که موافق نهایت عیار طلاء احمر است مخصوص ترکش اقبال پادشاه باستقلال است و کسی را مجال مشارکت دران محال است ـ و تیر یازدهم منسوب است ببرادران و اقوام و زمره سلاطین که ملازم آستان ملایک آشیان اند ـ تیر دهم تعلق باعاظم مشائخ و سادات و اکابر و علما و اهل سعادات دارد ـ تیر نهم را بر عقل بامرای عظام می شمارد و تیر هشتم را بزمرهٔ از مقربان و ایچکیان صاحب مناصب

---

۱ ق مهمات: س مهام ـ

تفویض کرده اند و تیر هفتم را بسائر ایچکیان مخصوص شمرده اند ـ و تیر ششم متعلق است بسرخیلان قبائل و یوز بیگیان شمائل ـ و تیر پنجم به یکه جوانان تعلق گرفته ـ و تیر چهارم به تحویلداران صفت اختصاص پذیرفته ـ و تیر سیوم بجوانان که بقراولی و خبر گیری باطراف می رفتند منسوب گشت ـ و تیر دوم را دبیر تقدیر بنام شاگرد پیشگان نوشته ـ و تیر اول بدربانان و ساربانان و پاسبانان و امثال ایشان منسوب است ـ و هر سهم از سهام مذکوره را سه مرتبه مقرر و مطلوب است اعلی و اوسط و ادنی انه هوالقادر علی من یشا ـ میر خواند رحمت الله تعالی در باب آنکه پادشاه وافر مفاخر تقسیم ارباب مناصب و سائر ملازمان را بر دوازده اختیار فرموده اند وجوه بسیار گفته اند ـ از جمله آنکه عدد بروج که مدار سیارات و حساب شهور و سنین ازانست و سمت وضوح می باید دوازده است و عدد شهور نیز دوازده است و عدد اسباط یعنی اولاد یعقوب نبی علیه السلام بمقتضای کلام معجز نظام و من قوم موسی امته یهدون بالحق و به یعدلون وقطعناهم اثنی عشرة اسباطاً دوازده بوده اند ـ و حواریان که خلفای عیسی علیه السلام اند دوازده بوده اند ـ و عدد ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین هم بدوازده قرار یافته ـ القصه چون این تقسیم وقوع یافت سهم دولت و سعادت ملازمان سده سدره مرتبت مراد بیرون آمده، بخشیان عظام هر یک را تیری که علو مرتبه او دران مرقوم بود دادند تاهمگنان را عرفان بحال خود حاصل آمده راضی و شاکر و مستظهر و مطمئن خاطر گشته زبان بدعا و ثنای پادشاه گردون توان کشور کشا گردان ساختند، بیت :

که شاها بقای تو جاوید باد   لوای ترا مهچه خورشید باد

۳ف جوانان : س جوانان بهادر ـ ۲۱ف گردان : خ ندارد ـ ۲۱ق بیت : س شعر ـ

ثنا خوان تو باد پیر فلک دعای تو ورد زبان ملک
نه شادی رخت باد افروخته تن دشمن از تیر غم سوخته
سهام سعادات حسب المراد چو اقبال و دولت نصیب تو باد

دیگر از اختراعات این پادشاه ملکی الملکات آنکه مهمات سرکار سلطنت را بعدد عناصر اربعه چهار بخش کرده بود: آتشی و هوای و آبی و خاکی - و جهت تمشیت امور هر یک ازین چهار سرکار وزیری مقرر ساخته - مهمات سرکار توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب ساختن و ادوات طعن و ضرب پرداختن و هر اموری که آتش را دران مدخل باشد سرکار آتشی می گویند و بوزارت آن سرکار خواجه عمیدالملک نعین یافته و نائره اهتمام او بر کانون مباشران آن امور نافته - و مهمات کرک یراق و باورچی خانه و اصطبل خاصه و سر انجام ضروریات اثقال و احمال را سرکار هوای نام نهاده اند و زمام آن سرکار را بقبضه اختیار خواجه لطف‌الله داده اند - و امور شربت خانه و سخوت خانه و سقا خانه و مهماتی را که دران باب مدخل است سرکار آبی خوانند و بوزارت آن سرکار خواجه حسن را متعین دانند و مهمات زراعت و عمارت و ضبط خالصات و وزن و کیل ومن یکون من هذالقبیل را بسرکار خاکی منسوب و موسوم گردانیدند و رجوع این سرکار بخواجه جلال‌الدین میرزا بیگ شده - و در هر یک از سرکارهای مذکوره (س ۲۳ ه ب) یکی از از امرای را دخل داده بودند مثلاً امیر ناصرالدین علی قلی مبر سرکار آتشی بود و همواره جامهٔ سرخ می پوشید و باقی بر این قیاس -

۲ق تن دشمن: س دل خصمت - ۴ق دیگر از اختراعات: س دیگر از جمله مخترعات - ۸ق اموری: س امری - ۸ف سرکار آتشی: س سرکار آتش - ۱۰ق کرک یراق: س کرک کیرکیراق - ۱۳ق سخوت خانه: س سو بخوت -

*و دیگر از اختراعات محمد همایون

آنکه در ایامیکه پادشاه ربع مسکون از فیروزآباد دارالملک دهلی با امرا و ارکان دولت (خ. ۳۴م) از راه دریا بطرف دارالخلافه آگره متوجه بود بازاری آراسته بر روی آب چون باد روان ساختند و هرکس متاعی که خواستی از جنس ماکولات و ملبوسات و مشروبات وغیره دران بازار یافت می شد - بنا برین اختراعات غریب انواعیکه رفاهیت مسافران دریا بار است دست داد و برین قیاس باغبانان پادشاهی بموجب فرمان این مظهر الطاف الهی در چند کشتی که بالای آنرا به تخته پوشیده بودند خاک ریخته و صالح زراعت ساخته بساتین که در اطراف آن ریاحین رسته و اصناف بقول و لاله و یاسمین سبز کردند و درمیان دریا پدید آوردند، شعر:

ساخته حکمت کار آگهان　　گلشن گردنده بگرد جهان

دیگر از مخترعات او آنکه بدیعه فائده عام است و ایراد او مناسب این مقام جسر روان است و کیفیت آن چنان است که سفائن متعدده را بقلابها و زنجیرها نزدیک یک دگر در دریا برهم می بندند و بر آنها را به تختها پوشیده آن تختها را به مسمار آهنین مسدود می سازد که بمثابهٔ که هر چند سوار و پیاده بران عبور نماید اصلا متزلزل نگردد و هرگاه که پادشاه عالم پناه ارتکاب سفر دریا نماید آن جسر را بچند قطعه متبعض

س: و دیگر از مخترعات

۶خ اختراعات غریب انواعیکه: س اختراع غریب انواع - ۹ق آن: س آن نهال - ۱۰خ سبز کردند: س سرسبز گشته وشگفته - ۱۸خ عالمپناه: س عالمیان -

*از اینجا تا صفحه ۶۵۸ سطر ۴ نسخه تبریزی ناقص است- این عبارت از نسخه برٹش میوزیم (خ) نقل کرده (مرتب)

ساخته چون باد آب روان سازند ـ و هر گاه که سپاه را عبور از دریا احتیاج افتد باز قطعها را اتصال داده باطراف ساحل گردانند و باین تدبیر و رای پادشاه گردون سریر صغیر و کبیر و برنا و پیر در وقت عبور بحار ذخار از محنت بدست آوردن سفینه و گزرانیدن اسپ و اشتر از آب نجات یافته اند و بی ارتکاب رنج و تعب چون باد ازین جانب دریا بدانجانب شتافته اند ـ دیگر از مخترعات او آن بود که کمند اندیشه هیچ مهندس فکر پیشه بشرفات قصر قدر آن نرسیده و رای صائب و تدبیر ثاقب این پادشاه وافر مناقب مخترع آن گردیده قصر روان است و آن قصریست مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده اند ـ نجاران حاذق و هنر مندان مدقق اجزای آن را بر وجهی بر یکدیگر وصل کرده اند که هر مبصری را که چشم بران افتد می پندارد که تمامی آن یک پاره است و حال آنکه هر گاه می خواهند آنرا از هم می کشایند و بهر کشور که اراده می کنند نقل می نمایند ـ و نردبان طبقه اعلی را بنوعی تراشیده اند که هر گاه قصد کند سمت انبساط می گردد ، هر وقت که اراده می نمایند صفت انقباض می پذیرد ـ و این قصر بدیع آئین را نقاشان باریک بین بچند رنگ تزئین داده اند و زر گران مهارت گزین منجوق مطلا انور از قبه آفتاب عالم آرا بر زیر آن نهاده اند ـ فراشان آستان خلافت آشیان پرده های هفت رنگ از اجناس خطا و روم و فرنگ دران پوشانیده اند ـ چنانچه عندلیب طبع جناب امیر الظرفای مولانا شهاب الدین معمایی در توصیف آن نغمه سرای می نماید ، شعر:

١خ ساخته : س سازند ـ ١خ آب : س بر روی آب ـ ٦خ او : س آنحضرت ـ ٦خ آن بود : س ندارد ـ ٧خ فکر پیشه : س فکرت پیشه ـ ٩خ چوب تراشیده : س چوب خوب تراشیده ـ

این ملمع پیکر عالی که شه را منظر است
هست فانوسی که شمعش آفتاب خاور است
نیست زرقش میل زرین بلکه سر بیرون زده
شعله شمع وی از روزن که بر سقفش در است
مطرح نور رخش شمعیست این قصر بلند
کآفتاب انجمن پروانهٔ گرد سر است
مطلع ماه شب افروزیست این برج شرف
کز طلوعش خلق را هر شام صبح دیگر است
قله طور است بر نور تجلی فی المثال
شاه بر وی در دعا چون موسی پیغمبر است
می دهد یاد از شب معراج شبهای که شاه
کرده آهنگ عروج ذرهٔ این منظر است
حاملان عرش را مانند ستونهایش تمام
بر فرازش استوای ظل بیچون در خور است
صف زده در سایه اش همچون ملایک فوج فوج
این چنین قصری خدا را در کدامین کشور است
هست چون قصر فلک سیرش میسر زان سبب
نام آن قصر روان کرده شه بحر و بر است

میر خواند امیر هم در تعریف این قصر بدیع پیکر و مدیح پادشاه
عالی اثر قصیدهٔ گفته و این ابیات از آن جمله است، شعر: (س ۳ ۲ ۵)

این منظری که رشک سپهر مدور است
از فرش مرتفع شده با چرخ همسر است
چون سرو سرکشیده ستونهایش هر طرف
گویا درخت سدره و طوبیٰ مکرر است

وصفش مسدس آمده از فیض لم یزل
(خ ۳۳۰ ب) از شش جهت بدولت و اقبال در خور است
ثابت قدم چه کوه بود لیک وقت کوچ
نقلش بهر صفت که تو خواهی میسر است
هر جانبش برنگ دگر جلوه می کند
این رنگ اختراع در آفاق کم تر است
سقفش که رتبه دید ز اجناس روزگار
بر فرق پادشاه جهان سایه گستر است
خاقان کامیاب همایون که از شرف
خاک درش چو آب خضر روح پرور است
شاه فلک جناب که در جنب همتش
نه گنبد سپهر که سرای محقر است

ذکر پادشاهی و فرمانروای پادشاه بیهمال جلال الدین محمد اکبر بن همایون در دارالسلطنت دهلی و بیان بعضی واقعات بر سبیل اختصار

بعد از فوت پدر بزرگوار در شهور سنه خمس وستین و تسعمائه باستصواب امرای ظفر آثار و عساکر نصرت شعار قدم بر سریر سلطنت دارالملک دهلی نهاده رایت عز و جاه بر اوج مهر و ماه برافراخت و پرتو عدالت و نصفت و سایه عاطفت و ابهت بر فرق کافهٔ انام و جمهور اهل اسلام انداخت ـ و تخت و افراز دات ملکی صفاتش زیب و زینت گرفت و ملک و ملت از وجود با وجودش رونق و طراوت پذیرفت ،

شعر:

س: ذکر جلوس حضرت پادشاهی دین پرور معزالسلطنه والدین والدنیا سلطان جلال الدین اکبر خلدالله تعالی ملکه الی یوم المحشر

۴خ بهر صفت: س بهر دیار - ۴خ تو: س ندارد - ۲۱خ شعر: س نظم -

بدولت شهنشاه عالی تبار   چو بگرفت بر تخت دهلی قرار
بآب عدالت بشست از کرم   ز روی جهان گرد جور و ستم
زعدلش جهان سر بسر تازه شد   ز نام نکویش سر آوازه شد
ز اکرام خواص و بانعام عام   ازو خواص و عام اند راضی تمام
چه رستم شجاع چو حاتم سخی   عدو زد گریزان بصد فرسخی
بود تیغ او آتش آبدار   فروزان ازو جوهرش چون شرار
دل حمله بردی چو آتش کباب   ازان پر جگر زهرهٔ شیر آب
چو جنگش بر آمد بجولان گری   خور و توسن و چرخ اسکندری

چون محرر این اوراق را اطلاع تمام بر تفاصیل حالات او و وقائع این پادشاه جمجاه عدالت سمات نبود بعضی حکایات و روایات که از واردان آن صوب استماع افتاده بود که بکلک نیان در حیز بیان کشید۔ از مستحفظان اخبار و مسافران بلاد و دیار چنان معلوم شد که در ابتدای جلوس آنحضرت ببرام خان که بخان خانان مخاطب گشته بود هوای استیلا و استعلا در سر وی افتاده قریب ده پانزده هزار سوار جرار از لشکر ایران که بقزلباش مشهور اند و اکثری از طائفهٔ وی بودند با خود موافق ساخته داعیه داشت که در امور دیوانی و اشغال سلطانی از روی قدرت و استیلا شروع و سائر امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت را اصلاً

۲خ روی جهان: س روی زمین ۔ بعد از شعر سیوم در نسخه س:

ز عدلش سزین جهان آنچنان   که صدره برد رشک بردی جنان

۴خ خواص: س خاص ۔ ۵خ بصد: س ز صد ۔ ۷خ دل حمله بردی چو آتش کباب: س دل خصم از وی بر آتش کباب ۔ ۱۲خ بلاد: س آن بلاد ۔ ۱۳خ آنحضرت ببرام خان: س آنحضرت مقرب الحضرت العلیه بیرام خان ۔ ۱۷خ شروع: س شروع نماید ۔

در امور و سهمات مدخل ندهد بلکه دست پادشاه عالمپناه هم از کاروبار سلطنت کوتاه و کشیده دارد ـ چون پادشاه جهان مطاع بر داعیه و عزیمت بیرام خان اطلاع حاصل کرد بفحوای کلمه لایصلح سیفان فی غمد واحد دانست که این معنی موجب اختلال امور ملکی و پریشانی رعیت است، مصرع:
غوغا دو پادشاه اندر ولایتی ـ

بنا برین پادشاه جوان بخت پر تدبیر از دارالخلافه آگره برسم شکار بیرون فرموده با جمعی از خواص و یک جهتان بطرف دارالملک دهلی روان شد و دیگر تفریق و جمع تمزیق شمل بیرام خان افتاده جمعی که در تحت رایت او مجتمع بودند بوعد و وعید و امید و تهدید متفرق و پریشان گردانید و بیرام خان چون از اعوان و انصار جدا ماند چاره جز آن ندید که دست از ایالت و حکومت باز داشته بسلامت خود را ازین ورطه بیرون افکند و بعزم زیارت بیت الله متوجه مکه معظمه گردد ـ بنا بر اندیشه مذکور جمعی از مقربان آستان سلطنت آشیان را شفیع جرائم خود ساخته رخصت طواف حرمین شریفین طلبید ـ حضرت پادشاه جرم بخش سرافراز نظر بر حقوق خدمات سابق آنجناب افگنده بنوعی که لائق و مناسب بود او را رخصت بسفر حجاز داده بصوب گجرات روان گردانید اما بمضمون بلاغت (س ۳۲۵ ب) این بیت که بیت:

با ولی نعمت از بیرون آیی گر شوی چرخ سرنگون آیی

غریب واقعه آنجناب را دران سفر روی (خ ۳۱۳) نمود ـ تبیین این مقال آنکه بیرام خان چون از پادشاه عالمیان رخصت سفر مکه معظمه یافت

---

۱ خ امور و سهمات: س امور ـ ۱ خ عالمپناه: س عالمپناه را ـ ۲ خ کشیده دارد: س کشیده سازد ـ ۴ خ امور ملکی و پریشانی رعیت: س امور سلطنت و سبب پریشانی رعیت و مملکت ـ ۱۲ خ ازین: س ازان ـ ۱۶ خ بمضمون بلاغت: س بمضمون بلاغت مشحون ـ

با مال فراوان و جمعیت بسیار بطرف گجرات روان شد ـ و بعد از وصول بقصبه پتن در موضعی لائق نزول نموده بفراغ بال با دو سه نفر به سیر مشغول می شود ـ جماعتی از طائفه پولادمان که دران ولایت بغایت مستولی .ودند بنا بر عداوت سابق که میان ایشان بود درین وقت (ق۲۱۳ب) فرصت غنیمت شمرده بقتل آنجناب قیام و اقدام می نمایند و در یکزمان شعلهٔ حیات آن امیر نامدار را به تیغ آبدار فرو می نشانند ـ بعد ازین واقعه ملازمان بیرام خان متعلقان و اسباب او را برداشته بدرگاه گیتی پناه معاودت می فرمائید ـ حضرت پادشاه گردون علام بعد از اطلاع برین حرکت شنیع شرف‌الدین میرزا را با جنود ظفر ورود بقصد انتقام بر سر آن گروه متهور بی باک نامزد نموده بجانب گجرات فرستاد ـ آلان که نهصد و هفتاد و یک از هجرت گذشته عساکر منصور بعزم تسخیر گجرات دران ولایت نزول نموده اند ـ و از جانب دیگر عبدالله خان که والی گجرات و مندو است بموجب فرمان واجب الاذعان با قریب پنج شش هزار سوار جرار پر غرور بحوالی بلده برهان پور نشسته ـ جناب سلطنت شعار میران مبارک شاه که پادشاه باستقلال ولایت برهان‌پور است یک مرتبه قریب ده پانزده هزار سوار با چندی از امرای نامدار و فیلان مست کوه پیکر عفریت رفتار از برای دفع دشمن بمقابله و مقاتله عبدالله خان نامزد کرد ـ با آنکه دران ایام از دو هزار و پانصد نفر زیاده در اردوی عبدالله خان نبود توکل بر کرم کردگار و عون عنایت پروردگار کرده خود را بران گروه انبوه زد و در یکزمان دمار از روزگار

۲خ لائق : س مناسب ـ ۴خ مستولی بودند : س مستولی اند ـ ۶ق امیر نامدار: س امیر عالیشان ـ ۱۲ق تسخیر گجرات : س تسخیر ولایت گجرات ـ ۱۲ق ولایت نزول : س نواحی ـ ۱۳ف والی گجرات : س والی ولایت ـ ۱۶ف قریب ده پانزده هزار سوار : س قریب دوازده هزار سوار ـ

هندیان بر آورده قریب دو سه هزار نفر را بقتل رسانیده بعضی را نیز اسیر کرده بقیه السیف بهزار حیله جان ازان ورطه بیرون بردند، بیت:

اگر چند سیار باشد کو زن   ندارد بسر شیر یکذره زن
همای که بر اوج عزت پرد   ز کنجشک بسبارگی بد برد

انشاالله تعالی بعد الیوم از حالات و واقعات این پادشاه ظفر انجام آنچه تحقیق شود در سلک تحریر خواهد کشید والله الموفق بالمرام - امید که همواره آفتاب جهانتاب سلطنت این پادشاه فلک جناب از افق ابهت و احتشام طالع و ماه گیتی فروز جاه و جلال این خسرو عدیم المثال بر ذروه عزت و احترام لامع باد - بمحمد و آله الامجاد -

---

۲ف بیت: س نظم: خ شعر -

فهرست اسماء الرجال

الف

ت

ج

ش

ص

غ

ف

ق

ن

فهرست الاماکن و البحور

ب

د

ک

گ

فهرست اسماء الکتب و المصنفین

معزالسیادة و النقابه والدین ظاهرا متوجه آنصوب صواب انجام شده براهنمونی قائد اقبال خود را بدآن سلسلهٔ علیه کشید بحکم الارواح جنود مجنده از آنجا که رابطهٔ اتحاد روحانی فیما بین نواب همایون کامران سلطنت پناه ملاحظه نموده سبب موافقت جانبین و واسطهٔ اتحاد ذات البین گشته روز بروز در تشئید مبانی این قاعده رضیه و بنیان این شیوهٔ مرضیه بنوعی اهتمام می نمود که الحال چنانچه کیفیت آن بر عالمیان ظاهر است لو بست الجبال او انشقت‌السماء احتمال قصور و نقصان بارگان آن راه نخواهد یافت - لا جرم باز ازین خدمت و ملاحظه سوابق خدمات تا غایت مراعات جانب سیادت پناه مرحوم مشارالیه دست همت علیا نهمت واجب و لازم دانسته در انجاح مطالب و اسعاف مقاصد او غایت اهتمام مبذول میداشتیم - درین ولا که فرزند نجیب او سیادت و نقابت پناه افادت و افاضت دستگاه نظاماً للسیادة و النقابه والدین حیدراً بدرگاه عرش اشتباه آمده بعز مجالست خلد آئین سرفراز گشت و سوابق اخلاص و ارادت موروثی و سابق خود را بوظائف خدمات لاحق موکد گردانید و آثار استعداد و قابلیت از وجنات حال آن سیادت دستگاه مشاهده افتاد او را ملحوظ نظر مرحمت و عاطفت شاهی گردانیده به تفقدات خاص مختص و سرفراز فرمودیم ترقب که او را بطریق والد ماجد واسطه التیام محبت و روابط و انعقاد مودت جانبین دانسته بوساطت آن نقابت دستگاه همواره ریاض مخالصت و وداد را بارسال رسل و رسائل شاداب دارند و نقش هر اصل که بر مرأت خاطر عاطر جلوه نما گردد از آنجا که عالم یگانگی است بی حجاب تامل بر منصهٔ ابنا و اعلام چهره کشا سازند تا بهر وجه که موافق اراده و مدعا باشد صورت اتمام یابد - همواره ساحت جاه و جلال ازو سمت نقص و زوال و شائبه فتور و اختلال مصون و محروس باد بمحمده و آله الامجاد -

باعلام خصوصیات حالات و مجاری حکایات محرک سلسله محبت و موالات باشد ـ
چنانچه از صدق عقیدت و صفا طویت آن نقابت پناه سزد در انتشار قواعد
مذهب حق حضراب کوشیده دقیقای از دقائق سعی و اجتهاد درین باب
فرو گذاشت نه کند و من کل الوجوه خاطر از جانب فرزند نجیب خود
خلف السادات و النقبا العظام نظاماً للسیادة و النقابه والدین حیدر جمع
دارد که همواره منظور و ملحوظ نظر شفقت و عاطفت شاهانه ما خواهد بود ـ
تحریر فی شهر ربیع الاول سنه ۹۵۳ ھ

APPENDIX IV

صورت کتابت شاه جمجاه ملائک سپاه شاه طهماسپ

چون تجدد ارسال رسل و رسائل وسیلهٔ ازدیاد محبت و مصافات
جانبین و واسطهٔ انعقاد مودت و موالات ذات البین است لهذا قوافل
دعوات بی ریب و ریا و رواحل تسلیمات مشحون بصدق و صفا بعالیجناب
سلطنت ارسال داشته و معدلت متاب نصفت و جلالت آیات سلطان والا
منزلت متعالی مرتبت عالیشان عمدهٔ اعاظم السلاطین بوفور العدالت و
الاحسان ممهد قواعد الایالت و الحکومت مشید ارکان السلطنت و الخلافت
موسس بنیان المحبت و الوداد و مرصص قوانین المودت والاتحاد المؤید
بتائیدات الازلیه" من عندالله معزالسلطنت والخلافه" والعز والاقبال والشوکه"
والاجلال نظام شاه ابدت میامن سلطنت و خلافت و مهدت قواعد عدالت
و نصفت الی یوم الدین ابلاغ و ارسال داشته همواره انتظام اسباب جاه و
جلال و حصول مقاصد و آمال ازیشان حضرت واهب العطایا باحسن وسائل
آمل وسائل بوده و میانش هذا مشهود ضمیر منیر و خاطر خطیر
می گرداند که چون از بدایت حال که سیادت و نقابت دستگاه مرحوم

B. M. Ms. Add. 9997 (Burhan-i-Ma'āṣir) pp. 63a-63b.

APPENDIX III

فرمان شاه طهماسپ بنام شاه طاهر الحسینی

فرمان همایون شرف نفاذ یافت، آنکه سیادت پناه افادت دستگاه متبوع اعاظم السادات والنقباء الکرام متخدم ارباب العمائم فی حوزةالاسلام معزاً للسیادة و النقابه و الافادات والسلام والمسلمین طاهراً و مجدداً، بوفور اشفاق والطاف نا متناهی و صنوف مکارم و اعطاف بادشاهی مفتخر و مباهی گشته همواره خود را ملحوظ التفات و توجه خاص و منظور نظر مرحمت و اختصاص همایون ما شناسد و من کل الوجوه بعاطفت بی نهایت خسروانه ما که همواره شامل حال آن نقابت و افادت دستگاه بوده و هست و مستظهر و مستوثق بوده پیوسته مقاصد و مطالب که درین باب بخاطر آن نقابت دستگاه خطور نماید از آنجا که سمت اختصاص و ارادت او نسبت بنواب کامیاب شاهی ماست بی حجاب توقف بموقف عرض رساند که از روی کمال توجه شاهانه بانجاح مقرون و موصول گردد و چون تفاصیل فتوحات غیبه که درین ولا قرین حال فرخنده مآل نواب کامیاب همایون ما گشته در کتابت حضرت سلطنت پناه شوکت و معدلت دستگاه ممهد قواعد النصفته والعدالت فی الآفاق مشید ارکان السلطنت والخلافت بوفور الاستحقاق لا زال مویداً بتائیدات الازلیه من عندالله معزالسلطنت والنصفت والعدالت والمحبت والاقبال نظام شاه ممهدت قواعد سلطنت و محبت و اجلاله و اصعد فوق الفرقدین کوکب اقبال مرقوم اقلام محبت ارقام شده بود و در بعضی اسفار سیادت و افادت دستگاه عمدة السادات امیر نظام خورم شاه و امیر زاده اعظم نقاوه امراء الکرام ادهم بیگ ملازم رکاب ظفر انتساب بوده اند۔ مکرراً بشرح و تفاصیل آن مبادرت نمی رود۔ باید که همواره در تشئید و تاکید قواعد محبت باین مساعی جمیله به تقدیم رسانیده حسب المرام

B. M. Ms. Add. 9997 (Burhan-i-Ma'āṣir) pp. 26a-27a.

آشیان و تقویت ضعفا و تربیت فقرای آل محمد از لوازم بینه و خصائص متعینه آن ذات رفیع‌الشان است، قطعه :

تو آن زلال حیاتی که داده جان از شوق
بوادی طلبت صد هزار نشنه لبی است
لطیفه ایست وجود تو بر صحیفه جود
که از اصول وجودش کمال منتخبی است

پس استدعای ترحم بحال ایشان درآن حضرت چندان وجهی ندارد و بهر وجه که خاطر اشرف اعلی بایشان توجه می فرمایند آنرا بنده عین مرحمت می داند و کمال مکرمت می شمارد و امیدوار است که تکلیف ایشان به تحصیل کمالات علمی منضم بوجوب الطاف و التفات بخصوص این امر مضاف بعموم اعطاف باشد والله‌الموفق‌المرادوالیه‌المرجع‌والمعاد - احوال این دیار بفیض فضل پروردگار و عون عنایت نواب کام بخش کامگار بصلاح واصلاح عائد است و امید مزید ارتفاع رایت دین مبین یوماً فیوماً متزاید و وجوه سکه و رؤس منابر بنام با احترام زینت گرفته و صورت خدمت و طاعت آن درگاه در ضمائر و مجاری خاطر همگنان متمکن و تقرر پذیرفته ، بوجهی که از تحریر عرائض و تمریر حوائل رافع ظاهر خواهد شد و این هنوز از نتیجه سحر است، اگر فی الجمله نظر عنایتی بحال فرستاده و فرستنده مبذول دارند بی شائبه موکد نسبت اعتقاد و موید معنی اراده این طایفه خواهد شد و در اعلاء کلمهٔ الله خالی از مدخلی نخواهد بود - الباقی امرکم حقافیما یقع فی الحق احق ان یتبع بالنبی الهاشمی محمدوآله -

کریمهٔ نور علی نور و مصدوقه و کتاب مسطور فی رق منشور بود در تیره شب دیجور کربت و غربت چون شمع منیر پرتو فیض در کاشانهٔ درویشان انداخته و مشاعر جسمانی و مدارک روحانی ایشان را بانوار استمالت و اشعهٔ استماحت مستضی و مستنیر ساخت، بیت:

خانـه ما را مخواه امشب چراغ عاریت

کز در و دیوار این ویرانه مهتاب آمدست

از ملاحظهٔ ارقام آن همایون خطاب وحی آسا معنی یهدی‌الله‌لنوره من یشاء برای العین مشاهده کردیم .... اگرچه سعادت اعتنا و التفات شاه دولتی است فائق بر طوق قدر و منزلت گدا و دولت خطور بر خاطر مقربان آن درگاه سعادت‌نسبت زائد بر حوصله همت این بی سر و پا، اما ظاهر است که حقارت ذره افاضت نور منظور خورشید انور نیست و درین معنی جز افاده مقتضای ذات امری دیگر ملحوظ این ذره پرور نی و لا غرو هذا من کرایم ذاته، بعده اشارة فایض البشارت در باب توجه ذره بحضرت بیضا و توصل قطره بلجه دریا که از عبارات اعجاز آیات پروانچه همایون مثال عنایت مضمون بالمنطوق والمفهوم مستفاد و معلوم می شد مرحله پیمای بادیه توجه موقد نوائر شوق و شفقت بشرف عتبه بوسی گشت و محمل نشین قافله عزیمت را جز این ترانه حرفی بر زبان نگذشت ...... و بالجمله نهایت سعی در امتثال امر مطاع مصروف داشت و غایت همت بر تحصیل این امنیت گماشت اما چون تدبیر موافق تقدیر نیفتاد و سعی بنده بی امضای قضا فائده نداد لاجرم بحکم مقدمه ما لایدرک‌لایترک‌کله بعضی از بنده زادها را باوجود صغر سنی و قلت تجربه معتمداً علی‌الالطاف الالهیه و مستنداً بالعنایات الشاهیه بجاروب کشی آستان ولایت نشان فرستاده شد وکان‌ذلک‌فی‌الکتاب‌مسطوراً- بادشاه دین و دنیا پناها! نقد ولایت در آستین و گنج فتوت در آستان شماست- اشراف خاطر اشرف بر مخزونات ضمائر و مکنونات سرائر از کمالات ذاتی و فضائل دینی آن خاندان قدسی

و بانظار کیمیا آثار منظور و ملحوظ گردد، چه بنا بر وفور مساعی جمیله آن سیادت پناه در اعلاء اعلام دین مبین و ترویج احکام شریعت حضرت خیر النبین علیه الصلواة والسلام و انتشار مذهب حق امامیه در آنصوب و ظهور آثار اخلاص و بروز قواعد اختصاص او بدین درگه سلاطین پناه توجه خاطر دریا مقاطر دربارهٔ آنسیادت و نقابت دستگاه زیاده از حد و حصر است لایحتاج الصباح الی المصباح و آن افاضت پناه از زمرهٔ معتقدان با اخلاص و مخلصان با اختصاص این دولت بی انتقال ابدی الاتصال دانسته بمواثد تعظیم و عوائد تفخیم از سائر اکابر اشراف ممتاز و مستثنی میدانیم و نتائج این معنی نسبت بآن سیادت پناه و اولاد عظام الی ما تناسلوا و تعاقبوا، ازین دودمان رفیع مقام ما دارالشهور والاعوام ظاهر و باهر خواهد شد. تحریر فی التاریخ شهر محرم سنه ۹۳۹ھ -

APPENDIX II

مکتوب شاه طاهر الحسینی بنام شاه طهماسپ

.... خاکسار بی مقدار طاهر الحسینی که نهال حیات وی بآفتاب مهر و وفا و شبنم محبت خاندان نبوت و اصطفا پرورده و گلشن اعتقادش از کوثر ارادت و سلسبیل اخلاص دودمان ولایت آب خورده و سر خدمت از سجده تحیت و تعظیم و روی نیاز از زمین انقیاد و تسلیم برداشته زبان خامه را ترجمان زبان می گرداند. بزبان خضوع و خشوع از حضیض فقر و انکسار بذروهٔ عرض مقربان سپهر اقتدار می رساند که درین زمان سعادت آوان ازآن سده سدرهٔ مکان فرمانی مشتمل بر عنایت موفور و نشانی محتوی بر مرحمت غیر محصور که بیاض آن آرزوی صورت معارض عارض حور و مشاکل لمعهٔ نور و سواد مسطورش من حیث المعنی مصداق

B. M. Ms. Add. 9997 (Burhan-i-Ma'āṣir) pp. 24a-25b.

APPENDIX I

فرمان شاه طهماسپ بنام شاه طاهرالحسینی

.... و درین اوقات خجسته ساعات که سیادت پناه نقابت* دستگاه رفیع‌الدرجات کثیرالبرکات ذی الحسب الطاهره والنسب الطاهره عمدة افاخم السادات و النقباء العظام نقاوه اولاد حضرت خیرالانام علیه الصلوات والسلام شمس‌السیادة والنقابه" والدین سید محمد الحسینی المدنی الوحادی که به تقبیل قوائم سریر خلافت مصیر و حاشیه* بساط جلالت مناط مستسعد و سرفراز گشت ـ صورت ارادت و اعتقاد و کیفیت اخلاص و اتحاد آن سیادت و نقابت دستگاه را کماهی بر مرایای ضمیر منیر سعادت تصویر که مورد اسرار غیب و مهبط انوار لاریب است مرتسم و منقش گردانید ـ موجب تضاعف مواد التفات و تلطف شاهی در بارهٔ او شد ـ سیادت و معارف پناه موسی الیه باید که باقتباس پرتو مصباح عواطف شاهانه و استفاضه انوار مشکوة عوارف پادشاهانه که هادی طریق سعادت مندان و رفیق صراط مستقیم سر بلندان است مخصوص بوده بموادی حب‌الوطن من الایمان احرام حریم کعبه درگاه گیتی پناه که مطاف کر و بیان ملاء اعلیٰ و قدسیان عالم بالا و منعوت بنعت من دخل کان آمناً است بسته جمال این عزیمت را در حجاب تراخی و نقاب توقف محجوب و مستور ندارد و اگر احیاناً بسبب عوائق ایام که علائق مراد و مرام انام است چهرهٔ این داعیه در پردهٔ تعویق ماند یکی از اخلاف حمیدة‌الاخلاق خود را بجهات این سعادت عظمیٰ و ادراک این عطیه کبریٰ فرستد که در درگاه جهان پناه در سلک سعادت مندان کنتم‌خیرامه" بوده همواره اقتباس انوار کمال از مهر عاطفت یزدان نموده از مراحم بی غایت خاقانی و مکارم بی نهایت سلطانی که قاطبه انام و کافه خواص و عوام را کافل و شامل است محظوظ

See B. M. Ms. Add. 9997 (Burhan-i-Ma'āṣir) pp. 22b-23b.

party. In Gujarāt he made a short halt at Patan, and went for a stroll with a few men. A party of the Polādman tribe, who were not on good terms with the Khān-i-Khānān, made a surprise attack and killed him on the spot. After this tragedy, the servants of Bairam Khān returned to the royal court along with his family and luggage. The king deputed Sharafuddīn Mīrza to go to Gujarāt in order to take revenge for the death of Bairam Khān from this impudent tribe. "Now when nine hundred and seventy-one years have passed since Hijra(971/1563)", records Khwurshāh, "the Mughal army was engaged in Gujarāt for its conquest. And from the other side, according to the royal order, 'Abdullāh Khān, the Governor of Gujarāt and Māndu, was staying with his five to six thousand men in the vicinity of Burhānpūr. Mirān Mubārak Shāh, the recognised king of the territory of Burhānpūr, sent his nobles and fifteen thousand soldiers along with huge elephants to wage war against 'Abdullāh Khān. Although there were not more than two thousand five hundred men with 'Abdullāh Khān at that time, yet he fought bravely and killed two to three thousand Indians and imprisoned some of them and the rest made their escape.

"If God the Most Exalted wills, a detailed account of the reign of this king (Akbar the Great) will be given later on, after proper investigation.

"May the bright sun of the kingdom of this exalted king remain always shining on the horizon of glory and grandeur and the illuminating moon of dignity and power of this unparalleled king shine at the summit of respect and honour."

The nightingale of eloquence, Maulāna Shihāb-ud-dīn Aḥmad Mu'immā'i composed beautiful verses in its praise

The accession of Jalaluddin Muhammad Akbar at Delhi

After the death of Humāyūn, Akbar was enthroned at Delhi in A.H. 965/1556 A.D., with the consent and support of nobles and military commanders. He held aloft the banner of Mughal honour and power and the light of his justice and equity illuminated the houses of the common people. The crown and throne of the Mughal Empire acquired their pomp and grandeur through this celebrated ruler and the country and the nation received grace and splendour through this eminent king. Since the author of this book (Khwurshāh bin Qubād Al-Ḥusaini) is not fully aware of the particulars and facts of this just ruler, this account is based upon information gathered from those people who came from that quarter. During the early days of his accession, Bairam Khān, who bears the title of Khān-i-Khānān, revolted with his fifteen thousand Qizl-bash soldiers against the authority of the king. It was his desire that all the great nobles, officials and ministers of the state should not interfere in the state affairs and even the king should not exercise his sovereign powers without his consent. When the king came to know about the evil plans of Bairam Khān, he decided to leave Agra for Delhi with some of his trusted men, pretending to go for a hunt. The soldiers and officers of the army of Bairam Khān also began to disperse on account of some reason or the other. When the helpers and assistants of Bairam Khān left him one by one, he decided to give up his struggle for power and made up his mind to go to Mecca for pilgrimage. Through some of the influential nobles of the court he requested the king to forgive his past mistakes and let him go on pilgrimage to Mecca and Medina. The king forgave him, considering his former services and gave him permission for the pilgrimage. Accordingly, Bairam Khān set out for Gujarāt with considerable wealth and a large

nected with the wardrobe, the kitchen, the stables, and the necessary mangement of the mules and camels were assigned to the Air Department, and the charge of this office was entrusted to Khwāja Luṭf Ullah. The department dealing with medicine, wine, and all work related to water was named the Water Department. The affairs of agriculture, building and the administration of the exchequer were assigned to the office called the Earth Department, which was under the supervision of Khwāja Jalāluddīn Mīrza Beg

Other Inventions of the King

When Humāyūn started by boat from Firozābād (Delhi) for Agra with his nobles and ministers and all his courtiers and principal officers, a floating market was arranged on the water and one could buy various kinds of food, drinks, dresses, clothes etc. Similarly the royal gardeners placed wooden planks on several of the boats, and spreading earth on them made them suitable for horticulture. They made fine orchards, on the borders of which grew fruit trees and flowering plants.

One of the unique contrivances was the mobile bridge, in which several boats were tied together with hooks and iron chains, covered with wooden boards which were so firmly fixed to them by iron nails that they would not shake at all. By this device all low and high, young and old, horses and camels could cross from one bank to the other without any difficulty.

The other invention was a mobile palace, which consisted of three storeys built of wood. The clever carpenters and skilful artisans had so well joined together its component parts, that whoever looked at it considered it to be of one piece. It could be moved easily to any place. This marvellously decorated palace was adorned in various colours by the most skilful painters and the subtle goldsmiths had made a golden dome, which shone like the world adorning Sun, and which was placed on its top. The chamberlains of the throne had covered it with curtains of seven colours, made of cloths from Khotan, Turkey and Europe.

management of the state officials were placed in the hands of the great general Shujā'-ud-dīn Amīr Hindū Beg. The important affairs of Murād and the royal household, and both the religious and legislative affairs were administered by Amīr Uwais Muḥammad.

'Humāyūn also introduced a new custom of distributing arrows for distinguishing the ranks of each of the servants of the throne. According to the diffeient standards of gold, the ranks of the people comprising the classes of Daulat, Sa'ādat and Murād were divided into twelve distinctive arrows and everyone received a rank in the grade commensurate with his position. The twelfth arrow, which was made of purest gold was reserved for the King. The eleventh arrow was assigned to the king's relatives and Sulṭāns. The tenth was given to the great Shaikhs, the Sayyids, and the great learned and religious men and the ninth to the great nobles. The eighth was given to intimate courtiers and to the officers; and the seventh was reserved for headmen in general. The sixth was assigned to the tribal leaders and to the Uzbēgs, and the fifth was given to young volunteers. The fourth was granted to the treasurers. The third was assigned to the soldiers. The second was assigned to the menial servants, while the first was given to the watchmen, camel drivers and the like. The division into twelve classes was based on the number of twelve heavens, twelve months of a year, the twelve sons of Prophet Ya'qūb, the twelve companions of Jesus Christ and the twelve infallible Imāms, etc.

Another invention of Humāyun was that he divided the affairs of the State into four departments, corresponding to the four elements, viz., Ātashī (fire), Hawā'ī (air), Ābī (water) and Khākī (earth). And for transacting the business of each of these four departments a Wazīr was appointed. The department which dealt with artillery, armour, arms and making of weapons of war and various types of mechanical devices connected with fire was designated the Fire Department, and Khwāja 'Amīdul Mulk was appointed as minister-in-charge. The duties con-

SOME OF THE INVENTIONS OF HUMĀYŪN WITH REFERENCE TO KHWĀND AMĪR

After his enthronement, Humāyūn divided all the inhabitants of his dominions into three classes for the sake of smooth administration. The Ahl-i-Daulat (officers of the State), which included his brothers and other relatives, his officers (Umarā'), his ministers (Wazīrs) and all his soldiers. The holy persons, the great Shaikhs, the respectable Sayyids, the learned men, the Qāzīs of Islam, the band of philosophers and poets, the judges, the nobles and worthy people were called Ahl-i-Sa'ādat the (good men). Those who possessed beauty and elegance, those who were young and handsome, also clever musicians and sweet singers were named Ahl-i-Murād (people of pleasure).

Similarly the days of the week were also divided and allotted to the three classes. Thus Saturdays and Thursdays were fixed for the pious people (Ahl-i-S'ādat), Sundays and Tuesdays for the State Officers (Ahl-i-Daulat) and Mondays and Wednesdays were fixed for people of pleasure (Ahl-i-Murād). Friday was reserved for private affairs and for consultations on important issues of the State.

Another invention of Humāyūn was that he had three arrows made of gold, and according to the above-mentioned classes named them respectively the Sahm-ul-Sa'ādat, Sahm-ul-Daulat and Sahm-ul-Murād. Each of these three arrows was handed over to one of the highly qualified officers. The affairs of the people of Sa'ādat were assigned to the greatest of all the learned and clever men, the most renowned of all nobles and dignitaries, Maulanā Muḥī-ud-dīn Muḥammad Farghari. And settling the great affairs of the aged Shaikhs, the noble Sayyids, the liberal professors, the honest Qāẓīs, the great teachers and the exponents of law, devotees and pious men, as also the duties appertaining to the laity, the appointment and dismissal of the law officers, the assignment of pensions and granting of lands in charity to this class were entrusted to him. The conduct and superintendence of all government affairs and the duty of superintending the

course of making intrigues against Humāyūn. This time he invited the military help of Salīm Shāh Sūrī, the son of Sher Khān. Salīm Shāh led thirty thousand men against ten thousand men of Humāyūn's army. A very fierce battle took place in which Prince Hindāl was killed, but a great defeat was inflicted on the enemy and Kāmrān Mirza was captured and brought before the king. Humāyūn, this time too, wanted to forgive his brother and enhance his status, but all the nobles and the army officials were united against Kāmrān Mīrza. They declared him guilty on account of the murder of the two Sayyids and his numerous hostile activities against the king. They were of the opinion that Kāmrān Mirza must pay the price of his past misdeeds with his life. The king submitted his case to a court of justice. The court decided according to the rule, "an eye for an eye and a tooth for a tooth." Kāmrān was blinded and of his own choice he was sent to Mecca by boat via Banderdeep. He died there after a few years, and meanwhile 'Askarī Mīrza also died.

In the beginning of A H. 962/1554 A.D., Humāyūn started preparations with a view to the reconquest of India. Having known of his plans, a good number of soldiers from far and wide gathered around Humāyūn. Lāhore was taken without any difficulty and thereafter Humāyun deputed Bairam Khān, Khān-i-Khānān, with five thousand men to conquer Delhi. Delhi and Agra were then in the possession of a Pathān, Sikander Khān, who fought Bairam Khān with his fifty thousand troops at Sirhind. Sikandar Khān was defeated and his whole army was destroyed. The Mughals pursued the fugitives and most of them were killed or captured. Humāyūn marched towards Delhi and in the month of Sha'abān the Mughal flag was hoisted in Dīn-Panah (Delhi). Humāyūn ruled for another three years, and after a long rule of twenty-eight years he died at Delhi in the year A.H. 965/1556 A.D., at the age of fifty-two. He left behind two sons, Sulṭan Jalāluddīn Akbar, who succeeded him at Delhi and Mīrza Ḥakeem, who was the governor of Kābul.

Murād with ten thousand Persian soldiers to help him to recover his lost kingdom. Experienced officers and nobles, such as Shāh Qulī, Sulṭān Fishār, Shādī Beg, Ḥasan Sultān, Aḥmad Sulṭān Shāmlū and Ya'qūb Sulṭān Qāchār were sent along with the Prince. Humāyūn gave an undertaking that Kabul and Qandahār would be surrendered to the Persians after these had been recovered from his brothers. During his stay in Persia, Humāyūn presented many precious stones to the Persian Emperor, including a diamond (Koh-i-Noor), which weighed seven miṣqāl, and which he had found in the treasure of Sulṭān Ibrāhīm. Humāyūn took leave of his host and marched towards Kābul and Qandahār along with Prince Murād. On 11th Muḥarranī-ul Harām A. H. 952/26 March 1545 A.D , they reached Qandhār and after a short encounter 'Askarī was defeated and Qandhār was handed over to Prince Murād. On the death of Prince Murād in the same year, Sultān Husain Mīrza, a nephew of Shāh Ṭahmāsp, took over the administration of Qandhār.

Having sent off the Persian army, Humāyūn diverted his attention to the conquest of Kābul. Kāmrān Mīrza, hearing the news of Humāyūn's plans, fled away towards Sindh and thus Humāyūn took possesion of Kābul on the 11th Ramzān without any bloodshed. Humāyūn now marched towards Badakhshān. Taking advantage of his absence, Kāmrān Mīrza, reinforced by the army of Shāh Ḥusain Arghun of Sindh, got possession of Kābul once again. Kāmrān Mīrza put to the sword all those officials of Kābul who had been deputed by Humāyūn and blinded two of the Sayyids. When Humāyūn came to know of the atrocities committed by his brother, he set out at once towards Kābul inspite of bad weather and heavy snow. Kāmrān Mīrza left Kābul for the fort of Rustāq and shut himself up there. Humāyūn led his army against this fort and for forty days attacks and counter-attacks took place between the parties. Subsequently the long drawn struggle came to a close in the form of Kāmrān's defeat and his arrest. Humāyūn, as usual, treated his brother affectionately and appointed him in the territory of Kolāba. But the treacherou s and ungrateful brother again started on his favourite

in the territory of Bakra and sent Sayyid Ṭāhir Ajal Astarābādī to the court of Shāh Husain Arghūn, the governor of Sindh, in order to know of his intention to extend help. Mīr Ṭāhir informed Humāyūn about the evil designs of Shāh Ḥusain Arghūn and advised him not to come to that quarter. For three long years the king had to wander about in vain in the desert of Sindh. 'Askarī in Qandhār and Kāmrān in Kābul opposed Humāyūn and did not even let him cross over to the ancestral country through their territories. Completely disappointed by the hostile treatment of his brothers, Humāyūn decided to proceed to Persia in order to seek help from Shāh Ṭahmāsp. Shāh Ṭahmāsp, accepting the request of Humāyūn, sent an invitation to visit his country. He also sent instructions to the governor of Khurāsān to receive the royal guest with all honour and see that special arrangements were made in this connection.

On 22nd Jamādi-ul Akhir, A. H.950/Sept. 1543 A.D., Humāyūn crossed Sindh and proceeded towards Persia and reached Herāt in the month of Dhu'l-Qa'da. Muḥammad Khān, the Governor of Herāt, gave a splendid reception. Humāyūn stayed for twenty days in Bāgh Zāghān and spent most of his time in seeing the important buildings and visiting the shrines of the saints. His next halt was at Jām, where he stayed for some time and paid his homage at the shrine of Shaikh Jāmi. Thereafter he proceeded towards Mashhad, where he was received by Shāh Qulī Astanjilo, accompanied by the learned and the nobles of the city. In A.H. 951/1544 A.D., Humāyūn was taken to the city of Mashhad with great pomp and splendour and was honoured with valuable presents and offerings by the people of the city. He visited the tomb of Imām 'Ali ibn Musa al-Raẓā. From there he went to Chaman-i-Sulṭānia, where he met Shāh Ṭahmāsp Ṣafavi, who gave a very warm and splendid reception and entertained him as the royal guest for a month. He then visited the tomb of Shaikh Ṣafi at Ardbel, and set out for Tabrīz, where he visited the old monuments and enjoyed its beautiful gardens. At the end of his itinerary, Humāyūn met his host, who deputed Prince

so that they may check the atrocious activities of Sher Khān. The king accepted the advice, but 'Alī Qulī Khān insisted on the capture of the fort. It took forty days to capture it, and thereafter the royal army proceeded towards Bengal. On the way, the Governor of Bengal, who had been defeated and badly injured at the hands of Sher Khān met Humāyūn. The Governor could not survive the injuries and died within two or three days. The royal army continued its march and arrived in Bengal in A.H. 945/1538 A.D. Sher Khān, hearing the news of the arrival of Humāyūn, transferred all his treasure to some other place. Humāyūn stayed in Bengal for one year. Meanwhile the news came from Agra that Hindāl Mīrza had murdered Shaikh Bahlūl and proclaimed his independence and was planning the conquest of Delhi. Humāyūn left a large army in Bengal under the command of Jahāngīr Qulī Mīrza and set out for Agra in the company of some Sayyids and nobles with a small army. Sher Khān came out from his ambush and blocked the way. A fierce battle took place in which Muhammad Zamān Mīrza (who had joined again the service of Humāyūn after the defeat of Bahādur Shāh), Maulānā Muḥammad Perghāzī and some other nobles were killed. Humāyūn reached Agra with a deep cut on his eye. Hindāl Mīrza expressed regret for what he had done and he was forgiven on the recommendation of some of the nobles. Kāmrān Mīrza came from Lāhore and joined Humāyūn with a large army. But soon he betrayed Humāyūn by taking away his family and his army from Agra to Lāhore. Determined to give a tough fight to Sher Khān, Humāyūn once again crossed the Ganges and entered the territory of the enemy. Sher Khān also came out with a large army from the other side. Again the Mughals were badly defeated and crushed in the battle of Qannauj. Humāyūn gave up every hope of the recovery of the lost kingdom of Hindustān and retired towards Sindh. Sher Khān occupied Delhi and Agra in Muḥarram-al Ḥarām A.H. 947/1540 A.D. After a short while he captured Lāhore too.

On 24th Ramẓān A.H. 947/Dec. 1540 A.D. Humāyūn arrived

will always listen to your gracious advice." The king, accepting the request of Bahādur Shāh, marched from Kambāyat towards Champānīr, and from there to Māndū, (A.H. 944/1537 A.D.). In the same year the rulers of Deccan and Bijanagar sent various presents as the token of their allegiance and goodwill.

The Mughal army was in Gujarāt for about one year, and the Gujarātīs were not happy because of the ill-treatment they received from the Mughals. Bahādur Shāh took advantage of this situation and came to Kambāyat from Banderdeep; Yādgār Nāsir Mīrza and Qāsim Husain, who were in charge of Kambāyat, left for Aḥmadābād. Askarī Mīrza asked for the counsel of the princes and nobles but since they held divided opinions, he surrendered Ahmadābād to the Gujarātīs and left for Champānīr. Amīr Tardī Beg tried his utmost to persuade the princes and nobles to stand against the Gujarātīs, but they did not listen to him and almost threatened to arrest him. They were all looking forward to joining their families in Delhi and Agra at the earliest possible moment. Amīr Tardī Beg fortified himself in the fortress, but 'Askarī Mīrza along with all the princes and nobles left for Māndū. After a couple of days Amīr Tardī Beg, too, decided to follow the other Mughal nobles, and he set out from Champānīr with all the cash and valuables. Sulṭān Bahādur recaptured all his lost territory.

While Humāyun was engaged in the campaign of Gujarāt, Sher Khān, the Afghan chief, organised a considerable number of Afghans into an army and began to make intrusions into the royal territory. Humāyūn, on his return to Agra from Māndū, came to know of Sher Khān's invasion on Bengal. The Governor of Bengal reported the atrocities of Sher Khān to the royal court, and Humāyūn marched towards Bengal at the end of A.H. 944/1538 A.D., leaving behind Hindāl Mīrza in Agra as his vicegerent. The king ordered the capture of the fort of Chunār, which was in the possession of Sher Khān. But the nobles were of the opinion that, instead of wasting any time in the conquest of the fort, they should continue their march into Bengal,

to come into the open. After a few days, the army of Sulṭān Bahādur Shāh ran out of all provisions and people began dying of starvation. At last Sulṭān Bahādur decided to destroy his very famous guns, "Bahādur Shāhī" and "Laila Majnū", and then he escaped with some of his companions towards Māndū in the darkness of night. The next day, when this news came into the royal camp, an army was despatched in his pursuit. But somehow or other Sultān Bahādur reached Māndū with twenty thousand men, and took measures to defend the fort. In the month of Shawwāl this fort was also besieged by the royal army and Sultān Bahādur had to make his escape to Champānīr. After a stay of three days, Humāyūn went towards Champānīr. Sulṭān Bahādur transferred all his treasures along with his relatives to Banderdeep and he himself went to Kambāyat. But the royal army followed him and he had to fly to Banderdeep and from there to Diu and Daman. Humāyūn spent some time at Kambāyat, but the damp coastal climate did not suit him. He became sick and moved towards Champānīr. Humāyun got tremendous treasures from the fort of Champānīr. After the conquest of Champānīr, the whole territory of Gujarāt was divided among the princes and the nobles. Aḥmadābād was given to 'Askarī Mīrza under the protection of Amīr Hindu Beg, the government of Champānīr to Amīr Tardī Beg, the territory of Kambāyat to Yādgār Nāṣir Mīrza and the government of Baroch to Qāsim Ḥusain Mīrza. Humāyūn intended to attack Banderdeep once again, but on account of his ill-health, this could not be done. When Bahādur Shāh learnt of this, he despatched the following letter to Humāyūn :

"I hope you have received my previous letter by this time. I had already apologised for my past behaviour. I had committed that mistake because of the ill advice of some of my foolish counsellors. Now I humbly request you to treat me in the same way as Prophet Joseph had treated his brothers. I ask your Majesty's permission to allow me to send Ṣadr Khān as my plenipotentiary in your service. I assure you that the Khān

the infidels in order to strengthen the power of Islam. Victory is at hand. But the news of your attack and your sympathy for them have greatly perturbed me. Your present attitude may prove a great blow to the interest of Islam as well as a cause of rejoicing for the infidels." When the messenger of Sulṭān Bahādur delivered this message to Humāyūn, the king said, "Had the ruler of Gujarāt not violated the agreement of friendship on his own initiative, we would have never come to this quarter. Not only did Sultān Bahādur break the mutual agreement but he has given shelter to our rebels. We despatched a letter of warning to which he answered boastfully and did not even hesitate to make some very improper and irresponsible statements. Therefore it is necessary to chastise him, so that an example be set for others. But since he is engaged at present in the campaign of Chitor, we shall wait till this military operation is completed. Thereafter our attack would be inevitable." Knowing the determination of Humāyūn, Sultān Bahādur sent K͟hwāja Ayyūb Abulbarakah, who was well known for his sweet tongue, cheerfulness and wit. But after reaching the royal camp, the K͟hwāja returned all the presents from Sultān Bahādur, telling him that the whole purpose of his mission was just to escape from Bahādur Shāh's camp and join the royal army. Otherwise this errand was beyond his power. Sulṭān Bahādur was greatly disappointed with this new situation. Meanwhile, Humāyūn ordered Hindū Beg to take up arms against the Gujarātīs. Bahādur Shāh tried to take some defensive measures by digging trenches around the Gujarātī camp and placing the artillery around it. He also sent K͟hurāsān K͟hān to fight against Hindū Beg, but K͟hurāsān lost his life in this encounter. The Mughals decapitated him, hanged his head around the neck of one of the prisoners and thus sent him to Sulṭān Bahādur. All the Gujarātīs were frightened at this horrible sight. But the Mughals did not waste a single minute, and they launched a great attack on the army of Gujarāt. Although the number of the Gujarātī troops was two hundred thousand against the seventy thousand of the Mughals, yet they could not dare

it is essential to expel those people who have been given shelter by us. But it is impossible. Your arrival at Gwālior is also based on false pride and immature thinking. It is a well-known fact that the promises made to Muḥammad Zamān Mīrza have not been fulfilled by you. Now, if I surrender him to you, it is quite possible that more breaches of agreement may occur in the future. Since Muḥammad Zamān Mīrza was aware of the traditions of our ancestors (when they had helped Sultān Maḥmūd Khaljī against the rebellion of the Hindus) he came to us. We had pledged to help him and now we shall accomplish it as our religious and temporal duty. We have every hope that he will certainly succeed in his plans with our assistance. I was busy at Banderdeep in the campaign of crushing the European devils, when the news of your march up to Gwālior was brought to me. Now you intend to proceed towards Gujarāt. I think it will be much better for you to drop this idea once for all because its execution is beyond your power. It is not befitting the brave to boast of the deeds of their ancestors. If you regard yourself as really brave, then come out in the open field. It is advisable for you to free your mind from the idea of vanity and false pride."

Humāyūn got very furious after reading the letter of Sulṭān Bahādur Shāh. He at once gave orders to attack Gujarāt. Leaving Hindāl at Agra, Humāyūn proceeded towards Gujarāt in the month of Dhu'l Qa'da A. H. 941/1535 A.D. At that time Sulṭān Bahādur was engaged in the conquest of the fort of Chitor. Sulṭan Bahādur deputed Tātār Khān with ten thousand troops to meet Humāyūn. Humāyūn sent Amīr Tardī Beg with three hundred horsemen to check Tātār Khān and later on sent 'Askarī Mīrza with four thousand troops to reinforce Tardī Beg. 'Askarī Mīrza was still on his way when Amīr Tardī Beg attacked the army of Tātār Khān and defeated it. The royal army also laid siege to the town of Rāi Singh on the same day. Bahādur Shāh was very much disturbed to learn of the progress of the royal army, and he despatched a very clever and eloquent envoy to Humāyūn with this message : "I am at present fighting against

fief of Balodra village. Much before his escape to Gujarāt, an agreement had been signed between Humāyūn and Sulṭān Bahādur that both parties would treat their enemy as the common enemy and their friend as the common friend. In spite of this agreement, many Afghāns took refuge in the court of Gujarāt and they were offered friendly treatment. Humāyūn was shocked at Sulṭān Bahādur's violation of the agreement. He sent Maulānā Qāsim 'Alī Ṣadr and Ghiyāṣuddīn Qūrchī as his envoys in order to warn Sulṭān Bahādur. They conveyed the royal message to Bahādur Shāh that either he should hand over the fugitives to the Mughals or expel them from his territory, if he wanted to maintain friendly relations. Bahādur Shāh paid much respect to the Mughal messengers, but later on he changed his attitude and did not listen to their advice. Instead, he sent Nūr Muḥammad Khalīl to the Mughal court with a new agreement. Humāyun did not approve of the conditions of this new agreement and he sent a reply to Bahādur Shāh in the form of the following letter:

"It has already been conveyed through Maulānā Qāsim 'Alī Ṣadr and Ghiyāṣuddīn Qūrchī that if you want to keep the old agreement in force, it is necessary either to extradite those fugitives who have been given shelter by you or to expel them from Gujarāt. It was expected of you that the old friendly relations would be maintained, but your new agreement proposed through Nūr Muḥammad Khalīl is very surprising. Perhaps you know that Ṣāḥib-i-Qirān did not invade Rum for a long time in spite of the mistakes committed by Yalderim Bāyazīd. But when he gave shelter to Qarā Yusuf Turkmān and Sulṭān Aḥmad Jalāyer, who had fled away from the royal army, and in spite of the warning he did not surrender these two fugitives or expel them from Rum, he had to face whatever was in store for him. We have already arrived at Gwālior and are waiting for your reply." Sulṭān Bahādur did not pay any heed to this letter and he sent a very harsh reply to Humāyun, which is given below:

"According to your letter through Nūr Muḥammad Khalīl,

with boisterous melodies and dances. Poets wrote eulogies on the Coronation and were rewarded generously.

During the last three days of these celebrations, the nobles and Amīrs brought valuable presents. The king distributed alms among the poor and valuable presents, such as head to foot garments and Arabian horses among the nobles. The celebration had not yet come to an end when the news of the revolt of Muḥammad Zamān Mīrza and Shaikh Bāyazīd was brought. Cutting short the festival, the king assembled the royal army and marched towards Qannauj. Meanwhile Muhammad Zamān Mīrza had advanced with his men up to the river Ganges. The battle was about to start when some experienced nobles of the king prevented it with a compromise between the king and the Mīrza. Muhammad Zamān Mīrza made his submission through Mahdi Khwāja. The king treated Muhammad Zamān Mīrza with kindness and affection and later on sent him with 'Alī Ṭghai to the government of Baiyāna. The unfaithful servants of Muḥammad Zamān Mīrza, who were the main cause behind this rebellion, were punished severely.

After the death of Bābur, the defeated Afghāns tried to make another attempt to recapture the lost territory from the Mughals. Shaikh Bāyazīd was the leader of these forces. But the Mughals defeated them in a battle and Shaikh Bāyazīd was killed. Next, Humāyūn set out to conquer the fort of Chunār, where Sher Khān had organised the Afghāns against the Mughals. Humāyūn deputed 'Alī Qulī Topchi to the conquest of this fort. Sher Khān sought a truce with Humāyūn by promising to pay him a large amount of money every year, and as a hostage he sent his son in the service of the king, along with five maunds of gold. Though Humāyūn was against this agreement, but he had to make peace with Sher Khān on account of the second rebellion of Muḥammad Zamān Mīrza. The king started towards Agra and he deputed Yādgār Nāṣir Mīrza to punish Muḥammad Zamān Mīrza, upon which the latter fled to Gujarāt, and took shelter in the court of Sulṭān Bahādur, who granted him the

annexed to the Mughal dominion. The revenue of the Mughal Empire was fifty-two crores at that time. It also included eight crores given by the pagan Rājas to their Muslim rulers. After a rule of thirty years, Bābur died in Jamādi-ul Awwal A.H. 937/1530 A.D., at Agra. All the princes and the subjects mourned the great loss. Bābur was forty-nine at the time of his death. He ruled over Māwarā'-unnahr and Dāwar Zamīn for thirty years and five years in India. He left four sons after him, (1) Muḥammad Humāyūn Mīrza, who was enthroned after Bābur's death according to his will, (2) Kāmrān Mīrza, who was the governor of Kābul during the reign of Bābur, (3) 'Askarī Mīrza and (4) Hindāl Mīrza.

The account of the reign of Muhammad Humayun from his accession to his death.

On Friday, in the month of Jamādi-ul Awwal A.H. 937/1530 A.D., the Khuṭbah was read in the name of Muḥammad Humāyun Pādshāh in the Jāmi' Mosque of Agra, and the whole of Agra celebrated the accession of Humāyun.

After his accession, Humāyūn retained Muḥammad Zamān Mīrza in the government of Jaunpur. From Lāhore to Kābul, the whole territory was placed under the management of Kāmrān Mīrza. Qandhār and Dāwar Serzamīn was given to 'Askarī Mīrza and the administration of the government of Badakhshān was entrusted to Shāh Sulaimān, the son of Khān Mīrza. Mīrza Hindāl was deputed to the government of Alwar and its surroundings. The king assigned the Sarkār of Kābul to Mahdi Khwāja, the estate of Sambal to Amīr Hindū Beg, the province of Sindh to Mīrza Shāh Husain Arghūn and the government of Delhi to Amīr Faqīr 'Alī.

After settling the affairs of the princes and Amīrs, the king ordered that necessary arrangements be made to celebrate the Coronation. All the shops and bazārs of Agra were decorated with great care and attention. The ceremony continued for a month and each and every corner of Agra resounded and throbbed

Indian jewellers. Taking possession of the widespread kingdom of Sulṭān Ibrāhīm, Bābur began to abolish oppression, to establish justice, to crush the rebellions, to help his subjects, to conquer the forts and to erect new buildings and gardens.

After the defeat of Sultān Ibrāhīm, most of his Amīrs fled away from Delhi and joined Rānā Sāngā, the Rāja of Chitor. They persuaded him to fight against Bābur. Rānā Sāngā was held in high esteem by the Rājās of Hindustān in so far as the valour of his army, the extent of his dominion and the quantity of his wealth was concerned. On the advice of Ḥasan Khān Mēwāti and Ṣalaḥuddīn, Rānā Sāngā advanced towards Agra to meet Bābur. Bābur ordered military preparations to check him at Shukrī (Sīkrī) and arranged the battle-field in the same manner as that of Pānīpat. Within a few days the Mughal army was ready to join battle with the enemy. Shaikh Zain, who had been on the battle-field along with Bābur, observes that for twenty days both the armies were lying face to face, but Rānā Sāngā could not dare to attack. At last the enemy launched his first general attack with the charge of a fierce elephant, called Gard-bād. The Mughal soldiers countered with the discharge of innumerable arrows from the right and the left wings. But Ustād'Ali Qulī Topchī, who was unparalleled in the art of artillery, threw a mortar just on the head of the elephant. With this unexpected attack the elephant lost its balance, ran amuck and trampled his own army. Hereafter the battle started in full swing, but it did not take much longer to dislodge the Hindi soldiers. Ḥasan Khān was killed and with his death the Indian soldiers were disheartened and began to fly. A successful pursuit was made after the fugitives and most of them were either captured or killed. The Mughals gained a complete victory. It is stated in the "Wāqi'āt-i-Shaikh Zain" that after this battle, the fort of Chandīrī was attacked by the Mughal forces in A.H. 934/1527 A.D. Maidnī Rāo, one of the commanders of Rānā Sāngā, was the governor of this fort. Five to six thousand infidels were killed in this campaign and the whole territory of Maidnī Rāo was

Mīrān Ṣadr, Amīr Muḥammad Parwānchī, Amīr Tardī Beg Tarkhān, Amīr Darwish 'Alī and Amīr Khalifa. On the right were prince Humāyūn Mirza, Amīr Khwāja Kalān, Amīr Hindū Beg, and Khāzin Walī Khān. On the left were posted Mahdi Khwāja, Muḥammad Sulṭān Mīrza, 'Ādil Sulṭān, Amīr Juraid Barlās, Khwāja Mīr Shāh Husain. Amīr 'Abdul-'Azīz was posted with the reserve. For the flanking party at the point of the right wing, Bābur deputed Walī Qizil and Malik Qāsim, brother of Bābā Qashqa, and at the point of the left wing were Amīr Qarā-qūzi, Amīr Shaikh 'Alī Bahādur, Amīr 'Abdul Majd the lancer and Shaikh Jamāl. These two flanking parties got round to the rear of the army and began to discharge arrows. The right wing of the centre engaged itself with the advancing enemy. They discharged so many arrows on the enemy that the soldiers and elephants of Ibrāhīm's army became helpless. Till mid-day fighting was in full swing. The Mughal soldiers were still fresh and were on the offensive. When Sulṭān Ibrāhīm felt his life in danger, he made an escape with some of his soldiers. The Mughal army pursued him and one of the soldiers found Ibrāhīm's body in a heap of dead and brought back his head. The whole army congratulated the king on his victory. Bābur ordered that the news of this victory be despatched to his home country. On Tuesday, the 18th Rajab, Bābur entered the capital of Delhi and on Friday the Khutbah was read in his name : Ẓaheer-us-Saltanat w'al-dunya w'al-dīn Shāh Bābur. Humāyūn was sent to Agra, the capital of Sulṭān Ibrāhīm. After taking possession of the treasures of Delhi and establishing close contacts with the people, Bābur also set out for Agra. He entered Agra on 25th of Rajab and in the prayer of Friday the Khuṭbah was read in his name. When the mother of Sulṭān Ibrāhīm came to see Bābur, she was consoled and treated with respect. On 27th Rajab, the king inspected the enormous and invaluable treasures of Sulṭān Ibrāhīm and his predecessors. The king gave to Prince Humāyūn the famous diamond, "Koh-i-Noor", which weighed seven misqāls and which was regarded as most precious by the

king sent Chīntīmūr Sultān, Sayyid Mahdi Khwāja, Muḥammad Sulṭān Mīrza, 'Ādil Sulṭān, Amīr Junaid Barlās, Khwāja Sultān, Qutluq Qadam, Shāh Mīr Ḥusain, Amīr Yūnūs, Amīr 'Abdullah Kitābdār with several others to encounter the enemy. On Sunday, 8th Jamādi-ul Akhir, at day break they came upon the enemy and pushed him back till they reached Ibrāhīm's own camp. A successful pursuit was made for the fugitives, and Adham Khān with his other commanders was captured and brought before Bābur. Most of the prisoners were killed. At the next camp it was ordered that every man in the army should collect carts, and thus six hundred carts were brought in. Ustād 'Alī Qulī was ordered to get these carts joined together with raw hide instead of chains. Between every two carts six to seven mantelets were to be fixed, behind which the matchlockmen were to stand ready to fire. The royal army marched forward, and reached near the town of Pānīpat. At the rear of the Mughal army was the town of Pānīpat, with its suburbs, and in front were the carts and mantelets. On each side of the army were the foot-men and cavalry and the retinues and at the rear were the musketeers. Besides, the defence was made stronger with trenches on each side. In Ibrāhīm's army there were about one hundred thousand men, with one thousand furious elephants, whereas the total number of the Mughal army was not more than seventeen thousand. Some Indian Amīrs advised Bābur to make a night-attack on the enemy's camp to provoke him. Mahdī Khwāja Sulṭān, Muḥammad Sultān Mīrza, 'Ādil Sulṭān, Khusrau Beg Kokaltāsh, Shāh Mīr Amīr Sulṭān, Junaid Barlās, Amīr Muḥammad 'Ali Jang-Jang with five to six thousand other brave soldiers were selected to launch a surprise attack on enemy. But it being dark, they lost their way and having scattered could do nothing.

On Friday, the 7th of Rajab, Sulṭān Ibrāhīm ordered a general attack on the Mughal army. Qūl, which is a Turkish term for Qalb (the centre of an army) was commanded by Bābur along with Tīmūr Sultān, Sulaimān Shāh, Amīr Muḥammadī Kokaltāsh, Amīr Yunūs 'Alī, Amīr Moḥibb 'Alī, Khwāja Mīr

Bābur, being impressed by the beauty of this spot, ordered the construction of a Chār-Bāgh. The work was completed in A.H. 935. Meanwhile Sultān Ibrāhīm had moved from Delhi after hearing the news of Bābur's attack. Hamīd Khān, the military Collector (Shiqdār) of Hiṣār Fīrūza, also advanced with his army towards the royal camp. Kitta Beg was sent to Ibrāhīm's camp and Mumin Atka to Hiṣār Fīrūza to keep an eye on their movements.

Bābur sent Prince Humāyūn to check the advance of Ḥamīd Khān. Experienced Begs like Khwāja Kalān, Amīr Sulṭān Muḥammad Duldari, Amīr Khāzin, Amīr 'Abdul 'Azīz, Amīr Muḥammad 'Ali Jang-Jang, Amīr Shāh Mansūr Barlās and Amīr Moḥibb-i-'Alī were also sent to help the prince. There was a fierce fight, in which Ḥamīd Khān was completely defeated and Humāyūn came out victorious. Two hundred and nine Indian soldiers were captured at the spot. Half of the prisoners were put to death and the rest were brought together with some elephants before the king. On Friday, the 17th of Jamādi-ul Awwal, Beg Mīrak Mughal brou ht news of Humāyūn's victory to the camp. It pleased the king and the army and he received a special robe of honour and a horse. Four days later, Humāyūn came back from the campaign. Hiṣār Fīrūza was taken by the royal army and was given afterwards to Humāyun as a gift. Marching from this place, the next halt was Shāhābād. Some of the experienced news-gatherers were sent to Sulṭān Ibrāhīm's camp, while the news of Humāyūn's victory was sent to Kābul and Qandhār. On 28th Jamādi-ul Awwal, festivities were held in connection with New Year's day. Meanwhile, Sulṭān Ibrāhīm had advanced with a large army to fight against the Mughals. Upon hearing this Bābur, quite unperturbed, marched towards Sarsāwa from Shāhābād. After a halt of two days and having crossed the Jun river, the royal army got down on the other side of the river. It was learnt that Ibrāhīm's two commanders, Dā'ud Khān and Adham Khān had arrested nearly five to six thousand men and that they were not very far away from the royal camp. The

Khān were brought before the king like culprits. Two swords were hung from the neck of Daulat Khān. The king gave orders to remove these swords from his neck and gave him a place by his side and addressed him thus : "I called thee father I showed thee more honour and respect than thou couldst have asked for. Thee and thy sons I saved from the clutches of Mallū Khān and seated on the throne of India. Thy family and thy harem I freed from Sultān Ibrāhīm's prison house and enriched thee with money and property. What ill sayest thou I have done thee, that thou leadest an army out, falleth on lands of ours, and stirreth strife and trouble." Dumbfounded, the old man could not reply. The king said, "According to my promise, I spare thy life, but I confiscate all thy properties and distribute them among the army." Bābur then entered the fort. The treasure was given into the custody of the Begs and the library of Daulat Khān was given away to Humāyūn and Kāmrān. The estate of Milot was put in the charge of Muḥammad 'Alī Jang—Jang. Daulat Khān, with other chiefs, was given into the custody of Mahtar Kunbah, who was to take them to the Bhira fort of Milot and Bābur himself set out in pursuit of Ghāzi Khān. But Daulat Khān died on the way (Sulṭānpūr). Dilāwar Khān and 'Ālam Khan, former Begs of Bābur, who had fled away to India, waited on him. Babur forgave the two.

Marching off from the fort of Milot, the royal camp was pitched at Dipālpūr. Some of the Begs were despatched to capture Ghāzi Khān. Amīr Bāqi was sent to Balkh with the treasure taken from the fort of Milot, so that the arrangement might be made for the development and improvement of the city and the fort of Balkh. Several presents and gifts were also sent to the princes and the royal harem staying at Kābul. After two marches from this place, Shāh 'Imāduddīn Shīrāzī brought letters from Ārāish Khān and Mulla Muḥammad Mazhab which conveyed their good wishes for the complete success of the royal campaign and invited him to attack Delhi. After sending the reply to these letters, the royal army, marching swiftly, arrived at the river Ghaggar.

good drinking party was held. After eight days, prince Humāyūn joined the royal army with his troops recruited from Badakhshān. Starting from this place, the next camp was arranged at the village of Mukram Maḥal. News came from the officers who were already in India that Daulat Khān and Ghāzī Khān, having gathered an army of thirty thousand men, had taken Kalānūr, and now intended to move on to Lāhore. 'Alī Tawāchi was despatched with the message: "We are advancing fast; do not fight till we arrive." On the first Rabi'-ul Awwal, crossing the Sindh, the royal entourage proceeded onwards. The strength of Bābur's army at this place was twelve thousand. The next day, starting from Siālkot, the royal camp was pitched at the village of Haila. When the royal water-bearers looked for water they could not find it, but only ice which was four fingers thick. This ice was brought before Bābur as an Indian present. Not a trace of any ice was seen afterwards. Amīr Walī Qizal, who held the parganas around Siālkot, met Bābur at the other halting camp. Sayyid Ṭufān and Sayyid Lāchīn were sent galloping off to Lāhore to say, "Do not join battle unless the royal army reaches." The next camp was pitched at Bahlūlpūr, and thereafter the royal army marched towards Lāhore. Muḥammad Sulṭān Mīrza and 'Ādil Sultān Mīrza came to wait on Bābur when he reached Kalānūr together with some of the Begs of Lāhore. Amīr Muḥammad Kokaltāsh and Amīr Muhmmad Parwānchī were deputed to overtake the fugitives and try to capture Ghāzi Khān. The fort of Malot was besieged because of the suspected presence of Ghāzi Khān. The next day, Ismā'īl Khān, the grandson of Daulat Khān, came out of the fort and informed the Begs that Ghāzi Khān was not there. But he himself, and his father 'Alī Khān and his grandfather Daulat Khān with their followers surrendered themselves and begged for the mercy of the king. The royal army captured this strong fort in a short time. Daulat Khān sent word to Bābur that he was prepared to bring forth all his treasures and possessions at the royal feet provided that his life was spared. Daulat Khān and his son 'Alī

Bābur, Shāh Ismā'īl sent a reinforcement under the command of Aḥmad Beg Ṣufī Āghlī and Shāhrukh Beg Afshār. With this force, Bābur defeated the Uzbegs and once again captured Samarqand. The names of the Twelve Imāms and Shāh Ismā'īl were included in the Khuṭbah. But after the departure of the two Persian commanders, the Uzbegs again attacked Bukhāra and Bābur had to confine himself to Samarqand alone. In A H. 918/1512 A.D., another Persian army came under the command of Amīr Najmuddīn to reinforce Bābur's troops. But this time the Uzbegs destroyed the Persian army in a pitched battle and Amīr Najmuddīn was killed. Bābur had to leave Samarqand once for all and he returned towards Kābul and Qandhār. After this failure, Bābur made up his mind to forget for ever his ancestral country and to concentrate on the conquest of India. In A.H. 925/1519 A.D., he conquered the famous fort of Sarbajor. His victorious troops then advanced towards Bhera and captured it. Bābur not only for ave its inhabitants but granted four lakhs of Shāhrukhī to them and returned to Qandhār. In short, during a period of seven years (A.H. 925/1519 A.D to A.H. 932/1525 A.D.) Bābur invaded India five times. The first four times he could not get complete hold of the country, but at the fifth attempt he met with long desired victory and success.

On Friday, the 1st of the month of Ṣafar in the year A.H. 932/1525 A.D., Emperor Bābur set out from Kābul for Hindustān. "At our first halting place," writes Shaikh Zain, who accompanied Bābur in his fifth expedition, "Abdul Malik Qūrchī brought some presents from Sulṭān Sa'īd Khān of Kāshghar. The second halting place of the royal camp was at Bārīk-āb Maḥal. The youn er brother of Nūr 'Alī Beg reached this camp along with the treasure sent by Khwāja Ḥusain Musharraf from Hindustān. The king took this treasure as a good omen and it was despatched to Maulānā Muhaṣṣiṣ to be spent on the development of the city of Balkh. The next halt was ordered at Bāgh-i-Wafa, where the king waited for Humāyūn, who had been left behind to collect more troops. During the short stay at this place a

qand in great distress. Nevertheless, he was confident of holding the fort. But the long siege and constant night assaults of Shībāni Khān caused great privation to the inhabitants of the town. At last Bābur resolved to give up the city and marched towards Andijān in A.H. 907/1501 A.D.

After reaching Andījān, Bābur came to know that his former enemy, Sultān Aḥmad Tambal, was as usual busy hatching a conspiracy against him and, therefore, Bābur had to request his maternal uncle, Sultān Maḥmūd, to help him again. Sulṭān Maḥmūd sent a large army to Andījān under the command of his brother Alja Khān. But Sultān Aḥmad Tambal had also sent an invitation to Shībāni Khān to attack Farghānah. A fierce battle took place at Andījān between Shībāni Khān and Sultān Maḥmūd Khān. Sultān Maḥmūd Khān was compelled to flee from the battle field; Alja Khān was arrested and Shībāni Khān occupied the whole territory of Bābur. Completely uprooted from the dominion of his forefathers, Bābur decided to try his luck in Badakhshān. Amīr Khusru Shāh was the ruler of this province at that time. Hearing the news of Bābur's arrival, he put up some resistance, but afterwards he left the place and joined Mīrza Badī'uzzamān. In A.H. 910/1504 A.D., Bābur entered the province of Kābul. Amīr Muḥammad Muqeem Arghūn, the Governor of Kābul, submitted to Bābur and retired to Qandhār. Bābur took hold of the whole country from Kābul to Ghazni and embarked upon its development and reconstruction. While Shāh Ismā 'īl Ṣafavi was engaged in fighting against Shībāni Khān, Bābur sent a message of goodwill and sincerity to the Persian court.

Shāh Ismā'īl assured Bābur that after the conquest of Māwarā' unnahr, this territory would be handed over to him. In A.H. 917/1511 A.D., Bābur once again marched towards Badakhshān to capture the fort of Shādmān, and took up arms against the Uzbeg leaders, Ḥamza Sultān and Mahdi Sulṭān. Both these Uzbeg leaders were killed in this battle and Bābur captured Shādmān, Khutlān, Qundūz and Buqlān. At the request of

mobilized a force of brave soldiers with the help of his uncle, Maḥmūd Khān, and moved towards Samarqand. Bābur made Asfindik, a fort situated near Samarqand, his headquarters for further action. It was decided to make an attempt in the darkness of the night to open the gates of the city. At that time Shībāni Khān lay near Ḥiṣār Dīdār with seven thousand Uzbegs. He had assigned the Government of Samarqand to Jān-i-Wafa Mīrza and 'Abdur Raḥīm Ṣadr, who were then in charge of the fort with six hundred men. Ḥamza Sulṭān and Mahdi Sulṭān also lay near the fort in a village with a large number of soldiers. In spite of the great danger, Bābur rode out of Yār Bilāq to Samarqand in the midnight darkness. The very reverend Khwāja Abul Makārim also accompanied Bābur in this campaign. Bābur despatched a detachment of eighty brave soldiers with instructions to climb the wall and get inside the fort with the help of ladders. When they arrived at the gate, they found all the guards sound asleep. They put all of them to the sword and opened the gate. Bābur entered the city with his two hundred men and was warmly received by the people. Upon hearing the news of the coming of the Mughals, the Uzbegs were greatly upset, and five hundred of them were killed the same night. Jān-i-Wafa-Mīrza and Mīrak 'Abdul Rahīm Ṣadr fled and joined the troops of Shībāni Khān. On the next day Shībāni Khān hurried from Ḥiṣār Dīdār to Samarqand with one hundred and fifty men,but finding the city well guarded rode away to Bukhāra.

In A.H. 906/1500 A.D., news came that Shībāni Khān was preparing his troops to make a massive attack on Samarqand. Bābur decided to encounter the enemy in the open field at Sar-i-pul. Both the parties engaged daily in skirmishes for some time and then at last the real battle started. Although less in number, the Mughals fought with great courage against their formidable foes, who were several times stronger. The soldiers of Shībāni Khān were almost ready to flee from the battle-field, but the Khān held fast. Consequently, Bābur was defeated and his forces were completely dispersed. Bābur entered Samar-

qand in A.H. 903/1497 A.D.

Bābur was busy with the restoration and development of Samarqand, which had suffered during its long siege. In the meantime, Sulṭān Ahmad Tambal and Auzūn Ḥasan Khwāja had revolted against Bābur and had enthroned Prince Jahāngīr Mīrza at Akhsi. Bābur had to leave Samarqand for securing his ancestral dominion For a long time Jahāngīr Mīrza struggled for the throne. But, ultimately, he submitted to Bābur. On the other hand, Sultān 'Alī Mīrza took possession of Samarqand and appointed Muḥammad Farīd Tarkhān as minister who, with the support of Tarkhānī nobles, wielded the entire power. It was resented by Sultān 'Alī Mīrza, who tried to get rid of him, and Muḥammad Farīd Tarkhān had to leave the city with his followers. Meanwhile Khān Mirza, the son of Sultan Maḥmūd, had advanced towards Samarqand, encamping at Yār Bilāq. All of a sudden the army of Sultān 'Alī Mīrza came out from the city in pursuit of Muhammad Farīd Tarkhān and confronted the Mughals. The Mughals could not withstand this surprise attack and had to retreat. Muhammad Farīd Tarkhān decided to make another attempt. He sent Mughal 'Abdul Wahāb to Andījān, telling Bābur that he would help him if he was interested in Samarqand. Bābur sent Mughal 'Abdul Wahāb to Akhsi to inform his younger brother, Jahāngīr Mīrza, of these developments and left for Samarqand in A.H. 905/1499 A.D. Bābur sent an envoy to Khwāja Quṭbuddīn Yaḥya, who had the control over Samarqand and had a great regard for Bābur. The Khwāja replied, "Come near the town and we will surrender." Accordingly, Bābur rode straight towards the town, but early information made Sulṭān 'Alī Mīrza and his party aware of the danger and they were on their guard. At the same time Shībāni Khān had taken Bukhāra and was on his way to Samarqand. Hereupon, dropping the idea of Samarqand, Bābur and his men set out for Kash. Fourteen days later, Bābur came to know that Sulṭān 'Alī Mīrza had given Samarqand to Shībāni Khān. Bābur was greatly shocked at the Uzbegs' occupation of Samarqand and soon

Hasan Khwāja on a peace mission requesting him to withdraw. After the withdrawal of Sultān Ahmad Mīrza, Sulṭān Maḥmūd Mīrza, the ruler of Samarqand, tried to overthrow the government of Bābur in favour of his younger brother, prince Jahāngīr Mīrza, but the plot was discovered before it could materialize. In the meantime, the maternal uncle of Bābur, Sultān Maḥmūd, the Khān of Turkistān, set out from Tāshkent in order to conquer Māwarā'unnahr. When he reached Shāhrukhiya, Bābur came to meet him. Sultān Maḥmūd Khān showed much favour to his nephew and gave many presents and gifts to him.

After the return of the Khān, Bābur turned his attention to the conquest of Damba, which was then held by Sultān 'Alī Mīrza, son of Sultān Maḥmūd Mīrza. Having known Bābur's plans, Sultān 'Alī Mīrza took refuge in the Macha hills, leaving behind his guardian, Shaikh Zul-nūn Arghūn. Bābur could not conquer the fort of Shaikh Zul-nūn due to the severe cold and retired towards Andījān. In A.H. 901/1495 A.D., Sultān Maḥmūd Mīrza died and a war of succession started among his sons in Samarqand. After hearing this news, Bābur set out to Samarqand in order to conquer it. But as the winter was near and the Samarqandīs had enough supplies, the siege was not successful.

In A.H. 902/1496 A.D., Sultān 'Alī Mīrza came from Bukhāra and attacked Samarqand. Bābur also started from Andijān towards Samarqand. When the news of Bābur's advance reached Bayasanghar, the ruler of Samarqand, he preferred to stay in the fort. After conquering the fort of Shirān, Bābur reached Samarqand and besieged the town. For a long time the two sides attacked and counter-attacked without any result. Sultān 'Alī Mīrza could not manage to stay any longer and he went to Bukhāra. Bābur, too, retired towards Yurt Khān and went into winter-quarters at the fort of Khwāja Didār. Bayasanghar Mīrza sent repeated requests for help to Shībāni Khān who, knowing the strength of Bābur's army, did not dare to come forward. After the winter season, Bābur started towards Samarqand, where he was given a warm welcome, and he sat on the throne of Samar-

there on account of the constant raids of Sulṭān Husain Mirza, nor could he retain Astarābād. He had to take refuge in Samarqand with his brother Sultān Aḥmad Mīrza. After a short while he fled from his brother's protection and with the help of Amir Qamber 'Alī, the governor of Ḥiṣār Shādmān, gained possession of all the country from Hisār, Cheganiān, Khutlān, Qūndūz, Buqlān and Badakhshān to the Hindu Kush mountains. He died in A.H. 900/1494 A.D. at the age of forty-three. Another of Abū Sa'īd's sons was Ulugh Beg Mirza, who retained possession of Kābul, Ghaznin and Qandhār after the death of his father. He also died in A.H. 900/1494 A.D. The fourth son of Sulṭān Abū Sa'īd, who ruled in Farghānah, was 'Umar Shaikh Mīrza, the father of the illustrious Ẓahīruddīn Muḥammad Bābur. He was always in conflict with his brothers, Sultān Aḥmad and Sulṭān Maḥmūd, who invaded his country. He died in Farghānah in A.H. 899/1493 A.D., at the age of thirty-nine, when Bābur was only twelve years old.

Discourse III, Ms. pp. 705-741 (Text pp. 530-659)
BĀBUR, HUMĀYUN AND AKBAR
(A. H. 906—971/1500—1563 A.D.)

Reign of Amir Zahiruddin Muhammad Babur, from his accession to his death

Bābur was born on 6th Muharram A.H. 888/14th February, 1483 A.D., in the dominion of Farghānah. His mother, Qutluq Nigār Khānum, was the daughter of Yūnus Khān, who ruled at that time over the major part of Turkistān. Bābur's childhood was passed in Andījān. In A.Ḥ. 899/1494 A.D., his father, 'Umar Shaikh Mīrza, died when Bābur was only 12 years old. The nobles and supporters of the late ruler decided in favour of Bābur and enthroned him. Immediately after his accession his uncles, Sulṭān Aḥmad Mīrza and Sultān Maḥmūd Mīrza, invaded the dominion of the prince. When Sulṭān Ahmad reached within four farsakh of Andījān, the prince sent Mullā Qāẓī and Auzūn

the improvement of Herāt, which became in course of time one of the most beautiful and prosperous cities of Khurāsān.

In A.H. 872/1467 A.D., news came that Hasan 'Ali Mīrza, the son of Jahān Shāh Turkmān of the Black Sheep (Qarāquyūnlū) had arrived from 'Irāq, where his father Jahān Shāh had been defeated and slain by Hasan Beg, the chief of the White Sheep (Āq-quyūnlū). Hasan 'Ali Mīrza sent a message to Sulṭān Abū Sa'īd Mīrza that he would offer him all help if he intended to wrest 'Irāq and Adherbāijān from Ḥasan Beg. Sultān Abū Sa'īd accepted this offer and directed his armies to march towards Astarābād ('Irāq). Ḥasan Beg Āq-quyūnlū was alarmed at the rapid progress of Sultan Abū Sa'īd's troops. He sent repeated embassies to negotiate for peace with the Sulṭān, but all in vain. Sultān Abū Sa'īd decided to give favourable treatment to the Qarāquyūnlū, whereas Yūsuf Beg, the cousin brother of Ḥasan Beg Āq-quyūnlū was treated insultingly in the open court. Ḥasan Beg, in a state of despair, had to defend himself and his armies against the advancing troops of Abū Sa'īd. He did not come into the open to meet the Sulṭān, but he managed to cut off the supplies of the latter. The large army of Sulṭān Abū Sa'īd began to suffer from lack of supplies and water in the desert and thus it fell to pieces. Sulṭān Abū Sa'īd was taken prisoner during his flight. He was first humiliated in the court of Ḥasan Beg Mīrza and then was put to death in A.H. 873/1468 A.D. Abū Sa'īd had ruled for eighteen years and at the time of his death his dominion extended from Adherbāijān to the borders of India and from Makrān to the deserts of Tartary.

Sulṭān Abū Sa'īd had eleven sons, but after his death four of them came to power in different parts of his kingdom. Sulṭān Aḥmad Mīrza, who was the eldest, retained possession of Samarqand and Bukhāra, the government of which he had held in the lifetime of his father. He died at the age of forty-four after a rule of twenty years. The second son, Sultān Maḥmūd, was the ruler of Māzandarān (Astarābād). He wanted to take possession of Herāt after the death of his father, but he could neither stay

and Shabarghān. In A.H. 862/1457 A.D., he again invaded Khurāsān and took hold of its capital, Herāt He was still engaged in dealin with the sons of 'Abdul Latif, when the news of the attack of Mīrza Jahān Shāh, son of Qara Yūsuf Turkmān reached him. The Turkmān had plundered the city of Herāt and, therefore, Abū Sa'īd had to proceed towards the Murghāb river. From here he sent two messengers to Jahān Shāh, advising him to be content with 'Irāq and Adherbāijān and to take his hands off the province of Khurāsān. Negotiations for peace were still in progress when Sultān Abū Sa'īd, getting an opportunity, fell furiously on the Turkmāns and inflicted a great defeat on Jahān Shāh's son, Mīrza Budāq, who saved his life by escape from the battle field and joined his father. Mīrza Jahān Shāh and his son decided to make a retreat from Khurāsān and left for 'Irāq and Adherbāijān. Thus Sulṭān Abu Sa'īd once more got hold of the province of Khurāsān without shedding a drop of blood. Shortly after this, Sultān Abu Sa'īd had to fight against the united forces of Mīrza Sanjar, son of Mīrza Bayasanghar, and of Mīrza 'Abdullāh and his son Mīrza Ibrāhīm. Sulṭān Abū Sa'īd's army faced a great defeat between Sarakhs and Merv, but he did not lose heart. At last Mīrza Sanjar was killed in an encounter and 'Abdullāh and Mīrza Ibrāhīm fled away towards Busṭām.

In A.H. 864/1459 A.D., Sulṭān Ḥusain Mīrza, the great-grandson of 'Umar Shaikh Mīrza, occupied the territory of Jūrjān and began to make attacks on Khurāsān. Sulṭān Abū Sa'īd Mīrza defeated him and compelled him to abandon Astarābād, where Abū Sa'īd Mīrza left one of his sons—Sulṭān Maḥmūd Mīrza. In the meantime, Muḥammad Juki, the son of 'Abdul Laṭīf, returned from Turkistān with the help of Uzbegs to attack the territory of Sulṭān Abū Sa'īd. The latter besieged the invading prince in Shāhrukhya, and finally captured the place and imprisoned him. Sulṭān Ḥusain Mīrza again tried to take possession of Khurāsān, but was defeated. Having thus subdued all his enemies, Sulṭān Abū Sa'īd now devoted his attention to

not yet successfully tackled this difficult situation, when the news came that Abū Sa'īd Mīrza, the grandson of Jalāluddīn Mīrān Shāh, had attacked Samarqand with a large army and 'Abdul 'Azīz, the younger son of Ulugh Beg was in great trouble Ulugh Beg in all haste advanced towards his capital, but on the way he learnt that 'Abdul Latīf had also revolted. Before Ulugh Beg could reach Samarqand, Abū Sa'īd Mīrza had already left the place and joined the army of Arghūn. Meanwhile 'Abdul Latīf had crossed the river Jaiḥūn and marched towards Samarqand. A battle was fought between the father and the son at the village of Badamshaq. Ulugh Beg was defeated and was forced to fly towards Samarqand with his younger son. But soon both of them were captured. 'Abdul 'Azīz was at once put to death by the order of 'Abdul Laṭīf while Ulugh Beg was murdered after some time by 'Abbās, whose father had been sentenced to death by him. Ulugh Beg was fifty-seven years old at the time of his death and had ruled for forty years as the deputy of his father and two years independently after the death of Shāhrukh.

'Abdul Latīf had hardly ruled for six months when he was also murdered on 28 Rabī'-ul Awwal A.H. 854/1450 A.D., by one of the old servants of his father. After his death, the nobles raised Mīrza 'Abdullāh to the throne of Samarqand. He was the son of Ibrāhīm Sultān and a nephew of Ulugh Beg. After hearing of the succession of 'Abdullāh, Abū Sa'īd Mīrza once again proceeded towards Samarqand to take up arms against him. In the first encounter he could not succeed, but after one year, with the support of Abul Khair Khān—an Uzbeg chief—he was victorious. 'Abdullāh was captured and put to death on 22 Jamādi-ul Ṣāni A.H. 855/1451 A.D., and thereafter the whole Māwarā'unnahr came under Abū Sa'īd. Thus the rule of the Shāhrukhiya princes came to an end and the government of Māwarā'unnahr was transferred to the family of Jalāluddīn Mīrān Shāh.

Sulṭān Abū Sa'īd fought many a battle against Mīrza Abul Qāsim and his brothers — the sons of Bayasanghar. He was successful in breaking their united front and thus occupied Balkh

vicinity of Samarqand in which Pīr Muhammad Jahāngīr met with a crushing defeat. Khalīl Sultān ruled for some years at Samarqand but was soon dethroned by his ambitious nobles and was later on killed by the Turkmāns.

Shāhrukh Mīrza, a prince of rich talents and great firmness of character, on hearing of the dethronement of his nephew Khalīl Sulṭān, marched from Khurāsān and took possession of Samarqand in Ramzan A.H. 809/1406 A.D. He always observed the fast of Ramzān and was very regular in saying his prayers. He was a just ruler, an efficient administrator and a great conqueror. He reduced the rest of Māwarā'unnahr in A.H. 811/1408 A.D., and conquered the kingdoms of 'Irāq, Fāris and Kirmān in A.H. 817/1414 A.D. Later on he took possession of the provinces of Khurāsān, Balkh, Badakhshān, Turkistān, Zābilistān, Sīstān, Jurjān, Māzandarān and Adherbāijān. He fought several times against Qara Yūsuf Turkmān and his sons and finally defeated them. For forty-three years he governed his extensive dominions from Samarqand till he died in A.H. 850/1446 A.D. at the age of seventy-two.

Shāhrukh Mīrza had five sons, Ulugh Beg, Ibrāhīm Sultān, Bayasanghar, Suyurghatmish and Muḥammad Juki. Except the eldest son, all the other princes had died during the life time of their father. Ulugh Beg suceeded his father in A.H. 850/1446 A.D. in spite of the opposition of his nephews—'Alāuddaulah and Abul Qāsim Bābur, who were the sons of Bayasanghar. He led an army against his nephew 'Alāuddaulah and defeated him. 'Alāuddaulah made his escape from Herāt o Fāris to seek assistance from his brother Abul Qāsim Bābur Mīrza. Ulugh Beg assigned the province of Herāt to his son, 'Abdul Latīf and left for Māwarā'unnahr. In the meantime, Bābur led an army towards Herāt to restore his brother 'Alāudaullah, but he, too, was defeated. He was forced to abandon even his capital Astarābād and had to take refuge in 'Irāq. Ulugh Beg transferred 'Abdul Laṭīf to Balkh as Governor, due to which the mutual relations between the father and the son got strained. Ulugh Beg had

quer other places in India. On his way back to Samarqand he conquered the most famous forts of Meerut and Barn, and punished the infidels who were preparing for attack at the river Ganges.

After the conquest of northern India and annihilation of the infidels, Ṣāhib Qiran returned to his capital. He left the banks of the Ganges on Tuesday, 6 Jamādi-ul Awwal A.H. 801/1399 A.D., and reached Samarqand on Tuesday, 21 Sha'bān A.H. 801/1399 A.D. He lived another five years and died on 17 Sha'bān A.H. 807/ March 1405 A.D. at Utrār while on his way for the conquest of Khutāi. He was seventy-one years old at the time of his death and had ruled for thirty-six years without suffering any defeat. He left behind him thirty-six sons and grandsons, whose account follows in the next Discourse.

Discourse II, Ms.pp. 616-705 (Text pp. 261-529)
THE SUCCESSORS OF TIMUR
(A.H. 807—906/1405—1500 A.D.)

Tīmūr had four sons, namely, Ghiyāsuddīn Jahāngīr Mīrza, 'Umar Shaikh Mīrza, Jalāluddīn Mīrān Shāh Mīrza and Shāhrukh Mīrza. The first two had died during the lifetime of Tīmūr, the third was killed by the Turkmāns two years after the death of Tīmūr, but the fourth and the youngest son, Shāhrukh Mīrza, survived to play a great role in the history of the Tīmūrīds.

Tīmūr died on 17th Sha'bān A. H. 807/March 1405 A.D. at Utrār. Before Pīr Muḥammad Jahāngīr, son of Ghiyāsuddīn Jahāngīr, who was to succeed Tīmūr according to his will, could reach Samarqand, Khalīl Sultān, the son of Jalāluddīn Mīrān Shāh took possession of the capital with the support of Amīr Shāh Arghūn. Pīr Muḥammad Jahāngīr advanced towards Samarqand and asked his cousin to vacate the city of Samarqand. Khalīl Sulṭān replied that God who had bestowed the kingdom upon Amīr Tīmūr, had made him the ruler of that Empire. Pīr Muḥammad Jahāngīr had no alternative but to order his troops to proceed towards the capital. The battle took place in the

the middle of Wednesday night (7th Rabī'ul Ṣānī) by the south gate and fled towards the mountains and deserts. When Ṣaḥib Qirān heard of their flight, he sent some of the officers in pursuit. They followed with all speed, killed many of the fugitives and obtained great booty. Two sons of Mallū Khān were also taken prisoner and brought back to the camp.

On Wednesday, 8th Rabī'-ul Ṣānī, Ḥazrat Ṣāḥib Qirān hoisted the fla of his victory on the walls of Delhi He then rode towards the gate of the maidan and alighted in the 'Idgāh, where he held a court. All the Saiyids, the Qāzis, the 'Ulamā, the Shaikhs and the great men and chiefs of the city came out in order to pay their homage to the conqueror. Fazlullāh Balkhī, the deputy of Mallū Khān, also came out to wait upon Amīr Tīmūr, accompanied by a party of officials and clerks of the government of Sulṭān Maḥmūd and Mallū Khān. They offered treasures, horses, elephants and valuable presents to the Ṣāhib Qirān and begged for amnesty. Ṣāhib Qirān granted their request, treated them kindly and divided all the booty among his princes and soldiers.

When officers and soldiers of Ṣāḥib Qirān went into the city to collect the ransom imposed upon the inhabitants of Jahānpanāh, some Hindus and gabrs, after killing their women and children and setting fire to their goods and effects, took up arms and assaulted the Tīmūrī soldiers. Ṣāḥib Qirān was greatly annoyed at their foolish act and issued an order that except the Saiyids, 'Ulamā and the learned men, the rest of the population should be burnt and plundered. The soldiers collected gems and jewels of all sorts, rubies, diamonds, stuffs and fabrics of all kinds, vases and vessels of gold and silver, large sums of money beyond all computation. All the women who were made prisoners wore bracelets of gold and silver on their wrist and legs. Every soldier got hold of at least a hundred prisoners as slaves and made good money out of it.

Tīmūr remained in Delhi for fifteen days. On 22 Rabī'-ul Ṣānī A.H. 801/31st December 1398 A.D., he marched out to con-

Thereupon Ṣāḥib Qirān tried to remove the apprehensions of such people and ordered that the necessary measures should be taken to fortify the camp. A trench was dug around the camp and buffaloes were placed side by side in such a way that their heads and necks were fastened to their legs with leather thongs. In addition to it, iron claws and large caltrops were to be cast for the foot soldiers and they were instructed to lay them in the way of the charging elephants.

When the two armies began to draw nearer for the final encounter, Tīmūr rode to the top of a little hill and there he carefully estimated the array of the enemy. Then he alighted from his horse and bowed his head to the ground and besought the Almighty for victory. The two armies now confronted each other. From the right and left of Tīmūr, the princes and nobles launched a severe attack on the enemy. When the Delhi army returned this attack with the assistance of elephants, Prince Rustam, Amīr Shāh Malik and Amīr Shaikh Nūruddīn met it with a brave and resolute resistance. The other nobles and soldiers also struck down the elephants and their drivers with their piercing arrows and swords. The Indian soldiers showed no lack of courage and fought gallantly. Nevertheless they could not withstand the onslaught of Tīmūr's army and at last took to their heels. Sulṭan Mahmūd and Mallū Khān also made their escape from the battle-field and after entering the city they closed the gates behind them.

Amīr Tīmūr, after the flight of the enemy came to the city of Delhi in order to reconnoitre the fort and then he returned to Ḥauẓ-i-Khāṣ and enmcaped there........The princes and amīrs, generals and officers came to wait upon him and offered their congratulations on his victory. Tīmūr thanked the Almighty for all the favours bestowed upon him and for his excellent sons and grandsons, the brave and renowned amīrs and obliging friends.

Sulṭān Maḥmūd and Mallū Khān, after their defeat, had taken refuge in the city, but they left the fort of Jahānpanāh in

soners were in the camp. Fearing that they might join the army of Delhi on the day of battle Tīmūr, on the advice of his officers, gave orders to kill all these prisoners. In pursuance of this order one hundred thousand Hindu prisoners were put to the sword.

On 18th Rabī'-ul Sānī, Hazrat Sāhib Qirān arranged his army for the coming battle. According to his order, the right wing of the army was assigned to Prince Pīr Muhammad Jahāngīr and Amīr Yādgār Barlās and other nobles. The vanguard was placed under the command of Prince Rustam and Amīr Shāh Malik and other nobles. Tīmūr himself commanded the centre.

The ruler of Delhi had placed the right wing of his army under the command of Malik Mu'inuddīn and other great commanders. Mallū Khān, Taghī Khān and other nobles were holding the left wing. The Sultān himself was in the centre. Thus one hundred thousand Indian cavalry men and forty thousand footmen armed with weapons were brought into the battle-field. The chief reliance of the Indian army was on their mighty war-elephants, covered with armour. Poisoned swords were fixed on their tusks and wooden cages were placed on their backs wherein sat a number of archers and discus throwers. Rocket-men (takhsh-afgan) and grenade throwers (r'ad andāz) marched by their sides. Tīmūrī soldiers had never seen elephants before. The rumour spread in the camp that arrows and swords were of no use against their bodies and they possessed such a tremendous strength that at a given signal they could tear up strong trees with their trunks, knock down strong buildings with the pressure of their sides and take up the horse and his rider with their trunks and hurl them into the air. Listening to such exaggerated accounts, most of the soldiers got terrified. At the time of assigning positions to the princes and amīrs, Tīmūr inquired of the learned doctors of the law who accompanied his army where they would like to be placed on the day of battle. They were so much frightened by the stories of elephants that they replied that they would like to be placed with the ladies.

forcements from Delhi to Multān in order to assist his besieged brother. When Ṣāḥib Qirān heard of this reinforcement, he consulted the princes and nobles and took a decision to go to Hindūstān to help his grandson. He began his march from Samarqand in Rajab A.H. 800/March 1398 A.D., with a large army and assigned the governorship of Samarqand to his grandson Prince 'Umar, the son of Prince Mīrān Shāh

When Amīr Tīmūr arrived at Indarāb, he deputed Burhān Āghlan to punish the infidel Kators and Siyāhposhān. At first Burhān Āghlan achieved success against these tribes, but their surprise attack forced him to make an escape. Amīr Tīmūr was so much displeased by this cowardice that he forbade Āghlan's presence in his audience. He deputed Muhammad Āzād with four hundred men to crush these tribes. Āzād inflicted a devastating blow upon them, killed them in thousands and plundered their territory. After the conquest of Kators and massacre of the infidels, Tīmūr reached the bank of the Indus on the 12th Muḥarram, A.H. 801/24th September 1398 A.D. It was the same place where Sultān Jalāluddīn Khwārizm Shāh, flying from Changīz Khān, had cast himself into the river. Tīmūr gave orders for the construction of a bridge over the Indus. The work was immediately commenced and in the course of two or three days a bridge was constructed and boats were completed.

Prince Pīr Muḥammad Jahāngīr conquered Multān after a siege of six months and then came to pay homage to his grandfather at the bank of Āb-i-Siyāh. Amīr Tīmūr was greatly pleased at the achievement of Pīr Muhammad Jahāngīr and bestowed upon him great honour. The prince presented to his grandfather many valuable gifts, including golden girdles and Tāzi horses with saddles. Amīr Tīmūr in return gave him thirty thousand horse to conquer India and to kill the infidels. Later on, Tīmūr himself marched towards Delhi.

On 17th Rabī'-ul Awwal, Tīmūr captured and burnt the fort of Lōnī and marched towards Delhi and encamped outside the city on the bank of the Jumna. A large number of Hindu pri-

On the 6th Muharram A.H. 802/1399 A.D., he advanced from Tūrān to march on Irān for the "Seven Years' Campaign." In A.H. 803/1400 A.D, Tīmūr fought a battle against Malik Farrukh, the ruler of Syria and inflicted a severe defeat upon him in the vicinity of Damascus, and thus the whole territory of Syria came under his sway. From Syria, he proceeded towards Baghdād and after capturing the city from the officials of Sultān Ahmad, gave an order of a general massacre. Baghdād was sacked and its inhabitants were killed in thousands. From here he went to Irān and Adherbāijān. On the 13th Rajab A.H. 804/1401 A.D., Tīmūr marched off to fight against Bāyazīd Qaisar-i-Rūm and, on Friday, the 19th Dhu'l-Hijja, in the same year Qaiṣar was defeated near Angora and was made a prisoner. The Qaiṣar remained alive for some time more in the camp of Ḥaẓrat Ṣāhib Qirān, but in the month of Sha'bān A.H. 805/1403 A.D., he died. After restoring the administration of the kingdom of Rūm and adding a few more conquests, Amīr Tīmūr returned to his capital Samarqand in the year A.H. 807/1404 A.D. On 23rd Jamādi-ul-Awwal A.H. 807/27th December 1404 A.D., Amīr Tīmūr launched his last campaign to conquer China. But on the 10th Sha'bān A.H. 807/12th January 1405 A.D., he fell ill on the way to China and died on the 17th Sha'bān A.H. 807/March 1405 A.D. at Utrār at the age of seventy-one.

Khwurshah's account of Timur's conquest of Hindustan

After the subjugation of the whole of central Asia, Tīmūr resolved to conquer India. He gave to his grandson Pīr Muḥammad Jahāngīr the provinces of Qundūz, Buqlān, Kābul, Ghaznīn and Qandhār with all their dependencies as far as the confines of Hindūstān. Crossing the Indus, Pīr Muḥammad assaulted and took by storm the city of Uchch. From there he proceeded to Multān and besieged it. Sārang Khān, the elder brother of Mallū Khān, was then the governor of Multān. After the death of Sulṭān Fīroz Shāh, Mallū Khān had possessed full authority in the administration of the Delhi Sulṭānate. He sent rein-

12th Ramẓān, A.H. 771/9th April 1370 A.D., which coincided with his thirty-fourth birthday. The Khutbah was read and coin was struck in his name Henceforward, Amīr Tīmūr never suffered a single defeat and subjugated countries from Dāradānyāl to Delhi, and from the Sea of Aral to the Persian Gulf.

The following is a chronological account of his vast conquests :—

Towards the end of A H. 782/1380-81 A.D., Amīr Tīmūr conquered all the cities of Khurāsān. In A.H. 784/1383 A.D., after the submission of Amīr Walī, the governor of Māzandarān and Jurjān, the standard of Tīmūr's good fortune was raised in these provinces. In A.H. 788-89/1386-87 A.D., he conquered 'Irāq, Fāris and Adherbāijān. After his return from the 'Three Years' Campaign", Tīmūr diverted his attention towards the conquest of Dasht-i-Qibchāq and defeated its ruler Tūqtamish Khān in the village of Qundarcheh In A.H. 794/1391 A.D., he marched from Tūrān to Irān and launched the "Five Years' Campaign". The rulers of Mazandarān and Āl-i-Muẓaffar and the governors of 'Irāq and Dyār Bakr came to pay their homage to Ṣāhib Qirān in this campaign and acknowledged his suzerainty. In A.H. 797/1394-95 A.D., he marched once again via Darband to Dasht-i-Qibchāq, where Tūqtamish Khān was completely uprooted. In the early spring of A.H. 798/1395 A.D., Tīmūr returned to Adherbāijān by the same route. The administration of this province was assigned to Mīrān Shāh, and thereafter Tīmūr marched towards Samarqand. In A.H. 799/1396 A.D., after entrusting the territory of Khurāsān to Amīrzādah Shāhrukh Mirza he returned to Samarqand.

In A.H. 800/1397 A.D., Amīr Tīmūr resolved to wage a war against the infidels of Hindūstān. After conquering the Punjāb, he reached the vicinity of Delhi on the 7th Rabi'-ul-Awwal A.H. 801/1398 A.D. A battle took place between Ṣāhib Qirān and Sulṭān Mahmūd Tughluq, in which the Indian ruler was completely defeated. Amīr Tīmūr returned from Delhi to Samarqand on Tuesday, the 1st Sha'bān A.H. 801/1398 A.D.

Tughluq Tīmūr entrusted the government of Samarqand to his son, Ilyās Khwāja Ūghlan, and himself left for his ancestral country, Jatta.

Amīr Tīmūr fought a number of battles to achieve supremacy over his numerous rivals and enemies. During 1360-70 A.D. he laid the foundation of his future power by devoting himself exclusively to military affairs. He took part in the struggle between the Chaghtāi and the Mughals, constantly changing sides. Sometimes he led his troops against Takal, the ruler of Khiyūq, while on other occasions he fought against Amīr 'Alī Beg. He sought to strengthen by family ties his alliances with such persons as could be useful to him. He married Mahd 'Ulya Turkān Āgha, the sister of Amīr Ḥusain and thus won the support of the latter. They led their combined troops against their common enemies. Victories after victories enhanced their prestige and power among the Turks and soon both of them were recognised as the undisputed leaders in Turkistān. They collected enormous wealth, great power and a large number of troops to conquer the whole of Māwarā'unnahr and its neighbouring countries But the family ties did not prevent the amīrs from clashing with each other. The dazzle of silver and gold blinded the greedy eyes of Amīr Husain and he began to conspire against Amīr Tīmūr. In 1366 A.D., after the suppression of the Samarqand movement, Amīr Husain imposed a fine on Tīmūr's friends. To help them Tīmūr gave all he could, including his wife's earrings. Amīr Ḥusain recognised the ornament but did not return it. Soon after, Mahd 'Ulya Turkān Āgha died and her death severed all relations between the former companions. Between 1366 and 1370 A.D., there were encounters after encounters between the two, and at last Amīr Tīmūr inflicted a severe defeat upon Amīr Ḥusain in 1370 A.D. Tīmūr had to overcome the Jalāyir tribe and Tūqtamish Khān in bitterly contested struggles before he became the veritable sovereign of his people.

After crushing the power of his rivals, Amīr Tīmūr Ṣāḥib Qirān ascended the throne of Samarqand on Wednesday, the

CHAPTER IV

SUMMARY OF THE FIFTH CHAPTER OF TARIKH-I-QUTBI

The fifth chapter of Tārikh-i-Qutbī, consisting of three Discourses, deals with the history of Tīmūr and his descendants. The first two discourses deal primarily with the vast conquests of Tīmūr and the very complicated history of his successors. Considering the unwieldiness of the present volume, the first two discourses have been dealt with briefly. A detailed account is being given of Discourse III, which deals directly with the history of India—the history of Bābūr, Humāyūn and Akbar the Great.

Discourse I, Ms. pp. 526-616 (Text pp. 1—260)

TIMUR AND HIS CONQUESTS TILL HIS DEATH (A.H. 736—807/1336—1405 A.D.)

Hazrat Sāhib Qirān Amīr Tīmūr Gūrgān was born on 25th Sha'bān A.H. 736 / 9 April 1366 A.D. in the city of Kash, during the reign of Qirān Sultān Khān, one of the descendants of Changīz Khān. Amīr Tīmūr's father, Amīr Ṭaraghay, was the seventh son of Qājulī, the brother of Qabl Khān, with whom the lineage of Changīz Khān meets in the fourth generation. Amīr Tīmūr was endowed with the art of riding and warfare and proved himself a good horseman and a brave soldier at the age of ten.

In A.H. 761/1361 A.D., when Tīmūr was twenty-five years old, his father Amīr Ṭaraghāy passed away. In the same year Tughluq Tīmūr, son of Aimla Khwāja, a Chaghtāī ruler, came from Jatta in order to conquer Māwarā'unnahr. Hearing the news of Tughluq Tīmūr's invasion, Amīr Ḥāji Barlās, an uncle of Tīmūr, fled away to Khurāsān, leaving his nephew alone at the mercy of the enemy. Amīr Tīmūr made peace with the invader, who entrusted him with the governorship of Kash. Tughluq Tīmūr then led his troops to Māwarā'unnahr and the ruler Amīr Ḥusain was forced to fly. Having seized Māwarā'unnahr,

Khwurshāh had at least a dozen historical works before him, both general and specialized, at the time of writing. He had at his disposal the vast reservoir of information provided by Ṭabarī. He had access to material on the Mongols in Jāmi'-al-Tawārikh, by Rashīduddīn. He had the style of Tārikh-i-Guzīdah, the depth of Rauẓat-al-Ṣafā and the historical accuracy and comprehensiveness of Ḥabīb al-Siyar as standards of historical writing before him. But nearly all of them were so voluminous in content that they were, so to say, beyond the reach of the general reader. Khwurshāh had probably studied these works during his stay at the Persian court. It seems from the Preface of his book that he wanted to compose the sort of general history which would have the qualities of a reasonably good historical document, and still be concise enough to attract the general reader. Although we are in the dark as far as his early career and his academic attainments are concerned, the study of his work reveals that he possessed all the qualities of a good historian. His work exhibits literary taste as well as historical accuracy. The striking features of his whole history—Tārikh i-Quṭbī—are lucidity of style, continuity of ideas, classical beauty and simplicity of language. He quotes apt poetic couplets and appropriate lines from the Holy Quran to make his writing more effective, as was customary in those days. But neither does he over-burden his work with such quotations, nor does he try to reinforce his argument with them. He seems to be strongly influenced by the style and composition of Khwānd Amīr's Ḥabīb al-Siyar, but the influence is not so marked as to detract from the individuality of the work and make it look like a replica of the earlier work He draws exhaustively from Ẓafar Nāmah and Wāqi'āt-i-Shaikh Zain, but in spite of this the information gathered from these works has been used in such an individual and artistic way that his writing can never be confused with that of the other two. When reading Khwurshāh we feel that we are making the acquaintane of an entirely fresh writer and historian, and here lies perhaps the secret of his success.

shāh has attempted to describe very briefly the early part of the reign of Akbar. He has confined himself primarily to the description of the accession of Akbar to the throne and the rebellion and assassination of Bairam Khān. He also gives a short account of the campaign in Gujarāt, which shows that he tried to cover the events up to A.H. 971/1563A.D. This is the last date mentioned in his book. He says :

آلان که نهصد و هفتاد و یک از تاریخ هجرت گذشته عساکر منصور
بعزم تسخیر گجرات در آن ولایت نزول نموده [12] .

"At this time A.H. 971, the victorious army has moved towards Gujarāt to conquer it."[12]

He finishes Chapter V with the promise that if circumstances permit, he will try to give a fuller account of this king—(Akbar the Great).

بعد الیوم از حالات و واقعات این پادشاه ظفر انجام آنچه تحقیق
شود در سلک تحریر خواهد کشید [12] -

"After a few days, whatever is known about this victorious king shall be written down."[12]

He could not, however, fulfil this promise, as he died soon after in A.H. 972/1565 A.D.

(ii)

We have already referred in the beginning to the opinion of Rieu, who considers Tārikh-i-Elchi-i-Niẓām Shāh "a rare and valuable work." Now let us see how far Rieu's assessment is correct. Khwurshāh himself has stated in the Muqaddamah of Tārikh-i-Qutbī that he will try to avoid "bombast" and "tedious prolixity", "boasting", "extravagance of expression" and "formality". We shall try here to assess how far he has been able to achieve the end which he set before himself.

[12] See Persian text of Tārikh-i-Quṭbī, p. 658.

Bābur, for description of the early life of Bābur his struggle for the throne of Samarqand, the battle of Pānipat, and the conquest of India. This work of Shaikh Zain was written during Bābur's life. "It paraphrases in rhetorical Persian the record of a few months of Hindustan's campaigning including the battle of Pānipat."[8] Khwurshāh has referred to it in his preface as واقعات شیخ نیز (Wāqi'āt-i-Shaikh Naiz), which seems to be a mistake of the transcriber. The only known copy of this work is in the British Museum (Or. 1999) and comparison with it confirms that the transcriber made a mistake.[9] Khwurshāh has reproduced pp. 3a to 63b of this manuscript on pp. 708-720 in his history, but he has taken out the rhetorical words and phrases and simplified the language to such an extent that it is not noticeably different from that of the other parts of his work

Khwurshāh has utilised two sources as far as the history of Hūmāyun's reign is concerned, but he has not specifically mentioned them by their titles. One of them is Qānūn-i-Humāyūnī (Humāyūn Nāmah), by Khwānd Amir, which was written at the command of the emperor, while the author was in India...[10] The other one is Tārikh-i-Gujarāt, of 'Abdullāh Muhammad bin 'Omar al-Makkī.[11] The former work was primarily used to describe the Inventions of Humāyun (ایجادات و اختراعات همایون), while the latter was used to depict the struggle between Humāyūn and Bahādur-Shāh of Gujarāt. In this connection Khwurshāh has also reproduced in detail the well-known correspondence between the two rulers.

After writing the history of Bābur and Humāyūn, Khwur-

[8] See Bāburnāmah, by Mrs. Beveridge, p. 40; also Persian Literature by Storey, Vol. II, p. 632.

[9] Rieu Cat., Vol. III, p. 926.

[10] Rieu Cat., Vol. III, p. 1024, Storey: Persian Literature, Vol. II, 536 ; See also Elliot and Dawson, Vol. IV, p. 143.

[11] Tārikh-i-Gujarāt by 'Abdullāh Muhammad b. 'Omar al-Makkī. Edited by E.D. Ross. 1910, 1921, & 1928.

the importance of the work of Khwurshāh. Since Ḥabīb al-Siyar is the only general history of the sixteenth century which has been the basis of many books of the period, Morley, in his descriptive catalogue of the Royal Asiatic Society, describes it as "the most useful manual of oriental history with which we are acquainted, at least in the Persian language, being comprehensive in its range, sufficiently diffuse in detail for ordinary purposes, accurate in its facts, and lucid in its arrangement."

The only big difference between Tārīkh-i-Quṭbī and Ḥabīb-al-Siyar, as far as the description of the descendants of Tīmūr is concerned, is that Khwurshāh's treatment of the events is brief, while a wealth of detail is found in Ḥabīb al-Siyar. On certain occasions he has confined himself to reproducing the information which he obtained from Ḥabīb al-Siyar. For instance, when he describes the civil war between the descendants of Tīmūr, his only source seems to be the same book.[7] It might be pointed out that this seems to have been the usual way of benefiting from other works at that time and Khwurshāh cannot be singled out for blame. Mīr Khwānd himself in his work reproduced considerable parts from his grandfather's Rauẓat al-Ṣafa.

In the second Discourse we come across occasional references to Lubb al-Tawārīkh, by Mīr Yaḥyā, Tadhkirat al-Shu'arā, by Daulat Shāh and Tārīkh-i-Khwāja Jamāluddīn Maḥmūd Shīrāzī. But it does not seem that Khwurshāh has used these works very much. He refers to them occasionally here and there. His main sources of information even for this Discourse were again the famous works of Mīr Khwānd and Khwānd Amīr.

Now let us turn to the third Discourse, which consists of the description of the reigns of Bābur, Humāyūn and the early days of Akbar the Great. Khwurshāh, besides his main source, Ḥabīb al-Siyar, has used Wāqi'āt-i-Shaikh Zain (Ṭabāqāt-i-Bābarī), of Shaikh Zain al-Dīn Khwafī, the Persian secretary of

[7] Tārīkh-i-Quṭbī, p. 617 and Ḥabīb al-Siyar published by Kitāb Khāna Khhiyām, A. H. 1333, Vol. III, p. 557.

has been done on the Ẓafar Nāmah and Tīmūr, we have given a very short account of the first Discourse in our Summary in Chapter IV. The portion relating to India covers eighty-seven pages in the Ẓafar Nāmah[4]. Our author has left out the superfluous details and condensed into six pages all those events which he thinks are of historical importance. Despite his drastic cuts, he never loses the continuity of events. Thus, in Tārīkh-i-Quṭbī he has summarised the whole Ẓafar Nāmah of 758 pages (Bi. Mus. Ms. Add 25024) in ninety pages (pp 526-616). Besides the Ẓafar Nāmah, it seems probable that Khwurshāh has also used Matla'-i-Sa'dain-wa-Majma'-i-Baḥrain as well, although he has failed to mention it.[5]

The second main source of Khwurshāh's information is Rauẓat-al-Ṣafā of Mīr Khwānd—which is supposed to be the most reliable historical work of its time in Persian. He has used the work constantly throughout his history, and Chapter V is no exception to it.

But the most important source of Khwurshāh have been the various works of Khwānd Amīr, who was the grandson of Mīr Khwānd. Khwurshāh has only mentioned the titles of Dastūr-al-Wuzarā' and Khulāṣat al-Akhbār, from which he has drawn some material, but he was influenced by the third book, Ḥabīb al-Siyar to such an extent that he tried to model his history on it. In the second and third Discourses he has referred to it not less than twenty times.[6] This, however, does not minimize

[4] (i) Ẓafar Nāmah B. M. Add. 25024, pp. 421b-508a.
(ii) Ẓafar Nāmah, edited by Maulawī Muḥammad Ilahdād for the Asiatic Society of Bengal. Published in 1888, Vol. II, pp. 14-199.

[5] Maṭla'-i-Sa'dain, by Kamāl al-Dīn 'Abd al-Razzāq bin Jalāl al-Dīn Isḥāq Samarqandi. Written in 1475 A.D. by the order of Shāhrukh. See Rieu Cat. Vol. III, p. 926b & Persian Literature, by Storey, Sec. II, p. 293.

[6] See Persian text Tārīkh-i-Quṭbī, pp. 270, 276, 315, 321, 322, 323, 335, 338, 364, 368, 369, 404, 405, 415, 430, 433, 449, 464, 508, 516, 521 525.

Khwurshāh, in the first Discourse, writing about Tīmūr, has exhaustively drawn upon the Ẓafar Nāmah in the same way as Khwānd Amīr has done in his famous book, Ḥabīb al-Siyar. Khwurshāh himself has said that as far as the history of Tīmūr and his immediate descendants is concerned, he has mostly relied on Ẓafar Nāmah for his information[1]. Since considerable work

---

(۷) جناب قدوة المشائخ و الفضلا شیخ زین رحمت الله تعالیٰ ...... در سلک تحریر کشیده صفحه ۵۸۲، ۵۹۱

(vii) Wāqi'āt i-Shaikh Zain (Ṭabaqāt-i-Bābari), by Shaikh Zain al-Dīn "Wafai" Khwafī, p. 532.

(۸) در تذکرة الشعرای میرعلی شیر مذکور است ۳۶۲، ۳۰۹، ۳۵۴

(viii) Tadhkirat al-Shu'arā Mīr 'Alī Sher, by Daulat Shāh, p. 784.

(۹) عمدة العلما المتاخرین خواجه جمال الدین محمود شیرازی رحمت الله تعالیٰ در تالیف خود از علامه العلما مولانا جلال الدین نقل می کند صفحه ۳۳۳، ۳۹۷

(ix) Tarkhān-Nāmah, by S. Jamāl bin Mīr Jalāl al-Dīn al-Ḥusainī al-Shirazī, p. 655.

[1] See Tārikh-i-Quṭbī, p. 526, B. M. Add. 23513 p. 312b., Or. 3535 p. 264b.

چون نظم مناقب و نثر مآثر حضرت صاحبقران اعنی امیر تیمور گورگان از بداء حال تا زمان رحلت و انتقال از منطق فصیح و بیان بلیغ مولف ظفر نامه رحمت الله تعالیٰ بعبارات دلپذیر مرقوم کلک تحریر و منظوم سلک تعبیر گشته بود راقم این ارقام بحذف بعضی از آن که صفحات اوراق این مختصر را وسعت بساط آن نبود و باندک تغیری در اشعار در حیز بیان آورده۔

Shaikh Zain, (viii) Tadhkırat al-Shu'arā, (ix) Tārīkh-i-Jamāl al-Dīn Shīrāzī. Khwurshāh has referred to these books in this chapter at various places as is obvious from the foot-note.[2]

Now we have to find out how far Khwurshāh has used the material provided in these books ; and whether our author has used any other work which he has failed to mention.

---

[2] See for the references : The Persian text of Tārīkh-i-Qutbī and Persian Literature by C A. Storey, London, 1953.

(۱) درظفر نامه مسطور است صفحه ۱، ۲۲، ۱۴۳، ۲۰۰، ۲۳۵، ۳۲۸

(i) Zafar Nāmah, by Sharaf al-Dīn 'Alī Yazdī, pp. 283-288.

(۲) صاحب روضه الصفا آورده صفحه ۳-۲، ۲۰۵، ۳۶۶، ۳۶۴، ۳۶۹

(ii) Rauzat al-Ṣafā fī Sīrat al-Anbiyā wa-l-Mulūk-w-l-Khulafā, by M. b. Khawānd Shāh bin Maḥmūd, known as Mīr Khwānd, pp 92-101.

(۳) مولف حبیب السیر آورده صفحه ۳۸، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۶، ۳۱۵،
۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۰۳،
۴۰۵، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۹، ۴۶۳، ۴۶۴، ۵۰۸، ۵۱۶، ۵۲۱،
۵۲۵

(ii') Ḥabīb al-Siyar fī Akhbār Afrād al-Bashar, by Ghiyās al-Dīn bin Humām al-Dīn Muḥammad surnamed Khwānd Amīr, pp. 104-109.

(۴) میر خواند رحمت‌الله تعالی در تاریخ الوزرا آورده صفحه ۴۵۰

(iv) Dastūr al-Wuzarā' by Khwānd Amīr, p. 1091.

(۵) خواند سرکه مولف حبیب السیر و خلاصه الاخبار است صفحه ۵۲۵

(v) Khulāṣat al-Akhbār fī Bayān Aḥwāl al-Akhyār, by Khwānd Amīr, p. 102.

(۶) در لب التواریخ مذکور است صفحه ۳۱۵، ۱۲۱

(vi) Lubb al-Tawrīkh, by Mīr Yaḥyā bin 'Abd al-Laṭīf al-Ḥusainī al-Saifī al-Qazwīnī, pp. 111-112.

CHAPTER III

SOURCES AND EVALUATION OF THE FIFTH CHAPTER OF TARIKH-I-QUTBI

(i)

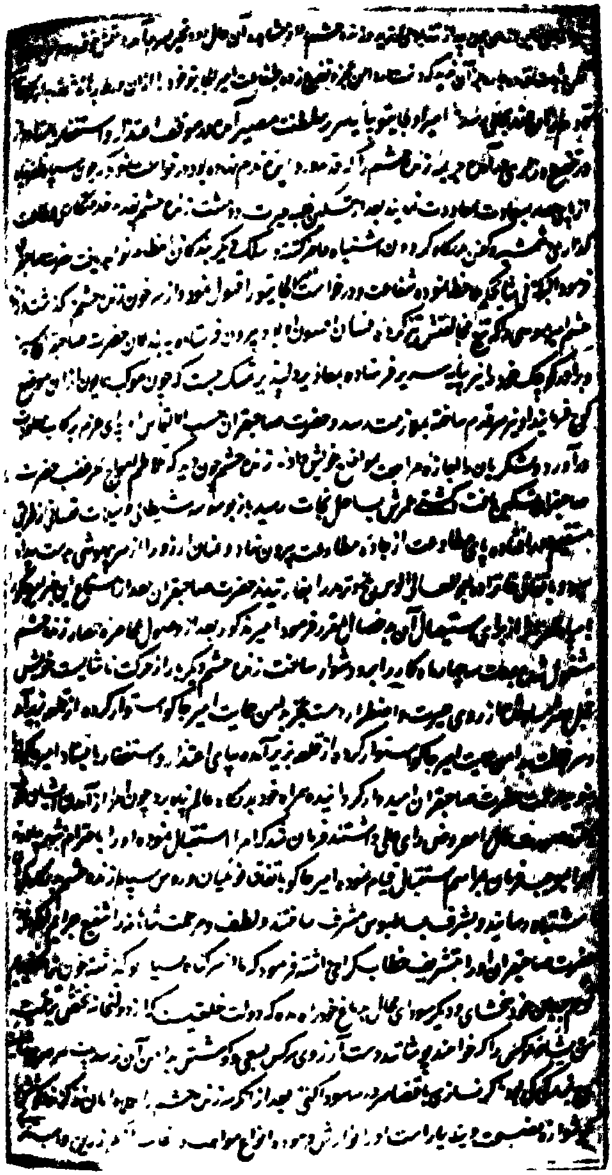
In the previous chapter we have mentioned the main sources of Tārīkh-i-Qutbī. Here we shall confine ourselves to Chapter V of this work, which consists of the history of Tīmūr and his descendants. Khwurshāh, in the preface of his general history, outlines the contents of Chapter V in these words :

مقاله پنجم: در ذکر ظهور و خروج حضرت صاحبقران امیر تیمور گورگان
و بیان سلطنت اولاد و اسباط او بر اکثر معمورهٔ عالم و این
مقاله مشمل است بر سه گفتار:
گفتار اول : در شرح ظهور حضرت صاحبقران و استیلای او و پادشاهی
بعضی اولاد او
گفتار دوم : در ذکر سلطنت حضرت شاهرخ میرزا و اولاد عظام او
گفتار سوم : در ذکر پادشاهی باقی اولاد حضرت صاحبقران ۔ [1]

The study of this chapter shows that Khwurshāh has mainly collected his material from nine books, namely (i) Zafar Nāmah, (ii) Rauzat al-Ṣafā, (iii) Ḥabīb al-Siyar, (iv) Dastūr al-Wuzarā', (v) Khulāṣat al-Akhbār, (vi) Lubb al-Tawārīkh, (vii) Wāqi'āt

---

[1] Rieu in his Cat. Vol. I, p. 109, has explained it in these words :
Maqālah V in three Guftārs (i) Amīr Tīmūr : This section is abridged from the Zafar Nāmah (ii) Shāhrukh and his successors, down to the submission of Mīrzā Muḥammad Zamān to Bābur. A. H. 923, and his subsequent restoration of the Khānate of Balkh (iii) Bābur, Humāyun, Akbar. The account of the last reign is very brief. It is chiefly taken up with the rebellion of Bairam Khān, and closes with the defeat of Mirān Mubārak Shāh by 'Abdullāh Khān Uzbeg, A.H. 970.



عکس نسخه سالار جنگ (داریخ قطب ساهی)—'س'

torical events of Northern India from 1206 A.D. to the establishment of the Bahmani Dynasty) and a short account of eminent saints, including a brief life-sketch of Shāh Ṭāhir al-Ḥusainī.

Moreover, it is stated on folio 607 of this Ms. that the history of the five dynasties (the Niẓām Shāhī of Aḥmadnagar, the 'Adil Shāhī of Bijāpūr, the Quṭb Shāhī of Golconda, the 'Imād Shāhī of Berar and the Barīd Shāhī of Bidar) which rose after the fall of the Bahmanis will be written in another volume.

نظام‌الملک عادل خان، قطب‌الملک، عمادالملک قاسم برید، صادرات افعال و واردات احوال بهر یک در کتابی علیحده بوضوح خواهد پیوست انشاالله تعالیٰ وحده العزیز -

But this promised second volume is neither incorporated in the Ms. nor known to exist anywhere.

The end of the Ms. is also of much importance. It closes with the following words, which throw sufficient light not only on the date of compilation of this work but also give the date of its transcription and the name of the scribe and the person for whom it was scribed.

تمام شد تاریخ کتاب قطب شاهی در عشر ثالث سهر شوال ختم بالخیر والاقبال سنه ۱۰۳۸ ه ثمان و ثلثین بعد الف من الهجرة النبویه صلواة الله علیه و آله در دارالسلطنته حیدرآباد - لا زالت فی ظل دولت اعلیٰ حضرت والسها مصؤنه عن کل شر و فساد برسم خزانه کتب اعلیٰ حضرت السلطان العادل و الکامل افتخار السلاطین فی الزمان و اشرف الخواقین فی الدوران السلطان ابن السلطان ابن السلطان والی قان ابن الخاقان ابن الخاقان ابو المظفر سلطان عبدالله قطب شاه ما زال رایات دولت منصوره و اعداء حضرت مقهوره -

کتبه العبد الداعی اقل خدمه باب‌العالی نظاما بن عبدالله شیرازی عفی عنه -

Ms. No. 6 Sālār Jang Estate Library : Tārikh-i-Quṭb Shāhī.

Besides the five above-mentioned manuscripts of Tārikh-i-Quṭbī, a very singular and excellent copy of the same is preserved in the valuable collection of Sālār Jang Estate Library, Hyderabad-Deccan. I have examined this Ms. personally and can safely claim that it should be regarded as the most correct, complete and authentic copy of Tārikh-i-Qutbī. The title of this Ms. on the first page is given as Tārikh-i-Qutb Shāhī and it was transcribed by Niẓāma bin 'Abdullāh Shirāzī for the royal library of 'Abdullāh Qutb Shāh (A. H. 1035-1083/1626-1672 A.D.) in the third decade of Shawwāl A.H. 1038/1629 A.D. This Ms. contains 610 folios of 27 lines each and the script and calligraphy is excellent Nasta'līq. From the title-page, which is tastefully decorated in the traditional style to the colophon, one can admire the remarkable calligraphy, excellent 'Unwān, beautiful headings and gold ruled borders. The title-page carries the seals of Munīr-ul-Mulk, 1206 A.H. and Sher Jang Sirājud-Daulāh 1245 A.H. which are repeated at the colophon. Two more seals of Ḥyder Yār Khān and Ḥyder Yār Jang Bahadur Sher Jang can be noticed on folio 398. But for fine worm holes and occasional damp stains which have discoloured a few folios and made others brittle, the general condition of the Ms. is fairly good.

The Ms. opens with the usual words:

دیباچه نسخه آفرینش موجودات و خلعت نوع گرامی انسان و
فهرست قصص الانبیا هدایت آیات و اخبار سلاطین عالیشان الخ

and is dedicated to Ibrāhīm Quṭb Shāh of Golconda (A.H. 957-989/ 1550-1581 A.D.). It is divided into a Muqaddamah, Seven Maqalahs and a Khatima. The arrangement and classification of the contents of this Ms. are in the same order as in others, nevertheless it is the only known copy of Tārikh i-Quṭbī which incorporates the Seventh Chapter (dealing briefly with the his-

Niẓām Shāh Dekkani was included in the library of the last Ṣafavī prince Sulṭān Muḥammad Mīrza bin Sultan Sulaimān II in A.H. 1206.

(داخل کتابخانهٔ پادشاهزاده والا تبار، حسم اقتدار، گردون وقار
سلطان محمد میرزای صفوی گردید۔ این تاریخ مجلد ثانی از تالیف نظام شاه
دکنی است سنه ۱۲۰۶ھ)

Ms. No. 5. Âṣafīyah Catalogue Vol. III, No. 1330.

In addition to Khwurshāh's four Mss. mentioned above, a fifth one is preserved in the Âsafīyah Library, Hyderabad-Deccan. In reply to my questionnaire about this Ms., Dr. M. Niẓāmuddin, the former Director of Dā'iratul-Ma'ārif, Oṣmānia University had supplied the following information.

"As desired by you I got the Ms. of the Tārīkh Elchi-i-Niẓām Shāh by Khwurshāh bin Qubād al-Ḥusainī from the Âṣafīyah Library today and examined it myself and found that it contains only Maqālah I and II complete and Maqālah III up to the accounts of the Samānides, ending with the description of Ṣamṣāmud-Dawla Abū Kālinjar Marzubān bin Ad-hudud-Dawla and Sharfuddawla and Fakhruddawla etc. So then this Ms. contains nearly one-third of the whole text. I do not think it would be advisable to make this Ms. a base, as it is undated and is incomplete in itself but written in clear and bold Nasta'līq. The correctness of the text cannot be safely assured, as the scribe appears to me to be a professional one and not a literary man and to have committed a great mistake in transcribing the name of the author Khudshāh instead of Khwurshāh. The hand also appears to me to be changed later and the headings at the end are missing."[7]

[7] Recently I have examined this Ms. personally in Âṣafīyah Library. The beginning and the end of this Ms. is really very badly damaged and these pages are worm-eaten. This Ms. contains 443 pages and each page contains 25 lines.

difficulty in following the text.

In the end, we must remark on one more striking feature in connection with the comparison of these different Mss. Our Tabrizi Ms. and Ms. No. 2 (Or. 3535) are similar in content but Ms No. 1 (Add 23513) has different rubrics. Close examination shows that this difference is only of words, not of substance. We have given the rubrics of Ms. No. 1 and 6 in our text to show this difference

Ms. No. 4 Or. 153, Pāra-i-Tālīf i-Elchi-i Niẓām Shāh Dekkani.

It is mentioned in the prefaces of Khwurshāh's general history that this book contains seven chapters, but none of the three manuscripts mentioned above contains Chapter VII. We should be grateful to George W. Hamilton that he brought to light Or. 153, which contains not only this missing chapter, but also Discourses III, IV & V of Chapter VI.[5] The manuscript is a valuable source of information as far as the reign of Shāh Ṭahmāsp and the stay of our author at the Persian Court is concerned; but Chapter VII, which is on Indian Monarchs (در ذکر سلاطین هندوستان) does not compare favourably with other parts of Khwurshāh's work either in detail or in usefulness. The whole history of India from 1206 to 1556 A.D. is related in 19 pages (103b-122a), and is inadequate and wanting in detail.[6] However, the importance of this Ms. is not affected, because it is the only authentic document which gives the date of its completion, 20th Dhu'l-Qa'da, A.H. 972/1565 A.D as well as the date of our author's death—25th Dhu'l Qa'da A.H. 972/14th June 1565 A.D.

This Ms. consists of 122 small-size pages with ruled margins. It is written throughout in clear and legible Nasta'līq. A note on the first page states that this second volume of Tālīf-i-Elchi-i-

[5] Rieu : Cat. of the Persian Mss. Vol. I, p. 110.

[6] See B. M. Ms. Or. 153, pp. 103b-122a.

با امرای ترخانی اتفاق نموده نسبت بشاهزاده در خاطر آورده چون شاهزاده از شاه جیون مهم تمام داشت
مهمات بجانب میرزا علاء الدوله و امیدوار نیت انجمن را صدق حمل کرده بجهت امرای ترخانی وخامت احوال و اسباب
کثرت و آمادگی و اعوان و لشکریان پاس برده چون این حکم شنیدند دست بر ضبط اموال و اسباب آن جماعت را آنجا کاف
کرده که هیچ چیز از اسباب و منسوبان ایشان باقی نماند خواند امیر رحمت الله در کتاب حبیب السیر آورده که از جناب
مقرب الحضرة السلطانی امیر علی شیر شنیدم که میرزا عبد اللطیف در مجلس صدر علیا برشته مبالغه ... در روز
کوچ که ... اتفاق افتاد که سوار شود عصائی در دست گرفته پیاده میرفت یکی از نوکران امرای برلاس چون
آن حالت را مشاهده کرد اسب خود را پیش کشید تا مهد عصمت شعار سوار شد و چون میرزا عبد اللطیف بر این معنی رسید
داده که آنجا از پی ... شاهزاده ... کرده در شهر ... حیث شاهزاده ... او را گرفت و ... بغارت نهاد
... و امرا و لشکریان ... تا ... بر گشته و چون از آن مکان کوچ واقع شد تا نیشابور ...
مکان آرام گرفت شاهزاده ... اردو را با خزائن عظام ... خاقان مغفرت نشان بجانب ماوراء النهر
میرزا علاء الدوله و میرزا صالح ... میرزا ... را با امیر اویس ترخان و جمعی از شاهزادگان از برای گرفتن عبد اللطیف
... مهد علیا و امرای ترخانی نامزد کرد و ایشان از هراة ایلغار کرده در ... شنبه سیزدهم ... اردوی
عبد اللطیف ... مهد علیا و امرای محبوس را از میان ایشان بیرون برده ... و بیکار گشته صف قتال ...
عبد اللطیف چون بر حدوث آن واقعه آگاه گشت سپاه خویش را فراهم آورده بحرب مشغول شد اما ...
... گرفتار شد میرزا صالح اردوی عبد اللطیف را غارت کرده شاهزاده را مقید ساخت
... نکنیم ... میرزا عبد اللطیف را با نعش حضرت خاقان ...
... هراة برده و میرزا علاء الدوله ... باستقبال آمده در آن مقام ... ملاقات فرمود و حکم
که عبد اللطیف را بطریق ... از میان ... از جانب ... در آورده میرزا علاء الدوله بزبان ...
... که چرا نسبت بوالده ماجده ... بی حرمتی کردی عبد اللطیف ... جواب داد
که من اگر ... مکافات آن ... میرزا علاء الدوله چون بهراة رسید عبد اللطیف را
در حصار اختیار الدین محبوس گردانید ... میرزا علاء الدوله و میرزا الغ بیک و میرزا عبد اللطیف ... که در آن اوان بروی نمود
در سیاق ... گزارش ... که رکن السلطنة و الخلافة میرزا علاء الدوله ... میرزا بایسنغر بود و صورت ...
... مرغوب داشت بعد از فوت ... خاقان مظفر اولاد را با امارت و دیوان که منصب بایسنغر میرزا بود
منصب کرده زمام جمهور را در کف اهتمام او نهاد و شاهزاده بموجب کلمه الولد سر ابیه ... تقلید ...
نموده ابواب بر روی روزگار طبقات ... و در ایامی که حضرت خاقان بطرف عراق
... میرزا سلطان محمد بن بایسنغر ... میرزا علاء الدوله ... منظور نظر شفقت و عطوفت گردانید
در ... فاخره هراة قائم مقام خویش ساخت بعد از فوت خاقان سعید در دار السلطنة هراة رایت استقلال ...
برافراخته و دست در خزاین خاقان فردوس مکان دراز کرده نقد و جنس بسیار بر طوایف لشکریان تقسیم نمود
و مدت ... در کمال دولت و کامرانی بسر برده در شهور سنه ... و خمسین و ثمانمائه الغ بیک میرزا با سپاه ترکستان
و ماوراء النهر از جیحون عبور فرموده در ... حل اقامت افکند و میرزا علاء الدوله نیز با لشکر خراسان ... بعزم
مقابله ... و میرزا الغ بیک مصلحت وقت ... برادرزاده صلح کرده فرزند ارجمند
عبد اللطیف را از قید و حبس بیرون آورده و مرتبه دیگر لوای کشورگشایی را برافراخته ... مولانا ... محمود

عکس نسخه تبریزی (تاریخ قطبی)—'و'

in the British Museum (Add. 23513 and Or. 3535), we come to realise that it is not only the oldest but is more reliable than the others. Rieu is of the opinion that Khwurshāh completed his book in Persia, but we have shown that it was completed when Khwurshāh had settled down in Golconda under the patronage of Ibrāhīm Quṭb Shāh, and that is the main reason why this Ms. bears the name of the latter, Tārikh-i-Quṭbī or Tārikh-i-Quṭb Shāhi. This Ms. consists of 787 pages. But in the later part of Chapter VI the manuscript breaks off Moreover, a part of the Ms. after page 740, which deals with the Inventions of Humāyūn and of Akbar's accession is missing. In our text, we have copied this missing portion from Add. 23513. The rubrics of different topics are given throughout. The Ms. is written in Nasta'līq with the same pen and in the same handwriting. It seems that the transcriber has worked over it patiently, but still it is not free from the orthographical errors which are liable to occur in a language like Persian. Sometimes, when dots are missing, or are placed wrongly, it becomes really difficult to decipher the word accurately. The difficulty increases proportionately in the case of names of persons and places. The first Discourse of Chapter V, which deals with Tīmūr, is relatively clear and legible, but the legibility decreases in the second Discourse, while the third one, which deals with Bābur, Humāyun and Akbar is hardly legible. Some parts of it seem to have been badly mishandled and have become so obscure that it takes days of patient and continuous labour to go through them But even then, if this transcribed copy of Chapter V is compared with the other two manuscripts in the British Museum, it becomes obvious that it is more accurate and reliable than the other two. Sometimes, due to blank spaces in between the lines, it seems that the transcriber could not decipher one or two words and has left them out, but these blank spaces are invariably found to be in those places where the author quotes couplets, Arabic sayings or Quranic verses. Moreover, in Arabic quotations the diacritical points are missing, which adds yet another

"The king of great justice, the one who ascends the pinnacle of religion and the kingdom ; the founder of the laws of justice ; the brightness of the realms of dignity and power ; the cypress of the garden of glory ; the light of the eyes of the wise and the learned, the pole-star of the sky of fortune ; the centre of the government of the world . the heir of Solomon's kingdom, entitled "the Friend of God," the true and the tested one to whom the Quranic verse, "Take Ibrahim as your friend" is applicable and who is without boastfulness and pride, the king who is worthy of the state and dominion, exalted in dignity and majesty, the strengthener of the kingdom and the world and religion, Humāyun A'zam Ibrāhim Qutb Shāh. May God elevate his throne to the fourth heaven and extend the frontiers of his kingdom to comprehend the seven quarters of the world".

The preliminary formalities, which were supposed to be an integral part of books in medieval times, end here Then follows a comprehensive outline of the contents with these words :

این مختصر بر مقدمه و هفت مقاله صورت اتمام خواهد پذیرفت و
هر مقاله بر چند گفتار است ـ

"It is divided into an Introduction (Muqaddamah) and seven Books (Maqālah) subdivided into Discourses (Guftār)."[1]

Ms. No. 3. Tabrizi Ms. · Tārikh-i-Quṭbī or Tārikh Qutb Shāhī.

This Ms. is in the possession of Hāji Muḥammad Nahgowānnī of Tabriz. Prof. Dr. Romer procured a micro-film copy of pages 476-780 of this Ms According to Prof. Römer, the date of composition of this work is A.H. 970/1563 A.D. (during the reign of Ibrāhīm Quṭb Shāh). This means that this Ms. of Khwurshāh is the oldest compared with the other existing manuscripts. If we compare it with the two Mss.

[1] See for contents : Rieu's Cat. Vol. I, pp. 107-111.

Khwurshāh, after describing the sources of his book, devotes a long passage to the praise of his patron, Humāyūn A'ẓam Ibrāhīm Qutb Shāh. In this connection he throws light on the character of Ibrāhīm Quṭb Shāh, and gives a short but comprehensive account of his reign, and brings out the qualities of dignity, justice, chivalry, generosity and the administrative capabilities of his patron. He also mentions that his patron is second to none among the rulers of his time, interested in the advancement of learning and the propagation of the Aṣnā' 'Asharī faith. He dedicates his work to Ibrāhīm Qutb Shāh in these words:

السلطان الاعدل الاعظم ، ساعد مساعد الدين و الدوله ، ممهد قواعد العداله ، نیر سمای سلطنت و کامگاری ، سرو بوستان ابهت و شهریاری ، روشنی دیدهٔ اهل دانش و بینش ، قطب فلک کامرانی ، مرکز دائره جهانبانی ، وارث ملک سلیمانی مسمی خلیل الرحمن مصدوقه کریمه واتخذوا ابراهیم خلیلاً بی سائبه رعونت و ریا منطوقه مجله جلالت مؤدای معز السلطنت والدنیا والدین "همایون اعظم ابراهیم قطب شاه" مکنه الله سریر سلطنه علی الفلک الرابع و بسط بساط مملکته الی الاقلیم السابع ۔

Burhān Baghdādī, pp. 228-229.

g. Kashf al-Ghummah fī Ma'rifat al-A'immah by Bahā al-Dīn 'Alī b. 'Isā b. Fakhr al Dīn Abi'l-Fath al-Irbilī, p.210.

h. Tārikh i-Guzīdah, by Ḥamd Allāh b. Abī Bakr b. Aḥmad b. Naṣr Mustaufī Qazwīnī, pp. 82-84.

i. Ẓafar-Nāmah, by Sharaf al-Dīn 'Alī Yazdī, pp. 283-288.

j. Rauẓat al-Safa fī Sirat al-Anbiyā' wa-l-Mulūk wa-l-Khulafa by M.b. Khāwand-Shah bin Maḥmūd, known as Mīr Khwānd, pp. 92-101.

k. Lubb al-Tawārikh, by Mīr Yaḥya bin 'Abd al-Laṭīf al-Ḥusainī al-Saifī al-Qazwīnī, pp. 111-112.

l. Wāqi'āt-i-Shaikh Zain (Ṭabaqāt-i-Bābarī), by Shaikh Zain al-Dīn "Wafai" Khwāfī, p. 532

"Much advantage was derived from the study of Tārikh-i-Ṭabarī, Jāmi' al Ḥikāyāt, Jāmi' al-Tawārikh Jalālī, Majma' al-Riwāyāt, Mukhtaṣar Bayẓāvī, Qiṣas al-Anbiyā, 'Ayun al-Tawārikh, Ḥabīb al-Siyar and Rauzat al-Shuhadā', which throw considerable light on the lives of great prophets and powerful kings. The arguments and basis regarding the holiness of 'Alī and the other Imāms and eminent Sayyids became clear from the study of 'Umdat al-Ṭālib, Fasul al-Muhima, Bahr al-Manāqib and Kashf al-Ghumma And some facts, along with the evidence, were collected from the contents of Tārikh-i-Guzīdah and Kitāb al-Ma'ujam fī-Akhbār-al-Muluk- l-'Ajam. And in the pages of Tafsīr i-Shihābī wa-Kāshifī wa Sa'libī, some rare events out of the lives of the prophets were discovered And from Ẓafar Nāmah, which has been unequivocally acknowledged by high ranking writers for its beautiful and eloquent style, and from the third book of Rauzat al-Safa which is also distinguished by an elegant and dignified style of writing, considerable selections were made. And from Habib al-Siyar dar Akhbār Afẓal Afrād al-Bashar, which is replete with mirthful and refreshing composition brought out with great labour and is adorned with the ornaments of eloquence, much material was drawn. And from the brief history, Lubb-al Tāwarikh and Wāqi'āt Shaikh Zain some stories were also incorporated."[1]

---

[1] See Persian Literature by C. A. Storey :

a. Tārikh-i-Ṭabarī by Abu Ja'far M.B. Jarir al-Ṭabarī, pp. 61-65.

b. Jāmi'al Tawārīkh by Rashīd al-Dīn Fazal Allāh, pp. 71-78.

c. Qiṣaṣ al-Anbiyā'wa Siyar al-Mulūk by Shaikh Muḥammad Ḥuwaizī, pp. 158-159.

d. Ḥabīb al-Siyar fī Akhbār Afẓal Afrād al-Bashar by Ghiyāṣ al-Dīn bin Humām al-Dīn M. Surnamed Khwānd Amīr, pp. 104-109.

e Rauẓat al-Shuhadā' by Ḥusain bin 'Alī Wā'iz Kāshifī, pp. 212-213.

f. Baḥr al-Manāqib by 'Alī bin Ibrāhīm, surnamed Darwish

to be acquainted with the stories of their ancestors, therefore the writer of this book, Khwurshāh bin Qubād al-Ḥusainī, who is greatly benefited by the scholars of the time, decided to write a short history from the creation to the present day which should be devoid of exaggeration, bombast, prolixity, boasting and extravagance of expression."

He, then, directs the attention of the readers to the sources which he used for the compilation of his work. They are twenty in number and most of them are considered today as authentic and valuable.

[1] از مطالعه تاریخ طبری و جامع الحکایات و جامع التواریخ جلالی و مجمع الروایات و مختصر بیضاوی و قصص الانبیا و عیون التواریخ و حبیب السیر و روضة الشهدا که مشعر و مخبر است بر اخبار انبیاء کبار و آثار سلاطین ذوی الاقتدار فوائد بسیار روی نموده و از مشاهده و ملاحظه عمدة الطالب و فصول المهمه و بحر مناقب و کشف الغمه آثار و دلائل ولایت مرتضوی و سائر ائمه هدی و صحبت انساب سادات معالی انتساب چهره کشید و از فحوای اجزای تاریخ گزیده و از کتاب المعجم فی الاخبار الملوک العجم حالاتی چند بوضوح انجامید. و از مطاوی اوراق تفسیر شهابی و کاشفی و ثعلبی نیز بعضی از بدائع وقائع انبیا علیهم السلام تحقیق گردید و از الفاظ در نثار ظفر نامه که بلبل نوایان گلشن انشاء و نغمه پردازان چمن املاء بهزار زبان اعتراف نموده اند که در هیچ وقت و اوان عذار اجرای تالیف را بمثل آن خط عنبر فام زیب و زینت نداده اند و از جلد ثالث روضة الصفا که بسلامت الفاظ آراسته و پیراسته است انتخابی نموده و از بحر عبارات فرح فزای و اشارات محنت زدای حبیب السیر در اخبار افضل افراد البشر که بزیور فصاحت و بلاغت مزین گشته اعترافی فرمود و از موجز لب التواریخ و واقعات شیخ زین نیز بعضی حکایات در حیز بیان آورد ـ

universe, high and low, in the books of history with their gem-scattering pens And with careful consideration and thorough study they have metaphorically described the reality of actions and events of the everchanging world. Thus the different works --the brief as well as the detailed—of this eminent science, in the form of poetry and prose, produced by these eminent authors and writers are in such a large number that they cannot be easily counted."

The question arises, why did Khwurshāh think it necessary to write one more book when, according to him, so much had already been written. He himself answers this question in the following words :

چون فوائد بسیار در ضمن مطالعه کتب تواریخ و سیر مندرج است و بیشتر مضمون کلام ربانی و صحائف آسمانی بر اعلام حالات و تذکار حکایات متقدمین ناطق و اکثر طبائع خلائق بدانستن علم تواریخ و اطلاع بر اخبار و آثار سلف مائل و راغب، لهذا در خاطر محرر این اخبار و مسود این آثار خورشاه بن قبادالحسینی که خوشه چین خرمن افاضل ایام و ریزه خوار خوان احسان آن زمرهٔ عظام لازم الاحترام است خطور کرد که تاریخی از بدو آفرینش تا این زمان که این مختصر اختتام یافته درسلک انتظام کشد و از تکلف و تصلف و اطاله و اطناب احتراز و اجتناب نماید ـ چون این اندیشه در خاطر مستهام جای گرفت و این تمنی در قلب بی آرام رسوخ پذیرفت اعتماد بعون عنایت الهی و امداد حضرت رسالت پناهی و ائمه معصومین صلوات الله علیه و آله اجمعین کرده...... باوجود محنت غربت و تفرق حال و وفور شغل و توزع بال گرد کتب سیر و تواریخ برآمده ـ

"Since the study and biography has many advantages and since most of the sacred books and material on theology reveal the true state and conditions of the ancient peoples, and also because of the fact that the people generally have a desire

faces of Ms. No. 1 and Ms. No. 2 shows that not only is the latter more correct, but that it supplies the missing name of the then ruling king to whom this Ms. is dedicated. The quotations, therefore, given by us to introduce the Preface have been taken from Ms. No. 2. We have named this Ms. "الف" in our Persian text.

The Ms. opens with the following words :

نسخه آفرینش موجودات و خلعت نوع گرامی انسان الخ

and after devoting one and a half pages to the praise of God, the Prophet Muḥammad and the Twelve Imāms, Khwurshāh directs the attention of the reader to the definition of the word "History", and the aims and objects of writing history. He emphasises its importance and usefulness by saying that, "since the beginning of civilization to the present time, scholars have been devoting much attention to this subject, and this has been a source of continuous benefit to others." He points out that, "up to the time of his writing such an immense amount of historical works was in existence that it was difficult even to count them." Further on he explains :

از بدو آفرینش تا این زمان در جمیع اوقات و آوان افاضل سخندان و اکابر فصاحت بیان در علم سیر و اخبار بقلم گهر بار کیفیت نظام امور کلی و جزوی و فوائد انتظام عالم علوی و سفلی را بر صحائف روزگار مرقوم گردانیده اند و با تامل حد و اجتهاد حقیقت اوضاع و وقائع ربع مسکون و حوادث غرائب عالم بوقلمون را لباس عبارات و کسوت استعارات پوشانیده و لهذا مصنفات فصاحت صفات این فن منیف و مولفات بلاغت آیات این علم شریف از مطولات و مختصرات که بنظم و نثر پرداخته اند از ضبط و شمار افزون است ـ

"From the beginning of the creation of the world to the present times during the ages scholars of literary eminence and great stylists who were masters in the art of biography and chronicle have been writing the account of the system of the

"I have just finished the copy of this book in the month of Dhu'l Ḥijjah A. H 1095 "[1]

In spite of the fact that manuscript No. 1 is apparently much better than the others, yet a comparison with the Tabrizi Ms. leads us to the conclusion that it is less reliable. We find occasional mistakes in the Arabic quotations, proper names, and at the places where verses have been quoted. There are 489 folios in this Ms. and each folio is 14½ × 9½" in size, containing 27 lines. We have compared our own Tabrizi Ms. with it and have briefly named it as "خ" in our Persian text.

Ms. No. 2 : Or. 3535, Tārikh-i-Elchi Niẓām Shāh

Rieu suggests that this Ms. was transcribed in the eighteenth century.[2] There are 409 folios in this Ms. and each folio is 13½" × 8" in size, containg 32 lines. A cursory glance through the pages of this Ms. reveals that it was written by more than ten scribes with occasionally different inks. The style of writing is neither mature nor neat, as is the case with Ms. No. 1 and the Tabrizi Ms. Instead, in places it seems as if the writing is that of a beginner. In this Ms. the rubrics have been discontinued after Discourse I of Chapter V. The last part of Discourse II and the beginning of Discourse III are also missing. At the same time, after the narration of events up to A.H. 943/1536 A.D. in Discourse III of Chapter VI, the thread of description suddenly breaks. This fact strengtnens our opinion that this Ms. might have been copied from our Tabrizi Ms., because in the latter the thread of events is broken just at the same place. In addition to this, there is one more reason to believe that it is copied from our Tabrizi Ms. : wherever there is a blank space in the Tabrizi Ms., there is also a blank in Ms. No. 2. However, a comparison of pre-

1. B. M. Ms. Add. 23513, p. 489.

2. Rieu : Suppl. Cat. of the Persian Mss. in the British Museum, p. 19. 1895 A.D.

داود خان و حیدر خان با موازی پنج شش هزار از دلیر و جوان مامور کرده از آب جون گذشته اند و سه چهار کروه راه

از لشکر سلطان ابراهیم میرزا دور فرو نشسته اند درساعت فرمان قضا جریان شرف صدور یافت که چین سلطان

و سید کیک خواجه و محمد سلطان و میرزا عادل سلطان و میرزا جنید برلاس و خواجه سلطان و قتلق قدم و شاه میر حسین و

امیر یونس و امیر عبدالله کتابدار با جمعی دیگر از دلیران معرکه کارزار جهت قلع و قمع آن گروه ستمکار روانه شوند و بعد

بر دی پریشان نمایند که والی این ولایت از صلابت آن حشمت گرده و اراده جنگ نموده روز یکشنبه هشتم جمادی الاول

از آب جون گذشته متوجه سپاه مخالف شدند و زمانی که افواج صبح صادق رایت صبح افروخته بر مراکب کواکب تاختن

آورد لشکر ظفر اثر به سپاه دشمن رسیدند و شبیخون زمانان ناگاه گیرودار خواب را بسته آرزند قیر قدم صبح رایت بر

افراخته بگریز دشمن مسلک ساختند چون آن گروه باشکوه از تموج آن بحر متواج جرار شدند قلیل از ان جمیع برشتافته

در مقابل دشمنان در آمده دست تیغ و سنان باز دیده لنگر ثبات قدم ورزیدند و آخر الامر مانند پشه ضعیف نیاد گر

از تند باد گریزان گردید و روی از مقابل و معارضه برتافتند و مجموع یکبار بطرف اردوی سلطان ابراهیم فرار نمودند و جمعی

منصوره ایشان را تعاقب نموده مردانه وار سر از تن جدا می ساختند تا آنکه داود خان را با جمعی از رؤس سپاه اسیر و دستگیر

کرده بعبت التیف را رانده و روانه بارگاه روی سلطان ابراهیم رکنند و فوجهای عظیم از حد وصف تن و افواج

اردوی مذکور افتاد و بعد از ان عساکر نصرت آیین از ان سرزمین عنان بگرانیده داود خان را با هفتاد هشتاد اسیر

و هشت سلسله فیل بزرگ که دران معرکه بدست آمده بود بر داشته بطرف پای علم همایون روان شدند و بعد از

وصول بموقف عرض داشتند حضرت پادشاه بنابر تاکید سیاست بقتل اسیران فرمان داد و فیلبانان بر فیلان سوار گشته

آن جا بالای تیغ آبدار از بار ... ساختند و روز دیگر از ان مکان کوچ واقع شده بطرف اردوی مخالفان رایات

ظفر بر افراخته و برجرانغار و جوانغار و برانغار قول و میمنه و میسره و قلب لشکر را بترتیب آماده ساخته و علم اثر

اعلی ... [illegible] در ضمیر انور پرتو قرار یافته بود در نظر مبارک نمودار شد و در همان روز فرمان داد که

تمامی سپاه از ترک و تاجیک و هندی و عراقی و سمرقندی و خراسانی ترددی نموده عرابه‌ها مهیا سازند لشکریان بقدر طاقت

و توان کوشش نموده هر طایفه بقدر قوت و استعداد چند عرابه بهم رسانیدند چنانکه مجموع هفتصد عرابه شد استاد علی قلی ترکی را

حکم شد که بدستور روم عرابه‌ها را بزنجیر و چرم گاو که بصورت ریسمان سازند با یکدیگر اتصال داده در میان دو عرابه شش

هفت توره ترتیب سازند تا تفنگ اندازان بر وز معرکه در پناه عرابه‌ها و توره‌ها بفراغت تفنگ توانند انداخت و چون

پنج شش روز دیگر جهت تکمیل عرابه‌ها و تحصیل آلات و ادوات آن مقام نمودند و بعد از ترتیب و اتمام آن اصحاب

رای صائب و ارکان دولت و دیگر جوانان و کارکنان در مجلس پادشاه جمع آمده در باب محاربه و مقاتله با خصم غدار

قوی مشوره نمودند بعد از قیل و قال و طول مقال رای مجموع بر جدال و قتال قرار یافت و در ان اثنا جران پرند برکه

کارد ... درجین کیفیت محاربه تدبیرات کرده گفتند که مسافتی بشهر پانی پت بروم و شهر مذکور را در پس پشت گذاشته

فرود آییم و صف عرابه‌ها را در پیش سپاه ترتیب داده پناه خویش سازیم و از اطراف لشکری از پیاده و سوار دخیره ... نگاه

عکس نسخه برٹش میوزیم (تاریخ خورشاه بن قبادالحسینی)—'خ'

CHAPTER II

THE DIFFERENT MANUSCRIPTS OF TARIKH-I-QUTBI

There are altogether six manuscripts, so far known, of Tārikh-ī-Qutbī at different places and with different titles. Three of them (Nos. 1, 2 and 4) are in the British Museum, one (No. 5) in the Āṣafīyah Library, Hyderabad-Deccan, while one more (No. 6) is preserved in the Sālār Jang Estate Library of Hyderabad-Deccan. One of these six manuscripts (No. 3) is at Tabriz, in the possession of Hājī Muhammad Nahgowānnī, which has been taken as the base for preparing the Persian Text. The British Museum Mss. Add. 23513, Tārikh-i-Khorshāh bin Qubād al-Ḥusainī and Or. 3535, Tārikh-i-Elchi Niẓām Shāh are indicated in our Persian Text by letters خ and الف respectively, the Sālār Jang Ms., Tārikh-i-QutbShāhī by letter س, and ق stands for our own Tabrizi Ms. Tārikh-i-Qutbī. A brief account of each of these Mss. is given below :—

Ms. No.I: Add. 23513, Tārikh-i-Khorshāh bin Qubād al-Ḥusainī

This Ms. has apparently been written with the same pen and ink throughout and it is in Nasta'līq. The hand-writing is mature, neat and clear. The appearance of this manuscript is attractive, the binding intact. Every page has a margin drawn in red ink In some places there are notes and comments along the margin as well. The first page is illuminated in traditional style. At the end of the Ms. the transcriber, Jamīl ibn Muhammad Taqī al-Rūdbārī (جميل ابن محمد تقی الرود باری) has apologised to his readers for the mistakes he might have possibly made. He has given the date of transcription of the Ms. in the following words :

قد فرغت من تکتیب هذا التاریخ فی سلخ شهر ذی الحجة الحرام
من شهور سنه خمس و تسعین بعد الف من الهجرة

So much about the completion of Tārikh-i-Quṭbī and Khwurshāh's goodwill mission to the Persian court. As far as his birth, his early life, and his education are concerned, all the sources available to us are completely silent. Nevertheless, from a study of Or. 153, we know that he did not live long after the completion of this manuscript. The record of our author's death is found at the end of Or. 153, where it is stated that he died in Golconda, (Dist. Tilangāna) on 25th of Dhul-Qa'da A.H. 972/1565 A.D., five days after the compilation of the Ms. The original Arabic text is given below :-

تم كتاب التاريخ فى تاريخ عشرين شهر ذى قعده الحرام سنه ٩٧٢ ھ
اثنى و سبعين و تسعمائه وقع وفات صاحب التاريخ تاريخ خامس عشرين
شهر ذى قعده الحرام فى السنه المذكور ببلده گلكنده من اعمال تلنگ صانها
الله تعالى فى ظل و اليها ـ"[68]

[68] B. M. Ms. Or. 153, p. 122a.

include in his work some of the events and stories mentioned in the record."

Rieu has probably misunderstood this very statement, which led him to think that at the time of Quba Beg Qūrchī's departure from Persia, Khwurshāh was busy in writing his book there. Rieu further concluded that it was on the order of Shāh Ṭahmāsp that Khwurshāh made use of his autobiography. But an examination of the above-mentioned statement shows that Rieu was a victim of the confusion created by the titles used by Khwurshāh. Rieu seems to have regarded both these titles, "Ḥaẓrat i-Shāh Khilāfat Panah" and "Ḥaẓrat-i-Nawāb 'Alam Panāhī Ẓille Illāhī" as referring to Shāh Ṭahmāsp. But, in fact, the first title refers to Shāh Ṭahmāsp and the second to Ibrāhīm Qutb Shāh. It is only on this basis that we can correctly understand Khwurshāh's statement, otherwise it makes no sense. Besides this clear mistake, there can be another reason for Rieu's misunderstanding. The fact that the writer of these accounts describes the events as an eyewitness does not necessarily mean that he remained in Persia for nineteen years, but rather that he made full use of the autobiography of Ṭahmāsp in which Ṭahmāsp writes, like Bābur, in the first person.[56] Thus Rieu's opinion about Tārikh-i-Elchi Niẓām Shāh, "a work written A.H. 970 at the court of Shāh Ṭahmāsp" cannot be accepted.

In further justification of this opinion, we should like to refer to the very name of the Tabrizi Ms.—Tārikh-i-Quṭbī or Quṭb Shāhī—and its dedication. Khwurshāh completed his work in A.H. 972/1565 A.D. in Golconda; he named this book Tārikh-i-Quṭbī, and naturally dedicated it to the then ruler of Tilangāna, Muḥammad Ibrāhīm Quṭb Shāh. From a close study of the preface of this book as well as its style, we can safely conclude that the writer was present in Golconda and not in Persia.[57]

[56] Memoirs of Shāh Ṭahmāsp, Persian Literature by Storey Sec. II, p. 305.

[57] See chapter II of the present work.

to make full use of *this autobiography of* Shāh Ṭahmāsp (حضرت شاه خلافت پناه). The following is the text of Khwurshāh's statement :

حضرت شاه خلافت پناه در شهور سنه احدی و سبعین و تسعمائه قبا بیگ قورچی را برسم ایلچیگری با تحف و هدایای فراوان بدیار نزد حضرت سلطنت پناه حشمت دستگاه معزالسلطنت والعدالت والدین اعظم همایون قطب شاه که والی ولایت تلنگانه است و آستان عالیانش مرجع الله کافه انام و درگه رفیع مکانش بر روی خاص و عام گشاده است فرستاده بود و بعضی حالات و واقعات که حضرت شاه خلافت پناه را از ابتداء جنگ رومیه با تاریخ مذکور در خواب و بیداری روی نموده بوده مجموع آنرا بتقریر دلپذیر در حیز تحریر در آورده نسخه لطیف پاکیزه مشتمل بر چند فصل ترتیب داده ضمیمه تحف و هدایا ساخته بودند ـ چون راقم‌الحروف دران اوقات با برکات به تحریر این مختصر مشغولی می نمود حضرت نواب عالمپناهی ظل الهی از مطالعه آن نسخه شریف را بدین فقیر مرحمت فرمودند که بعضی اخبار و حکایات که دران نسخه مرقوم مسطور است به تقریب درین مختصر ذکر نماید ـ [55]

"Ḥaẓrat-i-Shāh Khilāfat Panah (Shāh Ṭahmāsp) sent Quba Beg Qūrchī as his envoy to the court of Qutb Shāh, the ruler of Tilangāna, in A.H. 971/1563 A.D. Shah Ṭahmāsp sent, among other valuable presents, a record drawn up by the Shāh himself of his deeds from the beginning of the Turkish war to the time of writing. As the writer of these words was engaged in compiling this short humble work at that time, Ḥaẓrat-i-Nawāb 'Alam Panāhī Ẓille Illāhī (Ibrāhīm Qutb Shāh), after reading that distinguished record, graciously forwarded it to this humble servant (Khwurshāh), so that he might

[55] B. M. Ms. Or. 153, p. 45a.

become even more durable."[62]

Nearly two years after the return of Shāh Ḥaidar from Persia, his patron, Burhān Niẓām Shāh also died (24th Muharram ul-Ḥaram, A. H. 961/30th December, 1553 A.D.)[63] His son, Ḥusain Niẓām Shāh succeeded him. So far as the propagation of the Shī'ah faith and the patronage of the Shī'ah scholars are concerned, Ḥusain Niẓām Shāh (A. H. 961-972/1553-1565 A.D.) was not so enthusiastic as his father had been. He was too busy in fighting his rival states, Bijāpur and others, to give any proper attention to the Shī'ah faith. But during the same period Muḥammad Ibrāhīm Quṭb Shāh, the ruler of Golconda (A. H. 957-989/1550-1581 A.D.), who was himself an ardent Shī'ah, was interested in the propagation of his faith. The result was that Shī'ah scholars were now attracted from all over the country to Golconda.[64] We have no definite evidence as to when our author left Aḥmadnagar for Golconda, but it may be assumed that after the death of his patron, Burhān Niẓām Shāh, he must have come over to Golconda.

So far nothing is known of Khwurshāh's activities from the time of Burhān Niẓām Shāh's death (1553 A.D.) till the arrival of Quba Beg Qūrchī (1563 A.D.). It is possible that during this period he was busy in the collection of material for his life work—Tārīkh-i-Qutbī. All that can be said definitely is that in A. H. 971/1563 A.D. he was busy compiling his book at the Qutb Shāhī court. We know this fact from Or. 153, in which he mentions the arrival of the Persian ambassador (Quba Beg Qūrchī) with an autobiography of Shāh Ṭahmāsp تذکره شاه طهماسپ for Ibrāhīm Qutb Shāh. He also states that his patron, Ibrāhīm Quṭb Shāh (حضرت نواب عالم پناهی ظل الهی), asked him

---

[62] See Appendix IV for Persian text.

[63] Haig : The History of the Niẓāmshāhī Kings of Aḥmadnagar, p. 78.

[64] Tārīkh-i-Sulṭān Muḥammad Quli Qutb Shāh, pp. 93a, 138.

But according to Burhān-i-Ma'āṣir, Shāh Ḥaidar, the son of Shāh Ṭāhir, stayed at the Persian court for another five years, enjoying great honour and special favour and becoming one of the Shāh's most intimate courtiers. He devoted all his endeavours to promoting friendship between the Ṣafavī and the Niẓāmshāhī families.[50] In this connection, Firishtah and Ṭabāṭabā'ī both refer to the visit of Mahtar Jamālī, who came as an ambassador of Shāh Ṭahmāsp to the court of Ahmadnagar. Mahtar Jamālī brought with him, along with various presents, a Shāhi farmān.[51] In return, Burhān Niẓām Shāh wrote a long letter to Shāh Ṭahmāsp requesting, along with other things, some military help to face the opponents of the Aṣnā' 'Asharī faith. No military help was, however, given by Shāh Ṭahmāsp, but three years after the death of Shāh Ṭāhir (956 A.H.), when his son Shāh Ḥaidar returned to Ahmadnagar in A.H 959/1552 A.D., he brought a farmān from the Persian court. In this farmān, apart from expressing his condolence on the death of Shāh Ṭāhir, Shāh Ṭahmāsp emphasised the necessity of propagating the Aṣnā' 'Asharī faith. At the end of the farmān, he praised the services of Shāh Ḥaidar and expressed the hope that the friendly relations established by Shāh Ṭāhir between the two courts would be maintained by Shāh Ḥaidar. The farmān says :

> "The main object of our correspondence has been to establish friendly relations between us. The late Shāh Ṭāhir laid the foundation for these. Although he is no longer with us, still we are sure that the relations established by him will be maintained through his worthy son, Shāh Ḥaidar. The latter has been in our service for a considerable time and he was always the centre of our favours. We are sure that he will continue to flourish under your kind patronage and that our relations will

[50] Haig : The History of the Niẓāmshāhi Kings of Aḥmadnagar, p. 54

[51] Ibid p. 54

belonged to the family of Shāh Ṭāhir al Ḥusainī. This opinion is further strengthened by the study of Shāh Ṭahmāsp's farmān, in which he writes Amīr Niẓām Khurram Shāh for Mīr Khurram Shāh. Shāh Ṭahmāsp's farmān to Shāh Ṭāhir reads as follows:—

> "We received your letter. You have gained a prominent place in our heart on account of the services which you have rendered in connection with the propagation of the Asnā' 'Ashari faith. Wherefore we give our assurances that our favours will be always with you. What we have heard from the bearer of the letters as well as from the royal dispatch about the conquests of Burhān Niẓām Shah is really worthy of much praise and congratulation. The leader of the Sayyids, Amīr Niẓām Khurram Shāh and Prince Adham Beg have been in our victorious company in some of our campaigns. Now you should devote more time and energy to strengthening the cause of the true faith. You should not worry about your son, Shāh Ḥaidar. He may rest assured of a permanent place in our favours."[48]

This farmān was dated 1st Rabi'-ul Awwal A. H 954/ April-May 1547 A.D If we compare Shāh Ṭahmāsp's statement that "in some of the campaigns, the leader of the Sayyids, Amīr Niẓām Khurram-Shāh, had been in our victorious company" with Khwurshāh's own account "I, the writer of these lines, had remained for a year and a half in the royal army and most of the time was present in the paradise-like assemblies, and in some of the campaigns I had also been in attendance on the Shāh,"[49] they will appear almost identical. We come to the conclusion that Khwurshāh reached Persia in A.H. 952/ 1545 A.D., stayed in the royal camp for one and a half years, and finally returned to Aḥmadnagar in A. H. 954/May, 1547 A.D.

[48] See Appendix III for Persian text.
[49] Or. 153, p. 60a.

From the above statement we learn that Khwurshāh reached Ray (Persia) in A.H 952/1545 A.D., and remained for a year and a half in the royal army During his stay he was mostly present in the royal assemblies and accompanied the Shāh in some of his campaigns. But even in this account, Khwurshāh mentions nothing about his return to Ahmadnagar. In this connection, we shall have to refer again to Burhān-i-Ma'āṣir. Writing about Shāh Ḥaidar's visit to the court of Persia and the reception accorded to him by Shāh Ṭahmāsp, Tabāṭabā'ī makes the following statement which throws light on Khwurshāh's return to India with a farmān of Shāh Ṭahmāsp :

چنانچه در همین اوقات چون سیادت و نقابت دستگاه میر خورم شاه
که از اقوام شاه هدایت پناه بود از درگاه عرش اشتباه شهنشاه ایران
متوجه هندوستان بادشاه گیتی ستان این فرمان بآن سر دفتر ارباب عرفان
و ایقان صادر گشته مصحوب آن زبده درایت رسول مرسول شد۔

"About the same time, Mīr Khurram Shāh, a relative of Shāh Ṭāhir al-Ḥusainī, came from the Persian court to India. He brought a farmān of Shāh Ṭahmāsp for the holy and reverend Sayyid (Shāh Ṭāhir al-Ḥusainī) and stayed with him .[46]"

In the above statement, although Ṭabāṭabā'ī mentions Khwurshāh by the name of Mīr Khurram Shāh,[47] the reference از اقوام شاه هدایت پناه suggests that, in fact, Khwurshāh and Mīr Khurram Shāh are both names for our author, who

---

[46] B. M. Ms. Add. 9997 (Burhān-i-Ma'āṣir), fol. 26a. In this connection, we should like to refer to Haig's translation, who has changed the name of Mīr Khurram Shāh to Sayyid Mīr Niẓāmuddin Khur Shāh. See The History of the Niẓām-Shāhī Kings of Aḥmadnagar, p. XXXIII

[47] See p. 290 of Tārīkh-i-Burhān Ma'āsir published by the Majlis-i-Makhṭuṭat-i-Fārsiya, Hyderabad Deccan where the correct name of our author is given as Mir Khwurshāh.

with, we should like to refer to Khwurshah's statement on which Rieu based his opinion. Khwurshāh says :

و در همان اوقات راقم‌الحروف که از جانب والی هند نظام شاه برسم رسالت متوجه عالم پناه شده بود در سهر رجب سنه مذکور اثنی و خمسین و تسعمائه بدیار ری و شهریار رسید و چون اردوی گردون شکوه در حوالی فیروزکوه بود عریضه بپایه سریر اعلی فرستاده صورت حال را معروض ساکنان سده جلالت مناط رسانید ـ حضرت شاه عالمیان چون بر وصول فقیران بدیار ری مطلع گشت خلعت خاصه مصحوب شخص معتبر از برای فقیر فرستاده و امر فرمود که چون از راه دور آمده اید به باب الجنه قزوین روید و چند روزی استراحت نمائید که موکب همایون درین ایام بعزم قشلاق متوجه آن طرف خواهند شد ـ راقم‌الحروف حسب الاشاره العلیه از ری بجانب قزوین رفت ـ بعد از وصول بحوالی خطه مزبور سادات و اکابر و اشراف آن شهر برسم استقبال بیرون آمده شیوه غریب نوازی را مرعی داشتند و بعد یک ماه حضرت شاه خلافت پناه بر ظاهر شهر قزوین نزول اجلال فرمود و مهمانداران را بطلب فقیران فرستاده بکشیدن پیشکش هند اشارت فرمود ـ مهمانداران بموجب فرمان اقمشه و پیل و سائر تبرکات که همراه بود تا موازی یک هزار تومان بنظر شاه عالمیان کشیده شد ـ حضرت شاه عالمگیر متوجه بحال فقیر شده تفقدات بسیار بظهور رسانید و بزبان مبارک استفسار و استخبار احوال هند و کیفیت و کمیت حکام آن دیار نموده و اسم مبارک حضرت شاه عالمپناه را ردیف آن ساخته تحسین بسیار فرمود و نسبت شاه طاهر که باعث تشیع نظام شاه و سبب ربط و التیام طرفین شده بود لطف بی نهایت بظهور رسانید و این راقم الحروف مدت یک سال و نیم در اردوی اعلی بود و اکثر اوقات در مجلس بهشت آئین حاضر می شد و در بعض اسفار نیز ملازم رکاب ظفر انتساب همایون بود[46] ـ

[46] B.M. Ms. Or. 153 (Pāra-i-Tālīf-i-Elchi-i-Niẓām Shāh), pp. 60a-60b.

circumstances I am not able to leave this place. However, according to your commands, I am sending some of the members of my family for the purpose. They are young and inexperienced, but I shall be much obliged if you could ignore their shortcomings. With the help of God and the kind consideration of the king I am able to proceed satisfactorily with the propagation of the Asnā' 'Asharī faith. You will receive a detailed report of this work from the bearers of this letter and from the royal dispatch accompanying it"[13].

Now it can be maintained with sufficient certainty that Shāh Ḥaidar, the son of Shāh Ṭāhir, was one of the members of the party, and it can also be safely assumed that Shāh Khwurshāh must have been included. This assumption is strengthened by Khwurshah's own statement in Or. 153, p. 60a, the same statement on which Rieu based the short note in his catalogue, which we have already referred to in the beginning. Rieu, with the help of the above-mentioned statement and the other statement in Or. 153, p. 45a, concluded that "Khwurshāh's stay in Persia was of long duration, for 19 years later, A. H. 971, we still find him at the court of Ṭahmāsp." He further concluded that "the author was engaged at that time on the present work."[14]

A close study of the statements and other sources would lead to the conclusion that Rieu was misled by a slight misunderstanding of the Persian texts. It is more probable that Khwurshāh's stay in Persia was not "a long one", as Rieu supposes, and other orientalists take for granted on Rieu's authority, but only for one and a half years

To justify our opinion we should like to refer firstly to Khwurshāh's own account in Or. 153, and secondly to another farmān of Shāh Ṭahmāsp, which was sent in the middle of 1547 from Persia to Aḥmadnagar through Khwurshāh. To start

---

[13] See Appendix II for Persian text.

[14] Rieu : Catalogue of the Persian Mss. in the British Museum, Vol. I, pp. 107-111.

pleasure for us. But if, on account of some difficulties, you are not in a position to come over here, we desire at least that you send one of your able sons for this purpose. We assure you that our kind favours and good offices will be always with you and your family.[41]

Sir Wolseley Haig, the translator of Burhān-i-Ma'āsir, states that Shāh Ṭāhir showed this farman to the king and represented that "it would be advisable to send a reply thereto, by means of an ambassador worthy of the task, but preferably by the hands of one of the princes, in order that the bonds of friendship with the court of Persia might be more tightly drawn" He further contends that "the king approved of this advice and selected Shāh Ḥaidar, the most learned and accomplished of his sons as his ambassador to Persia." He goes on to say that "the prince bore a letter to the Shāh of Persia, and when he reached the Persian court and paid his respects to the Shāh, he was received with great honour and special favour. He became one of the Shāh's most intimate courtiers and devoted all his endeavours to promoting friendship between the Safavī and Niẓāmshāhī families, the result of which may be seen in the correspondence which passed between the two kings."[42]

"A humble follower and devotee of the Prophet's family, Ṭāhir al-Ḥusainī, is greatly honoured by your royal farmān. This farmān has brought light into my dark house. Although I am not worthy of this great honour which your Highness have kindly bestowed on me in the form of an invitation, still I would have gladly accepted it, but due to certain

[41] See Appendix I for Persian text.

[42] Haig: Hist. of the Niẓāmshāhī Kings, p. 54. The correspondence referred to by Haig points out an interesting misunderstanding on his part as to the identity of the person sent to the Persian court. This was not the Prince, but the son of Shāh Ṭāhir, who also bore the name Shāh Ḥaidar. See B. M. Ms. Add. 9997, pp. 23b-24a.

"Another Sayyid who came to the Deccan was Sayyid Muḥammad Ḥusainī Madanī Wuḥādī. He was received with honour both by Shāh Ṭāhir and by the King. Sayyid Muḥammad, having gained his object, returned to 'Irāq and there made a report to Shāh Ṭahmāsp of all that he had seen or heard of Burhān Niẓām Shāh, of his attachment to the Shī'ah faith, and of the controversy with the Sunnī doctors. This report led to the opening of friendly communications fostered by Shāh Ṭāhir, and to the bestowal of many favours by Shāh Ṭahmāsp on Burhān Niẓām Shāh, between whom and Shāh Ṭahmāsp letters constantly passed. Among the communications was a farmān dated in th month of Muḥarram, A. H. 949, addressed to Shāh Ṭāhir, which, when it was read, infused joy into the hearts of all loyal friends, and grief into the souls of all erring enemies of the Shī'ahs."[40]

The first part of the farmān referred to in the Burhān-i-Ma'āṣir is full of the customary polite forms of address, and is not of much importance. The main part begins when Shāh Ṭahmāsp addresses Shāh Ṭāhir approximately in these words:

"We are very glad to know through Sayyid Muḥammad al-Ḥusainī al-Madanī al-Wuḥadi about your great efforts in the propagation of the faith of Aṣnā' 'Asharī in the Deccan. We had already held a high opinion about you and your services, but since you have raised the banner of the true faith on the Deccan soil, you have risen even more in our estimation. It is our desire to ask you to spare some time for the enlightenment of your countrymen as well. Your visit to Persia would be a great

[40] Tārīkh-i-Burhān-i-Ma'āṣir pp. 286-287 (Series of Persian Mss. Hyderabad Deccan).
Translated by Haig : Hist. of the Niẓāmshāhī Kings of Aḥmadnagar, p. 54.

consolidation and extension of his kingdom were mainly due to the statesmanship of Shāh Ṭāhir."[39]

(iv)

Khwurshah and His Embassy to Persia.

With this background of Shāh Ṭāhir's arrival, the change of faith of Burhān Niẓām Shāh, the progress and stability of the kingdom of Aḥmadnagar, and its relation with the neighbouring states, we can now turn to our main theme of Khwurshāh's coming into prominence and his embassy to the Persian court. All the sources cited above are completely silent about the arrival of Khwurshāh in Aḥmednagar. The list of Shi'ah scholars mentioned by Firishtah, too, does not include the name of Khwurshāh specifically. But Firishtah's words "that many other scholars" assembled in the court of Aḥmadnagar, and the particular conditions in the Deccan, do give weight to the speculation that Khwurshāh, too, might have arrived in Aḥmadnagar during the same time, although there is no definite evidence to support this conjecture. A considerable amount of effort and research into the existing material has failed to remove the mystery surrounding his early life and his family connections. But as the sources at our disposal have established that his full name is Shāh Khwurshāh-bin-Qubād al-Ḥusaini, we are induced to ask ourselves whether or not he was somehow connected with Shāh Ṭāhir al-Ḥusainī. Furthermore, when we take into consideration the possibility of the support of the influential Shāh Ṭāhir, who paved the way for him to such an important position as that of envoy of Niẓām Shāh in the court of Shāh Ṭahmāsp Ṣafavī, we feel that this conjecture may not be altogether unfounded. We shall have to refer to Burhān-i-Ma'āṣir to find out when and in what circumstances Khwurshāh was sent to the Persian court. Ṭabāṭabā'ī, after describing the arrival of Sayyid Ḥasan Madanī and his father, Amīr Sayyid 'Alī Shādghām Ḥusainī Madanī, writes:

[39] Ibid. pp. 227-228.

gave one of his daughters in marriage to Sayyid Ḥasan Madanī, who was a Shī'ah and came from Madina. A considerable sum of money was sent to Karbalā and Najaf. The pilgrims to the shrines of the Imāms were granted money In short, in those days Aḥmadnagar was second only to Persia in the propagation of the Shī'ah faith. Firishtah says: در اندک مدت خلاصه اقالیم شیعه جمع گشته احمد نگر رشک گلستان ارم گردید "Within a short time the Shī'ahs came from all over the country and Ahmadnagar became like a paradise"[28]

But the neighbouring monarchs, inflamed by the state of affairs in Ahmadnagar, planned to unite against Burhān Niẓām Shāh and consequently Sulṭān Mahmūd III of Gujarāt, Mīrān Mubārak Shāh Fāruqi of Khāndesh, Ibrāhīm 'Ādil Shāh of Bijāpūr and Darya 'Imād-ul-Mulk of Berār made arrangements to attack Burhān Niẓām Shāh and divide his kingdom among themselves. When Burhān Niẓām Shāh saw that the neighbouring kings had risen against him, he sent Rāsti Khān on an embassy to the Emperor Humāyūn to ask for help. But, as Sher Shāh, the Afghān, had revolted against the Emperor, the ambassador did not succeed in obtaining his help. Afterwards Burhān Niẓām Shāh, on the advice of Shāh Ṭāhir, sent ambassadors to Mirān Mubārak Shāh and Mahmūd Shāh III with numerous presents. Burhān Niẓām Shāh's messengers had no difficulty in winning them over to their side and they readily agreed to help Burhān Niẓām Shāh. The four-power alliance, mentioned above, against Burhān Niẓām Shah was thus frustrated. Burhān Niẓām Shāh now in revenge gathered together a large army and launched an attack on Bijāpūr against Ibrāhīm 'Ādil Shāh I. He inflicted a crushing defeat on him, and captured a hundred elephants, artillery, and much booty. This victory over Ibrāhīm 'Ādil Shāh not only consolidated his position, but also made him famous. The alliance with the neighbouring states and with Shāh Ṭahmāsp of Persia, the

---

[28] Ibid. p. 226.

Imāms, he will recite their names and will propagate the Shī'ah faith.[35]"

Firishtah describes the above-mentioned episode and the dream of Burhān Niẓām Shāh about the Prophet in detail, and informs us that after the cure of the Prince the king and his whole family were converted to the Shī'ah faith in A. H. 944/1537 A.D.[36] Firishtah remarks that the dream of Burhān Niẓām Shāh was absurd, and holds that the Shī'ahs have invented the story in order to give currency to their faith. He may be right or wrong in his views, but it is a fact that Shāh Ṭāhir's religious role is so important in the life of Burhān Niẓām Shāh and in the history of the Deccan that it cannot be easily ignored; moreover, the embassy of our author Khwurshāh-bin-Qubād al-Ḥusainī to the Persian court is connected with these events. Therefore, it is necessary to give a short account of those events which followed as a consequence.

After embracing Shī'ism, Burhān Niẓām Shāh began to evince much bigotry as well as a strong bias against the Sunnīs. He stopped the pensions of the Sunnīs and granted them to the Shī'ahs. He built an alms-house in front of the fort of Aḥmadnagar and called it "Langar-i-Duwāzdah Imām" ,*i.e.*, the Almshouse of the Twelve Imāms. He granted many villages as endowments to this alms-house.

According to Firishtah and Tabātabā'ī, Shāh Ṭāhir began to gather Shī'ahs from all quarters. He sent money from the royal treasury to 'Irāq, Persia, Gujarāt, and Agra, and invited the eminent scholars of his new faith. Ismā'īl Ṣafavī, Khwajā Mo'īn Sa'īdī, Shāh Ḥasan Anjū, Shāh Ja'far, Mullā Shāh Muḥammad of Nīshāpur, Mullā 'Alī Gul of Astarābād, Mullā Rustam Jurjān, Mullā 'Ali of Māzandārān, Ayūb Abul Barkah, Mullā 'Azīzullāh of Gīlān, Mullā Muḥammad Imām of Astarābād and many other scholars assembled in the court of Burhān Niẓām Shāh[37]. He

---

[35] Ibid. p. 220. [36] Ibid. p. 222.
[37] Ibid. p. 225.

(winter of A.H. 926/1520 A.D.).[33] On his arrival in India, he went straight to Ismā'īl 'Adil Shāh (A.H. 916-941/1511-1534 A.D.), the son of Yusuf 'Adil Shāh, the founder of the 'Adil Shāhī dynasty, who was the first to introduce Shī'ism in the Deccan. Shāh Ṭāhir, however, received no sympathetic treatment at the hands of Ismā'īl 'Adil Shāh. While on his way he came into contact with Khwāja Jahān—a Bahmani noble, and Shāh Ṭāhir became the tutor of his children.[34]

Here he met Maulānā Pīr Muḥammad of Shirwān, who was a follower of the Ḥanafī school of Muslim fiqh and the teacher of Burhān Niẓām Shāh I (A.H. 914-961/1508-1553 A.D.), the king of Aḥmadnagar. The Maulanā was so deeply impressed by the profound knowledge of Shāh Ṭāhir that on his return to Aḥmadnagar he persuaded Burhān Niẓām Shāh to invite Shāh Ṭāhir to his court. Shāh Ṭāhir arrived in Aḥmadnagar on the special invitation of the king and soon gained the favour of Burhān Niẓām Shāh and was sent as an envoy to the court of Bahādur Shāh, the ruler of Gujarāt (A.H. 932-943/1526-1537 A.D.).

Although the relations between Bahādur Shāh and Burhān Niẓām Shāh were not very happy, Shāh Ṭāhir, by his erudition and profound knowledge impressed the persons close to Bahādur Shāh to such an extent that they facilitated his entrance to the court and made his mission a success. This success enhanced his status in the eyes of Burhān Niẓām Shāh, and the king became a staunch follower of Shāh Ṭāhir. During the same period Prince 'Abdul Qādir, the youngest son of Burhān Niẓām Shāh, was afflicted with high fever. All prominent physicians, both Hindus and Muslims, failed to cure the Prince. Shāh Ṭāhir took this opportunity and capitalised on it for the propagation of his religious mission. He offered his services to cure the Prince on the condition that the king should make a vow that "if God cures the Prince for the sake of the Prophet and the twelve

---

[33] Ibid. p. 216.

[34] Ibid. p. 217.

Ṭāhir and his mission. But all these are very cursory in their references, having little relevant source material.

We have also used Inshā'-i-Shāh Ṭāhir[29], the collection of the letters written by Shāh Ṭāhir on behalf of Burhān Niẓām Shāh to various kings at different times. Lastly we have exhaustively used the work of Khwurshāh, Or. 153, which has been one of our main sources.[30]

(iii)

Shah Tahir and His Religious Mission

Firishtah begins his story of Shāh Ṭāhir with an account of his genealogy, which is apparently taken from the family record of Shāh Ṭāhir. He states that Shāh Ṭāhir's ancestors resided in a village called Khund in the province of Qazwīn on the boundary of Gīlān.[31]

Before Shāh Ṭāhir became the head of the family and the head of his sect or order (Sajjadah-Nashīn), the family were treated with respect by the rulers of the land and had a high reputation for their learning and piety. But Shāh Ṭāhir eclipsed all of them and attained enormous popularity. This latter circumstance aroused the jealousy of Shāh Ismā'īl Ṣafavī, the founder of the new dynasty, who also, in addition to his claims to worldly power, aspired to spiritual supremacy.[32] The Shāh, according to Firishtah, was always looking for a good pretext to get rid of him. He immediately seized an opportunity to order his execution when some people of Kāshān reported him to the Shāh for his alleged heretical views. Shāh Ṭāhir, however, managed to escape with his family to Fāris and from there by sea to Goa

[29] B. M. Ms. Harl. 499, pp. 1-4.
[30] B. M. Ms. Or. 153, pp. 45a, 60a.
[31] Tārikh-Firishtah, Vol. II, Bombay ed., 1831, pp. 213-214.
[32] Ibid. p. 215.

Ṭabāṭabāī, a Shi'ah by faith, was the state chronicler of the Niẓām Shāhī dynasty. The second part of the Burhān-i-Ma'āṣir was translated by Lt Col Sir Wolseley Haig in 1932 under the title "The History of the Niẓām Shāhī Kings of Aḥmadnagar.' The translator has pointed out that "the value of the work as a historical document is much impaired by its partiality, the author being a panegyrist of the dynasty whose history he professes to tell ..." "Nevertheless the chronicle is not without value. It is a record of events in the state in which the author lived and is probably fairly trustworthy so far as it relates to domestic affairs."[21] Haig might be fairly justified in his assessment of the value of the book as a historical document, because Ṭabāṭabaī was a court chronicler at the Niẓām Shāhī court and it is natural to expect his prejudices to be in favour of his patron. But it would be an equally prejudiced view to confine its value only to its treatment of "domestic affairs", since the document is the only one which includes the correspondence between Niẓām Shāhī and the Persian court. It might be interesting to point out here that Haig has excluded the correspondence from his translation.[22]

Apart from the two books mentioned above, other works, such as Majālis-al-Muminīn of Qāzi Nur Allah Nuri[23], Haft Iqlim by Amin Rāzī[24], Tuhfah-i-Sāmī by Sām Mīrza[25], Ṭabqāt-i-Akbarī by Niẓāmuddin Aḥmad[26], Ḥadiqat-ul-'Alam by Mīr 'Alam[27], and Tārīkh-i-Dakan by Lachmi Narayān[28] throw some light on Shāh

[21] W. Haig : The History of the Niẓām Shāhī Kings of Aḥmadnagar (Preface), Bombay, 1923, reprinted from The Indian Antiquary.

[22] The History of the Niẓām Shāhī Kings of Aḥmadnagar, p. 54.

[23] B. M. Ms. Add. 23541, pp. 382b-384b.

[24] B. M. Ms. Or. 203, p. 372.

[25] B. M. Ms. Add. 7670, p. 28b.

[26]. Asiatic Society of Bengal, p. 68.

[27] B. M. Ms. Or. 2696.

[28] B. M. Ms. Add. 26273, p.43b.

borders, *e.g.*, the struggle between Sher Shāh and Humāyūn, the defeat and exile of the latter, his journey to Persia, his meeting with the Persian Emperor, Shāh Ṭahmāsp, and his return to the Indian scene with Persian help. However, it is surprising that these books are completely silent on such important events of the sixteenth century Deccan as the arrival of Shāh Ṭāhir from Persia and his religious mission, Burhān Niẓām Shāh's conversion to the Shi'ah faith, the establishment of relations between the Deccan and Persian courts, and consequently the arrival of Khwurshāh in Persia as an envoy of Niẓām Shāh. But the books written at the same time in India are not entirely devoid of the information on this subject.

The most detailed account of Shāh Ṭāhir is given in the well-known history of Firishtah, when dealing with the dynasty of Niẓām Shāh.[19] As is known, Firishtah (born 960 A.H./1553 A.D.) was as a child brought from Māzandarān to Ahmadnagar, most probably about ten or fifteen years after the death of Shāh Ṭāhir, when the memories of the latter were still fresh, and when many of his descendants were living there. It is not improbable that Firishtah, being a Persian, would have had friendly relations with the family. His tone of profound sympathy and respect for Shāh Ṭāhir suggests that such friendly feelings continued even at the time of the composition of his history.

There were, however, several works which were compiled slightly earlier than the history of Firishtah such as the Burhān-i-Ma'āṣir by 'Ali Ibn 'Azīz Allah Ṭabāṭabai (or al Ṭabātabaī). This work was begun in A.H. 1000/1592 A.D. on behalf of Burhān Niẓām Shāh II (A.H. 999-1003/1591-1595 A.D.), the seventh king of the Niẓām Shāhi dynasty, and completed four years later.[20]

---

[19] Tārikh-i-Gulshan-i-Ibrāhīmī, by Muḥammad Qāsim Hindu Shāh Firishtah. References in the present work are given from Bombay Lith. Ed. II, 1831. A.D.

[20] Cf. Rieu: Cat., Vol. I, pp. 314-315, B. M. Ms. Add. 9997. Cf. Ethe: Cat. of Persian Mss. in I.O. Lib., no. 499. Storey: Persian Literature, Sec. II, pp. 739-740.

Golconda, A.H. 918-1098/1512-1687 A.D. They divided the whole kingdom of the Bahmanides among themselves, and were always taking up arms against each other.[17]

While Bābur in India and Shāh Ismā'il Ṣafavi in Persia were occupied in consolidating their newly-founded empires, the second ruler of the Niẓām Shāhi dynasty, Burhān Niẓām Shāh I (A.H. 914-961/1508-1553 A.D.) was busy trying to expand his small kingdom of Aḥmadnagar at the expense of his neighbours. The kingdom of Bijāpur was the main stumbling block in his plans of expansion. The struggle centered round Aḥmadnagar and Bijāpur, but the other states sided with one or the other according to their changing interests, thus making one or the other dominant in this political game. But one single event changed the face of the kingdom of Aḥmadnagar. It gave a new significance to her relations with the other states and provided her with the opportunity to establish relations beyond the narrow confines of the warring Deccan states, with one of the most powerful empires of the time--the Ṣafavī Empire of Persia. This event was the emergence on the Deccan scene of Shāh Ṭāhir al-Ḥusaini, who had migrated from Persia in the beginning of the sixteenth century.

It was hoped that the Mss. written in Persia in the sixteenth century might throw some light on the career of this powerful personality who influenced the Deccan politics to such an extent. But even a superficial study of the Persian Mss.[18] shows that they do not mention even the name of Shāh Tāhir, although they are not altogether silent on the events outside the Persian

---

[17] Cambridge History of India, Vol. III, pp. 432-433. Tārikh-i-Firishtah, Bombay Ed., Vol. II, pp. 201-202, 226-227, 233-234.

[18] (a) B.M. Ms. Add. 16684, Tārikh-i-'Alam-ārāy-i-'Abbāsi, by Iskandar Munshī. (b) Add. 16698, Fawaid-i-Ṣafawiyah, by Abul Ḥasan bin Ibrāhīm Qazwini. (c) Or. 4134, Aḥsan-al-Tawārikh, by Hasan Beg Rumlu. (d) Or. 3388, Rauẓat-us-Ṣafawiyah, by Mirza Beg. (e) Or. 139, Tārikh-i-Ṣafawi. (f) Ḥabib-al-Siyar, by Khwānd Amīr.

qand and Bukhāra, but after a short while was so severely defeated again by 'Ubaid-ullah Khān—the nephew of Shaibak Khān—that he had to give up finally the idea of recovering his country, and to focus his attention on the south—the promising plains of Hindustān. His attacks on northern India started in 1505 and continued till 1526 A.D. After twenty-one years, his efforts were eventually crowned with success by his defeat of Sultān Ibrāhīm Lodi at the first battle of Pānipat. While Bābur was busy in his campaigns in India, his ally of long standing and the arch-enemy of the Uzbegs—Shāh Ismā'il Safavi—died in 1524, and the throne was occupied by his son, Shah Tahmāsp Safavi.[16] He, too, was an ardent Shi'ah and was deeply interested in the propagation of the Shi'ah faith. It was during his reign that Khwurshāh was sent from the Deccan to the Persian Court.

This was the political situation in Māwarā'unnahr, Persia and Northern India at the beginning of the sixteenth century. It now remains to be seen what was happening south of Vindhyachal, in the Deccan, during the same period. In the beginning of the fourteenth century, the Sultans of Delhi had reduced the country to submission and the whole territory was ruled by governors appointed by the Sultans. As a result of misrule by the governors the nobles revolted and an independent dynasty known as the Bahmani, was founded by Hasan Gangu (A.H. 748-759/1347—1358 A.D.). The Bahmanide's sway extended over nearly the whole of the Deccan, but when Maḥmud Shāh Bahmanī II grew weak, governors of different provinces of the Deccan declared themselves independent and five new dynasties came into existence, *viz.* (1) the 'Imād Shāhs of Berār, A.H. 890-980/1484-1572 A.D. (2) the Niẓām Shāhs of Aḥmadnagar, A.H. 896-1004/1490-1595 A.D. (3) the Barīd Shāhs of Bidar, A.H. 897-1018/1492-1609 A.D. (4) the 'Adil Shāhs of Bijāpur, A.H. 895-1097/1489-1686 A.D. and (5) the Quṭb Shāhs of

---

[16] Lane-Poole: The Moḥammadan Dynasties, p. 157.
Storey: Persian Literature, Vol. II, p. 305.

manner in which Shāh Ṭāhir got access to the court of Aḥmadnagar, how he was able to convert Niẓām Shāh to the Shi'ah faith, and finally how he succeeded in bringing Persia and the Deccan states into close contact. To discover the answer to these questions and to understand the role of Khwurshāh and Shāh Ṭāhir, we shall have to study the specific conditions, political and social, obtaining in Persia and the Deccan in the sixteenth century.

(ii)

The Political and Social Conditions in India and Persia in the Sixteenth Century.

The sixteenth century occupies a prominent position, both in the history of India and of Persia, not only because great rulers sprang up and deflected the course of events during this period, but because these two countries came closer to each other than ever before. Tīmūr and his descendants were the rulers of the various parts of Māwarā'unnahr (Transoxiana) during the fourteenth and fifteenth centuries. The rivalry among Tīmūr's descendants and the continuous attacks by Uzbegs had considerably weakened their power by the end of the fifteenth century. Bābur—the great-grandson of Tīmūr—was virtually forced to look towards India as the only field of achievement after several defeats at the hands of the Uzbegs.

Meanwhile, not far away from Māwarā'unnahr, Shāh Ismā'il was laying the foundation of the new Ṣafavi Kingdom in Persia. Shāh Ismā'il was Shi'ah by faith and politically was an enemy of the Uzbegs. The severe defeat of the Uzbegs under the command of Shaibak Khān (Shībānī Khān) at the hands of Shāh Ismā'il at Marv (2nd Dec. 1510) not only broke their power for a time, but raised Bābur's hopes of gaining control of his lost native country.[15] He tried to re-establish his rule over Samar-

---

[15] Cambridge History of India, 1937, Vol. IV, p. 7. W. Erskine: History of India, 1854, Vol. I, pp. 303-4. Browne: History of Persian Literature, Vol. III, p. 419. Ghulām Sarwar: Shāh Ismā'il, p. 112.

self, of his deeds from the beginning of the Turkish war to the latest date. The author, being at that time engaged on the present work, which had been perused by His Majesty, the record was graciously communicated to him for his own use; and indeed we find his account of that period enriched with several extracts from that interesting autobiography, in which Ṭahmāsp, like his contemporary Bābar, speaks in the first person: see Or. 153, foll. 45, 63, 70. The author's long residence at the Persian Court, and the rare opportunities which he enjoyed there, give an exceptional importance to that portion of his history. He also visited Gīlān and Māzandarān, and his detailed account of the later rulers of those countries is therefore of no ordinary value."

"Our author is mentioned by Firishtah at the beginning of his account of his Ḳuṭub Shāhs, Bombay ed., Vol. III, p. 328 He says that Shāh Khwurshāh, a native of Iraq, had written in the time of Ibrāhīm Ḳuṭub Shāh (A. H. 957-988) an extensive historical work, comprising a full account of that dynasty, but that he had not been able to procure a copy. A record of the author's death, found at the end of the next copy, Or. 153, is entitled to some credit; for it was written at that time, and by the transcriber who completed the manuscript only five days before that event. He died, as there stated, in Golconda, on the 25th of Zul-Ḳa'dah A. H. 972."[14]

It is thus evident that Rieu has based his opinion exclusively on one Ms. of Khwurshāh, Or. 153, and has not consulted any other source From Rieu's account we know that the change in Burhān Niẓām Shāh's faith came through Shāh Ṭāhir al-Husaini, as a result of which Khwurshāh was sent to Persia. But, all the same, we remain in the dark about the precise reasons that led to Khwurshāh's departure for Persia. In fact, Rieu's note throws no light on the events which compelled Shāh Ṭahir to leave his home (Persia) and proceed to India. It is also silent as to the

[14] Rieu: Cat. of the Persian Mss. in British Museum, Vol. I, pp. 107-108.

Shāh Ṭahmāsp. However, he does not go beyond that.[12]

Storey has confined himself to explaining the details of the work done on Khwurshāh so far, and has included a short note of Rieu on Khwurshāh and his stay at the Persian Court.[13]

If we examine closely the writings of Schefer, Minorsky and Storey about Khwurshāh and his work Tārīkh-i-Elchi-i-Niẓām Shāh, we come to the conclusion that every one of them has been influenced by the opinion of Rieu as stated in his Catalogue. Quoted below is Rieu's note in this connection :

"The author is called in the next copy, Or. 153, the Envoy of Niẓāmshāh of the Deccan, ایلچی نظام شاه دکنی . He tells us himself, in his account of the Ṣafavi Dynasty, Or. 153, fol. 60a, that he was sent by Niẓāmshāh on an embassy to Shāh Ṭahmasp, and arrived at Rai in the month of Rajab, A.H. 952. He sent on his credentials to the Shāh, who was then encamped at Fīrūzkuh, and by whose order he proceeded to Ḳazvin. There he obtained, a month later, his first audience, offered to the Shāh the presents he had brought, to the value of a thousand Tumāns, and answered his gracious enquiries after his sovereign (Burhān Niẓām Shāh) and the holy Sayyid, Shāh Ṭāhir, who had brought over the latter to the true faith of the Shi'ah. He remained for a year and a half in attendance on the Shāh, whom he followed in his campaigns in Gurjistān and Shirvān. His stay in Persia was of long duration; for nineteen years later, A.H. 971, we still find him at the court of Ṭahmāsp (Or. 153, fol. 45a). The Shāh was then preparing to send Ḳaba Beg, a Ḳurchi, on a mission to Ḳuṭub Shāh, king of Tilingānah, and among the presents intended for the latter was a record, drawn up by the Shāh him-

[12] Enz. des Islam, III, p. 1014: "Der wichtigste Teil dieses Werks ist derjenige, der sich auf die Regierung Ṭahmāsp Shāh's und auf die lokalen Dynastien der kaspischen Provinzen Māzandārān, Gīlān, Shirwān bezieht." Further : Bulletin of the School of Oriental and African Studies, London, Vol. xvii, 1955, pp. 50-73.

[13] Storey : Persian Literature, Vol. II, pp. 113-114.

But closer examination of the Ms. and comparison with the two Mss. (Add. 23513 and Or. 3535) in the British Museum removed the misunderstanding. It has been confirmed now that the Ms. Tārikh-i-Qutbī, brought by Prof Romer, is in fact another copy of Tārikh-i-Elchi-i-Nizām Shāh, and seems to be more reliable than the other two.[10]

The Opinions of Other Orientalists on Khwurshah and His Work

Although Rieu was the first to introduce Khwurshāh and his work to the literary world, it was thought that others after him might have contributed in bringing new aspects to light, but closer examination suggests that the prominent orientalists, Ch. Schefer, Prof. Minorsky, and C. A. Storey have contented themselves with the then existing knowledge, and based their statements primarily on Rieu's opinion. The only broad difference between their treatment seems to be that Schefer, while translating Rieu's remarks about Khwurshāh into French, has also introduced certain quotations from Discourse IV of Chapter VI. These quotations throw some light on the history of Shirwān, Gilān, Māzandarān, Rustamdār, and Hazārjarib.[11]

Prof. Minorsky, in his brief but comprehensive note in Enzyklopaedie des Islam and in "The Qara Qoyunlu and the Qutb Shāh", has pointed out that the work of Khwurshāh is a valuable source for understanding the history of the reign of

---

[10] Recently on the occasion of the XXVI International Congress of Orientalists at Delhi, (1963-64), Prof. Nizāmuddin of Hyderabad (Deccan) drew my attention to another copy of the same manuscript which is preserved in the Salār Jang Estate Library, Hyderabad (Deccan). I have examined it personally and, no doubt, being the personal copy of one of the Qutb Shāhī rulers, it surpasses other Mss. mentioned above as far as the content and form of the manuscript is concerned.

[11] Ch. Schefer: Chrestomathie Persane, Paris, 1885, tome ii, pp. 55-105.

ذکر کرده اما در حین تحریر این سطور صحائف چون در نظر مولف
نبود بتفصیل حوادث ایام ایشان نپرداخته بذکرات اسامی مجملی از قضایای
عهد آن سلسله عظیم‌الشان می پردازد ۔

"In the reign of Ibrāhīm Qutb Shāh, a person named Shāh Khwurshāh, an inhabitant of Persia, wrote a work containing the history of the origin of the Qutb Shāhi family, but as I have been unable to obtain a copy of it, I am obliged to content myself with such details of the history of that dynasty as have been procurable."[7]

Col. John Briggs, while translating Firishtah's history, expressed the view that

"The translator, desirous of filling up the chasm alluded to by Firishtah, was enabled some years ago to procure a work entitled "The History of Muḥammad Qulī Quṭb Shāh", written about the time Firishtah lived; and although the author has not mentioned his name it seems probable that it may be the identical work adverted to."[8]

Later on, Maulavi 'Abdul Muqtadir, while compiling the Bānkipore Catalogue and writing on Tārikh-i-Sultān Muḥammad Quṭb Shāhī, confirmed Rieu's opinion "that the history from which the present work has been abridged is in all probability the work which Firishtah was not able to procure and which he ascribes to Shāh Khur Shāh, a native of Irāc.'"[9]

The views expressed by Briggs, Rieu and Maulavi 'Abdul Muqtadir led me to suppose that the Ms. under consideration (Tārikh-i-Quṭbī or Quṭb Shāhī) is the one referred to by Firishtah.

---

[7] History of the Rise of the Muḥammadan Power in India. Translated from the original Persian of Muḥammad Qāsim Hindū Shāh Firishtah by Col. John Briggs. London 1829, Vol. III, p. 321.

[8] Ibid., Vol. III, p. 327.

[9] Catalogue of Bankipore Oriental Public Library, 1921, Vol. VII, p. 150.

Supplementary Catalogue, mentions another Ms. of Khwurshāh (Or. 3535).[5] Thus it can be safely concluded that by the end of the last century the following three Mss. of Khwurshāh had reached the British Museum:

(1) Add. 23513 Tārikh-i-Khorshāh bin Qubād al-Ḥusainī
(2) Or. 153 The Pāra-i-Tālīf-i-Elchi-i-Niẓām Shāh Dekhanī
(3) Or. 3535 Tārikh-i Elchi-i-Nizām Shāh

In addition to Khwurshāh's three Mss. mentioned above, a fourth one is preserved in the Āṣafiyah Library, Hyderābād, (Cat. III, 94, no. 1330), according to information given by C. A. Storey in his Persian Literature.[6]

In 1955, Prof. Dr. Romer of University of Mainz, (West Germany) brought another manuscript of the same book to light. But this bears an entirely different name, and thus was liable to cause considerable confusion. Prof. Dr. Romer informed me that this Ms. of Khwurshāh's "Tārikh-i-Quthī" or "Tārikh-i-Qutb Shāhi" is in possession of Ḥǧǧi Muḥammad Nahgowānnī of Tabrīz (Persia). During his tour in Persia, he took a microfilm of the Ms, but it is confined only to chapter five. It mainly describes Tīmūr and his descendants. Partly owing to the changed name i.e., Tārikh-i-Quṭbī or Quṭb Shāhī, but primarily owing to the fact that the microfilm does not throw any light on either the beginning or the end of this book, the misunderstanding arose at first that it might be that lost work of Khwurshāh which Firishtah referred to in his Gulshan-i-Ibrāhimī in the chatpter entitled: در بیان حالات حکام تلنگ He says:

بر وانفان عالم کون و فساد مخفی و مستور نماند که شاه خورشاه
نام شخصی از مردم عراق درعهد ابراهیم قطب شاه در فن تاریخ
کتابی مبسوط نوشته و نقیر و قطمیر وقائع قطب شاهیه طرداللباب درآنجا

[5] Rieu: Suppl. Cat., pp. 19-20.
[6] Storey: Persian Literature, Sec. II, Fas. 1, p. 114.

KHWURSHAH BIN QUBAD AL-HUSAINI AND HIS TARIKH-I-QUTBI (Tarikh-i-Elchi-i-Nizam Shah)

(1)

In the preface to the Catalogue of the Persian Mss. in the British Museum, Vol. I, Charles Rieu mentions six manuscripts as claiming special attention because of their extreme rarity and the importance of their contents. About one of them he notes:

"A general history by Khwurshāh, commonly called Elchi-i Niẓām Shāh, who accompanied Shāh Ṭahmāsp in some of his campaigns, and who gives a detailed account of that king's reign and of some contemporary dynasties in Ṭabaristān."[1]

Rieu describes the Tārikh-i-Elchi-i-Niẓām Shāh by Khwurshāh bin Qubād al-Husainī as a rare and highly important work How and when the manuscript of Khwurshāh's History reached the British Museum has been stated by Rieu himself:

"The general history of Khwurshāh, known as Tārikh-i-Elchi-i-Niẓām Shāh, a work written A. H 970/1563 A.D. at the Court of Shāh Ṭahmāsp, was discovered by Colonel Robert Taylor while he occupied the post of Resident in Baghdād from 1828-1843."[2]

This work of Khwurshāh has been entered in the Catalogue under Add. 23513, and four of its pages were devoted to the description of the book and the author.[3] Rieu mentions another Ms. under. Or. 153, which is entitled "The Pāra-i-Tālīf-i-Niẓām Shāh Dekhanī."[4] It seems probable that Rieu with the help of this Ms. was able to describe Khwurshāh's stay at the Persian Court as ambassador of Burhān Niẓām Shāh I (1509-1553). Sixteen years later, in 1895, Rieu, compiling the

---

[1] Rieu : The Catalogue of Persian Mss. in the British Museum . Vol. I. p. 1.

[2] Ibid., Vol. III, p. xiv.

[3] Ibid., Vol. I, pp. 107-110.

[4] Rieu : Catalogue, Vol. I, pp. 110-111.

Transliteration

ا	a	ض	z̤
ب	b	ط	ṭ
پ	p	ظ	ẓ
ت	t	ع	ʻ
ث	ṡ	غ	g̲h̲
ج	j	ف	f
چ	ch	ق	q
ح	h	ک	k
خ	k̲h̲	گ	g
د	d	ل	l
ذ	d̲h̲	م	m
ر	r	ن	n
ز	z	و	w
ژ	zh	ہ	h
س	s	ء	ʼ
ش	sh	ی	y
ص	ṣ		

CONTENTS

Farooqi, I wish to extend my heartfelt thanks for preparing the design of the title and dust cover. I am also thankful to my colleagues and students who extended their helping hand in various ways which enabled me to finish this work in time

This Preface will be incomplete if I fail to express my deep gratitude to my teachers, Prof. Dr. Otto Spies and Prof. W. Honerbach of Bonn University, who were always ready to help me with encouraging words and valuable suggestions, to Prof. Dr Romer who placed his microfilm at my disposal and to Prof. Dr. R Sellheim who gave me the moral support which enabled me to finish this work. I am also grateful to Professors Mohibbul Hasan Khan and Ziyaul Hasan Farooqi for their valuable help. I feel greatly indebted to my respected teacher Prof. Muhammad Mujeeb for his unfailing help and inspiring guidance all through my career, and for his kindness in going through the manuscript and suggesting many improvements. I acknowledge gratefully the award of a scholarship from the Alexandar Von Humboldt—Stiftung which enabled me to carry out this research work at the University of Bonn Last but not the least, I feel greatly obliged for the timely financial help of the University Grants Commission without which it would have been hardly possible to publish this work in its present form.

M.H. ZAIDI

JAMIA MILLIA ISLAMIA
NEW DELHI.
April 25, 1965.

Germany in 1955 while on a study tour in Iran. He procured a micro-film copy of the fifth chapter of this notable work which deals with the history of the Tīmūrids and which was later on assigned to me for my Ph.D thesis by Prof. Dr. Otto Spies, the Director of the Oriental Studies of the University of Bonn. After a close study of the manuscript it can be claimed now that Tārīkh-i-Elchi-i-Niẓām Shāh, Tārīkh-i-Khorshāh bin Qubād al-Ḥusainī, Tārīkh-i-Quṭb Shāhi and Tārīkh-i-Qutbī are the same work bearing four different titles, and the last mentioned two manuscripts are more reliable than the others.

There are two reasons for my special interest in taking up this work. First, it offers an opportunity for considering the historical significance of the Shī'ahs and Shī'ah sects in India, and secondly, it brings to light the cultural relations between the Shī'ah courts of the Deccan and Persia in the 16th century, a topic which has not yet been fully and objectively considered by scholars. I do not, by any means, claim to have written the last word on the topic. It is, on the contrary, a humble beginning. Other resourceful scholars should take up this subject for further investigation.

In the end, I would like to draw the attention of the reader to a very interesting coincidence. Khwurshāh bin Qubād al-Ḥusainī died on 25th Dhul Qa'da A.H. 972/14th June 1565 A.D. at Golconda. I am pleased to introduce this sixteenth century writer to the present world on the occasion of his 400th death anniversary. I am fully aware of my shortcomings in dealing with the difficult task of editing a manuscript, nevertheless, I have tried my best to take every care, under my limited resources, of avoiding mistakes in the preparation of the Persian text.

It is my pleasant duty to thank Dr. Amir Hasan Abidi and Dr. Maqbool Ahmad of the Persian Department of Delhi University, who kindly went through the Persian text and improved it wherever it was necessary. To Mr. Jamil Akhtar

PREFACE

Tarikh-i-Quṭbi, a general history from the earliest times to A.H. 970/1563 A.D. was written by Khwurshāh bin-Qubād al-Husainī in A.H. 972/1565 A.D. in India. This work is mentioned by Charles Rieu in his Catalogue of Persian Manuscripts in the British Museum under the name Tārikh-i-Elchi-i-Nizām Shāh, which literally means "The History of the Envoy of Nizām Shāh". Burhān Nizām Shāh was the second ruler of the Nizām Shāhī dynasty of Aḥmadnagar who was converted to the Shi'ah faith by Shāh Ṭāhir al-Husainī, an eminent leader of the Ismā'īlī sect. Our author Khwurshāh was deputed as an Elchi (Envoy) by Burhān Nizām Shāh on the advice of Shāh Ṭāhir to the Court of Shāh Ṭahmāsp Safavi, the second emperor of Persia. Khwurshāh stayed at the Persian court for one and a half years, established the cultural relations between these two Shi'ah courts, and when his goodwill mission was fulfilled, he returned to India. After the death of his patron king, Khwurshāh transferred himself from Aḥmadnagar to another Shi'ah court, that of the Quṭb Shāhī dynasty, whose capital was Golconda According to my surmise, Khwurshah wrote his general history at the court of Golconda (and not in Persia as Rieu and other Orientalists hold) and dedicated his life work to Muḥammad Ibrāhīm Quṭb Shāh, the fourth ruler of the Qutb Shāhī dynasty. Hence the name of his work, Tārikh-i-Quṭbi or Tārikh-i-Quṭb Shāhī, is more appropriate than Tārikh-i-Elchi-i-Nizam Shāh.

There are altogether six manuscripts of the Tārikh-i-Quṭbi at differnt places, and they have different titles. Three of them are in the Oriental Section of the British Museum, one in the Aṣifiyah and one in the Sālār Jang Estate Library in Hyderabrad-Deccan; the sixth is in the possession of Hāji Muḥammad Nahgowānnī of Tabriz. This last manuscript of Tārikh-i-Quṭbi was discovered by Prof. Dr. Römer of West

FOREWORD

The source material for the medieval history of India is so vast and so widely scattered that it will need the labour of many generations of scholars to collate and edit the manuscripts. Any effort made in this direction must be welcomed. The specific value of this particular work has been discussed by Dr. Zaidi in the appropriate place, but modesty has prevented him from stating in detail all that had to be done to prepare a correct text from manuscripts that were defective or almost illegible.

This work points to the need of making a study of the currents of Shi'ah religious and political thought and rescuing it from theological obscurantism. Perhaps this will be Dr. Zaidi's next contribution.

I would like to express here my gratitude to Dr. Otto Spies and others who guided Dr. Zaidi's studies and to the University Grants Commission for having provided the Jamia Millia with a grant to cover the cost of publication of this work.

M. MUJEEB

JAMIA MILLIA ISLAMIA,
NEW DELHI.
April 23, 1965.

TO

MY WIFE

ERIKA

Price . Rs. 30

First Published in May 1965
by
Jamia Millia Islamia, Jamianagar, New Delhi-25 and
Printed by B. C. Ray, I. M. H. Press (P) Ltd., Delhi-6.

TARIKH-I-QUTBI

(also known as TARIKH-i-ELCHI-i-NIZAM SHAH)

OF

KHWURSHAH BIN QUBAD AL-HUSAINI

A work on the history of the Timurids

CHAPTER FIVE

(From TIMUR to AKBAR)

Edited by

Dr. S. MUJAHID HUSAIN ZAIDI

JAMIA MILLIA ISLAMIA
NEW DELHI

TARIKH-I-QUTBI